

نظریه‌های جامعهٔ اطلاعاتی

فرانک وبستر

ترجمه: مهدی داودی

مرکز چاپ وانتشارات وزارت امور خارجه

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب جمهور، ۱۱

دگرگونیهای اجتماعی

نظریه‌های جامعهٔ اطلاعاتی

فرانک وبستر

ترجمهٔ: مهدی داودی

کتابخانهٔ تخصصی وزارت امور خارجه

تهران ـ بهار ۱۳۸۴

فهرستنویسی پیش از انتشار

وبستر، فرانک، ۱۹۵۰ - م. Webster, Frank

نظریه‌های جامعه اطلاعاتی / فرانک وبستر؛ ترجمه مهدی داودی . ـ تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۸۲.

۳۹۱ ص. ـ (کتاب جمهور؛ ۱۱ دگرگونیهای اجتماعی)

ISBN 964- 361- 178-7:

فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

عنوان اصلی :

Theories of the Information Society.

۱. ارتباط ـ جنبه‌های اجتماعی . ۲. ارتباط ـ نوآوری . ۳. جامعه اطلاعاتی . ۴. تکنولوژی اطلاعات. ۵. سیاست اطلاعاتی. الف. داودی، مهدی، مترجم. ب. ایران. وزارت امور خارجه. کتابخانه تخصصی. ج. عنوان.

HM ۱۲۰۶ / ۶ن ۲ و   ۳۰۲/۲

۱۳۸۲

کتابخانه ملی ایران   ۸۲-۵۵۶۵ م

کتاب جمهور، ۱۱

دبیر مجموعه: محبوبه مهاجر

عنوان: نظریه‌های جامعهٔ اطلاعاتی

فرانک وبستر

ترجمهٔ مهدی داودی

چاپ اوّل: ۱۳۸۲، چاپ دوّم: بهار ۱۳۸۴

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

طرح روی جلد: فاطمه حاجی‌محمدخان

طراحی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی:

مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه

دفتر مرکزی: مینی سیتی، میدان شهید محلاتی، خیابان نخل، خیابان وزارت امور خارجه

تلفن: ۷-۲۴۵۸۶۰۴، دورنگار: ۲۴۵۸۶۰۳

فروشگاه شماره ۲: تهران، خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقایی

صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۴۷۴۶، تلفن: ۲۸۰۲۶۶۲

فروشگاه شماره ۳: تهران، انتهای خیابان شهید باهنر، میدان شهید باهنر، تلفن: ۷۱-۲۲۹۲۲۷۰

جامعهٔ ایران یکی از جوان‌ترین - شاید جوان‌ترین جامعه - در جهان کنونی است. بیش از نیمی از جمعیت ایران را جوانان تشکیل می‌دهند. یکی از ویژگیهای مهم این جامعهٔ جوان آن است که خود را نسبت به آنچه در پیرامونش می‌گذرد بی‌تفاوت نمی‌داند. تحولات سیاسی - اجتماعی شگرفی که در ایران با پیروزی انقلاب اسلامی آغاز شد و در نیمهٔ دوم دههٔ ۱۳۷۰ آهنگی فزاینده یافت، تبلور بلوغ فکری و رشد سیاسی اجتماعی بالندهٔ این جامعهٔ جوان است. چنین جامعه‌ای اگر آموزش لازم نبیند، بیم آن می‌رود که به انحراف کشانده شود و نیروی سازنده‌اش به نیرویی مخرب بدل گردد.

فقط نمی‌توان انتظار داشت که نهادهای آموزش رسمی بتوانند از عهدهٔ چنین مهمی برآیند. آموزش غیررسمی و مادام‌العمر نقش مهمی در پرورش افکار عمومی، رشد و توسعهٔ سیاسی و گسترش مردم‌سالاری خواهند داشت. رسانه‌های همگانی - از جمله کتاب - در این فرایند تاریخی رسالتی عظیم برعهده دارند.

خدای را سپاس می‌داریم که بخشهای مختلف معاونت آموزش و پژوهش وزارت امور خارجه به این امر مهم عنایتی خاص دارند و می‌کوشند با انتشار کتاب و نشریات ادواری در حوزه‌های گوناگون علوم سیاسی و اجتماعی پاسخگوی نیازهای علمی و پژوهشی متخصصان و دانش‌پژوهان و محققان کشور باشند. ازجمله در «کتاب جمهور» کوشش می‌شود مهم‌ترین و اساسی‌ترین کتابها در حوزهٔ تاریخ و علوم سیاسی و اجتماعی به فارسی ترجمه و منتشر گردد، تا بتواند بر غنای ادبیات علوم اجتماعی در زبان فارسی بیفزاید.

علیرضا معیری

معاون آموزش و پژوهش

وزارت امور خارجه

فهرست مطالب

دربارهٔ نویسنده

پروفسور فرانک وبستر، استاد گروه جامعه‌شناسی دانشگاه بیرمنگام انگلیس است. او در دهکده‌ای کوچک در ایالت دورهام به دنیا آمد و رشد کرد. تحصیلات او در دانشگاههای دورهام و لندن در رشته جامعه‌شناسی تا سطح دکتری بود و از سال ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۹ استاد دانشگاه آکسفورد بروکز و از ژانویه ۱۹۹۹ تا به حال استاد جامعه‌شناسی دانشگاه بیرمنگام است. وبستر به شدت تحت تأثیر آثار فیلیپ آبرامز است که او را علاقمند به جامعه‌شناسی تاریخی و تحلیل دگرگونیهای جامع و بزرگ کرد. آرای او همچنین با پیش زمینهٔ ادبیات و نظریهٔ اجتماعی اروپایی شکل گرفته است. پژوهشهای او در حوزهٔ جامعه‌شناسی ادبیات، تاریخ اجتماعی منطقهٔ نورث ایست و از همه عمده‌تر دگرگونیهای حوزهٔ اطلاعات است.

از او کتابهای دیگری همچون «**فناوری اطلاعات: تحلیلی ماشین ستیز**» با کوین رابنیز (۱۹۸۶) و «**دانشگاه پسامدرن؟**» با آنتونی اسمیت ۱۹۹۷ و «**دوران فرهنگ فناورانه: از جامعهٔ اطلاعاتی تا زندگی مجازی**» با کوین رابنیز (۱۹۹۹) و «نظریه و جامعه: درک عصر حاضر» (۱۹۹۹) منتشر شده است.

فصل ۱

مقدمه

استفاده از اصطلاحهایی همچون سرمایه داری، فئودالیسم، صنعتی گرایی[1]، سوسیالیسم، خودکامگی[2] و تمامت‌طلبی[3] برای توصیف جوامع، امری متداول است. اکثر ما این گونه اصطلاحها را هنگامی به کار می‌بریم که قصد داریم تا رویدادها و خیزشها، یا حتی جهت‌گیری کلی تحولات را توضیح دهیم.

به احتمال قریب به یقین، دربارهٔ اینکه این برچسبها مناسب این یا آن وضعیت هستند بحث و جدل هم خواهیم کرد. مثلاً، اگر چه بسیاری از اشخاص در بررسی روسیهٔ سال ۱۹۹۵، به این نتیجه خواهند رسید که این کشور با موفقیت تمام از تسلط اقتصاد دستوری نظام کمونیستی رهایی یافته است، اما بر سر اینکه این گذار را بتوان دقیقاً انتقال به جامعه‌ای کاملاً سرمایه داری دانست، توافق اندکی خواهند داشت. تعیین مرز برای اصطلاحهای کلی و عام، نیازی همیشگی است و وجود اصطلاحهای پیشاصنعتی[4]، سرمایه داری پیشرفته، توده گرائی خودکامه[5]، سوسیالیسم دولتی و... به دلیل همین نیاز است.

و باز، برغم این پالایشهای ضروری، هنوز معدودی از ما حس می‌کنیم که قادر به کنار گذاردن این مفاهیم، یا در واقع چیزهای دیگری نظیر آنهاییم. دلیل واضح، آن است که این قبیل ایسمها، اگر چه اصطلاحهایی کلی و نپرورده‌اند و باید جرح و تعدیل شوند، ولی ابزارهایی در اختیار ما می‌گذارند که با آنها می‌توانیم عناصر جهانی راکه در آن به سر می‌بریم و از آن به وجود

---

1. industrialism
2. authoritarianism
3. totalitarianism
4. pre-industrial
5. pre-industrial

آمده‌ایم، بشناسیم و به تدریج شروع به فهم آن کنیم. به نظر می‌آید که ناگزیر به ساخت معنی و مفهوم برای بارزترین ویژگیهای جوامع وضعیتهای متفاوتیم و به سوی اخذ مفاهیم بزرگ رانده می‌شویم.

نقطهٔ آغاز این کتاب، پیدایش شیوه‌ای ظاهراً نوین در سالهای اخیر برای درک جوامع معاصر است. مفسّران، به طور روزافزون از اطلاعات همچون ویژگی معّرِف جهان مدرن صحبت می‌کنند، امروزه، بیشترین توجه وقف اطلاعاتی شدن[1] زندگی اجتماعی شده است. دائم به ما گفته می‌شود که در حال ورود به "عصر اطلاعات"ایم، که "شیوه اطلاعاتی نوینی" تفوق می‌یابد، که وارد حوزهٔ "اقتصاد اطلاعاتی جهانی" شده‌ایم. نویسندگان بسیاری حتی از این فراتر رفته‌اند و ایالات متحده، بریتانیا، ژاپن، آلمان و دیگر کشورهایی را که شیوهٔ زندگی مشابه‌ای دارند، "جوامع اطلاعاتی" می‌نامند. در واقع، چنین پیداست که اطلاعات "به چنان اهمیتی دست یافته که شایستگی آن را دارد تا به صورت نماد عصر حاضر با آن برخورد شود"[2].

دقیقاً همان معنی و مفهوم این نماد،منبع مقدار زیادی اختلاف نظر نیز شده است. برای بعضی، این مفهوم سازندهٔ جامعه‌ای واقعاً تخصصی شده و نوع‌دوست[3] است، در حالی که از نظر عده‌ای دیگر حاکی از تشدید نظارت بر شهروندان است؛ از نظر عده‌ای، خبر از پیدایش جامعه‌ای فرهیخته را می‌دهد که به منابع دانش دسترسی فوری دارد؛ در حالی که در نظر برخی دیگر، سیلاب تبلیغاتی سطحی، جنجالی و انحرافی‌ای بیش نیست، از نظر بعضی، توسعهٔ دولت ملی بود که نقش اطلاعات را افزایش داد، در حالی که به عقیدهٔ عده‌ای دیگر، تحولات در سازماندهی شرکتها بود که باعث حیاتی‌تر شدن نقش اطلاعات گردید.

با این حال، در میان این تنوع فوق العادهٔ عقاید، نکتهٔ چشمگیر آن است که همهٔ دانشمندان به وجود چیزی خاص در "اطلاعات" در دوران مدرن اذعان دارند. در انتشارات گسترده و روبه افزایش مربوط به "عصر اطلاعات" به جز- دست کم - در این مورد که اطلاعات

---

1. informatisation
2. Martin, 1988, P.303.
3. caring

به موقعیتی خاص در دنیای معاصر دست یافته، دربارهٔ ویژگیهای اصلی و معنای آن، کمتر توافقی وجود دارد.

کنجکاوی دربارهٔ گردش "اطلاعات"، تصور نگارش این کتاب را برانگیخت. به نظر می‌آمد که افرادی درابعاد مختلف دوباره مشغول ترتیب دادن اصطلاح بلندپروازانهٔ دیگری برای تعریف ویژگیهای مربوط به زمان حال بودند. اما، در عین حال و به طور همزمان، متفکران در تفسیرهایشان از اینکه اطلاعات چه صورتی دارد، چرا ظاهراً محوری برای نظامهای کنونی است و چگونه بر روابط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی تأثیر می‌گذارد،به‌طرز چشمگیری ازهم دور بودند.

قصد من آن است تا توجه خود را بر این تفسیرهای متفاوت متمرکز کنم، به خاطر اینکه امکان آن را می‌دهند تا در این حوزه مورد علاقهٔ مشترک موشکافی کنیم. گواینکه، همچنان که خواهیم دید، تفسیرها دربارهٔ نقش و اهمیت اطلاعات عمیقاً باهم فرق دارند، و در واقع، هرچه دقیق‌تر به بررسی اصطلاحات بنیادی می‌پردازیم، توافق کمتری دربارهٔ این موضوع به ظاهر مشترک - یعنی اطلاعات - به چشم می‌خورد.

برای بررسی نظریه‌های متنوع دربارهٔ "جامعه اطلاعاتی"، متونی که برای درک و فهم از اطلاعات در جهان مدرن نقش اصلی را دارند مورد نظر و دقت قرار گرفتند و از این طریق، این کتاب شکل گرفت. به همین دلیل، هر قسمت ازکتاب به نظریه‌ای خاص و برجسته‌ترین هواداران آن می‌پردازد و آن را مورد بررسی تحیلی قرار می‌دهد و برای ارزیابی نقاط قوّت و ضعف آن از تحلیلهای نظری متفاوت و شواهد تجربی نیز کمک می‌گیرد.

همچنان که خوانندگان در طول این کتاب به پیش می‌روند، با این نظریات و مفاهیم آشنا خواهند شد: نظریهٔ جامعهٔ پسا-صنعتی[1] که بر اطلاعات تأکیدی ویژه دارد (فصل ۳)، افکار آنتونی گیدنز[2] دربارهٔ دولت ملی و خشونت که در آن نقش اطلاعات گردآوری شده را به‌منظور

---

1. post-industrial society
2. Anthony Giddens

اعمال نظارت برجسته می‌کند (فصل ۴)،دیدگاههای هربرت شیلر[1] دربارهٔ نیاز سرمایه‌داری پیشرفته به اطلاعات و دستکاری آن (فصل ۵)، بحث یورگن هابرماس[2]، که "حوزه عمومی"[3] و همراه با آن درستی اطلاعات را در حال زوال می‌بینید (فصل ۶)، این نظر که ما از جامعهٔ فوردیستی به پسا- فوردیستی[4] درحال گذاریم، یعنی جامعه‌ای که برای پیشرفت، تولیدکننده و متکی به اطلاعات است (فصل ۷)، نظر ژان بودریار[5] و دیگر طرفداران پسامدرنیسم که به انفجار نشانه‌ها در دوران مدرن توجه جدی نشان می‌دهند (فصل ۸) و دیدگاه مانوئل کاستلز[6] دربارهٔ "شهر اطلاعاتی"[7] (فصل ۹).

این که متفکران مذکور با نظریه‌هایشان در حوزه‌های جامعه‌شناسی، فلسفه، اقتصاد و جغرافیا، در کانون مباحثات جدید در علوم اجتماعی قرار دارند بر کسی پوشیده نیست. البته، اینکه امروزه متفکران اجتماعی سعی در درک و تبیین جهانی دارند که در آن به سر می‌بریم و اینکه ویژگی مهم این جهان، به وضوح تحولاتی است که در حوزهٔ اطلاعات رخ داده، چندان عجیب نیست. یقیناً این سخنی نامعقول است که کسی بدون توجه به آن قلمرو بسیار عظیمی که تحولات رسانه‌های گروهی، گسترش فناوریهای اطلاعاتی، تحولات مخابراتی، شکلهای جدید کار و حتی دگرگونی در برنامه‌های درسی آموزش و پرورش را در برمی‌گیرد، بتواند جهان را تبیین کند.

با وجود این، به دلیل آنکه این کتاب از علوم اجتماعی معاصر آغاز می‌کند، ارزش آن دارد تا هشدار بدهیم که دست کم بخشهایی که در پی می‌آید احتمالاً برای بعضی از خوانندگان مشکل خواهد بود.تجربهٔ من از تدریس این متون، به ویژه در دورهٔ لیسانس سطوح پیشرفتهٔ علوم و فناوری، به من می‌گوید که مواجهه با نظریه‌پردازان بالنّسبه غریبه و مرموز اجتماعی، برای دانشجویان علاقه‌مند به "عصر اطلاعات" نگران کننده است. آنها، به یقین می‌دانند که پیشرفتی

---

1. Herbert Schiller
2. Jorgen Habermas
3. Public Sphere
4. post-fordist
5. Jean Baudrillard
6. Manuel Castells
7. informational city

ریشه‌ای و حتی انقلابی در حوزهٔ فناوری حاصل شده و توصیفی سرراست و قابل فهم از پیامدهای اجتماعی و اقتصادی این تحول را می‌طلبند. "نظریه‌ها" به ویژه "نظریه‌های بزرگ" که سر آن دارند تا به تعریف برجسته‌ترین ویژگیهای زندگی معاصر بپردازند و نقطهٔ اتکاء آنها اغلب به تاریخ است و یک ردیف از دیگر "نظریه پردازها"یی، که بسیاری از آنها خیلی وقت است که مرده‌اند، به خاطر آنکه بیشتر آشفتگی و مشکل به بار می‌آورند وارد این بحث نمی‌شوند و نباید هم بشوند.

من از طریق رودر رویی با نظریه پردازان علوم اجتماعی و با شیوهٔ پاسخگویی صریح به موجی از اظهارات دربارهٔ "عصر اطلاعات"، دانسته رهیافتی را برای درک و فهم اطلاعات برگزیدم. بسیاری از اینان، مردان (و کمی هم زنان) "اهل عمل"ی اند که تحت تأثیر "انقلاب فناوری اطلاعاتی" قرار گرفته‌اند و یا چشم‌اندازی از "بزرگراههای اطلاعاتی" در پیش چشمانشان گشوده شده و همهٔ اینها هم زیر سرگزارشها یا چیزهایی از این قبیل در مجلهٔ تایم[1] یا کانال ۴ تلویزیون است. اینان احساس می‌کنند قادرند تارهای آن پیامدهای اجتماعی و اقتصادی را که احتمالاً می‌توانند در پی هم قرار گیرند، یا اینکه حتی به ناگزیر به دنبال یکدیگر می‌آیند، بریسند. در این رشته از نماها، کار دگرگون خواهد شد، آموزش و پرورش متحول خواهد شد، ساختارهای شرکتی حیاتی نو خواهند یافت، دموکراسی خود مورد بازنگری قرار خواهد گرفت... و تمام اینها به دلیل "انقلاب اطلاعاتی" رخ می‌دهد.

چنین رهیافتهایی، طرز فکر بسیاری را نسبت به "جامعهٔ اطلاعاتی" فاسد کرده - و همچنان نیز می‌کند-: در کتابهای پرفروش جلد مقوایی با عنوانهای فریبنده‌ای همچون "جامعهٔ سیم‌کشی شده"[2]، در دوره‌های آکادمیک بررسی "تأثیرهای اجتماعی انقلاب کامپیوتری"، در خطبه‌های بی شمار سیاسی و تجاری و در شمار بسیار زیادی از نوشته‌های ژورنالیستی که به مخاطبان هشدار می‌دهد تا دربرابر آشوبی که در نتیجهٔ فرارسیدن "عصر اطلاعات" در زندگیشان رخ خواهد داد، آماده باشند.

---

1. Time magazine

2. the wired society

یکی از اهداف رویکرد به اطلاعات از موضعی متفاوت که شامل نظریه‌های اجتماعی معاصر هم باشد، اثبات این امر است که رهیافتهایی که برخوردهای اجتماعی را تحت تأثیر تحولات اطلاعاتی توضیح می‌دهند، به طرزی ناامیدانه ساده انگارند و برای آنهاکه می‌خواهند بدانند چه می‌گذرد و احتمالاً چه پیش خواهد آمد، مسلماً منحرف کننده‌اند. هدف دیگر، که برای دانشمند متخصص علوم اجتماعی احتمالاً امر شگفتی هم نیست، بیان این امر است که نظریهٔ اجتماعی هنگامی که با شواهد تجربی همراه شود، شیوه‌ای فوق العاده غنی‌تر و در نهایت،عملی‌تر و مفیدتر برای فهم و تبیین گرایشهای اخیر در قلمرو اطلاعاتی را به دست می‌دهد.

همچنین باید گفت که اکثر متفکرانی که در این کتاب مورد بررسی قرار می‌گیرند به طور مستقیم با روندهای اطلاعاتی سروکار دارند، نه تمامی آنها. بنابراین، در حالی که دانیل بل[1] و هربرت شیلر بیش از یک نسل است که با شیوه هایی بسیار متفاوت از هم و با پیشگویی قابل تحسینشان مسائل اطلاعاتی و ارتباطی را قلب تحولات پس از جنگ می‌دانند، متفکران دیگری نیز مانند یورگن هابرماس و آنتونی گیدنز را در نظر داشته‌ام که قلمرو اطلاعات راکمتر مورد توجه مستقیم قرار داده‌اند. این امر، نه به دلیل این است که آنها در درک و فهم ما از اطلاعات نقشی ندارند و نه به دلیل آن است که آنها اطلاعات را بی‌اهمیت می‌شمرند، بلکه بیشتر به این دلیل است که واژگان آنان در مباحثه، از نقطهٔ تمرکز من برروی موضوع اطلاعات به دور است. به همین دلیل، من آزادانه و فارغ از مثلاً مفهوم حوزهٔ عمومی هابرماس و یا استدلال پیرامون ادعای انتقال از فوردیسم به پسا- فوردیسم، مستقیماً به مسائل مورد علاقه‌ام در حوزهٔ اطلاعات پرداخته‌ام. این که من سعی نکرده‌ام تا نمایشگاهی کامل از نظریات اجتماعی ویژه برپاکنم و به جای آن کوشیده‌ام تا با بهترین ابزار، اهمیت قلمرو اطلاعات را در این دههٔ پایانی هزارهٔ دوم روشن کنم، به نظر نمی‌رسد که برای من عدم مشروعیتی در پی داشته باشد.

در سرتاسر این کتاب، دیدگاهی پرسش‌آمیز و شکاکانه دربارهٔ مفهوم "جامعهٔاطلاعاتی"

---

1. Daniel Bell

حاکم است. به همین دلیل، هرگاه این اصطلاح را به کار برم، آن را به علامت شک و تردید در صحت آن، در بین دو گیومه می‌گذارم، این تردید حتی به نام این کتاب، یعنی "نظریه‌های جامعهٔ اطلاعاتی" نیز سرایت کرده است. مسئلهٔ اصلی این است که مفهوم "جامعهٔ اطلاعاتی"، گروهی از فرضیه‌ها را دربارهٔ آنچه که دگرگون شده و یادر حال تحول است و اینکه چگونه این دگرگونی مؤثر واقع می‌شود، با خود به همراه دارد. به هر حال، این قابل توجه است که خارج از حوزهٔ علوم اجتماعی، ظن و گمان دربارهٔ کاربرد اصطلاح "جامعهٔاطلاعاتی" کمتر به چشم می‌خورد. برای بخشی وسیعی از افکار عمومی، این عبارتی سهل الوصول است. شناخت این امر، به من در انتخاب این عنوان برای کتابم جرأت بخشید، چراکه این کار سبب می‌شد تا مردم بلافاصله نسبت به اینکه موضوع مورد بحث کتاب چیست ـ دست‌کم در مفهوم بسیار وسیع آن ـ آگاهی می‌یافتند. با وجود این، امید من برآن است تا در کتاب حاضر، دست‌کم بعضی از پیش فرضهای کسانی راکه در مفهوم فرارسیدن "جامعهٔ اطلاعاتی" جدید نقش دارند، متزلزل کنم.

در فصل دوم کتاب، مفهوم "جامعهٔ اطلاعاتی" مورد انتقادی سخت قرار گرفته و خوانندگان با مسائل مهم تعریف این اصطلاح مواجه خواهند شد، اما درست در آغاز کار، می‌باید بسیار از متفکران مورد بررسی در این کتاب را با تقسیم‌بندی‌ای اساسی از هم متمایز کرد. در یک سو، آنهاکه دربارهٔ مفهوم "جامعهٔ اطلاعاتی" اشتراک نظر دارند، و در دیگر سو، کسانی که بر روی اطلاعاتی شدن روابط دیرینه اصرار می‌ورزند. از روی واژگان متفاوت آنها، معلوم خواهد شد که این تقسیم‌بندی‌ای کاملاً آکادمیک نیست، بلکه این عمل برای فهم آن چه که در قلمرو اطلاعات رخ می‌دهد، بهترین راه است.

تأکید بر تقسیم عقاید، با توجه به تفسیرهای متغیری که باآنها روبه‌رو خواهیم شد، مهم است. از یک طرف، کسانی براین باورند که در دوران اخیر، شاهد پیدایش "جامعهٔ اطلاعاتی" هستیم که از همهٔ انواع جوامع حال و گذشته متمایز است. همهٔ این نویسندگان، روی هم رفته، نسبت به اصطلاح "جامعهٔ اطلاعاتی" احساس رضایت نمی‌کنند، اما همان قدر که دورهٔ کنونی را به منزلهٔ نقطهٔ چرخشی در تحولات اجتماعی

قبول دارند، جزو تأییدکنندگان این اصطلاح قرار می‌گیرند. از طرف دیگر، محققانی وجود دارند که گرچه اهمیت خاص اطلاعات را در دوران مدرن تصدیق می‌کنند اما براین نظر پای می‌فشارند که این ویژگی کانونی دوران حاضر، تداوم همان گذشته است.

من با بحث دربارهٔ متفکران و نظریه‌هایی چون "پسا-صنعتی گرایی"[1] دانیل بل، "پسامدرنیسم" ژان - فرانسوا لیوتار[2] و "حوزهٔ عمومی" یورگن هابرماس، به دورنماهای متنوعی در مورد "اطلاعات" در جهان معاصر توجه خواهم کرد. در این رهگذر، خواهیم دید که هریک از اینان، به طور مشخص در ساخت فهم و درک ما از تحولات حوزهٔ اطلاعات نقش داشته‌اند. با وجود این، در ورای این تفاوتها و در بین آنها، خطی هست که نباید آن را از نظر دور داشت: فاصلهٔ بین آنها که مفهوم "جامعهٔ اطلاعاتی" را تأیید می‌کنند و آنها را "اطلاعاتی شدن" را تداوم همان روابط دیرینه تلقی می‌کنند. در یک سمت، کسانی که اعلام می‌کنند که نوع جدیدی از جامعه از دل گذشته بیرون آمده است.

نظریه پردازان این سمت عبارتند از:

پسا- صنعتی گرایی (دانیل بل و یک لشکر از هوادارانش)؛

پسا- مدرنیسم (مانند ژان بودریار، مارک پوستر[3])؛

تخصصی‌شدن انعطاف‌پذیر[4] (مانند مایکل پایور[5]، چارلز سیبل[6]، لاری‌هیرش‌هورن[7])؛

شیوهٔ اطلاعاتی تحول[8] (مانوئل کاستلز).

در دیگر سو، نویسندگانی که بر تداوم تأکید می‌ورزند. این نظریه پردازان شامل این افرادند:

نومارکسیسم[9] (مثل هربرت شیلر)؛

---

1. post-industrialism
2. Jean-Francois Lyotard
3. Mark Poster
4. flexible specialisation
5. Michael Piore
6. Charles Sable
7. Lary Hirschhorn
8. informational mode of development
9. neo-marxism

نظریهٔ نظارت[1] (مانند میشل آگلیتا[2]، آلن لیپیتز[3])؛

انباشت انعطاف پذیر[4] (دیوید هاروی[5])؛

دولت ملی و خشونت (آنتونی گیدنز)؛

حوزهٔ عمومی (یورگن هابرماس، نیکولاس گارنهام[6]).

هیچ کس در میان گروه دوم، منکر این نمی‌شود که اطلاعات اهمیت کلیدی برای جهان مدرن دارد، بلکه و برخلاف قبلیها، آنها این استدلال را مطرح می‌کنند که شکل و عملکرد اطلاعات تابع قواعد و رسومی است که در طول زمان درازی تثبیت شده‌اند.

همچنان که خوانندگان در طول این کتاب به پیش می‌روند، این بخت را خواهند داشت تا خود تصمیم بگیرند که قانع کننده‌ترین رهیافت کدام است.

1. regulation theroy
2. Michel Aglietta
3. Alain Lipietz
4. flexible accumulation
5. David Harvey
6. Nicholas Garnham

فصل ۲

اطلاعات و ایدهٔ جامعهٔ اطلاعاتی

برای آنکه بتوانیم به قدر کافی رهیافتهای راجع به فهم رونـدهای اطـلاعاتی و مسـائل امروزه را درک کنیم، به دقت در تعاریفی نیازمندیم که شرکت کنندگان در این مباحثات به کـار می‌برند. به ویژه تصور من برآن است که این کار در آغاز بررسی منظور آنهایی که - و این آنها هر کسی می‌تواند باشد!- این اصطلاح "جامعهٔ اطلاعاتی" را به کار می‌برند، مخصوصاً می‌توانـد مفید باشد. پافشاری کسانی که با این مفهوم موافقند و با اعتماد به نفس ادعا می‌کنند که زمانهٔ ما به خاطر نوظهوری آن از گذشته متمایز است، به تحلیلی فوری نیاز دارد، شاید فـوری‌تر از آن سناریوهایی که بر آنند که وضعیت موجود بدون تغییر مانده است. هدف اولیهٔ این فصل، طرح این پرسش است: منظور مردم از "جامعهٔ اطلاعاتی" چیست؟ برای تمیز این "جامعهٔ اطلاعاتی" از دیگر انواع جامعه چه معیارهایی ارائه می‌شود؟ به خاطر آن که هر نقدی از تصورات مختلف دربارهٔ "جامعهٔ اطلاعاتی"، به طرح تردیدهای نقادانه نیاز دارد، به ناچار در بررسی آرای نظریه پردازان "جامعهٔ اطلاعاتی"، آن جنبه‌هایی که این اصطلاح را مردود می‌شمارد، مورد ملاحظه و توجه قرار خواهم داد.

آن گاه برای تفسیر شیوه‌های متفاوتی که از طریق آنها، این مشترکان در نظریهٔ "جامعهٔ اطلاعاتی"، درک خود را از "اطلاعات" بیان می‌نمایند به موشکافی در آن سوی تعاریف "جامعهٔ اطلاعاتی" خواهم پرداخت. همان طور که خواهیم دید - دراینجا، در همین مفهومی که عنصر پایهٔ تمام مباحثات را تشکیل می‌دهد - تمایزاتی وجود دارد که جدایی نظریه پردازان "جامعهٔ

اطلاعاتی" را که نوبودن زمان حاضر را اعلام می‌کنند از نظریهٔ "اطلاعاتی شدن"[1] متفکرانی که معتقدند نیروی گذشته بر تحولات امروزی سنگینی می‌کند، انعکاس می‌دهد.

تعاریف "جامعهٔ اطلاعاتی"

به طور تحلیلی، پنج تعریف از "جامعهٔ اطلاعاتی" که هر یک معیارهایی را برای تعریفی جدید ارائه می‌دهند، قابل تشخیص است. این تعاریف عبارتند از:

فناورانه

اقتصادی

شغلی

فضایی

فرهنگی

البته متقابلاً نیازی نیست که اینها منحصر به فرد باشند[2]، اگر چه همان طور که خواهیم دید، بعضی نظریه پردازان بر یک یا چند عامل در طرح سناریوهای ویژهٔ خود تأکید داشته‌اند.اجازه بدهید دقیق‌تر به این تعاریف بنگریم .

فناورانه

عمومی‌ترین تعریف از "جامعهٔ اطلاعاتی" بر نوآوری چشمگیر فناوری تأکید می‌کند.تصور کلیدی این است که موفقیت علمی در پردازش، ذخیره و انتقال اطلاعات، کاربرد فناوریهای اطلاعاتی را تقریباً به تمام گوشه و کنار جامعه گسترش داده است. در این تعریف، کاهش شگفت آور قیمت کامپیوتر، افزایش عظیم قدرت آنها و غلبهٔ کاربرد آنها در هر کجا، مورد توجه است[3]. به خاطر اینکه امروزه کار گذاشتن کامپیوتر در ماشینهای تحریر، در اتومبیلها،

---

1. informatisation

2. Dordick and Wang,1993.

3. Office of Technology Assessment,1990,p.46.

خوراک پزها، ساعتها، ماشین آلات کارخانه‌ها، تلویزیونها، اسباب بازی بچه‌ها و... عملی و از نظر اقتصادی مسیّر شده، این نظرگاه چنین نتیجه‌گیری می‌کند که بی‌شک جنبش اجتماعی آنچنان عظیمی رو در روی ما است که ما را به دورهٔ نوینی وارد خواهد کرد. کتابها، مقاله‌ها و برنامه‌های تلویزیونی بسیاری، تکامل نوع متمایزی از جامعه را با طرح این دیدگاه که: "ریزکامپیوتر نیرومند"[1] به "تمدن سیلیکونیِ"[2] کاملاً نوینی راه می‌گشاید، ترغیب می‌کنند.

شکلهای پیچیده‌تر این جادهٔ فناورانهٔ منتهی به "جامعهٔ اطلاعاتی"، تا حدی به یکپارچگی و درکنار هم قرارگرفتن حوزهٔ مخابرات و کامپیوتر توجه می‌کنند. در این نمونه‌ها، استدلال بر روی این خطوط به پیش می‌رود: ارزانی قیمت فناوریهای پردازش و ذخیرهٔ اطلاعات (یعنی کامپیوترها) منجر به توزیع گستردهٔ آنها شده است، یکی از حوزه‌های اصلی که تحت تأثیر قرارگرفته حوزهٔ مخابرات، به ویژه مراکز سویچینگ است، که این مراکز، با کامپیوتری شدن، به طور مؤثر با تحولات عمومی حوزهٔ عملیات کامپیوتری هماهنگ شده و همچنان به طرزی چشمگیرتر به بهبود و پیشرفت مدیریت و اشاعهٔ اطلاعات سوق داده می‌شود. به خصوص این وحدتی مبارک است، چراکه اشاعهٔ گستردهٔ کامپیوتر به معنی آن است که استفادهٔ مطلوب از آنها مستلزم اتصال به شبکه‌های مخابراتی است. مختصر این که، کامپیوتری شدن مخابرات یعنی این واقعیت که کامپیوترها هرچه بیشتر به هم متصل شوند: واین یعنی دورنمایی از حلقه‌های اتصال بین ترمینالهای کامپیوتری موجود در اداره‌ها، بانکها، خانه‌ها، فروشگاهها، کارخانه‌ها و مدارس.

این سناریوی شبکه‌ای از کامپیوترها، غالباً با تولید برق مقایسه می‌شود: یعنی قیاس "شبکهٔ اطلاعات"[3] با تأمین برق. همان طورکه شبکهٔ برق[4] به هر منزل، کارخانه، اداره و مغازه به منظور تولید انرژی متصل است، به همان ترتیب، شبکهٔ اطلاعات نیزدر هرکجا که نیاز به اطلاعات باشد آن را در اختیار می‌گذارد. این، البته فرایندی تکاملی است، اما با تقویت

---

1. mighty micro
2. silicon civilization
3. information grid
4. electricity grid

آی.اس.دی.ان (شبکهٔ خدمات یکپارچهٔ رقمی)[۱]، عناصر بنیادی نوعی "جامعهٔ اطلاعاتی" در اختیار ما قرار می‌گیرد.

این جاده‌های شبکه‌های اطلاعاتی، به محض تأسیس، به بزرگراه‌های عصر جدید تبدیل می‌شوند، چیزی شبیه به راهها، راه آهنها و کانالهای آبی عصر صنعت. همان قدر که اینها به خاطر حمل و نقل مواد و کالای حاصل از انقلاب صنعتی، حیاتی بودند، آی.اس.دی.ان نیز زیرساخت[۲] پشتیبان "جامعهٔ اطلاعاتی" را تأمین خواهد کرد.

بدون شک، این تعریفی فناورانه از "جامعهٔ اطلاعاتی" است. خواه این تعریفی باشد با این پیش بینی که "جامعهٔ اطلاعاتی" حاصل تأثیر چشمگیر نوآوریهای فناورانه است یا آن را همچون نتیجهٔ افزایش نظامهای آی.اس.دی.ان تلقی کند، هردو، فناوری را ویژگی ممتاز اصلی در نظم جدید می‌دانند.

نادیده گرفتن رهیافتهای فناورانه دربارهٔ "جامعهٔ اطلاعاتی"، بسیار وسوسه کننده است. یک خروار نوشته‌های هیجان برانگیز وجود دارد که مات و مبهوت از سرعت و عظمت دگرگونیهای فناورانه، ساده لوحانه به ما می‌گویند که: "انقلاب کامپیوتری... تأثیری کوبنده و همه جانبه بر روی تمام جنبه‌های زندگی انسان بر روی زمین خواهد داشت"[۳]. آن‌نوع از آینده‌گرایی[۴] که این مایه را می‌نوازد سرشار است از هشدارهای حاد "برخیزید"، تحلیلهای سطحی از قلمرو وجود، و اعتماد به نفسی مبنی براینکه تنها نویسنده، آنچه راکه اکثر کسان هنوز درنیافته‌اند درک می‌کند. این نقطه نظر، دلایل ضعیفی را برای اعتبار مقیاسهای فناورانه ارائه می‌دهد[۵].

با این حال، اگر نویسندگانی همچون آلوین تافلر[۶] و جیمز مارتین[۷]، انسان را براحتی به طرد معیارهای فناورانه سوق می‌دهند، باید بپذیریم که بسیاری از محققان جدی‌تر نیز رهیافتی راکه برگزیده‌اند در اصل مشابه رهیافت آنهاست. مثلاً در انگلستان مکتبهای فکری

---

1. ISDN (Integrated Services Digital Network)
2. infrastructure
3. Evans, 1979, p.13.
4. futurism
5. Webster and Robins, 1986,ch.2.
6. Alvin Toffer
7. James Martin

قابل‌ملاحظه‌ای، رهیافتی‌نو-شومپیتری[1] را درمورد دگرگونی طرح ریخته‌اند. این محققان با ترکیب استدلال شومپیتر، مبنی براینکه نوآوریهای فناوری موجب "تخریب خلاق"[2] می‌شوند، بامضمون "امواج بلند"[3] کوندراتیف[4] دربارهٔ توسعهٔ اقتصادی، اعلام می‌کنند که فناوری اطلاعاتی حاکی از تأسیس دوره‌ای نوین است. این "پارادایم جدید فنی - اقتصادی"[5]، "عصر اطلاعات" راکه در اوایل قرن آینده به بلوغ می‌رسد، شکل می‌دهد[6].

در جای دیگر، مایکل پایور و چارلز سیبل[7] این بحث را مطرح می‌سازند که فناوریهای نوین‌اند که پایهٔ شیوه‌ای از بیخ و بن متفاوت درکار- یعنی "تخصصی شدن انعطاف‌پذیر"[8]- را پی می‌ریزند. به لطف فناوریهای ارتباطی و کامپیوتری، و برتری اطلاعاتی که به شرکتهای کوچک توانایی ارزیابی بازار و پاسخ ماهرانه به آن را می‌دهند، چشم‌اندازی است با هدف "تولید انبوه" و جایگزینی آن با فرآورده‌های سنتی که توسط استادکاران چندکاره‌ای که با مهارتهای مختلفی دارند ساخته می‌شوند.

تصور می‌شود که با عقل سلیم، این تعاریف فناورانه از "جامعهٔ اطلاعاتی"، مناسب باشد. روی هم رفته، اگر "سلسلهٔ نوآوریها"[9] را به عنوان ویژگی کلیدی "جامعهٔ صنعتی" بتوان تلقی کرد، پس چرا تحولات پیشرو در فناوری اطلاعاتی را نتوان به عنوان گواهی بر نوع جدیدی از جامعه پذیرفت؟ همان گونه که جان نیزبیت[10] اشاره می‌کند: "فناوری کامپیوتری برای عصر اطلاعات مانند مکانیزاسیون است برای انقلاب صنعتی"[11]. و واقعاً این‌طور نیست؟

تعاریف فناورانه از "جامعهٔ اطلاعاتی" حداقل به دو اعتراض بجا می‌بایست پاسخ دهد.

به هنگام مطالعهٔ مطالبی که از دگرگونیهای عمیق و جدی‌ای سخن می‌گویند که فناوری جدید به همراه آورده است و نیز باعث وقوع آن خواهد شد، فقط می‌توان با حضور مملوس این

---

1. neo-schumpeterian
2. creative destruction
3. long waves
4. kondratieff
5. Freeman and Perez,1988.
6. Halland Preston,1988;Freeman,1987;Freeman et al.,1982
7. Piore and Sabel(1984).
8. flixible specialisation
9. Landes,1969
10. John Naisbitt
11. Naisbitt, 1984, p.28

فناوریها مواجه شد. خواه این مطالب آموزش دربارهٔ تأثیر "انقلاب میکروالکترونیک" در خانه باشد، یا تأثیر سی. ان. سی. (کنترل رقمی کامپیوتری)[1] بر روی فرایند تولید، یا نیروی جزر و مدّی "موج سوم" در حوزهٔ علوم کامپیوتری، مخابرات و بیوتکنولوژی که "ناقوس مرگ صنعت گرایی و برآمدن تمدنی جدید را"[2] می‌نوازد، نوعی واقعیت بدیهی[3] دربارهٔ اکنونگی[4] فناوریهای جدید وجود دارد. از آنجا که چنین است، و هر کدام از ما می‌تواند آن را با چشمهای خود ببیند، پس آشکارا به نظر می‌رسد که این فناوریها،به عنوان ویژگیهای بارز و شاخص جامعه‌ای جدید، به درستی مورد توجه قرار گرفته‌اند.

اما اگر بیشتر کندوکاو شود، فقط می‌توان با ابهام‌آمیزی شگفت‌انگیز فناوری در اکثر این کتابها مواجه شد. در جامعهٔ کنونی چه میزان از فناوری اطلاعات وجود دارد و این میزان تا چه حد ما را واجد شرایط "جامعهٔ اطلاعاتی" می‌سازد؟ چه میزان از فناوری اطلاعاتی برای تعیین "جامعهٔ اطلاعاتی" مورد نیاز است؟ هرکسی، به سادگی با مطالبهٔ مقیاسی قابل استفاده، بسرعت در می‌یابد که تعداد بسیاری از کسانی که برفناوری تأکید دارند قادر نیستند که چیزی تا این حد مادّی یا آزمایش‌پذیر را ارائه دهند. فناوری اطلاعاتی در همه جا...و نیز در هیچ جا ظاهر می‌شود.

این مسئلهٔ اندازه‌گیری و به طور مرتبط مشکل تصریح نقطه‌ای در درجه بندی فناوری که از آنجا چنین ارزیابی می‌شود که جامعه‌ای وارد "عصر اطلاعات" شده، یقیناً نکتهٔ اصلی هر تعریف مورد پذیرش از جامعه‌ای مشخصاً از نوع جدید است. چیزی را که آینده گرایان[5] عوام نادیده می‌گیرند این مطلب است: فناوریهای جدید اعلام شده‌اند و به سادگی فرض براین گذاشته شده است که این اعلام ورود، به خودی خود و خود به خود پیام آور "جامعهٔ اطلاعاتی" است. این مسئله، به طرزی شگفت آور توسط دیگر محققانی که همچنان فناوری اطلاعاتی را شاخص اصلی "جامعهٔ اطلاعاتی" می‌دانند نیز نادیده گرفته می‌شود. آنها به همین راضی‌اند که با

1. CNC (computer numerical control)
2. Toffer, 1980, p.2
3. self-evident
4. hereness
5. futurists

اصطلاحاتی کلی توضیح دهند که نوآوریهای فناورانه به طریقی برای متمایز ساختن جامعه‌ای نوین کفایت می‌کنند.

با وجود این، پژوهشگرانی هم هستند که به این حد رضایت نمی‌دهند و دریافته‌اند که مسئلهٔ اندازه‌گیری، موانع قابل ملاحظه‌ای در این روند ایجاد می‌کند. آنها، به ویژه، با دو مسئلهٔ دست و پاگیر روبرویند. نخست آنکه، چگونه میزان اشاعهٔ فناوری را می‌توان اندازه گرفت؟ و دوم اینکه، در چه هنگامی جامعه‌ای زندگی "صنعتی" را متوقف می‌کند و وارد مقولهٔ "اطلاعات" می‌شود؟ اینها پرسشهایی بسیار مشکل‌اند، از آن پرسشهاکه مشتاقان سناریوی "جامعهٔ اطلاعاتی" را به تردید می‌اندازند. مثلاً در انگلستان، پی.آی.سی.تی (برنامه ریزی دربارهٔ فناوریهای اطلاعاتی و ارتباطی)[1]، که عهده‌دار طراحی و سنجش "جامعهٔ اطلاعاتی" بوده است، بعد از بیش از یک دهه پژوهشهایی در حوزهٔ علوم اجتماعی، هنوز هیچ شیوهٔ مشخصی از مواجهه با اهداف آن را ارائه نکرده است[2]. با مطالعات بسیاری که پراکندگی بعضی از انواع فناوریهای اطلاعاتی را در کارخانه‌ها و اداره‌ها ثبت کرده، یقیناً پیشرفتهایی حاصل شده است[3]. اما،در چارچوبی کلی‌تر چگونه می‌توان این پراکندگی را ارزیابی کرد: توسط هزینهٔ فناوریهای اطلاعاتی (همچنان با سقوط مشخص قیمتهای فناوریهای نوین، چگونه می‌توان متغیر اقتصادی را از عنصر مهم‌تر توانایی مدیریت اطلاعات متمایز کرد؟) یا از روی حجم و دامنهٔ فناوریهای اطلاعاتی ارائه شده؟ می‌باید اهمیت اصلی را به هزینهٔ فناوریهای اطلاعاتی یا اختصاص آن به هر نفر داد یا بهتر است که این مسئله را بر بنیادی نهادین بررسی کرد؟ چگونه می‌توان اهمیت گسترش کاربرد ریز کامپیوترها را در مقابله با دستگاههای ابرکامپیوتری کمّی کرد؟ و، اگر کسی بر روی فهم محتوای فناوری اطلاعاتی متمرکز شود، آیا دقیقاً چه چیزی فناوری مناسب تلقی می‌شود؟ مثلاً آیا تجهیزات ویدیویی باید قبل از کامپیوترهای شخصی بیاید، یا نظامهای شبکه‌ای قبل از کاربردهای روباتیک ؟ افزون برآن، اگر بتوان زمانی را مجسم

---

1. PICT (Programme on Information and Communication Technologies)

2. Miles et al.1990

3. Northcott and Walling,1989.

کرد که در آن بعضی از مقیاسهای "اطلاعاتی شدن" چنان تحول بیابد که رضایت عمومی به دست آید، باز این پرسش جدی باقی خواهد ماند: نقطهٔ انفصالی که "جامعهٔ اطلاعاتی" رااز "جامعه‌ای صرفاً صنعتی و پیشرفته" جدا می‌کند در کجای این منحنی قرار می‌گیرد؟

دومین اعتراض به تعاریف فناورانه از "جامعهٔ اطلاعاتی" اعتراضی است که بسیار مطرح شده است. اعتراض منتقدان به کسانی است که مدعی‌اند در دوره‌ای معین، اول فناوریها اختراع می‌شوند و سپس بر روی جامعه تأثیر می‌گذارند، و از آن طریق مردم را به هماهنگی با اوضاع جدید سوق می‌دهند. فناوری در این روایتها، مقدم بر دیگر چیزها قرار می‌گیرد، بنابراین برای تعریف کل جامعهٔ جهانی به کار می‌رود: عصر بخار، عصر اتومبیل، عصر اتم، و مانند اینها[1].

اعتراض اصلی در این مورد، آن نیست که این طرز تفکر به طور اجتناب‌ناپذیر نوعی جبرگرایی فناورانه[2] – در حقیقت فناوری در مقام محرک اصلی جامعه در نظر گرفته می‌شود– و بدین ترتیب ساده انگاری بیش از اندازه[3] در فرآیند دگرگونیها است. قطعاً چنین است، اما مهم‌تر از آن، تنزل آن است به تقسیم‌بندی‌ای از ابعاد اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نوآوریهای فناورانه که کاملاً از هم مجزّایند. این ابعاد نتیجه و تابع فناوری ممتازی اند که ظاهراً خود ـ پاینده[4] و مستقل است هر چند که تأثیرش بر همهٔ جنبه‌های اجتماع واضح است.

اما این حقیقتی اثبات شده است که فناوری،بدین شکل برکنار از قلمرو اجتماع نیست. برعکس، فناوری بخش مکمل – در واقع سازندهٔ – اجتماع است. برای مثال، تصمیم‌گیریهای بخش تحقیق و توسعه، اولویتهایی را بیان می‌کند که از این داوریهای با ارزش ، انواع ویژهٔ فناوری تولید می‌شود (مثلاً در غرب و درقرن بیستم، طرحهای نظامی برای مدت زمان درازی اساساً بودجهٔ بیشتری را نسبت به فعالیتهای بهداشتی دریافت کردند و یکی از پیامدهای نه چندان عجیب پیشرفته‌ترین نظامهای تسلیحاتی، کند شدن روند پژوهش برای درمان سرماخوردگی بوده است). مطالعات بسیاری نشان داده‌اند که تا چه حد فناوریها تحت تأثیر ارزشهای

1. Dickson,1974
2. technologically determinist
3. oversimplification
4. self-perpetuating

اجتماعی‌اند، خواه در طراحی معماری پلهای نیویورک باشد یعنی جایی که در آن ارتفاعات بنا نهاده شده تا از رفت و آمد مردم به منظور دسترسی به بعضی از مناطق جلوگیری کند، در تولید ماشینهایی باشد که گواه ارزشهای مالکیت خصوصی‌اند،در پیش فرض نسبت به اندازهٔ خانواده (به طور معمول،دو بزرگسال و دو کودک) باشد، در نگرش نسبت به محیط زیست (اسراف در مصرف انرژیهای تجدیدناپذیر به موازات آلودگی)باشد، در نمادهای اعتبار (پورشه، مینی[۱]، روور[۲]) باشد، و در شکل‌های بیشتر فردی تا عمومی حمل و نقل باشد، خواه در ساخت خانه‌هایی که فقط مکانی برای زیستن نیستند، بلکه بیانگر شیوه‌های زندگی، حیثیت و روابط قدرت و سلیقه‌های مختلف دربارهٔ سبک زندگیهای گوناگون‌اند.

مطالب فراوانی دربارهٔ این مسئله منتشر شده است، اما من نمی‌خواهم تا به حدّ انزجار[۳] این نکته را شرح و بسط زیادی بدهم. تنها چیزی که لازم است بیان اعتراض نسبت به شناسایی جوهر فناوری، به عنوان کاربردی برای مسئلهٔ تعریف "جامعهٔ اطلاعاتی" است. چگونه می‌توان پذیرفت که پدیده‌ای را غیر اجتماعی قلمداد کرد (فناوری)و سپس اعلام کرد که همین پدیده، معّرف جهان اجتماعی[۴] است؟

اقتصادی

شاخه‌ای فرعی در اقتصاد تأسیس شده که به مسائل "اقتصاد اطلاعات" می‌پردازد. در داخل این شاخه و در واقع به عنوان یکی از پایه‌گذاران این تخصص‌گرایی، مرحوم فریتز مک لاپ[۵] (۱۹۰۲-۱۹۸۳)، بیشتر زندگی حرفه‌ای خود را وقف رسیدن به هدف ارزیابی اندازه و رشد صنعت اطلاعات کرد. اثر پیشگام مک لاپ، یعنی تولید و توزیع دانش در ایالات متحده[۶] (۱۹۶۲)، در پایه‌گذاری مقیاسهایی برای "جامعه اطلاعاتی" در چارچوب اقتصادی آن، بسیار

1. the Mini
2. the Rover
3. ad nauseam
4. social world
5. the late Fritz Machlup
6. the production and distribution of knowledge in the United States

مؤثر بود.

مک لاپ کوشید تا صنعت اطلاعات را با اصطلاحات آماری توصیف کند. او پنج گروه وسیع صنعت (که خود به پنجاه شاخهٔ فرعی تقسیم می‌شدند) تشخیص داد، که عبارتند از:

الف) آموزش و پرورش (برای مثال مدارس، کتابخانه‌ها، کالجها)؛

ب) رسانه‌های ارتباطی (برای مثال رادیو، تلویزیون، تبلیغات)؛

ج) ماشینهای اطلاعاتی (برای مثال تجهیزات کامپیوتری، ابزارهای موسیقایی)؛

د) خدمات اطلاعاتی (برای مثال حقوق، بیمه پزشکی)؛

ه) دیگر فعالیتهای اطلاعاتی (برای مثال تحقیق و توسعه، فعالیتهای غیر انتفاعی).

در بررسی این نوع مقولات، می‌توان ارزشی اقتصادی به هر کدام از آنها داد و مشارکت آنها را در تولید ناخالص ملی[1] ردیابی کرد، اگر روند اینها در تولید ناخالص ملی، بخشی رو به افزایش را نشان دهد، آن گاه می‌توان ادعا کرد که ظهور تدریجی "اقتصاد اطلاعات" در حال شکل گرفتن است. این دقیقاً همان چیزی است که مک لاپ در تحقیق اولیهٔ خود اعلام کرد که براساس محاسبات، ۲۹ درصد از تولید ناخالص ملی ایالات متحده در ۱۹۵۸ متعلق به صنایع دانش بود که در همان زمان نیز میزان توسعهٔ چشمگیری بود.

در اوایل دههٔ ۶۰، پیتر دراکر[2]، مرشد علم مدیریت، اعلام می‌کرد که "همچنان که از اقتصادی مبتنی بر کالا به... اقتصاد دانش[3] " حرکت کرده‌ایم، دانش "پایه و بنیاد اقتصاد مدرن شده است "[4]. امروز این بحثی رایج است که ما در جامعه‌ای متحول به سر می‌بریم "با این ویژگی متمایز که دانش و سازمان، تولید کنندگان عمدهٔ ثروت‌اند"[5].

شاید معروف‌ترین – و قطعاً اثری که بیشترین استناد به آن شده – مطالعه دربارهٔ پیدایش "اقتصاد اطلاعاتی" در این انواع متصور، گزارش نه جلدی مارک پورات[6] باشد. فریتز مک لاپ در

1. gross national produce (GNP)
2. Peter Drucker
3. knowledge economy
4. Drucker,1969, p.247,249
5. Karunaratne,1986, p.52
6. Marc Porat

تقسیم صنایع به پنج مقوله، تعاریف گسترده‌ای از "تولید دانش"[۱] برگزید که این تعاریف شامل آن صنایعی که اطلاعات جدید را تولید می‌کنند و صنایعی که با این اطلاعات مرتبط اند، می‌شد. پورات، در اتکای خود به منابع آماری دولتی برای طراحی الگویی کامپیوتری از اقتصاد ایالات متحده در اواخر دههٔ ۶۰، تا حدّ زیادی رهیافت مک لاپ را تکرار کرد، اما او اقتصاد را به سه بخش "اولیه"، "ثانویه" و "غیر اطلاعاتی"[۲] تقسیم کرد. این طرح سه بخشی از ضعفی که او در طرح مک لاپ تشخیص داده بود، نشأت می‌گرفت که در آن، فعالیتهای اطلاعاتی‌ای که در بررسی مقدماتی مثلاً به دلیل اینکه عنصری داخلی از دیگر صنایع هستند از نظر مخفی مانده بودند، توضیح داده نمی‌شد. پورات در "بخش اطلاعاتی اولیه" تمام آن صنایعی که اطلاعات خود را در بازارهای مرسوم یا هر جای دیگری که ارزش اقتصادی به آنها داده شود در دسترس قرار می‌دهند، گنجانید (برای مثال، رسانه‌های همگانی، آموزش و پرورش، تبلیغات، تولید کامپیوتر).

با وجود این، پورات در صدد تعیین "بخش اطلاعاتی ثانویه"‌ای برآمد که به او این امکان را می‌داد تا در سنخ‌شناسی[۳] خود، فعالیتهای مهم اطلاعاتی همچون تحقیق و توسعه در داخل شرکتی دارویی، اطلاعات تولید شدهٔ بخشهای حکومتی برای مصرف داخلی خودشان، و منابع کتابخانه‌ای شرکتی نفتی را درآن جا بدهد. به این ترتیب، پورات قادر به تمایز دو بخش اطلاعاتی شد، سپس برای یک کاسه کردن آنها، عناصر غیر اطلاعاتی اقتصاد را جدا کرد، و با بازگردآوری[۴] آمارهای اقتصاد ملی، توانست نتیجه بگیرد که بیش از ۴۶ درصد تولید ناخالص ملی ایالات متحده از بخش اطلاعاتی ناشی می‌شود. به صرف همین واقعیت[۵]، "اقتصاد ایالات متحده، اقتصادی بر مبنای اطلاعات است". به معنی محدود کلمه نوعی "جامعهٔ اطلاعاتی [که در آن] عرصه‌های اصلی فعالیت اقتصادی، بخشهای تولید کالاها و خدمات اطلاعاتی و

1. knowledge production
2. non-information
3. typology
4. reaggregating
5. ipso facto

دیوان‌سالاریهای عمومی و خصوصی [بخش اطلاعاتی ثانویه] است"[1].

این کّمی کردن اهمیت اقتصادی اطلاعات دستاوردی مؤثر است. شگفت آور نیست که معتقدان به پیدایش "جامعه اطلاعاتی"، دائماً به سوی آثار مک لاپ و به خصوص پورات به عنوان گواهان موثق منحنی بالاروندهٔ فعالیت اطلاعاتی و مجموعه‌ای برای راهنمایی به سوی دورانی نوین، روی می‌آورند.

اما، مشکلاتی نیز نسبت به رهیافت اقتصاد اطلاعات وجود دارد[2]. یکی اینکه، در پشت جدولهای وزین آماری که گواه عینی رسایی هستند، تا حدّ زیادی تفسیر و ارزشداوری پنهان راجع به چگونگی ساخت مقوله‌ها و اینکه چه چیزی شامل بخش اطلاعاتی می‌شود و چه چیزی از آن مستثنی است، وجود دارد.

برای مثال، مارک پورات سعی کرد تا "شرکت نمای"[3] داخل شرکتهای غیر اطلاعاتی را شناسایی کند. اما آیا، با این پیش فرض درست که تحقیق و توسعه در شرکتی پتروشیمیایی، شامل فعالیت اطلاعاتی است، این امر قابل قبول است که آن را به خاطر اهداف آماری از عناصر تولیدی جداکنیم؟ با توجه به اینکه بخش تحقیق و توسعه پیوندی عمیق با بالهای تولیدی دارد، به احتمال قوی این فعالیتها مبهم‌اند، و هر جداسازی به دلایل ریاضی، نقش آن را به درستی نمی‌نمایاند. به طور کلی، هنگامی که پورات "بخش اطلاعاتی‌ثانویهٔ" خود را بررسی می‌کند در واقع هر صنعتی را به دو قلمرو اطلاعاتی و غیر اطلاعاتی تقسیم می‌کند. اما پذیرش چنین تقسیم‌هایی بین "تفکر" و "عمل"[4] فوق العاده مشکل است - عملیات نظامهای کنترل عددی کامپیوتری[5] یا عملکردهای مدیریت خط تولید که هر دو عنصر مکمل تولیدند در کجا قرار می‌گیرند؟ در اینجا اعتراض به این است که پورات صنایع را برای ترسیم "بخش اطلاعاتی ثانویه"، به عنوان چیزی متضاد با قلمرو"غیر اطلاعاتی"، به دلخواه خود تقسیم می‌کند.

چنین اعتراضهایی، یافته‌های مک لاپ و پورات را بی‌اعتبار نمی‌سازند و چنین قصدی

---

1. Porat, 1978, p.11
2. Monk,1989, p.39-63.
3. quasi-firm
4. doing
5. computer numerical control systems

هم ندارند، اما یادآورد مزاحمت اجتناب‌ناپذیر ارزشداوریها در ساخت جدولهای آماری آنها است. به معنای محدود کلمه، این اعتراضها نوعی شکاکیّت سالم در مورد ایدهٔ نوعی "اقتصاد اطلاعات" در حال تکوین را تقویت می‌کنند.

دومین اشکال این است که داده‌های گردآوری شده به ناگزیر فعالیتهای کاملاً متمایز اقتصادی را یکدست می‌کند. از هر جهت که بنگریم می‌توان گفت که رشد ارزش اقتصادی[۱] تبلیغات و برنامه‌های تلویزیونی، شاخصی از نوعی "جامعه اطلاعاتی" است، اما معیارهای کیفی برای تمیز فعالیتهای اطلاعاتی، ضرورتی مبرم است. آنچه پژوهشگران می‌طلبند، ویژگیهای مهم اقتصادی است که در پیدایش "جامعه اطلاعاتی" بیشتر نقش دارند، مثلاً تمایز گذاشتن بین اطلاعات نشأت گرفته از مراکز پژوهش دربارهٔ سیاستها، کمیتهٔ متخصصان مشاور شرکتها، موسسات مالی فراملّی، تولید کنندگان دوربینهای ۳۵ میلی‌متری، طراحان نرم‌افزار، و آگهی نویسان[۲] شرکت ساعتچی و ساعتچی[۳] است.

شور و شوق متخصصان اقتصاد اطلاعات برای زدن برچسب قیمت برروی هر چیز، این پیامد تأسف بار را به همراه دارد که مانع از آن می‌شود تا ارزش واقعی ابعاد بخش اطلاعاتی را بشناسیم. اگر چه از نظر عقل سلیم، فروش چهار میلیونی مجله سان[۴] نمی‌تواند معادل - هرچند بدون شک رقم فروش بیشتر ارزش اقتصادی دارد و همچنان از لحاظ اطلاعاتی کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد - تیراژ دویست هزارتایی فایننشال تایمز[5] باشد، اما مک لاپ و پورات، جستجو برای تمایزگذاری بین شاخصهای کمی و کیفی "جامعهٔ اطلاعاتی" را پی‌گیری نمی‌کنند. این همان تمایزی است که دوباره به آن خواهیم پرداخت، اما چیزی که مطرح می‌شود این امکان است که می‌توان جامعه‌ای داشت که در آن براساس اندازه‌گیری تولید ناخالص ملی، فعالیت اطلاعاتی اهمیت فراوانی دارد، اما براساس دگرگونیهای ناگهانی در زندگی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی،

---

1. economic worth
2. copywriter
۳. Saatchi and Saatchi شرکت تبلیغاتی بزرگی در ایالات متحده و اروپا است.
4. Sun
5. Financial Times

این فعالیتها پیامد ناچیزی خواهد داشت.

البته این اقتصاددانان تنها با مقیاسهای توسعه یافتهٔ کمّی در بخش اطلاعاتی سروکار دارند. بنابراین مسئلهٔ ارزش کیفی اطلاعات قاعدتاً خیلی به آنها مربوط نیست. هر چند، حتی در چارچوب خود آنان هم مسائلی وجود دارد. یکی، که قبلاً هم به آن اشاره شد، این پرسش است: در کدام نقطه بر روی نمودار اقتصادی، جامعه‌ای تبدیل به "جامعهٔ اطلاعاتی" می‌شود؟ هنگامی که پنجاه درصد از تولید ناخالص ملی به فعالیتهای اطلاعاتی تخصیص داده شود؟ به نظر می‌آید که این نقطهٔ منطقی‌ای باشد که در آن، در چارچوبی کاملاً کمّی، اطلاعات آغاز به تسلط یافتن می‌کند. به هر حال، با اظهار تأسف برای نظریه پردازان "جامعهٔ اطلاعاتی"، ما حتی از این نقطه نیز فاصله داریم. مطالعات همتای تحقیق مک لاپ و پورات انسان را در بینشی مقدماتی نسبت به عصر نوین توانا می‌سازد. مایکل راجرز رابین[1] و مری تیلور هابر[2] (۱۹۸۶) در به روزآوری گسترده‌ای که روی تحقیق پورات انجام دادند، نتیجه گرفتند که در ایالات متحده، مشارکت "صنایع دانش" در تولید ناخالص ملی بین سالهای ۱۹۵۸ تا ۱۹۸۰ از ۲۸/۶ درصد به ۳۴/۳ درصد افزایش یافت، و با توجه به اینکه از ۱۹۷۰ تقریباً دگرگونی‌ای رخ نداده است، این افزایش "ناچیزترین نرخ رشد نسبت به میانگین نرخ رشد دیگر اجزای کل تولید ناخالص ملی"[3] بوده است. افزون براین، همان همانند سازی این نویسندگان از تحقیق مؤثر پورات، به هنگام مقایسه با دیگر شرکت کنندگان در تولید ناخالص ملی، به گسترش ناچیزی در بخش اطلاعاتی در خلال سالهای دههٔ هفتاد دست یافته است. این مطالعات اقتصادسنجی به زحمت فرارسیدن "جامعه‌ای اطلاعاتی" را می‌توانند در بوق و کرنا کنند.

شغلی

مقیاسی که برای پیدایش "جامعهٔ اطلاعاتی" دگرگونیهای شغلی را مورد توجه قرار

1. Michael Rogers Rubin
2. Mary Taylor Huber
3. Robin and Huber,1986,p.3

می‌دهد، مقیاس رایجی است. به طور ساده، عبارتست از اینکه به هنگامی که کار اطلاعاتی در میان حرفه‌ها تفوق یافت، ما به "جامعهٔ اطلاعاتی" دست یافته‌ایم. یعنی، هنگامی که کارمندان، معلمان، حقوق‌دانان و نمایشگران از حیث عددی بر معدنچیان ذغال سنگ، فلزکاران، کارگران کشتی سازی و کارگران ساختمانی تفوق یابند، "جامعهٔ اطلاعاتی" فرا رسیده است.

تعریف شغل غالباً با مقیاسی اقتصادی پیوند خورده است. برای مثال، مارک پورات چنین محاسبه کرد که تا پایان دهۀ ۶۰، کمتر از نیمی از نیروی کار در ایالات متحده در "بخش اطلاعاتی" مشغول بودند، یعنی رشدی تقریباً ۵۰۰ درصدی در طول یک قرن که طی آن اشتغال در بخش کشاورزی تنزل پیدا کرد و حرفه‌های اطلاعاتی به طرز چشمگیری گسترش یافت. به طور سطحی، دگرگونی در توزیع حرفه‌ها مقیاسی مناسب به نظر می‌رسد. با این همه، ظاهراً همچنان که کارهایی مانند کار در معدن زغال‌سنگ و زراعت، که نیروی جسمانی و مهارت یدی می‌طلبد، زوال می‌پذیرند و استفادهٔ درست از نمودارها و متن، مثلاً در آموزش و پرورش و دیوان سالاریهای عظیم، هر چه بیشتر جای آنها را می‌گیرد ما وارد نوع جدیدی از جامعه می‌شویم. امروز "تنها اقلیتی آب رفته از نیروی کار در کارخانه‌ها جان می‌کنند و زحمت می‌کشند...و بازار کار اکنون تحت تسلط کارگران اطلاعاتی قرار گرفته که با اتکا به این واقعیت که مالک اطلاعات مورد نیاز برای ساختن کالاهایند، معاش خود را تأمین می‌کنند."[1]

بسیاری از گزارشها این روند را درک و از آن استفاده کرده‌اند. مثلاً، دو نشریهٔ مؤثر اُ.ای.سی.دی.(سازمان همکاری و توسعهٔ اقتصادی)[2] (۱۹۸۱ و ۱۹۸۶) نمودارهایی از همهٔ کشورهای عضو با اشاره به "رشد مداوم... در حرفه هایی که عمدتاً با تولید و ادارهٔ اطلاعات و با زیرساختهای پشتیبان آن سروکار دارند"[3] تهیه کرد. درجایی دیگر، مارک پورات "نرخ رشدی حیرت‌انگیز" از "نیروی کار اطلاعاتی" را، که بین ۱۸۶۰ تا ۱۹۸۰ درهر ۱۸/۷ سال دوبرابر شده،

1. Stonier,1983;7.8
2. OECD (Organisation for Economic Co-operation and Development
3. OECD,1986.

تشخیص می‌دهد[1]، که از طریق این رشد، ایالات متحده به "مرز اقتصاد اطلاعاتی" سوق داده می‌شود[2].

جابجایی در پراکندگی حرفه‌ها درکانون مؤثرترین نظریهٔ "جامعهٔ اطلاعاتی" یعنی نظریهٔ دانیل بل، جای دارد. بل در ظهور "جامعهٔ کارمندان " (و بنابراین کار اطلاعاتی) و زوال کار صنعتی، دگرگونیهایی بس عمیق مانند پایان مبارزهٔ سیاسی طبقاتی، آگاهی بیشتر جمعی و گسترش برابری جنسی را می‌بیند.

ما در فصل بعدی، نظریه‌پردازی بل را مورد توجه و نقد قرار می‌دهیم، اما در اینجا طرح بعضی اعتراضهای عمومی به مقیاسهای شغلی "جامعهٔ اطلاعاتی" بی مناسبت نیست. یک مشکل عمده، مربوط به روش‌شناسی تقسیم کارگران به مقوله‌های ویژه است. تولید نهایی - یعنی پیکرهٔ آماری ساده‌ای که در صد دقیق "کارکنان اطلاعاتی" را ارائه می‌دهد - فرآیندهای پیچیده‌ای راکه پژوهشگران از طریق آنها مقوله‌های خود را می‌سازند و مردم را در آنها رده‌بندی می‌کنند، پنهان می‌دارد.

مارک پورات، برای مثال، سنخ‌شناسی مؤثری را برای تعیین جای حرفه‌هایی که به طور عمده درگیر تولید، پردازش یا توزیع اطلاعات هستند به وجود آورد. تقسیم بندی او طرحی سه لایه[3] است که بیش از ۴۰۰ نوع شغل راکه دفتر آمار و سرشماری کار ایالات متحده[4] آن را گزارش کرده است، در برمی گیرد. پورات آن را چنین شرح می‌دهد:

"نخستین مقوله شامل آن کارکنانی است که بازده فعالیت اصلی آنها تولید و فروش دانش است. اینها شامل دانشمندان، مخترعان، معلمان، کتابداران، روزنامه نگاران و نویسندگان‌اند. دومین ردهٔ اصلی کارکنان، آنهایی را در برمی‌گیرد که اطلاعات راگردآوری و منتشر می‌کنند. این کارکنان اطلاعات را در داخل شرکتها و بازارها به جریان می‌اندازند؛ آنها اطلاعات بازار را جستجو، هموارا، برنامه ریزی و پردازش می‌کنند. اینها شامل مدیران، منشیها، کارمندان،

---

1. Porat, 1977a, p.131.

2. Ibid, p.204.

3. three fold

4. US Census and Bureau of Labour Statistics.

حقوق‌دانان، دلالان و ماشین نویسهایند. آخرین رده شامل کارکنانی است که با ماشینها و فناوریهای اطلاعاتی‌ای که دو فعالیت قبلی را پشتیبانی می‌کنند، کار می‌کنند. اینها شامل اپراتورهای کامپیوتر، نصب کنندگان تلفن و تعمیرکنندگان تلویزیون‌اند"[۱]

جانشر[۲]، این تقسیم‌بندی را با تشخیص فقط دو بخش در اقتصاد، از این هم بیشتر ساده می‌کند: بخش نخست، "بخش اطلاعات"، جایی است که افرادی که کار عمدهٔ آنها تولید، پردازش و مدیریت اطلاعات است در آن جای می‌گیرند و بخش دوم، "بخش تولیدی"، جایی است که کارکنان آن عمدتاً به تولید، پردازش و مدیریت کالاهای مادی[۳] مشغولند.

این تمایزات ظاهراً منطقی، دقیق و از نظر تجربی دارای اعتبارند، اما مشکلاتی هم وجود دارد. به خصوص آنکه "بیان دقیق اینکه چه کسی کارگر اطلاعاتی است و چه کسی نیست، پیشنهاد خطرناکی است"[۴]. در واقع، چون هر حرفه‌ای تاحد قابل توجهی درگیر پردازش و شناخت اطلاعات است، چنین است. پورات در کوشش خود برای تمایز کار غیر اطلاعاتی از اطلاعاتی بر مبنای برآورد درجه‌ای که هر یک از آنها درگیر اطلاعات‌اند، این امر را تأیید می‌کند. به عبارت دیگر، موضوع این مقوله‌بندی، داوری برسر گسترشی است که شغلها براساس آن اطلاعاتی‌اند یا خیر. درصد خام "کارکنان اطلاعاتی" این واقعیت راکه اینها حاصل برآوردهای پژوهشگران‌اند، پنهان می‌کند[۵].

برای مثال، سوزنبان راه‌آهن می‌بایست دربارهٔ خطوط راه‌آهن و جدول زمان‌بندیها، وظایف و جریانات روزمره، ذخیره‌ای از دانش داشته باشد؛ او نیاز به ارتباط با سوزنبانان خطوط دیگر، با کارکنان ایستگاه و رانندگان لوکوموتیو دارد، احتیاج به "دانش دربارهٔ توقف" واگنهای خود و دیگر واگنها دارد، می‌بایست دفتر حسابی دقیق و کامل از کل ترافیکی که در طول منطقهٔ او جریان دارد نگه داری کند، و به خاطر ورود تجهیزات نوین، نیاز کمی به نیروی جسمانی برای کشیدن اهرمها دارد. با این همه، بدون شک سوزنبان راه‌آهن، کارگری یدی در

1. Porat, 1978, p.5-6

2. Jonscher

3. physical goods

4. Porat,1978, p.5.

5. Porat,1977a, p.3.

"عصر صنعتی" محسوب می‌شود. برعکس، شخصی که دستگاه فتوکپی را تعمیر می‌کند شاید دربارهٔ این دستگاه به جز آنچه که آموزش دیده، اطلاعات کمی داشته باشد، چه بسا که مجبور باشد تا در وضعیتی داغ، کثیف و ناراحت کار کند، و شاید احتیاج به نیروی قابل توجهی برای حرکت دادن ماشین آلات سنگین و یا تعویض قسمتهای خراب شده داشته باشد. با این همه، او بی تردید در ردهٔ "کارگر اطلاعاتی" جای می‌گیرد چرا که کار او با ماشین آلات عصر جدید مناسب تفسیرهای دکتر پورات است.

نکته‌ای که در اینجا باید مورد توجه قرار گیرد ساده است: به نمودارهای قاطعی که پژوهشگران چنین می‌پندارند که با آنها حرفه‌ها را می‌توان به مناسب‌ترین وجه مقوله بندی کرد، می‌بایست مشکوک بود. حقیقت امر این است که دانشمندان علوم اجتماعی دربارهٔ جزئیات و پیچیدگی شغل افراد بسیار کم می‌دانند؛ قوم نگاریهای پرارزش کمی در اختیار داریم که خمیرهٔ کارها را ثبت کرده باشند[1]. و پژوهشگرانی که سعی می‌کنند تا برچسب "اطلاعاتی" و "غیراطلاعاتی" را به کارها بزنند به قدر بقیهٔ همکارانشان در علوم اجتماعی در جهل به سر می‌برند.

اگر کسی نگران شیوه‌هایی باشد که از طریق آنها پژوهشگران به کار اطلاعاتی می‌رسند، لازم است که نگران آن ساده‌سازی بی‌رویه‌ای نیز باشد که از جادادن کارهای بسیار متنوع در رده‌های مشابه ناشی می‌شود. یان مایلز[2] در تفسیری بر این روشها به درستی اظهار می‌کند که "مقوله‌های کاری که تحت سر عنوانهای[3] مختلف گنجانده شده‌اند غالباً بی‌نهایت نامتجانس‌اند"[4]. هنگامی که کسی، برای مثال، به این مسئله توجه می‌کند که نخستین مقولهٔ مارک پورات (تولید کنندگان اطلاعات) عینک سازان، کمک کتابداران، آهنگسازان، نویسندگان کتابهای جلد مقوایی، استادان دانشگاه و مهندسان را باهم یک کاسه می‌کند، و درعین حال دومین مقولهٔ او (توزیع کنندگان اطلاعات) روزنامه نگاران روزنامه‌های وزین و روزنامه فروشهای خیابانی را باهم

1. See Terkel,1977
2. Ian Miles
3. headings
4. Miles,1991, p.917

دربرمی گیرد، و درحالی که اُ.ای.سی.دی. فیزیکدانان، دلالان کالا و حراج‌گزاران را کنار هم می‌گذارد، درآن موقع این شخص چه بسا در ارزش این ترکیب‌بندی از شغلها به عنوان وسیله‌ای برای توضیح دگرگونیهای اجتماعی شک کند، به علاوه، چه تنوعی از حرفه‌ها تحت عنوان مشابه قرار می‌گیرد؟ مثلاً، کتابدار می‌تواند به کسی اطلاق شود که بیشتر اوقات خود را صرف امانت دادن کتابهای منتشره و بازگرداندن آنها به روی قفسه‌ها می‌کند و همچنین کسی است که به طور روزمره درگیر راهنمایی استادان دانشگاه به بهترین منابع اطلاعاتی برای پیشرفت وضع پژوهش است. آیا واقعاً یک کاسه کردن این چنین تنوعی منطقی است؟

نهایتاً، پیامد مهم این متجانس سازی فقدان شناخت راهبردی‌تر حرفه‌های مهم اطلاعاتی است. در حالی که این روش‌شناسی، تصویری از حجم عظیم‌تر کارهای اطلاعاتی در حال پیدایش را در اختیار ما می‌گذارد، هیچ وسیله‌ای برای تفکیک مهمترین جنبه‌های کار اطلاعاتی ارائه نمی‌دهد. پی‌گیری مقیاسی کَمی برای کار اطلاعاتی، امکان این را که رشد انواع خاصی از حرفه‌های اطلاعاتی می‌تواند پیامدهای ویژه‌ای برای زندگی اجتماعی داشته باشد، از نظر مخفی می‌کند.

باید گفت که شمارش تعداد "کارکنان اطلاعاتی" در یک جامعه به ما چیزی دربارهٔ سلسله مراتب - و به طور مرتبط با آن تغییرات در قدرت و حرمت - این مردمان نمی‌گوید. مثلاً، می‌توان چنین استدلال کرد که افزایش مهندسان کامپیوتر و مخابرات مسئله‌ای حیاتی است، چون آنها می‌توانند نفوذ تعیین کننده‌ای بر سرعت و آهنگ نوآوری درفناوری داشته باشند. میزان گسترشی مشابه این مهندسان، و حتی شاید بیشتر از آنان، متعلق به مددکاران اجتماعی است که با اداره کردن مسائلی همچون جمعیت سالخورده، آشفتگی فزایندهٔ خانواده و بزهکاری نوجوانان ممکن است برای "جامعهٔ اطلاعاتی" به جز کاری ناچیز و یا هیچ انجام ندهند، گواینکه بی تردید مددکاران اجتماعی می‌باید به همراه مهندسان فناوریهای اطلاعاتی در ردهٔ "کارکنان اطلاعاتی" قرار گیرند.

و باز، به طرزی موجه می‌توان چنین استدلال کرد که اهمیت کانونی دانش نظری، به

عنوان متضاد دانش عملی، عاملی حیاتی در پیدایش "جامعهٔ اطلاعاتی" است. اگر کسی چنین استدلال کند که در جامعهٔ معاصر، تحولات مهم، خواه در علم اقتصاد و یا در نوآوری فناورانه با تأسیس نظریه‌ها (کینزی، مکتب اصالت پول و غیره در علم اقتصاد و اصول علمی در فناوری) آغاز می‌شود، در آن حالت می‌بایست کسانی را که مالک این دانش نظری‌اند از کارکنان اطلاعاتی که صرفاً وظایف عملی مورد نظر نظریه پردازان را انجام می‌دهند (مثل اجرای سیاستی اقتصادی یا هدایت تجربه‌ای آزمایشگاهی)، متمایز سازیم.

یا ممکن است چنین استدلال شود که این "حلقهٔ خصوصی"[1] رهبران شرکتی است که کاملاً متفاوت از اسلاف خود قاطع‌ترین شاخص "جامعهٔ اطلاعاتی" است. اینها افرادی‌اند که با مهارتهای ارتباطی، توانایی در تجزیه و تحلیل، دوراندیشی و توانایی در تدوین سیاستهای راهبردی قدرتمند شده‌اند، و همچنین افرادی‌اند که از پیش زمینهٔ آموزشی ممتاز، اتصال به انجمنهای سهامی و عضویت در هیأت مدیره‌ها، دسترسی اضافی به فناوریهای پیچیدهٔ اطلاعاتی و ارتباطی برخوردارند. همهٔ اینها، اهرم فشار فوق العاده‌ای را بر روی امور اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در سطح ملی و حتی بین المللی، در اختیار آنها می‌گذارد. اینها متخصصان اطلاعات‌اند، اما از بیخ و بن با کارکنان عادی اطلاعاتی تفاوت دارند که روش شناسان ناپختهٔ کمّی، آنها را در کنار هم می‌گذارند.

شاید ما باتأمل بر روی تحقیق هارولد پرکین[2]، تاریخدان اجتماعی، نیاز برای تمایز کیفی مابین گروههای "کارکنان اطلاعاتی" را بهتر درک کنیم. پرکین در کتاب خود، برآمدن جامعهٔ تخصصی (۱۹۹۰)[3]، چنین استدلال می‌کند که تاریخ انگلستان از ۱۸۸۰ به بعد را می‌توان به طور عمده برآمدن تفوق "تخصصهایی" دانست که به خاطر "سرمایهٔ انسانی که آموزش و پرورش تولید کرده و حذف فاقد صلاحیتها آن را تقویت کرده"[4] تسلط پیدا کرده‌اند. پرکین اعلام می‌کند که تخصص گواهی شده[5]، "اصل سازمان دهندهٔ جامعهٔ پس از جنگ"[6] بوده است، متخصص با روحیهٔ تخصصی خدمات، گواهی رسمی و کارآیی، جایگزین گروههایی که زمانی

---

1. inner circle
2. Harold Perkin
3. the rise of professional society
4. Perki, 1990, p.2
5. certified expertise
6. Perkin, 1990, p.406

مسلط بودند (سازمانهای طبقه کارگر، بازرگانان سرمایه‌دار و آریستوکراسی زمین‌دار) و آرمانهای منسوخ آنها (تعاون و یکپارچگی، مالکیت و بازار و اشراف‌زادگی ارثی) شد.

مطمئناً، متخصصان بخش خصوصی به شدت با متخصصان بخش دولتی مشاجره دارند، اما پرکین براین امر که این مبارزه‌ای مرگبار برای هر دو طرف است پای می‌فشارد، مبارزه‌ای که در داخل "جامعهٔ تخصصی" به طور قاطع غیر متخصصان را از مشارکت جدی باز می‌دارد و پیش فرضهای بنیادی (به ویژه تفوق آموزش تخصص و پاداش بر اساس شایستگی) را دخیل می‌کند.

بحث "طبقهٔ جدید" آلوین گولدنر[1]، مکمل جالب بحث پرکین است. گولدنر نوع جدیدی از کار را مشخص می‌کند که در قرن بیستم گسترش یافته است، "طبقهٔ جدید"ی که "مرکب از روشنفکران و متفکران فنی است"[2] و در عین حال که تا حدی نفس پرست و غالباً مطیع گروههای قدرت است، اما نسبت به نظارت رسمی بر تجارت و رهبران حزبی نیز می‌تواند معترض باشد. علیرغم این نیروهای بالقوه، "طبقهٔ جدید" خود به شیوه‌های گوناگون تقسیم می‌شود. تقسیم‌بندی کلیدی، بین کسانی است که عمدتاً فن سالار و مطیع، و روشنفکران انسان‌گرایی که منتقد و دارای جهت‌گیری رهایی‌بخش‌اند. در بخش وسیعی از مردم، این تفاوت به معنی همان مبارزهٔ مابین متخصصان بخش خصوصی و دولتی است که هارولد پرکین آن را تعریف کرد. برای مثال، درحالی که در نزد روشنفکران انسان گرا، گرایشی رادیکال وجود دارد، می‌توان حسابدارانی را در بخش خصوصی یافت که محافظه کارند.

نکتهٔ اصلی دراینجا برای من آن است که هم گولدنر و هم پرکین دگرگونیهای ویژه‌ای را در درون حوزهٔ اطلاعات شناسایی می‌کنند که به خصوص، پیامدهای مهمی برای کل جامعه دارند. از نظر گولدنر، "طبقه جدید" واژگانی را برای بحث و مشاجره در مورد مسیر دگرگونیهای اجتماعی در اختیار ما می‌گذارد، در حالی که از نظر پرکین، متخصصان آرمانهای نوی را برای سازماندهی امور اجتماعی خلق می‌کنند.

---

1. Alvin Gouldner

2. Gouldner, 1979, p.153

اگر کسی در جستجوی شاخصی برای "جامعهٔ اطلاعاتی" در نزد این متفکران باشد به مسئلهٔ کیفیت مشارکت بعضی گروهها خواهد رسید. چه با این تفاسیر موافق باشیم یا نه، کشمکش برای تعاریف "جامعهٔ اطلاعاتی" بر مبنای شمارش خام تعداد "کارکنان اطلاعاتی" می‌بایست روشن شود. از نظر متفکرانی همچون پرکین و گولدنر، دگرگونی کمّی مسئلهٔ اصلی نیست. در واقع، گروههایی که این متفکران برآنها تأکید می‌ورزند، به عنوان بخشی از جمعیت، در عین حال که گسترش یافته‌اند، هنوز در اقلیت‌اند. اینان، خواه در "حلقهٔ خصوصی" کوچک مایکل یوسیم، و خواه با تعداد بیشتر در بخشهایی که تخصص رشد کرده است، هرگز بیش از ۲۰ یا ۲۵ درصد نیروی کار نبوده‌اند.

فضایی

این مفهوم از "جامعهٔ اطلاعاتی"، در عین حال که از جامعه‌شناسی و علم اقتصاد استفاده می‌کند، در هستهٔ خود تأکید مشخص جغرافیادانان را برروی مسئلهٔ فضا دارد. در اینجا تأکید اصلی بر روی شبکه‌های اطلاعاتی است که مکانها را به هم متصل می‌کنند و متعاقباً تأثیرات چشمگیری برروی برنامه‌ریزیهای زمانی و مکانی دارند.

جان گودارد[1]، چهار عنصر مرتبط به هم را درگذار به "جامعهٔ اطلاعاتی" شناسایی می‌کند:

۱- اطلاعات در مقام "منبع کلیدی استراتژیک" درحال تصاحب موقعیت مرکزی‌ای است که سازمان اقتصاد جهان به آن وابسته است.

دنیای مدرن مستلزم همارایی توزیع جهانی تولید، برنامه ریزی در داخل دولتهای مستقل و مابین آنها، و بازاریابی در سراسر قاره‌هاست. اطلاعات، محور این فعالیتهای گوناگون است، بنابراین اهمیت آن در جهان معاصر افزایش می‌یابد. این امر تا آنجا به پیش می‌رود که "مدیریت اطلاعات" دارای تناسبی استثنایی می‌شود و اینکه به عنوان حاصل کار، ما شاهد

---

1. John Goddard

گسترش سریع حرفه‌های اطلاعاتی می‌شویم.

۲- فناوریهای کامپیوتری و ارتباطی زیرساختی را ایجاد کرده‌اند که قادر است اطلاعات را پردازش و توزیع کند. این فناوریها این امکان را به وجود آورده‌اند که اطلاعات به مقیاسی بی‌سابقه از نظر تاریخی مدیریت بشود، یعنی تسهیل تجارت فوری و «آنی»[1] و نظارت بر امور اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در سطح جهان.

۳- با استفاده از رشد سریع و استثنایی "بخش اطلاعاتی قابل داد و ستد" در اقتصاد، پروفسور گودارد نیّت این دارد تا رشد انفجارآمیز خدماتی مانند رسانه‌های جدید(برنامه‌های ماهواره‌ای، تلویزیون کابلی، ویدئو) و پایگاههای داده‌های پیوسته راپر رنگ کند که اطلاعات را در گسترهٔ وسیعی از موضوعها از معاملات بورس سهام، قیمتهای کالاها، فهرست ثبت اختراعات و نوسانات ارز گرفته تا چکیده‌های مقالات مجلات علمی و فنی، تولید می‌کنند.

باز سازماندهی[2] ریشه‌ای نظامهای مالی جهانی که حاصلش فروپاشی آن مرزبندی سنتی است که زمانی بانکداری، واسطه‌گری، خدمات مالی، آژانسهای اعتباری و از این قبیل را از هم مجزا کرده بود، مکمل این تحولات بوده است. در این جهان حیرت‌انگیز عملیات بزرگ مالی - که افراد کمی از آن سر در می‌آورند و باز افراد کمتری قادر به کنترل آنند - میزان خیره کننده‌ای از سرمایه در شکل الکترونیکی در گردش است.

۴- رشد "اطلاعاتی شدن" اقتصاد، یکپارچگی اقتصادهای ملی و محلی را تسهیل می‌کند.

به لطف پردازش و مبادلهٔ سریع و مؤثر اطلاعات، اقتصاد حقیقتاً جهانی شده است، و همراه با این جهانی شدن محدودیتهای مکانی تقلیل یافته است. اکنون شرکتها می‌توانند راهبردهای جهانی برای تولید، ذخیره و توزیع کالاها و خدمات تدوین کنند، شرکتهای مالی به طور مدام در عملیات باشند، بسرعت پاسخ دهند، و کره را زیر پا بگذارند. مرزهایی که مکانهای جغرافیایی برپا کرده‌اند - و همراه با آنها محدودیتهایی که زمان ایجاد کرده بود- به لطف

1. real-time
2. reorganisation

شیوه‌های استادانه‌ای که از طریق آنها، اطلاعات در دورهٔ معاصر مدیریت و دستکاری می‌شود، بیشتر و بیشتر روبه عقب رانده می‌شوند.

به علاوه، این روندها بر مرکزیت شبکه‌های اطلاعاتی که مکانها را در داخل و مابین شهرها، منطقه‌ها، کشورها، قاره‌ها و کل جهان به هم پیوند می‌دهند، تأکید دارند.

مقایسه با شبکهٔ برق که در تعریفهای فناورانه از "جامعهٔ اطلاعاتی" مورد اشاره قرار گرفت، غالباً در اینجا مورد استفاده قرار می‌گیرد. هنگامی که شبکهٔ برق در سراسر کل یک کشور به جریان می‌افتد تا به جعبه تقسیم هر خانه‌ای تسرّی می‌یابد، به همین منوال می‌توان نوعی "جامعهٔ سیم کشی شده" را در نظر مجسّم کرد[1] که در سطح ملی، بین المللی و جهانی در حال تولید "جعبه تقسیم اطلاعات"[2] برای هر خانه، فروشگاه یا اداره است. به طور فزاینده‌ای ما همگی به شبکه متصّلیم، که در حال گسترش دسترس‌پذیری و تواناییهای خود است. بسیاری از نویسندگان بر شالوده‌های فناورانهٔ شبکه‌های اطلاعاتی تأکید کرده‌اند[3]. با توصیفهایی که از پیدایش "جامعهٔ شبکه‌ای "[4] می‌شود، توجه چشمگیر به پیشرفتها و موانع گسترش زیرساختی از آی.اس.دی.ان (شبکهٔ خدمات یکپارچهٔ رقمی)[5] احتمالاً قابل پیش‌بینی است[6].

با این همه، برغم اهمیت فناوری و یادآوری واقعاً سودمند راجع به اینکه نقش مرکزی مخابرات در تحولات فناوری اطلاعاتی به سادگی از نظر افتاده است، اکثر متفکران دلمشغول با "بازار شبکه‌ای"[7]، بر شیوه‌هایی که از طریق آنها شبکه‌ها در اهمیت جریان اطلاعات جای تردید باقی نمی‌گذارند تأکید می‌ورزند[8].

در اینجا ایدهٔ برجسته، چرخش اطلاعات در "بزرگراههای" الکترونیکی است. جالب اینجاست که هیچ کس قادر نیست تعیین کند که چه مقدار اطلاعات و با چه سرعتی می‌بایست در این راهها جریان پیدا کند تا "جامعه‌ای اطلاعاتی" را بسازد. درواقع، هیچ کس نمودارهایی

---

1. Martin,1979.
2. information ring main
3. Hepworth,1989
4. network society
5. integrated services digital network (ISDN)
6. Dordick etal, 1981
7. network market place
8. Castells,1989.

موثق که قادر باشد درکی همه جانبه از ترافیک اطلاعات به ما بدهد تولید نکرده است[1]. ما داده‌هایی دربارهٔ تراکم تلفن به نسبت جمعیت، نمودارهایی دربارهٔ گسترش خدمات فاکسی میل، آمارهای فروش دستگاههای کامپیوتر، مبادلات خودکار مخابرات و از این قبیل را داریم، اما فاقد تصویری روشن از اندازه، ظرفیت و استفاده از شبکه‌هاییم.

با وجود این، همهٔ شرکت کنندگان در بحث، از افزایش چشمگیر جریان داده‌های فرامرزی، تجهیزات مخابراتی، ارتباطات بین کامپیوترها در هر سطحی از خانه تا سازمانهای فراملّی، مبادلات بین بازارهای بورس و بخشهای شرکتی، دسترسی به پایگاههای داده‌های بین‌المللی و پیامهای تلکس آگاهند. به همین گونه، آگاهی قابل توجهی نسبت به افزایش توزیع جهانی اطلاعات رسانه‌ای، که برنامه‌های ماهواره‌ای تلویزیون مثال واضح و شاخص آن است، وجود دارد، هرچند می‌بایست خدمات گردآوری و پخش اخبار را نیز در هر توصیف مناسب گنجاند. همان طور که جف مالگان[2] می‌گوید "شبکه‌ها حجم غیر قابل تصوری از پیام، مکالمه، تصویر و دستور را منتقل می‌کنند"[3].

چرا افزایش عظیم مقدار و سرعت جریان اطلاعات که می‌بایست ما را به تفکر دربارهٔ ساخت نوع جدیدی از جامعه وا می‌داشت خود، ما را به دلمشغولی ویژهٔ جغرافی‌دان راجع به فضا برمی‌گرداند. تمام چیزها در مکانهای ویژه و زمانهای خاص اتفاق می‌افتند، اما با پیدایش "جامعهٔ شبکه‌ای"، ویژگیهای فضا و زمان دگرگون شده است. در حالی که زمانی تجارت در طی فواصل، سنگین و کند بود، امروزه این امر با فناوریهای کامپیوتری ارتباطات می‌تواند به فوریت انجام شود؛ در حالی که زمانی فعالیتهای شرکتی از طریق نامه‌نگاریهای کندی هماهنگ می‌شد که روزها و حتی هفته‌ها برای طی فواصلی که شرکای ذینفع را از هم جدا کرده بود طول می‌کشید، امروزه این امر به لطف تجهیزات پیچیدهٔ مخابراتی و ویدئو کنفرانس بی‌درنگ صورت می‌پذیرد.

---

1. cf.OECD,1988
2. Geoff Mulgan
3. Mulgan,1991, p.1, تأکید از من است

خلاصه، قید و بندهای مکانی اگر چه قطعاً از بین نرفته، اما به نحو چشمگیری محدود شده است. و تواماً، زمان نیز تا حدّ تماس کامپیوتری که با واسطهٔ مخابرات صورت می‌پذیرد، کوچک شده است. این "فشردگی زمان /مکان"، به قول آنتونی گیدنز، گزینه هایی راکه تا به حال تحقق‌ناپذیر بودند برای شرکتها، حکومتها و حتی افراد، به وجود می‌آورد.

هیچ کس نمی‌تواند انکار کند که شبکه‌های اطلاعاتی یکی از ویژگیهای مهم جوامع معاصر هستند: ماهواره‌ها امکان ارتباطات سریع را در سراسر کره به وجود می‌آورند، پایگاههای داده‌ها از آکسفورد تا لوس آنجلس، توکیو و پاریس در دسترس‌اند، دستگاههای فاکسی میل و نظامهای ارتباطات بین کامپیوتری[1]، جزو امور روزمرهٔ کارهای مدرن‌اند.

اما همچنان می‌توان این پرسش را مطرح کرد: چرا حضور شبکه‌ها می‌باید تحلیل‌گران را به جدا کردن جوامعی تحت عنوان "اقتصادهای اطلاعاتی" سوق دهد؟ و در حالی این را می‌پرسیم که همچنان با مسئلهٔ عدم دقت در تعاریف هم مواجه‌ایم. برای مثال، یک شبکه در چه وقت شبکه محسوب می‌شود؟ آیا دو نفر که از طریق تلفن یا دستگاههای کامپیوتر با یکدیگر صحبت می‌کنند از یک بستهٔ مبادله کننده[2] برای انتقال مجموعهٔ عظیمی از داده‌ها استفاده می‌کنند؟ یک ساختمان اداری چه وقت "سیم‌کشی شده" محسوب می‌شود یا ترمینالهای کامپیوتری در منزل، چه هنگامی می‌توانند با بانکها یا فروشگاههای محلی ارتباط برقرار کنند؟ پرسش در مورد اینکه واقعاً چه چیزی شبکه‌ای را می‌سازد، پرسشی جدی است که مسائل برخاسته از آن نه تنها دربارهٔ چگونگی تمیز بین سطوح متفاوت شبکه سازی است، بلکه دربارهٔ چگونگی تصریح نقطه‌ای نیز هست که در آن ما وارد "جامعه‌ای شبکه‌ای/اطلاعاتی" می‌شویم.

ما، خواه از تعریفی فناورانه دربارهٔ "جامعهٔ اطلاعاتی" استفاده کنیم – به این معنی که آیا شبکه‌ها همچون نظامهایی فناورانه تعریف می‌شوند؟– یا تمرکز خود را بیشتر بر جریان اطلاعات اختصاص دهیم، این مسئله مطرح است که از نظر بعضی از نویسندگان چه چیزی عصر حاضر را متمایز می‌کند. اگر فناوری است، پس ما می‌توانیم انتشار فناوریهای آی.اس.دی.ان را

1. interconnected computer systems
2. packet switching

همچون شاخصی در نظر بگیریم. اما تعداد کمی از محققان در اینکه چگونه این امر صورت می‌پذیرد ما را راهنمایی می‌کنند. و اگر جریان اطلاعات مهم است، پس این پرسش که چرا حجم اطلاعات و سرعت بیشتر جریان آن می‌باید شاخص جامعه‌ای نوین باشد، منطقی است.

دست آخر، می‌توان این استدلال را مطرح ساخت که شبکه‌های اطلاعاتی، زمانی بسیار دراز است که در دسترس‌اند. حداقل از روزهای نخستین خدمات پستی، تا امکانات تلگراف و تلفن، عمدهٔ حیات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بدون تأسیس چنین شبکه‌های اطلاعاتی غیر قابل تصور بوده است. با توجه به این وابستگی دراز مدت و تحولات روبه افزایش و شتاب گیرنده، پس چرا مفسّران از دههٔ ۸۰ راجع به "جوامع اطلاعاتی" آغاز به سخن کردند؟

فرهنگی

این مفهوم آخری از "جامعهٔ اطلاعاتی" شاید از همه راحت‌تر مورد تأیید باشد، اما از همه کمتر سنجیده و حساب شده است. هریک از ما، از روی الگوی زندگی روزانه‌مان، نسبت به افزایش خارق‌العادهٔ اطلاعات در چرخهٔ زندگی اجتماعی آگاهیم. بی چون و چرا مقدار عظیمی از اطلاعات، تقریباً بیش از هرزمان دیگر درکاراست.

تلویزیون بیش از سی سال است که در بریتانیا مورد استفاده قرار می‌گیرد اما اکنون برنامه‌های آن کاملاً شبانه روزی شده است. مردم می‌توانند از زمان صرف صبحانه تا ساعات اولیهٔ بامداد به تماشای آن بنشینند. تلویزیون از یک کانال منفرد با خدمات ناپیوسته اکنون به چهار کانال پخش برنامه (که به زودی پنجمی هم اضافه می‌شود) گسترش یافته است و این گسترش با الحاق فناوریهای ویدیویی، تلویزیون کابلی و کانالهای ماهواره‌ای، و حتی خدمات اطلاعاتی کامپیوتری مانند تله تکست، تشدید شده است. اکنون تولید رادیویی در سطح محلی، ملّی و بین المللی، حتی نسبت به یک دههٔ پیش نیز بسیار افزون‌تر شده است. در حالی که گیرنده‌های رادیویی نیز دیگر در اتاق نشیمن ثابت نیستند، بلکه در سراسر خانه، در ماشین، اداره

و با واکمن[1] در هر کجا گسترده شده‌اند. فیلمهای سینمایی، دیرزمانی است که بخش مهمی از محیط اطلاعاتی مردم شده و در واقع، جالب اینجاست که حضور در سینماها زوال یافته است. اما فیلمهای سینمایی امروزه، بیش از هر زمانی، بسیار رایج‌اند: همچنان در سینماها در دسترس‌اند، از تلویزیون پخش می‌شوند، براحتی از ویدئو کلوپها کرایه می‌شوند، از فروشگاههای زنجیره‌ای با قیمت ارزان خریداری می‌شوند. با قدم زدن در طول خیابان غیر ممکن است آگهیهای دیواری، تابلوهای تبلیغاتی[2] و ویترین مغازه‌ها از نظر پنهان بمانند. با رفتن به ایستگاههای راه‌آهن و اتوبوس، شخص نمی‌تواند تحت تأثیر فراوانی کتابهای جلد مقوایی و مجلات ارزان قیمت در دسترس - با دامنهٔ موضوعی از کتابهای کلاسیک گرفته تا نیمچه روشنفکرانه و از خود درمانی گرفته تا داستانهای مبتذل - در مقیاس و دامنه‌ای بی سابقه قرار نگیرد. به علاوه، نوارهای ضبط صوت، دیسکهای فشرده و رادیو، همگی، موسیقی، شعر، درام، طنز و آموزش و پرورش را بیش از پیش برای عموم مردم براحتی دسترس‌پذیر می‌سازند. روزنامه‌ها به طور گسترده در دسترس‌اند و عناوین جدید بسیاری از آنها به صورت رایگان جلو در خانه‌ها ریخته می‌شوند. آشغالهای پستی[3] هر روز تحویل داده می‌شوند و....

همهٔ اینها نشانهٔ این واقعیت است که ما در جامعه‌ای انباشته از رسانه[4] زندگی می‌کنیم، اما ویژگیهای اطلاعاتی جهان ما واقعاً مؤثرتر از تعداد کمی از فهرست کوچکی از رسانه‌های مطرح شده مانند تلویزیون و رادیو است. این نوع فهرست کردن حاکی از آن است که رسانه‌های جدید اطراف ما، پیامهایی به ما ارائه می‌دهند که ممکن است به آنها پاسخ دهیم یا ندهیم. اما در حقیقت، محیط اطلاعاتی بسیار نزدیک‌تر و برای ما بسیار سازنده‌تر از این حرفهاست. برای مثال، تلفن را در نظر بگیریم که امروزه برای اکثریت عظیمی از مردم براحتی دسترس‌پذیر است. تلفن، مسلماً در سازماندهی زندگی روزانهٔ ما چیزی حیاتی است: دست و پا کردن پرستار بچّه، تماس با برق‌کار، اطمینان از اینکه بابا بزرگ حالش خوب است و... بدون این فناوریهای

1. walkman
2. billboards
3. junk mail
4. media-laden society

اطلاعاتی ما با دشواری بسیار می‌توانستیم کارهایمان را پیش ببریم (که آن اقلیت بدون چنین امکاناتی اینگونه‌اند). و نیز بر روی این امر که تقریباً هر خانواده‌ای حداقل یک دوربین دارد که برای ضبط وقایع مهم از آن استفاده می‌کند (ازدواجها، تولّدها، جشنها و...)، تأمل کنیم. تعداد افرادی که صاحب چنین دوربینهایی برای ضبط وقایع‌اند همچنان و به وضوح روبه افزایش است. قدم به هر خانه که بگذارید، بر روی دیوارهای آن، در آلبومها، بر روی صفحهٔ تلویزیون، بازنمایی‌های رسانه‌ای را دربارهٔ آنهایی که در آن جا زندگی می‌کنند و آنهایی که مهم اما غایب اند، می‌بینید. این تصاویر تنها عکسهایی از خانواده و دوستان نیستند، آنها زندگی‌نامه‌ها و هویت این افرادند.

همچنین، می‌توان ابعاد اطلاعاتی را در لباسهایی که می‌پوشیم و در سبک آرایش مو و چهره‌هایمان در نظر بگیریم، یعنی همین شیوه‌هایی که امروزه ما از طریق آنها روی تصویر ظاهری خود کار می‌کنیم (مردم، از شکل بدن گرفته تا سخن گفتن، به شدت نسبت به آن پیامهایی که تصویری از آنها ارائه می‌کند کاملاً آگاهی دارند و همچنین دربارهٔ احساسی که با فلان لباس یا آرایش مو و الخ دربارهٔ خود دارند). با تأملی کوتاه دربارهٔ پیچیدگیهای مد، یعنی پیچیدگی شیوه‌هایی که از طریق آنها ما خود را برای نمایش روزانه می‌آراییم، می‌توان به خوبی دربارهٔ اینکه معاشرت اجتماعی امروزه شامل حجم عظیم‌تری از محتوای اطلاعاتی نسبت به گذشته است، آگاه شد.

خانه‌ها نیز به شیوه‌ای بی نظیر از نظر تاریخی، انباشته از اطلاعات شده‌اند. اسباب و اثاثیه، اسکلت ساختمان و طراحی آرایش داخلی، همگی بیانگر ایده‌ها و آرمانهایند: سبک جی - پلان[1]، نیمکت لورا اشلی[2]، کاغذ دیواری ویلیام موریس[3] و... و مخلوطی از تعدادی یا همهٔ اینها مطابق با سلیقه و بودجه. یقیناً، از دوران انقلاب صنعتی تابه حال، خانه‌ها دلالت بر شیوهٔ زندگی داشته‌اند- برای مثال، می‌توان سبک آبرومندانهٔ طبقهٔ کارگر در اواخر دورهٔ ویکتوریایی یا طراحی چشمگیر طبقات متوسط متخصص دربین دو جنگ را به خاطر آورد. اما، انفجار تنوع در

---

1. G-Plan
2. Laura Ashley
3. William Morris

دهه‌های اخیر، و دسترس‌پذیری آن برای تعداد بسیار زیادی از افراد، چیزی است که از همه بیشتر مشخص است. با این مسئله، چشم‌انداز شگفت انگیزی از نشانه‌ها نمایان می‌شود.

این ورود سرزدهٔ اطلاعات به اندرونی خانه، رختخواب و تن افراد، با گسترش نهادهایی که به تحقیق و بررسی دربارهٔ نشانه‌های نمادین در زندگی روزمره می‌پردازند، تکمیل شده است. می‌توان به کسب و کار جهانی تبلیغات، امپراتوریهای نشر، صنعت مد[1]، آژانسهای جهانی تولید رسانه‌ای اشاره کرد که بازتابهای شیوهٔ زندگی خود ما و تصاویری از سبک زندگی دیگران را وارد صحنهٔ زندگی خانوادگی می‌کنند و از این راه معانی بدیلی را که می‌توانند توسط مردم جذب، طرد و یا باز تفسیر[2] شوند اما در همه حال به واژگان محیط نمادین چیزی می‌افزایند برای ما نمایش بدهند.

خوانندگان این گسترش خارق العادهٔ محتوای اطلاعاتی زندگی نوین را تمیز می‌دهند و تأیید می‌کنند. فرهنگ معاصر به شکلی چشمگیر بیش از فرهنگهای قبل از خود انباشتگی سنگینی از اطلاعات دارد. ما در محیطی اشباع شده از رسانه‌ها زندگی می‌کنیم که نشانهٔ آن است که زندگی اساساً دربارهٔ نمادسازی، دربارهٔ مبادله و دریافت - یا سعی بر مبادله و پافشاری بر دریافت - پیامهایی دربارهٔ خود و دیگران است. درتأیید این انفجار نشانه‌هاست که بسیاری از نویسندگان می‌پندارند که ما وارد "جامعهٔ اطلاعاتی" شده‌ایم. آنها بندرت برای برآورد کّمیِ این تحولات تلاش می‌کنند، بلکه بیشتر از "وضوح" زندگی ما در دریایی از نشانه‌ها، کامل‌تر از همهٔ دوره‌های گذشته، آغاز می‌کنند.

به گونه‌ای پارادوکسیکال، شاید همین انفجار نشانه‌ها است که بعضی از نویسندگان را، همان طور که انتظار می‌رفت، به اعلام مرگ نشانه‌ها سوق داده است. حملهٔ برق آسای نشانه‌ها به تمام پیرامون ما، آرایش ما با نشانه‌ها، ناتوانی ما در فرار از نشانه‌ها در هر کجا، به شکلی غریب‌فروپاشی معنی را نتیجه می‌دهد. همان طور که ژان بودریار می‌گوید: "اطلاعات بیشتر و

---

1. fashion industry   2. reinterpreted

بیشتر و معنی کمتر و کمتر"[1]. از این دیدگاه، نشانه‌ها زمانی مرجعی داشته‌اند (مثلاً در برنامهٔ خبری "واقعاً چه اتفاقی افتاده " در تلویزیون، لباسها دلالت بر موقعیتی معین و بیان سیاسی فلسفه‌ای متمایز داشتند). به هرحال، در دورهٔ پسامدرن، مادرتور حیرت انگیزی از نشانه‌هایی گرفتاریم که برجستگی خود را از دست داده‌اند، نشانه‌ها از مسیرهای بسیاری می‌آیند، و به قدری متنوع، سریع التغییر و متناقض‌اند که نیروی خود را برای دلالت از دست داده‌اند. به علاوه، مخاطبان خلاق، خود آگاه و دارای واکنش‌اند، به قدری که از همهٔ نشانه‌ها بادیدی ریشخندآمیز و مشکوک استقبال می‌شود، بنابراین براحتی معنی مورد نظر آنها وارونه، باز تفسیر و شکسته می‌شود.

در حالتی که دانش تجربی مردمان رو به افول برود، روشن است که نشانه‌ها دیگر صراحتاً نمایندهٔ بعضی چیزها یا بعضی کسان نیستند. این نظر که نشانه‌ها، نمایندهٔ "واقعیتی" جدا از خودند، اعتبار خودرا از دست داده است. بیشتر نشانه‌ها، خود ارجاع[2] اند: آنها - شبیه سازی‌ها - همان‌اند که وجود دارد. آنها- باز از واژگان بودریار استفاده کنیم - "فرا- واقعیت"[3] اند.

مردم این وضعیت را به سادگی درک می‌کنند: آنها آدم متظاهری راکه برای تأثیرگذاری بر دیگران لباس می‌پوشد، مسخره می‌کنند اما می‌پذیرند که همهٔ این کارها به هر شکل نیرنگ و حقه است؛ آنها نسبت به سیاستمدارانی که رسانه‌ها و ظاهر خود را از طریق روابط عمومی‌ای زبردست "اداره" می‌کنند مشکوک‌اند، اما در اینکه کل این امور مستلزم مدیریت و دستکاری اطلاعات است، توافق دارند.اینجاست که به عدم عطش مردم نسبت به نشانه‌های حقیقی اذعان می‌شود، زیرا آنها فهمیده‌اند که دیگر هیچ حقیقتی وجود ندارد. در این وضعیت، ما وارد عصری از "نمایش"[4] شده‌ایم که در آن، مردم نشانه‌های تصنعی راکه برای آنها فرستاده می‌شود واقعیت می‌بخشند ("این فقط جان میجر در آخرین فرصت عکس انداختنش است"،"این کارخانهٔ خبرسازی است"، "این جک است که در نقش آدمی خشن بازی می‌کند") و در این عصر، مردم

---

1. Baudrillard, 1983 a, p.95
2. self-referential
3. hyper-reality
4. age of spectacle

بدلی بودن نشانه‌هایی را که برای ساخت خودشان به کار می‌برند نیز قبول دارند، ("من دقیقاً چهرهٔ دیگری از خود نشان خواهم داد"، "در آنجا من نقش "ولی نگران" را ایفا کردم").

به عنوان نتیجه، نشانه‌ها معنی خود را از دست می‌دهند و مردم، بسادگی از نشانه‌ها آنچه را که دوست دارند برداشت می‌کنند (معمولاً معانی‌ای بسیار متفاوت از آنچه که در آغاز مورد نظر نشانه‌ها بوده است). سپس، با کنار هم چیدن نشانه‌ها برای خانه هایشان، کارشان و شخصیت‌هایشان، سرخوشانه از این تصنع لذّت می‌برند؛ "من باب مزاح" تصاویر متفاوت را نه برای ارائه معنی خاصی بلکه برای به دست آوردن چیزی "خوشایند"، به هزل یا بدلسازی، با یکدیگر مخلوط می‌کنند، مثلاً ترکیب یک پانک با سبک چهرهٔ مریلین مونرویی دهـهٔ ۱۹۵۰. پس در این "جامعهٔ اطلاعاتی"، ما "مجموعه‌ای از معانی مرتبط داریم [که] هیچ معنی ندارند"[1].

این ایده از "جامعهٔ اطلاعاتی" به طور تجربی براحتی قابل شناسایی است، اما به عنوان تعریفی از جامعه‌ای نوین، به طور چشمگیری بی‌ثبات‌تر از هر نظری است که بررسی کرده‌ایم. با فقدان معیار در اندازه‌گیری افزایش نشانه‌ها در دهه‌های اخیر، درک این که چگونه شاگردان مکتب پسامدرنیسم، مانند مارک پوستر[2]، می‌توانند زمان حاضر را با ویژگی "شیوهٔ اطلاعاتی"[3] جدیدی ترسیم کنند، مشکل است. چگونه می‌توانیم به جز با احساس خود این امر را که برخوردی نمادین‌تر در حال پیشرفت است، درک کنیم؟ و به غیر از صرفاً درجاتی از تفاوت، برچه اساسی می‌توانیم این جامعه را فرضاً از جامعهٔ دههٔ ۱۹۲۰ تمیز دهیم؟ همان طور که خواهیم دید (در فصل ۸) کسانی که بر "وضعیت پسامدرن" تأمل می‌کنند، نکات جالبی دربارهٔ ویژگی فرهنگ معاصر دارند که بگویند، اما در دادن تعریفی روشن از "جامعهٔ اطلاعاتی"، به وضوح ناکارآیند.

---

1. Poster,1990, p.63
2. Mark Poster
3. mode of information

کیفیت و کمیّت

با مرور این تعاریف متنوع از "جامعهٔ اطلاعاتی"، آنچه که به حدّ وفور به چشم می‌آید عدم تکامل یا ابهام این تعاریف، یا هردوی آنها است. خواه این تعریف شامل مفهومی فناورانه، یا اقتصادی، یا حرفه‌ای، یا فضایی یا فرهنگی باشد، مفاهیم بسیار پیچیدهٔ مسئله ساز مبتنی براینکه چه چیزهایی سازندهٔ "جامعه اطلاعاتی" اند، و اینکه چگونه این جامعه تمیز داده می‌شود، برای ما باقی می‌مانند.

حفظ آگاهی نسبت به این مشکلات مهم است. اگر چه اصطلاح "جامعهٔ اطلاعاتی"، به عنوان ابزاری اکتشافی[1]، حاوی نوعی ارزش در تحقیق و بررسی دربارهٔ ویژگیهای جهان معاصر است، اما برای اینکه همچون اصطلاحی تعیین‌کننده مورد توافق قرارگیرد، بسیار بی دقت است.

به همین دلیل در سرتاسر این کتاب و گرچه به هنگام لزوم، این مفهوم را به کار خواهم برد و تأیید خواهم کرد که اطلاعات نقشی حیاتی را در دوران حاضر بازی می‌کند اما درباب سناریوهای "جامعهٔ اطلاعاتی"، سوءظن خود را نشان خواهم داد و نسبت به این دیدگاه که اطلاعات، مهم‌ترین ویژگی ممیّز زمان ما شده است مشکوک خواهم ماند.

به هرحال، در این لحظه می‌خواهم مشکلات بیشتری را در مورد زبان "جامعهٔ اطلاعاتی" مطرح کنم. نخستین مشکل، به مقیاسهای کمّی در مقابل کیفی مربوط می‌شود که قبلاً به آن اشاره‌ای تلویحی کرده‌ام. اولین مسئله برای من عمدتاً این بود که رهیافتهای کمّی برای تشخیص فعالیتهای اطلاعاتی مهم راهبردی نسبت به فعالیتهای روزمره و سطح پایین، نقص دارند و این همگن کردن گمراه کننده است. دراینجا، به خاطر این پرسش مهم که آیا "جامعهٔ اطلاعاتی" گسستی را نسبت به انواع جوامع پیشین نشان می‌دهد یا نه، می‌خواهم دوباره مسئلهٔ کمیت/کیفیت را مطرح کنم.

اکثر تعاریف از "جامعهٔ اطلاعاتی"، مقیاسی کمّی را ارائه می‌دهند (تعداد کارمندان، درصدی که تولید ناخالص ملی برای اطلاعات تخصیص می‌دهد و غیره) و فرض می‌گیرند که در

---

1. heuristic device

نقطه هایی نامعلوم، هنگامی که این مقیاس کمّی مسلط می‌شود، ما وارد "جامعهٔ اطلاعاتی" می‌شویم. اما برای اینکه جامعه‌ای را که در آن شاهد چرخش و ذخیرهٔ حجم عظیم‌تری از اطلاعات‌ایم، از نوع جدید معرفی کنیم، هیچ زمینهٔ روشنی وجود ندارد. اگر تنها اطلاعات بیشتری موجود است، پس فهم اینکه چرا کسانی اعلام می‌دارند که آن چه فرا روی ماست به طور بنیادی نوین است، مشکل می‌شود. این نکته، به خوبی توسط آنتونی گیدنز مطرح می‌شود آنجا که او اظهار می‌دارد که تمام جوامع، به محض اینکه دولتهای ملی در آنها شکل می‌گیرند به خاطر آن که گردآوری، ذخیره و کنترل روزمرهٔ اطلاعات راجع به جمعیت و منابع برای ادارهٔ آنها حیاتی است جزو جوامع اطلاعاتی محسوب می‌شوند[1]. براین محور، تمام تمایز دورهٔ حاضر از مثلاً قرن هفدهم در انگلیس، در حجم عظیم‌تر اطلاعاتی است که گردآوری، پنهان کاری و پردازش می‌شود.

به هرحال، در مقابل این مقیاس کمّی، توصیف نوع جدیدی از جامعه براساس قرار دادن اطلاعات در مرتبه و کارکردی متفاوت از نظر کیفی نیز میسر است. به علاوه، حتی نیازی نیست تا کشف کنیم که اکثریت نیروی کار در حرفه‌های اطلاعاتی درگیرند یا اینکه از نظر اقتصادی، از فعالیتهای اطلاعاتی میزان به‌خصوصی درآمد تولید می‌شود. برای مثال، به طور نظری، تجسم "جامعهٔ اطلاعاتی" همچون مکانی که اقلیت کوچکی از متخصصان، نیروی تعیین کننده‌اند، ممکن است. کورت ونه‌گات[2] این تصویر را سالها پیش، در رمان "نوازندهٔ پیانو" خلق کرد که این خود، مادهٔ کار نوعی از داستانهای علمی شد. کافی است نگاهی به نوشته‌های اچ.جی.ولز[3] انداخته شود تا جامعه‌ای که در آن "نخبگان دانشمند" تسلط پیدا می‌کنند و اکثریت، مازاد بر نیاز اقتصاد، محکوم به بیکاری طفیلی‌وارند مجسم شود. در مقیاسی کمّی، فرض بگیریم الگوهای حرفه‌ای، این شرط نمی‌تواند وضعیت "جامعهٔ اطلاعاتی" را تصریح کند اما به خاطر نقش تعیین کنندهٔ اطلاعات/دانش در ساختار قدرت و هدایت دگرگونیهای اجتماعی احساس می‌کنیم که به

---

1. Giddens, 1985, p.178

2. Kurt Vonnegut

۳. Herbert George wells, 1866-1946، نویسندهٔ انگلیسی داستانهای تخیلی "ماشین زمان" و "جنگ جهانها" و همچنین کتاب "کلیات تاریخ جهان" ـ م.

سوی چنین تعریفی از "جامعهٔ اطلاعاتی" کشانده می‌شویم.

نکتهٔ رک و پوست‌کنده این است که مقیاسهای کمّی - ساده بگوییم، اطلاعات بیشتر- به خودی خود نمی‌تواند معرّف گسستی نسبت به نظامهای قبل باشد، درحالی که حداقل از حیث نظری، ملاحظهٔ دگرگونیهای کوچک اما تعیین کنندهٔ کیفی، گسست در نظام را مشخص می‌کند. همچنین، چیزی که به‌خصوص غریب می‌نماید آن است که بسیاری از کسانی که "جامعهٔ اطلاعاتی" را به منزلهٔ نوع جدیدی از جامعه شناسایی می‌کنند، عمل خود را براساس این فرض انجام می‌دهند که دگرگونیهای کیفی به سادگی می‌تواند به وسیلهٔ محاسبهٔ مقدار اطلاعات در چرخش، تعداد افراد شاغل در کارهای اطلاعاتی و امثال آن، مشخص شود. در اینجا این پیش فرض مطرح است که افزایش کمّیت - به طرقی نامعین - به دگرگونیهای کیفی درنظام اجتماعی تبدیل می‌شود.

مسئلهٔ جالب توجه آن است که محققانی همچون هربرت شیلر و دیوید هاروی، که درعین حال که افزایش اهمیت نقش اطلاعات را تأیید می‌کنند بر روی این نظر که حال تداوم گذشته است تأکید دارند، در ذهنشان مقدم بر هر چیز نیاز به تمیز بین مقولات اطلاعاتی و اهدافی که براساس آنها اطلاعات ارائه می‌شود، مطرح است. به عبارت دیگر، کسانی که براین نکته که جامعهٔ "اطلاعاتی شده" با گذشته تفاوت بنیادی ندارد پافشاری می‌کنند، برای تمایزگذاری اطلاعات برزمینه‌های کیفی در تلاشند. برای مثال، آنها این مسئله را مورد بررسی قرار می‌دهند که چگونه کاربرد معیارهای بازار، دسترس پذیری اطلاعات را تحت تأثیر قرار می‌دهد و بیانگر آن است که بخشهای ثروتمندتر جامعه از دسترسی به اطلاعات ویژه‌ای با کیفیت بالا که برتری و نیروی آنها را استحکام می‌بخشد سود می‌برند. همچنین، در حالی که بر بعد کیفی اطلاعات تأکید می‌ورزند تداوم در نظام اجتماعی ـ اقتصادی را پررنگ می‌کنند. برعکس، کسانی که "جامعهٔ اطلاعاتی" را نظامی از بیخ وبن متفاوت به حساب می‌آورند، غالباً برای اثبات دگرگونیهای عمیق کیفی، شاخصهای کمّی را به عنوان راه چاره ارائه می‌دهند.

تئودور روزاک[1] در نقد خود از مضمونهای "جامعهٔ اطلاعاتی" بینش جالبی را در این پارادوکس ارائه می‌کند. بررسی او بر اهمیت تمایز کیفی اطلاعات تأکید می‌کند و آن را به تمیز روزمرهٔ ما، بین پدیده هایی از قبیل داده، دانش، تجربه و خرد توسعه می‌دهد. یقیناً اینها اصطلاحهایی بی ثبات‌اند، اما بخشی اساسی از زندگی روزانهٔ ما نیز هستند. از نظر روزاک، کاربردهای کنونی "کیش اطلاعات"[2] این نوع از تفاوتهای کیفی راکه خمیرهٔ زندگی واقعی‌اند، تخریب می‌کند. این کار با پافشاری براینکه اطلاعات چیزی کاملاً کمّی و تابع مقیاسهای آماری است، انجام می‌شود. اما برای دستیابی به محاسبات ارزش اقتصادی صنعت اطلاعات، محاسبات افزایش سهم فعالیتهای اطلاعاتی در تولید ناخالص ملی، درصد درآمد ملی حاصل از حرفه‌های اطلاعاتی و از این قبیل، ابعاد کیفی موضوع (آیا این اطلاعات مفید است؟ آیا دروغ است یا حقیقت؟) کنار گذاشته می‌شود. "برای نظریه پردازان اطلاعات، مهم نیست که آیا ما واقعیتی را انتقال می‌دهیم یا داوری، یا کلیشه‌ای سطحی، یا آموزشی عمیق، یا حقیقتی حیرت آور یا هرزگی زننده‌ای را"[3]. این مسائل مربوط به کیفیت به بهانه اینکه اطلاعات چیزی همگن و قابل اندازه‌گیری است، کنار گذارده می‌شوند: "اطلاعات مقیاسی کاملاً کمّی در مبادلات ارتباطی شده است"[4]

امر شگفت‌آور از نظر روزاک آن است که به همراه مقیاس کمّی اطلاعات، این ادعا نیز می‌آید که اطلاعات بیشتر، زندگی اجتماعی را عمیقاً دگرگون می‌کند. نظریه پردازان "جامعهٔ اطلاعاتی"، با استفاده از آمارهای حیرت‌آور دربارهٔ فعالیتهای اطلاعاتی و مخدوش نمودن تمایزات کیفی زندگی روزمره، ادعا می‌کنند که این گرایشات برای دگرگون کردن کیفی کل زندگی ما برنامه ریزی شده‌اند.

روزاک به این طرز تفکر دربارهٔ اطلاعات شدیداً اعتراض می‌کند. نتیجهٔ انبوه آمار بر روی آمار دربارهٔ میزان جذب کامپیوترها، تواناییهای فناوریهای جدید در پردازش داده‌ها و ایجاد

---

1. Theodore Rosjak
2. information cult
3. Rosjak, 1986, p.14
4. ibid, p.11

شبکه‌های رقمی، آن است که مردم بسادگی باور می‌کنند که اطلاعات، غذای اصلی نظام اجتماعی است. از این غذا، برای آن که وسوسه شویم تا با آن دسته نظریه پردازان "جامعهٔ اطلاعاتی" موافق باشیم که معتقد به ورود به نظامی کاملاً جدیدند، به مقدار بسیار زیاد وجود دارد. اما در مقابل این استدلال "کیفیت نوین اجتماعی نتیجهٔ کمیّت بیشتر اطلاعات"، تئودور روژاک براین نکته پافشاری می‌کند که "ایده‌های اصلی"[1] که تمدن مارا پی ریزی کرده‌اند، همگی براساس اطلاعات بنا نشده‌اند. قواعدی همچون "تمام انسانها مساوی خلق شده‌اند"، "خوب یا بد این کشور من است"، "زندگی کن و بگذار زندگی کنند"، "ما همگی خدای کودکان خودیم" و "آن چه برخود نمی‌پسندی بر دیگران مپسند"، ایده‌های اصلی جامعهٔ مایند - اما همگی مقدم براطلاعات به وجود آمده‌اند.

ذکر این نکته مهم است که روژاک بر سر اینکه این ایده‌ها و دیگر "ایده‌های اصلی" الزاماً صحیح‌اند یا نه، بحث نمی‌کند (در حقیقت بسیاری از اینها مضرّند- برای مثال، "تمام یهودیان ثروتمندند"، "تمام زنان مطیع‌اند"، "سیاه پوستان دارای توانایی طبیعی در ورزش‌اند"). اما تأکید او بر این نکته است که ایده‌ها و به ناچار کاربرد کیفی آنهاایجاب می‌کند تا بر رهیافتهای کمّی اطلاعات تقدم داشته باشند و اعتراض او به خصوص به این است که نظریه پردازان "جامعهٔ اطلاعاتی" در همان زمان که مشغول قاچاق این اندیشه (دروغین)اند که اطلاعات بیشتر به طور بنیادی جامعه‌ای راکه در آن زندگی می‌کنیم، دگرگون می‌سازد شرایط را نیز وارونه جلوه می‌دهند.

اطلاعات چیست؟

ردّ مقیاسهای آماری از طرف روژاک، توجه ما را احتمالاً به مهم‌ترین ویژگی رهیافتهای "جامعهٔ اطلاعاتی" جلب می‌کند. ما، عمدتاً به خاطر دفاع او از تعریف دوبارهٔ داوری کیفی دربحث اطلاعات، به این جا رسیدیم. روژاک، پرسشهایی همچون: آیا اطلاعاتِ بیشتر الزاماً ما را شهروندی آگاه‌تر می‌سازد؟ آیا دسترس پذیری بیشتر به اطلاعات، ما را مطلع تر می‌سازد؟ چه

---

1. master ideas

نوعی از اطلاعات تولید و ذخیره می‌شود و این اطلاعات چه ارزشی برای جامعه‌ای گسترده‌تر دارد؟ چه نوعی از حرفه‌های اطلاعاتی، چرا و باچه اهدافی گسترش یافته‌اند؟ را مطرح می‌سازد.

قصد ما دراینجا، پا فشاری بر روی بررسی معنی اطلاعات است و این مطمئناً فهمی مبتنی بر عقل سلیم از این اصطلاح است. روی هم رفته، نخستین تعریف از اطلاعات که در ذهن می‌جوشد، تعریف معنایی آن است: اطلاعات معنادار است؛ موضوعی دارد و دربارهٔ کسی یا چیزی آگاهی یا آموزش می‌دهد.

اگر قرار باشد تا این مفهوم از اطلاعات در کوشش برای تعریف "جامعهٔ اطلاعاتی" به کار رود، باید راجع به ویژگی مذکور به طور پی گیر بحث شود. قاعدتاً باید بگوییم آنچه که عصر جدید را می‌سازد، اطلاعاتی دربارهٔ فلان مسائل و بهمان حوزه یا فرآیند اقتصادی است. هر چند که دقیقاً همین تعریف مبتنی بر عقل سلیم از اطلاعات را نظریه پردازان "جامعهٔ اطلاعاتی" به دور می‌افکنند. در واقع این نظر که اطلاعات، محتوایی معنادار دارد به کناری گذاشته می‌شود.

آن تعاریف از "جامعهٔ اطلاعاتی" که آنها را مرور کردیم، اطلاعات را بدون معنی می‌انگارند. یعنی باور دامنهٔ وسیعی از متفکران نسبت به اطلاعات براساس نظریهٔ کلاسیک اطلاعات متعلق به کلود شانون[۱] و وارن ویور[۲] است که با جستجو برای شواهد کمّی رشد اطلاعات صورت می‌پذیرد. در این حالت، تعریف مشخصی از اطلاعات به کار می‌رود، چیزی که به صراحت از مفهوم معنایی اطلاعات به معنی وسیع کلمه متمایز می‌شود. در این نظریه، اطلاعات کمیّتی است که با "بیت"هااندازه‌گیری می‌شود و براساس احتمال رخداد نمادها تعریف می‌شود. این تعریفی است از مهندسان علوم ارتباطات و مفید برای همانها که علاقه‌شان به ذخیره و انتقال نمادها با شاخص حداقل[۳] روشن/خاموش (بله/خیر یا ۱/۰)است.

این رهیافت به نحو دیگری مفهوم نگران کننده‌ای از اطلاعات را به میان می‌آورد که از نظر ریاضی دستیاب است اما به قیمت کنارگذاردن مسئله‌ای به همان اندازه نگران کننده – اما

---

۱. Claude Shannon, 1916، دانشمند امریکایی و یکی از مؤسسان نظریهٔ اطلاعات ـ م.

۲. Waren Weaver, 1894 -1978، دانشمند امریکایی و یکی از مؤسسان نظریهٔ اطلاعات ـ م.

3. minimum index

حیاتی- دربارهٔ معنی دار بودن و مکمل آن یعنی پرسش دربارهٔ کیفیت اطلاعات تمام می‌شود. در سطح زندگی روزمره و هنگامی که اطلاعات را دریافت و مبادله می‌کنیم، مسائل اصلی معنی و ارزش آنها است: آیا مهم است، صحیح است، پوچ است، جالب است، مناسب یا مفید است؟ اما براساس نظریهٔ اطلاعات، که پی و بنیاد مقیاسهای انفجار اطلاعات را پایه ریزی کرده، این ابعاد بی ربط‌اند. براساس این نظریه، اطلاعات به طور مستقل از محتوای آن به صورت عنصری مادی همانند انرژی و مادّه، تعریف می‌شود. همان طور که یکی از مشهورترین هواداران "جامعهٔ اطلاعاتی" می‌گوید:

"اطلاعات وجود دارد. برای وجود داشتن احتیاجی به ادراک ندارد. برای وجود داشتن نیازی به فهمیدن ندارد. نه به شعور نیاز دارد و نه به تفسیر. برای وجود داشتن، الزاماً معنی هم نباید داشته باشد. اطلاعات وجود دارد".[1]

در واقع در این چارچوب، دو پیغام، یکی حامل معنایی غنی و دیگری مطلقاً بدون معنی، هر دو می‌توانند باهم برابر باشند. همان طور که روزاک می‌گوید دراینجا لفظ "اطلاعات"، بدون ملاحظهٔ محتوای معنایی آن، برهر آنچه که به صورت کدگذاری شده از مسیری بین یک گیرنده و یک فرستنده گذر کند دلالت می‌کند. این امر، راه کمّی کردن اطلاعات را باز می‌کند اما به قیمت کنارگذاردن معنی و کیفیت آن.

اگر این تعریف از اطلاعات برای رهیافتهای فناورانه و فضایی " جامعهٔ اطلاعاتی" (یعنی جایی که ذخیره، پردازش و انتقال کمّیتها، گواهی برایجاد شاخصهایند) مناسب باشد، به طور مشابه در تعاریف اقتصاددانان نیز به چنین حذفی بر می‌خوریم. دراینجا، تعاریف ممکن است برحسب "بیت" نباشند، اما به همان شکل، کیفیات معنایی تخلیه می‌شوند و جای خود را به وجه مشترک قیمت می‌دهند[2].

از نظر مهندس اطلاعات، مسئلهٔ اصلی تعداد نمادهای بله/خیر است؛ برای اقتصاددان اطلاعات، مسئلهٔ اصلی قابلیت فروش است. اما، همچنان که اقتصاددان به جای توجه به معنی

---

1. Stornier, 1990, p.21

2. cf. Arrow, 1979

اطلاعات به اندازه‌گیری آن می‌پردازد، آن چندگونگی که معانی متنوعی از آن می‌جوشد ناپدید می‌شود. "تلاش برای زدن برچسب دلار بر چیزهایی همانند آموزش و پرورش، پژوهش و هنر"[۱] به طور اجتناب ناپذیری کیفیات معنایی اطلاعات را به کناری می‌نهد. کنت بولدینگ[۲]، در یک نسل قبل، اظهار نظر کرده بود که "بیت، به طور کامل عصارهٔ محتوایی اطلاعات را دربر می‌گیرد... و در حالی که این عمل برای مهندسان مخابرات بسیار مفید است.... برای اهداف نظریه پردازان نظامهای اجتماعی احتیاج به مقیاسی داریم که معنارا در نظر داشته باشد و مثلاً به شایعات یک نوجوان وزنی کمتر از ارتباط میان خط مستقیم بین مسکو و واشینگتن بدهد"[۳]. عجیب آن که اقتصاددانانی که به مسئلهٔ کیفی چنین جواب می‌دهند که اساس اطلاعات، با رهیافتی کمّی، وابسته به هزینه و بها است، در بهترین حالت، جواب آنها "نوعی حدس کیفی"[۴] است. با اقتباس از واژگان فریتز مک لاپ، "ارزش گذاری چیز بی‌قیمت" به معنی جایگزینی محاسبهٔ یک کرور پول با محتوای اطلاعات است. پس ما توانایی تولید آمارهای مؤثر را داریم، اما در این فرآیند این مفهوم راکه اطلاعات دربارهٔ چیزی است، از دست داده‌ایم[۵].

در نهایت، اگر چه فرهنگ به طور اساسی دربارهٔ معانی صحبت می‌کند، دربارهٔ اینکه مردم چگونه و چرا چنین زندگی می‌کنند، این نکته قابل توجه است که در زمینهٔ تحسین نسبت به ویژگی غیر ارجاعی نمادها، طرفداران پسا مدرنیسم با نظریهٔ ارتباطات و رهیافت اقتصادی اطلاعات، توافق دارند. در اینجا نیز نسبت به فراوانی اطلاعات، یعنی گسترشی بدان حد عظیم که معنای خود را از دست داده است، شیفتگی دیده می‌شود. نمادها اکنون در همه جایند و در تمام مدت خلق می‌شوند، به گونه‌ای که معانی آنها از هم فروپاشیده است و بنابراین دلالت متوقف می‌شود.

از همه مهم‌تر اینکه نظریه پردازان "جامعهٔ اطلاعاتی" به منظور تولید مقیاسهای کمّی برای رشد اطلاعات، در برداشت خود از آن، معنا را به دور می‌افکنند و سپس نتیجه می‌گیرند که

---

1. Mchlup, 1980, p.23
2. Kenneth Boulding
3. Boulding,1971.
4. Ibid.
5. Maasoumi,1987.

ارزش اقتصادی فزایندهٔ اطلاعات، میزان تولید آن یا به زبان ساده مقدار نمادهایی که در محیط می‌چرخند چنان است که جامعه می‌بایستی خود را برای مواجهه با دگرگونی معنی‌دار عمیقی آماده کند. به عبارت دیگر، ارزیابی اطلاعات را براساس اصطلاحات غیر اجتماعی در اختیار داریم – اطلاعات فقط "وجود" دارد – اما باید با پیامدهای اجتماعی آن خود را سازگار کنیم. این وضعیتی آشنا برای جامعه شناسانی است که غالباً با این ادعا رودررویند که پدیده‌ها در رشد و تحول خود از اجتماع به دورند (به ویژه فناوری و علوم) اما دارای پیامدهای جدی اجتماعی‌اند. این نظر، به عنوان تحلیلی از دگرگونیهای اجتماعی به وضوح ناکافی است[1].

بدون شک توانایی در کمّی کردن انتشار اطلاعات بطور کلی کاربردهایی دارد اما به طور یقین برای متقاعد کردن مانسبت به این امر که به دنبال هر گسترشی، جامعه به شکلی عمیق دگرگون می‌شود ناکافی است. برای درکی صحیح از اینکه "جامعهٔ اطلاعاتی" چه چیزی است و اینکه این جامعه تا چه حد متفاوت از – یا شبیه به – دیگر نظام‌های اجتماعی است، مطمئناً باید معنی و کیفیت اطلاعات مورد بررسی قرار گیرد. چه نوع اطلاعاتی افزایش یافته است؟ چه کسی چه نوع اطلاعاتی را برای چه اهدافی و با چه پیامدی تولید کرده است؟

همان طور که خواهیم دید، محققانی که با این نوع پرسشها آغاز می‌کنند و با ثبات رأی به پرسشهایی از معنی و کیفیت اطلاعات پای‌بندند به طور مشخص در تفسیرهایشان از آنهایی که مقیاسهای کمّی و بدون معنارابه کار می‌برند، متفاوتند. اولیها نسبت به این ادعا که به دوران جدیدی انتقال پیدا کرده‌ایم بی‌نهایت مشکوک‌اند. یقیناً آنها هم قبول دارند که امروزه حجم بیشتری از اطلاعات وجود دارد اما به دلیل اینکه آنها اطلاعات را جدا از محتوای آن نمی‌بینند (آنها دائماً می‌پرسند: چه اطلاعاتی؟) نسبت به این نظر که تولید اطلاعات، گذار به "جامعهٔ اطلاعاتی" را عملی می‌سازد، ناراضی‌اند.

1. cf. Dickson, 1974; Woolgar, 1985

نتیجه‌گیری

این بخش، تردیدهایی جدی دربارهٔ اعتبار مفهوم "جامعهٔ اطلاعاتی" مطرح ساخت. از طرفی، ما با تنوعی از معیارهایی روبه‌رو بوده‌ایم که ادعای آن دارند که مقیاس پیدایش "جامعهٔ اطلاعاتی" اند. در فصلهای بعد، خواهیم دید که متفکرانی هستند که با به کارگیری معیارهایی متفاوت، همچنان دربارهٔ این که آیا وارد جامعهٔ اطلاعاتی شده‌ایم یا در حال ورود به آنیم، بحث می‌کنند. چنانچه مدافعان مفهومی، آن را به شیوه‌هایی کاملاً متفاوت مشخص کنند، بسختی می‌توان به آن مفهوم اعتماد کرد. به علاوه، این معیارها، که از فناوری تا دگرگونیهای شغلی و تا ویژگیهای فضایی را دربر می‌گیرند، گرچه درنگاه اول قاطع جلوه می‌کنند اما درحقیقت مبهم و گنگ و ناتوان در تثبیت آنند که آیا "جامعهٔ اطلاعاتی" فرا رسیده یا زمانی در آینده فرا می‌رسد.

از طرف دیگر - و این نکته انسان را می‌بایست به طور عمیق نسبت به سناریوی" جامعهٔ اطلاعاتی" مشکوک کند (نه به صورت تردیدی لحظه‌ای چرا که پای "اطلاعاتی شدن" گسترده زندگی در میان است)- هواداران "جامعهٔ اطلاعاتی" بـه طـور مکـرّر از جسـتجو بـرای یـافتن مقیاسهای کمّی انتشار اطلاعات به این ادعا که این مقیاسها گواهی بر دگرگونی کیفی در سازمان اجتماعی‌اند تغییر موضع می‌دهند. همین روند مشابه، همچنین در بسیاری از تعاریف غیر جدی اطلاعات که مشترکان تعاریف غیر معنایی[1] از "جامعهٔ اطلاعاتی" آن را تأیید می‌کنند، آشکـار است. اینها - یعنی فلان مقدار "بیت" و فلان قدر ارزش اقتصادی - بسادگی کمّیت‌پذیرند، و از این طریق، نیاز تحلیل گران را برای مطرح کردن پرسشهای کیفی دربارهٔ معنی و ارزش اطلاعات تسکین می‌دهند. اما در ضمن این عمل، با این تصور که اطلاعات عاری از محتواست، تعاریف عقلانی متعارف از اطلاعات را نادیده می‌گیرند. باز، چنان که خواهـیم دیـد، آن مـحققانی کـه روایت خود را از دگرگونی در حوزهٔ اطلاعات با این شیوه آغاز می‌کنند، از بیخ وبن با آنهایی که در عین تأیید انفجار اطلاعات از پرسش دربارهٔ معنی و مقصود آن دست نمی‌کشند، متفاوتند.

1. non-semantic

فصل ۳

جامعهٔ اطلاعاتی همان پسا- صنعتی گرایی است: دانیل بل

در میان آنها که در مفهوم پیدایش جامعه‌ای نوین مشترک‌اند، نظریهٔ پسا- صنعتی‌گرایی دانیل بل، معروف‌ترین توصیف از "جامعهٔ اطلاعاتی" است. در واقع، این اصطلاحات اغلب به صورت قابل تعویض باهم به کار می‌روند: عصر اطلاعات بیانگر جامعهٔ پسا- صنعتی است و پسا- صنعتی گرایی در شکل گستردهٔ خود همچون "جامعهٔ اطلاعاتی" مورد توجه قرار می‌گیرد. باید گفت که پروفسور بل، اگر چه این اصطلاح پسا- صنعتی گرایی را سالها پیش، یعنی در اواخر دهۀ ۵۰ ساخت، اما خود او در حدود ۱۹۸۰ واژه‌های "اطلاعات" و "دانش" را جایگزین پسوند "پسا- صنعتی" کرد و این هنگامی بود که موج شور و شوق به آینده‌شناسی براثر علاقه به تحولاتی در حوزهٔ فناوریهای کامپیوتری و ارتباطات برآمده بود.

پروفسور بل (متولد سال ۱۹۱۹)، جامعه‌شناس قدیمی و معروف امریکایی[1]، از همان آغاز توجه خود به جامعهٔ پسا- صنعتی بر نقش محوری اطلاعات/دانش در پیدایش این نظام اجتماعی تأکید داشت (۱). کتاب "فرا رسیدن جامعهٔ پساصنعتی"[2] به نظر می‌رسد که به زیبایی تمام با تحولات انفجارآمیر فناوریهایی که در اواخر دهۀ ۷۰ جوامع پیشرفته را به لرزه درآورده بود جفت و جور شده بود. تحت تأثیر ورود ناگهانی و ظاهراً غیر منتظرهٔ فناوریهای حیرت‌آور میکروالکترونیکی که به سرعت اداره‌ها، فرآیندهای صنعتی، مدرسه‌ها و خانه‌ها را تحت نفوذ خود درآورده بود - به نظر می‌رسید که کامپیوتر به زودی همه جا را بگیرد- جستجویی قابل

---

1. See Liebowitz,1985.

2. the coming Post-industrial society

قبول و مصرانه برای کشف اینکه این تحولات به کجا می‌انجامد، درکار بود. به عبارتی، با الگوی حاضر و آماده‌ای که دانیل بل در کتاب وزین خود، فرارسیدن جامعهٔ پسا- صنعتی (۱۹۷۳)، در دسترس قرار داده بود شاید از اینکه تعداد زیادی از مفسران به طور مستقیم از آن استفاده کردند نباید چندان هم جاخورده باشیم. جامعهٔ پسا- صنعتی دقیقاً به منزلهٔ توصیفی از جهانی در حال ظهور، درست به نظر می‌رسید. در پیشگویی‌اش، نظمی متفکرانه به دوره‌ای آشفته از دگرگونیها می‌داد. در این اوضاع، به نظر می‌رسید که عدهٔ کمی از مردمان برای گوش دادن به شرح و بسطهای بل مبنی براینکه "تصور جامعهٔ پسا- صنعتی تنها در سطحی تجریدی است[1]" آماده بودند.

پروفسور به خاطر پیشگویی اغتشاشی که به خصوص فناوریهای ارتباطات کامپیوتری در زندگی به وجود می‌آورد، شهرت پیدا کرد. در واقع، او قبل از نیاز به گسترش فراگیر این فناوریهای اطلاعاتی اثر خود را تألیف کرده بود و در آن زمان این فناوریها ظاهراً چشم‌انداز او را تحقق می‌بخشیدند. پس، طبیعتاً او اعتباری به هم زد و چیزی مانند یک مرشد شد. در چنین اوضاعی، شاید فرصت‌طلبی بل قابل درک باشد و ما بتوانیم با این ابن‌الوقت بودن او در بکارگیری اصطلاح مد شدهٔ "انقلاب اطلاعاتی" احساس همدلی کنیم.

در دهۀ ۹۰، یافتن نقطه ضعفهایی در مفهومی که به مدت بیش از بیست و پنج سال در معرض موشکافی بوده کار مشکلی نیست. باتوجه به بهای ناچیزی که در طول یک دهه به علوم اجتماعی داده شد، مداومت دانیل بل برای ساختن مجموعه‌ای از اصطلاحات برای چنین مباحثات پراهمیتی، دستاوردی تحسین برانگیز است. با وجود این، من دربارهٔ اینکه جامعهٔ پسا صنعتی امری غیر قابل پذیرش است و اینکه شواهد محکم اجتماعی برای اثبات این امر وجود دارد، بحث خواهم کرد.

به علاوه، به خصوص بحث دربارهٔ اینکه جامعهٔ پسا- صنعتی شیوهٔ مفیدی در درک و فهم نقش و اهمیت اطلاعات در زمان حاضر به دست می‌دهد یا خیر، لازم است زیرا تصور بل از

---

1. Bell,1976a,P.x

پسا- صنعتی‌گرایی اغلب توسط مفسران کم مایهٔ "جامعهٔ صنعتی" تصاحب شده است. آنها به نظر می‌رسد که می‌گویند "این یک" جامعهٔ اطلاعاتی" پسا- صنعتی است، برای توضیح بیشتر نگاه کنید به اثر ۵۰۰ صفحه‌ای استاد دانشگاه هاروارد، دانیل بل" (مانند فرمول‌بندی اندرونیل[1]، ویراستار سابق ساندی تایمز[2] در ۱۹۸۳). چنین درخواستی از خوانندگان، صلاحیت، بینش و جاذبه‌ای به مقاله‌ها، کتابها و برنامه‌های تلویزیونی خاصی که نظرهای پرت و بدون زمینه‌ای دربارهٔ مسیر و ویژگی زمان حاضر ارائه می‌کنند و چندان شایستگی توجهی جدی را ندارند، می‌دهد. بنابراین توانایی در بیان اینکه جامعهٔ پسا- صنعتی مفهومی غیرقابل پذیرش است، اساس تفسیرهای عوامانه‌تر را دربارهٔ وضعیت محیط بر ما سست می‌کند.

بل چنین بیان می‌کند که ما درحال ورود به نظامی نوین‌ایم، جامعه‌ای پسا- صنعتی که درحالی که چندین ویژگی متمایز دارد، با حضور و اهمیت فزاینده اطلاعات کاملاً مشخص شده است. دانیل بل استدلال می‌کند که اطلاعات و دانش چه از لحاظ کمّی و چه از نظر کیفی برای جامعهٔ پسا- صنعتی حیاتی‌اند. از سویی، ویژگی‌های پسا- صنعتی گرایی به افزایش حجم اطلاعات مورد استفاده منجر می‌شود و از سوی دیگر بل اعلام می‌کند که در جامعهٔ پسا- صنعتی انتقالی کیفی واضح است، به خصوص در افزایش اهمیت چیزی که او آن را "دانش نظری"[3] می‌خواند. در جامعهٔ پسا- صنعتی، به بیان دیگر، تنها میزان بیشتر اطلاعات وجود ندارد، بلکه نوع متفاوتی از اطلاعات/دانش نیز در جریان است. با چنین ویژگیهایی، این امر به سادگی قابل درک است که چرا نظریهٔ بل دربارهٔ پسا- صنعتی گرایی" برای کسانی که قصد توصیف پیدایش "جامعهٔ اطلاعاتی" را دارند جذّابیت دارد.

از نظر من، او به شکلی غیر قابل انکار درباور خود نسبت به افزایش نقشی که اطلاعات در امور اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ایفا می‌کند دقیق است. با این حال دانیل بل در تفسیر این رشد و افزایش به منزلهٔ نشانهٔ نوع جدیدی از جامعه - دوران "پسا- صنعتی" - اشتباه می‌کند. در

1. Andrew Neil
2. sunday times
3. theoretical knowledge

واقع، به هنگامی که جامعهٔ پسا- صنعتی در پرتو روندهای ذاتی اجتماع بررسی شود مورد تأیید نیست. به علاوه، جامعهٔ پسا- صنعتی تنها در صورتی مورد تأیید است که همچون تصوری "آرمانی" در نظر گرفته شود که نقطهٔ حرکت نظری و رهیافت روش‌شناسی آن درتحلیل اجتماعی چیزی مخصوص به خود است که این نقطهٔ حرکت و رهیافت نیز در صورت دقت به روابط اجتماعی واقعی، نادرست می‌نماید. خلاصه، تمامی این طرح به طرز عمیقی از نظر تجربی، نظری و روش‌شناسی ناقص است، همان‌طور که در باقی این فصل نشان داده خواهد شد.

نوتکامل گرایی[1]

دانیل بل معتقد است که ایالات متحده، جهان را در مسیری به طرف نظامی جدید هدایت می‌کند. اگر چه او رک و راست اعلام نمی‌کند که تحول جامعهٔ پسا- صنعتی نتیجه‌ای اجتناب‌ناپذیر درتاریخ است اما چنین می‌اندیشید که جنبشی را در جوامع پیشا- صنعتی، کاملاً صنعتی تا پسا- صنعتی می‌توان ردیابی کرد. مسیر مشخصی در اینجا توضیح داده شده است که به وضوح از تاریخنگاری‌ای بدون انسجام دفاع می‌کند.

یقیناً کاربست اصطلاحات بل به دوره‌های تاریخی، مشکل نیست. برای مثال، انگلستان در اوایل قرن هیجدهم جامعه‌ای پیشا- صنعتی بود - یعنی کشاورزی؛ حداکثر تا اواخر قرن نوزدهم به طور مشخص صنعتی شد - بدین معنی که تکیه بر تولید صنعتی قرار گرفت؛ و همان طور که در آخر قرن بیستم به آن نزدیک می‌شویم، نشانه‌های پسا- صنعتی‌گرایی برای همه به روشنی دیده می‌شود- بدین معنی که خدمات تسلط پیدا می‌کند. بانگرش به نقشهٔ مسیر بل، مقاومت در مقابل این دیدگاه که حرکت موتور تاریخ به شکل خودکار و توقف‌ناپذیری به سوی جامعهٔ پسا- صنعتی کاملاً بال و پر در آورده تنظیم شده، مشکل است. در واقع، بل آن قدر از مسیر تاریخ مطمئن است که اعلام می‌کند که پسا- صنعتی‌گرایی "ویژگی مهم قرن بیست و یکمی ساختارهای اجتماعی ایالات متحده، ژاپن، اتحاد جماهیر شوروی و اروپای غربی

---

1. neo- evolutionism

خواهدبود»[1] تفکر تکامل‌گرا مدت زمان درازی است که دیگر در محافل علوم اجتماعی رواج ندارد. دفاع از تکامل گرایی، که آکنده از داروینیسم اجتماعی و نوعی نگرش از خود راضی و نسبتاً متکبرانه است مبنی بر اینکه (نویسندگان کتابهایی که اتفاقاً در ثروتمندترین کشورهای جهان زندگی راحتی هم دارند) ما درجامعه‌ای به سر می‌بریم که دیگران بابخت کمتر، می‌باید آرزوی آن را بکنند و به هر طریق به سوی آن حرکت کنند، سخت است. این طرز تفکر از نظر عقلانی، حداقل نسبت به دو اتهام جدی آسیب‌پذیر است. نخست، این که تاریخ گرایی (یعنی این ایده که قوانین یا روندهای زیر بنایی تاریخ را می‌توان تشخیص داد و از آن طریق آینده را پیشگویی کرد) کذب است. دوم، دام تفکر فرجام گرایانه (این مفهوم که جوامع به‌طرف هدفی نهایی پیش می‌روند) است. در شرایط فعلی، تفکر تکامل گرا- و بعضی نقدها می‌گویند که بل هم تکامل‌گراست - حاکی ازاین‌نظر است که مسیر تاریخی تحول در اروپای غربی، ژاپن و به‌خصوص ایالات متحده دارای روندهای قابل تشخیص است. این تفکر، به نحوی ازاین قضیه چنین نتیجه می‌گیرد که مردم نباید کاری را انجام دهند، یا حتی خیلی نگران مسائلی باشند که در جوامع خود با آن درگیرند - مثلاً بی‌عدالتی، نابرابری، بی‌ثباتی یا خودرایی انسانها- به دلیل این که منطق تاریخ حرکت آنها را روبه جلو و روبه بالا به سوی نظمی بهتر و دلخواه‌تر تضمین می‌کند.

دانیل بل متفکری پیچیده‌تر از آن است که به دام این دو اتهام بیفتد. او به سرعت چنین اتهامهایی را رد می‌کند، اگر چه انکار به تنهایی بی‌گناهی را تضمین نمی‌کند. یقیناً، پرهیز از این نتیجه‌گیری مشکل است که جامعهٔ پسا- صنعتی نسبت به هر آنچه تا پیش از این ظهور کرده شکل عالی‌تری از جامعه است، درست همان طور که مقاومت دربرابر این ایده سخت است که ما به خاطر گرایشهای اجتماعی زیربنایی به طور محتوم به سوی پسا- صنعتی‌گرایی در حال حرکتیم. هنگامی که من در دنبالهٔ این بخش، توصیف بل را از جامعهٔ پسا- صنعتی مرور کنم، خوانندگان خود می‌توانند تعهد او را نسبت به پیش‌فرضهای تفکر تکامل‌گرا ارزیابی کنند.

1. Bell, 1976 a, P.x

قلمروهای مجزا

اما نخست، نکتهٔ مهم نظری و روش شناسانه‌ای که بنیاد آثار[1] بل را تشکیل می‌دهد. جامعهٔ پسا- صنعتی بیش از تحولات در سیاست یا فرهنگ از طریق دگرگونیهایی در ساختار به وجود می‌آید. رشد آن در حیطهٔ حکومت و فرهنگ یقیناً "مسائلی را مطرح می‌کند"[2] اما بل براین تأکید می‌ورزد که دگرگونی را نمی‌توان بدین صورت دید که از بخشی نشأت می‌گیرد و بر ابعاد دیگر اجتماع تأثیر می‌گذارد. از دید او جوامع پیشرفته "به صورت ریشه‌ای گسسته‌اند"[3]. یعنی قلمروهای مستقلی وجود دارند- ساختار اجتماعی، حکومت و فرهنگ - که نسبت به یکدیگر آزادی عمل دارند به طوری که نمی‌توان فرض کرد که رخدادی در یک قلمرو، دیگر قلمروها را شکل دهد.

به عبارت دیگر، بل یک ضد کل‌نگر[4] است که چندین بار تکرار می‌کند که جوامع، "ارگانیک یا چنان یکپارچه نیستند که همچون نظامی منفرد مورد تحلیل قرار گیرند"[5]. او تمام نظریه‌های تمامت طلبانه/کل نگرانه[6] دربارهٔ جامعه را رد می‌کند، خواه (و به‌خصوص) این نظریه‌ها از سوی چپ آمده باشد با این باور که سرمایه داری است که به زور وارد هریک از جنبه‌های اجتماع شده است، خواه محافظه کارانه‌تر باشند و به عملکردهای جامعه به طریقی یکپارچه به سوی نظم و تعادل معتقد باشند. در مقابل این رهیافتها، بل ظاهراً به دلخواه و یقیناً بدون استدلال صریح (مثلاً اینکه چرا سه قلمرو؟ چرا قلمروهای مستقل برای حقوق، خانواده یا آموزش و پرورش نه؟) جوامع معاصر را به سه قلمرو ساختار اجتماعی، سیاست و فرهنگ تقسیم می‌کند.

می‌توان از خود پرسید که آیا توجه به این امر واقعاً ارزش دارد. چرا این همه دردسر به خود بدهیم آن هم برای پافشاری بل براین نظر که جوامع به قلمروهای تفکیک‌پذیر تقسیم می‌شوند؟ استدلال این است که این تقسیم بندی به طورقطع برای بسیاری از جنبه‌های تفکربل

---

1. oeuvre
2. Bell, 1976 a, P.13.
3. Bell,1980,P.329
4. anti-holist
5. Bell,1976a,P.114
6. totalistic/holistic

نقش محوری دارد. مثلاً، این جدایی ریشه‌ای قلمروها، بل را قادر می‌سازد تا از زیر بار پرسشهای آزارنده راجع به درجه‌ای که در آن، تحولات در هر قلمرو بر قلمرو دیگری تأثیر می‌گذارد شانه خالی کند. او تصدیق می‌کند که براثر رویدادهایی در یک حوزه، "مسائلی" برای حوزه‌های دیگر مطرح می‌شود- اما او با این نتیجه‌گیری که علاقهٔ او تنها مربوط به یک قلمرو ویژه می‌شود از این حد پیش‌تر نمی‌رود. و این یقیناً قابل قبول نیست. از آنجا که بل می‌تواند براین امر که قلمروها مستقل از یکدیگرند پافشاری کند، در مقابل این مسئله آزاردهنده هم که هر بار روابط میان قلمروها را منوط به فرض نظری و روش‌شناختی او می‌کند، می‌تواند طفره برود.

و باز، بل به ما هیچ گواه یا استدلالی برای توجیه نقطهٔ شروع خود ارائه نمی‌کند[۱]. از آنجا که درجهان روزمرهٔ انسانها، طرح مسائل به طور اجتناب‌ناپذیر به شیوه‌ای است که روابط بین فرهنگ، سیاست و ساختار اجتماعی را شامل می‌شود، دست‌کم پافشاری بل بر "گسست ریشه‌ای" یقیناً طفره‌آمیز است.

نهایتاً، یکی از مؤثرترین ویژگی‌های توصیف بل از جامعهٔ پسا- صنعتی این نظر است که این جامعه، فروپاشی آن "نظام ارزشی عمومی"[۲] راکه زمانی برکل جامعه تسلط داشت و اکنون منهدم شده است، آشکار می‌سازد. درواقع، او اصرار دارد که "در دوران ما گسستی فزاینده دراین سه (قلمرو) وجود دارد"[۳]. در یکی از کارهای متأخر، یعنی تناقضات فرهنگی سرمایه‌داری[۴]، فروپاشی روحیهٔ فرهنگی و الزامهای ساختاری جامعه که زمانی کامل بود (ساختار شخصیت پروتستانی قرن نوزدهمی که با خواستهای تحولات اجتماعی- اقتصادی یکی شده بود) بل را در نظم بخشی به مضمون خود توانا می‌سازد. در ضمن، درکتاب فرارسیدن جامعهٔ پسا- صنعتی[۵]، به به روندهایی همچون حضور روزافزون متخصصان، که عواقب مهمی برای سیاست دارد (پرسش کلی: آیا متخصصان حاکم خواهند شد؟) برجستگی می‌بخشد. در بذل توجه به چنین

1. Ross,1974,P.332-334
2. Bell,1976a,P.12.
3. Ibid,P.13
4. the cultural contradictions of capitalism
5. the coming of post-industrial society

مسائلی، بل به طور یقین براهمیت همبستگی[1] قلمروها، و نه جدایی آنها تأکید می‌ورزد. چگونه فرهنگ و ساختار اجتماعی که زمانی واحد بودند، تکه تکه می‌شوند و در آن روی سکه، چه مقدار پیوند باقی می‌ماند؟ اگر تحولات در یک قلمرو واقعاً برای دیگری عواقبی دارد، پس سرشت آنها دقیقاً چیست؟[2]

جامعهٔ پسا- صنعتی

جامعهٔ پسا- صنعتی تنها از دگرگونی ساختار اجتماعی به وجود می‌آید. این دگرگونی شامل اقتصاد، ساختار اشتغال و نظام طبقاتی می‌شود، اما سیاست و مسائل فرهنگی را مستثنی می‌کند. بنابراین، کتاب فرارسیدن جامعهٔ پسا- صنعتی توصیفی است از تحولاتی که تنها در یک بخش از جامعه رخ می‌دهد- و بل می‌گوید که نباید این امر را مسلم انگاشت که این دگرگونیها حاصل تمام بخشهاست.

بل نوعی سنخ‌شناسی از جوامعی متفاوت به ما ارائه می‌دهد که وابسته به نحوهٔ مسلط اشتغال در هر سطح و مرحله‌ای است. از دیدگاه او، کار در عمومی‌ترین شکل خود تبدیل به ویژگی معّرف جوامع خاص شده است. بنابراین، بل اعلام می‌کند که درحالی که در جوامع پیشا- صنعتی، کارگر کشاورزی در همه جا کمابیش حاضر است و در جوامع صنعتی کار در کارخانه اصل پذیرفته شده است، در جوامع پسا- صنعتی، کار خدماتی تسلط دارد.

بل هنگامی که افزایش تولید را به منزلهٔ کلید تحولات معرفی می‌کند دلیل رخ دادن این دگرگونیها را تشریح می‌کند. عامل حیاتی در حرکت از یک جامعه به جامعه‌ای دیگر آن است که بتوان ازکار، "کمتر با حاصل بیشتر" را به دلیل به‌کاربستن قاعدهٔ "عقلایی کردن تولید"[3] (کارآیی) به دست آورد. در دورهٔ پیشا- صنعتی هرکس باید برروی زمین کار می‌کرد تنها برای گذران زندگی. با وجود این، همان طور که غذا دادن به کل جمعیت بدون اینکه همه بر روی زمین کار

---

1. interconnectedness
2. Steinfels,1979,P169.
3. rationalisation

کنند امکان‌پذیر است (برای مثال از طریق اصلاح و بهبود فعالیتهای کشاورزی)، بنابراین، آزاد کردن بخشی از مردم از مزارع، آنچنان که بتوانند به کار دیگری بپردازند و اطمینان در مورد تأمین غذای کافی همچنان وجود داشته باشد نیز ممکن است. بدین ترتیب، این مردم به شهرها رانده می‌شوند و دهات، کارگر کارخانه‌ها را برای رشد آنها تأمین می‌کند، درحالی که این کارگران غذایشان را از تولید اضافی در روستا می‌خرند.

همراه با پیشرفت این فرآیند، سرانجام وارد عصر صنعتی می‌شویم یعنی آنجاکه کارخانه تسلط خود را آغاز می‌کند. و همواره قاعدهٔ "کمتر با حاصل بیشتر" سخن می‌گوید. بنابراین، جامعهٔ صنعتی با به کارگیری فنونی هرچه کارآتر در کارخانه‌ها رشد می‌کند و این فنون به نوبهٔ خود افزایش مستمر تولید را باعث می‌شود. انرژی بخار نیاز به انرژی عضلانی را کاهش و بازده را افزایش می‌دهد، الکتریسیته خط تولید را به حرکت در می‌آورد... تاریخ صنعتی شدن می‌تواند در شکل راه پیمایی مؤثری به سوی مکانیزاسیون و خودکاری نوشته شود که افزایش چشمگیر تولید را تضمین کرده است. منطق راسخ این قضیه، محصول بیشتر از کارگر هرچه کمتر است.

همچنان که تولید اوج می‌گیرد مازاد تولید در کارخانه‌ها به دست می‌آید و پول این مازاد تولید صرف تجملاتی می‌شود که زمانی غیرقابل تصور بودند: مثلاً معلمهای خصوص، بیمارستانها، سرگرمی و تفریح، حتی تعطیلات. به نوبهٔ خود، این مخارج ناشی از تولید ثروت صنعتی، فرصتهای شغلی را در بخش خدمات خلق می‌کند، حرفه هایی که با هدف ارضای نیازهای جدید به وجود آمده‌اند و در این زمینه به لطف سخاوتمندی جامعهٔ صنعتی توانا هم هستند. هر چه قدر ثروت صنعت بیشتر، که به لطف نوآوریهای فنی برابر این امر به کارگران کمتری نیاز است (همان موتور آشنای "کمتر با حاصل بیشتر")، خدمات قابل پرداخت بیشتر و افرادی که برای یافتن شغلی در بخش خدمات می‌توانند از بخش صنعت رها شوند، بیشتر.

مادامی که این فرآیند ادامه یابد - و بل براین امر پافشاری می‌کند که این مسیر تا موقعی که وارد جامعهٔ پسا- صنعتی شویم ادامه می‌یابد- از این موارد مطمئن هستیم:

- زوال کارگران صنعتی تا بدان حد می‌رسد که افراد بسیار اندکی در بخش صنعت کار

پیدا می‌کنند (دورهٔ کارخانه‌های خودکار[1]، "خودکاری کامل"[2]، و غیره)؛

– به همراه این زوال دراشتغال صنعتی، افزایش مداوم و پایدار بازده صنعتی به دلیل عقلایی کردن تولید به طور مستمر ادامه خواهد داشت؛

– باافزایش مداوم ثروت که از بازده صنعتی ناشی می‌شود و ممکن است صرف نیازهای جدید شود، مردم علاقه پیدا می‌کنند تا هم این نیازها را به وجود آورند و هم آنها را ارضاکنند (هرچیز از تسهیلات بیمارستان تا ماساژ)؛

– رهایی افراد از اشتغال در حرفه‌های بخش صنعت ادامه می‌یابد؛

– خلق ذخیره‌ای تمام ناشدنی از فرصتهای شغلی جدید در بخش خدمات با هدف ارضای نیازهای جدیدی که ثروت بیشتر به وجود می‌آورد (یعنی همچنان که مردم ثروتمندتر می‌شوند راههای جدید برای خرج کردن پولهایشان کشف می‌کنند و اینها خود احتیاج به کارکنان خدماتی دارد). تعریف بل از پسا- صنعتی گرایی با استفاده از مکتب آشنای علوم اجتماعی تجربی، داده می‌شود. این حقیقت که - همان طور که سالها پیش در ۱۹۴۰ کالین کلارک[3] تشریح و بعدها، ویکتور فوکس[4] از میان دیگران در ۱۹۶۸ تصریح کرد- افول مشخصی درحرفه‌های نخستین بخش (به طور کلی صنایع کشاورزی و استخراجی) و دومین بخش (تولید کارخانه‌ای) و توسعهٔ تعادل بخشی در بخش سوم، یعنی خدمات، رخ داده غیرقابل انکار است. از نظر بل، "جامعهٔ خدماتی"[5] همان جامعهٔ پسا- صنعتی است.

اما پیش از آن که این مسئله را تشریح کنیم می‌بایست براین نکته که اشتغال دربخش خدمات، به مفهومی بسیار واقعی، پایانی بر تاریخ طولانی گذار اشتغال از بخشی به بخشی دیگر است تأکید ورزیم. منطق پشت قضیه بسیار روشن است: روحیهٔ "کمتر با حاصل بیشتر"، خودکاری را در مرحلهٔ اول به کشاورزی، و بعد به صنعت می‌کشاند و از این راه نخست طبقهٔ کشاورز و سپس طبقهٔ کارگر صنعتی را رها و همزمان افزایش ثروت را تضمین می‌کند. از نظر

1. robotic factories
2. total automation
3. Colin Clark
4. Victor Fuchs
5. service society

متفکرانی مانند بل وجود این کارگران اضافی، تحول مثبتی است چون با جهت‌گیری به سوی پایان دورهٔ "جامعهٔ صنعتی"، آنها به یک باره از کار یدی ناخوشایند نجات می‌یابند و همزمان، نظریه‌های رادیکال سیاسی را نیز برمی‌اندازند، چون همان طور که بل می‌پرسد، چگونه مبارزهٔ طبقاتی می‌تواند به جنبش درآید هنگامی که طبقهٔ پرولتاریا ناپدید شده است؟ ضمناً، درحالی که خودکاری، طبقهٔ کارگر را از میان برمی‌دارد بااین همه جامعه‌ای گسترده‌تر را در دریافت ثروتی که مدام افزایش می‌یابد سهیم می‌کند. و جامعه با دریافت این امکانات مالی اضافی، نیازهای جدیدی را به وجود می‌آورد که تماماً این امکانات جدید را مصرف می‌کنند. جامعه ثروتمندتر می‌شود؟ نیازهای جدید متصور می‌شوند؟ اینها نتیجهٔ افزایش مداوم خدمات، برای مثال هتلها، گردشگری و روانکاوی است. در واقع، باید به این نکته توجه داشت که نیازها، حقیقتاً سیری‌ناپذیراند. با پولی که برای خرج کردن به دست آمده، مردم نیازهای اضافی به وجود می‌آورند: ماساژ دهنده‌ها، دارندگان باشگاههای ورزشی، روانکاوان و... به علاوه، شغلهای خدماتی خصلتی ویژه دارند که خودکار کردن آنها به خصوص مشکل است. از آنجا که این نوع اشتغال، شخص - محور[1] و معمولاً ناملموس است افزایش تولید به لطف ماشین واقعاً ممکن نیست. چگونه می‌توان مددکاری اجتماعی، پرستاری یا معلمی را خودکار کرد؟ مختصر آنکه، خدمات می‌خواهد تا توان تولیدی/ثروت بیشتر حاصل از کشاورزی و صنعت افزایش یابد، اما اینکه خودِ شغلهای خدماتی خودکار شوند، چندان محتمل نیست. به همین دلیل، فرایند تکاملی تعیین کننده‌ای که در سراسر دوره‌های پیشا- صنعتی و صنعتی از آن سخن گفته شد، هنگام بلوغ جامعهٔ پسا- صنعتی نیروی خود را از دست می‌دهد. با فرارسیدن جامعهٔ پسا- صنعتی، ما به انتهای تاریخ جایگزینی شغلها به دلیل نوآوریهای فنی می‌رسیم.

نقش اطلاعات

اگر بتوان پذیرفت که افزایش مستمر ثروت منتج به سلطهٔ شغلهای خدماتی می‌شود،

---

1. person-oriented

می‌توان از این امر نیز که اطلاعات از کجا وارد این تساوی می‌شود در شگفت شد. چرا بل باید جرأت کند تا اعلام نماید که "جامعهٔ پسا- صنعتی جامعهٔ اطلاعاتی است"[1] و اینکه "اقتصادی خدماتی" نشانگر فرارسیدن پسا- صنعتی گرایی است؟ در عالم نظر، فهم جایگاه اطلاعات مشکل نیست. بل این را با تعدادی از یافته‌های مرتبط به هم توضیح می‌دهد. اطلاعات به طور جدی در هر دوره با سرشت حیات درگیر شده است. در جامعهٔ پیشا- صنعتی، زندگی "بازی در مقابل طبیعت است" در این جامعه "فرد با نیروی خام عضلانی کار می‌کند"؛ در دورهٔ صنعتی، یعنی جایی که ماشین به شکل وجودی فنی و عقلانی شده تسلط دارد، زندگی "بازی در مقابل طبیعت مصنوع است". در تضاد با هر دو اینها، زندگی در "جامعه‌ای پسا- صنعتی (که) برپایهٔ خدمات بنا شده... بازی بین اشخاص است"[2]. دراینجا "آن چه که به حساب می‌آید نیروی خام عضلانی یا انرژی نیست، بلکه اطلاعات است".

درحالی که زمانی انسان در تلاش معاش از طریق کشاورزی و به زور بازو و شیوه‌های سنتی انجام کارها متکی بود (پیشا- صنعتی گرایی)، و درحالی که بعدها به ضروریات تولید ماشینی وابسته شد (صنعتی گرایی)، با پیدایش جامعهٔ خدماتی/پسا- صنعتی، مایهٔ کار برای اکثریت مردم، اطلاعات است. روی هم رفته، "بازی‌ای مابین اشخاص" ضرورتاً چیزی است که اطلاعات در آن منبع بنیادی است. کار بانکداران جز ادارهٔ کارهای پولی چیست؟ کار روان درمانگران جز برقراری گفتگویی با مشتریان خود چیست؟ کار آگهی دهندگان جز خلق و انتقال تصاویر و نمادها چیست؟ کار معلمان جز انتقال دانش چیست؟ کار خدماتی مطمئناً کار اطلاعاتی است. پس، ضرورتاً تسلط شغلهای خدماتی به حجم عظیم‌تری از اطلاعات می‌انجامد. برای بیان دوبارهٔ این قضیه براساس واژگان متأخر بل، می‌توان سه نوع کار را مشخص کرد: "استخراجی"، "ساختگی"، و "فعالیت‌های اطلاعاتی"[3]، این توازن در طی این چند قرن طوری تغییر کرده که در جامعهٔ پسا- صنعتی "گروه مسلط (شغلی) شامل کارکنان اطلاعاتی

1. Bell,1976a,P.126. 2. Bell,1976a,P127.
3. Bell,1979,P.178.

است"[1].

با وجود این، دانیل بل در تصویری که از جامعهٔ پسا- صنعتی به دست می‌دهد از این هم پیش‌تر می‌رود و آن را مکانی می‌داند که به دلایلی چند دارای جذابیتی به خصوص برای زندگی است. اول از همه آنکه، کار اطلاعاتی عمدتاً شغل کارمندان است که چون با انسان بیش از اشیا سروکار دارد، نوید رضایت شغلی بسیار زیادی را نسبت به آن چه تاکنون بوده می‌دهد. دوم، داخل بخش خدماتی، شغلهای تخصصی براساس محاسبهٔ بل، تا اواخر دههٔ ۸۰ بیش از ۳۰ درصد رشد داشته‌اند[2](۳). این یعنی اینکه "متخصص" در جامعهٔ پسا- صنعتی "شخصیت مرکزی است، به این دلیل که او به خاطر آموزش و کارآموزی، قادر به ارائه انواع مهارتهایی است که به طور روزافزون در جامعهٔ پسا- صنعتی مورد تقاضا قرار می‌گیرد"[3]. سوم، "هستهٔ جامعهٔ پسا- صنعتی، خدمات فنی متخصصان آن است"[4]، یعنی "دانشمندان و مهندسانی که گروه کلیدی را در این جامعه شکل می‌دهند"[5]. چهارم، بخش ویژه‌ای از خدمات "برای جامعهٔ پسا- صنعتی تعیین‌کننده است". این بخش شامل آن متخصصانی است که دربهداشت و درمان، آموزش و پرورش، پژوهش و حکومت مشغولند. جایی که ما قادریم تا شاهد "گسترش روشنفکرانی نوین در دانشگاهها، سازمانهای پژوهشی، حرفه‌ها و حکومت باشیم"[6].

هرچه کار تخصصی بیش، نقش روشنفکران بیشتر، اهمیت تواناییها بیشتر، و کار رودررو بیشتر. نه فقط این امر چشم‌اندازی با جذابیت به خصوص را ایجاد می‌کند، بلکه همچنین نقش اطلاعات/دانش را ارتقا می‌دهد. من به این مسئله برخواهم گشت، اما اول باید به این نکته توجه کنیم که بل بر ویژگیهای مثبت جامعهٔ پسا- صنعتی نیز پافشاری بیشتر می‌کند. تا آنجا که به او مربوط است، افزایش متخصصان تنها بدین معنی نیست که حجم عظیمی از اطلاعات در چرخش است، بلکه این معنی را نیز می‌رساند که جامعه در معرض دگرگونیهای تعیین‌کنندهٔ کیفی هم قرار می‌گیرد. یک دلیل برای این امر آن است که متخصصان، که همان کارشناسان دانش

---

1. Ibid,P.183.
2. Bell,1989,P168.
3. Bell,1976a,P.127.
4. Bell,1987,P.33.
5. Bell,1976a,P.17.
6. Ibid,P.15.

باشند، علاقمند به برنامه ریزی‌اند. همچنان که این تمایل، ویژگی مسلط‌تر جامعه می‌شود، برنامه ریزی جایگزین دگرگونیهای ناگهانی اقتصاد آزاد[1] می‌شود. به خاطر اینکه متخصصان آینده را به دست هرج و مرج بازار آزاد نمی‌سپارند و دست پنهان پیش‌بینیها، راهبردها و برنامه‌ها را جایگزین می‌کنند، جامعهٔ پسا- صنعتی در مسیر تحولی دانسته و خودآگاه، تکامل می‌یابد و بدان وسیله، کنترل سرنوشت خود را با شیوه‌هایی که تا قبل از آن غیرقابل تصور بود، به دست می‌گیرد. دومین تحول کیفی که در اطراف این واقعیت دور می‌زند، آن است که، از آنجا که خدمات "بازی هایی بین افرادند" که متخصصان آن را ترتیب می‌دهند، کیفیت این رابطه درصف مقدم قرار می‌گیرد. دانشمندان به سود و زیان کاری که برای ساختن یک دانشجو می‌کنند کاری ندارند، آن چه که برای آنها مطرح است رشد دانش، شخصیت و مهارت آن جوان است. پزشک به بیمار خود به چشم فلان مقدار پول نگاه نمی‌کند. درضمن، با نتیجه‌گیری منطقی، این جامعهٔ شخص - محور که دانش متخصصان در آن تا آن حد مؤثر است به جامعه‌ای نوع دوست تکامل پیدا می‌کند. در جامعهٔ "پسا- صنعتی" با افراد همچون واحدهای جدا از هم رفتار نمی‌شود (یعنی سرنوشت کارگر صنعتی در دوره‌ای که مسئلهٔ مورد علاقه، ماشین آلات و پول بود)، بلکه بیشتر، از خدمات شخص - محور متخصصانی که براساس نیازهای مشتریان شکل گرفتهٔ سود خواهند برد. ضرورت برنامه ریزی، همگام با این میل به مراقبت، به گفتهٔ بل، به "آگاهی جدیدی" در جامعهٔ پسا- صنعتی می‌انجامد که به منزلهٔ "جامعه‌ای اشتراکی"[2]، "اجتماع را" به عنوان مرجع اصلی "بیش از فرد" ارتقا می‌دهد[3]. مسائلی مانند محیطزیست، مراقبت از سالخوردگان، دستاوردهای آموزش و پرورش که می‌باید از حدّ حرفه‌ای فراتر روند، همگی بالاتر از مسائل صرفاً اقتصادی بازده و رقابت در اولویت قرار می‌گیرند- و به لطف مهارت متخصصان و الویتها می‌توانند بررسی شوند. بل اظهار می‌دارد که آنها انتقال از روحیهٔ "اقتصادی کردن" (به حداکثر رساندن سود برای نفع شخصی) به سوی "اجتماعی کردن" شیوهٔ زندگی

---

1. laissez-faire
2. Bell,1976a,P.220.
3. Ibid,P.128.

("کوشش برای داوری در مورد نیازهای جامعه به روشی آگاهانه‌تر...و برپایهٔ مفهومی صریح از "منافع عمومی"[1]) را نشان می‌دهند.

خوانندگان ممکن است در این لحظه درخواست برای واکنش در مقابل این اتهام را که نظریهٔ جامعهٔ "پسا- صنعتی" شامل پیش‌فرضهای تکاملی است یادآوری کنند. من فکر می‌کنم اجتناب از این نتیجه‌گیری مشکل است که جامعهٔ پسا- صنعتی شکل عالی‌تری از جامعه است، چیزی که در سطح بالاتر تکاملی نسبت به اسلاف خود قرار دارد و چیزی که تمام جوامعی که توانایی افزایش تولید را دارند به سوی آن در حرکتند.

محافظه کاری ذهنی

در سراسر این نظریه آشکار است که آنچه دانیل بل را به شناسایی گسستی مشخص بین جوامع صنعتی و پسا- صنعتی می‌کشاند، افزایش کار اطلاعاتی و دسترس پذیری بیشتر شغلهای تخصصی است. درحالی که مسلم است که اشتغال اطلاعاتی بیشتری نسبت به گذشته و نیز افزایش واضح اطلاعاتِ مورد استفاده وجود دارد، اشکالهای اصلی نسبت به استدلال بل مبنی بر اینکه پسا- صنعتی‌گرایی نسبت به جوامع پیش از خود گسستی در نظام را مشخص می‌کند، به قوّت خود باقی می‌مانند.

یکی از مشکلات، دربارهٔ بنیادهای نسبتاً متزلزلی است که بل نظریهٔ جامعهٔ جدید خود رابرآنها بنا کرده است. هیچ منطق ذاتی وجود ندارد که بگوید چرا افزایش در تخصصها، حتی تخصصهای در خور توجه، می‌بایست انسان را به این نتیجه برساند که دوره‌ای جدید فراروی ما است. مثلاً، به نظر می‌رسد که این تصوری کاملاً منطقی است که چنانچه به فرض، الگوی مالکیت صنعتی به همان ترتیب باقی بماند و قوهٔ محرکی که اقتصاد را هدایت می‌کند همچنان پابرجا باشد، پس نظام - جدا از شغلها- می‌بایست دست نخورده باقی بماند. هیچ کس اعلام نکرده که مثلاً" کشوری مانند سوئیس به دلیل وابستگی شدید به بانکداری و امور مالی به طور

---

1. Bell,1976a,P.283.

بنیادی جامعه‌ای متفاوت از، فرضاً نروژ یا اسپانیا است که شغلها در آنجا به صورتی متفاوت توزیع شده‌اند. همهٔ اینها آشکارا سرمایه‌دارند، با هر چهره‌ای که در ظاهر نشان دهند.

بل و هوادارانش دو پاسخ برای این مسئله دارند. اولین پاسخ بر حول این پرسش می‌گردد: برای این که نتیجه بگیریم که گسستی نظام یافته رخ داده، چه میزان از دگرگونی لازم است؟ تنها پاسخ صادقانه این است که این امر مربوط به داوری و استدلال منطقی است - و من دلایلی در پشتیبانی از نظر خود مبنی بر تداوم نظام را تا لحظه‌ای دیگر ارائه خواهم داد. دوم، باید اذعان داشت که بل، با تعهد نسبت به تحلیل "قلمرو" منفرد، می‌تواند به این ترتیب پاسخ دهد که دگرگونیها در یک محور چه‌بسا حاکی از نظم اجتماعی نوینی باشد حتی اگر در دیگر ابعاد غیرمرتبط تداوم وجود داشته باشد. به صرف همین[1] تعهد او، جامعهٔ "پسا صنعتی" که با اثبات تحولات اطلاعاتی و اشتغال تعریف‌پذیر است می‌تواند قابل‌قبول باشد. من با این استدلال که ضد کل گرایی او ناپذیرفتنی است و امکان اثبات این امر که تداوم قابل تشخیص در نظام وجود دارد، به این دفاعیات در ادامهٔ بحث پاسخ خواهم گفت (در صفحات بعدی).

اما قبل از اینکه این استدلالهای محکم‌تر را ادامه دهیم، دلیل دیگری نیز برای بدگمانی نسبت به این ایده که دورهٔ "پسا- صنعتی" نوین در حال پیدایش است وجود دارد. این بدگمانی را می‌توان با بررسی دلایلی که بل به منظور تشریح گذار از رژیم قدیمی به رژیم نوین ارائه می‌دهد، مورد تحقیق و بررسی قرار داد. هنگامی که این پرسش مطرح می‌شود که چرا این تحولات رخ می‌دهد، بل استدلالهایی را به کمک می‌طلبد که در حوزهٔ پژوهش در علوم اجتماعی قرار می‌گیرد. همین محافظه کاری ذهنی است که موجبات بدگمانی ما نسبت به اعتبار ادعای او دربارهٔ پیدایش نظامی از اس و اساس نوین را فراهم می‌کند.

همچنان که قبلاً دیدیم، برطبق نظر بل، منطق دگرگونی همان افزایش بهره‌وری تولید است که به کارگران اجازه می‌دهد تا از بخش کشاورزی و صنعتی به بخش خدمات انتقال یابند. افزایش بهره‌وری از نوآوری در فناوریها ناشی می‌شود که به ما غذای بیشتر از کشاورزان کمتر و

1. ipso facto

کالاهای بیشتر از کارخانه هایی با کارگران کمتر می‌بخشد. همان طور که بل می‌گوید: "فناوری... پایهٔ بهره‌وری روزافزون در تولید است و بهره‌وری تولید، دگرگونی واقعیت زندگی اقتصادی را در بردارد"[1]، و این بهره‌وری تولید در بنیاد جامعهٔ پسا- صنعتی قرار می‌گیرد چون سود آن خرج تمام شغلهای خدماتی را می‌دهد.

نکتهٔ قابل توجه در این‌باره آشنا بودن این شکل از استدلال جامعه شناختی است، یعنی بازگو کردن نوعی جبرگرایی فناورانه[2] که در علوم اجتماعی به طور عمیق مورد تردید است. این نظر حاوی دو اشارهٔ ضمنی مبهم است: یکی اینکه فناوریها عامل تعیین کنندهٔ تحولات اجتماعی‌اند، دیگر اینکه فناوریها با وجود اینکه تأثیر شگرفی بر اجتماع دارند، خود از دنیای اجتماعی به دورند. منتقدان می‌پرسند که مردم، سرمایه، سیاست، طبقات، منافع در کجا قرار می‌گیرند[3]؟ به طور جدی می‌توان اظهار داشت که فناوریها به طور همزمان هم موتور تحولند و هم از دسترس روابط اجتماعی خارجند؟

آن چه در اینجا بیش از پرداختن به جزئیات اعتراض نسبت به جبرگرایی فناورانه اهمیت دارد، نیاز به درک کامل ویژگی کلی‌تر محافظه کاری ذهنی بل است. ارائه این نظر قدیمی (که لااقل تا نوشته‌های سن سیمون[4] در مراحل اولیهٔ صنعتی شدن در سالهای پایانی قرن هیجدهم قابل ردگیری است) که تقریباً در هر کتاب درسی مقدماتی جامعه‌شناسی شدیداً مورد نقد قرار گرفته، انسان را به تردید در مورد اظهارات بل دربارهٔ نو بودن "پسا- صنعتی‌گرایی" می‌اندازد.

منبع دیگر نظرگاههای او این شک را قوّت می‌بخشد. این منبع، دین او به ماکس وبر -یکی از پایه گذاران اصلی جامعه‌شناسی کلاسیک که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم دربارهٔ تحولات صنعتی که در اطراف او رخ می‌داد مطالبی نوشت - و به ویژه، تفسیر او از وبر به منزلهٔ متفکر اصلی "عقلایی کردن تولید"[5] است. بل به ما می‌گوید که وبر چنین می‌اندیشید که

---

1. Bell,1976a,P.191.

2. technological determinism

3. Webster and Robines,1986,ch.2.

۴. comte Saint Simon,1760-1825، فیلسوف اجتماعی فرانسوی -م.

۵. rationalization، نویسنده می‌خواهد بگوید که از نظر بل، قصد وبر از عقلانیت همان معنی عقلایی کردن تولید است که قبلاً نیز از آن سخن گفته است -م.

"کلید اصلی جامعهٔ غربی عقلایی کردن تولید بود"[۱]، که به معنی رشد روحیهٔ "کمتر با حاصل بیشتر" است. از نظر بل افزایش بهره‌وری، یعنی در حقیقت کاربرد فناوریهای جدید، صرفاً ریشه در "عقلایی کردن تولید" دارد: اصلی محوری در ساختار اجتماعی، "صرفه جویی کردن" است - شیوه‌ای از تخصیص منابع مالی براساس قواعد حداقل هزینه، قابلیت جایگزین‌سازی، بهینه‌سازی[۲]، استفادهٔ هرچه بیشتر و چیزهایی از این قبیل. بل دراینجا توصیفی از تحولات ارائه می‌دهد که به طور واضحی آشنا - و بسیار مورد اعتراض واقع شده - است. این امر به او امکان می‌دهد که اتهام جبرگرایی فناورانه را رد کند، اما تنها به این دلیل که قوهٔ محرکهٔ اصلی‌تری همچنان وجود دارد- یعنی عقلایی کردن تولید.

این اعتراض هم وارد است که می‌توان از نظر ذهنی محافظه‌کار بود و در عین حال توضیحی مناسب نیز از دگرگونی بنیادی اجتماع به نوع جدیدی از جامعه به دست داد. به هرحال، وابستگی بل به مضمونهای اصلی دانشمندان علوم اجتماعی قرن نوزدهم که علائقشان تحقیق و بررسی پیدایش و مسیر صنعتی‌گرایی بود، به طور یقین پایه‌های مسئله او را مبنی بر اینکه جامعهٔ پسا- صنعتی چیزی نوظهور است، سست می‌کند. حداقل چیزی که می‌توان دراین‌باره گفت این است که به وام گرفتن استدلالهای نظریه‌پردازان کلاسیک، که برای درک تحول صنعتی‌گرایی تدوین شده بودند، تنها برای تأکید براینکه آنها واقعاً می‌توانند پیدایش جامعهٔ پسا- صنعتی نوینی را توضیح دهند، چیز غریبی است[۳].

تأکید بل بر نقش "عقلایی کردن تولید" او را به راههای امتحان شده‌ای می‌کشاند که هریک نشانه‌های هشداردهندهٔ عظیمی از دانشمندان علوم اجتماعی همتای او را با خود دارد. برجسته‌ترین اینان، برگرفته از استدلال او مبنی براینکه همهٔ جوامع صنعتی "برحول قاعدهٔ کارآیی در عمل که لزوم آن در پیش گرفتن "کمتر با حاصل بیشتر" و انتخاب جریان عملی "عقلانی‌تر" است سازماندهی شده‌اند"[۴]، آن است که بل به ناگزیر نوعی نظریهٔ همگرایی[5] در

---

1. Bell,1976a,P.67.
2. optimization
3. Kumar,1978,P.237.
4. Bell,1976,P.75-76.
5. convergence

تحولات را تأیید می‌کند که تفاوتهای سیاسی، فرهنگی و تاریخی را از نظر می‌اندازد و یا لااقل تابع "عقلایی کردن تولید" می‌سازد[1]. بل، با پافشاری براینکه "در همهٔ جوامع صنعتی ویژگیهای مشترک وجود دارد: یعنی فناوری درهمه جا یکسان است؛ دانش فنی و مهندسی (که برای تولید آن آموزش مدرسه‌ای داده می‌شود) مشابه است؛ رده‌بندی شغلها و مهارتها در مجموع مشابه است"، به ناچار اعلام می‌کند که همهٔ جوامع در تحولات خود مسافر یک مسیرند، این جاده هم به جامعهٔ پسا- صنعتی منتهی می‌شود.

مشکل دیگر و البته مرتبط با مسئله بالا تلاش بل در قبولاندن نظرگاه خود است مبنی بر آنکه سودهای بهره‌وری ناشی از ساختار اجتماعی (یعنی شیوهٔ "صرفه‌جویانه" جوامع صنعتی) می‌باید ادامه یابد تا بخش خدمات قادر به توسعهٔ مداوم باشد، که این توسعه به نوبهٔ خود "شناخت جامعه"[2] یا خودآگاهی اجتماعی را می‌آفرینند. از آنجا که او به ما می‌گوید که بخش خدمات ویژگی معرف جامعهٔ پسا- صنعتی، و با چشم‌انداز مشکوکی از بازدهٔ صرفاً اقتصادی خواهد بود، و درعین حال اقتصاد برای حمایت از جامعهٔ پسا- صنعتی می‌باید گسترش یابد، ما رابا یک چیستان روبه‌رو می‌کند: آیا ما، حتی با تعدد کارگران خدماتی، هنوز اندرخم کوچهٔ "جامعه صنعتی" هستیم، یعنی جایی که خط‌مشی اصلی همچنان "کمتر با حاصل بیشتر" است، یا واقعاً از این ذهنیت فراتر رفته‌ایم؟ در پاسخ باید به این نکته توجه کرد که درحالی که تداوم و تحول نظام صنعتی‌ای خودکار و تولیدکننده، شرط لازم همهٔ دگرگونیهای "پسا- صنعتی" در تصورات پروفسور بل است به سختی می‌توانیم دربارهٔ جامعه‌ای پسا- صنعتی سخن بگوییم.

جامعهٔ خدماتی پسا- صنعتی

به نظر من هنوز دلایلی برای رد توصیف بل از "جامعهٔ پسا- صنعتی" وجود دارد. این دلایل را می‌توان با تحلیلی دقیق‌تر از رشد خدمات، یعنی همان چیزی که بل آن را نشانهٔ اصلی پیدایش جامعهٔ پسا- صنعتی به حساب می‌آورد، درک کرد. من ثابت خواهم کرد که تداوم روابط

1. Kleinberg,1973.

2. sociologizing

دیرینه‌ای که خودِ گسترش خدمات نشانه‌ای از آن است، کاملاً در تضاد با این اصل مفروض بل که حاکی از نوعی گسست نسبت به گذشته است، قرار دارد. هنگامی که من با مرورِ به اصطلاح نقد گرشانی[1] و به سبک موثق‌ترین تدوینگر آن به اثبات این امر بپردازم، یک بار دیگر خواهیم دید که تصور "جامعهٔ پسا- صنعتی" غیرقابل تأیید است.

خلاصه کنیم: پروفسور بل به این واقعیت غیرقابل انکار که بخش خدماتی اقتصاد درحالی گسترش یافته که بخشهای صنعتی و کشاورزی زوال پذیرفته‌اند به منزلهٔ گواهی محکمه‌پسند بر پیدایش "پسا- صنعتی‌گرایی" استناد می‌کند. منطقاً، مسلم به نظر می‌رسد که با خدماتی که به طور مداوم رشد می‌کند و با شغلهای تخصصی خدماتی که با سرعتی ویژه گسترش می‌یابد(۴)، و با ثروت کافی به وجود آمده از افزایش بهره‌وری درکشاورزی و صنعت از طریق افزایش کارآیی، دست آخر تقریباً هرکس در بخش خدمات شغلی پیدا کند. این قطعاً نتیجه‌ای است که بل از مرور تاریخی خود می‌گیرد: او به نمودارهایی استناد می‌کند که نشاندهندهٔ آنند که در ۱۹۴۷ بیش از نیمی از نیروی کار در ایالات متحده در بخشهای "تولید کالا" و ۴۹ درصد در بخش خدمات مشغول بودند و پیش‌بینی می‌شد که حداکثر تا ۱۹۸۰ به ترتیب به ۳۲ درصد و ۶۸ درصد تغییر کنند[2]. و این سیر حرکتی که با جریان حوادث تأیید شده است، در هر مجموعه‌ای از داده‌ها که پس از آن به دست آمد گسترش بخش خدمات را در درصدگیری از کل شغلها نشان داد (نمودارهای اُ.ای.سی.دی.[3] نشان می‌دهند که حداکثر تا ۱۹۹۱، ۷۲ درصد از نیروی کار در ایالات متحده در بخش خدمات مشغول بوده است[4]).

درک استدلال به کار رفته در اینجا مهم است. بل، اشتغال را به سه بخش مجزا تقسیم می‌کند- اول، دوم، سوم (درکل: کشاورزی، تولید صنعتی، خدمات)- اما با قاطعیت آنها را به صورت زیر به هم پیوند نیز می‌دهد. او چنین استدلال می‌کند که خدمات وابسته به بازده دو

---

۱. Jonathan Gershuny استاد دانشگاه، جامعه شناس و مدیر انستیتوی پژوهشهای اجتماعی و اقتصادی دانشگاه اسکس انگلیس.

2. Bell,1976a,P132.

3. Organization for Economic Co-operation and Development (O.E.C.D)

4. O.E.C.D, pp.92-93

بخش دیگر است بدین شکل که خدمات، مصرف کنندهٔ ثروت است درحالی که کشاورزی و تولید صنعتی آن را تولید می‌کنند. به عبارت ساده‌تر، او چنین می‌انگارد که بخشهای تولید کنندهٔ ثروت در جامعه می‌بایست سوبسید بخشهای مصرف کنندهٔ ثروت را بدهند. این البته، راه حل ساده‌انگارانهٔ بسیار آشنایی است: مثلاً مدرسه‌ها و بیمارستانها تنها می‌بایست آن بخش از ثروت تولید شده توسط صنعت را مصرف کنند که "ما قادر به پرداخت آن هستیم".

نکتهٔ کلیدی که باید دریافت آن است که بل صرفاً رده‌بندی اشتغال به سه بخش متفاوت را نشانهٔ برآمدن جامعهٔ "پسا- صنعتی" تلقی نمی‌کند. او علت‌شناسی نیز می‌کند، یعنی همان نظریهٔ علّیت، تا پایهٔ مقولات آماری را محکم کند. این مطلب غالباً ناگفته مانده، اما در اینجا بیان می‌شود و آن پیش فرضی است مبنی براینکه بهره‌وری روزافزون در بخشهای اولیه و ثانوی، "موتوری است که فرآیند دگرگون سازی" را برای رسیدن به دوره‌ای "پسا- صنعتی" که در آن خدمات تسلط دارد، "به حرکت درمی‌آورند[1]". برای پروفسور بل متأسفیم که این فرضی آشکارا نادرست است.

نخستین مسئله این است که دیدگاه مرحله‌ای بل نسبت به تحولات - از پیشا- صنعتی به صنعتی و نهایتاً رسیدن به پسا- صنعتی‌گرایی - از نظر تاریخی بدون پشتیبان است. درست همان قدر که "خدماتی شدن زیاده از حدّ[2]" کشورهای جهان سوم، که امروزه به منزلهٔ نشانه‌ای از ناسازگاری قلمداد می‌شود، عدم لزوم تاریخیِ بنیادی صنعتی برای بخش خدمات را بیان می‌کند، به همان ترتیب نیز شواهد اندکی برای پشتیبانی از این نظر وجود دارد که جوامع پیشرفته از اشتغال اکثریت در بخش تولید صنعتی به اشتغال اکثریت در بخش خدمات رسیده‌اند. چشمگیرترین دگرگونی، انتقال از کار در کارخانه به اشتغال خدماتی نبوده، بلکه از کشاوزی به خدمات بوده است. به علاوه، از لحاظ تاریخی در اکثر کشورهای صنعتی، حتی بریتانیا، سهم نیروی کار مشغول در بخش تولید صنعتی بین سالهای ۱۸۴۰ تا ۱۹۸۰ به طور مشخص بین ۴۵

---

1. Browning and Singelmann,1978,P.485.

۲. over-tertiarisation اشارهٔ نویسنده به بخش سوم تقسیم‌بندی بل است.م.

تا ۵۰ درصد ثابت بوده، و فروپاشی تولید صنعتی بـه خـاطر رکـود اقـتصادی و سـیاستهای حکومتی بوده که به شکل چشمگیری این بخش را به کمتر از یک سوم تقلیل داده است.

همهٔ این مطالب برای بیان این نکته است که سخن گفتن دربارهٔ انتقال تکـاملی از یک بخش به بخش بعدی دست‌کم مبهم است. به غیر از انگلستان، در هیچ جا و در هیچ زمانی اکثر مردم در بخش صنعتی کار نمی‌کرده‌اند، حتی در این کشور نیز صحه گذاشتن براین استدلال که اشتغال به شیوه‌ای متوالی انتقال یافته، مشکل است. مطمئناً، نظریهٔ جامعهٔ "پسـا- صـنعتی" می‌توانست با توجیه فرض "پرش از یک مرحله"[1]، روال مشترکی را در انتقال اشتغال از بخش کشاورزی به بخش خدمات توضیح دهد. یعنی، با سرعت گرفتن خودکاری است که جامعه‌ای می‌تواند در خلال یک نسل یا همین حدود، از پیشا- صنعتی‌گرایی به پسا- صنعتی‌گرایی بجهد زیرا پیشرفت بهره‌وری درهر دو بخش کشاورزی و صنعت نامحدود می‌شود. در ایـن حـالت، درعین حال که می‌توان تردید خود را نسبت به مضمون بل دربارهٔ "ازکالا به خدمات" حفظ کرد، امکان حفظ این ایدهٔ محوری نیز وجود دارد که گسترش بخش خـدمات از سـخاوت افـزایش بهره‌وری در دو بخش دیگر سرچشمه گرفته است.

انتقاد دوم به این اعتقاد بل که تولید ثروت در کشاورزی و صنعت به منزلهٔ پیش نـیاز گسترش بخش خدمات تلقی می‌شود، از همه مؤثرتر است. نقطهٔ شروع این حمله، نظری است مبنی براین که "خدمات"، مقولهٔ ته‌ماندهٔ کارشناسان آماری است که به بررسی مسئله اشتغال از طریق بخش‌بندی اقـتصادی عـلاقه‌مندند، چـیزی است کـه هـر شـغلی راکـه قـابل رده‌بندی دربخشهای اولیه و ثانوی نیست توجیه می‌کند و اینکه "معجونی از صنایع متفاوت متشکل از بنگاههای معاملات املاک و سالنهای ماساژ، دفاتر حمل‌ونقل و کامپیوتر، مدیریت دولتی و تفریحات عمومی"[2] است. در تأکید بر عمومیت داشتن و ساخت ته‌ماندهٔ صنعت خدمات، نکته این است که سادگی رده‌بندی‌ای که بخش سوم را از دیگر بخشها مجزا می‌کند بسیار انـحرافـی است. ساختمان اجتماعی مقولهٔ "خدمات" به عنوان صنعتی جدا از - واما وابسته به - محصولات

1. Leapfrog
2. Jones, 1980:147.

صنعت و کشاورزی است که بل را منحرف می‌کند و به او اجازه می‌دهد تا، به شکلی سطحی، اعلام کند که خدمات برپایهٔ افزایش بهره‌وری در بخشهای اولیه و ثانوی گسترش خواهد یافت. اما تنها در سطحی تجریدی است که بخش خدمات می‌تواند از حیطه‌های مرتبط دیگر اجتماع متمایز شود.

هنگامی این مسئله روشن می‌شود که ما به پیروی از جاناتان گرشانی، معنای خدمات را بیشتر بررسی کنیم. به طور پارادوکسیکال، نظریهٔ جامعهٔ "پسا- صنعتی" بل مملو از اصطلاح خدمات است اما در هیچ کجا به صراحت مشخص نشده که خدمات چیست. در سراسر آثار بل، بخش خدمات در تضاد با بخش صنعت است و به ما گفته می‌شود که جامعهٔ پسا- صنعتی با انتقال "از کالا به خدمات" فرا می‌رسد، اما اینکه خدمات واقعاً چیست، روشن نیست. به هرحال:

"این امر توسط مقایسه با سرشت کالا روشن می‌شود: کالا مادی، ماندنی، ساختهٔ انسانها یا به کارگیری ماشین آلات است، که به مردمی که پس از ساخته شدن آن به میل و دلخواه خود از آن استفاده می‌کنند فروخته یا به طریقی دیگر میان آنها توزیع می‌شود. در مقابل، این طور استنباط می‌کنیم که خدمات مجرد، موقتی و ساختهٔ مردم به خاطر مردم است"[1].

کل نظریهٔ بل دربارهٔ جامعهٔ پسا- صنعتی به منزلهٔ مرحله‌ای مشخصاً متفاوت در تحول جامعه، به این نیاز دارد که کار خدماتی همچون چیزی متضاد با تولید کالا درک شود، زیرا ارائه خدمات (همچون "بازی‌ای بین مردم"، اطلاعاتی و ناملموس) است که جامعهٔ پسا- صنعتی را از جامعهٔ "صنعتی" متمایز می‌سازد که در این جامعهٔ اخیر، اکثر کارگران به ساخت مصنوعی اشیا مشغولند. این نظر بل است که جامعه هنگامی از صنعتی‌گرایی فراتر می‌رود که ثروت کافی، زمینه‌ساز ایجاد خدمات مجردی شده باشد که به نوبهٔ خود شغلهای خدماتی راکه اکثر کارها را به خود اختصاص می‌دهند و کالا تولید نمی‌کنند به وجود می‌آورد، اما به جای آن، ثروتی راکه در جای دیگر تولید شده مصرف می‌کند.

1. Gersuny,1978,P.56.

اساس این نوع از جامعه و تحول اجتماعی هنگامی در معرض زورآزمایی قرار می‌گیرد که کسی جوهر کار خدماتی (یعنی خدمات عمدتاً برحسب شغلها نه مقوله‌بندی بخشها) و روابط واقعی بین بخشهای سوم و صنعتی را بیازماید.

با بررسی دقیق‌تر روشن می‌شود که شغلهای خدماتی، که به منزلهٔ شغلهایی تعریف شده‌اند که بازده آنها غیر مادی و موقت است[1] تنها به بخش خدمات محدود نمی‌شوند. حسابداری که در بانک یا در یک کارخانهٔ صنایع الکترونیکی کار می‌کند، می‌تواند جزو هر کدام از دو بخش خدمات یا تولید صنعتی مقوله‌بندی شود، اگر چه کاری که انجام می‌شود به زحمت قابل تفکیک است. به طور مشابه، نجاری که در دانشکدهٔ علوم تربیتی یا در یک ساختمان در دست ساخت کارمی کند در هر کدام از دو مقوله جای می‌گیرد. آن چه که این مسئله بدان اشاره دارد آن است که رده‌بندیهای صنعتی به شکلی کارآمد، نوع کار ارائه شده را روشن نمی‌سازند، و اینکه بسیاری از تولیدکنندگان کالا می‌توانند در بخش خدمات یافت شوند در حالی که غیر تولیدکنندگانی در بخشهای اولیه و ثانوی حضور دارند. در واقع، گرشانی و مایلز محاسبه کرده‌اند که به اندازهٔ نیمی از رشد شغلهای خدماتی نتیجهٔ "خدماتی شدن[2] درون بخشی" است تا جابه جاییهای بین بخشی[3].

برای مثال، هنگامی که واحدی تولیدی، کارمندان اداری خود را، فرضاً در بخش بازاریابی، آموزش یا کارگزینی افزایش می‌دهد، در واقع کارکنان خدماتی را به خاطر افزایش کارآمدی شرکت به خدمت می‌گیرد، مثلاً برای اصلاح روشهای فروش، آموزش کارکنان به خاطر کارآیی بیشتر یا دقت بیشتر در انتخاب کارگران. هریک از اینها بیانگر افزایش تقسیم‌کار در داخل بخشی ویژه‌اند که تعداد شغلهای خدماتی را افزایش می‌دهد. با وجود این و مهم‌تر از همه، این مثالها می‌بایست ما را به ردّ تصور بل از بخش خدمات همچون نوعی طفیلی برای بخش صنعتی برساند. اگر ما شغلهای مشابهی را در کل بخشها (مدیران در تمام انواع خود، منشیها،

1. Gershuny and Miles,1983,P.47.
2. tertiarization
3. Gershuny and Miles,1983,P.125.

وکلا و غیره) بتوانیم تمیز دهیم، پس مطمئناً نمی‌توانیم مدعی این باشیم که بعضی از این شغلها در یک بخش تولیدکنندهٔ ثروت و در بخش دیگر مصرف‌کنندهٔ همین ثروتند. می‌توان نسبت به ارزش این تقسیم‌بندی بخشها که یکی را کاملاً تولیدی و دیگری را تنها مصرف‌کننده می‌گیرد، تردید کرد.

این نوع تقسیم‌بندی سطوح بخشهای مجزا، با توجه به کاربردی که در جامعه دارد پرسش برانگیز است، اما طرد قطعی چنین طرز نگرشی هنگامی رخ می‌دهد که به خود بخش خدمات دقیق‌تر نگاه کنیم. آن چه که در این بخش می‌توان دید وجود تعداد زیادی شغلهای خدماتی است که درگیر مصرف ثروت تولید شده در بخش صنعت نیستند، بلکه در کار کمک به تولید آنند. گرشانی در اعلام اینکه "رشد اشتغال در بخش خدماتی...به طور کلی نشانگر فرآیند تقسیم کار است"[۱]، انسان را به درک "پیوند نظام یافته بین بخشهای دوم و سوم"[۲] و متعاقب آن بسرعت به پوچ بودن قلمروهای کاملاً متمایز از هم نایل می‌کند. براونینگ و سینگلمن، "خدمات تولیدی"ای مانند بانکداری و بیمه را شناسایی می‌کنند که در کل "انعکاسی از تقسیم‌کار روز افزونند"[۳]. تنها با چشم‌بندی تئوریک انسان می‌تواند خدمات را همچون بخشی کاملاً متمایز از فعالیتهای تولیدی بداند. اظهارات زیر گرشانی ویرانگر تمام نظریه‌پردازیهای پیشگویانه‌ای است که خدمات از "بهره‌وری" در "بخش تولید کالا" به بیرون می‌جهد:

"نکتهٔ مهمی که باید دربارهٔ بخش سوم بدان توجه داشت آن است که گرچه در تولید کالا به طور مستقیم شرکت ندارد، اما بخش عظیمی از آن بافرآیند تولید، در مفهومی اندکی وسیع‌تر، به شکلی تنگاتنگ مرتبط است. مثلاً صنعت توزیع، خود هیچ شیئی مادی نمی‌سازد، ولی جزو مکمل فرآیند تولید است - فرآورده‌ها اگر نتوانند به فروش برسند، تولید هم نخواهند شد. به طور مشابه، بخش اصلی امور مالی و بیمه، درگیر تدارکات تولید یا خرید کالاها بوده است... علیرغم اینکه در ۱۹۷۱، نزدیک به نیمی از جمعیت کارکنان در بخش سوم مشغول به کار بودند،

---

1. Gershuny,1978,P.92.
2. Kumar,1978,P.204.
3. Browning and Singelmann,1978,P.30.

کمتر از یک چهارم آنان - یعنی ۲۳/۱ درصد - درگیر ارائه خدمات برای مصرف نهایی بودند"[۱].

رک و راست اینکه تقسیم‌بندی جامعه به بخشهای تولید کنندهٔ ثروت و مصرف کنندهٔ ثروت یا همداستان با نظریهٔ "پسا- صنعتی‌گرایی" بل و به طور مشخص‌تر، تقسیم به بخشهای تولیدکنندهٔ کالا و خدمات، "ساده‌سازی بیش از اندازهٔ قهرمانانه‌ای"[۲] است. تفکر به این شیوه، در عرف عام طرفدار دارد، اما همچنان که هارولد پرکین[۳] تاریخدان با حالتی طعنه‌آمیز در خصوص تضادی کاملاً مرتبط می‌گوید:

"این نظر که توسط بسیاری از مدیران اجرایی شرکتها بیان می‌شود، مبنی براینکه بخش خصوصی ثروتی تولید می‌کند که بخش عمومی آن را به هدر می‌دهد، آشکارا دروغ است. این حرف همان قدر اعتبار دارد که ادعا کنیم که ایجاد و تداوم بخشیدن به اکثر مهارتهایی که بخش خصوصی بدان وابسته است، از آموزش و پرورش تا خدمات بهداشتی، در دست بخش عمومی است. در جامعه‌ای پیچیده و به هم وابسته، چنین ادعاها و ضد ادعاهایی چنان ساده‌لوحانه و غیر سودمند است که گویی دیگ به دیگ بگوید رویت سیاه"[۴].

خدمات و تولید صنعتی

بنابراین، این نظر که خدمات بسادگی از فعالیتهای کاری دیگر، بدون در نظر گرفتن بخشهای شغلی، تفکیک‌پذیر است غلط است. امروز، با استفاده از کار گروهی گرشانی و یان مایلز امکان نقدی گسترش یافته فراهم شده است. گرشانی و مایلز در کتابشان، اقتصاد خدماتی نوین[۵]، طی مطالبی به ما یادآور می‌شوند که بل برای تبیین افزایش اشتغال در بخش خدمات از منطق عطف به ماسبق[۶] استفاده می‌کند.

بل، با حرکت از این واقعیت مسلم که امروزه شغلهای خدماتی بیشتری وجود دارد، به عقب بازمی‌گردد و این قاعده را استنتاج می‌کند که هنگامی که کسی ثروتمندتر می‌شود، درآمد

---

1. Gershuny,1977,P.109-110.
2. Perkin,1990,P501.
3. Harold Perkin
4. Ibid,P.502.
5. the new service economy(1983).
6. ex. post facto

خود را خرج خدمات می‌کند. بل چنین استدلال می‌کند که چون امروزه کارگر خدماتی بسیار بیشتری وجود دارد، پس قاعدتاً پول مردم هم در بخش خدمات خرج می‌شود. این استدلال بسیار موجه جلوه می‌کند. اما این اشتباه است، و اشتباهی است که از نقص نگرش بل نسبت به آنچه که کارگران خدماتی واقعاً انجام می‌دهند نشأت می‌گیرد. تمایز تعداد زیادی از کارهای خدماتی را می‌توان با تقسیم کاری که به خاطر افزایش کارآمدی در تولید کالا صورت می‌گیرد، توجیه کرد.

مسئله مهم دیگر در توصیف بل، عدم دقت او به این نکته است که مردم می‌توانند نیازهای خدماتی خود را، بیش از آن چه که کارگران خدماتی برای آنها انجام می‌دهند، با سرمایه‌گذاری بر روی کالاها برطرف سازند. گرشانی و مایلز با وارونه کردن نظریهٔ انگلس به این قضیه می‌رسند، آنها از خود می‌پرسند که آیا وجود کالاهای خدماتی ارزان‌قیمت در دسترس به موازات افزایش نسبی هزینهٔ کارگران خدماتی، بیش از ثروت روزافزونی که برای ارضای نیازهای شخصی باید صرف هزینه‌های گزاف خدماتی بشود، به این منجر نخواهد شد که خرید کالا بیش از شغلهای خدماتی نیازهای مردم را برطرف سازد. صریح‌تر بگوییم: مردم همگام با بالاتر رفتن استانداردهای زندگی خود، خدمات لازم دارند اما درحالی که کالاهای خدماتی‌ای در بازار در دسترس است که می‌توانند آنها را بخرند و از آنها استفاده کنند، دیگر آمادگی برای پرداخت هزینه به کسانی که برای آنها خدمات انجام می‌دهند ندارند - مثلاً، مردم خواهان شیوهٔ راحتی برای نظافت خانه‌های خودند، اما به این دلیل که توانایی پرداخت حقوق به نظافت کننده را ندارند، یک جاروی برقی می‌خرند تا خود این کار را انجام دهند، یا اینکه دوست دارند به طور مرتب خانه‌هایشان را نونوار کنند، اما به دلیل اینکه به نقاشان حرفه‌ای چیزی نپردازند، در تجهیزات "بخر و بساز"[1] جستجو می‌کنند و این کار را خود انجام می‌دهند.

گرشانی و مایلز با این امر که مردم خدمات لازم دارند موافقند، اما می‌گویند چنانچه هزینهٔ خرید ماشینی که این کار را انجام می‌دهد در مقابل هزینهٔ ارائه همین خدمات توسط

1. DIY (do it yourself)

شخصی دیگر بگذاریم، پرداخت این قیمت دیگر جذاب نیست. به نوبهٔ خود، این تقاضای مصرف‌کننده برای خدمات در شکل کالا "می‌تواند...برای ایجاد نوآوری در تأمین خدمات فشار وارد آورد"[۱] و این بدین معنی است که الزامهای خدماتی برروی تولید صنعتی تأثیر می‌گذارند. مثالهایی نظیر صنعت اتومبیل و لوازم الکترونیکی مصرفی، شاخصهایی برای نشان دادن گرایشی‌اند که در آن نیازهای خدماتی بیش از آنچه که با شغل کارگران خدماتی برطرف شوند با خرید کالا ارضا می‌شوند. گرشانی، با استفاده از اسناد تجربی مؤثری، ادعا می‌کند که افزایش محصولات خدماتی دلالت بر رشد اقتصاد سلف سرویس دارد - در ضمن برابر نهادی در مقابل "جامعهٔ خدماتی پسا- صنعتی" بل - که احتمالاً هم هجوم به بخش خدمات و هم شغلهای خدماتی را ادامه می‌دهد. آنچنان که خود او می‌گوید:

"بررسی دقیق دگرگونی در اشتغال و الگوهای مصرف...در بیش از ۲۵ سال گذشته، پیدایش تدریجی "اقتصادی خدماتی" را نشان نمی‌دهد، بلکه دقیقاً عکس آن است. درجایی که ما انتظار داریم برطبق... حکم [بل] افزایش چشمگیر استفاده از خدمات را بیابیم، به جای آن سقوط فوق‌العادهٔ این امر را به منزلهٔ بخشی از کل شاهدیم. به جای خرید خدمات، به نظر می‌رسد که خانواده‌ها به طور روزافزون کالاهای بادوامی می‌خرند - درواقع سرمایه‌گذاری می‌کنند- که این امکان را به وجود می‌آورد تا مصرف‌کنندهٔ نهایی برای خود به تولید خدمات بپردازد"[۲].

به علاوه، این محصولات خدماتی "منبع مهم دگرگونی بنیادی در کلیت ساختار صنعتی‌اند"[۳]. "صنعتی شدن تولید خدمات"[۴]، شاخصی است که کسان دیگری که در این کتاب با آنها روبه‌رو خواهیم شد، بدان نام "سرمایه‌داری مصرفی"[5] نهاده‌اند، یعنی جایی که در آن تولید و مصرف کالا و خدمات همچون خویشاوندان نزدیک ارزیابی می‌شوند. و این افراد بر نقدی تکراری نسبت به فرض نظری و روش شناختی دانیل بل تأکید می‌ورزند مبنی براینکه برداشت

1. Gershuny and Miles,1983,P.42.
2. Gershuny,1978,P.8.
3. Gershuny and Miles,1983,P.121.
4. Ibid,P.48.
5. Consumer capitalism

از جامعه به منزلهٔ چیزی تقسیم‌پذیر به قلمروهای کاملاً مجزا، بی معنی است. حافظهٔ تاریخی نشان می‌دهد که "اقتصاد جهان غرب در خلال دههٔ ۵۰ و ۶۰ تحت پیامدهای نوآوریهای اجتماعی و فناورانه در اصل تأمین گستره‌ای ویژه از کارکردهای خدماتی یعنی حمل‌ونقل، خدمات خانگی و تفریحات بود"[1]. به هیچ‌وجه بخش "صنعت" جوامع پس از جنگ دوم، میزان ثروت (یا "کالای") آماده برای پرداخت به کارگران بیشتر خدماتی را تعیین نکرد، فعالیت اصلی صنعت، در پاسخ به تقاضای روشن مصرف‌کننده‌ها، تولید محصولات خدماتی بود که این محصولات می‌توانند جایگزین کارگران خدماتی شوند. نظریه‌پردازی بل با توضیح این مسئله نمی‌تواند شروع شود، چراکه تبیین مناسب می‌بایست درهمان آغاز، تأکید بر قلمروهای مجزا در جامعه را رد کند.

منظور از نقد گرشانی می‌بایست این باشد که مفهوم جامعهٔ پسا- صنعتی" را رد کنیم. و این ردّیه می‌بایست هرچیز از ذکر گرفتن[2] ضد کل‌نگرانهٔ بل (جوامع به طور بنیادی از هم گسسته نیستند، بلکه به طرز در هم بافته‌ای مرتبط‌اند) تا توصیف کلی او از دگرگونی اجتماعی مبنی بر تکامل مراحل برای رسیدن به "اقتصادی خدماتی" را جارو کند و از سر بیرون براند. تبیین او از پیدایش جامعهٔ پسا- صنعتی دچار بدفهمی است، توصیف او از جامعهٔ "نوع‌دوست" درحال پیدایش متقاعدکننده نیست، و پافشاری او بر امکان تشخیص بخشهای شغلی مجزا (درحالی که با خدمات وابسته به بخش تولید کالا به طور علّی باهم مرتبط‌اند) نادرست است.

آن چیزی که باعث شده تا این دیدگاه برگزیده شود یعنی اینکه هر چه اشتغال دربخش خدمات بیشتر شود، کارمند و همچنین شغلهای تخصصی بیشتر می‌شود - همهٔ آن چیزهایی که بل به درستی برجسته می‌کند - خبر از دورهٔ "پسا- صنعتی" نمی‌دهد. به عکس، هر یک از این گرایشها به منزلهٔ جنبه‌ای از تداوم نظام اجتماعی - اقتصادی دیرینه و به هم وابسته‌ای، توجیه‌پذیرند. به علاوه، اشتباه است که از این جابه جاییهاو تحولات منجر به افزایش اطلاعات و فعالیتهای اطلاعاتی، پیدایش "جامعهٔ اطلاعاتی پسا- صنعتی" را اعلام کنیم.

1.Gershuny and Miles,1983,P.121.

2. mantra

دانش نظری

من روشن ساختم که بنیادهای الگوی "پسا- صنعتی" بل سست است. در حین چنین کاری معلوم شد که تساوی جوامع "پسا- صنعتی" و "اطلاعاتی" او ناپذیرفتنی است: از آنجا که استدلال او مبنی براینکه متخصص، کارمند و کار خدماتی دلالت بر جامعهٔ پسا- صنعتی دارد تعبیری غلط است، بنابراین پافشاری او براینکه "پسا- صنعتی‌گرایی" توصیفی قانع کننده از "عصراطلاعات" است می‌بایست فروبپاشد. بالاتر ازهمهٔ شاید و اگرها، نشانه‌ای مبنی بر گسست نسبت به جوامع پیشین ظاهر نشده- درواقع کاملاً برعکس شده است. همان طور که کریشان کومار بزرگ می‌گوید: "روندهایی که توسط نظریه‌پردازان پسا- صنعتی انتخاب شده‌اند استنباط و شرح غلیظ شدهٔ همان گرایشهایی است که در زمان تولد همان صنعتی- گرایی ظاهر شده بودند"[1]. بنابراین، ما می‌بایست ایدهٔ "پسا- صنعتی‌گرایی" را به منزلهٔ شیوه‌ای برای درک اطلاعات رد کنیم. این ایده ما را با این واقعیت غیرقابل انکار که تاحدّی کار اطلاعاتی در جوامع پیشرفته بیشتر شده روبه‌رو می‌کند، اما این امر برای پافشاری براینکه این اتفاق فی‌حدّ ذاته و خودبه‌خود موجب به وجود آمدن نوع جدیدی از جامعه شده، کافی نیست. درست همان‌طور که کسی نمی‌تواند براین امر پافشاری کند که ایجاد شغلهای خدماتی بیشتر، نوع جدیدی از جامعه را پدید می‌آورد، به همان ترتیب برای بیان اینکه اطلاعات بیشتر، خودبه‌خود دلالت بر جامعه‌ای جدید دارد کافی نیست.

با وجود این، هر چند نمی‌توانیم بپذیریم که اطلاعات بیشتر خودبه‌خود می‌تواند نوع جدیدی از جامعه را به شیوهٔ پیشگویی بل خلق کند اما عناصر دیگری در نظرگاه او دربارهٔ اطلاعات سزاوار توجهند.

بل در توصیف جامعهٔ "پسا- صنعتی"، تنها گسترش اطلاعات را نتیجهٔ افزایش کارگران بخش خدماتی تلقی نمی‌کند. ویژگی دیگری از اطلاعات که به طور کیفی متمایز است، در

1. Kumar,1978,P.232.

جامعهٔ پسا- صنعتی وجود دارد. این ویژگی همان چیزی است که بل آن را "دانش نظری"[1] می‌نامد و آن را "اصل محوری" جامعه می‌شناسد. امروز، درحالی که افزایش متخصصان قطعاً افرادی راکه از "دانش نظری" استفاده می‌کنند و در آن نقش دارند افزایش خواهد داد، با پدیده‌ای صرفاً کمّی - و بنابراین نسبتاً ساده برای اندازه‌گیری (تعداد وکلا، دانشمندان و ازایـن قـبیل)- سروکار نداریم. به بیان دقیق‌تر، این ویژگی جامعهٔ پسا- صنعتی است که آشکارا آن را از تمام رژیمهای دیگر جدا می‌کند و پیامدهای عمیقی دربر دارد. در مجموع، روشن هـم نـیست کـه چگونه این نظر با اکثر توصیفهای دیگر بل دربارهٔ جامعهٔ پسا- صنعتی (دگـرگونیهای شـغلها، جابه‌جایی‌های بخشها و مانند اینها) جفت و جور می‌شود، چون کانونی بودن "دانش نظری" در جامعهٔ پسا- صنعتی، لااقل در اصول، نیاز به دگرگونیهای مهم در شغلها یا درواقع در سرشت کار ندارد.

به هرحال، این قضیه تأثیر فوق‌العاده مهمی بر همهٔ جنبه‌های زندگی دارد. استدلال بل این است که "آنچه امروزه از ریشه نو است، نظم بخشیدن به دانش نظری و نقش کانونی آن برای نوآوری، چه در دانش جدید و چه برای کالاها و خدمات اقتصادی است"[2]. این خصوصیت، به بل امکان می‌دهد تا "جامعهٔ پسا- صنعتی را...[همچون] جامعهٔ دانش..." توصیف کند:" [زیرا] امکانات مالی نوآوری به طور روزافزون از تحقیق و توسعه مشتق می‌شود
(و صریح‌تر بگوییم، رابطه‌ای نوین بین علوم و فناوری به خاطر نقش کانونی دانش نظری [کذا] وجود دارد)"[3].

مؤلفه‌های "دانش نظری" در مقایسهٔ جامعهٔ پسا- صنعتی با "جامعهٔ صنعتی" بهتر درک می‌شوند. در گذشته، نوآوریها درمجموع توسط "آماتورهای با استعدادی" خلق مـی‌شدند کـه درمقابله با مشکلی عملی و باکاربه شیوه‌ای تجربی و مبتنی بر آزمون و خطا برای حل آن گام برمی داشتند. مثلاً ساختن لوکوموتیو راه‌آهن را توسط جورج استونسن[4] درنظر بگیریم: او بـا

1. theoretical knowledge
2. Bell,1989,P.189.
3. Bell,1976a,P.212.
4. George Stephenson

مشکل حمل‌ونقل ذغال از معادن قابل دسترسی ذغال سنگ که از رودخانه‌ها فاصله داشتند مواجه شد - و در پاسخ به آن قطار را اختراع کرد که بر روی ریل و با نیروی بخار حرکت می‌کرد.

در مقابل، جامعهٔ پسا- صنعتی با "تفوق نظریه بر تجربه‌گرایی و رمزگذاری دانش در نظامهایی از نمادهای مجرد که...برای روشنی بخشیدن به حوزه‌های بسیار متفاوت و متنوع تجربه می‌توانند به کار روند"[1] مشخص می‌شود. یعنی اینکه امروزه نوآوریها برپایهٔ قواعد دانش نظری قرار می‌گیرند - برای مثال، علوم کامپیوتری از مقالهٔ دوران ساز آلن تورینگ[2] ("دربارهٔ اعداد قابل محاسبه"[3]، ۱۹۳۷) که قواعد ریاضی دودویی را بیان کرد برمی‌خیزد و مینیاتورسازی فوق‌العادهٔ مدارهای یکپارچه که "انقلاب میکروالکترونیک" را امکان‌پذیر ساخت، بر پایهٔ قوانین شناخته شدهٔ فیزیک بنا شد.

طرح قضیه چنین است که امروزه، نظریه نه تنها در حیطهٔ نوآوری در فناوری، بلکه حتی در امور اجتماعی و اقتصادی نیز برجسته است. مثلاً حکومتها سیاستهایی را عرضه می‌دارند که براساس الگوهای نظری اقتصادی قرار گرفته‌اند.اینها ممکن است متغیر باشند. - کینزی[4]، طرفدار اصالت پول، ستون عرضه[5] و مانند اینها- اما باوجود این، چارچوبهای نظری‌ای هستند که تصمیم‌گیریهای روزمرهٔ وزرا در پاسخ به مقتضیات را می‌توانند پی ریزی کنند. درجایی دیگر هم می‌توان تفوق نظریه را در امور اجتماعی مثال آورد، مانند تأمین ذخیرهٔ آموزشی و بهداشتی، یعنی جایی که در آن کارشناسان تصمیمهای خود را برپایهٔ الگوهای نظری کارکرد ساختار خانواده‌ها، تنوع در سبک زندگی و روندهای جمعیتی می‌گیرند. این دانش نظری که در اینجا مورد استفاده قرار می‌گیرد به شکل غیرقابل انکاری مبهم است، اما این امر به هیچ وجه این نکته راکه نظر شرط لازم عمل است سست نمی‌کند. حقیقت این است که، درحالی که فعالیتها زمانی پاسخ‌دهندهٔ مسائل عملی بودند (مسئله‌ای فنی، مانعی اجتماعی) امروزه زندگی بیشتر بر پایهٔ نظریه‌های رفتاری ـ یعنی اصولی مجرد و قابل تعمیم ـ سازماندهی می‌شود.

---

1. Bell,1976a,P.20.
2. Allen Turing
3. on computable numbers
4. keynisian
5. supply side

بل چنین می‌اندیشد که این تحولات پیامدهای مهمی دربردارد. شاید مهم‌ترین آنها این باشد که تفوق نظریه در تمام حوزه‌ها به جامعهٔ پسا- صنعتی توانایی برنامه‌ریزی و درنتیجه کنترل آینده را، در مقیاسی بسیار عظیم‌تر از جوامع پیشین می‌بخشد. این توانایی البته با علاقهٔ متخصصان برای سازماندهی و نظم بخشی به زندگی سازگار است. به علاوه، نظریه‌ها نیز با پیدایش فناوریهای اطلاعاتی، همه فن حریف‌تر شده‌اند. کامپیوتری کردن نه فقط امکان مدیریت "سازمانهای پیچیده" را فراهم می‌کند، بلکه از طریق برنامه‌ریزی، امکان خلق "فناوری فکری"[1] را که دانش را یک کاسه می‌کند (با قوانین، رویه‌ها و مانند آنها) نیز به وجود می‌آورد که آن هم به نوبهٔ خود نوآوریهایی برپایهٔ دانش نظری را تدارک می‌بیند.

این "تفوق دانش نظری" ایدهٔ جالبی است، یکی آنکه با وارونه کردن تعداد زیادی از اصول سازماندهی و دگرگونی رایج در جامعهٔ "صنعتی"، در وهلهٔ اول تعریفی از نوع جدیدی از جامعهٔ وابسته به اطلاعات/دانش را تثبیت می‌کند. معلوم است که دراینجا دربارهٔ کارمندان بیشتر و یا بیتهای[2] تولید شدهٔ بیشتر اطلاعاتی صحبت نمی‌کنیم، بلکه سخن ما راجع‌به اصل بنیادی کاملاً جدیدی در زندگی اجتماعی است.

اما، با وجود این، اعتراضهای فراوانی نسبت به نظر بل وجود دارد. می‌توان دامنه‌ای راکه در آن، "دانش نظری" واقعاً نو است مورد پرسش قرار داد. مثلاً، آنتونی گیدنز چنین استدلال می‌کند که "هیچ چیز به ویژه نوی در کاربرد "دانش نظری" در فن تولید وجود ندارد. درواقع، همان طور که وبر بیش از هر چیز بر آن تأکید داشت، عقلانیت فنی...عامل عمده‌ای است که از آغاز، صنعتی‌گرایی را از بقیهٔ شکلهای نظم اجتماعی قبلی متمایز می‌ساخت"[3]. بنابراین، این تأکید جامعهٔ پسا- صنعتی بر دانش، دراصل گسترش و شتاب بخشیدن به اولویتهای صنعتی‌گرایی است و ما به تردیدهای مطرح شده دربارهٔ نو بودن جامعهٔ پسا- صنعتی برمی‌گردیم.

---

1. Bell,1976a,P.29.
2. bit
3. Giddens,1981,P.262.

اما اعتراض گیدنز پرسش دیگری را نادیده می‌گیرد: دقیقاً منظور بل از "دانش نظری" چیست؟ مفهوم وبری عقلانیت رسمی که عمل معنی‌دار را پی‌ریزی می‌کند و گیدنز به آن اشاره کرده، می‌توانست برای یک تعریف مورد استفاده قرار گیرد - بالاخره این عقلانیت با اصول، قوانین و مقرراتی مجرد و قابل کدگذاری (کل ماشین دیوانسالاری) به همان اندازه درگیر است که با درخواست طرفداران تسلط دانش مجرد (چگونه نظام کار می‌کند). بدین لحاظ، این مفهوم می‌توانست پاسخی مناسب برای توصیف شغلهای تخصصی بسیار زیادی ازقبیل حقوق، حسابداری و حتی پزشکی باشد. بل بزحمت روشن می‌سازد که این تعریف آیا مشمول مفهوم او از "دانش نظری" می‌شود یا خیر. در حقیقت، هنگام طرح این پرسش که تصریح کند که مفهوم او مساوی چه چیزی است بسیار مبهم عمل می‌کند.

اگر "دانش نظری" به منزلهٔ معیاری برای تشخیص جامعهٔ پسا- صنعتی تلقی شود پس لازم است تا چیستی آن برای ما گفته شود. این عدم وضوح معنای دانش نظری به ناگزیر انتقادهایی را به بل وارد می‌کند. مثلاً اگر "تفوق دانش نظری" اشاره به اصول علمی شناخته شده (نقطهٔ جوش آب، رسانایی عناصر، واکنشهای شیمیایی و غیره) داشته باشد که با این یا آن نوع دسته‌بندی در متون رمزگذاری شده‌اند، آن وقت این یک موضوع است. اما اگر "نظریه" به معنی الگوهای نظری یا هر فرضیه‌ای مانند رابطهٔ بین تورم و اشتغال تفسیر شود، آن وقت قطعاً و به طور کامل چیز دیگری می‌شود. باز، اگر "تفوق دانش نظری" به معنی موقعیتی ممتاز در نوآوری در سرمایه‌گذاریها و گروههای تحقیق و توسعه گرفته شود، این هم چیزی دیگر است. دست آخر، اگر "نظریه" به منزلهٔ اهمیت نظامهای خبره درسازماندهی زندگی نوین (شبکهٔ برق، انهدام ضایعات، کنترل ترافیک هوایی یا شبکه‌های تلویزیونی و تلفنی) برداشت شود، باز کاملاً تعریفی متفاوت ارائه می‌شود. مسئله‌ای که با پروفسور بل داریم آن است که او هرکدام از این تعاریف و همگی آنها را در تفکرات خود دربارهٔ "تفوق دانش نظری" به کار می‌برد و این گیر انداختن او را با چیزی بسیار معمولی مثل آزمونی تجربی، فوق‌العاده مشکل می‌کند.

این ابهامات هیچ کدام مسائلی سطحی نیستند، چون هنگامی که بل برای برآورد افزایش

"دانش نظری" و تفسیر اهمیت آنچه که اندازه‌گیری شده کوشش می‌کند، به مشکلات جدی برمی خورد. برای مثال، اندازه‌گیری افزایش گواهیهای تحصیلی به منزلهٔ شاخصی از منحنی صعودی دانش نظری (یعنی همان کاری که بل انجام می‌دهد) بی‌نهایت مبهم است. به زحمت می‌توان انباشت دیپلمهای مدرسه و کالج را شاخص پیدایش "دانش نظری" به حساب آورد، درحالی که می‌توان دربارهٔ انتقاداتی مانند تورم تخصصها، ربط آنها به قلمرو واقعی اشتغال و تردید گسترده نسبت به استانداردهای دستاوردهای بسیاری از رشته‌های آموزشی اندیشید.

اگر بودجه‌ها و سازمان‌دهی تحقیق و توسعه را به منزلهٔ علایم افزایش تفوق نظریه (همان کاری که بل انجام می‌دهد)[1] مورد بررسی قرار دهیم، بسرعت به این واقعیت می‌رسیم که مشکلات بزرگی وجود دارد: الف)نسبت به این فرض که طرحهای تحقیق و توسعه در خدمت افزایش اهمیت نظریه‌اند - در اکثر بخشها، تحقیق و توسعه بیش از آنکه جهت‌گیری بنیادی داشته باشند، کاربردی‌اند و هدفشان بیشتر اصلاح عملی محصولات موجود است تا رشد دانش جدید[2]، وب)نسبت به هر نظری مبنی براینکه "دانش نظری" گروههای تحقیق و توسعه تعیین‌کننده است - از نظر رهبران شرکتها که بودجه‌ها و مدیریت تحقیق و توسعه را تعیین می‌کنند و گوشه چشمی به بازارهای تجاری یا قراردادهای دولتی دارند، به نظر می‌رسد که این موضوع کاملاً وارونه باشد. البته، نمی‌توان منکر این شد که بودجه‌های تحقیق و توسعه افزایش یافته، اما گواه قانع‌کننده‌ای وجود دارد که پژوهشگران همچون "خدمتکاران سرمایه" یا خدمتکاران رؤسایی که با الویتهایی روشن برای تحقیق و توسعه سرمایه‌گذاری می‌کنند، به کار خود ادامه می‌دهند[3].

خلاصه، وابستگی برنامه‌های تحقیق و توسعه به قدرتهای اقتصادی و سیاسی تلویحاً به ادامهٔ روابط اجتماعی موجود بیش از پیدایش جامعهٔ نوین "پسا- صنعتی" که در آن "نظریه" تعیین‌کننده است، اشاره دارد.

1. Bell,1976a,P.250-262.
2. Freeman,1974,1987.
3. Robins and Webster,1989,P.237-243.

دست آخر، اگر در "تفوق دانش نظری" بتوان دقت کرد و اهمیت آن را در امور جاری سازمانهای پیچیده‌ای که به تخصص علمی برای راه‌اندازی احتیاج دارند روشن کرد (مثالهای زیادی وجود دارد، از سازمانهای بزرگی مانند بیمارستانها و دانشگاهها تا مؤسساتی همچون شبکه‌های راه و راه‌آهن)، پس می‌بایست واقعاً با اتهام تکنوکراسی - که به طور مکرر بل را نشانه می‌رود - مواجه شد. یعنی در مسلم انگاشتن این امر که دانش فناورانه تا آن اندازه اختیار به افرادی می‌دهد که "محور" جامعهٔ پسا- صنعتی محسوب می‌شود، انسان نسبت به ضرورت مسئله قدرت دچار آشفتگی می‌شود. استدلال برای اثبات ضرورت وجود متخصصان در دنیایی که در آن به سر می‌بریم بسیار خوب است اما اعتقاد به اینکه این ضرورت، نقش برتر را به آنها می‌دهد نقطه ضعف محتوم این نوع استدلال است. فقط به این دلیل که ما به متخصصان اتکا داریم، حتی نسبت به آنها که در سطح بالای دانش محرمانه قرار دارند، که برای ما چیزهایی از قبیل آب آشامیدنی و جریان برق مداوم را تأمین می‌کنند، نمی‌باید از پیش تصور کنیم که این امر آنها را - یا "دانش نظری" آنها را - در مقام قدرت مافوق بقیهٔ جامعه قرار می‌دهد.

نتیجه گیری

دانیل بل از چند سال پیش شروع به جایگزینی مفهوم "جامعهٔ اطلاعاتی" به جای "پسا- صنعتی‌گرایی" کرد. اما در انجام چنین کاری تغییر مهمی در اصطلاحات تحلیل خود نداد: همهٔ قصد و غرض او از "جامعهٔ اطلاعاتی" همان "پسا- صنعتی‌گرایی" است. به هرحال، دراین بخش دیدیم که تحلیل او نمی‌تواند به طور دقیق تأیید شود.

اطلاعات و دانش - و تمام نظامهای فناورانه‌ای که با "انفجار اطلاعات" همراهند - بدون تردید از نظر کمّی گسترش یافته‌اند. همچنین مرکزیت یافتن این دو در ادارهٔ زندگی روزمرهٔ جوامع معاصر نیز براحتی پذیرفته می‌شود. با این همه، آن چه که دیده نمی‌شود مدرک یا استدلالی قانع‌کننده برای این دیدگاه است که همهٔ اینها نشانهٔ نوع جدیدی از جامعه، یعنی "پسا- صنعتی‌گرایی"اند، که صراحتاً حال را از گذشته متمایز می‌کند. با گسترش اعتبار این انتقاد، همهٔ سخنها دربارهٔ اینکه تحولات حوزهٔ اطلاعات دلالت بر فرارسیدن "جامعهٔ پسا- صنعتی"

دارد می‌بایست رد شوند.

دراین فصل، معلوم شد که تقسیم‌بندی جامعه به قلمروهای مجزا و تقسیم‌بندی اقتصاد به بخشهای شغلی متمایز، در بررسی دقیق فرو می‌پاشد. خدمات، کار اداری و دفتری، همچنین شغلهای تخصصی افزایش یافته‌اند، و این افزایشها دالّ‌بر ارتباطی وسیع با اداره، ذخیره و پردازش اطلاعات‌اند. اما دلیلی برای این تفسیر وجود ندارد که گسترش آنها را ناشی از فزونی ثروتی بدانیم که از بخش "تولید کالا" به قلمرو مجزای مصرف‌کننده‌ای جریان دارد. برعکس، خدمات برای تداوم و امنیت بخشیدن به اقتصادی (و در حقیقت به طور وسیع‌تر به روابط سیاسی و فرهنگی) تثبیت یافته و به هم پیوند خورده گسترش یافته است. جامعهٔ پسا-صنعتی چیز نوی نیست: افزایش شغلهای خدماتی و تحولات مربوط به آن، بر تداوم حال نسبت به گذشته تأکید دارد.

به علاوه، تأکید دانیل بل بر "دانش نظری"، که به طور تحلیلی و نه جوهری از تحولات کمّی که در بالا بدان اشاره شد قابل تفکیک است، در نظر اول جذّاب است. دگرگونی کیفی، با پیامدهای عمیق برای برنامه‌ریزی و کنترل امور اجتماعی، برای هر کس که به تحولات اجتماعی و اهمیت موجه اطلاعات/دانش در دنیای معاصر علاقه دارد، تفکر جالبی است. با وجود این، از آنجا که در آثار بل این قضیه یا بسیار مبهم به کاربرده شده و یا در آنجا که دقیق‌تر مطرح شده، تردیدهای جدی دربارهٔ نو بودن و اعتبار آن می‌تواند مطرح شود، این نیز نمی‌تواند مورد تأیید قرار گیرد.

ما با واقعیت زندگی در دنیایی که در آن اطلاعات و فعالیت اطلاعاتی بخشی حیاتی را در سازماندهی روزمره و بسیاری از کارها تشکیل می‌دهد روبه‌روییم. با هر مقیاسی حجم و دامنهٔ اطلاعات شتابی چشمگیر یافته است. اینکه دانشمندان علوم اجتماعی آرزوی تبیین و توضیح این تحول را دارند، قابل فهم است. اما نتیجه‌گیری ما این است که این تحولات نمی‌تواند با واژگان "پسا- صنعتی" پروفسور بل تفسیر شود. جاه‌طلبی بل برای تحمیل عنوان "پسا- صنعتی‌گرایی" بر "جامعهٔ اطلاعاتی" بسادگی میسر نخواهد شد. اگر خواهان آن باشیم تا گسترش و اهمیت اطلاعات را در عصر حاضر درک کنیم، **باید به جایی دیگر رو کنیم.**

فصل ۴

اطلاعات، دولت ملی و نظارت:

آنتونی گیدنز

آنتونی گیدنز (متولد ۱۹۳۸)، بدون بحث و گفت‌وگو، مهم‌ترین نظریه‌پرداز علوم اجتماعی در بریتانیای پس از جنگ است، که در صف مقدم تدوین نوعی "جامعه‌شناسی بسیار عالی ذاتی قرار گرفته است"[1]. هدف گیدنز، هم در پی‌افکندن طرحی دوباره در نظریهٔ اجتماعی است و هم بررسی دوبارهٔ درک و فهم ما از تحولات و مسیر "مدرنیته". هدف این بخش ارزیابی کارهای گیدنز نیست. در عوض، آن چه می‌خواهم انجام دهم، اخذ چند ایده از کتاب "دولت ملی و خشونت (۱۹۸۵)"[2] او است که فکر می‌کنم برای درک تحولات و اهمیت اطلاعات به شیوه‌ای روشنگرانه، به ما کمک می‌کند. همچنین، بهتر بود که می‌گفتم قصد دارم با مرور چند ایده از میان بعضی از کارهای او، حرکت کنم چرا که من به طور آزاد در دیگر دیدگاه‌ها و کارهای تجربی نویسنده که او آنها را به حال خود واگذارده است. کار خود را پیش خواهم برد.

آنتونی گیدنز مطالب چندانی دربارهٔ "جامعهٔ اطلاعاتی" ننوشته است. بحث دربارهٔ مرتبهٔ این مفهوم ویژه، مسئله او نیست، به خصوص اینکه او یقیناً نسبت به این نظر که تازه آن را بررسی کردیم، مبنی بر پیدایش نوع جدیدی از جامعه، مشکوک است. در واقع، او به صراحت اعلام کرده که "گرچه تصور همگان بر آن است که اینک در پایان قرن بیستم، درحال ورود به دوران اطلاعات‌ایم، اما جوامع مدرن از آغاز پیدایش خود، "جوامع اطلاعاتی" بوده‌اند"[3].

---

1. Anderson,1990,P.52.

2. the nation state and violence

3. Giddens,1987,P.27.

نظریه‌پردازی گیدنز در هماهنگی با این بیان، چنین استدلال می‌کند که افزایش اهمیت اطلاعات ریشه‌های تاریخی عمیقی دارد، آنچنان عمیق که در عین تصدیق اعتبار ویژهٔ اطلاعات در عصر حاضر- دوره‌ای که او آن را "مدرنیته در اوج"[1] می‌نامد- نمی‌توان آن را ویژگی گسستی در نظام دانست، آن گونه که دانیل بل با "صنعتی‌گرایی خود می‌کند.

مسئله مرکزی گیدنز، درگیری انتقادی او با برجسته‌ترین نظریه‌پردازان اجتماعی کلاسیک، یعنی کارل مارکس، امیل دورکیم و ماکس وبر است. و هدف او، مانند هدف آنها، درک آن دسته از دگرگونیهایی است که ظهور "مدرنیته" نامیده شده است. به هرحال، گیدنز تشریح مارکس- پویایی "سرمایه‌داری "- و کلیدهای اصلی تفکر دورکیم و وبر- مفاهیم "صنعتی گرایی" و "عقلانیت"- را ناکافی می‌یابد. عوامل مؤثر دیگری در ساختن جهان نوین شرکت دارند که این سنت عظیم، یا آنها را نادیده گرفته یا کوچک شمرده است. به ویژه، گیدنز در "دولت ملی و خشونت"، بر دو خصوصیت مربوط به مدرنیته تأکید می‌ورزد که توسط متفکران کلاسیک کم اهمیت شمرده شده‌اند. این دو، اهمیت نظارت گسترش یافته در آغاز مدرنیته، و اهمیت خشونت، جنگ و دولت ملی در تحولات جهان معاصر هستند. کوشش گیدنز در روشنی بخشیدن به این دو خصوصیت، وسیله‌ای است برای نمایش چشم‌اندازی جالب توجه دربارهٔ بنیادها، اهمیت و تحولات اطلاعاتی.

سازماندهی و مراقبت

قبل از اینکه دربارهٔ ایده‌های گیدنز به طور مستقیم بحث کنیم، تعیین یک نکته که مقدمه‌ای است بر تمام آن چه خواهد آمد، ارزش دارد. نکته آن است که جهانی که در آن به سر می‌بریم، بیش از هر زمان دیگری، سازمان یافته شده: نهادها با شیوه‌هایی بی‌سابقه، زندگی روزمرهٔ ما را برنامه‌ریزی و تنظیم می‌کنند.

این مسئله، بر زوال محتوم آزادی فردی اشاره ندارد. شکی وجود ندارد که در وضعیتهای

1. high modernity

گذشته، نوع بشر به شکلی وسیع محدود شده بود: گرسنگی، حوادث طبیعی، تحمیل آبستنیهای پی‌درپی بر زنان. بالاتر از همه، فشار کسل‌کنندهٔ زندگی روزمره می‌بایست محدودیتهای بیشماری بر مردم وارد آورده باشد، به علاوهٔ این که اکثر قیدوبندهای زندگی مدرن، به نظر می‌آید که چندان هم مهم نیستند. این فرض که زندگی امروز عادی‌تر و نظام یافته‌تر اداره می‌شود، بدین معنی نیست که امروزه ما در نوعی زندان به سر می‌بریم. در واقع، همان طور که روشن خواهد شد، آزادیهای فزایندهٔ ما غالباً به شکلی تنگاتنگ با سازمان بزرگ‌تر مرتبط‌اند - البته، گر چه این الزاماً واقعیت ندارد. ضدالگویی واضح در این زمینه، می‌تواند "هولوکاست"[۱] باشد، واقعه‌ای که "بدون وجود تمدن مدرن و مهم‌ترین دستاورد آن یعنی " طراحی محاسبه شده دقیق و عقلانی"[۲]، که به نسل‌کشی نظام یافته اختصاص یافته بود، وقوع آن غیرقابل تصور بود.

امروزه، زندگی به شکلی بسیار روش‌مندتر از هر زمان دیگری، نظم و ترتیب یافته است. این امر به خصوص به دلیل تواناییهای جدید در محدود کردن فشارهای سنتی طبیعت صورت پذیرفته است. همچنان که ما قادر می‌شویم، برای مثال، ضایعات انسانی را به شکلی بهداشتی از بین ببریم و یا انبارهای متعدد ذخیره‌های غذایی ایجاد کنیم، در نتیجه زندگی از تسلط طبیعت به سوی سازمان یافتگی توسط نهادهای پیچیدهٔ اجتماعی حرکت می‌کند. و این مثالها (یعنی بهداشت مورد اعتماد و غذای کافی) که امکانات افزوده برای مردم‌اند، با تحول در ساختارهای سازمانی همراهند و یا درواقع براساس آنها ساخته شده‌اند.

تأملی سریع، گسترش سازماندهی در روزگار مدرن را توضیح خواهد داد. نظام مدرسه در انگلستان، یعنی هنر حیرت‌انگیز سازماندهی را در نظر بگیرید، که هزاران هزار آموزگار و شاگرد را در زمانی مقرر و برای کارهایی از پیش تعیین شده، که اگر چه در سطح محلی متغیرند اما تا حد زیادی در سراسر کشور مشترکند و همهٔ آنها با تضمین تداوم در دراز مدت برنامه‌ریزی شده‌اند، درکنار هم قرار می‌دهد. یا تدارکات حیرت‌انگیز سازماندهی شده‌ای را که در پس فعالیتی

۱. Holocaust قتل‌عام یهودیان در جنگ دوم جهانی -م.

2. Bauman,1989,P.87,90.

ضروری، یعنی خرید مواد غذایی قرار دارد، در نظر بگیرید. هماهنگی معمول روزانهٔ انبارها، تولیدکنندگان، تولیدکنندگان صنعتی، حمل‌ونقل و مشتریان که برای سوپرمارکتهای امروزی لازمهٔ کار است (به طور نمونه انبارکردن ۱۶۰۰۰ مادّه از اقلام متفاوت که بسیاری از آنها فاسد-شدنی‌اند و بدین ترتیب برای خرده‌فروشان مسائل مضاعف به وجود می‌آورند) دستاورد چشمگیری در سازماندهی، در مقایسه با اعصار گذشته است.

می‌باید تأکید کنیم که این مسئلهٔ سازماندهی، اغلب بی نهایت پیچیده است. برای مثال، برنامه‌ریزی‌ای را که لازمهٔ برنامه‌های قطار یا اتوبوس، تأمین برق، برنامه‌های تلویزیونی، نظام کارتهای اعتباری، تولید لباس برای فروشگاه‌های بزرگ است - یا حتی چیزی معمولی مانند غلات که اکثر ما به عنوان صبحانه آن را می‌خوریم. تفاوتی نمی‌کند که عکس‌العمل ناچیزی در مقابل نظامهای "کارشناسی" و "انتزاعی"[1]، که این تدارکات را اداره می‌کنند، نشان دهیم و یا اینکه کلاً به اعتبار آنها اعتماد داشته باشیم. تنها این واقعیت وجود دارد که زندگی مدرن، به طور بی‌سابقه‌ای از نظر اجتماعی، سازمان یافته است.

تمام اینها، موعظه دربارهٔ بدیهیات جامعه‌شناختی است. به هرحال، یک پیامد که گرچه مضمون اصلی این بخش است، اما به راحتی از نظر افتاده: اینکه برای سازماندهی زندگی، باید اطلاعاتی دربارهٔ مردم و فعالیتهایشان به طور نظام یافته گردآوری شود. اگر می‌خواهیم زندگی اجتماعی را نظم و ترتیب دهیم، باید چیزهایی از این قبیل را دربارهٔ مردم بدانیم: آنها چه چیزی را چه وقت و از کجا می‌خرند؛ به چه حد انرژی در کجا و در چه زمانهایی نیاز دارند؛ چه تعداد از مردم با چه جنس، سن و وضعیت سلامتی در منطقه‌ای مفروض به سر می‌برند؛ هر بخش معینی از مردم با چه سلیقه، سبک زندگی و ظرفیت مصرف، از زندگی لذت می‌برند...صاف و پوست‌کنده، نظارت روزمره، لازمهٔ سازماندهی مؤثر اجتماعی است. به طور عادی، ردیابی تحولات شیوه‌های نظارت بر مردم ساده است (از سرشماری تا بازبینی صندوقهای سوپرمارکتها، از آمارهای پزشکی تا اشتراکهای تلفن، از صورت‌حسابهای بانکی تا آمارهای

---

1. abstract

مدارس) که با سازماندهی فزاینده‌ای، که تا به این حد ویژگی زندگی امروز شده است، روی یک دوچرخهٔ دوترکه پا می‌زنند. سازمان و مراقبت، دوقلوهای سیاسی هستند که باهم و همراه با تحولات جهان نوین رشد کرده‌اند.

طرح این استدلالات مبنی براینکه ما حیاتی بسیار سازمان یافته‌تر داریم، در علوم اجتماعی تازه نیست. آنها در تأملات تئودور آدورنو[1] دربارهٔ "جامعهٔ تحت کنترل"، در شواهد میشل فوکو دربارهٔ ویژگی "شبکه‌های زندانی"[2] زندگی معاصر، آشکارند، و همچنین در تصویر ماکس وبر از "دیوان‌سالار شدن"[3] جهان مدرن ارائه می‌شوند. اما درک ابعاد اطلاعاتی این تحول در خور توجه است. یقیناً نه در نزد فوکو، اما در نوشته‌های وبر در برآورد گسترش بی‌امان تجهیزات دیوان سالارانه، نکتهٔ قابل توجه آن است که چگونه نقش محوری اطلاعات نادیده گرفته می‌شود. هنگامی که از طرف وبر این مسئله مورد توجه قرار می‌گیرد که دیوان سالاریها به شیوه‌هایی از نظر فنی کارآتر، مدیریت امور را متحول می‌کنند، شگفت‌آور است که نه او و نه دنباله روان او، عواقب اطلاعاتی دفترداری نظام یافته، ساختن پیشینه‌ها، سازماندهی اسناد مربوط به وقایع و نظم و ترتیب قوانین و مقررات را، که هدف همهٔ آنها تسهیل زندگی در حداکثر سازمان یافتگی است، چندان شرح نداده‌اند. همان‌طور که کریس دندکر[4] به طور مستدل اظهار می‌دارد: "عصر دیوان‌سالاری دوران جامعه اطلاعاتی هم هست"[5].

پارادوکسهای مدرنیته

معروف است که اکثر مفسران دربارهٔ این مسئله، بدون تردید نظریات ناامیدانه‌ای دارند. بدبینی آدورنو مشهور است. همچنین از نظر فوکو، با تکذیبهایش به مخالفت، پرهیز از این نتیجه‌گیری که "انضباط و نظارت به گونه‌ای فزاینده...دقیق‌تر، پیچیده‌تر، مؤثرتر و تعیین‌کننده‌تر

1. Theodore Adorno
2. networks carceral
3. bureaucratisation
4. Christopher Dandeker
5. Dandeker,1990,P.2.

شده است"[1] مشکل می‌نماید. و تسلیم و رضای وبر به اجتناب‌ناپذیری دیوان‌سالاری، از ناامیدی او دربارهٔ فقدان "قهرمانان"، ماتم و سوگواری برای "حرکت از عصری زیبا و سرشار از انسانیت"، وحشت نیچه‌ای او از چشم‌انداز جهانی پر از "متخصصان بی‌روح، لذت‌جویان بی‌دل" و نفرت عمیق او از "سکون مکانیزه شده"ای که "قفس آهنین" سازمانهای عقلایی - قانونی را همراهی می‌کند، چیزی کم نکرد[2].

با دادن رواج بیشتر به چنین دیدگاههایی - بالغ بر تمام آن چیزهای اساسی که ما امروزه بدان تصاویر اورولی[3] از جامعه نام نهاده‌ایم - می‌توان در صف مقدم توجه، عناصر اطلاعاتی سازمانها را همچون پارادوکسهای مدرنیته مورد نظر قرار داد.

تمایز میان تفرد[4] و فردیت[5] مفید است. اولی اشاره به وضعیتی دارد که از تمامی افراد اطلاعی در دست است و در نتیجه هر فرد با پیشینه‌ای منفرد، تعیین هویت شده است، مثلاً براساس نام، تاریخ تولد، اقامت، سابقهٔ شغلی، مدارک تحصیلی و سلائق زندگی. دومی، که بسیاری از مفسران براین اعتقادند که توسط سازماندهی اجتماعی و مراقبت روبه افزایش همراه آن مورد تهدید قرار گرفته، دربارهٔ سپردن تقدیر شخص به دست خود اوست، دربارهٔ دارا بودن حق انتخابهای واقعی زندگی و کنترل آنها به دست خود فرد است -که قاعدتاً به صورت خصمانه در برابر نهادهای متجاوز و خواست آنها برای جمع‌آوری اطلاعات، ظاهر می‌شود.

تفرد و فردیت، غالباً اموری پیوسته‌اند، افزایش قاطعانهٔ تفرد به معنی زوال فردیت تلقی می‌شود. اکنون این غیرقابل انکار است که تفرد به نظارت و مراقبت بر مردم نیاز دارد، اما تشکیل پرونده‌هایی دربارهٔ افراد که درآمد، وضعیت مسکن و چیزهایی مانند این را ثبت می‌کند، درواقع، تا به آنجا که به موجودیت مفروض آنها به عنوان موجوداتی ویژه متکی است، می‌تواند شرط لازم تقویت بخشیدن به فردیت آنها باشد، و این طور بگویم، اطمینان از پذیرش استحقاقها بدون اینکه هر یک از افراد به لحاظ تواناییشان برای آنکه واقعاً خودشان باشند، امکان اعمال

---

1. Turner,1992,P.131.
2. Weber,1976,P.181-182.
3. Orwelain منسوب به جورج اورول نویسندهٔ انگلیسی، ۱۹۰۳-۱۹۵۰.
4. individuation
5. individuality

انتخابهای واقعی را داشته باشند و از این قبیل، محدود شوند. با به کارگیری اصطلاحاتی کمتر تجریدی، اگر ما در مقام جامعه بخواهیم از فردیت اعضا حمایت کنیم و به آن احترام بگذاریم، پس لازم است که به مقدار زیاد دربارهٔ آنها بدانیم. برای مثال، اگر هرکدام از ما به منزلهٔ یک فرد، قرار باشد که حق رأی داشته باشیم پس می‌باید لااقل از لحاظ اسم، سن و نشانی متفرد بشویم. باز، اگر در مقام جامعه، ملاحظه کنیم که افراد می‌بایست از لحاظ تأمین مسکن به سطح معینی برسند تا فردیت آنان تحقق یابد (اگر مردم سرمازده و تنهاباشند و در فقر نکبت‌باری به سر برند، همه قبول دارند که فردیت آنها با مانع مواجه شده است)، پس پیش شرط اساسی برآوردن نیازهای آنها این است که مردم را متفرد کنیم و وضعیت دقیق آنها را با جزئیات آن بدانیم. نیکلاس آبرکرامبی[1] و همکارانش، این وضعیت پارادوکسیکال را هنگامی که می‌نویسند "تفرد، با تقویت حقوق فردی، به نظارت و کنترل شدیدتر بر جمعیت عظیمی می‌انجامد"[2]، تأیید می‌کنند، اما آنها برابعاد مثبت این فرآیند تأکید دارند: "بیشتر از دیدن گذرنامه‌ها، تعداد بیمه‌نامه‌ها، کارتهای اعتباری مصرفی و دیگر ویژگیهای نظم‌دهی، به عنوان اشکال غیرقابل اجتناب نظارت و تسلط، می‌توانیم این یکسان سازی اشخاص را در پرتو مثبت‌تری ببینیم: یعنی به منزلهٔ پیامدهای اجتناب‌ناپذیر نیاز به رفتار مساوی با مردم"[3].

ورای این ایده که گردآوری اطلاعات برای دسترسی مردم به حقوق خود لازم است، این نکته می‌تواند از این هم فراتر رود. روشن است که در بسیاری از حوزه‌ها، کنترل افراد، پایهٔ عمل سازمانهای پیچیده‌ای است که از راه خدماتی که تدارک می‌بینند، می‌توانند فردیت مشتریان را تقویت کنند. برای مثال، شبکهٔ تلفن، هر مشترک را با دقت زیاد و انباشت میزان انبوهی از جزئیات دربارهٔ او (تمام استفاده‌کنندگان یک شمارهٔ منحصر به فرد دارند و هر تلفنی که زده می‌شود به طور خودکار مسیر و مدت تماس ثبت می‌شود) متفرد می‌کند. برپایهٔ این اطلاعات، شبکه‌های ارتباطی‌ای ایجاد شده‌اند که تا به درون اکثر منازل در جوامع پیشرفته گسترده شده‌اند و

1. Nicholas Abercrombie
2. Abercrombie,1986,P.155.
3. Ibid,P.154.

به سراسر کره رسیده‌اند. این سازمانها، زندگی مردمی را که به آنها متصلند، بهبود می‌بخشند. با لمس یک دکمه، مردم می‌توانند روابط دوستانه، خانوادگی و حرفه‌ای خود را حفظ کنند، ارتباطهایی که به روشنی احساس خود و فردیت را تقویت می‌کنند. نکته‌های مشابه بسیاری می‌تواند دربارهٔ ساخت شبکه‌های بانکی نیز ارائه شود. امروزه، اکثر مردم انواع مختلف کارتهای اعتباری را دارند که از طریق آنها، هر معامله یا تمامی آنها می‌تواند ضبط شود و بایگانی متفرد شدهٔ الگوهای مصرف ساخته می‌شود (صورت حساب). اما، اگر این امر دربارهٔ کنترل روزانهٔ خرید و پرداختهای یک فرد باشد که شبکه‌های پیچیدهٔ بانکی آن را انجام می‌دهند، آن‌وقت همین فرایندها هم می‌توانند باتأمین اعتبار و ساده‌تر کردن چشمگیر معاملات روزمره، بر فردیت افراد بیفزایند. هرکس که سعی کرده در هتلی جا رزرو کند یا ماشینی کرایه کند یا حتی سفری را بدون ترس مفرط از سرقت و نگرانی دربارهٔ نگه‌داری پولهای خارجی به انجام رساند، این نکته را درک خواهد کرد.

بنابراین، اگر ما نتوانیم صریحاً اطلاعات بیشتر دربارهٔ مردم را با کاهش فردیت مساوی بگیریم، هنوز پارادوکس دیگری می‌ماند که نیاز به تفسیر دارد. این امر، از شناخت این مسئله که ما در جهانی مملو از همسایگی به وجود آمده‌ایم و سپس وارد دنیایی شده‌ایم که به طور فزاینده‌ای غریبه می‌شود، سرچشمه می‌گیرد. در اینجا، ما با این مضمون کهن در علوم اجتماعی، مبنی بر انتقال از اجتماع[1] (به طور ساده، زندگی خودمانی، بین فردی و روستا- مرکزی[2] در دورهٔ پیشا- صنعتی‌گرایی[3]) به جمعیتهایی سروکار داریم[4] که شامل مخلوطی از مردمانی مانند بلیط جمع‌کن اتوبوس، دستیار فروشنده و روزنامه فروش (به طور ساده، شیوه زندگی شهر- مدار[5] مدرن) است که به جز در روابطی خاص، برای یکدیگر ناآشنایند. لااقل از زمان زیمل[6] چگونگی سردرگمی و همچنین آزادی را در انتقال از جامعه‌ای بسته به دنیایی که می‌تواند غریبه باشد، درک کرده‌ایم. شهر ممکن است فرد را درهم بشکند و او را بی‌هویت کند، اما با چنین عملی او را

1. community
2. village-centred
3. pre-industrialism
4. association
5. urbam-oriented
6. Simmel

از محدودیتهای زندگی روستایی نیز می‌رهاند. با انتقال به زندگی شهری، مراقبت فردی همسایگان زوال می‌یابد، و همراه با این، نیروی آن نظارتهای اجتماعی که بر پایه‌ای بین فردی اعمال می‌شود، ضعیف می‌گردد. فرد، با وارد شدن به زندگی شهری - صنعتی از زندگی روستایی، از مزاحمتهای شایعات محلی، کنشهای متقابل رودررو، موشکافیهای دقیق همسایگان دربارهٔ رفتار روزانه و...آزاد می‌شود. به همین منوال، در قلمرو شهر، فرد می‌تواند به دلخواه آزادی را برگزیند، هر قدر که می‌خواهد خصوصی زندگی کند، براساس شرایط خود با دیگران اختلاط کند، بدون ترس از مواخذه به شکلی افراطی نا متعارف باشد، گمنام بماند و... .

پارادوکس قضیه اینجاست که جوامع شهری - و جوامع پیشرفته شدیداً شهری اند- که از نظر اجتماعی، بسیار سازمان یافته‌تر از شیوه‌های زندگی توده - مبنایند[1]، می‌بایست شناختی بی‌نهایت جزئی راجع‌به افراد خود گردآوری کنند تا کارها بتواند بچرخد. و به لحاظ اهمیت، اطلاعات گردآوری شده توسط این نهادها، جزئی‌تر، کنایی‌تر، دقیق‌تر و متفرد شده‌تر از هر چیز ذخیره شده در جامعهٔ پیشا- صنعتی است. در آن جامعه، سخن گفتن و حافظه وسیلهٔ اصلی گردآوری و ذخیرهٔ اطلاعات بودند؛ اما امروزه اطلاعات با ابزارهای متنوعی (رکوردهای کامپیوتری، تأسیس پایگاههای اطلاعاتی، اسناد مکتوب، "کنتورشماری"[2] روزمرهٔ فعالیتهایی مانند استفاده از برق یا خدمات بانکی) درطول زمان، جمع‌آوری و ذخیره و انباشت می‌شود. هر کس که دربارهٔ دقت یا وزن چنین اطلاعاتی شک دارد می‌تواند به داستانهایی که ذخیرهٔ چند ماههٔ صورت‌حسابهای بانکی یا کارتهای اعتباری می‌توانند تعریف کنند، توجه کند. یا اینکه می‌توان بایگانیهای محرمانه را که سوابق پزشکی، تحصیلی و شغلی افراد را روشن می‌کند، مورد ملاحظه قرار داد. با این همه، زندگی مدرن و غیر شخصی تشکلهای بین غریبه‌ها، نسبت به جهان شخصی همسایه‌ها، مستلزم گردآوری اطلاعات/شناخت به مراتب بیشتر دربارهٔ افراد است. یعنی ممکن است که ما براحتی بتوانیم تسلط مشمئز کنندهٔ خانواده و دوستان را در شهر به دور

---

1. communal-based

2. metering

بریزیم، اما بسختی می‌توانیم از نظارت اداره مالیات[1]، خدمات پزشکی یا قدرت محلی بگریزیم. البته، لازم است که این شرط مهم را اضافه کنیم که سازمانهایی که امروز بر ما نظارت می‌کنند، غالباً غیرشخصی‌اند (ادارهٔ مالیات، بخش مسکن، بیمارستان)، و اطلاعاتی که آنها جمع‌آوری می‌کنند، معمولاً مجزا و به نحوی نگه‌داری می‌شود که برای کسانی که نگران تهدیدهای نظارت فزاینده نسبت به آزادیهای مدنی‌اند عواملی مهم‌اند.

به علاوه، امروزه بسیاری از مراقبتها به شیوه‌ای ناشناخته اعمال می‌شوند، که به نظر من، به وسیلهٔ آنها مقدار زیادی اطلاعات دربارهٔ زندگی مردم - سلائق خریدشان، تمایلات جنسی‌شان، سبک زندگیشان، حمایتهای سیاسی‌شان - به دست می‌آید، که گرچه غالباً خصوصی است، اما افرادی که آن را تهیه می‌کنند، نامی بر آن نمی‌گذارند و کمتر درپی تفرد آنند. نتیجهٔ امر این است که امروزه، مردم اکثراً تحت مراقبتهای دقیق‌اند، تا حدّی که با وجود زندگی غریبه‌وار، مسائل خصوصی آنها، حتی آنهایی که در اجتماعی منزوی به سر می‌برند، بسیار بیشتر از نسل قبلی شناخته شده است. امروزه، ما تا حدّ زیادی دربارهٔ تمایلات جنسی مردم، دربارهٔ امیدها و خواستهای محرمانه‌شان، و همچنین دربارهٔ سلائق سیاسی آنها در مقطع زمانی معینی، شناخت داریم. تمام این مجموعهٔ اطلاعات گردآوری شده دربارهٔ ما و دیگران، که برداشتها و حتی رفتار هرکدام از ما را تغذیه می‌کند، معمولاً به سطح یکسان سازی افرادی که این داده‌های بنیادی از آنها جمع‌آوری شده است، نمی‌رسد.

علیرغم این امر، اطلاعاتی که بدین ترتیب جمع‌آوری شده، غالباً اساس عملکرد سازمانهای نوین (احزاب سیاسی، شرکتهای خرده‌فروشی، برنامه‌ریزان خانواده و غیره) قرار می‌گیرد و به علاوه، این اطلاعات اغلب اوقات به دیگر افرادی بازخورانده می‌شود (به خصوص از طریق رسانه‌ها و نهادهای آموزشی) که با دیدن آموزش بیشتر دربارهٔ افراد و توقعات خود، برای هدایت زندگیشان، تنوع انتخاب بیشتری دارند (برای مثال، دربارهٔ طیفی از سبک زندگیهای موجود در جامعه در هر زمان معین، دربارهٔ سلائق جنسی متفاوت، دربارهٔ شیوه‌های متنوع

---

1. inland revnue

تربیت کودک). باز ما بااین پارادوکس مواجهیم: هرقدر دربارهٔ مردم شناخت بیشتر باشد، به همان ترتیب، افراد با "حق انتخاب" دربارهٔ خود می‌توانند برای تقویت فردیتشان فرصتهایی را به دست آوردند.

در آنچه که پس از این می‌آید، این نوع مراقبتها هم مورد نظر قرار می‌گیرد، زیرا هنگامی که افزایش نظارت مورد بررسی قرار می‌گیرد، اعتقاد براین که مراقبت بیشتر به آزادیهای فردی تجاوز می‌کند، ساده است، درست همان‌طور که سازماندهی بیشتر، الزاماً برای کاستن آزادی عمل فردی ظاهر می‌شود. درچنین وضعیتهایی، داوری حاضر و آماده - چه چیز وحشتناکی!- می‌تواند کاملاً ساده‌انگارانه باشد. هنگامی که نقش دولت در سازماندهی و مراقبت تحلیل می‌شود، چیزی که این فصل، به طور مرکزی با آن مرتبط است، چنین قضاوتی به خصوص جذاب است، اما برای حذر از داوریهای بوالهوسانه، دلیل کافی وجود دارد.

دولت ملی، خشونت و نظارت

اکنون، ما می‌توانیم به منظور فهم بهتر شکلهای ویژهٔ گسترش نظارت روزمره و سازماندهی در زمان جدید به طور مستقیم به آثار آنتونی گیدنز روی آوریم. گیدنز، تعدادی از ویژگیهای مورد علاقهٔ من نسبت به اطلاعات را مشخص می‌کند. مهم‌تر از همه، او به نقش دولت در ساختن جهان نوین و در گسترش نظارت، توجه مبذول می‌دارد.

این مهم است که اظهارنظرهای خود را در مورد نکته‌ای که گیدنز بارها آن را مطرح کرده، شروع کنم. این نکته آن است که، در اکثر زبانها، هنگامی که ما از "جامعه"[1] سخن می‌گوییم، درواقع اشاره به دولت ملی داریم. برای مثال، هنگامی که دربارهٔ "جامعهٔ مدرن" مطالعه می‌کنیم، علی‌القاعده داریم دربارهٔ "انگلستان مدرن" (اگر انگلیسی باشیم) مطالعه می‌کنیم، و هنگامی که "جوامع " مختلف را باهم مقایسه می‌کنیم، به طور کلی دولتهای ملی را باهم می‌سنجیم (برای مثال، انگلستان و امریکا را).

1. society

حال، درحالی که یکی دانستن "جامعه" و دولت ملی" می‌تواند در مکالمات روزمره و حتی برای بخش بزرگی از جامعه‌شناسی رضایت‌بخش باشد، باید بدانیم که این دو اصطلاح مترادف هم نیستند. ما باید بپذیریم که دولت ملی نوع ویژه‌ای از جامعه است، نوعی که در تاریخ جهان بسیار تازه تأسیس است. اگر کسی، کمی بیش از سه قرن به گذشته پل بزند، درمی‌یابد که اکثر مردم تحت انقیاد دولتهای ملی زندگی نمی‌کرده‌اند، بلکه در مجتمعهای روستایی با مرزهای آزاد و شناور به سرمی‌برده‌اند. ارتباطاتی که بین مردم در آنجا وجود داشته، در شکل اجتماعات مذهبی مانند اسلامی، بودایی و کنفسیوسی یا تحت رژیمهای سلطنتی مانند خاندان هابزبورگ[۱] و خاندان بوربون‌ها[۲] بوده است[۳].

مفهوم دولت ملی در خلال آخر قرن هفدهم و قرن هجدهم به وجود آمد، و درحالی که در کانون ساختمان این جهانی که می‌شناسیم قرار گرفته است و از آن طریق، تأثیر عمیقی برشیوه‌های نگرش ما داشته است، باید به عنوان چیزی مصنوعی مورد بررسی قرارگیرد. دولت ملی "جامعه" نیست، بلکه نوعی خاص از جامعه است که ویژگیهای شاخصی دارد.

در اینجا، می‌توانم مضمون مرکزی استدلال گیدنز را تلگرافی بیان کنم. او اظهار می‌دارد که اطلاعات از آغاز در دولت ملی، یعنی منطقه‌ای مرزبندی شده که نیروی سیاسی برآن اعمال می‌شود، اهمیت به خصوصی داشته است. درواقع، دولتهای ملی به خاطر اینکه لااقل می‌بایست اعضای خود را بشناسند (و الزاماً، آنهایی راکه متعلق بدانها نیستند) از همان آغاز استقرار، "جوامع اطلاعاتی"اند. گیدنز باور دارد که دولتهای ملی می‌بایست تسلط خود را هم بر "منابع تخصیص دهنده"[۴] (برنامه‌ریزی، مدیریت) و هم بر "منابع اقتدار"[5] (قدرت و نظارت) حفظ کنند و معتقد است در عین حال که این منابع در دولت مدرن گرایش به تمرکز دارند، نظارت کارآ و مؤثر، نیاز هر دو اینها است. این نظر تا بدانجا می‌رسد که:

"جوامع مدرن...از آغاز "جوامع اطلاعاتی" بوده‌اند. مفهومی بنیادی وجود

---

1. House of Hobsburg
2. Bourbons
3. Anderson,1991,P.12-22.
4. allocative resources
5. authoritative resources

دارد...که‌طبق آن، تمامی دولتها "جوامع اطلاعاتی" بوده‌اند، چراکه این نسل از نیروی دولتی به طور انعکاسی، کاربرد گردآوری، ذخیره و کنترل اطـلاعات را، برای اهداف مدیریتی مسلم فرض می‌کند. اما در دولت ملی، با وحدت مدیریت منحصر به فرد او در نهایت درجه، این پدیده به اوجی بسیار بالاتر از هر زمان دیگر رسیده است"[1].

اما این خیلی خلاصه است. آن چه که ما لازم داریم شرح و توضیح بیشتر جزئیات این استدلال است که دولت ملی علاقه‌ای ویژه و وابستگی خاص به گردآوری و ذخیرهٔ اطلاعات دارد و اینکه این میل، پیامدهای عمیقی دربـردارد. بـرای ایـن کـار، تـوضیح بیشتر بعضی از ویژگیهای دولت ملی ضروری است.

نخست اینکه، جهان مدرن توسط دولتهای ملی ساخته شده است. این به هیچ وجه دست‌کم گرفتن فرآیندی که ما اینک به عنوان جهانی شدن آن را می‌شناسیم و از طریق آن، مرزهای ملی به طور فزاینده‌ای تابع روندهای مالی و اقتصادی شده‌اند، نیست. من به بعضی از این مسائل در فصل بعدی خواهم پرداخت، اما در اینجا تأکید بر تقسیم جهان به دولتهای ملی، به ما حساسیت لازم را نسبت به ویژگیهایی که در زندگی معاصر اهمیت حیاتی دارند، می‌بخشد.

در میان این ویژگیها، واقعیت آن است که دولتهای ملی برای هویت بسیاری از مردم و شاید اکثر آنان، ضروری‌اند. اظهار نظر مشهور چارلی چاپلین، مبنی براینکه او "شهروند دنیا" بود، دقیقاً به دلیل غیرمتعارف بودن آن، برای اکثر مردم جالب است. برای اکثریت، وابستگی ملی (من انگلیسی‌ام، فرانسوی‌ام، آلمانی‌ام، امریکایی‌ام و...) عنصر مرکزی وجود آنان است. مسئلهٔ هویت ملی به طور خارق‌العاده‌ای پیچیده و نگران‌کننده است و در هستهٔ مرکزی تعداد زیادی از جنبشهای سیاسی نوین قرار می‌گیرد. در یک قطب، خواه یک نفر بازی فوتبال تیم ملی کشورش را از تلویزیون نگاه و آرزوی موفقیت آنان راکند یا نمایندگان کشورش در المپیک را تشویق کند، روشن است که آگاهی ملی به نوعی در کار است. در قطب دیگر، ما تظاهراتی از ملی گرایی که

1. Giddens,1985, p.178.

دیکتاتور، نژادپرست و جنگ‌طلب است در پیش رو داریم - "پاکسازی" قومی که در یوگسلاوی سابق دنبال می‌شد به یاد می‌آورد که این امر تا چه حد می‌تواند مهلک باشد. اما در هر کجا، در مقیاسی بیشتر یا کمتر، دولتهای ملی با ساخت گذشته‌هایی اسطوره‌ای از افسانه‌ها و ادبیات، سنتها و جشنها، مراسم و کاریکاتورها، بر هویت افراد نفوذ دارند. تحقیق دربارهٔ این "هویتهای مشترک"[1]، نوشته‌های مفصلی را تولید کرده است، که تمامی آنها بر سراینکه این هویت، ویژگی محتوم مدرنیته است توافق دارند[2].

"اجتماعات خیالی"[3] که هویتهای ملی را می‌سازند، و نیاز است که مورد تأکید قرار گیرند، بنیادی طبیعی ندارند. با این همه، در بریتانیا مثلاً، بسیاری از اسطوره‌سازان از "میراث آنگلو- ساکسونی‌ما"، از "جاودانگی سلطنت"، یا از "سنّتهای خرده مالکانهٔ ما" سخن می‌گویند. درواقع، هر چه انسان هویت ملی را بیشتر مورد بررسی قرار دهد، بیشتر از روی باورهایی بیمارگونه، غیرعقلانی و متناقض، پرده برمی‌دارد که بین نمادهای ملی مبهم (هایدپارک کرنر[4]، قصر وست مینستر[5])، گذشته‌ای خیالی (رابین هود، آرتورشاه، نورمن یوک[6]) و صحنه‌های محلی خاطره‌انگیز "انگلیس حقیقی" می‌تواند ساسکس داونز[7]، تپه‌های دورست[8] یا کلیسای جامع دورهام باشد[9]) جابه‌جا می‌شود.

اما، هرچند که بسیاری از تحلیلهای آکادمیک، صحت "هویت ملی" را در شکلهای فرهنگی آن مورد تردید قرار می‌دهند، این واقعیت که توانایی بالقوهٔ خارق‌العاده‌ای در تاریخ نوین داشته، به قوّت خود باقی می‌ماند. به همان اندازه که یک مارکسیست از اذعان به این امر اکراه دارد که توده‌ها اشتیاق بیشتری دارند که خود را در پرچم ملی خویش بپیچند تا به دنبال فراخوان "کارگران جهان متحد شوید" بروند. به علاوه، در تشخیص اینکه چه کسی به ملتی خاص تعلق دارد، تشخیص اینکه چه کسی هم تعلق ندارد، ضروری است. درحالی که این

1. Schlesinger,1991.
2. smith,1986.
3. imagined communities(Anderson,1991)
4. Hyde Park corner
5. The palace of Westminster
6. Norman Yoke
7. Sussex Downs
8. Dorset hills
9. Durham Cathedral

تشخیص، وقتی پای مفاهیم قانونی در مورد ملیت به میان می‌آید (بدین معنی که چه کسی می‌تواند گذرنامه بگیرد و به دیگر حقوق شهروندی دسترسی داشته باشد) مسئلهٔ چندانی نمی‌تواند باشد، در قلمرو فرهنگی -که قلمرو احساسات، معانی و هویتهاست - این امر در درجهٔ اول اهمیت قرار می‌گیرد. به عنوان نتیجه، استوارت هال[1] بدرستی از "تعریفی بسته و خاص در مورد "انگلیسی بودن"...(که) همچون زبانی کدگذاری شده برای رنگین پوستها عمل می‌کند"[2]، نگران است. درحالی که انگلیسی بودن به عنوان هویتی فرهنگی، که اگر چه رنگارنگ (کریکت روی چمن، آبجوی واقعی انگلیسی، گویشهای محلی، فوتبال) اما چیزی خیالی است، پیوسته این نظر را که "سفید بودن" پیش شرط شمول انگلیسی بودن است حفظ می‌کند، پس اقوام رنگین‌پوست اقلیت، در معرض جدی‌ترین مشکلها و تهدیدها قرار دارند.

هنگامی که تجربهٔ پیدایش مدرنیته در شرایط تکامل و تحکیم دولتهای ملی بررسی می‌شود، این امر که نقش مرکزی دولت ملی در تعیین هویت مردم، آشکارتر از همه در اروپا و البته ایالات متحده به قوّت خود باقی مانده، شگفت‌آور نیست. در میان نظریه‌پردازان اجتماعی، نظر متعارف این بود که دولت ملی و ملی‌گرایی مربوط به آن، می‌باید به طور قطع در مواجهه با منطق گسترش "صنعت" یا "سرمایه‌داری" زوال پذیرفته باشد، اما به سادگی چنین نشده است. درواقع و همان طور که خواهیم دید، پویایی بالای سرمایه‌داری صنعتی از ضرورتهای خود دولت ملی می‌آید، یعنی آن چه که به نوبه خود احساسات آگاهی ملی را برمی‌انگیزد.

به علاوه، دولت ملی به طور قطع برای بخش عظیمی از حیات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و قانونی، سرنوشت‌ساز باقی مانده است. اما دربارهٔ اهمیت سیاستهای مالی و راهبردهای مربوط به آموزش و پرورش، یا مسائل پیچیدهٔ حول و حوش قانون و نظم، به منظور درک این مسئله و فهم بهتر اهمیت مستمر دولت ملی در زندگی مردم، باید اندیشید.

ضمناً، یادآوری نو بودن دولت ملی تأمل برانگیز است. بسیاری از ما به حضور نهادی و ایدئولوژیک دولت ملی عادت کرده‌ایم و اینکه می‌تواند به صورتی خارق‌العاده، همیشگی جلوه

---

1. Stuart Hall

2. Hall,1992:6.

کند. اگر چه، حتی دولتهای ملی "سنتی"، کمی بیش از دو قرن عمر دارند و چیزی که باید بر روی آن تأکید کرد اینکه هیچکدام ثابت نیستند. حتی پادشاهی بریتانیا تاریخی کمتر از سیصد سال دارد، و امروز هنوز چالشهای مدام با جدایی‌طلبان اسکاتلندی، ولزی و به خصوص ایرلندیان شمالی دارد. برای درک تغییر پذیری دولتهای ملی تنها باید حوادث اخیر اروپای شرقی راموورد بررسی قرار داد: فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، وحدت دوبارهٔ آلمان، تجزیهٔ یوگسلاوی. کمی بیش از یک نگاه اجمالی علّی به آن سوی اروپا، قویاً به ما یادآوری می‌کند که بسختی دولتی ملی پیدا می‌کنیم که ملی‌گراییهای داخلی، آن را به چالش نطلبیده باشند؛ و نگاهی دقیق‌تر به خاورمیانه روشن می‌سازد که دولتهای ملی (یمن، کویت، عراق، اردن، عمان، عربستان سعودی) در دهه‌های اخیر در جوامعی که تا به حال به صورت قبیله‌ای بودند تثبیت یافته‌اند[1].

من بر روی اهمیت اساسی دولتهای ملی در سازماندهی اجتماعی - اقتصادی و هویتهای فردی به موازات تازگی و گرایش به بازسازی در آنها تأکید می‌کنم زیرا این مسئله به ما امکان می‌دهد که به دومین ویژگی کلیدی دولت ملی توجه کنیم. نکته این است که اکثریت قاطع دولتهای ملی در وضعیت جنگی به وجود آمده‌اند و تمام آنها با برخورداری از قدرت دفاعی قابل اطمینان پایدار مانده‌اند. جنگ و آمادگی برای جنگ، یاری‌رسانان بنیادی دولت ملی بوده‌اند. هر تحلیلی در مورد تاریخ بریتانیا این نکته را با قدرت هرچه تمام‌تر اثبات می‌کند: قانون وحدت[2] ازغلبهٔ نظامی بر حاشیه‌نشینان سلتی[3] به وجود آمد با این پیش شرط مهم که شاهان قوی، قادر به غلبه بر بارونهای خودمختار شدند و آنها را تحت نظارت خود درآوردند ضمن اینکه امنیت آنها را در مقابل تهاجم خارجی به عهده گرفتند. تاریخ جدیدتر بریتانیا، به ویژه تاریخ دورهٔ امپراتوری، به طرز چشمگیری آمادگی دولتهای ملی را برای جنگ در ماورای سرزمین نشان می‌دهد، و نه کمتر از بقیه، مشارکت این امر را در شکل گرفتن آگاهی ملی نشان می‌دهد (دراینجا

---

1. cf.Friedman,1990.

۲. act of union قانونی که طبق آن بریتانیا به صورت کشوری متحد درآمد (سال ۱۸۰۱) ـ م.

3. celtic

می‌توان آن نقشه‌های دنیا را که تمام بچه مدرسه‌ایها در دهۀ ۶۰ به خوبی آن را مطالعه کردند و مناطق تحت سلطۀ "کت سرخ بریتانیایی" را نشان می‌داد، طنین اشعار کیپلینگ[۱] را، یا شور و هیجان شکست دادن آرژانتین در ۱۹۸۲ را، "هنگامی که طبل‌ها به صدا در آمدند"، یادآوری کرد).

این نکته را می‌توان به شیوه‌ای کمتر دراماتیک هم مطرح کرد. از هنگامی که دولت ملی همچون حاکمیت بر سرزمینی معین تعریف شد، این امر که حداقل مسئولیت حکومتهای ملی حفظ یکپارچگی ارضی است، پی‌گیری می‌شود. اکثر رژیمها برای این هدف، سرمایه‌گذاری سنگین دفاعی می‌کنند، اما حتی آن تعداد بسیار کمی هم که هدفشان برقراری امنیت مرزهایشان به وسیلۀ پیمانهای استراتژیک نیست، دارای دولتهایی‌اند که می‌توانند در مقابل مهاجمان بالقوه، بازدارندۀ قابل اطمینانی باشند. آمادگی برای جنگ (به معنی توانایی دفاعی مطمئن) پیش نیازی است برای تمامی دولتهای ملی، اصلی که به طور مکرر در سراسر تاریخ نوین آزمایش شده است.

ویژگی کلیدی سوم دولت ملی به طور تنگاتنگ با دومین ویژگی ارتباط دارد. این ویژگی آن است که جنگ/دفاع نوین به نحوی بسیار تعیین‌کننده جامعۀ وسیع‌تری را در برگرفته است. رک و راست و ساده یعنی اینکه بخشهای عظیم‌تری از جمعیت در کام جنگهای مدرن فرو می‌روند. بنابراین، با گذشت زمان می‌توان افزایش تلفات جنگی را در میان جنگجویان، و به شکل چشمگیرتری، در میان جمعیت غیرنظامی ردیابی کرد. بی‌پرده بگوییم، جنگ بیش از هر زمان دیگری می‌کشد و معلول می‌کند.

نگاه به "جنگ بزرگ" (۱۹۱۴-۱۹۱۸) همچون نقطۀ عطفی تعیین‌کننده در پیامدهای جنگ، و اینکه به ناگزیر تعداد تلفات نظامی بی‌سابقه بود، تلقی متداول است. بااین همه، اگر چه انگلستان در آن زمان $\frac{3}{4}$ میلیون نفر از مردانش را از دست داد "جمعیت غیرنظامی از لحاظ جسمی کمتر رنج بردند. کمتر از ۱۵۰۰ غیرنظامی براثر عملیات دشمن از دریا یا هوا کشته شدند[۲]"، چنان که در این قرن آشکار شده، جنگ با سخت‌ترین صدمه‌ها از جمعیت غیرنظامی انتقام گرفته

---

۱. Rudyard Kipling,1865-1936، شاعر و نویسندۀ انگلیسی -م.

2. Taylor,1965,P.121.

است. جنگ مدرن هیچ کجا را از حملات هوایی و دیگر شکلهای حمله بی‌نصیب نگذاشته است. جنگ دوم جهانی، اگر چه تعداد تلفات نظامی انگلستان در آن بسیار کمتر از جنگ اول بود، با بیش از ۴۵ میلیون کشته که اکثریت عظیم آنها غیرنظامی بودند، به پایان رسید: میزان تلفات به حدود ده درصد جمعیت روسیه، لهستان، یوگسلاوی و آلمان بالغ شد.

وحشی‌گری در جنگهای مدرن بین دولتها افزایش یافته است ولی از همین جهت، شیوه‌ای دیگر و مرتبط باقی می‌ماند که از طریق آن، جنگ تا عمق ساختار اجتماعی نفوذ می‌کند. در جنگهای معاصر، کل جامعه در پشتیبانی از تلاش برای جنگ مجهز می‌شود. از یک سو، جامعه درگیر "سنگر کندن برای پیروزی" و جایگزینی زنان و کارگران نوجوان به جای مردان فراخوانده به جنگ می‌شود. از سوی دیگر، تأکیدی است بر نزدیک‌تر شدن صنعت و جنگ در آخر قرن بیستم.

این استدلال قانع‌کننده‌ای است که پس از درازمدت، رابطهٔ مثبتی بین نیروی صنعتی ملت و کارآیی نظامی آن به وجود می‌آید: "کشورهایی که بیشترین بودجه را دارند در انتها پیروز شده‌اند"[1]. رابطهٔ نزدیک بین فعالیت صنعتی و آمادگی برای جنگ، ویژگی این حقیقت بدیهی (که از دهه‌های آغازین این قرن شتاب گرفته) بوده است. همان طور که گیدنز، در اظهارات خود از گسترش پیوند بین فعالیتهای جنگی دولت و صنایعی مانند صنایع شیمیایی، انرژی و مهندسی سخن می‌گوید، در طول جنگ اول جهانی و بعد از آن بود که مفسران "یکپارچگی علوم و فناوری درسطح بالا را به‌منزلهٔ ابزار اصلی پیشرفت صنعتی (ونظامی)"[2] تشخیص دادند.

این مسئله چنین پی‌گیری می‌شود که، با توجه به این که جنگ/دفاع به نحوی عمیق تحت تأثیر توانایی صنعتی در تولید تجهیزات ضروری برای ادارهٔ آن است، پس آن چه که "صنعتی کردن جنگ" نامیده شده، ویژگی کانونی جهان نوین است. این به نوبهٔ خود، بدین معنی است که سیاستهای دفاعی دولت و عادت مصرف، پیامدهای مهمی برای فرآیند صنعتی کردن دارند، اگر چه و همان طور که بیان کردم، نظریهٔ کلاسیک علوم اجتماعی با ترجیح این دیدگاه که

---

1. Kennedy,1988,P.458.
2. Giddens,1985,P.237.

صنعتی شدن، دولت ملی - ونیاز مرتبط با آن یعنی همان دفاع قابل اعتماد- را منسوخ خواهد کرد، گرایشی به بی‌اهمیت جلوه دادن آن دارد.

فرصتی برای شرح جزئیات ارتباط بین دولت، نیازهای نظامی و صنعتی‌گرایی نیست[۱]. آن چه که من قصد انجام آن را دارم تمرکز بر روی پیوند بین اطلاعات، فناوریهای اطلاعاتی و گروه مرتبط دولت/نظامی‌گری/صنعت است. گفته شد که، در دوره‌ای که کلاً جنگ، صنعت و دفاع به شکلی تنگاتنگ مرتبط شده‌اند اثبات این امر که اطلاعات و فناوریهای اطلاعاتی به خصوص رابطهٔ نزدیکی با به راه انداختن جنگ و آمادگی برای آن دارند، مشکل نیست. دلایل روشن است: جنگ/دفاع مدرن برای اینکه به نهایت درجه مطمئن باشد می‌بایست برپایهٔ فناوریهای پیشرفته قرار گیرد. بخش عظیمی از هزینهٔ تحقیق و توسعه از طرف دولت تأمین می‌شود که شگفت‌آور هم نیست (در انگلستان تقریباً نصف بودجهٔ کل)، و حجم بالایی از این بودجه، وقف تهیهٔ پیشرفته‌ترین فناوریهای نظامی می‌شود (در انگلستان، ۵۰ درصد از هزینهٔ تحقیق و توسعه دولتی برای این هدف صرف می‌شود). به علاوه، فناوری نظامی برتری عمده‌ای بر فناوری حوزهٔ الکترونیک ندارد که "امروزه پایهٔ نظامهای امنیت ملی را شکل می‌دهد"[۲]. فناوریهای پردازش اطلاعات در مرکز توفان تمام فعالیتهای دفاعی/جنگی‌اند. در پرتو این واقعیت، باید به این مسئله توجه نمود که در تحولات رادارها، که از ترانزیستورها نشأت گرفته‌اند، تا تعداد بسیار زیاد پروژه‌های جدید هوش مصنوعی این امر که تقاضاهای سازمانهای نظامی، سوخت‌رسان رشد و نمو ارتباطات کامپیوتری و مدیریت فناوریهای اطلاعاتی بوده است شگفت‌آور نیست[۳].

پروفسور جان اریکسون[۴]،مسئله‌ای مهم را با صراحت چنین بیان می‌کند:

"عملیات نظامی مدرن با سلاح سروکار ندارند...آنها با اطلاعات، دستور و نظارت سروکار دارند. اطلاعات کارها را انجام می‌دهد. اطلاعات سلاحها را شلیک می‌کند. اطلاعات به

1. see Robins and Webster, 1989,P.233-255.
2. Hanson,1982,P.283.
3. Braun and Mac Donald,1978
4. John Erikson

دیگران می‌گوید که به کجا بروند. شبکهٔ علائم مهم‌ترین چیز است. اگر می‌خواهید دنیا را خلع سلاح کنید...آن را از دست کامپیوترها نجات دهید.

بحث راجع به عضله نیست، دربارهٔ بازوی قوی جنگجو. این نظم عصبی اوست که اهمیت دارد. علائم و ارتباطات"[1].

جنگ / دفاع مدرن اساساً دربارهٔ اطلاعات است. خواه موضوع ساختن "هوش" در "سلاحهای هوشمند "مثل موشکهای کروز باشد، خواه تحول در سلاحهای زمین به هوا با قدرت قفل کردن روی هدف باشد، خواه مسئلهٔ عرضهٔ تجهیزات، ضد تجهیزات و ضد - ضد تجهیزات الکترونیکی باشد: خواه هرکدام یا همهٔ اینها باشد، اطلاعات هستهٔ مرکزی امورنظامی مدرن است.

سلاحهای الکترونیکی پیشرفته البته اطلاعات/هوش را در فناوری‌هایشان یک‌جا در برمی‌گیرند. برای مثال، موشکهای اگزوسه[2] که در جنگ جزایر فالکلند[3] چنین مخرب به کار گرفته شدند، شامل چنین علوم الکترونیکی پیچیده‌ای‌اند که استفاده‌کننده می‌تواند: "شلیک و فراموش کند". سرعت، دامنهٔ برد، دقت و تواناییهای پروازی آنها عملاً آنها را از مقابلهٔ دشمن مصون نگه می‌دارد.

اهمیت نظارت نظام‌مند و روزمره و شبکه‌های ارتباطی برای هر عملیات دفاع/جنگ مطمئن، سزاوار تأکید است.پشتیبانی و انسجام نظامهای سلاحهای الکترونیکی به طور روزافزون شبکه‌های فرمان، نظارت، ارتباطات و اطلاعات (سی‌اندآی)[4] را ناگزیر می‌سازد. اینها که توسط مجموعه‌ای از فناوریهای ماهواره‌ای حیرت‌انگیز و نظامهای پشتیبانی انعطاف‌پذیرتر مانند نظامهای نظارت و اخطار هوایی (آواکس)[5] تقویت می‌شوند، برای حفظ آنچه که به عنوان "رژیمهای اطلاعاتی"[6] زمان صلح و جنگ بدان اشاره شد، حیاتی است[7]. در شرایط غیر جنگی،

---

1. quoted in the Guardian,11Nov.,1982,P.4.
2. Exocet
3. Falklands war
4. communications and information (C&I)
5. warning and control systems (AWACS)
6. information regins
7. Bracken,1983.

اینها به مدیریت روزمرهٔ امور نظامی و تدارکات، به راه‌اندازی دامنه‌های ارتباطی بلند و کوتاه، و به مشاهده و تحلیل فعالیت‌های دشمنان بالفعل و بالقوه می‌پردازند. در وضعیت جنگی، تمام آنها ضروری‌تر می‌شوند. نیروهای نظامی در مورد سرعت شناسایی و پاسخ، به منزلهٔ امری مهم در جنگ مدرن، میلیاردها دلار برای تقویت سطوح شناسایی و ارتباطات شبکه‌های دفاعی خود هزینه می‌کنند به خاطر آنکه سرعت است که با آن هر حمله‌ای را می‌توان صورت داد. تنها پیشرفته‌ترین کامپیوترها می‌توانند امیدی برای دستیابی به این توانایی را بدهند و براین اساس، سرمایه‌گذاری انبوه برروی نظامهای کامپیوتری انجام می‌گیرد. مصلحت نظام دفاعی به‌خاطر ضرورت سرعت در پاسخ‌دهی، جست و جو در شیوه‌هایی برای کامپیوتری کردن فرآیندهای تصمیم‌گیری در رویارویی‌های نظامی است؛ برای مثال، گسترش برنامه‌های "هشداردهنده" با کمک نظامهای خبره، و شاید حتی نظامهای تماماً خودکار. فرانک بارنابی[1] می‌نویسد: "هیچ منطق فناورانه‌ای وجود ندارد که چرا جنگ به طور کامل خودکار نشده، یعنی جنگ با ماشینها و موشکهای کامپیوتری، بدون دخالت مستقیم انسان"[2].

ارتش با پی‌گیری چنین راهی، به معنای دقیق کلمه برای ادارهٔ امور خود وابسته به نظامهای اطلاعاتی شده: بدون چنین ساختارهای ارتباطی، کنترل و نظارت، ارتش برای درگیر شدن درجنگ، حتی ناتوان‌تر از گذشته می‌شود. چنین وابستگی‌ای، دقیقاً برنامه‌ریزان نظامی را به درک راهبرد "گردن زدن" می‌رساند: اگر هدف یک طرف، پیروزی در جنگی هسته‌ای باشد، پس کوشش برای حمله به انبارهای موشکی یا نیروی‌زمینی، به خاطر آنکه آن قدر بزرگ و پراکنده‌اند که ضربهٔ انتقام‌جویانه نشدنی است، بی فایده است. به جای آن، می‌بایست نظامهای ارتباطی و اطلاعاتی دشمن به صورت پیشگیرانه تخریب شود و سپس نیروهایی را که دچار قطع ارتباط و آشفتگی شده‌اند از بین برد[3].

همهٔ اینها، البته به طور مستقیم با مسئلهٔ نظارت درگیرند، چون بسیاری از شبکه‌های

---

1. Frank Barnaby
2. Ford,1985,P.122-146.
3. Barnaby,1986,P.2.

ارتباطاتی و اطلاعاتی براساس گردآوری و تحلیل اطلاعات بسیار متنوع برپا شده‌اند. دراینجا تأکید کنیم که واضح‌ترین هدف نظارت، یعنی کنترل دشمنان بالفعل و بالقوه، که نشأت گرفته از اجبار تمام دولتهای ملی به این کار است، به منظور آمادگی برای دفاع از سرزمین خود در برابر تهدیدهای واقعی یا احساس تهدید است.

برخی ممکن است با توجه به پایان جنگ سرد، معتقد به این باشند که ضرورتهایی که نهادهای دفاع / جنگ را به وجود می‌آورند از بین رفته‌اند. درمقابل، پی‌بردن به این نکته حیاتی است که پیش شرطهای اطلاعاتی به منزلهٔ کاربرد همیشگی حکومت در نظام دولت مدرن قرار می‌گیرد[1]. به دلیل آن که نخستین وظیفهٔ هر حکومتی محافظت از مرزهایش است، گرسنگی سیری ناپذیری برای اطلاعات راجع‌به هر چیز که بر منافع ملی تأثیر می‌گذارد وجود دارد و نشانه‌روی به سوی هیولای کمونیسم برای تحریک این اشتها واجب نیست. پیامد این قضیه، ساخت نظامی گسترده از فناوریهای گره‌خورده با کنترل روزمره و مداوم و با تحقیق و بررسی دربارهٔ وقایع و فعالیتها- نظامی و غیر نظامی - در سراسر جهان بوده است[2].

ماهواره‌ها رکن اصلی فعالیتهای نظارتی‌اند. برطبق نظر دو تن از مفسران، مناسب است بگوییم در جایی که "ماهواره‌های نظامی از کار می‌افتند، ارتش به طور مؤثر کر و کور و لال می‌شود"[3]. توضیح دلایل و پیامدهای انهدام هواپیمای پرواز شماره ۰۰۷ هواپیمای کره‌جنوبی و کشته شدن ۲۶۹ مسافر آن در اول سپتامبر ۱۹۸۳، روشن‌کنندهٔ اهمیت این نظامهای ارتباطی و اطلاعاتی است. چندین نویسنده این بحث را مطرح کرده‌اند که پرواز مذکور قصد ورود به حریم شوروی را به این خاطر داشت تا با فعال‌کردن نظامهای دفاعی جدید آن کشور و بازکردن خطوط ارتباطی بین مسکو و ایستگاههای فرماندهی هسته‌ای خاوردور، ماهواره‌های امریکایی قادر به جاسوسی دربارهٔ آنها بشوند[4]. حتی آنهایی که استدلال می‌کنند که ورود غیرمجاز این هواپیما به خاطر اشتباه ناوبری هوایی بوده است، با این واقعیت که ایالات متحده به هنگام آماده‌باش نظام

---

1. Whitaker.1992,P.121.
2. Richardson and Ball,1986.
3. Jasani and Lee,1984,P4.
4. Johnson,1986.

ارتباطات و اطلاعات شوروی از منبع سودمندی برای جاسوسی بهره‌مند شد، مخالف نیستند[1].

لزوماً این نظامها از چشم مردم پوشیده است، یعنی پنهان‌کاری‌ای که برای تضمین امنیت آن در مقابل دشمن، ضروری است. بنابراین، شبکه‌ای تار عنکبوتی، ناشناس و غیرقابل وارسی در سطح ملی و جهانی برای نظارت و انتقال پیام بین سازمانهای دفاعی ساخته شده است. همان طور که ویلیام ای.باروز[2] می‌گوید:

"نظامی که تمام دیدوشنود را انجام می‌دهد، به نحوی فراگیر محرمانه - بسیار تاریک - است به طوری که هیچ فردی دربارهٔ تمام بخشهای مخفی آن، دربارهٔ تولیداتی که آنها جمع‌آوری می‌کنند، یا دربارهٔ گسترهٔ واقعی وسعت پراکندگی آن و بودجهٔ کاملاً مخفی آن که کارکرد کل عملیات را تأمین می‌کند، چیزی نمی‌داند"[3].

ماشین نظارت تنها برعلیه دشمنان خارجی هدایت نمی‌شود. دولت ملی با حساسیت نشان دادن به تهاجم داخلی، میلی قوی برای جستجوی "شورشگران" دارد. سرویس امنیتی انگلستان، یعنی ام.آی.۵[4]، برای تعقیب دشمن داخلی، در بخش فرماندهی خود در محلهٔ می‌فر[5] در لندن، دارای یک دفتر کامپیوتری متصل[6] است با ظرفیت نگه‌داری ۲۰ میلیون پیشینه و پرونده دربارهٔ یک میلیون نفر از مردم، و شبکه‌ای متشکل از ۲۰۰ ترمینال کامپیوتری که به یک ابرکامپیوتر دسترسی دارند[7]. افشای گاه و بی‌گاه خبرها و جریانهای پشت پرده، روشن ساخته که نظارت برفعالان اتحادیه‌های کارگری، بسیاری از نمایندگان حزب کارگر درمجلس، فعالان مبارزه برای خلع سلاح هسته‌ای (سی.ان.دی.)[8]، معلمان و مربیان و کارکنان رسانه‌ها، و همچنین بر هر آنکس که تصور می‌شود در این مورد کاندیدای آشکارتری است، اعمال می‌شود[9]. به علاوه ام.آی.۵ با شاخهٔ مخصوص[10] پلیس فعالیت مرتبط دارد و از آن طریق شبکهٔ ملی گردآوری

---

1. Hersch,1986.
2. William E.Burrows
3. Burrows,1988,P.22.
4. MI5
5. Mayfair
6. joint computer bureau
7. Compbell and Connor,1986,P.274.
8. CND (Campaign for Nuclear Disarmament
9. cf.Leigh,1980;Massiter,1985; Hollingsworth and Norton-Taylor,1988.
10. special branch

اطلاعات خود را وسعت می‌بخشد[1]. سرویس‌های امنیتی، در صورت لزوم، به گروه عظیمی از بانکهای اطلاعاتی نیز دسترسی دارند که شامل کامپیوتر ملی پلیس، اسناد ادارهٔ مالیات، بایگانیهای بریتیش تلکوم[2]، و داده‌های نگه‌داری شده توسط بخش بهداشت و تأمین اجتماعی می‌شود.

به طور خلاصه، چیزی که ما شاهد آنیم نیروی قدرتمندی است که رشد نظامهای نظارتی را به پیش می‌برد و از وظیفهٔ دولت ملی در حفاظت از مرزهایش سرچشمه می‌گیرد. در جهانی که به مرزهای ملی تقسیم شده، به ناگزیر فشاری ذاتی به سوی ساختن ماشینهای دفاعی/جنگی کارآمد درکار است. و چون غالباً ملتها درحال درگیری، و حتی کلی‌تر در وضعیت درگیری بالقوه، با یکدیگرند وسیلهٔ "کارآمد" همیشه در حال تغییر است. به هرحال، آنچه که ثابت باقی می‌ماند میل به گردآوری، مناسب‌سازی و عمل برروی بهترین اطلاعات ممکن دربارهٔ دشمنان واقعی و قلمداد شدهٔ داخلی و خارجی است. در یک سطح، این عمل در طرح و توسعهٔ فناوریهای بیش از پیش پیچیدهٔ سلاحهای "هوشمند" آشکار می‌شود. در سطحی دیگر، به برپایی شبکه‌های ارتباطی پیچیده‌ای که به زحمت قابل فهم و درک هستند منجر می‌شود. و همچنان در سطحی دیگر، هرچند که با آن دو تلاقی می‌کند، فشاری همیشگی در جهت مراقبت و ردیابی هر آن چیزی که به منزلهٔ خطر برای امنیت ملی تلقی شود، وجود دارد.

در خلال آثار تونی گیدنز، ما به ایدهٔ روشن‌تری دربارهٔ مشارکت جنگ و دولت ملی در گسترش نظارت دست می‌یابیم و از آن طریق، محدودیتهای نظریه‌های کلاسیک علوم اجتماعی را در تأکید بر "سرمایه‌داری" و "صنعتی‌گرایی" در توصیف پیدایش مدرنیته بهتر درمی‌یابیم. هرچند، گیدنز اظهار نمی‌دارد که اولویتهای سرمایه‌داری هیچ نقشی در گسترش نظارت ایفا نمی‌کند. دراینجا، آوردن نقل قولی از مقالهٔ اخیر استانسفیلد ترنر[3]، رئیس سابق سیا(۱۹۷۷-۱۹۸۱) که اکنون علاقمند است تانقشی برای این سازمان در جهان پساکمونیستی

---

1. Danies and Black,1984,P.19.
2. British Telecom
3. Stansfield Turner

دست‌وپا کند، مناسب می‌نماید.

آقای ترنر، در تأکید براینکه سیا نقش خود را در نظارت بر سایر کشورها ادامه دهد هیچ تردیدی ندارد. درواقع، درحالی که کاهش تهدید شوروی را تأیید می‌کند، بر اینکه می‌بایست این کشور همچنان مورد موشکافی دقیق قرار گیرد، مصّر است (به خصوص به دلیل بی ثباتی منطقه در مالکیت سلاحهای هسته‌ای، که می‌تواند منافع ایالات متحده را مورد تهدید قرار دهد) و تعداد زیاد دیگری از خطرها را، به خصوص در جهان سوم، برای ایالات متحده مشخص می‌کند، که می‌بایست به دقت تحت نظارت قرار گیرند[۱].

در مقالهٔ آقای ترنر، جالب‌تر از همه، آرزوی او در گسترش حیطهٔ اختیار سیا از نظارت نظامی و سیاسی به جاسوسی اقتصادی است. او تأکید می‌کند که: "ما باید "امنیت ملی" را با دادن اهمیت بیشتر به نیروی اقتصادی، دوباره تعریف کنیم" زیرا "تهدید شاخص علیه امنیت ملی ایالات متحده اکنون در حوزهٔ اقتصاد قرار دارد"[۲]. جاسوسی اقتصادی "می‌تواند از روندهای گسترده‌ای که بازرگانی خارجی در تمام مدت تعقیب می‌کند گرفته تا آن پیشنهاد و مناقصه‌هایی را که رقبای منفرد خارجی در مقابل شرکتهای ایالات متحده در قراردادهای آن سوی دریاها می‌دهند، دربرگیرد"[۳]. با چنین حیطهٔ اختیار گسترده، و توصیهٔ مردی در جایگاهی بالا همچون استانسفیلد ترنر برای "همزیستی بیشتر بین جهان اطلاعات و بازرگانی"[۴]، روشن است که ما نباید در میزان آزادی عمل دولت ملی در مسائل دفاعی و تجاری مبالغه کنیم.

چند سالاری[۵]، شهروندی و نظارت

راه دیگری هست که از طریق آن دولت ملی نظارت را گسترش داده است، چیزی که با اقدام نظامی مربوط می‌شود اما ترس و وحشت کمتری را تداعی می‌کند. این شیوه، مربوط می‌شود به رابطهٔ دولت ملی با شهروندان خود، به ویژه اینکه مردم چگونه به حقوق و وظایف

1. Turner,1991,P.152.
2. Ibid,P.151.
3. Turner,P.152.
4. Ibid
5. polyarchy

شهروندی دست می‌یابند و اینکه چگونه اینها ارائه و اجرا می‌شوند. مکمل گسترش این حقوق و وظایف در دولت ملی، اشاعهٔ حکومت چند سالاری بوده است که در کل به منزلهٔ گسترش ابزار دموکراتیک حکومت قابل درک است.

برای فهم بهتر این مسئله، لازم است تا به بنیاد دولت ملی بازگردیم. دست پیش داشتن در جنگهای اغلب خونین و طولانی، الویتی برای هر حاکمیتی است که قصد دارد تا بر سرزمین معینی، آن چه راکه گیدنز آن را "صلح داخلی" می‌نامد حاکم کند. رک و راست، نظم و ثبات ابتدا می‌باید در داخل مرزهای یک کشور به دست آید تا امنیت مرزهای خارجی آن تأمین شود. بدون شک، در روزهای اول، "صلح داخلی" می‌تواند با اجبار نیروی نظامی به دست آید، اما برای دولتی که قصد دارد تا در دراز مدت باقی بماند بیش از این مورد لزوم است. دست‌کم، دولت می‌بایست اتباع خود را بشناسد، به خصوص به این دلیل که چه بسا لازم شود تا عده‌ای از آنها را برای جنگیدن با مهاجمان خارجی به خدمت فرابخواند. به علاوه، هر دولت ملی برای ادارهٔ کارآمد اخذ مالیات، نیاز به شناسایی اتباع خود دارد. و هردو این نیازها بدین معنی است که نوعی سرشماری، شرط لازم برای همهٔ دولتهای ملی است - بنابراین، نظارت از آغاز دارای اولویت است. به خاطر همین، گسترش اجرای ثبت املاک[1] در انگلستان، که از اواخر قرن یازدهم به کار گرفته شد، مثال عمده‌ای است از شکلی مقدماتی از نظارت: ویلیام فاتح[2] که برای تحکیم و سود بردن از حملهٔ نظامی خود بی‌قرار بود، بلافاصله نظامی را با هدف شناسایی عامهٔ مردم پی‌ریخت - هویت، نشانی، و البته ثروت آنها.

از آن به بعد، البته هرچند با تاریخی پر از سایه روشن، ردیابی گسترش شیوه‌های نظارت بر جمعیت داخلی ممکن شد. در خلال اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به خصوص گسترشی خارق العاده در آمارگیری رسمی که توسط فنونی با پیچیدگی روزافزون به دقت بسیار صورت می‌گرفت به وجود آمد که دامنه‌ای از موضوعهای متعارف سرشماری تا نمودارهایی

---

1. Domesday

۲. William the Conqueror,1066-1087, پادشاه انگلستان -م.

دربارهٔ هرچیز، از عملکرد آموزشی تا الگوهای شغلی را در نقاط ویژه‌ای از کشور دربرمی‌گرفت[1]. اطلاعاتی که اینچنین گردآوری شده، به نحوی غیرقابل‌انکار به منزلهٔ وسیله‌ای برای درک دگرگونی شخصیتی جامعهٔ انگلستان جذابیت دارد، اما همچنین و به طور حیاتی، برای دولت ملی که می‌بایست دربارهٔ موضوعهایی همچون وضع مالیات، اقدام معمول برای تأمین تدارکات آموزشی، و حتی راهبردی برای اقتصاد منطقه قبول مسئولیت کند، لازم است.

این می‌تواند در بحث جهشی به جلو باشد. مضمونی قوی در رشد دولت ملی، همچنان که دیده‌ایم، نیاز آن به دفاع نظامی از مرزهای خود است، و برای رسیدن به این هدف، نوعی سرشماری هرچند مقدماتی ضروری است، چراکه دولت می‌بایست مالیاتها را وصول کند و اتباع مذکر خود را برای مقاومت در مقابل مهاجمان به خدمت فرابخواند و همچنین مانورهایی در جهت توسعه نیز انجام دهد. اما چیز دیگری مورد نیاز است. برای اینکه مردان جوان به خاطر دولتی بجنگند، چیزی بیش از دانستن محل سکونت و شغل آنان لازم است. دولت ملی باید چیزی ملموس‌تر به آنان بدهد.

گیدنز، با استفاده از ایده‌های پیشرو تی.اچ.مارشال[2]، چنین اظهار می‌کند که این مسئله ممکن است همچون شکلی از "قرارداد" بین دولت ملی و اعضای آن تلقی شود. دراصل، پیشنهاد این است که اتباع در ازای جنگیدن برای ملت، حقوق شهروندی متنوعی را به دست می‌آورند: برای مثال، به عنوان یک شهروند، حق محافظت از طرف دولت در مقابل حملهٔ نیروهای خارجی یا حق حمل گذرنامه‌ای که به او امکان ورود آزاد به یک کشور میزبان و پشتیبانی از طرف سفارتهای کشور خود در کشورهای خارجی را می‌دهد.

جامعه‌شناسانی دربارهٔ پیوندهایی بین به راه افتادن جنگ و آغاز اصلاحات اجتماعی که حقوق شهروندی را گسترش داده‌اند، اظهاراتی بیان کرده‌اند. به نظر می‌رسد که، درحالتی که بسیاری از مردان برای فداکاری در جنگ فراخوانده می‌شوند، و باز هم گویاتر، در حالتی که کل جمعیت می‌بایست در "جنگی تمام عیار" درگیر شود، پس نیروی قدرتمندی برای اصلاحات

---

1. cf. Hacking,1990.

2. T.H.Marshall

اجتماعی وجود دارد. مثلاً در انگلستان، مشاهدهٔ پیوندی بین تجهیز برای جنگ اول جهانی و فداکاریها در طول آن و تعهد برای "سرزمینی مناسب قهرمانان"، که حق رأی برای تمام مردان بالاتر از بیست و یک سال، اصلاح حقوق زنان و مستمری دولتی متوسطی را به همراه آورد، نسبتاً ساده است. به طور مشابه، روشن است که ارتباطی میان تحمل اوضاع توسط سربازان و شهروندان بین ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ و مجموعه اصلاحاتی که نظریهٔ دولت رفاه‌بخش را دنبال و تثبیت کرد، وجود دارد، اما آنچه که مسلم جلوه می‌کند آن است که همبستگی بین تجهیز برای جنگ و فداکاری در آن و اصلاح اجتماعی وجود دارد.

امروز مردمی که در مقام شهروند تحت دولت ملی زندگی می‌کنند، حقوق و وظایف بسیاری دارند. مثلاً آنها حق آموختن، رأی دادن، داشتن گذرنامه، حداقل درآمد، درمان برای سلامتی و امثال اینها را دارند. آنها در مقام شهروند، وظایفی نیز دارند، پرداخت مالیاتهایی که وضع می‌شود و چنانچه احضار شدند، جنگ به خاطر کشور.

نکتهٔ کلیدی کاملاً ساده است؛ خارج از "قرارداد" بین دولت ملی و افراد کشور، مجموعه‌ای از حقوق و وظایف شهروندی به وجود آمده است. ارتباط اصلی آنها با نظارت در این است که چگونه این حقوق و وظایف ارائه و جمع‌آوری می‌شود. دولت ملی که حقوق شهروندی زیر چتر حمایت او اعمال می‌شود، می‌بایست ابزارهای مدیریت را برای مواجه شدن با این مسئولیتهای اضافی متحول کند. و این یعنی کلاً صحبت از رشد دولت سوسیال دموکرات مدرن که نیروی قدرتمند ویژه‌ای برای نظارت است.

واقعاً هم‌چنین است، زیرا ادارهٔ حقوق و وظایف شهروندی به تفرد بسیار دقیق اعضای کشور نیاز دارد. ثبت‌نام در انتخابات به گسترش پایگاههای اطلاعاتی که سن و محل اقامت کل جمعیت را ضبط می‌کند نیاز دارد؛ خدمات اجتماعی به پیشینه‌هایی دقیق دربارهٔ وضعیت مردم، از وضعیت مسکن و سوابق پزشکی تا اطلاعاتی دربارهٔ بستگان آنها، احتیاج دارد؛ ادارهٔ مالیات، بایگانیهای غول‌آسایی ایجاد می‌کند که وضعیت اقتصادی هرکس در جامعه رابه تفصیل بیان می‌دارد؛ درسراسر سالهای تحصیل، سوابقی برای تبیین پیشرفت، رشد، تداوم و دگرگونیها

ساخته می‌شوند؛ برنامه‌هایی برای تخفیف بدترین پیامدهای فقر نیاز به اطلاعات زیادی دربارهٔ آن بخت‌برگشته‌هایی که به قدر کافی مستحق‌اند، دارد... همان‌طور که پدی هیلیارد[1] و جنی پرسی اسمیت[2] مطرح می‌کنند: "ارائه بهره‌مندیها و خدمات رفاهی در قلب نظام نظارت فراگیر قرار دارد، زیرا در اینجا است که فرآیندهای رده‌بندی، گردآوری و ضبط اطلاعات همواره رو به تکثیر است[3]"

خطرهای نظارت

گرایش دولت ملی به سوی نظارت، یا به خاطر نیازهای امنیتی و یا حقوق و وظایف شهروندان سوق داده می‌شود، یا براثر تعداد زیادی پرسشها و مسائلی که از جانب هردو آنها مطرح می‌شود. پیشاپیش همه، دغدغه‌های طرفداران آزادیهای مدنی است که نگرانی زیادی را نسبت به افزایش نظارت اظهار می‌کنند. مطالب زیادی دربارهٔ مسائلی مانند پرونده‌سازیهای پلیس دربارهٔ مردم، که می‌تواند در تحقیقات هیأتهای منصفه مورد سؤاستفاده قرار گیرد یا حتی منجر به بازداشتهای اشتباهی بشود، منتشر شده است[4].

دو مسئله ویژه و فشردهٔ مرتبط با یکدیگر وجود دارد. یکی از آنها ترس از امکان دسترسی سازمانهای امنیتی به پرونده‌هایی است که به خاطر مقاصد دیگری گردآوری شده است، مثلاً هنگامی که نیروهای پلیس می‌توانند به پیشینه‌های شغلی، پزشکی و بانکی دسترسی داشته باشند. نگرانیهای دیگر مربوط به مسئله عمومی‌تر درهم آمیختن پایگاههای داده‌های بسیار متفاوت است. با کامپیوتری کردن اکثر بایگانیهای نظارت دولتی (و بسیاری چیزهای دیگر) امکان پیوند اطلاعاتی که زمانی از هم مجزا بودند پیش می‌آید. درحالی که قیود چشمگیری در راه ایجاد این اتصالها وجود دارد، ظرفیت یک "کارت هویت الکترونیکی"، مثلاً براساس شمارهٔ بیمهٔ ملی شخص، در توانایی ساختن "چهره‌ای همه جانبه" از هر فرد خاص

---

1. Pady Hillyard
2. Janie Percy-Smith
3. Hillyard and Smith,1999,P.172.
4. e.g.Manwaring-White,1983;Marx,1988.

آشکار است. اگر سازمانهای امنیتی، توانایی دسترسی به مثلاً پیشینه‌های پزشکی، آموزشی، مالیاتی، شغلی، بانکی و جزایی را داشته باشند، روشن است که پروندهٔ یک فرد با پیچیدگی و دقت بسیار می‌تواند تشکیل شود. این فرآیند با تصمیم بخشهای دولتی در ارائه شبکه‌های کامپیوتری هماهنگ، که در نیمهٔ دههٔ ۸۰ ایجاد و از آن به بعد فعالانه دنبال شد، تسهیل خواهد شد.

از این قضیه می‌توان برداشتی از مدرنیته را از طریق استعارهٔ پاناپتیکون[1] (نظارت فراگیر) تصویر کرد. این مفهوم را فوکو از ایده‌های جرمی بنتام[2] دربارهٔ طراحی زندانها، بیمارستانها و تیمارستانها گرفت. برای آنها که با این استعاره آشنا نیستند، پاناپتیکون به طراحی معمارانه‌ای اشاره دارد که بنتام در آنجا نگهبانان را در مرکز (معمولاً درتاریکی) زندان قرا می‌دهد و آنها می‌توانند زندانیان یا بیماران راکه هرکدام به طور جداگانه و معمولاً در روشنایی در سلولهایی در محیط دایره سکونت داده شده‌اند، تحت مراقبت قرار دهند. این طرح را فوکو به منزلهٔ استعاره‌ای برای زندگی مدرن اخذ کرده، استعاره‌ای حاکی از آن که نظارت به ساخت پاناپتیکونی بدون جسمیت دیوار امکان می‌دهد. امروزه، به لطف فناوریهای الکترونیکی، مردم در معرض تماشا هستند، اما آنها هیچ کدام نه با دیگران که تحت مراقبت‌اند ارتباطی دارند و نه می‌توانند ببینند که چه کسی است که نظارت می‌کند. این ایده برآن است که نظارت توسط ناظرانی نادیدنی، ویژگی مکمل جوامع پیشرفته است.

شاید بتوان گفت که مبالغه کردن کاری ساده است، و قاعدتاً اشتباهی در این اظهارنظر که آنهایی که در "جامعهٔ منضبط"[3] (فوکو) تحت نظارت‌اند هیچ برخوردی با دیگر فاعلان نظارت ندارند، باید رخ داده باشد. اطلاعات گردآوری شده از منابع متمرکزی مانند سرشماری، تا حدّ زیادی به مردم بازخورانده می‌شود و درواقع، آنها را در کنترل انعکاسی وضعیت، چشم‌اندازها و سبک زندگیهای خود توانا می‌سازد[4]. مثلاً، اطلاعاتی دربارهٔ سطوح درآمدها، میزان جرایم، یا

1. Panopticon
2. Jeremy Bentham
3. disciplinary society
4. Giddens,1991.

انگاره‌های طلاق نه تنها برای مأموران دولتی، بلکه برای افرادی که در جستجوی ساختن معنایی برای زندگی خود و شاید بازکردن مسیرهایی نو در آنند نیز مفید است.

این قضیهٔ مهمی است اما نه برای ردّ مفهوم پاناپتیکون، زیرا مصّرانه بلندپروازی متکبرانهٔ دولت را برای نظارت برهر چیزی و دربارهٔ شیوه‌هایی که از طریق آنها قدرت انباشت اطلاعات به شکلی تنگاتنگ به هم مرتبط می‌شوند، یادآوری می‌کند. مانوئل دولاندا[1]، با تأمل دربارهٔ نظارت نظامی، به "بصیرت ماشینی"[2] این نظارت در فعالیتهایی مانند استراق سمعهای مخابراتی و نظارت ماهواره‌ای بر سر زمینهای بیگانه، یعنی نظارت خودکار، اشاره می‌کند. برنامه‌های پی‌ریزی شده‌ای که ارتباطات را در چارچوب مقوله‌ای مشخص کاوش می‌کنند، یا کنترل ماهواره‌هایی که ردپای هرچیز و همه چیز را تحت نظر دارند. دولاندا دربارهٔ نرم‌افزار پیچیده‌ای توضیح می‌دهد که ماشینها را قادر به رمزگشایی عکسهای ماهواره‌ای می‌کند، که تقریباً از هرچیزی که در زیر پای آنهاست گرفته شده، همچنین نظامهایی را که برای تسهیل تحلیل ارتباطات تحت کنترل ایجاد شده است. با نگاهی به تمام این روندها، او آن را "پانسپکترون"[3] می‌نامد، یعنی چیزی "که می‌توان آن را ماشین جدید جاسوسی - اقتباسی[4] غیربصری خواند"[5].

درجایی دیگر، بندیکت اندرسون[6]، با شرح جزئیات شیوه‌هایی که طی آن دولتهای استعمارگر، نقشه و سرشماری را ترکیب می‌کردند "برای اینکه فضا را تحت همان نظارتی بگیرند که سرشماران سعی می‌کردند برانسانها اعمال کنند"[7]، استعارهٔ "خانه شیشه‌ای"[8] را برای درک خواست استعمارگران در "نظارت پذیری همه جانبهٔ[9] هرچیز راکه فاتح آن شده بودند و قصد تسلط بر آن را داشتند، به یاد می‌آورد. "خانهٔ شیشه‌ای"، بالحنی که کاملاً یاد آورد پاناپتیکون بنتام است، "منظره‌ای انسانی [را]با دامنهٔ دید کامل، یعنی شرایطی که در آن هرکس و هرچیز (به

1. Manuel De Landa
2. machine vision
3. Panspectron
4. intelligence-acpuistion
5. De Landa ,1991,P.25.
6. Benedict Anderson
7. Anderson,1991,P.173.
8. glass house
9. Ibid,P.184.

عبارتی) یک شمارهٔ ردیف دارد"[1]، در تصور می‌آورد.

در توجه به میل سیری‌ناپذیر دولت ملی به نظارت بر هر چیز، چگونه می‌توانیم آقای استانسفیلد ترنر "سیا"یی را نادیده بگیریم؟ او با حمایت از سرمایه گذاری در "شبکه‌ای قوی از ماهواره‌هایی با حس‌گرهای متنوع" استدلال می‌کند که "این کار سودمند است زیرا توانایی زیر نظر داشتن هرچیز درهر زمان، به طور مسلم ارزش بزرگی در جهان نوین و غیرقابل اعتمادِ پیش رو است"[2]. او اصرار بر تداوم و گسترش نظارت از راه فضا براهداف آشکاری مانند اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی سابق و کشورهای بی‌ثبات جهان سوم را دارد. اما فهرست اهداف خود را برای شمول "نظارتهای جهانی بر روی سلاحها و عزمی ملی برای استفاده از آنها [که] نظام کنترل و مراقبت بسیار مداخله‌گرانه رانیاز خواهد داشت "طولانی می‌کند. نه تنها این مورد، "رقابتهای ملی" نیز می‌باید- در هر کجا که ظاهر شوند - تحت نظر قرار گیرند، چراکه "ایالات متحده تنها هنگامی می‌تواند به خوبی انتخاب کند که به خوبی مطلع باشد". ترنر اضافه می‌کند که "مسائل روبه رشد جهانی مانند تروریسم، انهدام بوم‌شناختی و حمل‌ونقل مواد مخدر، ایجاب می‌کند تا ایالات متحده، اطلاعات گوناگونی را جمع‌آوری کند"[3].

ترنر، چنان که گویی این مختصر به گونه‌ای نابسنده است، توصیه می‌کند که نظام ماهواره‌ای او می‌باید اطلاعات اقتصادی را (به همان اندازه اطلاعات سیاسی و نظامی) دربارهٔ کشورهای دوست جمع‌آوری کند. او، اصرار بر جاسوسی ایالات متحده دربارهٔ کشورهایی همچون انگلستان و ژاپن را چندان نگران‌کننده تلقی نمی‌کند. بلکه درواقع، نظارت ماهواره‌ها و رهگیریهای محرمانهٔ ارتباطاتی (ببیند اما دیده نشود) متحدان را، بدون اطلاع آنها، مایهٔ آرامش می‌داند:

"همان طورکه بر امنیت اقتصادی تأکید می‌ورزیم، باید دربارهٔ کشورهای پیشرفته‌تر - یعنی متحدان و دوستان ماکه با آنها رقابت اقتصادی داریم- جاسوسی کنیم، اما در بحران باید

1. Ibid,P.184-185.
2. Turner,1991,P.151.
3. Turner,P.153.

همدست سیاسی و نظامی آنها بشویم. این بدان معنی است که... ایالات متحده نیّت آن دارد تا به نظامهای فنی فاقد هویت بشری، یعنی عمدتاً عکسها و رهگیریهای ماهوارهای اتکا کند"[1] با این نظر، در واقع به پاناپتیکون بنتام نزدیک می‌شویم.

این چشم‌اندازها می‌توانند ترسناک باشند، اما قطعاً تخیلاتِ بخش هیجان‌انگیز داستانی علمی- تخیلی نیستند. آنها گسترش منطقی ضرورت نظارت‌اند که در قلب دولت ملی جا می‌گیرد[2]. این نظارت، خصوصیت مکمل تمام جوامع مدرن است و "هیچ برنامهٔ سیاسی ساده و آشکاری برای توسعه حریف آن نمی‌شود"[3]. به علاوه، با توجه به ضروریات سازماندهی و شکلهای مراقبتی همراه آن که بخش بزرگی از شیوهٔ زندگی ما را شکل می‌دهند، ما نیز موافق با گیدنز می‌بایستی به این نتیجه برسیم که به طور دقیق در همهٔ جوامع پیشرفته "جنبه‌های فراگیر تسلط، تهدیدی محسوب می‌شوند " زیرا نظارت" در دولت مدرن به حدّاعلای خود رسیده است"[4].

نظارت شرکتی

در استفاده از آثار تونی گیدنز برای رسیدن به فهم و درکی روشن‌تر نسبت به نظارت دولتی، نباید تشریک مساعی شرکتهای سرمایه‌داری را در این روند از یاد ببریم. گیدنز، خود نیز با این بیان گزنده که "نظارت در شرکتهای سرمایه‌داری کلید مدیریت است"[5]، نقشی را که سعی و تلاش سرمایه‌داری برای این امر ایفا می‌کند نادیده نمی‌گیرد. ما به دفاعیهٔ استانسفیلد ترنر از "همزیستی بیشتر بین دنیای جاسوسی با جهان تجارت"[6] برخورده‌ایم که یادآورد وحدت بالقوهٔ دولتهای ملی و فعالیتهای سرمایه‌داری است و ادوارد شیلز[7] محافظه‌کار نیز شرکتهای سرمایه‌داری را که جزو متجاوزان به زندگی خصوصی‌اند، از فهرست خود حذف نمی‌کند.

---

1. Turner,P.153.
2. Gandy,1993.
3. Giddens,1985,P.310.
4. Giddens,1985.P.310.
5. Giddens,1987,P.175.
6. Turner,1991,P.152.
7. Edward Shils

در واقع، شیلز با بیان اینکه شرکتها جزو متجاوزان اصلی زندگی شخصی‌اند، نسبت به نقش مدیریت نوین درگسترش نظارت هشدار می‌دهد[1].

مورد مناسبی که می‌تواند در این دیدگاه مؤثر باشد که شالودهٔ مدیریت، که اساساً پدیده‌ای تنها متعلق به قرن بیستم است مقوله‌ای ازکار اطلاعاتی است، نظری است مبنی برآنکه هدف اصلی مدیریت، نظارتی همه جانبه بر حوزهٔ فعالیت شرکتی است به خاطر آنکه راهبردهای برنامه‌ریزی و عملیاتی که بیشترین سود را در سرمایه‌گذاری تضمین می‌کنند، بهبود یابند. همان طورکه چهرهٔ محوری مدیریت علمی یعنی اف. دبلیو تیلور[2]، آن را مطرح می‌کند: مدیران، همانقدرکه به عنوان متخصصان اطلاعات - به طور ایده‌آل به منزلهٔ انحصارگران آن - فعالیت می‌کنند به همان اندازه نیز باید همچون ناظران، تحلیل‌گران و برنامه‌ریزانی دقیق برای منافع سرمایه‌داری باشند و این فلسفهٔ وجودی[3] آنان است. تیلور خواستِ مدیریت را، اگر نگوییم دستاورد آن را، چنین بیان می‌کند: "گردآوری آگاهانهٔ اطلاعات مربوط به مدیریت از تودهٔ عظیم دانش سنتی. وظیفهٔ گردآوری تمام این تودهٔ عظیم دانش سنتی و ضبط، فهرست کردن و در بسیاری از موارد و دست آخر، تبدیل آن به قوانین و همچنین به فرمولهای ریاضی، کار داوطلبانهٔ مدیران علمی است"[4].

نقطهٔ شروع اصلی مدیریت و دغدغهٔ خاص تیلور، فرآیند تولید بود، مشکلی از دیر زمان که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم باگسترش کارخانه‌های بزرگ و نیروی کار به مسئله‌ای غامض تبدیل شده بود. مطالب بسیاری، با تمرکز بر رشد مدیریت علمی، دربارهٔ پاسخ سرمایه‌داری شرکتی به این مسئله منتشر شده‌که بر این امر تأکید دارند که مدیران برای انجام "کار فکری" (تیلور) سازمانها و برای بهبود نظارت کاراً برآن چه که تحت ادارهٔ آنهاست برگزیده شده‌اند. قصد من در اینجا، قضاوت در مورد موفقیت یا شکست نسبی استراتژیهای مدیریتی خاص نیست: واضح است که این‌ها متغیرند. به هرحال، توجه به این نکته مهم است که نظارت

---

1. Shils,1975,P.335.
2. Frederick Winslow Taylor,1896-1915.
3. raison d'etre
4. Taylor,1947,P.40.

بر فرآیند تولید به خاطر نوآوریهای اخیر مانند کنترل عددی کامپیوتری (سی.ان.سی.)[1]، روبات سازی[2]، و البته، ترمینالهای کامپیوتری که زمان شروع، میزان تولید، حضور در محل کار، کنترل کیفیت و از این قبیل را توانسته‌اند متفرد و به طور خودکار ضبط کنند، نسبت به روزهای آغاز نظارت مستقیم به شکلی گسترده رشد کرده است[3].

مدیریت مدرن، کنترل بسیار دقیق تولید را به منزلهٔ شرط لازم برای چیزهای دیگر انجام می‌دهد، اما گسترهٔ مدیریت، امروزه الزاماً بسیار وسیع‌تر از فرآیند کاری است[4]. مهم‌ترین چیز برای درک این مسئله، پی‌بردن به این امر است که سرمایه‌داری شرکتی در این قرن به سه شیوهٔ کلیدی گسترش یافته است. نخست اینکه، شرکتها از لحاظ فضایی رشد کرده‌اند، تا آن حد که شرکتهای پیشرو به عنوان نمونه، دست کم حضوری در سطح ملّی و معمولاً فراملّی دارند. دوم، اینکه شرکتها با ادغام با یکدیگر تعدادشان کمتر ولی بازیگران بزرگتری شدند: طبق معمول، گروهی از سازمانها بربخشهای اصلی بازار تسلط پیدا کرده‌اند. سوم، که براحتی قابل مشاهده است اینکه شرکتها درساختار اجتماعی، چه با گسترش شبکهٔ مراکز فروش که براحتی در اکثر شهرها دیده می‌شوند و چه توسط جایگزینی کالاها و خدمات قابل خرید به جای انبار آذوقه‌های شخصی و همسایگی، نفوذی عمیق‌تر یافته‌اند.

یکی از پیامدهای مهم این نوع گرایشها، که برابر است با آن چیزی که "یکسان سازی جامعه"[5] نامیده می‌شود، مبارزه‌جویی است که این گرایشات در مقابل مدیران می‌نهند به نحوی که آنها به خاطر مواجهه مؤثر با آن، به اطلاعات جاسوسی مطمئن گردآوری شده متکی می‌شوند. خلاصه، امروزه نظارت بر بخشهایی بسیار فراتر از بخش تولید کالا، ضرورتی برای فعالیت کارآمد شرکتی است. این قضیه ابعاد بسیاری دارد، با دامنه‌ای از کنترل نوسانات پولی گرفته تا شرایط سیاسی در کشورهای میزبان، اما در اینجا من باید بر روی افزایش نظارت برمشتریان و درواقع، بر عموم گسترده‌تری از مردم، تمرکز کنم.

---

1. Computer Numerical Control (CNC)
2. robotics
3. Shaiken,1985.
4. Fox,1989.
5. Trachtenberg,1982.

گسترش بازارسنجی، هم در داخل و هم در خارج از شرکتها، شاخصی است برای نیاز مدیریت در شناخت مشتریانش. روشهای آن در دسترسی به عموم مردم متغیر است و شامل اطلاعات حاصل از پیمایش و مصاحبه، جستجو در عقاید جامعهٔ آماری و آزمایش کالاها پیش از روانه کردن و در واقع، در خلال طرح و توسعهٔ آنها می‌شود. این روشها، به همان میزان که بازارسنجان می‌کوشند تا بیش از پیش دربارهٔ "سبک زندگی" مشتریان بالقوه و واقعی خود آگاهی یابند، به نحوی روز افزون پیچیده‌تر می‌شوند[1].

پسر عموی نزدیک چنین نظارتی، همان بنگاههای کنترل اعتباری‌اند که غالباً به موازات پرس و جو کردن دربارهٔ وضعیت مالی مشتریان، فهرست نشانیهای خریداران ممکن را نیز برای شرکتهای مشتری خود تهیه می‌کنند. حیطه‌ای که این دومی در آن عمل می‌کند، تا اندازه‌ای مبهم است. اما اکثر خوانندگان نامه‌های پستی درخواست نشده‌ای را از طرف شرکتهایی که نشانی آنها را از سازمان دیگری خریده‌اند، دریافت کرده‌اند. منطق قضیه بسیار ساده است: اگر یک باشگاه گلف، فهرست اعضایی داشته باشد پس این اطلاعات برای شرکتهایی که در مسائل مربوط به گلف بازی، یا وسیع‌تر، در پوشاک ورزشی تخصصی دارند بسیار مفید است.

کسب اطلاع از تشدید این نظارت که با گسترش فناوریهای الکترونیکی چند جانبه همراه شده، مهم است. دیوید برنام[2]، چند سال پیش در مورد پدیدهٔ "اطلاعات تبادلی"[3] هشدار داده بود، و این چیزی است که با نظارت در دوران معاصر تناسب خاص دارد. همان لحظه که مردم تلفن می‌زنند، چکی را نقد می‌کنند، یا حتی دستگاه تلویزیون کابلی خود را روشن می‌کنند، این "مقولهٔ جدید از اطلاعات به طور خودکار زندگی روزانهٔ تقریباً همهٔ اشخاص را ثبت می‌کند"[4]. اطلاعات قابل معامله، آن چیزی است که در خلال فعالیتهای روزمرّه به طور عادی ثبت می‌شود. این اطلاعات، به ندرت با بازاندیشی ساخته می‌شود (و غالباً به گونه‌ای خودکار، در زدن کلیدی، در گرفتن شماره تلفنی، به منزلهٔ پیامد ثانویهٔ فعالیتی همچون گرفتن پول از

1. Martin,1992.
2. David Burnham
3. transactional information
4. Burnham,1983,P.51.

خودپرداز الکترونیکی بانک این اتفاق می‌افتد).

هنگامی که این اطلاعات عادی و روزمره گردآوری می‌شود، به شرکتها تصاویری با جزئیات کامل از سبک زندگی مشتریان ارائه می‌شود.

البته، در همهٔ اینها چیزی شوم وجود دارد، اما در اینجا قصد من تأکید بر استفادهٔ عملی از چنین نظارتی برای شرکتهای مدرن است. اطلاعات قابل معامله‌ای که در "مارکزواسپنسر"[۱] انباشته شده، باعث شده تا در هر لحظه هرکس که از طریق ارتباط کامپیوتری از این شرکت خرید کند بدانند که به طور مشخص، چه چیزی با چه سرعت یا کندی و درکدام محل به فروش رفته است - یعنی اطلاعات اساسی برای مدیران سازمان. به علاوه، هنگامی که مشتری از کارت اعتباری شرکت مارکز و اسپنسر استفاده می‌کند، این اطلاعات است که غنی‌تر می‌شود زیرا به تصویرکردن چهرهٔ متفردی از عادات مصرف، سلائق پوشاکی و غذایی، حتی ترجیح شخص در خرید از محل‌های خاص، کمک می‌کند. این شکلی از نظارت است که بسیار سودمندانه راهبردهای بازاریابی شرکتها را تقویت می‌کند - مثلاً، اطلاعات آگهیها می‌تواند به نحوی سنجیده انواع خاصی از مشتریان را مورد هدف قرار دهد. بسیاری از انواع مشابه این مورد می‌تواند به کانالهای عامه‌پسند تلویزیون کابلی کمک کند: بایگانی‌ای از الویتهای مربوط به برنامه‌ها، ترتیب تماشای آنها، مدت زمان تماشای آنها و از این قبیل می‌تواند ساخته شود که استفادهٔ چشمگیری برای شرکتهای مشتری خواهد داشت.

نتیجه‌گیری

در این فصل، من سعی کردم با استفادهٔ به خصوص از آثار تونی گیدنز، شکلهای اصلی گسترش نظارت راکه می‌تواند این حد از "اطلاعاتی شدن" جامعه را توضیح دهد، نشان دهم. این شکلها در رشد دولت ملی و توجه نزدیک او به جنگ و دفاع، در رشد حقوق و وظایف

---

۱. Marks and Spencer شرکتی بزرگ در انگلیس با شعبات فراوان که از طریق اینترنت نیز کالاهای خود را تبلیغ می‌کند و به فروش می‌رساند. این شرکت برای مشتریان خود پرونده‌های شخصی درست می‌کند -م.

شهروندی و در توسعهٔ سرمایه‌داری شرکتی (که در بخش بعدی من به آن باز خواهم گشت) وجود دارد، که می‌دانیم اصطلاح بهتری هم می‌تواند وجود داشته باشد، نه "جامعهٔ اطلاعاتی" بلکه "جامعهٔ نظارتی". شاید تکرار لازم نباشد که این شرح سناریویی اروِلی نیست، اگر چه که شامل پژواکهای قوی "برادر بزرگ"[1] درابعاد مختلف است، چون این امر می‌تواند به منزلهٔ نتیجهٔ منطقی ضرورتهای نظارتی‌ای تلقی شود که شیوه‌ای سازمان یافته از زندگی را همراهی می‌کند.

با این همه، در این شرح و توصیف، قدرت را نباید از نظر دور بداریم. هرکسی برای تأثیرگذاری، همان توانایی مؤسسات دولتی و ساختارهای شرکتی که نظارت را بر عهده می‌گیرند، ندارد. برای فهم کامل اهمیت نظارت، ما واقعاً می‌باید کسانی را که چنین کنترلی را اعمال و برطبق آن اقدام می‌کنند مشخص کنیم، زیرا، همان طور که کریستوفر دندکر[2] بیان می‌کند، در اینجا قدرت به طورکلی تنها اعمال قدرت براتباع است. چنین توجهی، به شکلی سودمند به ما یادآوری می‌کند که "جامعهٔ نظارتی" در عین حال "جامعهٔ انضباطی" نیز هست. با توجه به این مسئله، در فصل بعد به آن مکتب فکری‌ای می‌پردازیم که بیشترین توجه را به تشخیص آن گروههای اجتماعی مبذول می‌دارد که قدرت را بر دیگران اعمال می‌کنند.

---

۱. مفهوم برگرفته ازکتاب ۱۹۸۴ جورج اورول است ـم.

2. Christopher Dandeker

(1990). Translated by James Benedict Verso.

Bauman, Zygmunt (1987) *Legislators andInterpreters: On Modernity, Post- Modernity and Intellectuals*. Cambridge: Polity.

Bauman, Zygmunt (1989) *Modernity and the Holocaust*. Cambridge: Polity.

Beharrell, Peter and Philo, Greg (eds) (1977) *Trade Unions and the Media*. Macmillan.

Bell, Daniel (1962) *The End of Ideology: On the Exhaustion of Political Ideas in the Fifties*. Revised edition. New York: Free Press.

Bell, Daniel (1976a), *The Coming of Post-Industrial Society: A Venture in Social Forecasting* (1973) Harmondsworth: Penguin, Peregrine Books.

Bell, Daniel (1976b) *The Cultural Contradictions of Capitalism*. Heinemann.

Bell, Daniel (1979) "The Social Framework of the Information Society", in Dertouzos and Moses (1979): 163-211.

Bell, Daniel (1980) *Sociological Journeys, 1960-1980*. Heinemann.

Bell, Daniel ((1987) "The World in 2013", *New Society*. 18 December: 31-37.

Bell, Daniel (1989) "The Third Technological Revolution and Its Possible Socioeconomic Consequences", *Dissent, Spring: 164-176*.

Bell, Daniel (1990) "Resolving the Contradictions of Modernity and Modernism", *Society*, 27 (3) March-April: 43-50; 27 (4) May- June: 66-75.

Bellah, Robert N., Madsen, Richard, Sullivan, William M., Swidler, Ann and Tipton, Steven M. (1985) *Habits of the Heart: individualism and Commitment in American Life*. Berkeley: University of California Press.

Beniger, James R. (1986) *The Control Revolution: Technological and Economic Origins of the Information Society*. Cambridge, MA: Harvard University Press.

Benjamin, Bernard (1988) *Accessibility and Other Problems Relating to Statistics used by Social Scientists*. Swindon: Economic and Social Research Council.

Barthes, Roland (1976) *Writing Degree Zero (1953).* Translated by Annette Lavers and Colin Smith. Cape.

Barthes, Roland (1976) *The Pleasure of the Text.* Translated by Richard Miller.

Barthes, Roland (1979) *The Eiffel Tower and Other Mythologies.*. Translated by Richard Howard. New York: Hill and Wang.

Baudrillard, Jean (1975) *The Mirror of Production.* Translated with an Introduction by Mark Poster. St Louis: Telos Press.

Baudrillard, Jean (1979) *Seduction.* Translated by Brian Singer. Macmillan.

Baudrillard, Jean (1981) *For a Critique of the Political Economy of the Sign.* Translated with and Introduction by Charles Levin. St Louis: Telos Press.

Baudrillard, Jean (1983a) *In the Shadow of the Silent Majorities, or, The End of the Social and Other Essays.* Translated by Paul Foss, John Johnson and Paul Patton. New York: Semiotext(e).

Baudrillard, Jean (1983b) *Simulations.* Translated by Paul Foss, Paul Patton and Philip Beitchman. New York: Smiotext(e).

Baudrillard, Jean (1987) *Forget Foucault.* Translated by Nichole Dufresne. New York: Semiotext(e).

Baudrillard, Jean (1988a) *America* (1986). Translated by Chris Turner. Verso.

Baudrillard, Jean (1988b) *Selected Writings.* Edited, with an Introduction, by Mark Poster. Stanford, CA: Stanford University Press.

Baudrillard, Jean (1991) *La Guerre du golfe n'a pas eu lieu.* Paris: Galilee.

Baudrillard, Jean (1992) *L'illusion de la fin, ou, La Greve des evenements.* Paris: Galilee.

Baudrillard, Jean (1993a) *Symbolic Exchange and Death (1976).* Translated by Iain Hamilton Grant. Introduction by Mike Gane. Sage.

Baudrillard, Jean (1993b), *The Transparency of Evil: Essays on Extreme Phenomena*

(1979), ch. 14: 306-317.

Atkinson, John (1984) *Flexibility, Uncertainty and Manpower Management*. Brighton: University of Sussex, Institute of Manpower Studies.

Atkinson, John and Meager, Nigel. (1986) *New Forms of Work Organization.* Brighton: University of Sussex, Institute of Manpower Studies.

Auletta, Ken (1982) *The Underclass.* New York: Random House.

Bagdikian, Ben (1987) *The Media Monopoly.* 2nd edition. Boston: Beacon Press.

Bagguley, Paul, Mark-Lawson, Jane, Shapiro, Dan, Urry, John, Walby, Sylvia and Warden, Alan (1990), *Restructuring: Place, Class and Gender.* Sage.

Bailey, Stephen J. (1989) "Charging for Public Library Services", *Policy and Politics,* 17 (1): 59-74.

Bannister, Nicholas and Tran, Mark (1993) "BT Ambition Elbows out Small Man", *Guardian,* 5 June: 40.

Barnaby, Frank (1986) *The Automated Battlefield.* Sidgwick and Jackson.

Barnet, Richard J. and Miiller, Ronald E. (1975) *Global Reach: The Power of the Multinational Corporations.* Cape.

Barnett, Steven and Curry, Andrew (1994), *The Battle for the BBC: A British Broadcasting Conspiracy?* Aurum Press.

Barnouw, Erik (1978) *the Sponsor: Notes on a Modern Potentate.* New York: Oxford University Press.

Barron, Iann and Cournow, Ray (1979) *The Future with Microelectronics: Forecasting the Effects of Information Technology.* Pinter.

Barthes, Roland (1963) *Sur Racine.* Paris: Seuil.

Barthes, Roland (1964) *Essais critiques.* Paris: Seuil.

Barthes, Roland (1966) Critique et verite. Paris: Seuil.

BIBLIOGRAPHY

Place of publication is London unless otherwise stated.

Abercrombie, Nicholas, Hill, Stephen and Tuner, Bryan S. (1986) *Sovereign Individuals of Capitalism.* Allen and Unwin.

Adam Smith Institute (1986) *Ex Libris.* Adam Smith Institute.

Adam Smith Institute (1993) *What Price Public Service? The Future of the BBC.* Adam Smith Institute.

Adams, Valerie (1986) *The Media and the Falklands Campaign.* Macmillan.

Addison, Paul (1982) *The Road to 1945: British Politics and the Second Wlrld war (1975). Quartet.*

Adonis, Andrew (1993) "Whose Line Is It Anyway?", *Financial Times,* 11 October: 15.

Aglietta, Michel (1979) *A Theory of Capitalist Regulation.* New Left Books.

Agan, Alastair J. (1990) *The Myth of Government Information.* Library Association.

Allred, John R. (1978) "The Purpose of the Public Library: the Historical View" (1972). reprinted in Totterdell (1978).

Anderson, Perry (1990) "A Culture in Contraflow - Parts 1 and 11", *New Left Review 180* (March - April): 41-78; (182) July-August: 85-137.

Anderson, Benedict (1991), *Imagined Communities: Reflections on the Origin and Spread of Nationalism.* (1983) Verso, 2nd edition.

Aronowitz, Stanley (1989) *Science as Power: Discourse and Ideology in Modern Society.* Macmillan.

Arrow, Kenneth J. (1979) "The Economics of Information", in Dertouzos and Moses

فصل ۵

اطلاعات و سرمایه‌داری پیشرفته

هربرت شیلر

امروزه تصاویر بسیاری، بیش از هر زمان دیگری، درکار است و البته گستره‌ای از فناوریهای رسانه‌ای جدید مشغول انتقال آنهاست. شبکه‌های اطلاعاتی اکنون با ذخیره، پردازش و اشاعه کامپیوتری اطلاعات و ادارهٔ حجم عظیمی از آن و با سرعتی بی سابقه، تمام جهان را در می‌نوردند آنچنان که تلگرام و تلفن دهه ۱۹۷۰ را منسوخ کرده‌اند.

همچنین، چشم‌پوشی از استفادهٔ روزانه از کلمه پردازها و ترمینالهای کامپیوتری در اداره‌ها و چشم بستن به روی گسترش تبلیغات و دگردیسی آن در شکلهایی همچون برگزاری مسابقات، پست مستقیم و تبلیغ انگاره‌ای مشترک غیر ممکن است. به طور خلاصه، "انفجار اطلاعات" ویژگی چشمگیر زندگی معاصر است و هر تحلیل‌گر اجتماعی که آن را نادیده انگارد خیلی جدی گرفته نمی‌شود.

همان طور که دیدیم، متفکرانی بر این باورند که این ویژگی، شاخص پیدایش "جامعهٔ اطلاعاتی" نوین است. برای چنین کسانی، نو شدن و دگرگونی، موضوع اصلی‌اند که آن را به منزله گسستی آشکار نسبت به گذشته تلقی و اعلام می‌کنند. در مقابل این تفاسیر، من می‌خواهم بر روی تحلیلهای مارکسیستی (وشاید مناسب‌تر است بگوییم مارکسی[1]) که بر حول یک متفکر، یعنی هربرت شیلر شکل گرفته دقیق شوم؛ که در عین حال که اهمیت روزافزون اطلاعات را در دوران حاضر تأیید، و همچنین بر مرکزیت آن در تحولات در دست تکوین تأکید می‌کنداین

---

1. Marxian

استدلال را نیز به میان می‌آورد که اطلاعات و ارتباطات، عناصر بنیادی سعی و تلاش دیرینه و آشنای سرمایه‌داری‌اند.

با توجه به این نظر رایج که مارکسیستها از عقیده‌ای منسوخ شده دفاع می‌کنند، به نظر غریب می‌آید که به متفکری مارکسی برخوریم که اذعان، و حتی تأکید داشته باشد که ما در دوره‌ای زندگی می‌کنیم که "تولید و اشاعه...اطلاعات" به هر مقیاسی جزو فعالیتهای اصلی و حیاتی کل نظام شده است[1].

چنین متفکرانی برآوایی با مضمونی خوش آهنگ پافشاری می‌کنند، اما آنها عمیقاً از گرایشهای حوزه اطلاعات آگاهند. علاوه بر هربرت شیلر، محققانی همچون پیتر گلدینگ[2]، گراهام مرداک[3] و نیکلاس گارنام[4] در بریتانیا و وینسنت مسکو[5] و استوارت اون[6] در ایالات متحده، تحلیل نظام یافته و منسجم از اتکای سرمایه‌داری پیشرفته به اطلاعات و فناوریهای اطلاعاتی و ارتقای آن ارائه می‌دهند. توصیفهای این متفکران مارکسیست از اعتباری بیش از حد برای توجه جدی و شایسته به آنها، برخوردارند.

هربرت آی.شیلر (متولد ۱۹۱۹) برجسته‌ترین چهره در میان گروه نظریه‌پردازان نظریه انتقادی[7] (یعنی آنچه که در امریکای شمالی با حسن تعبیر به پژوهشهای مارکسیست - مدار اطلاق می‌شود) و مفسر گرایشهای حوزه اطلاعات است. او روشنفکری برآمده از نیویورک است که بر اثر رکود سالهای جنگ و به خاطر تجربیات سربازی در اروپای بعد از جنگ دوم رادیکال شد[8]. اگر چه او نسبتاً دیر به محیط دانشگاهی وارد شد اما با انتشار نخستین کتابش در ۱۹۷۹ و یک دو سالی زودتر، با آغاز تدریس در حوزهٔ اطلاعات تأثیر چشمگیری در درک "عصر اطلاعات" داشته است. این امر به خصوص با شرکت او در کنفرانسهایی در سراسر جهان و همچنین با تولید منظم کتابها و مقاله‌ها شکل گرفت (مهم‌ترین آثار او "چه کسی می‌داند؟

---

1. Schiller,1976,P.3.
2. Peter Golding
3. Graham Murdock
4. Nicholas Garnham
5. Vincent Mosco
6. Stuart Ewen
7. critical theorists
8. Schiller,1991b

"۱۹۸۱"[1]، اطلاعات و اقتصاد بحران،"۱۹۸۴"[2]، و "یکسان سازی فرهنگ"، ۱۹۸۹[3] است.

اقتصاد سیاسی

شیلر به عنوان یک اقتصاددان آموزش دیده است، اگر چه از ۱۹۷۰ به بعد، استاد ارتباطات در دانشگاه سان دیه‌گو کالیفرنیا شد. این پیشینه و علاقه، در ترکیب با مواضع رادیکال او، نقش مرکزی او را در شکل‌گیری آنچه که به عنوان رهیافت "اقتصاد سیاسی" در مسائل ارتباطی و اطلاعاتی شناخته شد باز می‌تاباند. این رهیافت تعدادی مشخصه‌های کلیدی دارد[4] که سه تای آن به نظر من دارای اهمیت به خصوصی است.

نخست، تأکید بر دیدن آن سوی اطلاعات - فرض بگیریم در اخبار روزنامه‌ها یا برنامه‌های تلویزیونی - به خاطر خصوصیات ساختاری‌ای که در پشت این پیامهای رسانه‌ای وجود دارد. به طور نمونه، اینها مشخصه‌های اقتصادی مانند الگوهای مالکیت، منابع درآمد تبلیغات و تواناییهای مخاطبان در پرداخت هزینه‌ها است. به نظر اقتصاددانان سیاسی، این عناصر ساختاری به طور عمیق برای مثلاً، محتوای اخبار تلویزیونی یا نوع برنامه‌های کامپیوتری که تولید می‌شوند، محدودیت ایجاد می‌کنند. دوم، رهیافتهای "اقتصاد سیاسی" برای تحلیلی نظام‌مند از اطلاعات/ارتباطات بحث می‌کنند. یعنی، تلاش این رهیافتها بر این است که پدیده‌های ویژه، مثلاً یک ایستگاه تلویزیون کابلی یا شرکت نرم‌افزاری را در متن عملکرد کل یک نظام اجتماعی - اقتصادی جای بدهند. مطابق با همین، اقتصاددانان سیاسی از عمل "نظام سرمایه‌داری" برای ارزیابی اهمیت و مسیر محتمل تحولات در قلمرو اطلاعات آغاز می‌کنند. شیوهٔ دیگر طرح قضیه این است که بگوییم این رهیافت بر اهمیت تحلیل کل نگر تأکید می‌کند، اما - برای جلوگیری از اتهامات انتقادی مبنی براین که این رهیافتی خام و بسته است، به این دلیل که اگر همه چیز در مجموع تابع نظام باشد پس هیچ چیز نمی‌تواند خیلی تغییر کند-

---

1. Who Knows?,1981
2. information and the economy,1984
3. culture Inc.,1989a
4. cf. Golding and Murdock,1991.

سومین ویژگی اصلی به پیش می‌آید. این همانا تأکید بر تاریخ است، بر دوره‌ای کردن روندها و تحولات.

نقطه شروع شیلر این است که در دوران جاری سرمایه‌داری، اطلاعات و ارتباطات اهمیتی آشکار درتثبیت و سلامت نظام اقتصادی دارد. شیلر و متفکران هم نظر او با انعکاس نظر ماگنوس آنژنسبرگر[1]، "صنعت فکری"[2] را به تعبیری "صنعت کلیدی قرن بیستم"[3] ارزیابی می‌کنند. بنابراین، هربرت شیلر می‌گوید:

"شکی نیست که در حال حاضر اطلاعات بیشتری نسبت به گذشته تولید می‌شود. همچنین شکی نیست که ماشینی که این اطلاعات را تولید، ذخیره، بازیابی و پردازش می‌کند و اشاعه می‌دهد، حاوی کیفیت و ویژگی است که هرگز در گذشته در دسترس نبود. زیرساخت کنونی تولید، ذخیره و اشاعه اطلاعات چشمگیر است"[4].

البته این نقطه شروع مفسران دیگر نیز هست، ولی اکثر آنها به این قضیه همچون نشانه نوع جدیدی از جامعه می‌نگرند. اما شیلر، چنین نمی‌کند. الویتها و فشارهای سرمایه‌داری، با وجود تمام اطلاعات افزوده و فناوریهای ماهرانه آن، به حال خود باقی است. "برخلاف این تصور که سرمایه‌داری ارتقا یافته است، ضرورتهای دیرپای حاکم بر اقتصاد بازار مانند همیشه در دگرگونیهای حوزه‌های فناوری و اطلاعاتی نیز، برجسته باقی مانده‌اند"[5].

فهم این تأکید در تحلیل مارکسی حیاتی است: بله، دگرگونیهایی رخ داده که بسیاری از آنها حیرت آورند، اما سرمایه‌داری و مسائلش پابرجا و اساسی باقی مانده‌اند. برای مثال، داگلاس کلنر تأیید می‌کند که "دگرگونیهایی بنیادی و چشمگیر در سرمایه‌داری معاصر به وقوع پیوسته است"[6]. او اصطلاح "سرمایه‌داری فنی" را به عنوان توصیف دوره‌ای که در آن "فناوریهای نوین، علم الکترونیک و کامپیوتری شدن جانشین ماشین آلات و مکانیزاسیون شده، در حالی که اطلاعات و دانش، نقشی به مراتب مهم‌تر را در فرآیند تولید سازمان جامعه و زندگی

---

1. Magnus Enzenberger
2. the mind industry
3. Enzensberger,1976,P.10.
4. Schiller,1983a.
5. schiller,1981,P.xii
6. Douglas Kellner,1989,P.171.

روزمره بازی می‌کنند»[1]، ترجیح می‌دهد. به هر عنوان، این تحولات جدید نه مفاهیم مرکزی نظریه انتقادی راکهنه می‌کنند و نه جایگزین اولویتهای دیرینه سرمایه‌داری می‌شوند. در واقع، با ادامه نظر کلنر، نظام دراساس خود دست نخورده باقی می‌ماند. بنابراین اصطلاحاتی که نسل اول محققان مارکسیست (طبقه، سرمایه، کالا، سود و غیره) به کار می‌بردند همچنان برجسته است.

عنصر مکمل تفکر مارکسی دربارهٔ نقش قدرت، کنترل و منافع در پیامدهایی است که برای حوزهٔ اطلاعات پیش آمده است. بیش از بیست سال پیش هربرت شیلر تأکید می‌کرد که "پرسشهای اصلی که ویژگی و چشم‌انداز فناوری اطلاعاتی نوین را مورد توجه قرار می‌دهد معیارهای آشنای مایند: به نفع چه کسی و تحت کنترل چه کسی این امر تحقق خواهد یافت؟"[2] اینها دلنگرانیهای اصلی محققان هم فکر او باقی مانده‌اند و آنها خصلتاً مسائلی را که مدام در وضعیتهای تثبیت شده در تبیین اینکه چه چیز نو است و، چنان که خواهیم دید، در تأکید بر تداوم روابط پشتیبان فناوری نوین برای ما مطرح می‌شوند، پررنگ می‌کنند.

به طور نمونه، پرسشهای شیلری از این دست‌اند: چه کسانی نوآوری در فناوریهای اطلاعاتی را شروع می‌کنند، آن را تحول می‌بخشند و به کار می‌بندند؟ افرادی ویژه دسترسی به چه موقعیتهایی دارند و چه کسانی این دسترسی را ندارند؟ به چه دلایلی و با چه منافعی از دگرگونیها حمایت می‌شود؟ حوزهٔ اطلاعات با چه هدفی و با چه پیامدهایی برای دیگران گسترش می‌یابد؟

عناصر کلیدی بحث

در نوشته‌های هربرت شیلر حداقل بر روی سه استدلال، تأکید به خصوص می‌شود. نخست، توجه به ارتباط معیارهای بازار با تحولات اطلاعاتی است. از این نظر، تمیز اینکه نوآوری اطلاعاتی و ارتباطی به طور قاطع تحت تأثیر فشارهای بازار برای خرید، فروش و تجارت به منظور سودبری است، امری است ضروری. از نظر پروفسور شیلر (و همچنین همسر

1. Ibid,P.180.

2. Schiller,1973,P.175. (تأکید از خود اثر)

او، آنیتا، کتابداری که دربارهٔ روندهای اطلاعاتی پژوهش می‌کند) در مرکز اصول بازار، میل نیرومندی وجود دارد برای کالا کردن اطلاعات، یعنی اطلاعات تنها به شرطی که قابل فروش باشد هر چه بیشتر در دسترس قرار می‌گیرد. از این لحاظ با اطلاعات نیز مانند اکثر چیزها در جامعهٔ سرمایه‌داری برخورد می‌شود: "امروزه با اطلاعات همچون کالا رفتار می‌شود. چیزی که همانند خمیردندان، غلات صبحانه و اتومبیل، به طور روزافزون مورد خرید و فروش قرار می‌گیرد"[1].

دومین استدلال براین امر پای می‌فشارد که نابرابری طبقاتی عامل اصلی در توزیع و دسترسی به اطلاعات و توانایی تولید آن است. رک‌وراست، این راکه چه کسی چه اطلاعاتی به دست می‌آورد و چه نوع اطلاعاتی را می‌توان به دست آورد طبقهٔ اجتماعی تعیین می‌کند. از آن طریق، بسته به مکان شخص در سلسله مراتب طبقاتی، او می‌تواند در "انقلاب اطلاعات" سودبر باشد یا زیان‌ده.

سومین استدلال هربرت شیللر بر آن است که جامعهٔ دستخوش چنین دگرگونیهای مهمی در حیطه‌های اطلاعات و ارتباطات، جامعهٔ سرمایه‌داری شرکتی است[2].

یعنی، سرمایه‌داری معاصر توسط نهادهای شرکتی،که سازمانهای متمرکزی‌اند که تسلط ملی و عموماً دسترسی بین‌المللی دارند، عمدتاً به صورت بازارهای انحصاری[3] مسلط شده است. به هر جا که انسان دقت کند، شرکتها با یک چند صد نفر فرماندهٔ عالیرتبهٔ اقتصادی بر صحنه مسلط‌اند[4]. به همین دلیل، از نظر هربرت شیلر، اولویتهای سرمایه‌داری شرکتی به خصوص در قلمرو اطلاعات تعیین کننده‌اند. در بالای فهرست اولویتهای آن هم این اصل قراردارد که اطلاعات و فناوری اطلاعاتی به خاطر اهداف شخصی بیش از اهداف عمومی متحول خواهند شد.

اینها به وضوح خصوصیات دیرینهٔ سرمایه‌داری‌اند. معیارهای بازار و نابرابری طبقاتی

---

1. Schellier and Schiller,1982,P.461.
2. Williams,1961.
3. oligopolistic
4. Barnet and Muller,1975.

عناصر مهم سرمایه‌داری از روزهای نخست بوده‌اند و حتی سرمایه‌داری شرکتی نیز تاریخ گسترشی بیش از یک قرن[1] دارد، اگر چه بسیاری از شکلهای مشخص آن در اواخر قرن بیستم ظاهر می‌شوند. اما از نظر هربرت شیلر نکته دقیقاً این است: خصوصیات تثبیت شدهٔ دیرپای نظام سرمایه‌داری عناصر کلیدی معماری این "جامعهٔ اطلاعاتی" مورد ادعایند. از این چشم‌انداز نظریاتی که گرایشهای اطلاعاتی را دال بر گسستی نسبت به گذشته می‌دانند باورنکردنی‌اند، چرا که، این را شیلر می‌پرسد، چگونه می‌توان توقع داشت همان نیروهایی که اطلاعات و فناوری اطلاعاتی را تولید می‌کنند توسط مخلوق خود کنار گذاشته شوند؟

بنابراین، "جامعهٔ اطلاعاتی" ضرورتهای سرمایه‌داری را منعکس می‌کند - بدین معنی که مسائل شرکتی و طبقاتی و اولویتهای بازار تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر ارتباطات کامپیوتری دارند -و به طور همزمان، این تحولات اطلاعاتی سرمایه‌داری را پایدار نگه می‌دارند و از آن پشتیبانی می‌کنند. شیلر، به این طریق اهمیت اطلاعات و فناوری اطلاعات را به یکباره با تعیین اینکه چگونه تاریخ تحولات سرمایه‌داری بر قلمرو اطلاعات تأثیر گذاشته و درهمان زمان، چگونه اطلاعات به بنیادی حیاتی دراین تحول تاریخی تبدیل‌گشته توضیح می‌دهد.

امپراتوری فراملّی

چنانچه زمانی را برای مرور دیدگاههای پروفسور شیلر در مورد تحول سرمایه‌داری در قرن بیستم بگذاریم، می‌توانیم تصور بهتری راجع به نگرش او به مسائل پیدا کنیم. او به خصوص درمورد این واقعیت هشدار می‌دهد که سرمایه‌داری شرکتی همچنان که در اندازه و دامنه رشد کرد به همان ترتیب چیزی به نام امپراتوری فراملّی خلق کرد. صنعت اتومبیل‌سازی امروز فعالیتی جهانی است که در آن امثال فورد، جنرال موتورز و نیسان حکمروایی می‌کنند، کامپیوتر یعنی آی.بیَ.ام و یک دسته از شرکتهای کوچکتر (اما همچنان غول‌آسا) مانند دیجیتال

1. cf.Candler,1977.

اکویپمنت[1]، اسپری - یونیواک[2] و اپل[3]؛ مخابرات یعنی ای. تی. اند تی.[4]، آی. تی. تی. و غولهای ممتاز و مستقر مشابه و از این قبیل. اطلاعات و فناوریهای قدرتمند آن به چند لحاظ توسط این تحولات که برای پایدار ماندن نظام، حیاتی‌اند ارتقا یافته است. چیزی که از واقعیت نشأت می‌گیرد این است که شرکتهایی که دامنهٔ آنها جهان را فرا گرفته برای پی‌گیری فعالیتهای خود نیاز به زیرساخت پیچیدهٔ ارتباطات کامپیوتری در فعالیتهای روزمرهٔ خود دارند. غیرقابل تصور است که یک کمپانی با اتاق فرماندهی در نیویورک بتواند فعالیتهای در حدود پنجاه یا شصت کشور دیگر را (و به همان تعداد پایگاههای متنوع در داخل ایالات متحده را) بدون شبکه اطلاعاتی قابل اعتماد و پیچیده‌ای همارا و کنترل کند.

از نظر شیلر این امر نشان‌دهندهٔ شیوه‌هایی است که از طریق آنها اطلاعات تابع نیازهای شرکتی شده است، اما من تصور می‌کنم که شاهدی با تقید کمتر می‌تواند چنین استدلال کند که "انقلاب فناوری اطلاعاتی" درست مناسب با مسائل شرکتی رخ داد اگر چه که پس از سالها، وابستگی شرکتها به شبکه‌های اطلاعاتی به منصه عمل رسید. به هرحال، دو اعتراض به این نوع استدلال مطرح است. نخستین این است که اطلاعات جاری در داخل پایگاهها و بین آنها نوعی خاص است، چیزی است که به طور قاطع اولویتهای شرکتی را بازگو می‌کند. دومین اعتراض از طرف دان شیلر[5](۱۹۸۲) مطرح می‌شود، هنگامی که او استدلال می‌کند که جنس شبکه‌های ارتباطی کامپیوتری - مکانها، استانداردهای فنی، اعمال قیمت‌گذاری، سیاستهای دسترسی به آنها- خصلتاً تجارت را براساس معیارهای منافع جمعی اولویت‌گذاری کرده است. توصیف دان شیلر از تاریخ شبکه‌های اطلاعاتی روشن می‌سازد که مسائل شرکتی درعین حال که شبکه‌ها را به منزلهٔ نقطهٔ کانونی فعالیتهای سرمایه‌داری تثبیت کرده، تکامل آنها را نیز شکل داده و آنها را در مسیر دلخواه هدایت کرده است. اطلاعات بدین ترتیب در تناسب با منافع شرکتی تحول پیدا کرد، اگر چه در این فرآیند شرکتها به جریان‌های اطلاعاتی وابسته گشته‌اند.

---

1. Digital Equipment
2. Sperry-Univac
3. Apple
4. AT & T
5. Dan Schiller

شیوهٔ دیگری که از طریق آن عرصهٔ اطلاعات به منظور پیش بردن اهداف و منافع شرکتهای فراملّی سرمایه‌دار تحول یافت، در حالی که به نوبهٔ خود برای پایداری سلامت سرمایه‌داری تبدیل به چیزی ضروری شده، آن است که اطلاعات، مکانیسمی شده برای فروش. هربرت شیلر تصدیق می‌کند که قسمت اعظم تصاویر تولید شده رسانه‌ای تنها در چارچوب روابط بازار و تواماً به قصد کمک در بازاریابی (عمدتاً) برای فرآورده‌های امریکایی دسترس‌پذیرند. بنابراین، تولیدات تلویزیونی، سینمای هالیوود، برنامه‌های ماهواره‌ای - به‌طور کلی[1] صنعت برنامه‌های تفریحی، که درآن ایالات متحده نقش اصلی را بازی می‌کند - برپایه‌ای تجاری سازمان یافته‌اند و برای تسهیل بازاریابی کالاها و خدمات عمل می‌کنند. از یک سو، روشن است که در ساخت و تهیهٔ کانالها و برنامه‌های تلویزیونی بر پایه معیارهای تجاری تنها در جایی موفقیت به دست می‌آید که معمولاً درآمد تبلیغاتی کافی وجود داشته باشد. این امر منجر می‌شود به وفور فیلمهای ماجرایی پر از درگیری و مهیج، سریالهای آبگوشتی خانوادگی، ورزش و باز هم ورزش، برنامه‌های سهل و آسان از لحاظ فکری و بی خطر از لحاظ سیاسی که بر روی محتوا تأثیر می‌گذارد در حالی که تمام آنها قصد دارند تا بر وسیع‌ترین آمار ممکن مخاطبان تسلط پیدا کنند که بیشترین جذابیت را برای تبلیغات‌چیها و مسئولان شرکتی دارند. از سوی دیگر، بازاریابی جهانی برای، فرض بگیریم، جین لیوایز[2]، نوشابه کوکاکولا، ماشین فورد یا سیگار مارلبورو بدون پشتیبانی اطلاعاتی نظام رسانه‌های همگانی به سختی قابل تصور است[3]. تا آنجایی که به هربرت شیلر مربوط می‌شود این عمیق‌ترین پیامد است[4].

نقطهٔ شروع برای درکی جدی ازقضیه این است که از رسانه‌های امریکایی توقعی به جز مدح و ثنای شیوهٔ زندگی سرمایه‌داری نمی‌رود - بنابراین در بسیاری از برنامه‌ها خانه‌های زیبا، کثرت آدمهای صاحب‌نام، سبک زندگی و موقعیتهای رشک برانگیز و ...تصویر می‌شود. مطمئناً، بعضی برنامه‌های عامه‌پسند، بخش زشت‌تر امریکای معاصر را بیان می‌کنند، به

1. tout court
2. Levi Jeans
3. Janus,1984.
4. Mattelart,1991

خصوص نقطه ضعف درون شهرها را، اما چنین برنامه‌هایی آن جذابیت و هیجانی را که در تماشاگرانی درمانیل، سئول یا سویل تحسین برانگیزد حفظ می‌کنند. هدف اصلی رسانه‌های ایالات متحده در ایجاد تعلیق در فیلم‌هایی همچون دالاس، بونانزا یا سی سالهٔ موفق، آموزش اندونزیاییها، ایتالیاییها و یا هندیها نیست، بلکه بیشتر "فراهم کردن امکانات برای بازار و به دست آوردن بیش از نیمی از بازارهای جهانی در حدّ ممکن است"[1].

به هرحال، هربرت شیلر بعضی از شیوه‌های مستقیم‌تر را نیز پررنگ می‌کند که از طریق آنها رسانه‌های همگانی، از امپراتوری فراملّی ایالات متحده به طور قاطع پشتیبانی ایدئولوژیک به عمل می‌آورند. شیوه‌ای کلیدی که ناشی از موقعیت برجسته‌ای است که ایالات متحده از آن سود می‌برد، در تولید و توزیع اخبار است. شاید این شگفت‌آور نباشد که رسانه‌های امریکایی در حالی که منبع اصلی گزارش اخبارند، فقط دغدغه‌های ملّی مربوط به خود را انعکاس می‌دهند. نتیجه اینکه، "شرکت آزاد" و "مالکیت خصوصی" عبارتهایی‌اند که به طور وسیع در سرویس‌های خبری به کار می‌روند و غالباً از این شرایط دفاع می‌شود. - بنابراین "رقابت"، "بازار" و "تجارت مطمئن"، اصطلاحاتی هستند که براحتی برای تصویر کردن آنچه که شرایط طبیعی و دلخواه انگاشته می‌شود، به کار گرفته می‌شوند.

مهم‌تر آنکه چه بسا وقایع و روندهای دنیا مشخصاً از منظری کلانشهری - معمولاً امریکایی - پوشش داده می‌شود. درخبرها، ملتها تنها به مقیاسی که وقایع آنها احتمال یا حداقل امکان پیامدهایی برای ایالات متحده داشته باشد، مورد بررسی قرار می‌گیرند - مگر فاجعه در چنان ابعادی باشد که براثر هیجانش براخبار تسلط پیدا کند. برای مثال، در اواخر ۱۹۹۳، سومالی به خاطر آنکه سربازان ایالات متحده توسط میلیشیای محلی کشته شدند و هائیتی به خاطر آنکه وقایع آنجا پرسنل ایالات متحده را درگیر کرده بود مورد توجه قرار گرفتند. به طور مشابه، مسائل خاورمیانه هنگامی که "بحرانی" با عوارض مهم برای ایالات متحده و متحدانش پیش آمد عمدتاً تحت پوشش قرار گرفت.

1. Schiller,1992,P.1.

به طور مرتبط، قسمت اعظم اخباری راکه خبرگزاریهای بین‌المللی منتشر می‌کنند - درواقع ۹۰ درصد آنها- دقیقاً از جانب چهار آژانس خبری غربی، که دوتای آن امریکایی (یونایتدپرس اینترنشنال و آسوشیتدپرس)، یکی بریتانیایی (رویتر) و دیگری فرانسوی (فرانس پرس)اند، صادر می‌شود. اینها مسائل پایه‌ای خود را منعکس می‌کنند؛ یونایتد پرس دوسوم پوشش خبری خود را صرف ایالات متحده، و تنها ۱/۸ درصد را وقف افریقا می‌کند[1]. با چنین عدم توازنی در پوشش خبری، امریکاییها (و به طور کلی ملتهای غربی) احتیاجی به انتشار پیامهای خاص همچون "غرب بهترین است"، "راه و روش امریکایی" یا "پشتیبانی از داد و ستد سرمایه‌داری" برای عملکرد ایدئولوژیک ندارند. کافی است که آنها با دیدگاهی کاملاً غربی به وقایع نگاه کنند، با دستورکاری از اقلامی که کلانشهرنشین کاملاً در مرکز آن باشد، یعنی باقی دنیا را به طور عمده به عنوان محلی از "دردسر" (به خصوص هنگامی که عوارضی هم برای ملل مسلط داشته باشد) مانند "جنگ"، "کودتا"، بلایای طبیعی" و "خشکسالی" تحت پوشش قرار دهند. بابرخورد به اخبار دنیا به منزلهٔ "مشکلات"، کشورهای دیگرُ به سادگی غیرقابل اعتماد و آماده برای عملیات تجاوزکارانهٔ هیجان‌انگیز و یا به عنوان موضوعی برای دلسوزی در هنگامی که مورد تهاجم توفانی، فوران آتشفشانی و یاقحطی‌ای قرارگرفته باشند، نمایش داده می‌شوند.

نباید فراموش کرد که غرب به خاطر بهره‌مندی از برتری فناورانه (در وجود ماهواره‌ها، مخابرات، کامپیوتر و غیره) در پشتیبانی از نظرگاههای خود، صاحب امتیازی غلبه‌ناپذیر است[2]. این قضیه با برتری امریکایی درکل گستره نمایشهای تفریحی ترکیب می‌شود: سینما امریکایی است، تلویزیون امریکایی است، و همچنین بیشتر خرید و فروش مواد موسیقیایی. جوامع سرمایه‌دار غربی‌اند که بودجه برای فیلمها، منابعی برای فعالیت بازاریابی هماهنگ جهانی، و توانایی تولید، ذخیره و توزیع ساعتها سریالهای آبگوشتی را دارند. پیامهای ایدئولوژیک در این حیطه غالباً ناروشن است، گاه‌به‌گاه با تفاوتی ظریف و حتی در زمانهایی برضد اهداف مورد حمایت سرمایه‌داری خصوصی هستند. با وجوداین، آنچه که

1. Pilger,1991b,P.10.

2. Schiller,1981,P.24-25.

مطمئناً تردید در آن مشکل است این است که، در مجموع، پیامهای برنامه‌های تفریحی امریکایی چه برنامهٔ "خانه کوچکی در چمنزار" باشد، یا "قهرمانان گلف امریکا" از آگوستا باشد، و یا شرارت در میامی باشد پشتیبانی کنندهٔ درک از خود[۱] امریکایی به عنوان جامعه‌ای دلخواه و در واقع موفق‌اند و دیگر ملل می‌بایست از آن تقلید کنند.

این برداشت هربرت شیلر است که یکی از قاطع‌ترین حامیان نظم نوین جهانی‌اطلاعات[۲] است. موضع شیلر با این مقدمات که زیرساخت بازنماییهای رسانه‌ای، روابط ساختاری نابرابری است که جمعیت جهان را تقسیم می‌کند، به طور منطقی پی‌گیری می‌شود. او تأکید می‌کند که به مبارزه طلبیدن "امپریالیسم اطلاعاتی"، شرط لازم اعلام همدردی با مبارزهٔ ملل فقیر در بهبود وضعشان است. در هر لحظه، محیط اطلاعاتی جهان به طور چشمگیری از ملل غرب، به خصوص امریکا سرچشمه می‌گیرد[۳]. اخبار، سینما، موسیقی، آموزش و پرورش و انتشار کتاب، حسابی "مسیری یک طرفه" شده است[۴]. حتی تحلیل گران غیر رادیکال دربارهٔ نوعی "وابستگی رسانه‌ای "[۵] به غرب توافق دارند، و همچنین تعداد زیادی از متفکران غیر مارکسی هستند که دربارهٔ این وضعیت و پیامدهای ممکنهٔ آن نگران‌اند. مثلاً در فرانسه، سنّت دیرپایی در اعتراض به تهدید یکپارچگی فرهنگی به خاطر تولید بسیار زیاد رسانه‌های امریکایی وجود دارد[۶].

از نظر هربرت شیلر تمام اینها "امپریالیسم فرهنگی"، یعنی وسیلهٔ اطلاعاتی پایدار ساختن تسلط غرب را به وجود می‌آورد[۷]. او طرفدار به مبارزه طلبیدن این پدیده است - بنابراین "نظم نوین جهانی اطلاعات" رافرا می‌خواند که تأثیر چشمگیری در یونسکو داشته است[۸] و درست هنگامی که یونسکو تمایل به پشتیبانی از چنین سیاستی داشت، ایالات متحده خود را از این سازمان کنار کشید[۹].

باید تأکید کرد که ما براحتی دراینجا فشاری را از بیرون که با سرعت و به‌طور تهدیدآمیز

---

1. self-perception
2. new world information order (NWIO)
3. Mcphail,1987
4. Varis,1985;Nordensteng and Varis,1974.
5. Smith,1980.
6. Servan-Schreiber,1968.
7. Tom Linson,1991.
8. Norden Streng,1984
9. Preston et al.,1989.

بر قلمرو و اطلاعات وارد آید تشخیص نمی‌دهیم. کاملاً برعکس: بلوغ سرمایه‌داری شرکتی، فرآیندی بوده که صنعت اطلاعات بخش فعال و مکمل آن را تشکیل داده است. بنابراین تاریخ گسترش سرمایه‌داری شرکتی تاریخ گسترش شرکتهای رسانه‌ای نیز بوده است. و درست همانند کل سرمایه‌داری شرکتی، شرکتهای رسانه‌ای نیز در اندازه گسترش پیدا کرده‌اند، در تعداد تمرکز یافته‌اند، غالباً توجهات و علائق خود را تنوع داده و قاطعانه به سوی گسترش بین‌المللی حرکت کرده‌اند.

دو محقق انگلیسی پیشرو در "اقتصاد سیاسی"، یعنی پیتر گلدینگ و گراهام مرداک، وقایع‌نگاری بسیار دقیقی از این روندها در بیش از دو دهه تهیه کرده‌اند[1]. نتیجه‌گیری آنها از تحقیقات تجربی دقیق نقل و انتقالها و کششها در صنعت اطلاعات بریتانیا رک‌وراست است: "مجتمع‌های عظیم در حوزه ارتباطات[2] با توانایی بی‌رقیبی برای شکل دادن به محیط نمادینی که درآن به سر می‌بریم "پا در عرصهٔ وجود نهاده‌اند[3]. آنها انواع مختلف مجتمعهای رسانه‌ای را از هم متمایز می‌کنند، اما همهٔ آنها در خصوصیاتی عمومی مشترکند، که مهم‌ترین آنها هم این ویژگی است که همگی شرکتهای سرمایه‌داری غول آسایی با دسترسی ملی و بین‌المللی‌اند[4].

هربرت شیلر استدلال می‌کند که با چنین خصوصیات مفروضی، ما نمی‌بایست از اینکه رسانه‌های همگانی معاصر، پشتیبانان با حرارت نظام سرمایه‌داری‌اند شگفت زده شویم. درواقع، با اصول عملیاتی و شکلهای سازمانی معین آنها، مطمئناً چیز غریب توضیح آن چند حوزهٔ محدود در ارتباطات نوین است که باتمام وجود از ارزشهای سرمایه‌داری حمایت نمی‌کنند[5].

معیارهای بازار

شیلر برآن است که محیط اطلاعاتی معاصر، بیانگر منافع و اولویتهای سرمایه‌داری

1. Murdock and Golding ,1974;1977a,1977b.
2. massive communications conglomerates
3. Murdock,1990, p.2.
4. Murdock,1982
5. cf. Dreier, 1982.

شرکتی و جزو ضروری پایداری اقتصاد سرمایه‌داری جهان گرا است[1]. هرچند، بیش از اینها در رهیافت مارکسیِ اطلاعات مطلب وجود دارد. چنانچه شیوه هایی را که از طریق آنها سرمایه‌داری نفوذ خود را بر "اطلاعاتی شدن" جامعه اعمال می‌کند بازدن مثال روشن کنیم، این مقاله بهتر درک خواهد شد.

شروع این بحث با آن مسئله کلیدی سرمایه‌داری، یعنی بازار، مفید است. شیلر برآن است که اصول بازار که مؤکدترین آنها جستجو برای حداکثر سود است، در قلمرو اطلاعات نیز به همان اندازهٔ کل جامعهٔ سرمایه‌داری مؤثر است. بنابراین به عنوان یک قانون، اطلاعات تنها در جایی که چشم‌اندازی برای فروش آن به خاطر سود وجود دارد تولید و دسترس‌پذیر خواهد بود، و درجایی که آشکارا حداکثر سوددهی را دارد به مقدار بسیار زیاد و/ یا با بهترین کیفیت تولید خواهد شد. از این قانون چنین نتیجه می‌شود که فشارهای بازار به هنگامی که تصمیم گرفته شود چه نوع اطلاعاتی، برای چه کسی و درچه شرایطی تولید شود، تعیین‌کننده است.

معتقدان به اینکه بازار نیروی تعیین کننده جوامع سرمایه‌داری است براین امر که محصولات آماده، خود تحت تأثیر ارزش‌های بازارند تأکید دارند. اعلام نظر رئیس وقت ثورن[2] - امی، یعنی تهیه کنندهٔ مهم فناوری اطلاعات درانگلستان مبنی بر این که شرکت او "تصمیم گرفته تا از حوزهٔ الکترونیک پزشکی به خاطر احتمال سود کم آن در آیندهٔ نزدیک کنار بکشد[3]، "مثالی تکان‌دهنده است. در این مثال، ارزش عملی قضیه در آن است که ثورن - امی پی برده بود که منافع او در پی‌گیری راهبردی است که با آن بتوان بر روی مصرف کنندهٔ کالاهای تفریحی متمرکز شد. حوزهٔ الکترونیک پزشکی به نظر نمی‌آمد که از جستجو برای حداکثر سود حمایت کند، درحالی که تلویزیون، ویدئو و دیگر فرآورده‌های مخصوص اوقات فراغت چنین بودند. شرکتهایی که بر صنعت اطلاعات سلطه دارند بدون احساس شرمساری براساس اصول بازار عمل می‌کنند و به خاطر این هدف تولید خود را با آن زمینه‌هایی که در آنها احتمال بیشترین

1. international capitalist economy
2. Thorn-EMI
3. Thorn-EMI,1980.

سود وجود دارد، سازگار می‌کنند. این نکته آنهایی را که اعتقاد دارند که در "عصر اطلاعات" فناوریهای اطلاعاتی حداقل از لحاظ سخت‌افزاریشان از نفوذ اجتماع برکنارند (بیش از همه این ترجیع بند که، یک کامپیوتر شخصی چه برای نوشتن مواعظ یا برای هرزه‌نگاریهای تند می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد؛ و به خودی خود نه خوب است و نه بد، چرا که فراتر از ارزشهای اجتماعی است)، و اعتقاد دارند که اطلاعات بیشتر به طور ذاتی چیز خوبی است (این امر دراین فرض ریشه‌دار که اطلاعات بیشتر، فی حدذاته و خودبه‌خود سودآور است جلوه می‌کند) می‌بایست گیج و مبهوت سازد.

برای این اشخاص، ناراحت کننده است که این به اصطلاح نظریهٔ انتقادی به آن سوی فرآوردهٔ تولید شده‌ای که به بازار می‌رسد نظردارد و می‌پرسد که: شرکتهای تولیدی در مراحل تحقیق و توسعه چه اولویتهایی را درنظر گرفته بودند؟ بودجه‌های تحقیق و توسعه، که امروزه از طرف بازیگرانی همچون آی.بی.ام و ای.تی.اند تی و زیمنس سر به چندین میلیارد دلار در سال می‌زند، برای تولید نسل آیندهٔ فناوریها در نظر گرفته شده‌اند اما پرداخت‌کنندگان آنها تعهدی نامحدود در این مورد نداده‌اند. مثلاً بریتیش تلکوم[1] (بی‌تی)، چهارصد میلیون دلاری در سال ۱۹۹۲ صرف تحقیق و توسعه کرد اما این سرمایه‌گذاری‌ای با هدف‌گیری دقیق بود. دو روزنامه‌نگار فاینشال تایمز، اظهار نظر می‌کنند که "دوران پژوهش به خاطر پژوهش سپری شده است"، و توضیح می‌دهند که "این عمل امری تجملی است که بی‌تی تجارت - مدار و رقابت طلب نمی‌تواند از عهدهٔ آن برآید[2]".

درحالی که بروشنی این روابط مبهم است (تحقیق و توسعه نمی‌تواند تولید نوآوریهای خاص را تضمین کند)، اما این امر که شرکتهای خصوصی آشکارا به دلایل تجاری تصمیم به سرمایه‌گذاری در طرحهای تحقیقاتی می‌گیرند مسلم است. یک مثال از بسیار:بی.تی. به کمیسیون انحصار و ادغام[3] در ۱۹۸۶ اعلام کرد که به چراغ سبزی برای خرید از کمپانی تهیه

---

1. Brithish Telecom(BT)
2. Bradshaw and Taylor,1993.
3. Monopolies and Merger Commission

کنندهٔ کانادایی تجهیزات مخابرات (میتل)[۱] برای بهبود بخشیدن به چشم اندازهای تجاری خود نیاز دارد. استدلال ارائه شده این بود که به منظور گسترش اشتراک در بازار، بی.تی.به "وسیع‌تر کردن دامنهٔ تولید خود با ارائه فرآورده‌های جدید "کلیدی" که براساس آنها تنوعی از نظامهای اداری را برای فروش در کشور و آن سوی دریاها پایه‌گذاری کند "نیاز دارد. این کمپانی در ادامه توضیح می‌دهد که تحقیق و توسعه برای تولید این دامنهٔ جدید، در نخستین قدم آگاهانه به سوی بازارهای خاص هدف‌گیری شده بود. درواقع، کمیسیون ثبت کرد که "بی.تی. توضیح داده که رابطهٔ تنگاتنگ بین تحقیق، توسعه، تولید و توزیع برای حرکت سریع فرآورده‌های جدید از سطح ذهنی به جایگاه بازار، ضروری است. راهبرد بی.تی. بنابراین ایجاب می‌کند که یکپارچگی تحقیق و توسعه و واحد تولید برقرار شود[۲]".

با این فشارهای مفروض، آن بخشهایی که بیشترین جذابیت را برای بازار دارند، به ناگزیر ارجح‌ترین حوزه‌ها در تصمیم‌گیری برای تقسیم اعتبارات تحقیق و توسعه‌اند. همچنین، این می‌بایستی به این معنی باشد که فرآورده‌ها و خدمات، خود نیز تحت تأثیر اعمال اصول بازارند. برای مثال، بازار اصلی تجارت حوزهٔ مخابرات، شرکتهایند - یعنی جایی که مصرف‌کنندگان بزرگ قرار دارند. مثلاً" بریتیش تلکوم، حدود یک سوم درآمدهای خود را از سیصد مشتری در می‌آورد[۳]. در حالی که بیش از ۷۰ درصد ترافیک خط ارتباطی آن در اختیار مشتریان تجاری[۴] و مخابرات بین‌المللی بال بسیار سودآور بی.تی. است. بنابراین و شاید طبق انتظار، این همان جایی باشد که شخص مهیج‌ترین فرآورده‌ها و خدمات اطلاعاتی را می‌یابد. برای بخش شرکتی همهٔ شیوه‌های خدمات اضافی آماده است: از شبکه‌های مخابراتی بین‌المللی، نظامهای پی.ای.بی.ایکس[۵]، خدمات فاکسی میل، پردازش داده و متن، تاتسهیلات ویدئو کنفرانس. در همین زمان، حداقل بیست درصد از خانواده‌ها در بریتانیا حتی تلفن ساده هم ندارند. با این

---

1. Mitel
2. Monopolies and Mergers Commission,1986,P.42.
3. Locksley,1984,P.36.
4. New man,1986,P.29.

۲. مخفف Private Automatic Branch Exchange که نوعی نظام سوئیچینگ خودکار تلفنی در داخل شرکتهای خصوصی است -م.

وضعیت معین، مفهوم می‌شود که رقیب اصلی بی.تی.، یعنی مرکوری[1] (که خود تابع شرکت فراملیتی کیبلزاند وایرلس[2] است)، با حوزه اختیاری روشن برای تمرکز برروی این قلمرو تجاری سودآور پایه‌گذاری شده است. برای این هدف، خدمات آن بر شهر لندن و به مناطق شهری بزرگ تمرکز و محدودیت یافت یعنی جایی که بیشترین مشتریها یافت می‌شدند.

پیامدی پارادوکسیکال از این اولویت بندی توسط سردبیر سابق مجله کامپیوتینگ[3] مورد توجه قرار گرفت. برآورد او چنین بود که "جدیدترین" فناوری، درواقع خصلتاً "کهنه‌ترین" فناوری است زیرا فرآورده‌های موجودی را که از قبل اثبات شده که باب میل بازارند، تکمیل می‌کند. شارپ استدلال می‌کند که بدین ترتیب صنعت کامپیوتر "ماسک عمومی پیشرفت و چهرهٔ حقیقی محافظه کاری" را نشان می‌دهد[4]. برای مثال، این در خور توجه است که بیشترین فرآورده‌های اطلاعاتی خانگی درواقع تقویت کنندگان دستگاه تلویزیون‌اند. تجهیزات ویدیویی، تلویزیون کابلی، بازیهای کامپیوتری و چیزهایی از این قبیل همگی بر آنچه که آشکارا فناوری تجاری موفقی بوده، بنا شده است. چرا هنگامی که تلویزیون خود را به منزله فناوری مطلوب اوقات فراغت به نمایش می‌گذارد، چیزی که به طور بنیادی متفاوت است عرضه شود؟

آن خوانندگانی که حس می‌کنند چنین پیامدی نتیجهٔ ناگزیر منطق درونی نوآوری فناورانه است به نوعی قدرت تخیل دراینجا نیاز دارند. درواقع هیچ دلیل فنی چه در مورد این که چرا فناوریهای اطلاعاتی خانگی باید حول و حوش دستگاه تلویزیون ساخته شوند یا این که برنامه‌ها چرا می‌بایست تا این حد موکدا" با جهت‌گیری تفریحی باشند، وجود ندارد. مؤثرترین فشار مطمئناً این بوده که این نوآوری درکجا و چگونه ترتیب سودآورترین فروشها را بدهد و مطابق با این اصل، اطلاعات/فناوری اطلاعاتی خانگی در مسیرهایی که بازار دیکته می‌کند پس و پیش می‌روند. طبق انتظار، این حرکت به فرآورده‌ها و برنامه‌های آشنا منجر می‌شود. چنانکه شارپ تفسیر می‌کند:

---

1. Mercury
2. Cables and Wireless
3. Computing
4. Sharpe,n.d.,P.11.

"استفاده‌های بدیل از فناوری را گروههایی دیگر جستجو می‌کنند. اما این امر بندرت اتفاق می‌افتد. این نوع بکارگیری اکثراً محقق نمی‌شود زیرا فناوری، هدف استفاده‌های بدیل را ندارد، فناوری تحول نمی‌یابد تا باعث دگرگونی واقعی شود: خوب یا بد، فناوری برای حفاظت و نگه داری تحول می‌یابد"[1].

هنگامی که کسی اطلاعات کنونی را که با چنین کمّیتی درچند ساله اخیر افزایش یافته، بررسی می‌کند بسادگی می‌تواند فشار معیارهای بازار را از نظر بیاندازد.

از آنجا که این فرض که اطلاعات بیشتر، به خودی خود مفید است بسیار همه‌گیر شده، شخص به ندرت دربارهٔ نقش بازار و بعضی پیامدهای منفی ممکن در اثر این فشار پرسش می‌کند. اما تفکر انتقادی دربارهٔ این اظهار نظر که همهٔ انواع اطلاعات روشنگرند و به طریقی پیشرفتی نسبت به وضعیت پیشین - بااین فرض که اطلاعات کمتر، غفلت بیشتر- محسوب می‌شوند، مفید است. تردید دربارهٔ ارزش برنامه‌های فزایندهٔ واقعیت گریز تلویزیونی بسادگی به ذهن خطور می‌کند و تصور می‌کنم که این همان چیزی است که بسیاری از خوانندگان می‌توانند با آن هم‌عقیده باشند. هرچند، پرس‌وجو دربارهٔ یکی از مشخص‌ترین پدیده‌های "انفجار اطلاعات"، یعنی گسترش عظیم پایگاههای داده‌های آماده برای گردآوری و پردازش آنی اطلاعات[2] در داخل و فرای کشورها کمتر واضح است. هیچ کس ارقام بسیار دقیقی ندارد اما روشن است که آن پایگاههای داده‌ها عمدتاً بازاری محدود، اگر چه سودآور، را درنظر دارند. شاید شگفت آور نباشد که تا نیمهٔ دههٔ ۸۰، اطلاعات مالی که بیش از نیمی از اطلاعات الکترونیکی فروخته شده در ایالات متحده را در برمی‌گرفت، "نیروی پیش برندهٔ صنعت"[3] بود. دارایی پایگاههای داده‌ها به طور نمونه شامل چکهای اعتباری، فهرستهای قیمتها، گزارشهای انرژی، ادغامها و خریدها، فلزات قیمتی و بیمهٔ جهانی است. این اطلاعات نه تنها تخصصی شده؛ بلکه به طور فزاینده‌ای به سوی بخشهای ویژه‌ای از بازار نیز هدف‌گیری شده است. بنابراین، مثلاً

1. Sharpe,n.d.:4.
2. real time
3. Snoddy,1986:13.

شبکهٔ اطلاعاتی کشتیرانی لویدز (لویدز ماریتیم دیتا نت ورک)[1] محموله‌ها و حرکتهای هرکشتی اقیانوس پیمای تجاری را با گردآوردن پایگاههای اطلاعاتی حیرت‌آور، پی‌گیری می‌کند، اگر چه این اطلاعات متوجه فقط چند صد مشتری کشتیرانی است.

طراحان خدمات اطلاعاتیِ پیوسته برای جذب مشتریان شرکتی کوشیده‌اند چرا که این مشتریان نیاز قابل تعریفی برای گردآوری و پردازش آنی اطلاعات، و به طور مؤثر قدرت پرداخت نرخهای اضافی را برای سوخت‌رسانی به منظور ارتقای سریع "کارخانه‌های اطلاعاتی" مانند تی.آر.دبلیو[2]، تله ریت[3]، کوترون[4] و دیتااستریم[5] دارند[6].

خدمات اطلاعاتیِ پیوسته درزمان حاضر به زحمت مخاطب عام دارد. درواقع، تنها در حدود یک سوم آن برای مصرف‌کنندهٔ غیرتجاری است[7]. البته غالباً برای به دست آوردن فناوری مناسب، شهروند عادی از این پایگاههای داده‌ها ممکن است استفاده کند، مشروط بر اینکه آن مرد یا زن پول و پله‌ای برای پرداخت حد متوسط هزینه‌های دسترسی یعنی چیزی حدود صد پوند در ساعت را داشته باشد، به اضافهٔ نرخهای اضافی برای خدمات ویژه، و با فرض این که البته این اطلاعات تخصصی ذخیره شده جذابیت داشته باشد. با هر نوع محاسبه‌ای، اصول بازار برای مستثنی کردن تقریباً اقلیت کوچکی از عموم مناسب‌اند.

این است که پروفسور شیلر را به آنجا می‌رساند که با خشم بپرسد:

"امروز چه نوع از اطلاعات در سطوح حیرت‌آوری از پیچیدگی تولید می‌شود؟ بورس اوراق بهادار، قیمتهای کالاها، اطلاعات مربوط به ارز. شما تولیدکنندگان داده‌های عظیم شخصی را دارید...انواع دلالها...که مانیتورهای ویدیویی خود را در مقابل دارند و به نظامهای اطلاعاتی که مجموعه‌های باورنکردنی اطلاعاتی در سطح بالای تخصص را دراختیار آنها می‌گذارند وصل‌اند، اما این همه به این مربوط است که چگونه شما بتوانید پول بیشتری از بازار بورس

1. Lloyd's Maritime Data Network
2. TRW
3. Telerate
4. Quotron
5. Data stream
6. Schiller,1981, p.35.
7. Business week, 25 August 1986, p.52.

دربیاورید...چگونه شما بتوانید درآمدها را به مملکت داخل و یا از آن خارج کنید...این جایی است که این اطلاعات می‌رود و اینها کسانی‌اند که آن را دریافت می‌کنند"[1].

دیوید دیکسون[2] (۱۹۸۴) این استدلال را درتاریخ خود از علوم و تکنولوژی - یعنی قلمروهای کلیدی دانش - از جنگ جهانی به بعد گسترش می‌دهد. او دو عنصر، یعنی بخش شرکتی و ارتش را به عنوان تعیین‌کنندگان اصلی نوآوری، معرفی می‌کند. از نظر هربرت شیلر این دو به یکی می‌تواند فرو کاهیده شود، چون که عقیدهٔ راسخ او براین است که مسئولیت ارتش حفاظت و نگه داری از نظام سرمایه‌داری و خصلت بازاری آن است. او می‌نویسد که "توجه و تمرکز ارتش نسبت به علوم ارتباطات و کامپیوتر و ماهواره...نوعی علاقهٔ عمومی به فناوری پیشرفته نیست. ماموریت نیروهای نظامی ایالات متحدهٔ امریکا خدمت و حفاظت از نظام جهانی سازمانی اقتصادی است که به وسیلهٔ انباشت نیرومند سرمایهٔ خصوصی و به سود آن هدایت می‌شود"[3]. ارتش می‌تواند تقاضای بی شماری راجع به اطلاعات داشته باشد اما از آنجا که این اطلاعات برای تقویت امپراتوری جهانی سرمایه‌داری به کار می‌رود، پس شکل دهندهٔ اساسی قلمرو اطلاعاتی، ضرورتهای بازار است که درقلب تجارت سرمایه‌داری قراردارد و ارتش خود را وقف آن کرده است. در پرتو این امر است که مامی‌توانیم قضاوت موجز شیلر را دربارهٔ "جامعهٔ اطلاعاتی" بهتر درک کنیم. "جامعهٔ اطلاعاتی" بیانگر تعهد سرمایه به اخلاق تجاری است نه گسترش روبه تکامل بخشندگی ذاتی آن. بنابراین:

"آنچه که "جامعهٔ اطلاعاتی" نامیده می‌شود، درواقع تولید، پردازش و انتقال حجم عظیمی از داده دربارهٔ تمام موضوعها، فردی و ملی، اجتماعی و تجاری، اقتصادی و نظامی است. اکثر این داده‌ها برای برطرف کردن نیازهای بسیار تخصصی ابرشرکتها[4]، بوروکراسیهای حکومت ملی، و تشکیلات نظامی دولتهای پیشرفتهٔ صنعتی تولید می‌شوند"[5].

دیکسون این مضمون را هنگامی که سه مرحلهٔ اصلی سیاست علمی امریکا را معرفی

1. Shiller,1990b,P.3.
2. David Dichson
3. Schiller,1984a,P.382.
4. super-corporations
5. Schiller,1981,P.25.

می‌کند توسّع می‌دهد. نخستین مرحله، در سالهای بلافاصله پس از جنگ، این سیاست تحت سلطهٔ اولویت هماهنگی کوششهای علمی برای نیازهای ارتش و قدرت هسته‌ای بود. در خلال دههٔ ۱۹۶۰ و ۷۰، با ایفای نقش مهم‌تر معیارهای اجتماعی و تزریق مسائل مهم بهداشتی و زیست محیطی درسیاست علمی، تغییری چشمگیر به وجود آمد. سومین مرحله - و در ادامه - در اواخر دههٔ ۷۰ آغاز شد که در این مرحله تأکید روی برطرف کردن نیازهای اقتصادی و نظامی بود. تا اوایل دههٔ ۸۰ اصل راهنمایی کننده به طور مؤثر "کمک علم به نیروی رقابت صنعت امریکایی و فناوری نظامی بود"[1]. این امر منجر به این شده تا هرچه بیشتربه علم "همچون کالایی اقتصادی"[2] نگریسته شود و به زبان اتاق مدیریت و برنامه‌ریزی شرکتی، تهاجم به قلب فعالیت علمی باشد. دیکسون اظهار می‌دارد که امروز نوآوری را این اصل هدایت می‌کند که هرکسی تنها آنچه را به سوددهی کمک رساند، تولید کند. بنابراین، با اعلام اینکه دانشمندان و فناوران به مثابه عوامل سرمایه‌گذاری‌ای تلقی می‌شوند که سرمایه از آنها انتظار سودی مناسب را دارد، ارجاع روزمره به "سرمایهٔ دانش"[3] صورت می‌گیرد. از این منظر حتی دانشمندانی که در محیطهای آکادمیک مشغول به‌کارند، "بازرگانانی" تلقی می‌شوند که آنها را برای همکاری هرچه بیشتر با اهل تجارت به منظور تولید فرآورده‌های کارآی تجاری ترغیب می‌کنند.

دیکسون براین قضیه اصرار می‌ورزد که تأکید بر هدف موفقیت دربازار، الزاماً دانش علمی و فنی را از اهداف اساسیِ دیگر همچون بهداشت عمومی، خدمت به گروههای قومی، اصلاح کیفیت کار، یا پشتیبانی از محیطزیست باز می‌دارد. پیامد این امر آن است که دانشگاهها، یعنی مؤسساتی که لااقل بخشی از آنها زمانی همان قدرکه به پیگیری دانش به خاطر خود دانش متعهد بودند به همان میزان نیز به نیازهای جامعه وسیع‌تری توجه می‌نمودند، بادگرگونی هرچه بیشتر در مسیرشان، خود را وقف پژوهش با هدف پیشبرد رقابت تجاری صنعت کرده، و از آن طریق بازار را مکانی مناسب و مطابق با دگرگونیهای فناورانه می‌انگارند.

1. dickson,1984,P.17.
2. Ibid,P.33.
3. knowledge capital

برنامه‌ریزان سیاسی‌ای که درپی خصوصی‌سازی آن خدمات رفاهی و رفع نظارت قانونی از سازمانهایی‌اند که زمانی متعلق به عموم و تحت هدایت دولت بودند، تأثیر قابل ملاحظه‌ای برحوزهٔ اطلاعات دارند. آنها توسط هوادارانشان در بوق و کرنا کرده‌اند که عملکرد شیوهٔ کار بازار بهترین راه برای ترغیب کارآیی و اثر بخشی است (مالکیت خصوصی وعده می‌دهد که تأمین منافع شخصی از منابع مالی و پاسخگویی به مشتریان از بازار و همچنین از اصل حق با مشتری است ناشی می‌شود) و به طور همزمان وسیله‌ای است برای رقابت (و بنابراین اصلاح خدمات) در قلمروهای انحصاری سابق‌الذکر. در تمام اروپا، ایالات متحده و خاور دور، با نوسانات حاصل از شرایط و تاریخ منطقه‌ای، راهبردهایی که برای ایجاد قلمرو اطلاعاتی پذیرا نسبت به معیارهای بازار و یا وابسته به آن در طول دههٔ گذشته[1] یا همین حدود تدوین شدند این عناصر دوقلو را در اساس خود دارا بودند.

تأثیرهای اصلی، به خصوص در حوزهٔ مخابرات آشکارند[2]. بریتیش تلکوم، از آغاز تأسیس در ۱۹۸۱ تا بریدنش از مالکیت دولتی ادارهٔ پست، با اولویت دادن به مشتریانی با سنگین‌ترین بودجه‌ها (یعنی شرکتها و بخشهای عظیم حکومتی) در کار گسترش خدمات موجود و جدید خود و در پیش گرفتن اقداماتی با هدف تضمین موفقیت، به عنوان یک بنگاه تجاری سرمایه‌داری، مشخصا" در خطوط تجاری عمل کرده است.

حوزهٔ مخابرات در انگلستان در استراتژیهای ماقبل دههٔ ۸۰ خود، اگر چه سیاست خود را کمتر به صراحت بیان کرده بود اما با روحیه‌ای که می‌توان آن را نوعی "خدمات عمومی" آزاد نامید، عمل کرد. این روحیه، ارائه خدمات را با هدف دسترس‌پذیری جهانی به لحاظ جغرافیایی و بدون تبعیض، و سیاست قیمت‌گذاری‌ای که سودای "هزینه‌های منطقی یا قابل پرداخت" در سرمی پروراند، هدایت کرد[3]، که توسط نظامی پیچیده از اتصال متقابل نقاط مجزا بر روی شبکه‌ای از اتصالهای سودآور شهری و بین‌المللی به دست آمد. انحصار در حوزهٔ مخابرات،

1. cf.Nguyen,1985.
2. Adonis,1993
3. OECD,1991,P.26.

همچنین نقش مهمی را در پشتیبانی از صنعت الکترونیک بریتانیا، با خرید بیش از ۸۰ درصد تجهیزات خود از این منابع داخلی بازی کرد و از آن طریق به عنوان بازوی راهبرد اقتصادی حکومت در تمام اهداف و اغراض خود، عمل کرد.

با وجود این، سیاست‌های بازار - مداری[1] که درخلال سالهای حکومت تاچر بروز کرد، یعنی رفع نظارت قانونی و کنار گذاشتن فوری "انحصار طبیعی"، بریتیش تلکوم را ترغیب و تشویق کرد. درپاسخ به این، مرکوری از سرمایهٔ خصوصی به وجود آمد - نه برای تأمین خدمات تلفنی بدیل، بلکه بیشتر برای به دست آوردن ترافیک تجاری و به زودی بازار اصلی حوزهٔ مخابرات. از آنجا که مرکوری بخش کوچکی بیش از ۳ درصد بازار را در اختیار نداشت، اهمیت اصلی او عمدتاً در مقام رقیب نیست، بلکه بیشتر به عنوان شاخصی از حق تقدمهای غالب جدید در حوزهٔ مخابرات مطرح است.

خصوصی سازی بعدی بی.تی. حاکی از نوسازی مؤکد تجاری سازمان بود، چیزی که با جهت‌گیری قاطع به سوی بازار مشخص شد. این امر به شیوه‌های گوناگونی مطرح شد. نخست در پاسخ به کوشش مرکوری برای بردن مشتریان شرکتی، بی.تی. قیمتهای خود را در آن حوزه‌ها تخفیف داد. کمپانی مرکوری بلافاصله به این امر اعتراض کرد که این کار "دسترسی محلی را از او می‌گیرد" که یک بار با تحمیل قیمتی بالاتر از حد معمول برای استفاده کنندگان تجاری آن را به دست آورده بود. این البته، مشکل جدیدی نبود، چرا که تا ۱۹۹۰، مرکوری که از بار سنگین ارائه خدمات جهانی خود را آزاد ساخته بود، با حمله‌ای به بازار بخش شرکتی، تقریباً ۳۰ درصد از درآمد مکالمات تلفنی ملی را از ۱۰۰ مشتری یا بیشتر به دست آورده بود. در آن موقع بی.تی. گله و شکایت می‌کرد که "مشتریان بااستفادهٔ بالا (یعنی شرکتها) برای خدمات تلفنی خود پول بسیار زیادی می‌پردازند "در حالی که خود بی.تی. "منبع درآمد مناسبی را از حدود ۸۰ درصد از مشتریان (یعنی استفاده‌کنندگان خانگی) از دست می‌دهد[2]". پیامد چنین تشخیصی قابل پیش‌بینی بود: اگر چه خصوصی سازی و رفع نظارت قانونی پیش رو نوعی کنترل حکومتی را

1. market-oriented

2. British Telecom,1990.

درشکل آفتل[1] باقی گذاشت که دستورالعملی برای محدود کردن افزایش قیمتهای بی.تی. به کاربرد، امااین حداکثر تا حدّ متوسط پیش می‌رفت. در عمل، قیمت برای استفاده کنندگان خانگی جلوتر از آنهایی که برای تجارت پول می‌پرداختند افزایش یافت. در آغاز دههٔ ۹۰ فرمول آفتل افزایش قیمتهای بی.تی. را برای شاخص قیمت خرده فروشی کمتر از ۶/۲۵ درصد محدود کرده بود (و در ۱۹۹۳ این شاخص تا ۷/۵ درصد افزایش یافت). به هرحال، انعطاف‌پذیری در این فرمول، بی.تی. را قادر ساخت تا قیمتهای سال ۱۹۹۱ را به طوری که معدل صورتحساب تلفن مشتریان ۵ درصد بالا برود با این فرمول مطابق سازد و این درحالی بود که قیمت مکالمات تجاری با محاسبهٔ تخفیف حجم[2] معاملات نسبت به تخفیف قیمتهای مکالمات بین‌المللی، مساوی یا بیش از ۲۰ درصد کمتر شد.

دوم، بی.تی. که اکنون شرکتی خصوصی با هدف حداکثر سودشده بود، برای ورود به بازار جهانی مخابرات حرکات خود را آغاز کرد. او تجهیزات تولید شده در امریکای شمالی را خرید و کمتر علاقه‌ای به خرید تجهیزات از تهیه‌کنندگان بریتانیایی نشان داد. افزون براین، در ۱۹۹۳ بی.تی. مبلغ ۴/۳ میلیارد دلار (۲/۸ میلیارد پوند) برای ۲۰ درصد مبلغ سرمایه‌گذاری شده در ام.سی.آی (مایکروویو کامیونیکیشنز اینکورپورشن)[3] سرمایه‌گذاری کرد که این شرکت، خود دومین شرکت بزرگ ایالات متحده در حوزهٔ مخابرات راه دور است. انگیزهٔ پشت این عمل پیشروی به سمت راهبرد بازار- مدار بود که بخش بین‌المللی را دارای سریع‌ترین رشد در بازار ارزیابی می‌کرد و اینکه بازار بواقع مهم بازار بین‌المللی بود که ترافیک شرکتی را تأمین می‌کرد. بی.تی. با تشخیص این که "بزرگ‌ترین مشتریان...به طور عادی، شرکتهای چند ملیتی با شاخه‌هایی در سراسر جهان توسعه یافته‌اند"[4]، در این باره ذهن روشنی داشت. بر همین اساس، بی.تی. حالا "راهبردی بسیار متمرکز بر تهیهٔ شبکه‌ها[5] و خدمات شبکه - مبنا[6] برای شرکتهای

---

1. Oftel (Office of Telecommunications)
2. volume discount
3. MCI (Mickcrowave Communications Inc).
4. British Telecom,1990,P.6.
5. network-based
6. British Telecom,1993.,P.25.

چند ملیتی» داشت. مبلغ سرمایه ام.سی.آی. می‌توانست بی.تی. را قادر سازد تا رهبر جهانی تأمین خدمات شبکه‌ای برای شرکتها بشود. در مقابل، هیچ فشار قابل مقایسه‌ای برای پیشبرد خدمات به استفاده‌کنندگان خانگی روزمرّه وجود نداشت.

بی.تی. هیچ احساس ناراحتی دربارهٔ اولویت دادن به بازار ندارد چراکه استدلال می‌کند این اولویت «منبع پیشرفت در خدمات و در فنونی خواهد شد که متعاقباً بازار شبانه‌روزی را تغذیه خواهد کرد[1]». این البته، همان نظریهٔ «قطره چکانی»[2] در علم اقتصاد است که در «انقلاب اطلاعات» به‌کار برده شده است. با پی‌گیری منطق خود، بی.تی. ریسک جهانی خود را آغاز کرد، یعنی سینکوردیا[3]، که دو سال پیش از آن تنها ۹ مشتری داشت (اما با درآمد ۲۰۰ میلیون دلاری). عنصری کلیدی در معامله ام.سی.آی. این است که ادغام سینکوردیا با تجارت مشترک تازه بی.تی./ام.سی.آی. (که سرمایهٔ تخمینی آن ۱ میلیارد دلار است)، جذابیت سینکوردیا را برای شرکتهای بزرگ بسیار زیاد می‌کند چراکه این شرکتها به یک «فروشگاه همه‌کاره»[4] توانا در ادغام و یکپارچه‌کردن فعالیتهای مخابراتی پراکندهٔ آنها دسترسی خواهند داشت.

سوم، در طول دههٔ ۹۰ بی.تی. نیروهای اداری خود را کاهش داد درحالی که درآمدهایش افزوده شد: نیروی کار از اوج خود با حدود ۲۵۰۰۰۰ نفر در ۱۹۸۹، به تقریباً ۱۵۰۰۰۰ نفر تا پایان ۱۹۹۳ کاهش یافت، درحالی که درآمد در طول همان دوره از ۱۱ میلیارد پوند به ۱۳/۳ میلیارد پوند افزایش پیدا کرد.

هیچ یک از این موارد به عنوان انتقاد نسبت به بی.تی. نباید نگریسته شود؛ بلکه بیشتر باید همچون مثالی از نقش عمدهٔ اصول و اولویتهای بازار در تحولات حوزهٔ اطلاعات بررسی شود. غول حوزهٔ مخابرات بریتانیا عمدتاً با رهایی از محدودیتهای سابق خود که ناشی از روزهایی است که به عنوان سازمانی دولتی مالکیت انحصاری داشت، اکنون مانند دیگر شرکتهای خصوصی عمل می‌کند. هر هدف او برای موفقیت در بازار است و خدمات و اعمال او

---

1. British Telecom,1990,P.6.
2. trickle down theory
3. Syncordia
4. one-stop shop

متناسب با این هدف‌اند. اگر این امر به معنی بالا رفتن بیش از حدّ معمول قیمتها برای خانواده‌های عادی، اخراج کارگران و ارائه خدمات اطلاعاتی جدید برای ثروتمندترین مشتریان باشد، چنین باد. به طور ساده، این منطق بازار است و جواب منطقی مدیریتی بازرگانی.

نهایتاً، ما ممکن است به محدودیتهای اجتماعی - فرهنگی محیط این بازار توجه کنیم که بر شرکایی همچون بی.تی. تحمیل می‌کنند. باور این امر که انتخاب رفتارهای بازاری عمدتاً موضوعی اختیاری برای شرکتهایی همچون بی.تی. است، آسان اما از حقیقت به دور است. در واقع، فشارهای فراگیری آنها را برای جهت‌گیری به سمت بعضی سیاستها آماده می‌کند. یکی از ضرورتهای تعیین‌کننده آن است که تهیه و ارائه خدمات شبکه‌های اطلاعاتی، در حالی که برای شرکتها در عملیات روزمره‌شان امری حیاتی است، بازار رقابتی عمیقی است که بازیگرانی را به سوی عمل به شیوه‌هایی معلوم می‌راند. همان طور که بی.تی. در گزارش خود آورده در حالی که برای دهۀ آینده یا همین حدود، پیدایش "ساختار صنعتی مخابراتی جهانی مورد انتظار است"، این ساختار به وسیله" شاید [تنها] چهار یا پنج تولید کنندهٔ رقیب بزرگ در بازار جهانی که در لبهٔ برّندهٔ صنعت جای دارند" تأسیس خواهد شد و عمل خواهد کرد[1]. بی.تی. این جاه‌طلبی را دارد که در میان این قومِ برگزیده باشد، اما در آنجا با امثال ای.تی.اند تی. امریکایی روبه‌رو می‌شود، یعنی موجودی بسیار عظیم‌تر (با درآمد جاری بیش از ۶۰ میلیارد دلار در سال) که همچنین مصمم است تا بخش عظیم بازار شبکه جهانی را که انتظار می‌رود رشدی حدود ۴۰۰ میلیارد دلار تا قبل از آغاز هزاره سوم داشته باشد مال خود کند[2]. درتعقیب این بازار، ای.تی.اند تی. در ماههای اخیر بیش از ۱۴۰۰۰۰ نیروی کار خود رابیرون ریخته است و اکنون رها از حکم حکومتی برای محدود کردن او به محدودهٔ مخابرات داخلی ایالات متحده (نوع امریکایی رفع نظارت قانونی)، به سوی برپایی شبکهٔ مخابراتی جهانی پیش می‌رود. تمام این دلایل برای بی.تی. نیز واضح است: به دست آوردن فوری موقعیتهای بازار در مورد مشتریان تجاری بین‌المللی که بزرگ‌ترین بودجه‌ها را دارند و عظیم‌ترین تقاضاها را برای خدمات پیچیدهٔ

1. British Telecom1990,P.6.
2. Bannister and Tran,1993,P.40.

مخابراتی. به هرحال، همچنین روشن است که تصور اینکه بازار مخابراتی جهانی از دست برود، یا حتی ورود به آن از دست برود، گزینه‌ای غیرقابل قبول برای تولیدکنندگان عمده است. بنابراین آنها در ورود به مسابقه‌ای که برآن کنترل کمی دارند، شدیداً تحت فشارند.

تفوق معیارهای بازار در حوزهٔ اطلاعات پیامدهای دیگری نیز داشته است. یکی از تأثیرات مهم این بوده که تقویت بازار به کاهش پشتیبانی نهادهای اطلاعاتی کلیدی که زمان درازی است به بودجهٔ عمومی وابسته‌اند منجر شده است. من در این باره در فصل بعدی بحث خواهم کرد، بنابراین در اینجا این مضمون را خلاصه می‌کنم، نهادهایی همچون موزه‌ها و گالریها، کتابخانه‌ها، خدمات آماری دولتی، بی‌بی‌سی و نظام آموزش و پرورش، با وجود "انفجار اطلاعات"، با تقطیعهایی مداوم و واقعی در بودجه به خاطر ارجحیت سیاستهای بازار-مدار روبه‌رو شده‌اند.

بیش از یک دهه سیاست حکومتی انگلستان براین بوده است که مؤثرترین شیوه برای تشویق "انقلاب اطلاعات" تبدیل کردن آن به نوعی تجارت است[1]. به خاطر این هدف، سوبسید عمومی تخفیف یافته و ارزشهای تجاری درکل محدودهٔ نهادهای اطلاعاتی حق تقدم پیدا کرده‌اند. از نظر هربرت شیلر این امر حاکی از "کوششی برای گسترش تجاری سازی اطلاعات در هر فضای موجود از حوزهٔ اجتماعی است[2]. "داستانهای آشنای محدودیت ساعات بازگشایی کتابخانه‌ها، کسری بودجه‌های خرید کتاب، تعیین ورودیه برای دسترسی به نمایشگاههایی که قبلاً برای عموم مجانی بودند، افزایش تورم بالا در قیمتهای اطلاعاتی حکومتی، تعطیل درسهایی در کالجها که از نظر اقتصادی کاراً نیستند و مانند اینها، نتایج آشکار این حق تقدم بازار در قلمروهایی است که تا به حال مورد حمایت بوده‌اند.

مطابق با نظر شیلر همهٔ اینها حاکی از "تضعیف رو به گسترش فضای اجتماعی و عمومی"[3]، با عواقب جدی برای تولید و دسترس‌پذیری اطلاعات‌اند. به نظر او آنچه که ما

---

1. ITAP,1983.
2. Schiller,1987,P.25.
3. Schiller,1989b

شاهدیم "مبارزهٔ خاموشی است بین آنها که می‌خواهند منابع اطلاعاتی کشور را برای مقاصد شخصی به تصرف خویش درآورند و آنها که از کامل‌ترین نوع دسترس‌پذیری طرفداری می‌کنند" و در این مبارزه، "این دومی‌ها در عقب‌نشینی مدام بوده‌اند"[1].

مخالفت با این نظر مشکل است که، همچنان که سوبسید عمومی جای خود را به منافع شخصی‌ای داده (یا کاملاً هنوز جایگزین نشده است) که در طلب گسترش اطلاعات برای خاطر بازارند یا حالا کمتر احساساتی بشویم، در جایی که بودجه‌های عمومی آنچنان تخفیف می‌یابند که نهادها به خاطر اینکه کارآمد باقی بمانند خود به سوی منابع مالی خصوصی رانده می‌شوند، پس تأثیر اصلی بر آنکه چه اطلاعاتی تولید شود و در چه شرایطی دسترس‌پذیر شود وجود دارد.

نابرابری طبقاتی

نقش محوری بازار در حوزهٔ اطلاعات بدین معنی است که اطلاعات و فناوریهای اطلاعاتی برای آنهایی که قادرند تا پول آن را بپردازند تولید می‌شود و برای همانها هم دسترس‌پذیر است. البته این بدین معنی نیست که اطلاعات و فناوری آن کاملاً انحصاری است. واضح است که تقریباً همهٔ افراد جامعه به فرآورده‌ها و خدمات اطلاعاتی دسترسی دارند؛ تلویزیون، رادیو و روزنامه‌ها مثالهایی آشکارند. درواقع، از آنجا که بازار روبه همهٔ‌مصرف‌کنندگان باز است اکثر چیزهایی را که ارائه می‌دهد، در اصول برای همه کس دسترس پذیراست - حداقل برای هر کسی که پول و پله‌ای برای پرداختن دارد- اما این واقعیت که بازار مکانیزم توزیع کننده است بدین معنی است که به جامعه‌ای تفکیک شده براساس درآمد و ثروت راغب است. به بیان دیگر، نابرابریهای طبقاتی - به طور وسیع تقسیمات سلسله مراتبی جامعه - نفوذ اصلی را بر "عصر اطلاعات" دارد.

1. Schiller,1985c,P.708.

تشریح وینسنت مسکو از "جامعهٔ برنامه به ازای پول"[1]، توانایی پرداخت را به عنوان نیرویی تعیین‌کننده در تولید و دسترسی به اطلاعات در مرکز توجه قرار می‌دهد: در نظام طبقاتی، بالاتر غنی‌تر است و اطلاعات همه‌کاره[2]تری در اختیار اوست. هرقدرکه شخص در ردهٔ اجتماعی پایین‌تری قرار دارد اطلاعاتش را هم از منابع درجه دوم دریافت می‌کند.

هربرت شیلر همین موضع را، با مشخص کردن این سه نهاد به عنوان "مجریان عمدهٔ "انقلاب اطلاعات" - به خاطر تواناییشان درپرداخت برای گران‌ترین و مقدم‌ترین فرآورده‌های صنایع فناوری اطلاعاتی/اطلاعات - دارد: ماشین نظامی، شرکتهای خصوصی بزرگ و حکومتهای ملی. در این نتیجه‌گیری او از تحقیق مشاوران بازرگانی شرکت باتلر کاکس و شرکا[3] بهره برده است که تخمین زده‌اند ۸۰ درصد بازار فناوری اطلاعاتی اروپا به شرکتها و بازارهای فروش دولتی تعلق دارد، و "عموم مردم" (یعنی هرکسی به جز این گروه ممتاز) بقیه را تشکیل می‌دهند[4].

اهمیت معیار توانایی در پرداخت پول، و ارتباط نزدیک این معیار بانابرابری طبقاتی، هربرت شیلر را به تمایز مابین "ثروتمند اطلاعاتی" و "فقیر اطلاعاتی" در درون کشورها و بین آنها، سوق می‌دهد[5]. این امر بسادگی قابل اثبات است. از نظر عموم مردم درکشورهایی همچون انگلستان و ایالات متحده، "انقلاب اطلاعات" آشکارا به معنی تلویزیون بیشتر است. در مجموع، نه تنها پیشرفتهای مهمی درامر تقویت مانیتور تلویزیون (تلویزیون کابلی، کامپیوتر خانگی، ویدیو و غیره) رخ داده است بلکه تلویزیون همچنین با فرآورده‌های بسیار آشنا، یعنی تفریحات، برنامه‌ریزی شده است. منطق این کار خیلی هم سخت‌یاب نیست. این منطق در موفقیت افسانه‌ای تلویزیون پس ازگذشت سالها نهفته است (دستگاهی برای سیرابی خانواده، وسیله‌ای فوق العاده برای تبلیغ، نمایشهای تفریحی ارزان تولید شده و بسیار جذاب). باید به خاطر سپرد که در این مورد، فروش انبوه ضروری است چراکه هر خانواده در شرایطی نسبی،

1. pay-per society
2. versatile
3. Butler Cox and partners
4. Finanical Times, April,1983.
5. Scheller,1983b,P.88.

منبع درآمد فقیری برای صنعت اطلاعات است. آنهایی که بخش خانگی را مورد نظر دارند هدفشان می‌باید تولید انبوه برای بازار باشد چرا که تنها هنگامی خانواده‌های منفرد به عنوان "عموم مردم" جمع می‌شوند که جاذبه بازاری واقعی را داشته باشند. همین که این خانواده‌ها، به هر حال به عنوان "عموم مردم" گرد هم آیند می‌باید فرآورده‌های اطلاعاتی غیر متمایز به همهٔ آنها عرضه شود - یعنی مانیتور آشنای تلویزیون و کثرت نمایشهای گپ و بازی، فیلمهای سینمایی و ورزش. افزون برآن، این "عموم مردم" بی‌میلی خود را در پرداخت هر پول مستقیمی برای برنامه‌های تلویزیونی ثابت کرده است - این سوبسیدی است که آگهی کنندگان و پشتیبانان می‌پردازند. گرچه، بااستثناهای نادر، نفع آگهی دهندگانی که از تلویزیون استفاده می‌کنند در دسترسی به مخاطبان انبوهی است که به نوبه خود برنامه‌ریزی را به سوی "همانندی بیشتر" برای تضمین مخاطبان چند میلیونی سوق می‌دهند. هر ایده‌ای که بخواهد نیازهای اطلاعاتی خانواده‌ها را گوناگون و پیچیده کند باخته است، هدایت اصلی تولید اطلاعاتی در اختیار تفریحات، یعنی برنامه هایی با کمترین بودجه عمومی است.

چنین داستانی به خدمات تلویزیون کابلی و ماهواره‌ای هم تعلق دارد. درحالی که دربارهٔ چشم‌اندازهای پاسخگویی مؤثر تلویزیون به نیازهای متفاوت عموم، با بیش از سی کانال که برای آنها که به تئاتر علاقه دارند نمایش پخش می‌کند، باله برای آنها که به رقص توجه دارند، اخبار و امور جاری برای آنها که مشتاق سیاست‌اند و آموزش برای آنها که می‌خواهند خود را ارتقا دهندبسیار نوشته شده است، تاریخ واقعی در کلمات بروس شپرینگستین[1] نمایش داده شده: "۵۷ کانال و هیچ در آن". به شکلی توفنده، کانالهای تلویزیونی کابلی برنامه‌های تفریحی نمایش می‌دهند: ورزش، هرزه‌نگاری ملایم، ماجراهای پرعملیات، ویدیوهای موسیقی راک و فیلمهای سینمایی غالب اند. واقعیت این است که خواب کانالهای تخصصی و پیچیده‌ای که آینده‌گرایان در اوایل دهه ۸۰ می‌دیدند پوچ از آب درآمده است، عدم موفقیت آن هم به خاطر گرانی این کانالها برای بخش اعظم جمعیت بود. کانالهایی که باقی‌مانده‌اند به رگی غنی متصل

1. Bruce Springsteen

شده‌اند - تفریح و سرگرمی عمومی، یعنی جایی که مخاطبان بزرگی با اشتراکی ناچیز جذب می‌شوند و جایی که درآمد آگهیها با تعهد تحویل تعداد عظیمی از بینندگان حاصل می‌شود.

فرآیندهای قابل قیاس بین کشورها، در آنجا که اختلاف درآمدها به نابرابریهای اطلاعاتی مستقیم می‌انجامد، آشکار است. ملل پیشرفته، یعنی آنجا که ثروت جهان متمرکز شده، سودبرندگان اصلی "انقلاب اطلاعات"اند. ملل فقیر، یعنی آنجا که اکثریت جمعیت جهان را در خود جای داده، محدود به استفاده از ته ماندهٔ جهان اوّلند (برای مثال، پخش دوبارهٔ سریالهای هالیوودی)، به آنچه که ملل دولتمند اراده می‌کنند تا دسترس‌پذیر باشد وابسته‌اند (برای مثال، آنچه که از طرف آژانسهای خبری تولید می‌شود) و توسط انحصارهای ثروتمند مالک فناوریهای اطلاعاتی راهبر مانند ماهواره‌ها ممکن است زیان بیشتری هم ببینند. این ماهواره‌ها می‌توانند از راه دور و از آسمان، ملل فقیر را تحت کنترل داشته باشند (مثلاً" در مورد رشد محصولات، ذخایر معدنی، گروههای ماهیان، و حتی جاسوسی آشکار) و/یا برنامه‌های غربی را نمایش دهند که اساس فرهنگها و الگوهای زندگی بومی را سست می‌کنند.

آنچه که دراین مورد به نظر می‌رسد این است که "انقلاب اطلاعات"، که در نظامی طبقاتی متولد شده است، نشان نابرابریهای موجود را برخود دارد و درواقع ممکن است آنها را وخیم‌تر هم بکند. بنابراین، آنچه که "شکاف طبقاتی" نامیده می‌شود به نفع آنهایی که از نظر اقتصادی و آموزشی برترند و قادرند با دسترسی به منابع اطلاعاتی پیچیده مانند پایگاههای داده‌های پیوسته و تجهیزات ارتباطات کامپیوتری پیشرفته، بهره‌مندی خود را گسترش دهند، می‌تواند عریض‌تر هم بشود، درحالی که آنهایی که درنظامی طبقاتی رو به پایین دارند هرچه بیشتر در باتلاق آنچه که شیلر بدان "اطلاعات آشغال"[1] نام نهاده یعنی که سرگرم می‌کند، مانند تفریحات و شایعات، اما اطلاعات با ارزش کمی را ارائه می‌نماید فرو می‌روند.

دراینجا شیلر اعلام می‌کند که اطلاعات بیشتر، به خودی خود و الزاماً زندگی مردمان را غنی نمی‌کند. برعکس، وقتی عامل تعیین‌کنندهٔ درجهٔ اول برای دسترسی و ذخیرهٔ اطلاعات

1. garbage information

قدرت پرداخت باشد یعنی اینکه، برای اکثریت البته، آنچه که ارائه می‌شود اطلاعات ارزان تولید شده، سبک مایه، با جاذبیت سطحی و انبوه است. کارل برنشتین[1]، روزنامه‌نگار برجسته، با پیمایشی دربارهٔ ارائه مفرط اطلاعات به "عموم مردم" در دهه‌های اخیر، از داستانهای مبتذل که اکنون در هر فروشگاه مواد غذایی نیز در دسترس است، روزنامه‌های مجانی که به در خانه می‌آورند، رشد انفجارآمیز "آشغالهای پستی"[2] و خدمات بیست وچهار ساعته تلویزیون بگیرید تا گسترش ویدیوکلوپها در هر خیابان بزرگ، چنین نتیجه می‌گیرد که "امریکاییهای متوسط با آشغال سیر می‌شوند"، هربرت شیلر که با این نظر بسیار موافق است استدلال می‌کند که "ما بیشتر و بیشتر دربارهٔ آنچه که کمتر و کمتر اهمیت دارد می‌بینیم و می‌شنویم. "اخبار" صبحگاهی تلویزیون، که یک ساعت ونیم وراجی بی‌معنی یا مبهم می‌کند، مظهر وضعیت جاری است"[3]. در این مفهوم "انقلاب اطلاعات"، "فقرای اطلاعاتی" را دربارهٔ به هم خوردن ازدواجهای سلطنتی، فرصتهای هرروزه برای زل زدن به سریالهای آبگوشتی، بحثهای گرافیکی دربارهٔ قابلیت جنسی اهل ورزش غلغلک می‌دهند - اما اطلاعات ذیقیمتی که می‌تواند آنها را در وضعیت جامعه‌شان، تفسیر فرهنگهای دیگر، یا ویژگی موقعیتشان و منطقهای این موقعیت شریک کند، بسیار ناچیز است.

سرمایه‌داری شرکتی

از نظر پروفسور شیلر سودبرندهٔ اصلی "انقلاب اطلاعات" سرمایه‌داری شرکتی است. این مسئله پیامدهای حیاتی بسیاری برای محیط اطلاعاتی دارد، که هر کدام از آنها از ثروت عظیم و موقعیت محوری آن در اقتصاد جدید نشأت می‌گیرد. یکی این که اطلاعات و فناوریهای وابسته به آن به طور تلویحی در بالاترین جای در بازار شرکتی گسترش می‌یابند و مکانی را به خود اختصاص می‌دهند. تأسیسات کامپیوتری مهم، خدمات مخابراتی

---

1. Carl Bernstein,1992.
2. junk mail
3. Schiller,1987,P.30.

فرانت-اند[1] و شکلهای راهبر پردازش الکترونیکی اطلاعات، همگی در میان شرکتهایی یافت می‌شوند که توانایی پرداخت برای چنین فناوریهایی و، به طور مرتبط، نیازهای قابل تعریف برای تجهیزات اطلاعاتی فوق پیچیده را نیز دارند. مثلاً در همان حال که شرکتهای جدید در اندازه، مقیاس و فضا گسترش می‌یابند، روشن است که نیازی ذاتی به شبکه‌های اطلاعاتی توسعه یافته و نظامهای پیشرفتهٔ کنترل مدیریت پیدا می‌کنند. فناوریهای کامپیوتریِ بسیار روزآمد، شرطی لازم است برای همارایی، یکپارچگی و مدیریت سازمانهایی که به طور عادی شعبه‌های مختلف دارند.

بیان چنین چیزی بدیهی است، اما علیرغم تحسینهای بسیار از ریشهٔ ظاهراً فوق انسانی فناوریهای جدید، طرح این نکته ضروری است: کسانی که می‌توانند برای فناوریهای اطلاعاتی پیشرفته پول بپردازند در طلب فناوریهایی‌اند که منافع آنها را به پیش ببرد و آنها را به چنگ هم می‌آورند. نتیجهٔ خدمت "خوب فناوری اطلاعاتی، به نیازهای نظام تجارت جهانی"[2] تقویت نیروهای سرمایه‌داری شرکتی در داخل و خارج هر جامعهٔ خاص است. و این کار به شیوه‌های بسیار متنوعی هم انجام می‌شود. مثلاً فناوری اطلاعاتی، شرکتها را برای عمل در دوردستها و در استفاده از نیروی کارهای متفاوت و در پاسخ به وضعیتهای محلی گوناگون (سیاسی، منطقه‌ای، اقتصادی و غیره) با آنچنان کارآیی توانا می‌سازد که بدون ارتباطات پیچیده و ذخیره‌سازیهای کامپیوتری غیرقابل تصور است. به طور مرتبط، این فناوریها راهبردهای شرکتی را برای "عدم تمرکز" فعالیتها (یعنی کوچک شدن اتاق فرماندهی شرکت، و آموزش عناصر جنبی کار برای عمل به عنوان مراکز سودده "مستقل") کمک می‌کند درحالی که به طور همزمان، تسلط مرکزی را به خاطر این که پایگاههای محلی براحتی توسط طیفی از فنون الکترونیکی تحت کنترل قرار گیرند و اعمالشان ردیابی شود، تقویت می‌کند(مثلاً ثبت دقیق فروش و ثبت قابلیت تولید هر کدام از کارگران).

---

۱. front-end به معنی خدمات پردازش و ذخیرهٔ اطلاعات که پردازشگر کوچکی برای یک ابرکامپیوتر انجام دهد. مترجم در هیچ کجا معادل مناسبی برای آن نیافت.

2. Schiller,1981,P.16.

افزون براین، فناوری اطلاعات به شرکتها امکان هدایت جهانی تجارتشان را با کمترین دغدغه نسبت به محدودیتهای تحمیلی از طرف دولتهای ملی می‌دهد. شرکتها می‌توانند با به کارگیری شبکه‌های مخابراتی و روی خطوط خصوصی که از موشکافی حتی دولتهای حاکم هم برکنار است، بسرعت از اطلاعات معاملات اقتصادی و اتصالهای کامپیوتری ذخیره و پردازش آنی اطلاعات بهره‌مند شوند. مثلاً چگونه حکومتی، بگیریم در افریقا یا هند، دربارهٔ اعمال شرکتهای فراملّی که بنیادشان در کشورهایشان قرار دارد چیزی بداند در حالی که اطلاعات مثلاً مورد علاقه فورد و آی‌بی‌ام بین دیترویت و لاگوس یا نیویورک و بمبئی در شکل رقمی و از طریق ماهواره‌های متعلق به شرکتهای غربی رد و بدل می‌شود. مدتها است که پرسشهایی دربارهٔ بعضی اعمال شرکتی مانند "قیمت‌گذاری انتقالی"[1] مطرح می‌شود (یعنی حسابداریِ داخلی برای تضمین بهترین نتیجه برای شرکت؛ حال می‌خواهد صورتهای حقوق یا تعهدات سرمایه‌گذاری انعکاسی از قیمتهای واقعی در منطقه‌ای مفروض باشد یا نه)؛ در دورهٔ فناوریهای اطلاعاتی و جریان الکترونیکی اطلاعات، تقریباً غیرممکن است که جوابهای واقعی به ذهن کسی خطور کند[2].

عنصر مهم دیگری که در میان این اظهارنظرها، دربارهٔ نیروی برآمده از دسترسی شرکتها به شبکه‌های اطلاعاتی غُل می‌زند چنین است: آن چاشنی‌ای که "انفجار اطلاعات" را میسر می‌سازد تنها برپایه مالکیت خصوصی استوار است. یک پیامد، چنان که دیدیم، آن است که بخش شرکتی با بیشترین نیروی اقتصادی از خدمات مهم اطلاعاتی بهره‌مند می‌شود. پیامد دیگر اینکه با این ترتیب اطلاعات زیادی که یک باره خریداری می‌شود، دقیقاً به خاطر اینکه تملک خصوصی است، از نظر عموم خارج می‌شود - یا به احتمال زیاد عموم هرگز مجاز به دیدن آن نیست. هربرت شیلر چنین می‌اندیشد که این امر درامریکای معاصر، یعنی جایی که "حجم عظیمی از اطلاعات از عموم دریغ می‌شود به خاطر این که شرکتهای دارندهٔ آن به چشم تملکی

1. transfer pricing
2. cf.Murray,1981

خصوصی در آن می‌نگرند»، واضح است[1].مثالهای واضح این اصل - اینکه مالکان می‌توانند آنچه که می‌خواهند با تملک خود انجام دهند - اطلاعاتی است که شرکتهای بازارسنج گردآوری می‌کنند و نیز اطلاعات مربوط به برنامه‌های تحقیق و توسعهٔ شرکت‌ها است. مالکیت فکری، ثبت اختراعات و حق مؤلف سریع‌ترین رشد را در قانون، در"عصر اطلاعات" دارند: آنها دراین دوروزمانه، گواهی بر اهمیت اصول تملک جویانه‌اند.

نهایتاً، باید براین نکته تأکید کرد که سرمایه‌داری شرکتی صرفاً نوعی محیط بیرونی نیست که درآن فناوری اطلاعات/اطلاعات رواج دارد. "انقلاب اطلاعات" تنها به سوی بخش شرکتی هدف‌گیری نشده؛ بلکه به وسیلهٔ خود سرمایه‌داری شرکتی نیز مدیریت می‌شود و تحول می‌یابد. درواقع صنعت اطلاعات یکی از انحصاری‌ترین، غول‌آساترین و جهان شمول‌ترین تجارتهای شرکتی است. توماری از شرکتهای اطلاعاتی متقدم نشان دهندهٔ عظیم‌ترین شرکتهای جهان در اواخر قرن بیستم است: آی.بی.ام.، دیجیتال اکویپمنت، آی.تی.تی.، فیلیپس، هیتاچی، زیمنس، اسپری - یونیواک و جنرال الکتریک، سهامداران متقدمند. در اینجا دو مثال می‌زنم تا تصویری کلی را نشان دهم[2].

در اواخر ۱۹۹۳ شرکت بل آتلانتیک[3]، شرکت تلفن امریکایی، سعی کرد تا تله-کامیونیکیشنز (تی.سی.آی.)[4]، بزرگترین گرداننده تلویزیون کابلی امریکا را، با حدود ۳۳ میلیارد دلار بخرد. "این مهم‌ترین معاملهٔ دهه در این دههٔ اتحادها، خریدها و شراکتهای غول‌آسا"[5] حاکی ازکوشش برای بزرگ‌ترین انتقال‌ها در تاریخ شرکتها بود و کمپانی حاصل می‌بایست مکان ششم را در فهرست "فورچون ۵۰۰"[6] کمپانیهای ایالات متحده به خود اختصاص می‌داد (همچنان در پشت سر رهبران صنعت اطلاعات یعنی آی‌بی‌ام و جنرال الکتریک).

هدف این عمل پیوند علائق تلویزیون کابلی و مخابرات بود تا حالا بتوانند گستره‌ای از خدمات،

---

1. Schiller,1991a,P.44.
2. Webster and Robins,1986,P.219-256
3. Bell Atlantic Corp.
4. Tele-Communications Inc.(TCI)
5. Federal Communications Commissioner James Quello, quoted in *New York Herald Tribune,11 October,1993,P.11.*
6. fortune 500

از تفریحات تا خرید خانگی و تقویت ارتباطات را ارائه دهند. این معامله در اوایل ۱۹۹۴ دست و پایی می‌زد و با تقلا جلو می‌رفت، اما اشتباه نکنید، این چیزی نیست مگر مهیج‌ترین معامله از یک سلسله اتحادها در این حیطه که همچنان هم ادامه خواهد داشت. به همراه آن پیشنهاد چندین میلیارد دلاری تی.سی.آی. برای کمپانی پارامونت کامیونیکیشنز بود[۱] که شرکتی بزرگ در فیلمسازی با فهرست مهمی از فیلم و ویدئو است. مشاهدات، حاکی از ساخت "بزرگراههای اطلاعاتی" در قرن آینده است، اما چشم‌انداز نزدیک‌تر تشدید کنترل سرمایه‌داری شرکتی بر طرح و برنامه ریزی آنها است.

زودتر از این، در مه ۱۹۹۱ ای.تی.اند تی. که بزرگ‌ترین شرکت مخابراتی جهان است، اعلام کرد که با ان.سی.آر.[۲]، یعنی پنجمین شرکت بزرگ امریکایی تولید کنندهٔ تجهیزات کامپیوتری، ادغام می‌شود. ارزش این معامله که بیش از ۷/۴ میلیارد دلار بود[۳] و علائق کامپیوتری و ارتباطی را باهم پیوند می‌داد، چشمگیرترین حرکت کامپیوتری ای.تی.اند تی. بود چراکه این شرکت از محدودیتهای حکومتی که آن را در اوایل دهه ۸۰ محدود به تلفن کرده بود، رها شده بود. منطق این انتقال را رئیس ای.تی.اند تی.، رابرت آلن[۴]، به صراحت بیان کرد: "مواجهه با آنچه مشتریان در آینده نیاز خواهند داشت یعنی اینکه شبکه‌های کامپیوتری جهانی به‌اندازهٔ شبکه‌های تلفنی امروزه راحت و دردسترس باشند"[۵]. معنی اصطلاح "مشتریان" در اینجا خود مسلم انگاشته می‌شود. اما خوانندگان ممکن است به شکلی سودمند دربارهٔ این که چه گسترشی در نیازهای اطلاعاتی آنها، "شبکه‌های اطلاعاتی جهانی" را الزامی می‌سازد به تفکر بپردازند، و آن وقت شاید از این که آقای آلن برای نیاز ویژهٔ مشتریان، ای.تی.اندتی. را آماده مواجهه می‌سازد به شگفت آیند.

---

1. Paramount Communications Inc.
2. NCR
3. Finanical Times,7 May,1991
4. Robert Allen
5. quoted in *Guardian*,7 May,1991.

سرمایه‌داری مصرفی

آنچه در بالا گفته شد مربوط به این بود که نشان دهد استدلال پروفسور شیلر و منتقدان همفکر او چنین است که "جامعهٔ اطلاعاتی" را سرمایه‌داری پیشرفته شکل داده و بیشترین سود را نیز برای او، برای محدودیتهای بازار او، برای ساختارهای نابرابرانهٔ او و سازمانهای شرکتی او دارد. به هرحال، منتقدان به دو شیوه از این هم پیش‌تر می‌توانند بروند. نخست، شیوه‌ای که اسکار گاندی[1] اخیراً گسترش داده، یعنی ترکیب مضمون نظارت با تأکید بر ابعاد طبقاتی و سرمایه‌داری این فرآیند و از آن طریق اعلام اینکه اطلاعاتی شدن روابط، یعنی کنترل هرچه بیشتر شهروندان مشخصاً به نفع طبقه سرمایه‌دار. در این شرایط، برای مثال، دولت یعنی دولت سرمایه‌دار، بنابراین تشدید نظارت به دستور دولت وسیله‌ای است برای افزایش تابعیت طبقاتی، که این امر مثلاً با ساخت پرونده‌هایی دربارهٔ فعالان اتحادیه‌های کارگری، مخالفان سیاسی و متفکران رادیکال در راه محدودتر کردن مؤثر مخالفت‌ها صورت می‌پذیرد. به طور مشابه، تشدید نظارت برای اهداف اقتصادی وقف قوّت بخشیدن به تسلط روابط سرمایه‌داری شده است[2]. در دومین شیوه، به طور مرتبط، بحث بر این است که "انقلاب اطلاعات" با نفوذ عمیق‌تر به درون زندگی روزمرهٔ مردم سرمایه‌داری را به پیش می‌راند و بنابراین خلق و تحکیم سرمایه‌داری مصرفی را تشویق می‌کند.

این به معنی نوعی شیوهٔ زندگی انفرادی (به عنوان متضاد جمعی) گرفته شده است. شیوه‌ای که مردمان در آن با پرداخت شخصی با آنچه به دست می‌آورند "نوعی زندگی می‌خرند"[3]. این امر نوعی سبک زندگی را ایجاب می‌کند که در آن مرکزیت خانه به ضرر روابط مدنی است، یعنی آنجا که مردم به طور عمده منفعل‌اند (مصرف‌کنندگان آنچه که سرمایه‌داری تولید می‌کند)، و آنجا که لذت گرایی و جذب خود شدن[4] غالب است و تشویق می‌شود. سرمایه‌داری مصرفی بنابراین شیوهٔ زندگی‌ای عمیقاً خصوصی است که در آن توجه به نیازهای

1. Oscar Gandy,1993.
2. Mosco,1989,P.119-124.
3. Lynd and Hanson,1933.
4. self-engrossment

فردی به طور روزافزون جایگزین حسنهای زندگی عمومی همچون همسایگی، مسئولیت پذیری و دغدغه‌های اجتماعی می‌شود؛ نیازهایی که احساس می‌شود با خرید از فروشگاهها و بازارها به احتمال زیاد برطرف می‌شوند (و دراین حالت، این توهم که با خرید کردن خویش را ارضا می‌کنیم، به خودی خود گواهی است بر فروپاشی خویش[1]).

تحولات اطلاعاتی در کانون تقویت مصرف‌گرایی قرار می‌گیرند چرا که این تحولات وسیله‌ای را تولید می‌کنند که سرمایه‌داری شرکتی با استفاده از آن مردم را متقاعد می‌کند که این شیوهٔ زندگی هم دلخواه است و هم حتمی. شیلر اعلام می‌دارد که در جریان سیلی مداوم از اطلاعات "تمام حوزه‌های هستی بشری تحت تهاجم ارزشهای تجاری قرار می‌گیرند...و مهم‌ترین آنها هم روشن است: م‌ص‌رف"[2]. در پایین، شیوه‌هایی را با این استدلال که "انقلاب اطلاعات" سرمایه‌داری مصرفی را تشویق و ترغیب می‌کند، مطرح می‌کنیم.

نخست، تلویزیون را تقویت می‌کنند تا هم به وسیله‌ای همچنان کامل‌تر برای فروش کالا و خدمات به خریداران منفرد تبدیل شود و هم سبک زندگی مصرفی گرایانه را قوّت بخشد. تلویزیون تا به حال به روحیهٔ مصرف‌گرایی از داخل خانه[3] بسیار کمک کرده است، و منتقدان پیش‌بینی می‌کنند که تلویزیونهای صفحه مسطح، دستگاههای تفریح خانگی، ویدیو و تلویزیون کابلی این روند را شدت بخشند. به علاوه، همچنان که اینها و دیگر فناوری‌های اطلاعاتی، بیشتر به خانه‌ها نفوذ می‌کنند، به همان ترتیب در برنامه‌های آنها ردپای کسانی دیده می‌شود که برای تحریک مصرف، از آن برنامه‌ها استفاده می‌کنند. مبلغان و پشتیبانان، به خصوص شیوه‌هایی بیشتر و عمیق‌تر را برای ارسال پیام هایشان به مخاطبان خلق کرده‌اند: می‌توان دقیق تر دربارهٔ هدف‌گیری تصاویری که می‌توانند اشتراک تلویزیونی را به همراه داشته باشند، دربارهٔ گسترش متون تبلیغاتی در نشریات، دربارهٔ جادادن استادانهٔ فرآورده‌ها در میان سریالهای تلویزیونی و فیلمهای سینمایی، فکر کرد.

---

1. Lasch,1985.
2. Schiller,1992,P.3.
3. stay-at-home

دوم، و مرتبط با اولی، اینکه حجم عظیم برنامه‌ها به خودی خود، و تازه به جز آگهیها، سبک زندگی مصرف‌گرایانه‌ای را تشویق می‌کند. نمادهای موفقیت، زیبایی، مد، محبوبیت، سلیقه و لذت که هرروزه از تلویزیون برای مردم نمایش داده می‌شود، و در پاسخ آه و حسرت و قاعدتاً جستجو در بازار برای یافتن آنها را تحویل می‌گیرد[1].

البته، همهٔ اینها استدلالهایی‌اند که به طور عادی در محکومیت "ابزار ترغیب"[2] به کار می‌روند: مردم عادی در جستجوی "نیازهای کاذبی" که بیشتر برای کمک به ماندگاری سرمایه‌داری تولید شده‌اند تا پاسخ به خواستهای آنها، شست‌وشوی مغزی می‌شوند. سومین استدلال، به هر حال، کمتر به کار می‌رود. این یکی، اظهار می‌دارد که فناوری اطلاعات گرایش به جایگزینی بازار به جای فرد و سازمان اجتماعی را تشدید می‌کند. برای مثال، درحالی که مردم زمانی بیشتر مواد غذایی خود را در باغ و باغچه پرورش می‌دادند، یا پوشاک خود را احتمالاً از فرآورده‌های آن تهیه می‌کردند، امروزه تقریباً همهٔ احتیاجات ما در سوپر مارکتها یا فروشگاههای زنجیره‌ای برآورده می‌شود[3]. گفته می‌شود که تلویزیون و فناوریهای از نوع تلویزیونی مسئولیت فرد را درانتخاب آن چه که خوشایند اوست کاهش می‌دهد، و آن را با نوعی وابستگی جدید به ماشینی جایگزین می‌کند که درکل، برنامه‌های سرگرم کننده‌ای را نمایش می‌دهد که تماشاگر را مات و مبهوت خود می‌کند.

چهارم، فناوریهای جدید امکان اینکه شرکتها، که در موضع برتری برای ارسال پیامهای ترغیب کننده‌اند، بتوانند نظارت بیشتری را بر طیف وسیع‌تری از مردم اعمال کنند فراهم می‌آورد. سالها پیش دالاس اسمیت[4] (۱۹۸۱) اصطلاح "مخاطبان کالا شده"[5] را برای بذل توجه به آن شیوه‌ای که از طریق آن مهم‌ترین کار تلویزیون تسلیم مخاطبان به آگهی‌دهندگان بود، به کار برد. آزمون[6] گرفته شده موفقیتی را درمحتوای برنامه‌ها نشان نمی‌داد، اما در زمینهٔ قابل فروش بودن تعدادی از بینندگان مثبت بود. این امر امروزه با حدّت و شدّت ادامه پیدا کرده است. مثلاً

1. Ewen and Ewen,1982;Ewen,1988
2. means of persuasion
3. Seabrook,1982b
4. Dallas Smythe
5. audience commodity
6. acid test

"روزنامه‌های" مجانی که در منطقه‌ای مفروض به خانه‌ها تحویل می‌شوند، واقعاً قصد مطلع کردن خانواده‌ها را از وقایع و اخبار محلی ندارند؛ منافع اصلی آنها در این است که ساکنان یک مجتمع مفروض همسایگان را به آگهی دهندگان تسلیم کنند. البته، این شکل بسیار خام نظارت است. با وجود این، شکلهای بسیار پیچیده‌تر نظارت، از فروش پایگاههای داده هایی همچون آنهایی که انجمنهای تخصصی و باشگاهها به صورت الکترونیکی نگه می‌دارند و رکوردهای فروش سربرمی‌آورد. و باز، فناوریهای جدیدی که قادر به توسعهٔ سریع بایگانی‌های مشتریان و مشتریان بالقوه‌اند با رجوع به چنین منابعی خلق می‌شوند و با ترغیب دقیق مخاطبان پی‌گیری می‌شوند. در این حالت تلویزیون اشتراکی امکانات وسیعی دارد چرا که قادر خواهد بود تا بینندگان را براساس کانال، سلیقه در دیدن برنامه‌ها و حتی براساس میزان و نظم تماشای تلویزیون تقسیم‌بندی کند. کوین ویلسون[1] با بررسی این مورد، اصطلاح "بازاریابی سیبرنتیکی"[2] را برای بذل توجه به چشم انداز استفاده از فناوریهای دوسویه مانند ویدئو تکست[3] برای خرید از خانه از طریق مانیتور تلویزیون، به کار برد[4]. در چنین شیوه‌هایی مردم به شکلهای خصوصی‌تر شده زندگی هدایت می‌شوند، درحالی که در همان زمان تولید کنندگان قادر به ساخت توصیف دقیقی از چهرهٔ هر خریدار به صورت الکترونیکی خواهند بود و از آن طریق هر معامله‌ای که کنترل شود و هربرنامه تماشا شده‌ای که ثبت گردد، به دور بازخوردی کمک می‌رساند که حاصل آن پالایش بیشتر آگهیها و مواد مرتبطی است که مخاطب را در دام مصرف‌گرایی بیشتر گیر می‌اندازد.

اعتراضهایی نسبت به نظریهٔ انتقادی

بعضی اعتراضها نسبت به این موضع‌گیری مطرح می‌شود. یکی از آنها به مسئله سیاست مربوط می‌شود. از یک سو، این اعتراض مطرح می‌شود که در نوشته‌های منتقدان یافتن

1. Kevin Wilson
2. cybernetic marketing
3. videotext
4. Wilson,1988:43.

پیشنهادهای عملی مشکل است. در سوی دیگر، کسانی‌اند که ادعا می‌کنند فروپاشی جوامع کمونیستی این انتقادها را از اعتبار انداخته است. از آنجا که حداقل، اشارتی در نوشته‌های شیلر دیده می‌شود مبنی براینکه شکل غیر- سرمایه‌داری سازمان اجتماعی ممکن است - برای مثال، او مدام از اشکال "اطلاعات جمعی" درمقابل "اطلاعات خصوصی" حمایت می‌کند - و ازآنجا که تجربیات مهم در اشتراکی‌گری[1] به طور چشمگیری به پایان رسیده، پس، از نظریه‌پردازان انتقادی توقع می‌رود به این اعتراض پاسخ گویند.

اما نگرش نظریه‌پردازان را به دلیل اینکه آنها بدیلی ارائه نمی‌دهند نمی‌توان از سر راه برداشت و همچنین به دلیل اینکه رژیمهای غیر- سرمایه‌داری سقوط کرده‌اند نمی‌توان بسادگی آنها را مردود دانست. ارزش اصلی کار شیلر در توانایی آن در درک و فهم و تشریح "عصر اطلاعات" نهفته است. این امر به خصوص به این دلیل مهم است که هر شکل بدیل از جامعه که به ذهن خطور کند، به شرط اعتبار، می‌بایست با فهمی معقول از واقعیتهای اینجا و اکنون آغاز شود. بسیاری از سناریوهای آینده و طرحهای کلی که دربارهٔ فرا رسیدن "جامعهٔ اطلاعاتی" رایج شده‌اند، عملاً تحلیلهای خود را بربنیادهای ایده آلیستی همچون "نیرو و استعداد فناوری" یا، "فقط تصور کنید با اطلاعاتی که در دسترسمان قرار گیرد چه می‌توانیم بکنیم"، قرار می‌دهند. فایدهٔ مشخص توصیفهای شیلر در این است که به ما یادآوری می‌کنند تا قبل از اینکه به رویاپردازی دربارهٔ جایگزینها بپردازیم، چیزها را همان طور که هستند درک کنیم.

افزون براین، آثار شیلر در توضیح منشأ "عصر اطلاعات" امکان‌پذیری شیوه‌هایی را در سازماندهی جامعه مطرح می‌سازد که از بیخ و بن متفاوتند. با این نگرش که "جامعهٔ اطلاعاتی" تاریخ واقعی انسانی دارد، و اینکه توسط نیروهای اجتماعی ساخته شده است، پس با ادامهٔ همین استدلال می‌توان راهی دیگر در انجام این امر را تصور کرد. دفاع از امکان پذیری یک شق دیگر، حتماً به معنی این نیست که کسی تنها یک راه - یعنی کمونیسم - را تأیید می‌کند که روزگاری مطرح شد ولی بعد به شکست انجامید.

---

1. collectivism

درواقع، هربرت شیلر به طور صریح موضع کمونیستی را رد می‌کند. درحالی که او از تسلط و تثبیت ویژگیهای سرمایه‌داری ناراحت است، اما به این نیز آگاه است که:

"آن رژیمهایی در جهان که از بعد از جنگ دوم جهانی بر طبق ساختارها و نظم و ترتیب غیر-بازاری[1] سازمان یافته‌اند، رشدی ناموفق درخلق شیوه‌های جایگزین برای تولید فرآورده‌های اطلاعاتی و فرهنگی را نشان داده‌اند. به قضاوت من، پیامد این امر نوعی پذیرشِ همراه با شگفت‌زدگی نسبت به استانداردها و الگوهای رسانه‌ای غربی است -که گویی این استاندارد و الگوها، بدیل واقعی آن تلاشی بوده که در نزد آنان به شکست انجامیده است"[2].

اعتراض دیگر این است که در شرح و توصیفهای تفکر مارکسی نوعی احساس قوی "سقوط حسن رفتار و نیّت"[3] موجود است. با اثبات نفوذ هرچه بیشتر شرکتها، اشاعهٔ روابط بازاری، و گسترش مصرف‌گرایی، نتیجه‌گیری این که اوضاع بدتر شده به قدر کافی ساده است. معنی ضمنی آن، برای مثال این است که سیلی از "اطلاعات آشغال" آنچه را که زمانی دانش معتبر بود، در خود غرق کرده است، یا این که گسترش تجهیزات شبکه‌های کامپیوتری به مراقبت بیشتر و از آن طریق نظارت شدیدتر بر کارگران، شهروندان و مصرف‌کنندگان منفرد انجامیده است.

اما، باید به مفهوم نوعی "زوال" مشکوک بود و به این خاطر به دانش موثق تاریخی و قیاسی نیاز داریم. یقیناً به شیوه‌هایی خاص می‌توان نشان داد که اطلاعات معاصر ناقص است، اما دراعلام اینکه این نکته وضع را الزاماً از گذشته بدتر کرده است باید دقت کنیم. به علاوه همان طور که آنتونی گیدنز استدلال می‌کند، تحمیل فناوریها با هدف نظارت یا حتی بالا بردن میزان فروش شرکتها به طور حتم پیامدهای سراسر منفی ندارد[4]. این امر که نظامهای نظارتی هم کنترل مدیریتی را تقویت کنند و هم امکان انتخاب برای مردم را افزایش دهند، امکان دارد.

دربارهٔ نابرابریهای اطلاعاتی، باید به این نکته توجه کرد که نقد رادیکال با تصور خامی از نظام قشربندی سروکار دارد. این طرز تفکر درتمایز بین "ثروتمندان اطلاعاتی" و "فقرای

---

1. non-market
2. Schiller,1992,P.4.
3. fall from grace
4. Giddens,1990,1991.

اطلاعاتی" تصویری دقیق از اینکه این افراد چه کسانی‌اند، ارائه نمی‌دهد و به پیچیدگی و دامنهٔ موقعیتهای متفاوت در جامعه‌ای طبقاتی توجه نمی‌کند. به طور خلاصه، این الگو فاقد پیچیدگی جامعه شناختی برای امکان ملاحظهٔ تفاوتهای جنسی، نژادی و قومی است. دربارهٔ گسترش گروههایی که کار غیریدی می‌کنند و در نتیجه جایگاهی که این گروههادر سلسله مراتب طبقاتی اشغال می‌کنند، چیزی نمی‌گوید. همچنین، توجه شیلر را به بخش شرکتی به عنوان سود برندهٔ اصلی "انقلاب اطلاعات"، در حالی که به روشنی به نظامی طبقاتی اشاره دارد، نمی‌توان به طور کامل قبول کرد چرا که ثروت شرکتی با ثروت شخصی نمی‌تواند باشد. این یعنی اینکه، "ثروتمندان اطلاعاتی" به عنوان افراد مردم مترادف سرمایه‌داری شرکتی نیستند و این شکاف با هر تحلیل قابل قبولی از نابرابریهای اطلاعاتی، نیازمند تحقیق و بررسی است. به علاوه، مفهوم ناکامل طبقه از نظر شیلر، به سرمایهٔ فرهنگی (متضاد سرمایهٔ اقتصادی) توجه نمی‌کند اگر چه در قلمرو اطلاعات/دانش، سرمایهٔ فرهنگی همچون تحصیلات سطح بالا، دسترسی به کتابخانه‌ها، و تسلط زبانی می‌تواند تعیین‌کننده باشد(به فرض مقایسه کنید دولتمند کم دانش را با حقوق بگیر باسواد).

اعتراض دیگر به دیدگاه "همه یا هیچ" در مورداطلاعات است که نظریه‌پردازان نظریهٔ انتقادی بدان گرایش دارند. در مقابل این دیدگاه گفته می‌شود که اگر چه حجم زیادی از "اطلاعات آشغال" در گردش است اما الزاماً به این معنی هم نیست که کل اطلاعاتی که به عموم مردم داده می‌شود چرند و مزخرف است. درواقع، درحالی که برونداد تلویزیون به طور چشمگیری افزایش یافته و در حالی که حجم زیادی از این برنامه‌ها مخلوطی از گپ و گفت وگو، داستانهای پرماجراو سریالهای آبگوشتی است، در کل می‌توان گفت که اطلاعاتی با کیفیت بالا نیز رشد کرده است. مثلا" در انگلستان، کانال ۴ تلویزیون در اوائل دهه ۸۰ بیشتر سریالهای امریکایی را نمایش می‌داد اما دامنه و عمق برنامه‌های تلویزیونی نیز افزایش یافته است.

موضوع مرتبط دیگر، تداوم شتاب گیرندهٔ ضبط کاستهای ویدیویی (وی.سی.آر.)[1] است که حداقل در انگلستان تاکنون تأثیر بی‌اندازه‌ای بر تماشای تلویزیون گذشته است. ممکن است

---

1. video cassette recorder(VCR)

این طور تصور شود که به هر حال، آنجا که استفادهٔ زیادی از وی.سی.آر. برای ضبط برنامه‌های تلویزیونی به منظور دیدن آنها در وقتی مناسب‌تر صورت می‌گیرد ("کلید زدن سرساعت"[1])، این فناوری نوین حداقل این امکان را می‌دهد تا دسترسی مخاطبان به اطلاعات با کیفیت بالا انعطاف‌پذیر شود (احتمالاً آن نوع برنامه هایی که برای اقلیتی از مخاطبان در آخر شب زمان‌بندی شده و نمایش آن برای آنهایی که می‌باید قبل از ساعت ۸ صبح از خواب برخیزند بسیار دیراست). شبیه همین نکته را درمورد داستانهای مبتذل هم می‌توان گفت. داستانهای جنایی خوش ظاهر و سطحی و هرزه‌نگاریهای ملایم، در حالی که برای فروشهای بالا رقابت دارند، بسادگی انسان را به آه و حسرت برای آستین[2] و الیوت[3] نیز می‌اندازند. به هرحال، اگر داستانهای مبتذل بیشترین فروش را دارند واقعیت این است که لااقل در کل، کلاسیکها نیز به لطف "انقلاب کتابهای جلد مقوایی"[4] بیش از هر زمان دسترس‌پذیرتر و مردمی‌تر شده‌اند.

در مورد نقش ادعایی اطلاعات در گسترش مصرف‌گرایی، خوب است همین اول بگوییم که این نکته به منتقدان مارکسی تنها محدود نمی‌شود. تشخیص فردگرایی بیش از اندازه، ضعف تعهدات جمعی، و نقش مرکزی رسم و رسوم بازار در این مسئله مورد توجه طیف وسیعی از متفکران از اورتگا ای گاست[5]، تی.اس.الیوت[6] و اف.آر.لیویز[7] تا جرمی سیبروک[8] بوده است. یکی از استدلالهای تکراری آن است که، اطلاعات ماهرانه‌ای لازم است تا به مردم "نیازهای کاذب" تلقین کند، و آنها را متقاعد سازد که ضعف شخصیتی یا دلشوره‌های پنهانی آنها با خرید بعضی چیزهای مفروض مثل شامپو یا عطر برطرف می‌شود.

به هرحال، چنین مواضعی به چندین دلیل وابسته به هم، تحت هجوم است. اصل قضیه تصوری است مبنی براینکه روزی روزگاری مردم نیازهایی واقعی داشتند که با چیزهای ساده برطرف می‌شدند و اینکه زندگی به هر نحو اصیل‌تر بود، حتی اگر مردم از لحاظ مادی وضع

---

1. time-switching

۲. Jane Austen,1775-1817، رمان‌نویس انگلیسی -م.

۳. Eliot، معلوم نیست منظور نویسنده جرج الیوت است یا توماس الیوت -م.

4. paperback revolution

5. Jose Ortega Y Gasset,1883-1955.

۶. Thomas Sterns Eliot,1888-1965، شاعر و رمان نویس انگلیسی - م.

7. F.R. Leavis

8. Jeremy Seabrook

بدتری داشتند. تصویر "زندگی ساده" اما "تفکر عالی" در اینجا در کار است؛ این تصور دربارهٔ کارگری که بعد از نوبت کاری خود در معدن یا کارخانه، به خانه می‌آید و کتاب‌های کابت[۱] یا هاردی[۲] را به دست می‌گیرد. و البته یکی از اعتراضها این است که زندگی هرگز چنین نبوده، این زندگی از روی مثلاً داستانهای قرن نوزدهمی دربارهٔ کارگران - همان وقتی که همه چیز می‌خواندند - چیزی بوده وحشتناک فقیرانه، با هیجانهای سطحی دربارهٔ قتل، تجاوز، مستی و زنان هرجایی[۳].

اعتراض دیگری در کار اثبات آن است که این پیش فرض که مردم را انبوه آگهیها و صور خیال وابسته به آن فریب داده‌اند، اشتباه است. این باور هواداران پسامدرنیسم (و دیگران) است که معتقدند مردم در دیدن آن سوی تصاویر مصنوعی مصرف‌گرا (آنها می‌دانند که بروشورهای تعطیلات حقیقت را نمی‌گویند و می‌دانند که نوشیدن آبجو دوستی و راستی را تضمین نمی‌کند)، درواقع در درک نقیضه‌ها، طنز، کاربرد دوربین، رنگ و چیزهای دیگر در این صور خیال به قدر کافی هوشیارند.

افزون براین، اشتباهی هم ممکن است در تفکر دربارهٔ سبک زندگی خصوصی شده و سبک زندگی جمعی رخ دهد. این که مردمی که در داخل خانه خلوت گزیده‌اند از این طریق جذب خود می‌شوند و از همسایگان و امور محله‌شان می‌بُرّند، امری حتمی نیست[۴]. درواقع همان طور که پیتر ساندرز[۵] می‌گوید: "تأکید بر اهمیت خانه، الزاماً به عقب نشینی از زندگی جمعی خارج از خانه منجر نمی‌شود، به خاطر اینکه امکان شرکت کامل مردم در هر دو حوزهٔ زندگی وجود دارد"[۶].

نهایتاً، چنین دیدگاهی این نظر را مطرح می‌کند که صورخیال بر فرآورده هایی که آگهی‌کنندگان برای تبلیغ آنها فرا خوانده می‌شوند، الویت دارد. اما مردم شکلات کیت کت[۷] را نه به خاطر آگهیها، بلکه به خاطر خوشمزگی آن می‌خرند. همچنین، باید گفت که بسیاری از

---

۱. William Cobbett,1763?-1835، روزنامه‌نگار و اصلاح‌طلب بریتانیایی -م.

۲. Thomas Hardy,1840-1928، نویسنده انگلیسی -م.

3. James,1973.

4. Bellah et al.1985.

5. Peter Saunders

6. Saunders,1990,P.283.

7. kit kat

فناوریهای نوین واقعاً بهتر از اسلاف خودند - دربازار وسایل خانگی کافی است تنها دستگاههای پخش سی.دی.، دستگاههای صوتی جدید و حتی تلویزیونهایی راکه امروزه بسیار جذاب‌ترند، کیفیت بهتری را ارائه می‌کنند و قابل اعتمادتر از گذشته‌اند به خاطر آورد. به علاوه، مطمئناً این نیز حقیقتی است که تعداد بسیاری ازمردم امروزه کالاهای مصرفی (از عطریات تا تفریحات) را می‌خرند، نه به خاطر اینکه توصیه‌های اغراق‌آمیز آگهی‌کنندگان را می‌بلعند بلکه به خاطر اینکه آنها از این چیزها لذت می‌برند و با خرید آنها هرچه بیشتر به خود احترام می‌گذارند.

نتیجه‌گیری

قاعدتاً نتیجه‌گیری منفی نامناسب است زیرا من معتقدم که نظریهٔ انتقادی، ارزش بسیار زیادی دارد، چیزی که مطمئناً در بخش اعظم این فصل هویدا است. به نظر من، بسیاری، از تأکیدهای مهم این نظریه برای درکی رضایت‌بخش از اهمیت اطلاعات ضروری است. آثار هربرت شیلر به خصوص با حرکت از دنیایی واقعی و جوهری بیش از حرکت از "امکانات فناورانه" یا "تصور رویدادهای آینده"، درکی مهم از ابعاد اصلی نقش و اهمیت اطلاعات و فناوریهای وابسته بدان ارائه می‌کند.

اما توجهی که او به معیارهای بازار و سرمایه‌داری شرکتی مبذول می‌کند، فقط می‌تواند ما را نسبت به نقش محوری آنها متقاعد سازد. به علاوه، شیلر نسبت به نابرابریهای اجتماعی نظری صریح دارد مبنی براینکه این نابرابریها در "عصر اطلاعات" محو نمی‌شوند. او روشن می‌سازد که درست برعکس، چگونه این نابرابریها در سطح محلی و جهانی، تعیین می‌کند که چه نوع اطلاعاتی، در چه وضعیتهایی و برای سود چه کسانی تولید بشود. درآخر، تعریف "سرمایه‌داری مصرفی"، هرچند بسیاری بخواهند تا این اصطلاح و شرایط ویژهٔ آن تصریح شود، یادآوری مفیدی است از اینکه دقیقاً چه میزان از قلمرو اطلاعات به پی‌گیری فروش کالا به مردمی که در حال عقب‌نشینی به شیوه‌های خصوصی شدهٔ زندگی‌اند، اختصاص یافته است.

فصل ۶

مدیریت و دستکاری اطلاعات:
یورگن هابرماس و زوال حوزهٔ عمومی

گروهی متفاوت در میان مفسران "جامعهٔ اطلاعاتی" وجود دارد که در عین حال که به وجود حجم عظیم اطلاعات در گردش در جهان امروز اذعان دارند، اما نسبت به اعلام "عصر اطلاعات" حرارت کمتری به خرج می‌دهند. چنین مفسرانی ترجیح می‌دهند تا این اطلاعات را چیزی خدشه‌دار تلقی نمایند، یعنی چیزی که احزاب آن را دستکاری و ارائه آن را "اداره" می‌کنند، یا که آن را برای "ترغیب"[1] مردم به نفع مواضع خاصی "بسته بندی"[2] می‌کنند، یا که آن را برای خدمت به اهداف خود "دستکاری" می‌کنند، یا آن را به صورت کالایی قابل فروش، یعنی "تفریح و سرگرمی"، تولید می‌کنند. این متفکران به این نظرگاه تمایل دارند که "جامعهٔ اطلاعاتی" چیزی است که در آن فعالیتهای تبلیغاتی ساعتچی و ساعتچی[3]، راهبردهای "ضد اطلاعاتی"[4] وزارت دفاع، روابط عمومی "خبرهٔ" فورد، "گروههای فشار"[5] مجلس، "سخنگوی" معقول سیاستهای حکومت" و "افشای اخبار رسمی" از سوی "منابع موثق" مرتبط با داونینگ استریت[6]، همگی نقشی زیاده از حد بزرگ در تولید و اشاعهٔ اطلاعات دارند. این تفسیر، در محکم‌ترین روایت خود، برآن است که فرآیند دموکراتیک، به خاطر نابسندگی[7] اطلاعات در دسترس برای عموم مردم سست گشته است، چون اگر اطلاعات موثق از شهروندان مضایقه

---

1. persuade
2. package
۳. به توضیح فصل ۲ رجوع شود.
4. disinformation
5. Lobbyist
6. Downing Street
7. inadequacy

شود، چگونه می‌توان به آرمان رأی دهندگانی اندیشمند، حساب شده و آگاه - یعنی دموکراسی واقعی - دست یافت؟

حوزهٔ عمومی

من کار بررسی این رهیافت انتقادی را با آثار نظریه‌پرداز آلمانی، یورگن هابرماس (۱۹۲۹) آغاز می‌کنم، زیرا توصیف او از حوزهٔ عمومی تأثیر بسیاری براین شیوهٔ نگرش گذارده است. او این مفهوم را در یکی از کتابهای اوّلیهٔ خود، که گرچه بیست و هفت سال بعد تحت عنوان دگرگونی ساختاری حوزهٔ عمومی: کندوکاوی در یک مقوله از جامعهٔ بورژوایی[1] در ۱۹۸۹ به انگلیسی ترجمه و منتشر شد، توسعه داد. استدلال او این است که گسترش سرمایه‌داری، عمدتاً در انگلستان قرن هیجده و نوزده، امکان ظهور حوزهٔ عمومی‌ای را فراهم کرد که بعدها در میانه تا انتهای قرن بیستم زوال پیدا کرد. این حوزهٔ عمومی، عرصه‌ای تلقی شده است مستقل از حکومت (حتی اگر بودجهٔ دولتی هم دریافت کند) و نیز برخوردار از خودمختاری نسبت به نیروهای متعصب اقتصادی، که به مباحثات عقلانی اختصاص یافته است (یعنی بحث و گفت و گویی که "مغرضانه"، "تغییر قیافه داده" یا "دستکاری شده" نباشد) و اینکه شهروندان هم می‌توانند به آن وارد شوند و هم آن را مورد بررسی قرار دهند. در اینجا، در این حوزهٔ عمومی است که افکار عمومی شکل می‌گیرد[2].

اطلاعات، هستهٔ مرکزی این حوزهٔ عمومی است؛ پیش‌فرض این است که افراد فعال در داخل این حوزه با استدلالی صریح مواضع خود را روشن سازند و اینکه نظرگاه‌های آنان در دسترس عموم وسیع‌تری نیز قرار داده شود تا امکان دسترسی کامل به این رویه به دست آید. شاید بنیادی‌ترین شکل آن، یعنی مذاکرات مجلس، وانتشار کلمه به کلمهٔ سخنرانیهای مجلس در هانزارد[3]، بیانگر جنبهٔ مهمی از حوزهٔ عمومی باشد اگرچه به وضوح، رسانه‌های ارتباطی و دیگر نهادهای اطلاعاتی مانند کتابخانه‌ها و آمارهای دولتی را می‌توان در نقش یاری‌دهندگانی برای

1. The Structural transformation of the Public Sphere: An inquiry into a catagory of Bourgeois Society
2. Holub,1991:2-8.
3. Hansard

عملکرد مؤثر آن در نظر گرفت.

خوانندگان چنانچه نمایندگان شریف و روراست مجلس را در حال بحث و استدلال دربارهٔ موارد مختلف در مجلس عوام تصور کنند، در حالی که عده‌ای از کارمندان دولتی که بی‌طرفانه اطلاعات مربوط به موضوعهای مورد بحث را جمع‌آوری می‌کنند، ماهرانه آنها را حمایت می‌کنند و درحالی که هرچیزی از طریق تشکیلات انتشاراتی و مطبوعاتی دقیق و باوجدانی برای عموم علنی است و این تشکیلات آماده‌اند تا چنان جدی راجع به تمام پیشامدها گزارش دهند که با فرارسیدن انتخابات، سیاستمداران مورد بازخواست قرار گیرند (و در واقع اینکه تمام واژگان قدرت در مورد امور عمومی می‌تواند شفاف باشد)، قادر خواهند بود تا حوزهٔ عمومی مطلوب را مجسم کنند.

مرور شرح و توصیف هابرماس از تاریخ حوزهٔ عمومی برای فهم بهتر محرکها و مسیر آن مفید است. هابرماس چنین استدلال می‌کند که حوزهٔ عمومی - یا دقیق‌تر، چنان که او اشاره می‌کند "حوزهٔ عمومی بورژوایی" - به خاطر ویژگیهای کلیدی جامعهٔ درحال گسترش سرمایه‌داری در انگلستان قرن هیجدهم، ظهور کرد. بازرگانان سرمایه‌دار، به طرزی اساسی آنقدر ثروتمند شده بودند که برای استقلال از کلیسا ودولت مبارزه کنند. حیات عمومی در گذشته تحت تسلط روحانیون و دربار بود که در آنجا نمایش رفتاری که روابط فئودالی را محترم می‌شمرد امری رایج بود اما رشد ثروت سرمایه‌داران پایهٔ این تفوق را سست کرد، به یک معنی، این امر هنگامی اتفاق افتاد که این سرمایه‌داران از جهان "فرهنگ و ادب"[1] - یعنی تئاتر، هنر، قهوه‌خانه، رمان و نقد - حمایت کردند و از آن طریق وابستگی به اربابان را تقلیل دادند و تأسیس حوزه‌ای را که متعهد به نقد و مجزای از قدرتهای سنّتی بود، تشویق نمودند. همان‌گونه که هابرماس اظهار می‌کند، در اینجا "گفتگو به نقد و سخن‌پردازی[2] در بحثها تبدیل شد"[3].

از سوی دیگر، به عنوان یکی از پیامدهای رشد بازار، حمایت از "آزادی بیان" و اصلاح

---

1. letters
2. Bons Mots
3. Harbermas, 1989, P. 31.

نظام پارلمانی روبه فزونی گذاشت. همچنان که سرمایه‌داری گسترش و استحکام یافت، به استقلال بیشتری از دولت دست پیدا کرد و به همان ترتیب خواست او برای دگرگونی دولت بیشتر شد، به خصوص برای وسیع‌تر کردن نظام نمایندگی، آنچنان که سیاست‌گذاریها حمایت مؤثرتری از تداوم گسترش اقتصاد بازار به عمل آورند. نتیجهٔ منطقی این مبارزه برای اصلاح نظام پارلمانی، نبرد برای افزایش آزادی مطبوعات نیز بود، چرا که این آزادی برای کسانی که خواستشان از اصلاحات، باز شدن حیات سیاسی برای امکان تحقیق و بررسی توده‌های وسیع‌تری از مردم بود نقشی محوری داشت. به طور معنی داری، هانزارد برای تهیهٔ ضبطی صحیح از سخنرانیهای مجلس، در نیمهٔ قرن هیجدهم پا به عرصهٔ وجود گذاشت.

به موازات این اتفاق، مبارزه‌ای طولانی برای تأسیس روزنامه‌هایی مستقل از دولت در جریان بود، یعنی چیزی که ضدّیت حکومت آن را بسیار به تأخیر انداخت اما با هزینه‌های نسبتاً پایین تولید، این امر تسهیل شد. مطبوعات قرن هیجدهم و نوزدهم، در عین حال که به انتشار وسیع عقاید می‌پرداختند، به وضوح تعهد چشمگیری نسبت به پوشش کامل مسائل مجلس داشتند و این یعنی نشانه‌ای صریح از پیوندگاه مطبوعات و فعالیتهای اصلاح پارلمان. بلوغ جناحهای مخالف سیاسی، یعنی چیزی که رقابت در بحث و استدلال را دامن می‌زد و تحت فشار در جهت گسترش "سیاستهای عقل‌پذیر"[1]، به قول هابرماس، شکل گرفت البته در مرکز اختلاط این دو نیرو قرار داشت.

نتیجهٔ چنین تحولاتی، شکل‌گیری "حوزهٔ عمومی بورژوایی" تا نیمهٔ قرن نوزدهم بود با ویژگیهای بحث آزاد، موشکافی نقادانه، گزارش کامل از وقایع، دسترس‌پذیری هرچه بیشتر، و استقلال نقش آفرینان آن از منافع خام اقتصادی و کنترل دولتی به یک اندازه. هابرماس به مبارزه در راه استقلال از دولت، به عنوان مؤلفهٔ حیاتی "حوزهٔ عمومی بورژوایی" تأکید دارد. یعنی، سرمایه‌داری اولیه به مقاومت در برابر دولت تثبیت یافته وادار می‌شد - بنابراین مرکزیت مبارزه بر مطبوعات آزاد، اصلاحات سیاسی و نظام‌نمایندگی وسیع‌تر گذاشته شده بود.

---

1. rational-acceptable policies

با وجود این، هابرماس در حینی که تحلیل تاریخی را به پیش می‌برد، بر ویژگیهای پارادوکسیکال "حوزهٔ عمومی بورژوایی" که در نهایت به "باز فئودالی شدن"[1]، به قول او، در بعضی حوزه‌ها انجامید اشاره می‌کند. نخستین این ویژگیها در حول و حوش ادامهٔ کسب قدرت از طرف سرمایه‌داری دور می‌زند. هابرماس در عین حال که به "نفوذ متقابل"[2] مالکیت خصوصی و حوزهٔ عمومی اشاره می‌کند، اما بر این نظر است که کفّهٔ این تعادل بی ثبات در خلال دهه‌های آخر قرن نوزدهم به نفع مالکیت خصوصی سنگین کرد. همچنان که قدرت و نفوذ سرمایه‌داری بیشتر می‌شد، شور و شوق او از تقاضای اصلاحات در دولت تثبیت یافته به سوی نظارت دولتی و استفاده از این نظارت برای پیش بردن هدفهایش، تغییر مسیر داد. خلاصه، دولت سرمایه‌دار، چنین موجودی شد: هواداران آن به طور روزافزون به نقش تبلیغاتی و جنجالی سابق خود حمله‌ور شدند و از دولت -که حالا تحت تسلط سرمایه بود - برای پیش بردن اهداف خود استفاده کردند. نتیجهٔ گسترش مدیریت خصوصی نمایندگان مجلس، کارهای مالی و تجاری احزاب سیاسی و گروههای متخصصان، و اعمال فشار نظام یافته بر مجلس و افکار عمومی از سوی منافع سازمان یافته، تقلیل خودمختاری حوزهٔ عمومی بود.

هابرماس این گرایشها را نشانهٔ بازگشتی سرراست به دورهٔ پیشین تلقی نمی‌کند. دیدگاه او این است که تقویت روابط عمومی و فرهنگ اعمال فشار، به خصوص در خلال قرن بیستم، گواهی واقعی بر تداوم چشمگیر عناصر مهم حوزهٔ عمومی است، به خصوص اینکه تأییدی بر حوزه‌ای است که در آن مباحثات سیاسی برای به دست آوردن مشروعیت می‌باید هدایت شوند. به هرحال، آن چه که روابط عمومی در ورود به مباحثات عمومی انجام می‌دهد، تغییر قیافهٔ آن منافعی است که مظهر آنها است (مخفی کردن این علائق در درخواستهایی همچون "رفاه عمومی" و "منافع ملی") و بنابراین مباحثات معاصر را "نسخهٔ تقلبی"[3] حوزهٔ عمومی راستین می‌سازد. به این مفهوم است که هابرماس اصطلاح "بازفئودالی شدن" را اخذ می‌کند، به معنی

---

1. refeudalisation
2. mutual infiltration (P.141)
3. faked version (Habermas, 1989, p. 195)

شیوه‌هایی که طی آن امور عمومی بیش از آن که حوزه رقابت و جروبحث بین سیاستها و نگرشهای متفاوت باشد، تبدیل به موقعیتهایی برای "نمایش" قدرتهای موجود (در رفتارهای قابل مقایسه با دربار قرون وسطی) می‌شود.

دومین توصیف مرتبط از "بازفئودالی شدن"، از دگرگونی در نظام ارتباطات همگانی[1] ناشی می‌شود. لازم به یادآوری است که این نظام در مرکز فعالیتهای مؤثر حوزهٔ عمومی قراردارد چون رسانه‌ها موشکافی و از آن طریق دسترسی وسیع به امور عمومی را میسّر می‌سازند. به‌هرحال، در خلال این قرن رسانه‌های همگانی به صورت سازمانهای انحصار ی سرمایه‌داری متحول شدند و درحالی که این اتفاق می‌افتاد، مشارکت اصلی آنها به عنوان اشاعه دهندگان موثق اطلاعات حوزهٔ عمومی کاهش پیداکرد. همچنان که رسانه‌ها به شکلی روزافزون تبدیل به بازوهای منافع سرمایه‌داری شدند، عملکرد آنها نیز با جابه‌جایی در جهت ایفای نقش شکل‌دهندهٔ افکار عمومی و دوری از نقش تولیدکنندهٔ اطلاعات، تغییر کرد.

درعین حال که این دو ویژگی بیانگر گسترش و قوّت سلطهٔ سرمایه‌داری بر روابط اجتماعی است، جریان دیگری نیز درکاراست که از اولین روزهای به وجود آمدنش در قرن نوزدهم و بیستم، در راه استفاده از دولت برای تقویت حوزهٔ عمومی جنگیده است. این جریان، غالباً در عرض جریانی که ما را با سرعت به سوی اقتصادی کاملاً سرمایه‌داری کشانده، شناور بوده است. دراینجا گروههایی را می‌توان تصور کرد که مشارکت مهمی در خلق و شیوع روحیهٔ حوزهٔ عمومی[2] در جامعهٔ مدرن داشته‌اند. هابرماس می‌گوید که "حوزهٔ عمومی بورژوایی" از نخستین روزهای خود فضایی را برای مردمی که موضعی مابین حکومت و بازار، یعنی مابین اقتصاد و سیاست داشته‌اند ایجاد کرده است. من دراینجا به ویژه به متخصصانی همچون استادان دانشگاه، حقوق‌دانان، پزشکان و برخی از کارمندان دولتی اشاره می‌کنم. این مسئله قابل بحث است که، همچنان که سرمایه‌داری سلطهٔ خود را بر جامعه‌ای وسیع‌تر و خود دولت استحکام می‌بخشید، عناصر مهم این (و دیگر) حرفه‌ها، برای ضمانت دولت در این امر که حوزهٔ عمومی

---

1. system of mass communications
2. public sphere ethos

از سلطهٔ سرمایه آسیب زیادی نبیند، با میزانی از موفقیت دست به تبلیغ و فعالیت زدند[1].

هابرماس نیت آن را دارد تا به خصوص توجه خاصی به پخش برنامه‌های رادیو و تلویزیونی کند، با این استدلال که بنگاههای سخن پراکنی عمومی به این دلیل تأسیس شدند "که عملکرد تبلیغاتی آنها در مقابل تعدی عملکرد سرمایه‌دارانهٔ آنها را به اندازهٔ کافی محافظت شود"[2]. اما طرح این استدلال که گرایشهای منافع سرمایه‌داری برای تصاحب این شرکتها بود که باعث دخالت دولت در تضمین زیرساختی اطلاعاتی برای ماندگاری حوزهٔ عمومی شد، می‌تواند در تبیین ویژگی چند نهاد کلیدی، به خصوص کتابخانه‌های عمومی، خدمات آماری دولت، و موزه‌ها و نمایشگاههای هنری نیز به‌کار رود. در واقع، روحیهٔ خدمات عمومی را می‌توان همچون نگرشی قلمداد کرد که، حداقل در حوزهٔ اطلاعاتی، متعهد به ارائه بی طرفانه و منصفانهٔ اطلاعات و دانش به حداکثر ممکن مردم و بدون توجه به توانائیهای آنها در پرداخت پول است و جهت‌گیری آن دقیقاً به سمت و سویی است که برای انجام وظیفهٔ کارآمد حوزهٔ عمومی، حیاتی است.

با مطالعهٔ نظر یورگن هابرماس دربارهٔ تاریخ حوزهٔ عمومی، پرهیز از نتیجه‌گیری دربارهٔ آیندهٔ مبهم آن غیرممکن است. توصیف او از تحولات تازه در حوزهٔ عمومی غم‌انگیز است: سرمایه‌داری پیروز شده است، ظرفیت تفکر انتقادی به حداقل رسیده است، فضایی واقعی برای حوزه‌ای عمومی در عرصهٔ مجتمعهای فراملی رسانه‌ای و فرهنگ فراگیر تبلیغات وجود ندارد. تا آنجا که به اطلاعات مربوط می‌شود، دغدغهٔ عمدهٔ شرکتهای ارتباطی، بازار است یعنی اینکه تولید آنها وقف نیل به هدف ایجاد حداکثر درآمد تبلیغاتی و پشتیبانی از دادوستد سرمایه‌داری می‌شود. حاصل این است که محتوای کار آنها عمدتاً کمترین انحراف از نظر مشترک عموم را دارد: عملیات پرماجرا، چیزهای پیش پا افتاده، احساساتی‌گری، شخصی کردن امور، تحسین سبک زندگیهای معاصر، همهٔ اینها که به نحوی مناسب دربارهٔ آنها اغراق شده، تقاضا دارند و فروخته می‌شوند، اما کیفیت اطلاعاتی ناچیزی دارند. تنها کاری که انجام می‌دهند بیش از

1. Perkin, 1990, p. 359-404.
2. Habermas, 1989, p. 188.

(وکمتر از) این نیست که مخاطبان خود را تابع "فشار نرم آموزش مصرف‌دائم"[۱] کنند.

هابرماس از این هم پیش‌تر می‌رود: درحالی که تهاجم اخلاق تبلیغاتی، حوزهٔ عمومی را تضعیف می‌کند در همان حال رخنهٔ روابط عمومی نیز زخمی عمیق برآن می‌زند. در این قضیه، هابرماس به خصوص نسبت به حرفهٔ ادوارد برنیز[۲]، پیش‌کسوت امریکایی "مدیریت افکار عمومی"[۳]، حساس است چنانکه آن را نشانهٔ انحلال حوزهٔ عمومی تلقی می‌کند. چیزی که برنیز و اخلاف بی شمار او مطرح می‌کنند پایانی است بر ویژگی عقلانی مباحثه در حوزهٔ عمومی و عمل براندازی راگردانندگان ماهر و ریاکار سیاسی انجام می‌دهند. از نظر هابرماس، تهاجم روابط عمومی معّرف دست کشیدن از "معیارهای عقلانیت" است که زمّانی مباحثات عمومی را شکل داده بود. فقدان کامل چنین معیارهایی در اتفاق‌نظر عمومی‌ای که نتیجهٔ قالب‌گیری پیچیدهٔ افکار عمومی است، حیات سیاسی را به "نمایشی پرزرق و برق" در مقابل مشتریان" فریب خوردهٔ آماده برای پی‌گیری قضایا" تقلیل داده است[۴].

هابرماس سرسختانه ناامید است. حق رأی عمومی ممکن است هریک از ما را وارد حوزهٔ سیاست بکند اما تفوق افکار عمومی بر مباحثات منطقی را نیز عملی می‌سازد. بدتر از این عمل، یعنی اهمیت دادن به آرا بدون ارزیابی اعتبار مسائل، تقارن گسترش حق رأی برای همهٔ مردم و پیدایش "تبلیغات جدید"[۵] و در نتیجه توانایی مدیریت افکار عمومی در نوعی "حوزهٔ عمومی تصنعی"[۶] است.

حوزهٔ عمومی و دگرگونی اطلاعاتی

ایدهٔ حوزهٔ عمومی به خصوص بینشی نیرومند و جالب نسبت به نقش اطلاعات در

---

1. Habermas, 1989, p. 192.

۲. Edward L. Bernays, 1891-1995 از پیشگامان مدیریت تبلیغات، امریکایی، نخستین کسی است که ایدهٔ مشاور حرفه‌ای روابط عمومی را مطرح کرد - م.

3. opinon management

4. Habermas,1989, p. 195.

5. Ibid. p. 203.

6. Ibid, p.217.

جامعهٔ مدرن ارائه می‌دهد[1]. از این مقدمه که افکار عمومی در عرصهٔ بحث آزاد شکل می‌گیرد، چنین نتیجه‌گیری می‌شود که کیفیت، دسترس‌پذیری و انتقال اطلاعات برکارآمدی این افکار عمومی عمیقاً تأثیر خواهد گذاشت. رک و راست، اطلاعات موثق و مناسب مباحثه‌ای سالم را باعث می‌شود درحالی که اطلاعات کم، یا بدتر از آن اطلاعات خدشه‌دار، تقریباً حتمی است که به تصمیمهای زیان‌بار و مباحثات نامناسب منجر می‌شود. به همین دلیل، بسیاری از مفسّران از مفهوم حوزهٔ عمومی همچون نوعی شیوهٔ تفکر دربارهٔ تحولات در قلمرو اطلاعات استفاده کرده‌اند، آنها این مفهوم هابرماس را به منزلهٔ ابزاری برای ارزشیابی اینکه چه نوع اطلاعاتی در گذشته وجود داشته، چگونه این اطلاعات منتقل می‌شده، و درچه مسیری می‌توانسته حرکت کند به کار می‌برند.

به ویژه، مفهومی از حوزهٔ عمومی - درواقع صورت آرمانی آن - با توجه به دو حوزهٔ حیاتی مرتبط به هم در اطلاعات ارائه شده است. نخست، نهادهای خدمات عمومی مانند بی‌بی‌سی و شبکهٔ کتابخانه‌ها، با توجه به این که نویسندگان نگران سرنوشت این نهادها چنین استدلال می‌کنند که عملکرد اطلاعاتی آنها به خصوص، اگر نه منحصراً، توسط کوششهایی برای تبدیل آن به فعالیتهایی بازار - مدارتر[2] و سازمان یافته‌تر تضعیف شده است. دومین حوزه، زمینهٔ وسیع‌تر ارتباطات معاصر است، یعنی جایی که مفسّران اعلام می‌کنند میزان روزافزونی از اطلاعات غیر موثق و تحریف شده تولید و منتقل می‌شود. در اینجا تمرکز بر روی نظامهای ارتباطی نوین است که بر قوانین تجاری پای می‌فشرند و سرانجام به عرضهٔ برنامه‌های تفریحی کوچک اما واقعیت گریز می‌رسند، بر گسترش مسائل مربوط به اطلاعات مثل حمایت‌های مالی، آگهی دادن و روابط عمومی است، و برافزایش استفادهٔ احزاب، شرکتهای تجاری و دیگر گروههای ذینفع از مدیریت اطلاعات است که نقش تبلیغات را در محیط اطلاعاتی معاصر، بزرگ جلوه می‌دهد.

---

1. Curran, 1991, P.33.

2. market-oriented

نهادهای خدمات عمومی

رادیو و تلویزیون

بنگاههای سخن‌پراکنی با جهت‌گیری خدمات عمومی، که خود را عمدتاً اما نه منحصراً در وجود بی‌بی‌سی (بریتیش برادکستینگ کورپورشن)[1] نشان داده، جزو مهم‌ترین نهادهای اطلاعاتی کشورند. مثلاً، بی‌بی‌سی تا حد زیادی در کانون ارتباطات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی قرار دارد و به خصوص از طریق تلویزیون، در دسترس هر فرد جامعه است.

برنامه‌های رادیو تلویزیون با جهت‌گیری خدمات عمومی، اگر چه که به ندرت بیان صریحی دربارهٔ آن شده[2]، می‌تواند نوعی از برنامه تلقی شود که به شکلی بنیادی از فشارهای خارجی سیاسی، تجاری و حتی تقاضاهای مخاطبان در عملکرد روزبه‌روز خود متمایز باشد، چیزی که تحت فشار ضرورتهای رفتار تجاری قرار نگیرد و چیزی که برای اجتماع عظیمی بیش از تنها کسانی که قادرند حق اشتراک پرداخت کنند و یا کسانی که آگهی کنندگان و حمایت مالی را جذب کنند قابل دسترس باشد و به خاطر کمک به این اجتماع نیز برنامه تولید کند. برای ارائه خدماتی با کیفیت بالا و تا آنجا که می‌شود همه جانبه برای عموم مردم، به طوری که تهیهٔ برنامه برای اقلیتهای گوناگون را دربرگیرد، تعهد دارد بدون اینکه تهیه برنامه‌هایی با مخاطبان عمومی - اخبار، امور جاری، نمایش، مستندها- به خطر بیفتد. فعالانش بدون اینکه انگیزه‌های خود را مخفی کنند خود را وقف ارائه خدمات با هدف روشنگری مخاطبان در گسترهٔ وسیعی از امور و مسائل، از سیاست گرفته تا راهنمایی خانوادگی می‌سازند. البته این تعریفی آرمانی است، گرچه که بی‌بی‌سی در طول سالیان با تأکیدهای ویژه‌ای که به تفسیر خدمات عمومی داشت، به آن نزدیک شده است. بسیاری از ویژگیهای برنامه‌های رادیو تلویزیونی با جهت‌گیری خدمات عمومی، پژواک توصیف هابرماس از حوزهٔ عمومی است - شاید بتوان به ویژه از عدم وابستگی مکان سازمانی نسبت به حکومت و بازار، از روحیهٔ خدمتگزاران مردم که بر انتقال تحریف نشده تأکید دارند، و بر دسترسی همگانی به خدمات بدون توجه به درآمد یا ثروت آنها نام برد.

---

1. British Broadcasting Corporation

2. cf. broadcasting research unit,1986.

بی‌بی‌سی به منظور فعالیتهای غیرتجاری تأسیس شد. این اتفاق به دلیل اتحاد غریبی بین رادیکالها و محافظه کاران که توافق سریعی را امکان‌پذیر ساخت تا بی‌بی‌سی همچون مؤسسه‌ای دولتی و فارغ از منافع سرمایهٔ خصوصی شکل بگیرد، عملی شد. ناظران شاهد تبلیغ‌گری، هرج و مرج و ناهماهنگی ایجاد شده در برنامه‌های رادیو و تلویزیون در امریکا به خاطر تعهد به بازار آزاد بودند و انزجار از آن، در بریتانیا آنها را به اتحاد داخلی غریبی سوق داد: همان‌طور که‌ای.جی.پی.تیلور[1] اشاره می‌کند، "محافظه کاران اقتدار را دوست داشتند؛ حزب کارگر تجارت خصوصی را دوست نداشت"[2].

بدین ترتیب، بی‌بی‌سی با پذیرش انحصار بر برنامه‌های رادیو تلویزیونی و سرمایه‌گذاری از طریق مالیات اجباری برگیرنده‌های بی سیم - بعداً تلویزیون - (حق امتیاز) "در بریتانیا همچون ابزار مجلس، همچون نوعی سفیر فرهنگ ملی در داخل کشور متولد شد"[3]. شکل‌گیری بی‌بی‌سی توسط مجلس و دوری آن از تجارت، پیامدهای مهمی دربرداشت. بی‌بی‌سی تأکیدی براین داشت، که قانونگذاران هم به صراحت آن را الزامی کردند، که برنامه‌های رادیو تلویزیونی هم تفریحی و هم آموزشی‌اند. این روحیه - آگاه کردن، آموزش دادن و تفریحات - پس از سالها استحکام یافت و در بسیاری از محصولات بی‌بی‌سی از اخبار گرفته تا برنامه‌های اقلیت موسیقی، ادبیات، نمایش و سرگرمی خود را نشان داد.

بی‌بی‌سی را نمی‌توان ترجمان صریح شرایط حوزهٔ عمومی هابرماس دانست که وقف پیشبرد "مباحثهٔ عقلانی" می‌شود، اما به صورتی انکارناپذیر و گسترده آگاهی عمومی را نسبت به مسائل و وقایعی فراتر از تجربیات اکثر مردم افزایش داد (و برای این افزایش، خواه با گزارش برون مرزی یا با توصیف آن جنبه‌های زندگی در انگلستان که ازدید عموم کاملاً نهان است، عملکرد مهم دموکراتیکی را ارائه داده است). پدی اسکنل[4] و دیوید کاردیف[5] چنین استدلال می‌کنند که این توسعهٔ افق فکری مخاطبان شامل گسترش "معقولیتی" در احساس عموم شد که

---

1. A.J.P.Taylor
2. Taylor,1965,P.233.
3. Smith,1976,P.54.
4. Paddy Scannell
5. David Cardiff

مردم را قادر ساخت، و از آنان درخواست کرد که دلایلی برای آنچه که انجام می‌دادند، چگونگی زندگیشان و آنچه که به آن اعتقاد داشتند ارائه دهند. اگر چه این توصیفها الزاماً "عقلانی" نبود (چراکه این اصطلاح به نحوی به توصیفی "درست" اشاره دارد)، آنها همزمان با کمک بی‌بی‌سی به خلق فرهنگی مشترک در میان توده‌های گوناگون مردم در انگلستان، تا آن حد که چشم‌اندازهایی را مقابل مردم بگشاید، زندگی آنها را غنی کردند[1].

بی‌بی‌سی، این مخلوق مجلس، در اعمال و پیش‌فرضهای خود عمیقاً تحت تأثیر الگوی مجلس بوده است. این امر در نوعی نمایش سیاسی که در کل خود را به مرزهای سیاستهای دیرینهٔ احزاب محدود کرده بود نمودار شد ("تعادل" تنظیم شده بین احزاب کارگر و محافظه‌کار) - با سرمایه‌گذاریهای گاه‌به‌گاه بر روی نمایش و فیلم مستند - اما دست کم به رفتار سیاسی با شیوه‌ای جدی و قابل تأمل کمک کرد. یعنی، پخش برنامه با جهت‌گیری خدمات عمومی در انگلستان همواره بر نقش خود در مقام آگاه‌کننده در زمینهٔ امور عمومی تأکید داشته است و خصلتاً زمان بسیار زیادی را وقف برنامه‌هایی با چنین پوششی، در مقابله با درخواست ارائه برنامه‌های کم ارزش یا عامه‌پسندتر کرده است.

اثر سرنوشت‌ساز مدیرکل بنیان گذار بی‌بی‌سی، لرد ریت[2]، یعنی کسب اعتبار در خلال جنگ دوم جهانی و انحصار بلامعارض بی‌بی‌سی به مدت طولانی سی سال، عوامل مهمی در ریشه دوانیدن روحیهٔ خدمات عمومی در بریتانیا بودند[3]. اینکه بی‌بی‌سی، علیرغم کوششهای دولت برای مداخله در کار آن[4]، واقعاً از امرونهی‌های سیاسی به دور باقی ماند یعنی موجودی شد در پیوند با دولت[5] و در تضاد با نظامهای تحت ادارهٔ دولت[6] که درآنجا برنامه‌های رادیو تلویزیونی عموماً به منزلهٔ ابزار سیاست دولت محسوب می‌شود، عامل مهم دیگری بود. این قضیه بدون شک برای گذران زندگی آن مجریانی حیاتی بوده که متعهد به بی‌طرفی سیاسی و گزارشگری دقیق و عینی تا حدّ امکان از اوضاع‌اند.

1. Kumar,1986.
2. Lord Reith
3. Briggs,1985.
4. Tracey,1978.
5. state-linked
6. state-directed

کریشان کومار[1]، استقلال بی‌بی‌سی را از نظارتهای تجاری وسیاسی به عنوان "حفظ موضع میانه" توصیف کرده، موضعی که یقیناً به اعتبار فرهنگی کاملاً استثنایی که بی‌بی‌سی در انگلستان داراست"[2] و (این اعتبار فرهنگی) با ورود به پخش برنامه، بسیاری از افراد با استعداد را که روحیهٔ خدمات عمومی و شکاکیت دربارهٔ روش مسلط "کاغذ دیواری متحرک" در نظامهای تمام عیار تجاری به آنها القا شده است جذب کرده و توسط آنها تقویت شده، کمک کرده است[3].

به علاوه، روحیهٔ خدمات عمومی بی‌بی‌سی تأثیر مشخصی بر برنامه‌های رادیو تلویزیونی با جهت‌گیری تجاری در انگلستان داشته است. بنابراین، تلویزیون مستقل که دراینجا درنیمهٔ دههٔ ۵۰ درپی اعمال فشاری عمیق پا به عرصه گذاشت، از آغاز کار خود مواد خدمات عمومی را در بسیاری از فعالیتهای خود گنجانده بود. همان طور که جیمز کوران[4] و ژان سیتن[5] اظهار می‌دارند، تلویزیون "به دقت از بی‌بی‌سی الگو برداشت [و] سنن خدمات عمومی توسط مرجع جدید به ارث برده شد"[6]. این مسئله در اساسنامهٔ آن انعکاس یافت، که طبق آن درخواست می‌شود تا تلویزیون برای بی‌طرفی در پوشش و ساختار سرویسهای خبری خود که رسماً از باقی فعالیتهای تجاری آن مستقل‌اند بکوشد و بندهایی در قراردادهایش بگنجاند مانند الزام برای نمایش لااقل دو و نیم ساعت برنامه دربارهٔ امور جاری در ساعات پربیننده و تأمین بودجهٔ کانال ۴ که برای خاطر حمایت از رسالت این کانال مبنی بر دسترسی به مخاطبان مختلف در مقابل کانالهای سنتی سابق، آن را از آگهی‌دهندگان بی‌نیاز کند.

اگر نقش خدمات عمومی موجب این می‌شود که برنامه‌های رادیو تلویزیونی به درجاتی از ضرورتهای تجاری دور باشد، پس ذکر این نکته اهمیت دارد که این امر به معنی دوری آن از فشارهای خارجی نیست به عبارتی، برای عمل در موقعیت تولیدکنندهٔ بی‌طرف و شناور اطلاعات توانا نیست. این نوع پخش برنامه چنین کاری نمی‌تواند بکند چون بخشی از جامعه‌ای است که دادوستد در آن نیروی قدرتمندی است، درعین حال که بی‌بی‌سی مؤسسه‌ای است

---

1. Kumar,1977,P.234
2. Kumar, 1977, p. 234.
3. Burns,1977
4. James Curran
5. Jean Seaton
6. Curran and Seaton,1988,P.179.

مخلوق دولت و بنابراین نسبت به فشارهایی که از طرف دولت و یا به دولت وارد می‌آید حساس است. علاوه برآن، به خصوص جذب نیروی بی‌بی‌سی عمدتاً از سنخ اجتماعی محدودی صورت می‌گیرد (فارغ التحصیلان رشته هنر از آکسفورد و کمبریج[1])، واقعیتی که ارزشها و جهت‌گیریهایی را عرضه می‌کند که به زحمت نمایندهٔ تودهٔ گوناگون مردم انگلستان‌اند. به طور حتم، تحول در برنامه‌های رادیو تلویزیونی تحت تأثیر چنین فشارها و مؤلفه‌ها و الویتهایی بوده است که آنها سعی در تثبیت آن دارند.

هرچند، این طور هم نیست - اگر چه بسیاری از منتقدان جناح چپ و جناح راست ادعا می‌کنند -که برنامه‌های رادیوتلویزیونی مجرایی برای قدرتمندانند (طبقهٔ حاکم" از نظر چپ، و "ارباب قدرت " اشراف نما از نظر راست). برنامه‌های رادیو تلویزیونی دارای استقلال عمل مشخصی نسبت به تجارت و سیاست‌اند که در طی سالها شکل گرفته است، حتی اگر ویژگیهای این عدم وابستگی دگرگون شده باشند. بی‌بی‌سی، از نخستین روزهای کار خود تحت ریاست ریت، از مقامات حکومتی جدا و تحقیرکنندهٔ جهان تجارت بود اما این سازمانی با روالی مستبدانه و جهت‌گیری نخبه گرا بود. درآن موقع، خدمات عمومی به معنای انتقال برنامه‌هایی تلقی می‌شد که از نظر نگهبانان آن فلسفه‌ای که امروزه نسبتاً منسوخ گردیده، ارزشمند محسوب می‌شد - دراصل، اصول عقیدتی ماتیو آرنولد[2]: "بهترین چیزی که در دنیا شناخته شده و به تصور می‌آید"[3]. در دههٔ ۶۰ اوضاع چنان بود که اجازه می‌داد تا خدمات عمومی به شیوه‌ای کاملاً جسورانه تفسیر شود درعین حال که عدم وابستگی سازمانی هم حفظ می‌شد. تحت مدیریت سر هیو گرین[4]، یعنی در زمانی که اقتصاد در حال رونق بود، مالکیت دستگاههای تلویزیون روبه افزایش بود و درنتیجه افزایش درآمد سالانهٔ بی‌بی‌سی از حق امتیازهای افزوده تضمین می‌شد، هنگامی که فضای سیاسی نسبتاً اهل مدارا و آرام بود، خدمات عمومی در معرض این تعبیر قرارگرفت که می‌باید شامل برنامه‌های مبارزه‌جویانه و نوآوری باشد که بتوانند

---

1. Oxbridge
2. Matthew Arnold
3. Reith, 1949, p.16.
4. Sir Hugh Greene

مخاطبان را نسبت به تجربیات نوین و غالباً نگران‌کننده هشیار کنند.

با گذشت زمان ردیابی تحولات در مفاهیم پخش برنامه با جهت‌گیری خدمات عمومی امکان‌پذیر شده است[1]، که روحیه‌ای تخصص‌گرایانه (پخش برنامه با جهت‌گیری خدمات عمومی به عنوان تولیدکنندهٔ برنامه‌هایی هوشمندانه، خوش ساخت، بی‌طرف، جالب و مبارزه‌جویانه تلقی می‌شود) جایگزین تأکیدهای اولیه بر روی مسئولیت پدرانه به شیوهٔ ریتی[2] شده است[3]. باوجود این، درحالی که اخلاق حرفه‌ای برای تهیه‌کنندگان معاصر برنامه‌ها مهم است، به راحتی نمی‌توانند فلسفه‌ای عمومی را دراختیار بگیرند که با آن پاسخی به حملات صریح نسبت به بی‌بی‌سی را بدهند. به علاوه، بابازنگری می‌توانیم مشاهده کنیم که پخش برنامه با جهت‌گیری خدمات عمومی، دست‌کم تا حدودی به این پیش‌فرض وابسته بود که با مخاطبانی واحد - یا بالقوه یکپارچه - روبرو است. چه خوب چه بد، از اواخر دههٔ ۶۰ تقسیم‌بندی میان مخاطبان بسیار واضح شده و سخن گفتن بی‌قید و شرط از "همهٔ مردم" را مشکل ساخته است، تردید و بی تصمیمی را دربرنامه‌های رادیو تلویزیونی افزایش داده و آن را در مقابل یورش انتقادهای خصمانه آسیب‌پذیر ساخته است.

از اواخر دههٔ ۷۰ ما آنچه راکه "بحران در پخش برنامه با جهت‌گیری خدمات عمومی" نامیده شده تجربه می‌کنیم. برداشت بسیاری از افراد آن است که این بحرانی است که عزم کاهش کارکردهای حوزهٔ عمومی برنامه‌های رادیو تلویزیونی را دارد. این بحران در دو جبههٔ مهم سیاسی و اقتصادی می‌جنگد. از یک سو، حملات جنجالی از سوی کسانی متوجه مجریان برنامه‌ها است که آنها را بخشی از "طبقه‌ای جدید"، یعنی نخبگانی ممتاز، از خودراضی و مورد حمایت دولت ارزیابی می‌کنند که هم "چپ گرا"یند و هم مایل به دایه‌گری عموم مردم، و نیز نه به حکومت "پاسخگو"یند، نه به سرمایهٔ خصوصی و نه حتی به مخاطبانی که حق امتیاز آنها بی‌بی‌سی را سرپا نگه داشته است. از سوی دیگر، نقدی اقتصادی شکل گرفته که اظهار می‌دارد که

---

1. Briggs,1985.
2. Reithian
3. Madge,1980.

بی‌بی‌سی نسبت به بودجهٔ عمومی اسراف‌کار است، پول را می‌گیرد بدون ارائه هیچ‌گونه کمکی به پردازندگان مالیات که این پول را تأمین می‌کنند و اصرار بر حاکمیتی نوین بر "مصرف‌کننده‌ای" دارد که می‌بایست "آزاد در انتخاب" برنامه‌های تهیه شده باشد[1].

این دو جناح در حمله‌ای که منجر به کاهش ماندگار بودجهٔ بی‌بی‌سی شد باهم متحد شدند، یعنی یک سلسله مداخلات سیاسی شامل گله و شکایت دربارهٔ "پیش‌داوری" در برنامه‌های خاص (مثالهای بسیاری وجود دارد، از ادعا دربارهٔ جانبداری از جناح چپ در برنامهٔ اخبار شبکهٔ ۴ رادیو گرفته تا شکایتهای مدام دربارهٔ نارسایی در پوشش امور مربوط به ایرلند شمالی) تا برکناری آمرانهٔ مدیر کل (آلستر میلن)[2] در ۱۹۸۷، تا انتصاب رئیس هیأت مدیره‌ای محافظه کار، پرخاش جو و مداخله‌گر (مارمادوک هیوسی)[3]، تا ارائه مکانیزمهای بازار و رسوم تجاری ("بازار داخلی"، قراردادهای کوتاه مدت برای کارمندان موقتی، حکومت بی‌رحمانهٔ دستورهای مدیر در داخل شرکت)[4]، تا موشکافی دقیق از طرف کمیتهٔ تحقیقی تحریک شده از طرف دولت دربارهٔ امور مالی بی‌بی‌سی به ریاست یک اقتصاددان مشهور طرفدار بازار آزاد[5].

در ورای همهٔ اینها، البته اشتیاق برای بازار است که بدین اندازه ویژگی دوران اخیر شده است. بنابراین، افول پخش برنامه با جهت‌گیری خدمات عمومی اغلب اوقات در چارچوب شور و شوق برای "رقابت" (آزاد سازی و حذف نظارت دولتی) و "خصوصی سازی" (پایان حمایت دولت به نفع سهام خصوصی) رخ می‌دهد. این دل کندن از این انتقاد است که مؤسسه متنفذ دست راستی آدام اسمیت پیشنهاد داد که بی‌بی‌سی خصوصی شود[6]. همان طور که بعداً معلوم شد، بی‌بی‌سی در تابستان ۱۹۹۴ حق امتیاز خود را تا ۲۰۰۱ تمدید کرد که منجر شد به دوره‌ای از خودستایی جان بیرت[7]، مدیر کل بی‌بی‌سی دربارهٔ "مدرن سازی" که اظهار می‌داشت که "رنج" [کذا] ۲۵ درصد شراکت، ترویج "حق انتخاب تولید کننده"، جهت‌گیری‌ای به سوی

---

1. cf.Barnett and Curry,1994.
2. Alasdair Milne
3. Marmaduke Hussey
4. Tully,1993.
5. Peacock,1986.
6. cf. Hargreaves,1993.
7. John Birt

"بازار جهانی" و سرمایه‌گذاری تعاونی با پیرسون مدیاگروپ[1]، خدمات را از تجاری شدن تمام‌عیار نجات داد. یقیناً ترس و وحشت از چنین اقداماتی بود که دنیس پاتر[2] را به گفتن این جمله کشاند که "زمان وحشت هنگامی نزدیک می‌شود که ما مجبور شویم تا بی‌بی‌سی را نه از شرّ خود بلکه برنامه‌های رادیوتلویزیونی با جهت‌گیری خدمات عمومی را از شرّ بی‌بی‌سی نجات دهیم"[3].

درحالی که بی‌بی‌سی کانون اصلی توجه در میان این تحولات است نتایج این تحولات برای تلویزیون تجاری انگلستان را نباید از نظر دور داشت. تلویزیون مستقل در انگلستان نشانگر تأثیر مقتضیات خدمات عمومی بود، به خصوص در محدودیتهایی که برای نوع، کیفیت و برنامه‌ریزی در برنامه‌های خبر و امور جاری با آن روبه‌رو بودند. اینها اغلب اوقات و یقیناً برغم خواستهٔ سرمایه‌گذاران پرحرارت‌تر تلویزیون در ساعات پربیننده قرار می‌گرفتند که مهم‌ترین آنها برنامهٔ شبانهٔ اخبار ساعت ده بود. دگرگونی در حال و هوای تلویزیون انگلستان را آقای پل جکسون[4]، مدیر برنامه‌ریزی تلویزیون کارلتون[5]، در ۱۹۹۲ پیش‌بینی کرد. او هشدار داد که "با این واقعیتهای معلوم تجاری، ما در آینده برای یافتن توجیهی دربارهٔ برنامه‌هایی که درآمد آنها خرجشان را تأمین نکند آزادی عمل نخواهیم داشت. برنامه‌ها در آی‌تی‌وی[6] جدید، چنانچه نتوانند خرج خود را در بیاورند باقی نخواهند ماند. "مگر اینکه اخبار و امور جاری بتوانند در سطحی به مخاطبان ارائه شوند که برای آگهی دهندگان جذابیت داشته باشند (آقای جکسون چنین ادامه می‌دهد که آنها می‌توانند چنین کنند اگر آنها "عامه‌پسندتر" و/یا متوجه "کیفیت"، یعنی بینندگان ثروتمند بشوند)، و درآن موقع چنین برنامه‌های آگاهی دهنده‌ای به حاشیه در ساعات اولیهٔ عصر یا آخر شب (مانند ایالات متحده) رانده خواهند شد که درآنجا نتوانند برنامه‌های تلویزیونی مسلماً عامه‌پسند مثل فیلمهای سینمایی، سریالهای آبگوشتی و مسابقه‌های تلویزیونی را قطع کنند.

---

1. Pearson media group
2. Dennis Potter
3. Potter,1994,P.54.
4. Paul Jackson
5. Carlton television
6. ITV

همچنین از جهتی دیگر، زوال مؤسسات تهیه و پخش برنامه با جهت‌گیری خدمات عمومی ناشی از ابزارهای جدید پخش برنامه به ویژه خدمات ماهواره‌ای و تلویزیون کابلی و در انگلستان به خصوص در چهرهٔ خدمات تلویزیونی راپرت مرداکز بی اسکای بی[1] و موج "برنامه‌های تفریحی" آن (ورزش، فیلمهای سینمایی و برنامه‌های "خانوادگی") است. وحشت از آن است که همین که شراکت مخاطبان در کانالهای تلویزیونی در خدمت عموم تا ۳۰ درصد یا همین حدود سقوط کند درآن وقت حمایت از آنها از طریق وضع مالیات اجباری و ادعای آنها در مخاطب قرار دادن "همهٔ مردم" غیرقابل دفاع شود.

اگر بخواهیم مسیری راکه برنامه‌های رادیو تلویزیونی در انگلستان می‌رود مشاهده کنیم، یقیناً می‌بایست به ایالات متحده بنگریم[2]، زیرا از لحاظ جنبه‌های اصلی، برنامه‌های رادیو تلویزیونی در ایالات متحده الگویی است که سیاستهای اطلاعاتی دولت انگلیس را راهنمایی می‌کند (اگر چه این رقابت تا حد پشتیبانی از روزنامه‌نگاری جستجوگرانه توسع نمی‌یابد؛ در واقع حاصل تمایلات سرشت انگلیسی به "دولت قوی" – که در دنباله این بحث از آن بیشتر خواهیم گفت – افزایش چشمگیر اعمال سانسور بیش از یک دهه و نیم بوده است). در چنین محیطی که در آن آمار بینندگان تا حدّ زیادی محتوای رسانه‌ها را تعیین می‌کند، برنامه‌های رادیو تلویزیونی با جهت‌گیری خدمات عمومی برای زنده ماندن می‌بایست تحت فشار سختی باشند.

چشم‌انداز قضیه، حمایت بیشتر از برنامه‌های رادیو تلویزیونی تهیه شده از بودجه‌های خصوصی، خواه از آگهی باشد یا از حمایت مالی یا از حق اشتراک و حمایت کمتر از برنامه‌های تهیه شده از بودجهٔ عمومی را نشان می‌دهد. با این تعویض مسیر، معیارهای تجاری در برنامه‌سازی تقویت می‌شود و با این نتیجه که وسعت مخاطب و/یا قدرت خرج کردن (با عرضهٔ گاه‌به‌گاه اعتباری که حامیان مالی در جستجوی وضعیتهای انعکاسی از آن حمایت می‌کنند)

---

1. Rupert Murdock's B Sky B

2. Barnouw,1978.

مسائل عمده‌اند. محتوای برنامه‌ها اغلب با افزایش نمایشهای سرگرمی ـ محور[1] به منزلهٔ ضدیت با برنامه‌های "جدی" و / یا "کم بیننده و شنونده" مانند اخبار و امور جاری (اگرچه اینها نسبتاً "سرگرم کننده"تر ساخته می‌شوند) و نمایشهای تفکر برانگیز، به ناگزیر تحت تأثیر این تأکیدها قرار می‌گیرد.

از نظر منتقدان این گرایش، آنچه را که مشاهده می‌کنیم نوعی سست کردن پایه‌های برنامه‌های رادیو تلویزیونی با جهت‌گیری خدمات عمومی است و همراه با آن تضعیف نقش حوزهٔ عمومی این نوع برنامه. درعین حال که جستجو برای افزایش برنامه‌های همچون "دیوار به دیوار دالاس"، برای همچشمی بیشتر با "سرزمین هرز فرهنگی" تلویزیون امریکا است، دسترس‌پذیری بعضی برنامه‌های با کیفیت بالا چه بسا از طریق شکلهای نوین پخش برنامه یا حتی توسط اشتراک امکان‌پذیر است. با وجود این، چه اینها مطلوب بازار باشند یا محدود به گروههایی بشوند که برای پرداخت حق اشتراک لازم پول و پلهٔ کافی دارند، چیزهایی‌اند که پایه‌های اصلی اطلاعاتی حوزهٔ عمومی را مبنی بر دسترس‌پذیری اطلاعات برای هرفرد بدون توجه به توانایی او در پرداخت پول سست می‌کنند.

امروزه یکی از مسائل حیاتی این است که آیا کیفیت اطلاعات تولید شده در برنامه‌ای رادیو تلویزیونی در حال زوال است یا خیر و آیا احتمال ادامهٔ این عمل وجود دارد یا خیر. از نظر هواداران بازار، تعهدات "پخش محدود برنامه"[2] بیش از پیش و به دقت اطلاعات را به سوی مشتریان گوناگون و متکثری هدف‌گیری می‌کند. ازنظر متفکران تحت تأثیر هابرماس، درعین حال که هیچ شکی وجود ندارد که کمّیت بسیار بالاتری از اطلاعات در رادیو و تلویزیون تولید می‌شود، اما این امر به کیفیت بالاتری از اطلاعات یا به حق انتخابهای واقعی شنوندگان و بینندگان منجر نشده است و نیز نخواهد شد. این بدین خاطر است که بازار، برنامه‌های سطحی تولید می‌کند یا قدرت را در دستان غولهای رسانه‌ای متمرکز می‌کند یا مخاطبان را براساس

1. entertainment-centered
2. narrowcasting

حساب بانکی به نحوی بخش‌بندی می‌کند که اطلاعات کیفی محدود می‌شود به بخشهای مرفه[1] جامعه. به هر شیوه‌ای که ما به آن بنگریم، روزگار برنامه‌های رادیو تلویزیونی با جهت‌گیری خدمات عمومی و ویژگیهای کلیدی حوزهٔ عمومی محدود جلوه می‌نماید.

کتابخانه‌های عمومی

محققاً شبکهٔ کتابخانه‌های عمومی نزدیک‌ترین موقعیت را نسبت به حوزهٔ عمومی دستیاب در انگلستان دارد. احتمالاً بیش از ۵۰۰۰ کتابخانهٔ عمومی در کشور وجود دارد که تقریباً در دسترس هر منطقهٔ مسکونی نسبتاً بزرگ است(۱). این شبکه چندین عنصر از حوزهٔ عمومی هابرماس را باز می‌نمایاند که شامل موارد زیر است :

* اطلاعات برای هرکس دسترس‌پذیر است و ضمانت می‌شود که این دسترسی برای اشخاص هزینه‌ای دربرنداشته باشد. عضویت برای تمامی آنها که در محله‌ای زندگی، کار و یا تحقیق می‌کنند رایگان است و کتابخانهٔ عمومی می‌باید به رایگان کتابها را به امانت دهد، دسترسی به مواد مرجع را تأمین کند و می‌باید ساعات بازگشایی منطقی داشته باشد که دسترسی را تسهیل کند.

* بودجهٔ خدمات کتابخانه عموماً از محل اخذ مالیاتهای مرکزی و محلی تأمین می‌شود، اما عمل کتابخانهٔ عمومی، طبق توصیهٔ قانون سال ۱۹۶۴ کتابخانه‌ها و موزه‌ها مبنی بر "تأمین خدمات کتابخانه‌ای جامع و کارآ برای تمام افرادی که علاقه به استفاده از آن دارند"، مستقل از علائق سیاسی است. اگر کتابخانه‌ای در محلی اطلاعاتی را که شخصی در جستجوی آن است نداشته باشد نظام ملی امانت بین کتابخانه‌ای[2]، که با وجود حق مؤلف تعریف شده از طرف کتابخانه‌ها حمایت می‌شود، می‌تواند نیازهای شخصی را برطرف کند.

* شبکهٔ کتابخانه‌ای را کتابداران متخصصی اداره می‌کنند که راهنمایی کارشناسی استفاده‌کنندگان را همچون خدمات عمومی، بدون پیش‌داوری نسبت به اشخاص و بدون مخفی

---

1. better-off sections
2. inter-library loan

کردن انگیزه‌ها انجام می‌دهند[1].

چند عامل در رشد کتابخانه‌های عمومی نقش داشته‌اند، از نیکوکاری طبقهٔ اعیان، حمایتهای پدرانه، نگرانی از تعلیم نیافتگی توده‌ها و علاقه به افزایش نرخ باسوادی گرفته تا آرزو برای فراهم کردن فرصتهای فراگیری از طریق تأمین منابع آموزشی برای محرومان[2]. هرچقدر هم که این انگیزه‌ها و آرزوها از هم مجزا بود، آنچه که دوروای همهٔ اینها قرار می‌گرفت تصور مهمی از اطلاعات بود. یعنی کتابخانه‌های عمومی بر پایهٔ این نظر شکل گرفت و رشد کرد که اطلاعات بیش از آن که کالایی اختصاصی باشد و بنابراین تحت مالکیت خصوصی دربیاید، منبعی است که به هرکسی تعلق دارد. در نتیجه، از آنجا که اطلاعات و درحقیقت دانش را نمی‌توان تحت مالکیت انحصاری درآورد، می‌باید به طور رایگان برای کسانی که خواست دسترسی به آن را دارند آماده باشد، تصوری که در هستهٔ تأسیس و عمل نظام کتابخانه‌های عمومی در انگلستان ظاهر می‌شود. بنیاد شبکهٔ کتابخانه‌های عمومی بر آن است که افراد خواهان اطلاعات را می‌باید برای به دست آوردن آن یاری داد و آنان در این جستجو نباید جریمه شوند.

شواهد زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد کتابخانه‌های عمومی از نظر عموم مردم دارای ارزشهای مردمی و والایی است. اکثر مردم عضو کتابخانه‌اند، و در انگلستان سالانه حدود ۶۵۰ میلیون کتاب به امانت می‌رود و بیش از یک چهارم بزرگسالان هرماهه یکبار به کتابخانه عمومی سر می‌زنند[3]. با وجود این، نظام کتابخانه‌های عمومی به ویژه از دهٔ پیش یا همین حدود، تحت مبارزه طلبی مدام در زمینه‌های فلسفی و عملی قرار گرفته است. حملات جدی بر این فرض زیربنایی که اطلاعات می‌باید به رایگان در اختیار استفاده کنندگان از کتابخانه قرار گیرد صورت گرفته و سیاستها یادآور این امرند که کتابخانه‌ها تحت فشار روزافزون برای تعیین قیمت خدماتشان‌اند.

تاریخ اخیر کتابخانه‌های عمومی مشحون ازکاهش هزینه‌ها و تجاری شدن به همراه

---

1. library association,1983
2. Allred,1978.
3. *Social Trends,* 1992,10.12,P.181.

انتقاد شدید نسبت به خواستهای آنها در زمینهٔ خدمات عمومی است. معروف است که از اواخر دههٔ ۷۰ سیاستهای دولت سعی براین داشت تا هزینه‌های عمومی را کاهش دهد و کاربرد مکانیزمهای بازار را به منزلهٔ ابزار خدمات تقویت کند. حاصل اینکه، کتابخانه‌ها می‌بایست با کاهش واقعی و مداوم منابعشان دست و پنجه نرم کنند. خدمات محدود شده است: اشتراک روزنامه‌ها لغو شده‌اند، نشریات ادواری به طرز چشمگیری تقلیل یافته‌اند، ساعات بازگشایی کم شده‌اند و، به طور کلی، تعداد نسخه‌های کتاب در قفسه‌ها کمتر شده است (به خصوص کتابهای روز). توجه همهٔ استفاده کنندگان کتابخانه به کاهش روزنامه‌ها و نشریات ادواری جلب شده است؛ محاسبه شده که از ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۱، ۳۰ درصد از کتابخانه هایی که بیش از ۴۵ ساعت در هفته روبه استفاده کنندگان باز بودند کم شده است[1]؛ و روند فروش مواد "کهنه" شدت گرفته است (و در نتیجه مخزن کتابخانه دچار نقصان شده) تا بودجه برای تأمین هزینهٔ تداوم خدمات موجود افزایش یابد[2].

کاهش بودجه‌ها کتابداران را وادار کرد تا در جستجوی منابع دیگر درآمد باشند. آنها دراین راه توسط وزیری که کتابداران را راهنمایی می‌کرد تا "به ورای منابع سنتی تأمین بودجه بنگرند و ملاحظه کنند که آیا هزینه‌هایی را می‌توان از استفاده‌کنندگان باز پس گرفت یا حمایت مالی خصوصی یا حتی سرمایه‌گذاری خصوصی در خدمات نوین آیا ممکن است "(گزارش وزیر هنر دربارهٔ مسائل کتابخانه و اطلاعات در خلال سال ۱۹۸۳)، تشویق شدند. با این جستجو، حرکت به سوی تأمین اطلاعات از طریق حمایت کنندهٔ مالی خصوصی و برپایهٔ بازار پسندبودن پیش می‌آید.

این جهت‌گیری نوین در گزارش موثری با نام اکس‌لی‌بریز[3]، که مؤسسهٔ آدام اسمیت در سال ۱۹۸۶ منتشر کرد، به صراحت بیان شد. این گزارش در موافقت با پشتیبانی قرص و محکم مؤسسه از سهم بازار در ارائه خدمات[4]، متهم کرد که: "مفهوم بنیادین ایجاد کتابخانه‌های رایگان

---

1. *Cultual Trends,* 1992a, Table 1.11, P.14.
2. West,1992.
3. Ex Libris
4. Harris,1978.

به خرج عموم، به ندرت مورد ایراد قرار گرفته یا پیامدهای آن بررسی شده است»[1]. گزارش مؤسسهٔ آدام اسمیت تأسف می‌خورد که ایجاد کتابخانهٔ رایگان، کتابخانه‌های امانی[2] پولی را از کار بیکار کرده و اصرار داشت که معیارهای تجاری در تأمین اطلاعات احیا شود. در صف اول توصیه‌های این گزارش، مطالبهٔ هزینه‌ها از استفاده کنندگان و حرکت به سوی خصوصی سازی کل کتابخانه‌ها قرار داشت.

انتقاد شدید نسبت به کتابخانه‌های عمومی پایهٔ این گونه فشارها را در جهت بازاری شدن[3] محکم کرده است، یعنی کاری که هم اکنون از طرف جناح راست طیف سیاسی انجام می‌شود اما اغلب از انتقادهایی که زمانی از طرف چپ بیشترین جنجال را به پا کرد استفاده می‌کند. شاید بارزترین این انتقادها این بود که خدمات رایگان کتابخانه‌ای به گفته‌ای بیشترین سود را به افرادی می‌رساند که کاملاً توانایی خرید کتاب برای خود را دارند. درحالی که اکثریت مردم عضو کتابخانه‌اند، بعضی برآوردها نشان می‌دهد که نیمی از اعضا ۲۰درصد از افراد طبقهٔ متوسط را تشکیل می‌دهند[4]. کتابخانه‌ها همچنین نه تنها به خدمات رسانی به طبقهٔ مرفه متهم می‌شوند، بلکه همچنین با تقویت آن چه که تسامحاً می‌تواند به عنوان آداب و رسوم طبقهٔ متوسط توصیف شود و برای فرهنگهای، فرض بگیریم، طبقه کارگر یانواحی ولایتی ارزش کمی قائل می‌شود به نخبه گرایی نیز متهم است[5](۲). این تعصب نه تنها درگزینش عادی انتشاراتی که تقریباً خودبه خود برای «طبقهٔ متوسط» صورت می‌گیرد هویدا است، بلکه در سانسوری که کتابداران بر مواد کتابخانه‌ای اعمال می‌کنند نیز آشکار است. دراین باره می‌توان به مثالهایی از بعضی کتابخانه‌ها توجه کرد که کتابهایی مانند سلسله داستانهای نودی اثر انید بلایتونز[6] را از مجموعه خارج کرده‌اند زیرا این کتابها نژادپرستانه یا معتقد به تبعیض جنسی ارزیابی شده‌اند. به علاوه این استدلال هم مطرح است که در ورای سخن‌پردازی دربارهٔ خدمات عمومی، این حقیقت تلخ قرار دارد که کتابداران بیشتر مراقب خودند، یعنی ۱۶ درصد بودجهٔ کتابخانه صرف

1. lending libraries
2. Adam Smith Institute,1986,P.1.
3. marketisation
4. Rusbridger,1987.
5. Dawes,1978.
6. Enid Blyton's Noddy

خرید کتاب می‌شود و سه برابر آن صرف پرداخت حقوق[1]. این استدلال چنین ادامه می‌دهد که چه بهتر که چنین حرفهٔ خود خدمت رسان و نخبه‌گرا پاسخگو هم باشد، نه به "مردمی" که تنها به طور انتزاعی وجود دارند، بلکه به مشتریانی که، با پرداخت در ازای اطلاعات مورد درخواستشان، هم آن را ارزشیابی خواهند کرد و هم از دست‌اندرکاران بازخواست خواهند کرد که چه عذری دارند؟

گله و شکایتهای دیگری هم نسبت به کتابخانه‌های عمومی وجود دارد. یکی اینکه، چون اکثر استفاده کنندگان، داستانهای سبک و زندگینامه‌ها را از کتابخانه‌ها به امانت می‌گیرند (براساس آمار دفتر حق امانت عمومی[2] این کتابها حدود ۶۰ درصد کل امانتها را دربرمی گیرند که میزان امانت داستان دوبرابر کتابهای غیرداستانی است)، پس هیچ دلیلی وجود ندارد که برای گذران اوقات فراغت آنها از محل مالیات عمومی سوبسید پرداخت شود، به خصوص از آنجا که "انقلاب کتابهای جلد مقوایی" نوعی از کتابها راکه بیشتر از همه به امانت می‌رفت با قیمت ارزان در اختیار گذاشته است.

دومین انتقاد، تناقضی را در کارکرد خدمات رایگان کتابخانه‌های عمومی بیان می‌نماید در حالی که اطلاعات را برای سازمانهایی تأمین می‌کند که به دلایل تجاری خواهان آنند. مثلاً چنانچه شرکتی بخواهد دربارهٔ موضوعی حقوقی یا مالی یا نوشته‌ای در علم شیمی به منزلهٔ مقدماتی برای ایجاد نوآوری فنی تحقیق کند، این امر پیامدهای اقتصادی مهمی برای کارهای تجاری دارد در حالی که شرکتها در استفاده از منابع کتابخانه هیچ خرجی را متحمل نمی‌شوند (واینها را می‌توان به الزام همیاری تخصصی در یافتن اطلاعات درست همانند رجوع به مواد گران قیمت گسترش داد). منتقدان، تا حدی با موجهیت، اعتقاد دارند که نوعی مغایرت در این مسئله وجود دارد و اینکه در این گونه وضعیتها باید هزینه‌ها محاسبه شود.

سومین حوزهٔ مورد علاقه، تهیهٔ آثار مرجع از طرف کتابخانه‌های عمومی است، یعنی حوزه‌ای از خدمات که احتمالاً به آرمانهای خدمات عمومی و حوزهٔ عمومی از همه نزدیک‌تر

---

1. Adam Smith Inistitute,1986,P.2.

2. Public Lending Right office

است. از یک سو تصور از کتابخانه به صورت مخزن بزرگی از "دانش" است که کتابدار متخصص دسترسی به آن را تسهیل می‌کند و از سوی دیگر "اصرار بر دانستن" شهروند علاقه‌مند، شاگرد مدرسه‌ای مشتاق، شخص خود - فراگیر، فرد خود-پرورنده، یا ساده بگوییم انسان عادی کنجکاو. اما این تصویر جذاب را با این واقعیت باید سنجید که نه تنها خدمات مرجع کتابخانه توسط برشی عرضی از نمایندگان عموم مردم استفاده نمی‌شود (هنوز طبقهٔ مرفه تسلط دارد)، بلکه مواد مرجع نیز تنها ۱۲ تا ۱۵ درصد از مخزن کتابخانه و فقط ۵ درصد از خرید سالانهٔ کتاب را به خود اختصاص می‌دهند[1]. از آنجا که اکثر استفاده کنندگان آن قدر پول دارند که خرج خود را در بیاورند و چون خدمات مرجع بخش کوچکی از مخزن کتابخانه را در بر می‌گیرد، شاید از نظر طرفداران بازار آزاد پیشنهاد حق ورود روزانه به همراه "امکانات کارت فصلی"[2] برای استفاده کنندگان درازمدت‌تر از کتابخانه، امری منطقی باشد.

نقدهای یاد شده نسبت به کتابخانه‌های عمومی در خصوص امکانات تجاری اطلاعات با شور و حرارت با هم توافق می‌کنند. بیش از یک دههٔ پیش میزگرد مشورتی فناوری اطلاعات[3] گزارشی را که چیزی بسیار مؤثر از آب درآمد انتشار داد، با عنوان واضح تجارت اطلاعات[4] که این تعهد را بیان کرد. گزارش میزگرد اصرار داشت تا "هم بخش خصوصی و هم بخش دولتی...به اطلاعات همچون کالایی تجاری توجه بیشتری کنند"[5]، با این توصیه که سرمایه‌گذاران امکان ورود به منطقه‌ای را که درگذشته نداشتند پیدا کنند و آنها هم که قبلاً در آنجا بوده‌اند خود می‌باید سرمایه‌گذار شوند. کتابخانه‌های عمومی در صف اول گیرندگان این توصیه بودند.

در ضمن، گزارش میزگرد وضعیت جدیدی را توصیه نمی‌کرد. در اصل، این گزارش گرایشهایی را که از قبل شکل گرفته بودند بیان می‌کرد، به ویژه گسترش خدمات پیوستهٔ اطلاعاتی را. این خدمات از آغاز با جهت‌گیری تجاری مشخص شده بودند و در مجموع، آگاهانه بازارهای سودآورکار را هدف گرفته بودند. پایگاههای داده‌های پیوسته در خلال دههٔ ۸۰ بسرعت

1. Adam Smith Institute,1986,P.2.
2. Ibid,P.36.
3. Information Technology Advisory Panel (ITAP,1983)
4. making a bussiness of information
5. ITAP,P.8.

و عمدتاً خارج از نظام کتابخانه‌های عمومی گسترش یافتند. هرچند این دومی نیز جزو "انقلاب اطلاعات" بود و به طور طبیعی مشتاق ادغام شکلهای تحویل اطلاعات از مجموعه‌های خود. مسئله این بود که خدمات اطلاعاتیِ پیوسته گران تمام می‌شد و دست کم در آغاز کار، آشکارا بخش خاصی را در میان خدمات کتابخانه‌ای دربرمی‌گرفت. حاصل آنکه، اکثراً خدمات پیوسته اطلاعاتی در کتابخانه‌های عمومی به منزلهٔ "چیزی اضافی" ارائه می‌شد که استفاده کنندگان برای آن می‌باید هزینه‌ای را پرداخت کنند. همچنان که "انقلاب فناوری اطلاعاتی" شتاب می‌گرفت، استقبال عامه از خدمات اطلاعاتی کامپیوتر - مبنا[1] در کتابخانه‌ها نیز شتاب گرفت - و همراه با این عمل، نفوذ قاعده‌ای (پرداخت پول برای اطلاعات) که با اعتقاد محوری نسبت به خدمات عمومی در کتابخانه‌های عمومی تضاد داشت، سرعت یافت[2].

آنچه که روشن شده این نکته است که تحت اجبار درخواستهای اضافی مردم، تقلیل واقعی منابع، نوآوریهای فناورانه و انتقادی بی‌سابقه بر پایه‌های فلسفی کتابخانه‌های عمومی، تصوری دگرگون شده از اطلاعات و دسترسی به اطلاعات به وجود آمده است. درحالی که زمانی اطلاعات به منزلهٔ منبعی عمومی که می‌باید به شراکت گذاشته شود و رایگان باشد درک شده بود، اکنون به شکلی روزافزون به چشم کالای تجاری نگریسته می‌شود که قابل معامله است، یعنی چیزی که می‌تواند برای مصرف شخصی خرید و فروش شود، که دسترسی به آن منوط به پرداخت پول است. بحث "رایگان یا پولی؟" به شکل روزافزون به نفع آنها که مطالبهٔ هزینه را ترجیح می‌دهند درحال حل شدن است.

اظهار اینکه ما تحولی بنیادی را در فعالیت کتابخانه‌های عمومی تجربه کرده‌ایم می‌تواند اشتباه باشد. عاداتی جدید در حال پیدایش‌اند و ایدئولوژی جدیدی به صراحت بیان شده[3]، اما دولت مستثنی کردن مطالبهٔ هزینه از بابت امانت کتابهای پایه، مجلات و استفاده از مواد مرجع را ادامه می‌دهد[4]. با وجود این، "تحمیل مطالبهٔ هزینه به تدریج دارد مورد موافقت وسیع‌تری

1. computer-based
2. Lumek,1984.
3. Bailey,1989.
4. Office of Arts and Libraries,1988.

قرار می‌گیرد»[1]، درکتابخانه‌های عمومی هزینه‌ای برای درخواستهای امانت بین کتابخانه‌ای، برای مواد غیرکتابی[2]، خدمات رزرو کتاب و منابع دیگر، استفاده کنندگان خارج از محل، تهیه فتوکپی، و البته اطلاعات کامپیوتر -مبنا تعیین می‌شود.

وحشت واقعی از این تحولات دراین است که مطالبهٔ هزینه‌ها کسانی را که امکانات کمتری دارند منع خواهد کرد و استفاده کنندهٔ ثروتمندتر و تجاری‌ترِ کتابخانه را ترجیح خواهد داد. مطالبهٔ هزینه در ازای خدمات به ناگزیر به اولویت بخشیدن به استفاده کنندگان شرکتی نسبت به شهروندان عادی منجر خواهد شد چون آن اولیها به درجات برای بازار سودآورترند. این امر به واقعیت هم خواهد پیوست به خصوص با توجه به اینکه اطلاعاتی که از طرف بخش خصوصی تولید می‌شود، به طور سرسام آوری برای افراد منفرد گران است (مثلاً گزارشهای مشاوران تجاری، بسیاری از ارزیابیهای تأثیر بر محیط‌زیست، حتی تعداد زیادی از مواد مرجع به شرط آنکه موضوعی باشند). حاصل چنین گرایشی قاعدتاً این است که عموم مردم را با دسترسی محدود نسبت به آنچه که می‌توان آن را اطلاعات «دشوار»[3] نامید، باقی می‌گذارد که این امر به «آگاهی کمتر و مردمی کمتر پرسشگر»[4] می‌انجامد، درحالی که استفاده کنندگان شرکتی، از خدمات اطلاعاتی اضافی که از لحاظ اقتصادی محدود است برخوردارند[5].

با وجود این، هر ارزشیابی منفی از چنین گرایشی می‌تواند با این اظهار نظر روبه‌رو شود که به لطف کاهش هزینه‌های واقعی اطلاعات، افراد درواقع در موقعیت ممتازی برای پرداختن هزینهٔ نیازهای اطلاعاتی خود به طور مستقیم‌اند. درحقیقت تا ۱۹۹۰ رایج‌ترین شیوهٔ به دست آوردن کتاب، بیشتر خریدن بود تا امانت گرفتن از کتابخانه. درانگلستان تقریباً تعداد کتابفروشیها با تعداد کتابخانه‌های عمومی برابر است و تعداد عنوانهای منتشر شده هر ساله بیش از گذشته است (در ۱۹۸۶ تعداد عنوانهای تازه ۵۲۵۰۰ بود، در ۱۹۹۱ این رقم به ۶۸۰۰۰ رسید)، و کتابهای جلد مقوایی، کتاب را برای اکثریت عظیمی از مردم براحتی دسترس‌پذیر ساخته‌اند.

---

1. Lewis and Martyn,1986.
2. non-book materials
3. hard information
4. Usherwood,1989,P.18-19.
5. Haywood,1989.

حامی این دلیل، رشد بیش از ۳۰ درصدی صرف هزینه برای کتاب براساس نرخ واقعی در خلال دههٔ ۸۰ است[1]. با نگرش در پرتو این قضیه، تلقی از کتابخانه‌های عمومی همچون مؤسسات منسوخ شده‌ای که زمانی به هدف تأمین اطلاعات برای عموم مردم خدمت می‌کردند اما اکنون به خاطر رشد ابزارهای بدیل در تأمین اطلاعات چیزی زائد شده‌اند، امکان‌پذیر است.

مسائلی نسبت به این نوع استدلال وجود دارد. یکی اینکه خریداران کتاب به شدت فشرده‌اند، بیش از هشت کتاب از ده کتاب خریداری شده توسط ۲۵ درصد مردمی که عمدتاً متعلق به طبقات بالای جامعه با بیشترین سطح تحصیلات‌اند، صورت می‌گیرد. دومین مسئله این است که خرید کتاب و استفاده از کتابخانه متقابلاً همدیگر را حذف نمی‌کنند. درست برعکس: استفاده کنندگان بالا از کتابخانه به احتمال زیاد جزو همان کسانی‌اند که کتاب می‌خرند. مسئلهٔ سوم مربوط می‌شود به مقایسهٔ انواع کتابهایی که افراد می‌خرند با آنچه که کتابخانه‌های عمومی عرضه می‌کنند. بسیاری از کتابهایی که مردم می‌خرند عبارتست از داستانهای جلد مقوایی (بیش از ۳۰ درصد فروش کتابها) که عمدتاً "رمانهای" سبک، داستانهای ترسناک، تخیلی و جنایی‌اند، درحالی که فروش کتابهای غیرداستانی عمدتاً شامل کتابهای چیستان، دستورهای ورزشی و انتشارات بخر و بساز مانند کتابهای آشپزی و تعمیر است[2]. حالا این درست است که کتابخانه‌های عمومی به خاطر عرضهٔ رایگان مقدار زیادی داستانهای مبتذل مورد انتقاد واقع شده، اما کتابخانه‌ها چیزهای بسیار بیش از این را نیز عرضه می‌کنند، به خصوص درقلمرو آثار مرجع. از آنجاکه این آثار به امانت نمی‌روند، تعیین میزان استفاده از اینها به ویژه مشکل است اما می‌دانیم که آثار مرجع استاندارد - از دایرة المعارفها گرفته تا فرهنگهای جغرافیایی و منابع آماری تا راهنماهای تجاری - برای آنکه استفاده کنندگان منفرد بتوانند آنها را خریداری کنند هم بسیار گران قیمت‌اند و هم مرتب ویرایش می‌شوند. بدون کتابخانه‌های عمومی تصور اینکه مردم بتوانند به راحتی به منابعی مانند فهرست مشاهیر[3]، یا به تعداد زیادی از سالنامه‌ها[4] در

---

1. *Cultural Trends*, 1990a,P.14-15.
2. Book Marketing Ltd.1992,P.99.
3. who's who
4. year book

موضوعهای مختلف دربارهٔ مؤسسات آموزشی، سازمانهای خیریه و امور سیاسی دسترسی پیدا کنند مشکل است[1]. بدون کتابخانه‌های عمومی، محیط اطلاعاتی شهروندان به طرز چشمگیری فقیر می‌بود.

گزارشی تازه[2] اعلام کرد که کتابخانه‌های عمومی در انگلستان با تعداد کمتر کتابهای به امانت رفته روبه زوال است، درحالی که خرید کتاب توسط افراد منفرد علیرغم رکود اقتصادی پایدار مانده است. همین گزارش نتیجه می‌گیرد که این امر "نتیجهٔ ناگزیر مسائل دسترس‌پذیری، زمان انتظار برای امانت و دورهٔ محدود آن، به علاوهٔ مخزنهای ایستا و روبه کاهش کتاب و کم شدن ساعات گشایش کتابخانه است. درخصوص حق انتخاب باید گفت که برروی قفسه‌های کتابخانه‌های عمومی کتابهای کمتری از آنچه که مردم برای امانت می‌خواهند وجود دارد"[3]. این همان گواهی است که انسان را متقاعد می‌سازد که شبکهٔ کتابخانه‌های عمومی، به منزلهٔ عنصر بنیادی حوزهٔ عمومی، درحال افت است. قواعد بنیادی، که اساسی‌ترین آنها دسترسی رایگان و خدمات همه جانبه است، تحت هماوردطلبی قرار گرفته و با تعریفی نوین از اطلاعات به منزلهٔ چیزی که تنها درچارچوب بازار قابل دسترسی است مورد تهدید واقع شده است. همچنان که این برداشت نفوذ خود را افزایش می‌دهد، می‌توان انتظار داشت که زوال بیشتر فعالیت روحیهٔ خدمات عمومی را شاهد باشیم (استفاده کنندگان به طور روزافزون به چشم مشتریانی نگریسته می‌شوند که می‌باید خرج خود را در بیاورند) و همراه با این، زوال فعالیتهای حوزهٔ عمومی در تأمین گسترهٔ کامل نیازهای اطلاعاتی بدون هزینهٔ شخصی را ببینیم.

موزه‌ها و نمایشگاهها

رابرت هویسون[4]، مرور بحث‌انگیز خود را دربارهٔ دگرگونیها در موزه‌ها و نمایشگاههای هنری چنین به پایان می‌برد: در قرن نوزدهم، به موزه‌ها همچون منابع آموزش و اصلاح نگریسته

1. Ignatieff,1991.
2. *Cultural Trends*, 1992a.
3. *Cultural Trends*, 1992a,P.26.
4. Robert Hewison

می‌شد و درنتیجه رایگان بودند. اکنون با آنها به منزلهٔ مؤسسات مالی که می‌باید خرج خود را دربیاورند رفتار می‌شود و در نتیجه ورودیه می‌گیرند. هنر، دیگر همچون منبع الهام، منبع ایده‌ها، تصورات یا ارزشها درک نمی‌شود، بلکه بخشی از "تجارت اوقات فراغت" است. ما دیگر عاشقان هنر نیستیم، بلکه مشتریان کالاییم"[1].

توصیف هویسون از جانشینی "صنعت ارث"[2] به جای اصول بسیار دیرپای نظام موزه‌ها و نمایشگاههای هنری، پژواک مضمونهایی است که قبلاً در مورد زوال حوزهٔ عمومی در تهیهٔ برنامه‌های رادیو و تلویزیونی و آماده‌سازی کتابخانه‌ها مرور کردیم. بنابراین آیا درک و فهم تحولات در موزه‌ها و نمایشگاههای هنری با رجوع به تصور حوزهٔ عمومی امکان‌پذیر است؟ درحالی که من تصور نمی‌کنم که هیچ کس بتواند به طرز قانع کننده‌ای استدلال کند که این سازمانها یک وقتی کاملاً شکل حوزهٔ عمومی را داشتند (بسیاری از آنها ممانعت کننده، نخبه‌گرا و وحشتناک بودند)، می‌توان آنها را درمقیاسهایی مهم، نزدیک به حدّ آرمانی تصور کرد. آنها چندین ویژگی از حوزهٔ عمومی را دارند:

● اصل ورود رایگان به "کاخهای روشنگری"[3] (بنابر توضیحی که در اصول اعتقادی ویکتوریا و آلبرت[4] داده می‌شود) برای مدت درازی محور فعالیتهای موزه‌ها و نمایشگاههای هنری در انگلستان بود. اعتقاد بالا از این ایده سرچشمه می‌گیرد که چنین سازمانهایی کارکردهای حیاتی فرهنگی و آموزشی دارند و اینکه بنابراین دسترسی به آنها می‌باید برای هرکس، بدون توجه به درآمد او، آزاد باشد.

مطمئناً، منتقدانی هستند که به این اعتراض داشته باشند که چه چیزی در ردهٔ "فرهنگ" و "آموزش" قرار می‌گیرد (گذشتهٔ سلطنتی بریتانیا، مراسم جشن امپراتوری، نظم و ترتیب بخش اعظم تاریخ نظامی، صورتگری از اعیان و اشراف...)، اما نباید درتمام اینها ریشه‌های عصر

---

1. Hewison,1987,P.129.
2. Heritage industry
3. palaces of inlightenment
۴. Victoria and Albert (V&A) بزرگترین موزهٔ هنرهای تزیینی است که شامل ۱۴۵ گالری از مجموعه‌های ملی مجسمه، اثاثیه خانه، مد و عکس است ـ م.

روشنگری جنبش موزه و نمایشگاه هنری را فراموش کنیم. این ریشه‌ها نباید با بی توجهی به دست فراموشی سپرده شود. آنها بر گردآوری و نمایش دانش تأکید دارند تا مردم بتوانند خود و جهان خود را بهتر بشناسند تا برآن اعمال نیرو کنند. دیوید ام. ویلسون[1]، مدیر موزهٔ ملی بریتانیا[2]، اشاره می‌کند که مجموعهٔ این موزه از ابتدای تأسیس خود توسط قانون پارلمان[3] در ۱۷۵۳، اشتیاق برای شمول بر "کل دانش بشری"[4] را داشت. امروزه اظهار نظر راجع به این که این کاری احمقانه بود مد روز است، اما نباید فراموش کنیم که اصل دسترسی رایگان هرکس به آن چه که ذخیره شده تا بتواند از آگاهی موجود برخوردار شود، همساز با این اشتیاق است. پروفسور ویلسون ادامه می‌دهد: "مجموعه‌های ما به طورکامل به روی دانشمند و آماتور به یک اندازه باز است...فقط احمق‌ترین پرسشگران مؤدبانه به بیرون فرستاده خواهند شد"[5].

بودجهٔ موزه‌ها و نمایشگاهها گرچه در ابتدا از طرف حامیان ثروتمند هنر تأمین می‌شد، هم اکنون به طور قاطع از بودجهٔ دولتی تأمین می‌شود. بنابراین، درسال مالی ۱۹۸۸-۱۹۸۹ دست کم ۸۰ درصد توانایی مالی موزه‌ها و نمایشگاههای ملی انگلستان از جانب وزارت دارایی تأمین شد[6]. علیرغم - و بالاتر از آن به دلیل - این مسئله، مجموعه‌ها مستقل از جانبداری اقتصادی و منافع سیاسی‌اند.

● روحیهٔ خدمات عمومی با پشتیبانی مدیران و دیگر کارکنان نسبت به تعهدی حرفه‌ای برای ساختن مجموعه‌ها و حفاظت از آنها به نفع عموم، بر موزه‌ها و نمایشگاه‌های هنری حاکم است. هرچه هم امکان تفسیر دراینجا وجود داشته باشد بالاترین آرمان در میان آرمانهای حرفه‌ای مدیران، دلبستگی غیرمادی به مجموعه سازی در خدمت دانش‌پژوهی بی طرفانه و حفظ آنها برای تعلیم عموم است.

اگر چه در اصل موزه‌ها می‌توانند به منزلهٔ صحنه‌ای برای مباحثهٔ انتقادی عمل کنند، اما

---

1. David M.Wilson
2. British museum
3. act of parliament
4. Wilson,1989,P.13.
5. Wilson,1989,P.69.
6. *Cultural Trends*, 1990b,P.11.

در عمل چندان هم این شبیه سازی را انجام نداده‌اند[1]. اغلب آنها تعصبات طبقاتی پایه‌گذاران و حامیان خود را بازتابانده‌اند؛ برای مثال، در اهدای تصاویر گذشتهٔ انگلستان بـراحـتی مـی‌توان ملاحظه کرد که آنها ناقص‌اند. به علاوه، اصل و نسب نجیب‌زادگان غالباً بـا حـمایتهای تـفکر آرنولدی[2] در بسیاری از نمایشگاهها، در ارائه بازنماییهایی از هنر و فضای نمایش کـه حـاوی "فرهنگ بالای"[3] مستثنی کننده‌ای‌اند پیوند خورده است. به همین دلایل بازدیدکنندگان به هیچ وجه برشی عرضی از عموم جامعه نیستند: به طور کامل ۶۰ درصد آنهایی که به مـوزهٔ مـلی بریتانیا می‌روند دارای لیسانس یا معادل آنند[4].

اما نمی‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که همهٔ این موارد در موزه‌ها و نـمایشگاه‌ها تـعصبات طبقاتی‌اند. نقش فرهنگی آنها این را ایجاب می‌کند، اما قضیه فراتر از این است. آنها شیوه‌های بسیار مهم و شاید حیاتی نمایش گذشته و حال ملت‌اند. درضمن، دلمشـغولی آرنـولد بـرای "بهترین چیزی که شناخته شده و به تصور درآمده" کاملاً کبر و غرور طبقهٔ مرفه نیست. ممکن است دربارهٔ اینکه چه چیزی معنی "بهترین" را می‌دهد موافقت نداشته باشیم، اما پی‌گیری این آرمان، شمول آثار هنری راکه شایستهٔ احترام جهانی‌اند تضمین می‌کند. به علاوه موزه‌های بزرگ حتی اگر تحت فشار مجموعه‌داران و اهداکنندگان به خاطر محدودیت محیط اجتماعی باشند، باز هم شامل کالاهای نمایشی‌اند که ذهن را روبه سوی تجربیات جدید بـاز مـی‌کند و جـرقهٔ پرسش را در میان بازدیدکنندگان می‌گیراند. خلاصه اینکه موزه‌ها و نمایشگاههای بزرگ به طور عمیق نهادهای آموزشی‌ای بسیار دور از "تبلیغات ایدئولوژیک"اند که گواه آن هم خاطرات بسیار زیاد بزرگسالان از بازدیدهای دوران کودکی - و حتی دگرگونی شخصیت آنها - است. داسـتان بازدید مرد جوان فقیری، که بعدها همان اچ.جی.ولز نویسندهٔ مشهور شد، از موزهٔ کنزینگتون[5] و اطراف آن معروف است. چنانچه بر این مسئله که ۲۶ میلیون نفر بین ۱۹۹۱تا۹۲ از موزه‌ها و

---

1. Walsh,1992.

۲. Arnoldian اشاره به ماتیو آرنولد که قبلاً نویسنده به اصل اعتقادی او اشاره‌ای داشت.

3. high culture

4.Wilson, 1987, p.87.

5. Kensington

نمایشگاههای ملی دیدن کرده‌اند تأمل کنیم[1]، آن گاه اعتقاد به این که دیگرانی بی شمار شیوه‌هایی را برای گسترش افق فکری خود، مسائل مورد تحقیق و افزایش دانش خود در آنجا می‌یابند مشکل نیست.

اگر این ویژگیها بعضی از خصایص حوزهٔ عمومی هابرماس اعلام می‌شود، پس باید گفت که آنها در موزه‌ها و نمایشگاههای ما در سالهای اخیر مورد تهدید قرا گرفته‌اند. و عجیب آنکه این حمله ناشی از بیعت بین اضداد است، یعنی اتحاد رادیکالها و طرفداران "دادوستد" که باهم این اتهام را وارد می‌کنند که این نهادها اشرافی و خارج از دسترس‌اند. چیزی از حال و هوای دگرگونیها را می‌توان از زبان به کار گرفته شده‌ای که امروزه رایج است، کشف کرد: از بازدیدکنندگان به عنوان "مشتریان" یاد می‌شود، "برنامه‌های تجاری شرکتی" به طور عادی تولید می‌شوند، و "شاخصهای عملکرد" قابل اندازه‌گیری درصف مقدم توجهند. اضافه براین، خصومت حکومت با ایدهٔ سوبسید دولتی، که ناشی از محدودیتهای رکود اقتصادی است، بدین معنی است که موزه‌ها و نمایشگاه‌ها تحت فشارند تا با بودجه‌ای کاهش یابنده اداره شوند.

پاسخ مشترک به این محدودیتها دوسویه است، رواج ورودیه و جستجو برای حامی مالی. اولی پیامدهای مستقیمی برای دسترسی مردم (و تأثیرهای غیرمستقیم بر نمایشگاهها) داشته، درحالی که دومی به ناگزیر آزادی عمل مدیران موزه‌ها و نمایشگاهها را محدود می‌کند. گرفتن ورودیه از اواسط تا اواخر دهه ۸۰ در چندین موزه و نمایشگاه ملی در انگلستان مانند ویکتوریا و آلبرت، موزهٔ سلطنتی جنگ[2] و موزهٔ تاریخ طبیعی[3] رواج پیدا کرد. سوابق ثبت شده، سقوط ۵۰ درصدی را نسبت به زمانی که ورود در دهٔ ۸۰ رایگان بود نشان می‌دهد و حضور در موزه‌ها و نمایشگاهها به طور فراگیر افول کرد[4]. برعکس، یک موزهٔ مهم، یعنی موزهٔ ملی بریتانیا که اصل ورود رایگان را حفظ کرد با افزایش ثابت بازدیدکنندگان رو به رو شد (در ۱۹۸۶، ۳/۹ میلیون نفر؛ در ۱۹۹۲، ۶/۷۳ میلیون نفر) و در ۱۹۹۲ به طور کامل ۳۰ درصد ورود

---

1. *Culture Trends*, 1993.
2. Imperial war museum
3. Natural history museum
4. Cultural Trends,1993,P.36.

به موزه‌ها و نمایشگاه‌ها را به خود اختصاص داد.

حامیان مالی منبع مورد توجه دیگری برای سرمایه‌گذاری دارند. متأسفانه موزه‌ها و نمایشگاهها امروزه برای حامی مالی جذابیت کمتری نسبت به هنرهای زنده دارند (که اینها هم به نوبه خود با رفتن پولهای حمایت‌کنندگان به سوی ورزش تحت الشعاع قرار گرفتند) - اعتبار فزون‌تر تا حدّ زیادی با پشتیبانی از گلایندبورن[1] به دست آمد تا با پشتیبانی از نمایشگاهی عهد بوقی در موزهٔ اشمولین[2](۳). واقعیت جدی‌تر این است که حامیان مالی به دلایلی نوع دوستانه درگیر چیزی نمی‌شوند. آنها مصمم‌اند که به دلایل تجاری از نمایشگاهها و/یا نهادهایی ویژه پشتیبانی کنند. حمایت مالی نوعی از آگهی کردن است، "ابزاری تجاری همسو با توقع حامی مالی مبنی بر اینکه در ازای پشتیبانی، چیزی به دست آید"[3]. اکنون این حقیقتی است که حامیان مالی شرکتی، گسترهٔ وسیعی از دلایل را برای پیش بردن راهبردهایشان دراختیار دارند و اینها اغلب و هنگامی که حمایت در سطح محتوای عرضه شده در موزه یا نمایشگاه مطرح می‌شود می‌توانند "تماسی نه چندان جدی" را معنی دهند. با وجود این، جدی یا غیرجدی، این تماس به طور قاطع متکی به میل حامی مالی است - یعنی اینکه جستجوکنندگان حمایت مالی بعد از اینکه مورد پشتیبانی قرار گرفتند اگر بخواهند که جذابیّت داشته باشند می‌باید با برنامه‌ریزی جذاب مناسبی برای نمایشگاهها جلب محبت کنند[4].

خطرهای این وضعیت با تأملی سریع نیز واضح است، اگر چه اغلب سازمانهای بی‌پول این خطرها را نادیده می‌گیرند. همان طور که منتقدی هنری، خشمگین از افزایش چشمگیر حمایت مالی در خلال دههٔ ۸۰ که "نمایشگاههای عمومی لندن...را تبدیل به ویترین مغازه‌ها و بازار آگهیهای مجلل برای تولیدکنندگان تسلیحات و فروشندگان اعتبارات مالی"[5] کرده بود، اظهار می‌دارد:

---

۱. Glyndebourne Festivals، جشنوارهٔ اپرا که از ۱۹۳۴ هر تابستان در ملک شخصی جان کریستی در گلایندبورن در انگلستان برگزار می‌شود - م.

2. Ashmolean museum

3. Turner,1987,P.11.

4. Shaw,1990.

5. Januszczak,1986.

"حامیان مالی به نمایشگاه هنری به چشم تختهٔ آگهی ارزان و خبرسازی می‌نگرند و به آنجا می‌روند تا نام خود را تطهیر کنند. آنها طبیعتاً از نوعی هنر حمایت می‌کنند که طبق برآوردشان برآنها اثر خوبی بگذارد؛ همچنان که نفوذ آنان بیشتر می‌شود نیروی اعمال سانسور آنها نیز افزایش می‌یابد"[۱].

تعهد نسبت به فعالیتهای تجاری به راحتی موزه‌ها و نمایشگاهها را به رقابت برای جلب مشتری با سرمایه‌گذاریهای کاملاً بازاری سوق می‌دهد، مانند کار موزهٔ مادام توسو[۲]. این امر، جستجویی پیوسته را برای نمایش کالاهای شگفت‌انگیز، غیرعادی و هیجان‌انگیز جلب توجه‌کننده‌ای که مردم را اغوا کنند الزامی می‌سازد و این عمل رشد گرایش به سوی افزایش "سرگرمیها" به جای اختصاص مکانی برای گنجینه‌های هنری و آثار تاریخی را برجسته می‌کند. البته، دراینجا نکتهٔ مبهمی در تقسیم‌بندی بین دسترس‌پذیر ساختن نمایشگاهها و سطحی کردن آثار هنری و فرهنگی آنها وجود دارد. با وجود این، بسیاری از مفسّران براین عقیده‌اند که این مرزها درهم تلاقی می‌کنند و در اینجا آنها به پارادوکس رونق ناگهانی موزه‌های تجاری به موازات پیشرفت بحرانهایی درنهادهای تحت پشتیبانی دولت اشاره می‌کنند.

این پارادوکس هنگامی حل می‌شود که سرمایه‌گذاریهای مورد اشاره به منزلهٔ نمودهای صنعت اوقات فراغت تلقی شود، "موزه‌ها"یی که نوستالژی ای زودهضم و بی چون و چرا با سبک رنگارنگ و مفصل دیسنی[۳] در جلوه‌های صوتی، دکور چشمگیر، دگرگونیهای سریع جاذبه‌ها، بازیهای ویدئویی، دایناسورهای کارتونی الکترونیکی[۴]، بازآفرینی بوها و نمادها، و بالاتر از همه "مشارکت" مشتریانی که اصرار بر "لذت" و "خوش گذرانی" دارند در پرداختن پول ارائه می‌دهند. از نظر رابرت هویسون، اینها - هر چیز از رونق روبه رشد خانه‌های شاهانهٔ تجاری شده تا باغهای قصه[۵] مانند "داستانهای رابین هود" در ناتینگهام[۶] - همگی حاکی از غلبهٔ "صنعت ارث" است، که عرصهٔ موزه‌ها و نمایشگاهها را با نشان دادن چهره‌ای صمیمانه و اسطوره‌ای از

---

1. Januszczak,1985.
2. Madam Tussaud
3. Disney
4. animatronic
5. theme parks
6. Nottingham

انگلیس چنان که روزگاری بود "به مخاطبان، برای به زیر سلطه کشیدن مورد تهدید قرار می‌دهد.

خدمات اطلاعاتی دولتی

تودهٔ چشمگیری از دانستنیهای ما دربارهٔ خود در مقام جامعه، از خدمات اطلاعاتی دولتی سرچشمه می‌گیرد. اکثر این خدمات از طریق منابع دست دوم مانند مطبوعات و تلویزیون به ما می‌رسد، اما این امر به هیچ‌وجه من‌الوجوه این نکته را که چنین اطلاعاتی از ادارات دولتی نشأت می‌گیرد نفی نمی‌کند.

با تأملی سریع می‌توان دریافت که چرا چنین است - دولت تنها نهادی است که توانایی گردآوری و پردازش نظام‌مند و روزمرهٔ اطلاعات را دربارهٔ هرچیز از الگوهای طلاق گرفته تا میزان بیماری کودکان، از جابه‌جاییهای شغلی گرفته تا گرایشهای جرم‌شناسی را دارد، زیرا لازمهٔ این وظیفهٔ هولناک مبلغ عظیمی پول و اساساً مشروعیت حکومت مبتنی بر قانون اساسی است. مثلاً به اطلاعات دقیق و محرمانه‌ای که هرده سال با سرشماری در دسترس قرار داده می‌شود توجه کنیم تا نکته درک شود. با تعمق بیشتر برروی اینکه دولت تنها نهاد توانا در گردآوری نظام یافتهٔ اطلاعات دربارهٔ مسائل حساسی همچون الگوهای مهاجرت، یا توزیع درآمد و ثروت است، اهمیت آن به خصوص به منزلهٔ منبعی اطلاعاتی روشن می‌شود.

با شناخت دولت به منزلهٔ مؤسسهٔ اصلی که اطلاعاتی دراختیار ما می‌گذارد که با آن اطلاعات می‌توانیم خود را بشناسیم - چگونه تحول می‌یابیم، چگونه الگوهای سلامتی توزیع می‌شوند، چگونه خانواده‌ها شکل می‌گیرند، چگونه ساکنان منازل تجهیز می‌شوند - به‌این نتیجه می‌رسیم که نیاز خاصی وجود دارد که این اطلاعات موثق باشد. اگر سیاستهای دولت بخواهد که کارآمد شود، بیشتر از آن اگر شهروندان بخواهند تا در ارزشیابی و شرکت معنی‌دار در زندگی اجتماعی خود توانا شوند، آن گاه می‌بایست به اطلاعاتی که برای این فرآیندها بنیادی است اعتماد داشته باشند. برای لحظه‌ای تصور کنیم چنانچه نتوان به درستی آماری جمعیت نگاری که متوسط عمر، میزان تولد و نوسانات منطقه‌ای درون آن را به ما بازمی‌گوید متکی بود؛

اگر ما نتوانیم داده‌های در درسترس قرار داده شده دربارهٔ روندهای آموزشی مانند تحقق باسوادی، میزان متفاوت قبولی در امتحان دورهٔ متوسطه[1] بین مدارس و مناطق، و اندازه کلاسهای درس را باور کنیم؛ اگر ما نتوانیم به درستی آمارهای مربوط به میزان بیکاری اعتماد کنیم و...

خدمات اطلاعاتی دولتی به راحتی در مفهوم حوزهٔ عمومی جای می‌گیرد، به همین دلیل مباحثه بدون پایهٔ مطمئنی از دانش غیرقابل تصور است(۴). در حقیقت، تصور سیاستهای معناداری که درآنهااطلاعات آماری موثق وجود ندارد مشکل است. به همین دلیل و دلایل دیگر، در سراسر قرن نوزدهم و بیستم این دیدگاه گسترش یافت که اطلاعات صحیح و به طور نظام یافته گردآوری شده به منزلهٔ مقدمات سنجش سیاسی طبیعت هرچیزی می‌بایست توسط حکومت تولید شود. همان طور که وزیر محافظه‌کار سابق کابینه، سر یان گیلمور[2] گفته، این روحیه و رفتار که "درستی آمارها می‌بایست بالاتر از سیاستها قرار گیرد"[3]، مدت زیادی وجود داشت.

اخلاق خدمات عمومی درمیان آمارگیران دولتی که این اطلاعات راگردآوری می‌کنند و در دسترس قرار می‌دهند مؤلفه‌ای حیاتی است، چیزی که تأکید می‌کند که اطلاعات می‌باید با دقت تمام و بی‌طرفی جمع‌آوری و تحلیل شود. آمارگیران باید از نظر سیاسی هم بی‌طرف باشند و هم به طور عمیق نسبت به ارزشهای حرفه‌ایِ دقت، اعمال روش‌شناختی بسیار دقیق، واقع بینی، و امتناع محکم از دستکاری یا مخفی کردن مدارک تعهد داشته باشند[4]. اساساً، این "نگهبانان واقعیات"[5] آنچه را که تحت قیمومت دارند می‌بایست بالاتر از تعصب و فشارهای سیاسی و همچنین بالاتر از سودجویی محسوب کنند. آنها همچنین می‌بایست این اصل را که اطلاعاتی را که آنها مسئول آنند بی‌درنگ و بدون قیدوشرط آزاد سازند تا در دسترس عموم قرار گیرد، تأیید کنند. سرکلاوس موزر[6]، که زمانی رئیس ادارهٔ خدمات آمار دولتی بود[7]، این

1. General Certificate Secondary Education (GCSE)
2. Sir Ian Gilmour
3. Cited in Lawson,1989.
4. Phillips,1991.
5. Phillips,1988.
6. Sir Claus Moser
7. Government Statistical Services

اعتقادات را خطاب به انجمن سلطنتی[1] آمار به صراحت چنین بیان کرد:

"آمارگیر دولتی بر گسترهٔ وسیعی از اطلاعات ملی تسلط دارد و وظیفهٔ او پخش این اطلاعات به سود کل جامعه است...او می‌بایست با ارجاع لازم به منابع، چنان این اطلاعات راکه برای دولت و توسط دولت گردآوری شده در دسترس قرار دهد که الزامهای پنهان‌کاری مانع آن نشود...اینها وظایف جانبی نیستند. این وظایف سزاوار حق تقدم بالایند. جوامع متفاوت استفاده کننده نه تنها برای این اطلاعات جمع‌آوری و تهیه شده از بودجهٔ عمومی "حق" دارند بلکه در هر صورت این بخشی حیاتی از جامعه‌ای دموکراتیک و حکومتی آزاد است که اطلاعات آماده به شکلی وسیع در چرخش باشد و، می‌توان امیدوار بود که مورد استفاده نیز قرار گیرد"[2].

نهایتاً، چون اشاعهٔ اطلاعات به منزلهٔ خدمات عمومی بنیادی تلقی می‌شد، بـه طـور سنتی سوبسید کلانی را برای انتشارات قابل دسترس برای وسیع‌ترین بخش مـمکن از عـموم مردم دریافت می‌کرد. دراین خصوص سازمان اسناد پادشاهی بریتانیا[3] اهمیتی ویژه دارد که تا ۱۹۸۰ "بخش وابسته"‌ای بود که بودجه‌اش را مستقیماً مجلس تأمین می‌کرد با شرح وظـایفی مبتنی بر دسترس‌پذیری وسیع اطلاعات دولتی. سازمان اسناد پادشاهی بریتانیا کـه در ۱۷۸۶ تأسیس شد، به خاطر انتشار مباحث، گزارشها و تصویب قوانین مجلس معروف است و تا همین اواخر، چنانچه این سازمان فکر می‌کرد که "سندی" به نفع مردم" است دلایلی موجه و کافی برای انتشار آن سند بود[4]. البته، آنچه که "نفع مردم" را می‌سازد قابل بحث است اما مسئلهٔ مهم مورد توجه دراینجا این فرض است که اطلاعات منتشر شده ارزش پشتیبانی را داشت به نحوی کـه هرکس که خواهان دریافت آن بود می‌توانست بدون منع جدی اقتصادی به آن دست یابد.

البته منظور این نیست که خـدمات آمـاری دولتـی بـه خـودی‌خود سـازندهٔ حـوزه‌ای عمومی‌اند. منظور بیشتر این است که این نوع خدمات، عنصری بنیادی درهر حوزهٔ عـمومی معناداری است و اینکه اصولی همانند درستی آمار، خدمات عمومی، و دسترسی فوری مردم به

---

1. Royal Staistical Society
2. Moser,1980,P.4.
3. HMSO (Her Majesty's Stationery Office)
4. Butcher,1983,P.17.

اطلاعات دولتی پایه‌های این نقش پشتیبانی کننده را محکم می‌کند. باوجوداین، دو گرایش به ویژه شروع به سست کردن پایه‌های نقش سنتی خدمات اطلاعاتی دولتی و باگسترش معنایی، تضعیف خود حوزهٔ عمومی کرده‌اند. من دراینجا به‌گرایشی درجهت رفتار با اطلاعات به منزلهٔ کالا، به‌گرایشی فزاینده در نزد دولت - و به طورکلی سیاستمداران - برای مداخله به شیوه هایی که درستی داده‌های آماری را تهدید می‌کند، اشاره می‌کنم. برروی هم، این تحولات هم‌ارز است با "سیاست زدگی دانش"[1] که برای مدت زیادی بالاتر از مشاجرات سیاسی تلقی می‌شد، یعنی اتفاقی که به ناگزیر تردید را نسبت به موثق بودن و درستی اطلاعاتی که زمانی مورد اعتماد تمام طیفهای عقاید سیاسی (وغیره) بود، برمی‌انگیزد.

نخستین جابه‌جایی را می‌توان درپیامد گزارش سر دکر راینر[2] به نخست‌وزیر در ۱۹۸۰ دربارهٔ خدمات آمار دولتی ردیابی کرد. راینر ازکاهش هزینه‌های اطلاعاتی دولت و تغییر وظیفه از خدمات عمومی به نرخ گذاری تجاری اطلاعات، برای کسانی که به آن نیاز دارند حمایت کرد. توصیه‌های مخصوص راینر این بود که "سوبسید انتشارات آماری می‌باید بسرعت کم شود" که اطلاعات برای تجارت "می‌باید از لحاظ تجاری تعیین قیمت شود" و اینکه، درعین‌حال که "ابزارهای باانعطاف‌تری برای تواناسازی مردم در دسترسی به نمودارهای تحت اختیار حکومت می‌باید مورد بررسی و تحقیق قرار گیرند...هزینه‌های تأمین چنین تجهیزاتی می‌باید تحت پوشش تعیین قیمتهای مناسب برای افراد یا سازمانهای علاقمند دربیاید"[3]. متناسب با این نظر تصمیمی در ۱۹۸۰ گرفته شد تا مرکز اسناد پادشاهی بریتانیا بیش از آنکه بخشی از مجلس باشدتأمین هزینه‌های تجاری کند و از آن طریق برای مأموریتی بازار - مدارتر تشویق شود.

پیامدهای این رفتارِ با اطلاعات تحت مقررات بازار، کاهش بودجهٔ حکومتی بود و افزایش عظیم قیمت مواد اطلاعاتی متوجه مردم شد. همان طورکه برنارد بنیامین[4] به اختصار بیان کرد "اتهام کلی این است...که دولت قصد دارد تاآنجاکه می‌شود کم و تاآنجاکه ممکن است

1. Politicisation of knowledge
2. Sir Deker Rayner
3. *Government Statistical Sercises,* 1981,Annex2.
4. Bernard Benjamin

گران منتشر کند"[1]. برای مثال، آلیستر آلن[2] برآورد کرد که در اوائل دهه هشتاد، قیمتهای مرکز اسناد پادشاهی بریتانیا افزایش انفجارآمیزی داشت، که در سقف آن اکونومیک ترندز[3]، ۴۵۷ درصد در دوره‌ای سه ساله افزایش پیدا کرد و جنرال هاوس هولد سروی[4] در کف آن افزایشی ۷۲ درصدی داشت[5]. این فقط به معنی مشکل بیشتر برای عدهٔ زیادی از افراد در دسترسی به اطلاعات و دریغ کردن اطلاعات از دیگر افراد گروهها است.

تعهد به سیاست اطلاعاتی تحت راهنمایی بازار، حکومت را یا به تشویق خصوصی‌سازی خدمات اطلاعاتی می‌کشاند یا چنانچه این کار میسر نباشد، به ترویج مکانیزمهای بازار داخلی سوق می‌دهد. دراین حالت، شرکتهایی که با فناوری پیشرفته اطلاعاتی کار می‌کنند با کامپیوتری کردن اطلاعات سرعت تحویل آن را بالاتر می‌برند، دسترسی چند منظوره‌تر به اطلاعات و همچنین اشاعهٔ راحت‌تر آن را تدارک می‌بینند، "ارزش اضافی" را به داده‌های اصلی تزریق می‌کنند و بنابراین آنها رابیشتر قابل فروش می‌سازند. حقیقت این است که حکومت به طور روزافزون مشغول قرارداد بستن باشرکتهای خصوصی برای دسترس‌پذیری الکترونیکی اطلاعات است. این عمل می‌تواند خدماتی سریع‌تر و استانداردتر (برای کسانی که می‌توانند حق اشتراک بپردازند) را ارائه دهد، اما نگرانی بسیار واقعی از این که حاصل این کار دسترسی به شکل چاپی اطلاعات را مشکل سازد وجود دارد.

در ایالات متحده این فرآیند بیشترین پیشرفت را داشته است - و چند هشدار عبرت‌انگیز از همین جا داده می‌شود. مثلاً، بین سالهای ۱۹۸۳ تا ۱۹۹۳ تقریباً تمام مؤسسات ایالتی به سوی جمع‌آوری و ذخیرهٔ الکترونیکی داده‌ها حرکت کردند. با وجود این، امروزه "دانشمندان و کتابداران از این گله و شکایت دارند که به چنین پایگاههای داده‌هایی دسترسی ندارند یا اینکه داده‌ها فقط از طریق فروشندگان گرانفروش تجاری، یعنی شخص ثالث، که

1. Benjamin,1988,P.2.
2. Alestair Allan
3. economic trends
4. General Household Survey
5. Allan,1990,P.9.

اطلاعات را دوباره بسته‌بندی می‌کنند و به فروش می‌رسانند قابل دستیابی است"[1]. این گزارش می‌افزاید که، به علاوه "موادی که...حکومت زمانی آن را در شکل کاغذی به رایگان توزیع می‌کرد اکنون فقط در شکل الکترونیکی و فقط با قیمتی بسیار بالا قابل دسترسی است" و اکنون پژوهشگران شکایت می‌کنند "که حتی هنگامی که خود دولت، اطلاعات الکترونیکی را حاضر و آماده می‌کند به‌طور سرسام‌آوری گران است"[2](۵).

هنگامی که این بازاری‌سازی خدمات اطلاعاتی دولتی مورد توجه قرار گرفت، دومین گرایش - یعنی تمایل حکومت به مداخله تا آن حد که درستی داده‌ها را تهدید کند- بود که باعث بیشترین نگرانی در سالهای اخیر شد. این تحول را می‌توان به چشم یورشی از طرف بخشهایی با انگیزهٔ مشخص به حوزهٔ عمومی نگریست که اطلاعات را دستکاری و یا حتی آن را به صورت تحریف شده تولید می‌کنند تا اهدافشان را به پیش ببرند. به معنای دقیق کلمه، آمار اکنون به چشم اطلاعات بی‌طرفانه نگریسته نمی‌شود، بلکه به آن به منزلهٔ ابزاری برای سیاست حکومت نگاه می‌شود. حمله‌ای عمیق‌تر از این به حوزهٔ عمومی به سختی متصوّر است.

در یک برنامهٔ مستند تلویزیونی، یعنی دستکاری کتابها[3]، که استثنائاً دربارهٔ آن خوب پژوهش شده بود، ادعا شد که دولت تاچر در سراسر دههٔ ۸۰ به شکلی نظام یافته در خدمات اطلاعاتی دولتی مداخله کرد به طوری که به انحراف این خدمات انجامید. این برنامه سه مرحله را در تولید آمار تشخیص داد که در خلال هر کدام، دستکاری سیاسی درکار بود. در نخستین مرحله که سفارش آمار نامیده می‌شود، یکی از ابتدایی‌ترین فعالیتهای خانم تاچر بعد از دستیابی به قدرت، برچیدن هیأت سلطنتی بررسی و توزیع درآمد و ثروت در ۱۹۷۹ بود. حاصل این که دستیابی به داده‌های موثق دربارهٔ درآمد و ثروت در انگلستان به طرز عجیبی سخت است[4] و بحث آگاهانه دربارهٔ سیاستهای عملی وضع مالیات به نهایت درجه مشکل شده است. به طور مرتبط و در پشتیبانی از این ادعا که "فقر کلمه‌ای است که وزرا هرگز نمی‌خواهند در گزارشهای

1. Wilson,1993.
2. Ibid.
3. Cooking the Books (Lawson,1989).
4. Townsend,1981.

رسمی آن را ببینند"[1] - که برای دستیابی به این هدف، چنین اطلاعاتی از بعد از ۱۹۷۹ با بسامدی کمتر در مقایسه با هر زمان دیگر منتشر شد - در ۱۹۸۸ ابزارهای اندازه‌گیری فقر که در دههٔ ۶۰ به وجود آمده بودند به کناری گذاشته شدند. اصطلاح گروه خانواده‌های با درآمد پایین، که به عنوان مردمی که با کمک هزینه‌های دولت زندگی می‌کنند مطرح بودند، عموماً به منزلهٔ شاخص فقر به کار می‌رفت اما در اواخر دهه هشتاد این اصطلاح با مقیاس جدیدی عوض شد: خانواده هایی با درآمد پایین‌تر از حدّمتوسط. نه تنها این کوششها مانع ردیابی روند فقر بین نسلها شدند (که این به وضوح به نفع دولتی شد که در خلال دههٔ ۸۰ در قدرت بود و مشتاق بی اهمیت جلوه دادن دههٔ ۶۰ به منزلهٔ دوره‌ای مشحون از سترونی، بی‌نظمی و محرومیت اجتماعی)، بلکه همچنین سال ۱۹۸۱ را مبدأ تاریخی مقیاس جدید کرد ـ سالی که درآن بیکاری و فقر افزایشی ناگهانی یافت ـ و در نتیجه سالی که در نمودارهای بعدی بزرگ جلوه داده شد.

دومین مرحله، که دورهٔ تفسیر آمار بود، مداخلهٔ سیاسی بیشتری را نشان می‌دهد. شرم‌آورترین آنها بیست تغییر یا همین حدود در تعریف "بیکاری" بود که دولت از ۱۹۸۰ اصرار برآن داشت و تقریباً تمام آنها تعداد بیکارانی راکه طبق تعاریف اولیه به دست می‌آمد، کاهش می‌دادند[2]. در آغاز ۱۹۹۴، طبق آمار رسمی تعداد بیکاران در انگلستان تقریباً ۲/۸ میلیون نفر بود اما اگر معیارها تغییر نکرده بود یا شخص اول دولت از مقیاسهایی که در کشورهای دیگر به کار می‌رفت استفاده می‌کرد، نمودار قاعدتاً نزدیک به ۴ میلیون نفر را نشان می‌داد.

سومین مرحله، دورهٔ انتشار آمار است. دراین‌باره هیلاری لاوسن[3] و همکارانش اطلاعات سطح بالایی را دربارهٔ اهمیت "زمان‌بندی" و "نمایش" برای تصاویر مطلوب دولت یا پنهان کردن "اخبار بد" ارائه می‌دهند. مثلاً خبر عروسیهای سلطنتی بر روزنامه‌ها تسلط دارد و برای این منظور نوبتهایی به خصوص مفیدند که برای افشای اطلاعات غیرمفید درنظر گرفته شده‌اند (مثلاً گزارشی راکه وزارت بهداشت دربارهٔ میزان شیوع سرطان خون دراطراف نیروگاه اتمی سلافیلد[4]

---

1. Phillips,1990.
2. Phillips et al.1989
3. Hilary Lawson
4. Sellafield

در شب یکی از این عروسیها قرار بود منتشر کند، علیرغم این که جای خالی هم موجود بود، بسیار دیر و در چاپهای اول روز بعد پوشش داده شد). چشمگیرتر از این، زمانهایی بوده که دولت سعی بر دفن پژوهش خود کرده که بدنام‌ترین نمونهٔ آن گزارش سیاه[1] دربارهٔ نابرابری دربهداشت بود. ابتدا تنها ۴۰۰ نسخه چاپ و توزیع شد و سعی شد تا این اطلاعات مضر که طبقهٔ اجتماعی را با روند بیماری و مرگ ومیر اطفال مرتبط می‌کند از دست مخاطبان وسیع‌تری به دور بماند.

ملانی فیلیپس[2] روزنامه‌نگار، که شاید پی‌گیرترین تاریخ‌نگار این مداخله‌هاست، اعتقاد دارد که "اطلاعات آماری حساسیت برانگیز امروزه تقریباً بصورت روزمره دستکاری می‌شود و مورد سؤ استفاده قرار می‌گیرد"[3]. مدارک نامعتبری دربارهٔ بدگمانی مردم به اعتبار بعضی آمارهای رسمی، بی‌شک دربارهٔ نمودارهای بیکاری، و همچنین دربارهٔ میزان جرم و سطوح فقر وجود دارد، و پیامد جدی این بدگمانی بی‌اعتمادی فراگیر نسبت به اطلاعات دولتی است. در سطحی عمیق‌تر، با این بی‌اعتمادی دچار تحلیل‌رفتگی یکی از عناصر کانونی حوزهٔ عمومی نیز می‌شویم.

مدیریت اطلاعات

مسائل گفته شده ما را به منطقه‌ای وسیع‌تر در مدیریت اطلاعات به پیش می‌برد. حوزهٔ عمومی تنها با حمله به کارکردهای خدمات عمومی آن از درون تضعیف نمی‌شود بلکه از حمله گازانبری تحولاتی فراگیر در "بسته‌بندی" اطلاعات نیز آسیب می‌بیند. دراینجا باید به ظهور "مفسّرباشی"[4]، "مشاور رسانه‌ای" و اعمال مربوط به آنها در امورسیاسی معاصر توجه نماییم. رشد انفجارآمیز ابزار "ترغیب" مردم که در حوزهٔ سیاست بسیار در معرض دید است اما در عرصهٔ مصرف گسترشی عمیق دارد مرتبط با این تحول است. به علاوه گسترش فراگیر "تفریح و

---

1. Black Report
2. Melanie Phillips
3. Phillips,1990.
4. Spin doctor

سرگرمی"، یعنی چیزی که حاصل زیاده‌روی درآن چیزی است که هربرت شیلر به تحقیر آن را "اطلاعات آشغال" می‌نامد نیز درکار است. روی هم رفته، این نظر وجود دارد که مقدار عظیمی از اطلاعات روبه افزایش در عصر مدرن دارای ارزشی قابل تردید است. بدون شک اطلاعات بیشتری دربارهٔ این روزگار وجود دارد اما کیفیت آن به نهایت درجه مورد سؤظن است. اجازه دهید تا کمی دقیق‌تر به این استدلال بنگریم.

یکی از جالب‌ترین ویژگیهای قرن بیستم، و به خصوص جهان پس از جنگ دوم، گسترش ابزار ترغیب مردم، و آگاهی نسبت به هدف این ترغیب بوده است. همان طور که هاوارد تامبر[1] اظهار می‌کند "مدیریت اطلاعات...برای انسجام مدیریت حکومت مدرن امری بنیادی است. اتکا به ارتباطات و اطلاعات برای حکومتها، در تلاششان برای دستکاری افکار عمومی و برای حفظ کنترل اجتماعی، در درجهٔ اول اهمیت قرار گرفته است"[2].

محکم‌ترین ریشه‌های مدیریت اطلاعات در دهه‌های آغازین این قرن[3] که به خاطر عدهٔ زیادی از متفکران بازشناخته می‌شود -که در میان آنها متفکران سیاسی مانند هارولد لاسول[4] (۱۹۷۷) و والتر لیپمن[5] (۱۹۲۲) و مهم‌تر از همه، پایه‌گذار روابط عمومی مدرن یعنی ادوارد برنیز(۱۹۵۵) برجسته بودند - هنگامی که رشد دموکراسی، در ترکیب با انتقال تعیین کننده به سوی جامعه‌ای مصرف - محور[6] برای "مهندسی رضایت"[7] ارزش خاصی به همراه آورد رشد کرد.[8]

مطالب زیادی دربارهٔ رشد "تبلیغات"، که بعدها به شکل "افکار عمومی" ملایم شد و باز بعدتر تبدیل شد به "ترغیب" وجود دارد که نیازی به مرور آن دراینجا نیست[9]. تنها ذکر این نکته کافی است که در اوایل این قرن روشن شد که مکانیزمهای نظارت برای هماهنگ کردن جمعیتهای گوناگون و دارای حقوق سیاسی لازم است. از نظر لیپمن این به معنی "نیاز به تحمیل

---

1. Howard Tumber
2. Tumber,1996,P.37.
۳. منظور قرن بیستم است ـ م.
4. Harold Lasswell
5. Walter Lippmann
6. consumption - centerd society
7. engineering of consent
8. Bernays,1980.
9. Robins and Webster,1989,P.53-68.

شکلی از خبرگی مابین امور خصوصی شهروند و محیط عظیمی است که او در آن درگیر است»[1]. این خبرگی می‌بایست در حوزهٔ عمل مبلّغ مدرن، یعنی متخصص اطلاعاتی که در دستان او «ترغیب...تبدیل به هنری خودآگاه و نهادی قانونمند در حکومت مردمی می‌شود»[2] قرار می‌گرفت. دراینجا به این نکته توجه کنید که از نظر لاسول، لیپمن و برنیز، مدیریت اطلاعات امری لازم و نیروی مثبت است: «تبلیغات یقیناً مورد قبول همه است؛ دنیای مدرن به طرز عجیبی برای هماهنگ کردن اجزای تکه‌تکه شده در دوران بحران و برای هدایت عملیات "عادی" در سطحی گسترده، به تبلیغات وابسته است»[3].

در اینجا تبلیغات به منزلهٔ مدیریت اطلاعاتی نظام یافته و خودآگاه و به عنوان لازمهٔ دموکراسی لیبرال مطرح می‌شود. مدیریت اطلاعات هم با اشاعهٔ پیامهای ویژه و هم با نظارت براطلاعات، یعنی فعالیتی با اعمال سانسور سروکار دارد. چیزی که به خصوص دراین‌باره ارزش توجه دارد آن است که یورگن هابرماس رشد «مدیریت اطلاعات» را همچون علامت افول حوزهٔ عمومی تلقی می‌کند. هابرماس بدون تردید دربارهٔ این امر که تقویت تبلیغات، ترغیب و ادارهٔ افکار عمومی حاکی از دست شستن از اعتقاد به مردمی آگاه و دارای تعقل و حرکت به سمت پذیرش تسکین و دستکاری افکار عمومی توسط تکنیسینهای روابط عمومی است، حق دارد. تبلیغات و ترغیب، امروزه به طور معمول به منزلهٔ دشمن مباحثهٔ عقلانی تلقی می‌شود و به آنها همچون نیروهایی نگریسته می‌شود که سدّ راه تعقل مردمند. و باز، مفسّران اولیه کاملاً دربارهٔ باورشان نسبت به اینکه جامعه بدون «کارشناسان حقیقت»، بدون «کارشناسان شفافیت» و بدون «کارشناسان علاقه»، نمی‌تواند فعالیت هوشمندانه داشته باشد صادق و روراست بودند[4]. همان طور که ادوارد برنیز اظهار می‌دارد، «روابط عمومی دارای اهمیتی حیاتی است...زیرا سازگاری افراد، گروهها و نهادها با زندگی برای سعادت همگان لازم است»[5].

چیزی که به خصوص درزمان حال عجیب می‌نماید آن است که درعین حال که مدیریت

---

1. Lippmann,1922,P.378.
2. Ibid,P.248,
3. Lasswell,1977,P.234.
4. Lasswell,1941,P.63.
5. Bernays,1980,P.3.

اطلاعات دردههٔ ۹۰ گسترش و عمق بیشتری یافته و کاربرد پیچیده‌تری پیدا کرده، همزمان باآن نوعی نارضایتی نیز نسبت به وجود آن ظهور کرده است. امروزه انبوه متخصصان روابط عمومی، شامل مشاورانی که سیاستمداران و رهبران تجاری را در ارتباطشان با رسانه‌ها راهنمایی می‌کنند و فارغ‌التحصیلان رشته‌های تبلیغات و برنامه‌های وابسته به آن، همگی به دروغ ادعا می‌کنند که به جای اینکه تنها به "بهبود ارتباطات" بپردازند، "کاری می‌کنند که مشتریان آنها پیامهای آنان را به روشنی درک بکنند" و "مهارت در فعالیتهایی را می‌آموزند که برای هر اقتصاد پیشرفته‌ای حیاتی است". فرض اصلی تمام این اعمال، بی اعتنایی یا لااقل دست کم گرفتن روزمرهٔ این مسئله است:که این متخصصان وقف تولید اطلاعاتی شده‌اند که مخاطبان را ترغیب می‌کند که فعالیتی (یا دربعضی موارد عدم فعالیتی) را دنبال کنند که منافع کسانی راکه در ازای خدمات پول می‌پردازند تقویت کند - و این یعنی نظارت بر محیط اطلاعاتی افراد برای اجرای بهتر نوعی نظارت براعمال آنها.

درحالی که مدیریت اطلاعات ویژگیهای اصلی خود را در دورهٔ بین دو جنگ جهانی پیدا کرد، در دهه‌های اخیر رشد و گسترش آن شتابی چشمگیر داشته است. برای مثال، به گسترش و بسط عظیم صنعت تبلیغات از ۱۹۴۵ به بعد توجه کنیم[1]. تبلیغات نه تنها به خاطر ارزش اقتصادی رشدی همه جانبه داشت بلکه دامنهٔ دسترسی آن به بسیاری از فعالیتهای جدید، از تصویرپردازی گروهی، حمایت مالی و روابط عمومی گرفته تا تبلیغ با پست مستقیم نیز گسترش یافت. مناسب با این امر، افزایش مشخصی در "آشغالهای پستی" و "روزنامه‌ها"ی محلی رایگان که اغلب تقسیم‌بندی بین تبلیغات و گزارش را مخدوش می‌کنند، به وجود آمده است. به موازات چنین رشدی، تخصصی‌گرایی جدیدی در میان فعالان این رشته و افزایش قابل توجهی در دقت "فعالیتها"ی آنان پدیدار شده است (از پژوهشها و تحلیلهای دقیق کامپیوتری دربارهٔ بازار گرفته تا گروههای "هدف").

گواه دیگر رشد گرایش به سوی اداره کردن افکار عمومی و چیزی که در عمق به قلمرو

1. Sinclair,1987,P.99-123.

سیاسی می‌رسد، افزایش چشمگیر اعمال فشار شرکتها بر نمایندگان مجلس است که در وایت هال[1] رخنه کرده‌اند تا نفوذ اربابان خود را گسترش دهند. اشارهٔ من دراینجا به گروه فشار مطبوعاتی نیست که نام خود را از محلی گرفته‌اند که در آنجا روزنامه‌نگاران برای غافلگیر کردن نمایندگان هنگام ترک تالار مجلس عوام می‌ایستند، بلکه بیشتر به آن گروههایی است که هدفشان نفوذ در خود فرآیند سیاسی است. عنصری کلیدی دراین راهبرد اجیر کردن نمایندگان توسط احزاب ذینفع است: امروزه حدود ۳۰ درصد از نمایندگان مجلس به عنوان "مشاوران" پول دریافت می‌کنند[2]. درمیان این مقولهٔ مشاوران مجلسی، یک بخش به ویژه حضوری روشن و واضح دارد - نمایندگان مجلسی که توسط تجارتخانه‌ها و شرکتهای روابط عمومی که اعمال فشار سیاسی می‌کنند به کار گرفته می‌شوند. از نظر بسیاری، این "افزایش تعداد نمایندگانی که از شرکتهای روابط عمومی پول می‌گیرند...یعنی فهرستی بزرگ و افشا نشده از مشتریان تجاری"[3]، درستی فرآیند کارِ خود مجلس را زیر سؤال می‌برد.

دراینجا باید به نقش منافع تجاری در محیط اطلاعاتی بپردازم. دو ویژگی به خصوص مورد توجهند. نخستین ویژگی هم‌طراز است با تشخیص دانشمندان علوم سیاسی دربارهٔ نیاز ادارهٔ فرآیند دموکراتیک با ادارهٔ دقیق اطلاعات. در دورهٔ شکوفایی بخش شرکتی، یعنی در خلال همان مدت بین دو جنگ، این شناخت که افکار عمومی می‌تواند و می‌باید به شکلی روزافزون برامور تجاری تأثیر کند دست داد. به خصوص در ایالات متحده "همچنان که شرکتها بزرگتر می‌شدند، به اهمیت نظارت براخباری که نمی‌توانستند از تولید آن بگریزند، پی بردند"[4]. نتیجهٔ تأسیس بخشهای تبلیغات برای تضمین این بود که چشم‌اندازهای شرکتی دربارهٔ روابط کار، امور اقتصادی و حتی سیاستهای بین‌المللی مورد توجه قرار گیرند. همان‌طور که ادوارد برنیز اظهار می‌داشت: "تبلیغات علاوه برفروش کالاهای [تجاری] خود...همچنین و بالاتر از همه به این نیاز داشت تا خود را به مردم عرضه کند، نیاز داشت تا نقش خود را برای کل نظام اقتصادی تشریح

---

1. White hall
2. Raphael,1990.
3. Raphael,1989.
4. Tedlow,1979,P.15.

کند"[1].

برنیز از تأیید اینکه هر سازمان تجاری "نهایتاً وابسته به شرط پسند عموم مردم است و بنابراین با مسئلهٔ مهندسی رضایت عموم نسبت به یک برنامه یا هدف روبرو است"[2]، به پوششی کامل از ارتباطات شرکتی می‌رسد. مدیریت افکار عمومی در شرکت تجاری مدرن عنصری مکمل برای راهبرد همه جانبهٔ بازاریابی است. برای دستیابی به این هدف، امثال راجر بی.اسمیت[3]، رئیس و مدیرعامل شرکت جنرال موتورز، دربارهٔ عملکرد بخش روابط عمومی شرکتهایشان آسوده خاطرند: آموزشهای آنها فقط و فقط این است که "ملتفت باشند که برداشتهای مردم بازتاب سیاستهای شرکتی باشد"[4]. اینها فرضهایی است که زیربنای درگیری شرکتها را در تعداد زیادی از فعالیتهای اطلاعاتی مانند: حمایت مالی، طراحی آرم شرکت، نمایش تصویر شرکتها، مقاله‌های تبلیغاتی، روابط عمومی، جلب منافع سیاسی، و حتی درگیری در برنامه‌های درسی را تشکیل می‌دهند. مسائل بنیادی بخش شرکتی همچنین در سرمایه‌گذاریهای مشترک آشکار است که در انگلستان بارزترین آنها کنفدراسیون صنعت بریتانیا[5] است که در ۱۹۶۵ تأسیس شد و اکنون به طور عادی به منزلهٔ صدای مقتدر وحدت تجاری محسوب می‌شود، با نمایندگی تأیید شده در هر تریبون آزاد عمومی که مربوط به وضعیت "صنعت" می‌شود.

افزایش فعالیت آموزشی که کارکنان شرکتها را راهنمایی می‌کند تا چگونه در کار و حضور در رسانه‌ها بهترین باشند پدیدهٔ مرتبطی با این قضیه است. تربیت گوینده، توصیه دربارهٔ آداب لباس پوشیدن برای حضور در تلویزیون و مصاحبه‌های تمرینی با استفاده از تجهیزات ویدیویی در شرکتهای تجاری بزرگ امری عادی شده است.

به علاوه، مایکل یوسیم[6] با مدرک ثابت می‌کند که چگونه ساختارهای شرکتی با افزودن آن چه که می‌توان آن را ظرفیت اطلاعاتی شرکتها و مدیران اجرایی اصلی آنها نامید از هر زمان

---

1. Bernays,1980,P.101.
2. Ibid,P.159.
3. Roger B.Smith
4. Roger B.Smith
5. Confederation of British Industry (CBI)
6. Michael Useem

دیگر بسیار بزرگ‌تر شده‌اند. در برآورد یوسیم این قضیه به ویژه به دو تحول مهم انجامیده است. نخستین تحول "تجهیز سیاسی تجارت"[1] در خلال دهۀ ۷۰ و بدون وقفه از آن به بعد است. اتصالهای بین شرکتها بنیادی را پایه‌گذارده است که به بخش شرکتی امکان مشارکت مؤثر در سیاست را برپایۀ اجماع نظری گسترده داده، مثلاً درپاسخ به آنچه که می‌تواند سطح بیش از حدّ بالای مالیات ارزیابی شود، درپاسخ به نیروی بسیار زیادی که در اختیار جنبش کارگری گذارده شده یا در پاسخ به قوانینی که مانع دادوستد و ابتکار می‌شوند. از همه طرف، "تجهیز سیاسی تجارت" که "تهاجمی ازطرف روابط عمومی"[2] را شتاب بخشید که از دهۀ ۷۰ به بعد در انگلستان با همان قوّت ادامه یافت، گواهی است بر نیاز شرکتهای تجاری مدرن به مدیریت نه فقط برامور داخلی خود بلکه همچنین بر محیط سختِ سیاسی خارجی که بر تجارت تأثیر می‌گذارد. رشد مستمر گروههای فشار تجاری - با رهبران فکریشان، ارتباطهای مهمشان، میزگردهای تجاریشان و جریان مداوم فرار از مطبوعات و توجیه اسنادشان - و حمایت فزایندۀ احزاب سیاسی طرفدار تجارت، گروههای متخصص طرفدار تجارت آزاد و هواداری پرشور از سازمانهایی مانند سی. بی. آی[3]. گواهی است بر آگاهی و تعهدی وسعت یافته نسبت به بخش شرکتی.

دومین ویژگی مربوط به ویژگیهای رهبران امروزی شرکتها است. یوسیم چنین استدلال می‌کند که این مدیران بیش از پیش با نگاهی تیزبین نسبتِ به مهارتهای ارتباطی آنها برگزیده می‌شوند. آن چه که او آن را برآمدن "مدیر سیاسی"[4] می‌نامد بار عظیمی بر دوش ظرفیت رهبران تجاری برای ترسیم راه خود از میان محیطهای پیچیدۀ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و تفکر راهبردی دربارۀ وضعیت شرکتها می‌گذارد. توانایی در ارتباط، شرط لازم حیاتی برای چنین استعدادهایی است: توانایی در قانع کردن احزاب در درستی سیاستها و اعمال شرکتها. با این خصایص، یعنی منافع عمومی بزرگ‌نمایی شده، مرتبط به هم و آگاهانه و هدایت شده توسط

1. Useem,1984,P.150.
2. Tumber,1993a,P.349.
3. CBI
4. Useem,1985.

متخصصان توانای ارتباطات، منافع شرکتی به طور حتم تأثیر نیرومندی را برمحیط اطلاعاتی معاصر اعمال می‌کند.

این ویژگی دوم مربوط به درگیری شرکتهای تجاری در قلمرو اطلاعات، ما را به جریانهای اصلی‌تر فعالیتهای آنها بازمی گرداند. باز درخلال دورهٔ کلیدی بین دو جنگ بود که توانستیم تحولاتی راکه براوضاع و احوال کنونی به طور عمیق تأثیر گذاشته‌اند تشخیص دهیم. به طور خلاصه، رشد شرکتها منجر به ایجاد مکملی مربوط به تولید (آن چه که درون کارخانه می‌گذرد) با تأکید بیش از پیش بر ادارهٔ مصرف به بهترین وجه خود شد. همان طورکه یکی از نویسندگان مجلهٔ تبلیغ و فروش[1] اظهار می‌دارد، "در دوازده سال گذشته سرعت رشد کارخانه‌های ما، ده برابر رشد جمعیت بوده است...رفاه آتی...بیش از پیش و به طور وسیع برپایهٔ خرید همگانی قرار دارد"[2].

در پاسخ، سرمایه‌داری شرکتی با تلاش برای قانونمند کردن روابط بین مشتریان به منظور به حداقل رساندن عدم قطعیتهای بازار آزاد عکس‌العمل نشان داد. حرکت یکنواخت در تولید انبوه کالاهای مصرفی مانند پوشاک، سیگار، اثاثیهٔ خانه، غذاهای آماده، صابونها و اتومبیلها، به معنی آن است که مردم نسبت به دسترس‌پذیری و مطلوبیت آنها آگاه و ترغیب شوند[3]. نیاز ضروری خلق مشتری، به طور محتوم به تحول تبلیغات به منزلهٔ عنصری به ویژه مهم در بازاریابی انجامید[4]. نگرش به تبلیغات با این شیوه به منزلهٔ "نظامی سازمان یافته از اطلاعات تجاری و ترغیب"[5]، به درک و فهم نقش آن در "آموزش مردم برای اینکه همچون مشتری عمل کنند...و بنابراین...در سرعت بخشیدن به سازگاری آنان با وفور بالقوه"[6] به ما کمک می‌کند.

در تأکید براینکه این سرمایه‌گذاری در امر تبلیغات درآمد مستقیمی را به بارآورد، می‌باید پا را ازاین حدفراتر نهاد. البته مردم پیامدهایی را که به آنها می‌رسد تفسیر می‌کنند و به هرحال،

---

1. *Advertising and Selling*
2. Goode,1926.
3. Pope,1983.
4. Ewen,1976.
5. Williams, 1980,P.179.
6. Potter,1954,P.175;cf.Marchand,1985.

تبلیغات تنها یک بخش از راهبرد وسیع‌تر بازاریابی است که می‌تواند شامل تسهیلات اعتباری، خرید و فروش کالاها و طراحی بسته‌بندی آنها باشد[1]. باوجود این، آنچه که شناخت نسبت به تبلیغات پویا و سازمان یافته را امکان‌پذیر می‌سازد، بینش نسبت به نقش تجارت در محیط نمادین امروزه است.

تبلیغات از دهۀ ۲۰ چه در اندازه و چه در سطح آنچنان غول‌آسا رشد کرد که چشم‌پوشی از تهاجم آن تقریباً به تمام حوزه‌های فعالیت تجاری غیرممکن است[2]. امروزه تبلیغات، صنعتی با دسترسی جهانی است که تحت سلطۀ صاحبان بازارهای انحصاری مانند دبلیو. پی. پی[3]. (که صاحب غولهایی که زمانی مستقل بودند مانند اوگیلوی و ماتر[4] و جی. والتر تامپسون[5] است)، ساعتچی و ساعتچی و یانگ و رابیکام[6] قرار دارد و همچنان چیزی است که به عمق فرهنگ مصرف کننده بزور وارد می‌شود. از تخته‌های آگهی، آرمهای روی پولورهای گرمکن، فیلمهای ضمیمۀ سریالهای تلویزیونی، جریانهای تبلیغی مهم برای کالاهای مصرفی، تبلیغ برای شرکتها و حمایت مالی از ورزش گرفته تا کرسی استادی بسیاری از دانشگاهها (استاد صاحب کرسی فیات درایتالیا، کرسی آسدا[7] درامر آموزش خرده فروشی)، همگی گواه این واقعیت‌اند که اکنون در فرهنگی تبلیغاتی به سر می‌بریم[8] یعنی در جایی که خط کشی بین آنجا که تبلیغات متوقف و اطلاعات بی‌طرفانه شروع می‌شود مشکل است.

دست آخر، این را نیز می‌توانیم اظهار کنیم که نیاز برای اداره کردن حوزه‌های وسیع فعالیت شرکتی به یاد ما می‌آورد که چگونه روحیۀ تبلیغات از فروش کالا به عرضۀ خود شرکت نقل مکان می‌دهد. امروزه مواجهه با پیامهایی مبنی براینکه بانکها "می‌شنوند"، اینکه شرکتهای نفتی "مراقب محیط‌زیست‌اند"، اینکه بهترین شرکتهای بین‌المللی مواد شیمیایی "انگلیسی‌اند"، یا اینکه شرکتهای بیمه "برای هریک از ما غذا تهیه می‌بینند"، امری عادی است. ما ممکن است

---

1. cf.Sloan,1965.
2. Fox,1985.
3. WPP
4. Ogilvy and Mather
5. J. Walter Thompson
6. Young and Rubicam
7. Asda Chair
8. Wernick,1991.

در مقابل ترغیب کاملاً هشیار نباشیم، اما در هر موقع که شرکتها از کودکان معلول یا گروههای کُر محلی یا گردشهای نمایشی حمایت می‌کنند همان نوع تصاویر را جستجو می‌کنیم. همان طور که فعالی پیشرو در این بخش از تبلیغات اعتراف می‌کند، تنها هدف از چنین ترغیبی آن است که شرکتها "درنبود مدارک کافی بی‌گناهیشان ثابت شود و بهترین فرض دربارهٔ آن با هر نتیجه‌ای مسلم انگاشته شود"[1]. با حرکت تبلیغات به این سطح، براحتی می‌توانیم بفهمیم که چگونه کوششهای شرکتها برای ادارهٔ مصرف بسادگی باخواست آنها برای ادارهٔ جنبه‌های وسیع‌تری از عرصهٔ زندگی معاصر، که حداکثر شامل مسائل سیاسی می‌شود، ادغام می‌گردد.

آنچه در بالا مورد توجه قرار گرفت ابعاد اصلی حضور شرکتها در قلمرو اطلاعات است. اندازه‌گیری دقیق این مسئله به نظر من امری غیرممکن است اما با مشاهدهٔ گسترش تبلیغات در شکلهای بسیار آن، همچنین با مشاهدهٔ گسترش روابط عمومی و اعمال فشار سیاسی می‌توانیم به این گفته که اطلاعات مورد علاقهٔ شرکتهای تجاری کمک بزرگی به‌این محیط کاملاً نمادین می‌کند اعتماد کنیم. مستقیماً در آگهیهایی که از صفحهٔ تلویزیون ما پخش می‌شوند، غیرمستقیم در تأثیری که تبلیغات بر بیشترین رسانه‌های جهان معاصر می‌گذارد؛ مستقیماً در پرسشی که روزنامه‌نگاران از رئیس سی. بی. آی. دربارهٔ چشم‌انداز "صنعت" می‌کنند، غیرمستقیم از طریق تأمین رایگان مواد درسی "آموزش تجارت" برای دبستانها توسط مارکز و اسپنسر ؛ مستقیم در هنگامی که رئیس کارگزینی شرکتی درتلویزیون مصاحبه می‌کند، غیرمستقیم هنگامی که آن جناح از روابط عمومی که مورد حمایت واقع می‌شوند از طریق "مهمان‌نوازی" و مشاوران پارلمانی، در قانون‌گذاری و سیاستهای حکومت تأثیر بگذارند....دقیقاً به خاطر اینکه این اطلاعات دارای انگیزهٔ مشخصی است – و منافع آن تغییر چهره داده‌اند – هرگاه که وارد عرصهٔ حوزهٔ عمومی (آموزش و پرورش، مباحثات سیاسی و غیره) می‌شود آن را تضعیف می‌کند، و کلی‌تر بگوییم، این اطلاعات درآنجا که قدرت اقتصادی آن برتری بیش از حد نسبت به گروههای کمتر مرفه بدان می‌دهد، در قلمرو وسیع‌تر اطلاعاتی نیرویی فاسد کننده است.

1. Murihead,1987,P.86.

این بخش با مروری تاریخی از رشد مدیریت اطلاعات درحوزهٔ سیاسی آغاز شد. دراین قلمرو است که بیشترین نگرانی نسبت به هجوم اطلاعات "بسته‌بندی شده" به نمونه آرمانی[۱] حوزهٔ عمومی وجود دارد چون وقتی نتوانیم به آن چه‌که دربارهٔ مباحثات سیاسی می‌خوانیم یا می‌شنویم اعتماد کنیم، اعتبار حوزهٔ عمومی یقیناً به مقدار زیادی از بین می‌رود. همچنین در سیاست است که گرایشهایی درجهت مدیریت روزمرهٔ اطلاعات بیشترین پیشرفت را نشان می‌دهند[۲].

چند جنبهٔ مهم دراین پدیده وجود دارد. یکی از آنها مربوط می‌شود به نمایش تصاویر، مسائل و وقایع سیاسی. قبلاً به ادارهٔ عاقلانهٔ آگهی‌ها و داده‌های آماری در مطبوعات اشاره شد، اما مسائل نمایش بسیار از این فراتر می‌رود. تغییرشکل مارگارت تاچر، تحت سرپرستی گوردون ریس[۳]، متخصص روابط عمومی، و شرکت تبلیغاتی ساعتچی و ساعتچی بسیار معروف است[۴]: آرایش موی او عوض شد، طرز بیان در صدای او تغییر یافت و سبک لباس پوشیدن او دگرگون شد تا تصویری کمتر خشن به نمایش گذاشته شود. اما این ارائه فنون سیاست به سبک امریکایی از ایراد سخنرانیهایی که ویژگی آنها "لحن عصبانی و صدای گزنده" (مثلاً، "هیچ راه دیگری وجود ندارد"، "معظم لها به عقب باز نمی‌گردد") بود و خلق شده بود برای اعلام خلاصهٔ اخبار عصرانهٔ تلویزیون گرفته تا انتخاب دقیق جایگاهها برای "موقعیتهای مناسب برای عکس" و در صورت امکان تهیهٔ آرمها، شعارها و طرحهای رنگی همدردی برانگیز در نمایش، بسط یافت و از این حرفها فراتر رفت[۵]. و باز، آماده‌سازی دقیق فضاها برای سخنرانیهای سیاسی درکار است؛ این سخنرانیها برای مخاطبان مدعو که پشتیبانان سیاسی‌اند ارائه می‌شود. به معنای دقیق کلمه اینها برای جشن گرفتن به خاطر توافق دربارهٔ برنامه‌ای سیاسی به دور هم جمع می‌شوند نه اینکه میتینگهای عمومی با هدف بحث و متقاعدسازی در جریان باشد.

به طور کلی، و به ویژه نزد رهبران سیاسی، وقایع در مقابل دوربینهای تلویزیونی

1. archetypical
2. Frnaklin,1994.
3. Gordon Reece
4. Cockerell et al,1984.
5. Tyler,1987.

سازماندهی می‌شوند. بنابراین پس زمینه‌ها به دقت ساخته می‌شوند، آذین‌بندی چشم‌گیراست و البته تحسین و تشویق خودجوش است. درضمن، در موارد استثنایی که تلویزیون برنامه زنده دارد، معروف است که سیاستمداران بیشترین دقت را برای حداکثر تأثیر تبلیغاتی می‌کنند. مسئله مربوط به بحث آزاد و شرافتمندانه نیست، بلکه مربوط به استفاده از مصاحبهٔ "زنده" برای "اداره کردن" افکار عمومی به بهترین وجه است. مثالی جالب در این مورد در اوایل ۱۹۸۴ اتفاق افتاد، هنگامی که خانم تاچر شرکت در مصاحبهٔ زندهٔ عصر موسوم به چشم‌انداز را پذیرفت. تصادفاً میتران، رئیس جمهور فرانسه، در همان روز از آکسفورد دیدن می‌کرد و او به اطلاع رساند که مایل است تا همتای انگلیسی خود را ملاقات کند. مایکل کاکرل[1] چنین گزارش می‌کند که نخست وزیر "درآن دوشنبه مشغول‌تر از آن بود که رئیس جمهور را ملاقات کند. هیچ تبلیغی برای تعهد اصلی او درآن روز صورت نگرفت: نخست وزیر ترتیب مصاحبهٔ تمرینی طولانی‌ای را برای چشم‌انداز با منشی مطبوعاتی خود، برنارد اینگهام[2] که نقش سررابین دی[3] را بازی می‌کرد داده بود. هردو آنها به دنبال سروسامان دادن قانع کننده‌ترین پاسخها در برابر مسیر پیش‌بینی شدهٔ پرسشها بودند"[4]. با این مثال می‌توان درک کرد که چگونه سیاستمداران مهم در پاسخ دادن "بدون آمادگی قبلی" به پرسشها اینچنین توانا ظاهر می‌شوند، چگونه آنها انبوهی از آمارهای روشنگر را به سرعت در مغزشان نظم و ترتیب می‌دهند، تا چه حد به نمایش ایده‌ها به عموم وسیع مردم اولویت داده می‌شود، چگونه حتی حضور "زنده" در تلویزیون بخشی از مدیریت اطلاعات است.

البته سیاستمداران زمان درازی است که سعی کرده‌اند تا خود و دیدگاه‌هایشان را به بهترین وجه ممکنه به نمایش بگذارند. باوجود این، در میان دانشمندان علوم سیاسی و مسائل رسانه‌ای این توافق وجود دارد که خانم تاچر "نمایندهٔ نقطهٔ اوج صدسال مدیریت اخبار سیاسی است"[5]. در خلال دههٔ ۸۰، مدیریت اطلاعات در سیاست به طور مشخص نظام یافته‌تر و

---

1. Michael Cockerell
2. Bernard Ingham
3. Sir Robin Day
4. Cockerrell,1989,P.286.
5. Cockerell et al.,1984,P.10.

مستمرتر شد[1]. به علاوه بیشترین توانایی به تلویزیون داده شد، یعنی اینکه کانالها و خدماتش را گسترده کرد و به همان ترتیب نقش کانونی آن در ارتباط سیاسی بیشتر بازشناسی شد[2]. جالب آنکه در این باب، حزب کارگر پس ازشکست در انتخابات ۱۹۸۳ دو تن از رهبرانش به نامهای روی هاترسلی[3] و نیل کینوک[4] را به خاطر جذابیت تلویزیونی آنها انتخاب کرد (در تضاد با سخنوری به طور کلی کهنه شدهٔ سلف ناموفق آنها، مایکل فوت[5]). از این لحاظ و به لحاظهای دیگر، حزب کارگر نیز فنون تبلیغات تجاری را برای عرضهٔ کاندیداها و سیاستهای خود اتخاذ کرد. پیروزی قاطعانه تونی بلر[6] برای رهبری حزب درتابستان ۱۹۹۴ تأکیدی براین نکته است.

جنبهٔ دیگر مدیریت اطلاعات، تهدید و ارعاب سازمانهای تلویزیونی، به خصوص اگر نه به تنهایی، است. در خلال دههٔ ۸۰ مقدار زیادی از این تهدید و ارعابها درکار بود، از تنفر عمومی نسبت به بی‌بی‌سی به خاطر بودجهٔ دولتی آن و قانع شدن برخی از توریها[7] نسبت به اینکه بی‌بی‌سی "یکی از ما" نیست، تا حملات مستقیم به پوشش خبری بسیاری از مسائل، به دادگاه کشاندن کلیدپونتینگ[8]، کارمند دولت، به خاطر انتشار اطلاعاتی بر علیه سیاست وزارت دفاع در اواخر ۱۹۸۴، تا پیگرد قانونی موفقیت‌آمیز سارا تیس دال[9] در ۱۹۸۴ به خاطر لو دادن اطلاعات وزارت امورخارجه به مطبوعات(۶). به خصوص انتقادهای دراز نفسی دربارهٔ گزارش بستن جادهٔ کریک مور[10] توسط ارتش جمهوری خواه ایرلند در ۱۹۷۹، پوشش خبری بمباران لیبی توسط امریکا در ۱۹۸۶ و شاید داغ‌ترین آنها، گزارش کشته شدن سه تن از اعضای نظامی - ولی بدون سلاح ـ ارتش جمهوری خواه ایرلند به دست مأموران اس.آ.اس.[11] (یگان ویژهٔ هوایی) درگیبرالتار[12] در ۱۹۸۸ در جریان بود[13].

---

1. Harris,1990,P.168-11.
2. Young,1989,P.428.
3. Roy Hattersley
4. Neil Kinnock
5. Michael Foot
6. Tony Blair
7. Tories
8. Clive Ponting
9. Sarah Tisdall
10. Carrickmore
11. SAS (Special Air Services)
12. Gibraltar
13. Botton,1990.

بخشی از این فرآیند، ابتکار نورمن تبیت[1]، رئیس وقت حزب محافظه کار در تأسیس و تشویق واحدی ویژه برای کنترل همهٔ برنامه‌های اخبار و امور جاری از تلویزیون به خاطر جبهه‌گیری ضد محافظه کاری آنها بود. همان طور که یک عضو هیأت تحریریه مجلهٔ ابزرور[2] در همان موقع اظهار داشت، "هدف واقعی" چنین فشارهایی "نرم کردن بی‌بی‌سی (و آی.تی.ان[3] و آی.آر.ان[4]) است... که چه بسا تا به حال به هدف [خود] نیز رسیده است: خود سانسوری از حالا به بعد حسابی به کار خواهد افتاد[5]".

ارعاب و تهدید اغلب ضمیمهٔ اعمال سانسور است و بیش از دو دهٔ گذشته گواهی عمده براین بوده است. غیرقانونی اعلام کردن شین فین[6] ازطریق تلویزیون در سراسر بریتانیا، تلاش ناشیانه و سرانجام مضحک در جلوگیری از انتشار خاطرات پیتر رایت[7]، عضو سابق ام.آی.۵ و افشای اینکه همهٔ انتصابهای بخش خبر و امور جاری توسط یک عضو ادارهٔ خدمات محرمانه در برادکستینگ هاوس[8] مورد بررسی و تأیید صلاحیت قرار می‌گیرد، شاخصهای اصلی چنین فرآیندهایی‌اند[9].

هر سه ویژگی مدیریت اطلاعات - بسته‌بندی اطلاعات، تهدید و ارعاب و اعمال سانسور باهم به همراه مخفی کاری دولت که روی دیگر همان سکه است، به خصوص در شرایط بحران آشکار می‌شوند. دراینجا فقط و فقط وضعیتهای ناگزیر جنگی و فعالیتهای تروریستی منظور است که انگلستان آنها را در ایرلند شمالی از اوایل دههٔ ۷۰، در جنگ جزایر فالکلند در ۱۹۸۲ و به همراه متحدان در عراق در ۱۹۹۱ تجربه کرده است. هر یک از اینها اثبات می‌کنند که اطلاعات تبدیل به بخش مکمل فعالیت نظامی شده است، به خصوص اینکه مصرف داخلی دارد، چون افکار عمومی به شکلی تعیین کننده می‌تواند بر نتیجهٔ جنگ تأثیر بگذارد.

در شرایطی که "دشمن" در دسترسی به خروجیهای رسانه‌ای محدود شده و درجایی که

---

1. Norman Tebbit
2. Observer
3. ITN
4. IRN
5. *Observer*,9 Nov.1986.
6. Sinn Fein
7. Peter Wright
8. Broadcasting House
9. Leigh and Lashmar,1985.

هدف نظامیان تعقیب پیروزی باشد (بیشتر از اینکه طالب حقیقت باشند)، فرصت برای تحریف و مخفی‌کاری فراوان است و انگیزه برای اغفال براحتی قابل درک است. از آنجا که رسانه‌ها از طرف سیاستمداران و نظامیان به یکسان و به دلخواه به منزلهٔ ابزاری برای جنگیدن با دشمن محسوب می‌شوند، بنابراین به منزلهٔ ابزاری برای تبلیغات‌اند. به علاوه، بعد از شکست امریکا در ویتنام و طرح این استدلال که شکست به خاطر واحدهای مطبوعاتی و تلویزیونیِ کنترل نشده بود[1]، خودآگاهی بالاتری نسبت به "برنامه‌ریزی برای جنگ" از طرف مقامات مسئول شکل گرفته است[2]. در خلال جنگ جزایر فالکلند در دسترسی روزنامه‌نگاران به نمایش جنگ محدودیت ایجاد شد و برای هریک از آنان "مراقبی" نظامی برای اطمینان از رفتار مناسب گمارده شد؛ این نظام اخیراً به شکل روزنامه‌نگاران "رسمی" نظامی در زمان جنگ کامل شد[3] (یعنی به خدمت گرفتن گزارشگران موافق با اعمال سانسور).

مبارزهٔ مستمر در ایرلند شمالی دستکاری روزمرهٔ اطلاعات را آشکار می‌سازد[4]، اما بعد از جنگ جزایر فالکلند بود که مدیریت اطلاعات به طور مشخص سازمان یافته‌تر شد[5]. حاصل، ماشین روابط عمومی بسیار کارآمدی بود که در خلال جنگ خلیج [فارس] عمل کرد، یعنی پوشش رسانه‌ای به مقیاسی بی سابقه اما با محتوای ضد عفونی شده. چارچوب کلی خبرها برگرد نقطه‌نظرهای متحدان و واژگان آنها برپا شد، بنابراین دربارهٔ حملات "حساب شدهٔ" هوایی و "دقت سرسوزنی" بمبارانها بسیار اما دربارهٔ هلاکت انسانها به هرصورت بسیار کم شنیدیم، یعنی نمایش "جنگی تقریباً بدون تلفات"[6].

تهدید جنگ و شورش وضعیت استثنایی در دموکراسیهای لیبرال نیست، بلکه ویژگی عادی آنهاست. به همین دلیل، آمادگی برای چنین وضعیتهایی ویژگی عصرماست، یعنی اینکه افکار عمومی عامل کلیدی است چون می‌تواند عاملی حیاتی در پیروزی یا شکست درهر

1. Elegant,1981;cf.Hallin,1986.
2. Robins and Webster,1986.
3. cf. Harris,1983;Morrison and Tumber,1988; Mercer et al.,1987.
4. Curtis,1984;Schlesinger,1987,ch.8.
5. Ministry of Defence,1983,1985.
6. Knightley,1991,P.5.

درگیری باشد. این آمادگی ضرورتاً به تحریف نظام یافتهٔ اطلاعات منجر می‌شود، اشاعهٔ اطلاعات دانش تولید نمی‌کند بلکه منافع جنگجویان نظامی و سیاستمداران را به پیش می‌برد. این امر در اتحاد با الگوهای گستردهٔ مدیریت اطلاعات حوزهٔ عمومی را تضعیف می‌کند و از آن طریق دامنهٔ مباحثات و مشاجرات عمومی را تنگ می‌کند.

نتیجه‌گیری

آنچه در بالا گفته شد تأییدی است بر نتیجه‌گیری هاوارد تامبر مبنی براینکه "سیاستهای مخفی‌کاری و اطلاعات گمراه‌کننده جنبه‌ای مهم از رفتار سیاسی دولت در خلال دههٔ ۸۰ و ۹۰ بوده است و تخصصی شدن مهارت در مدیریت اطلاعات عمومی در خلال سالهای حکومت تاچر رشدکرد"[1]. به این نتیجه‌گیری می‌باید نقش بخش تجاری را در مدیریت اطلاعات بیفزاییم، به اضافهٔ یادآوری سست کردن پایه‌های نهادها و ارزشهای خدمات عمومی توسط ترکیبی از فشار سیاسی و تأکید تجاری.

کوشش برای قالب‌گیری تمام این موارد در چارچوب مفهوم حوزهٔ عمومی هابرماس با دست کم دو اعتراض مواجه می‌شود. نخستین اعتراض مربوط به نقطهٔ مقایسه‌ای است که از آن نقطه می‌توان افول را اعلام کرد. اگر نقطهٔ شروع ما دههٔ ۸۰ قرن نوزدهم باشد، آن وقت ما باید یقیناً با ارزیابیهای متفاوتی نسبت به اینکه نقطهٔ شروع ما ۱۹۵۰ باشد مواجه شویم. به علاوه، با انداختن نظری به گذشته و تقریباً همهٔ نسلها به جز یکی دو نسل، چیزی که در ابتدا دست کم غریب یا حتی بی‌منطق به نظر می‌رسد بیان این نکته است که حوزهٔ عمومی فرضاً اواخر قرن نوزدهم به گونه‌ای نسبت به شرایط متعلق به امروز می‌توانست برترباشد چرا که در آن موقع اکثریت از حقوق سیاسی خود محروم بودند و تعداد عظیمی از مردم حتی سواد خواندن گزارشهای تایمز[2] و مورنینگ پست[3] را نداشتند. آیا کسی می‌تواند به طور جدی این استدلال را

1. Howard Tumber,1993b,P.37.
2. *The Times*
3. *Morning Post*

تأیید کند که مردم در انگلستان از نظر اطلاعاتی نسبت به اجدادشان در قرن گذشته فقیرترند؟ در مقابل، این گفته که حوزهٔ عمومی امروزه بسیار دسترس‌پذیرتر از هر زمان دیگر درگذشته است یقیناً غیرقابل انکار است - مثلاً تصور کنید به چه راحتی می‌توان در مباحثات برنامه‌های ارتباط مستقیم رادیو و تلویزیون شرکت کرد یا دربارهٔ نقش تسهیل کنندهٔ تلفن در سازماندهی دیدارها یا دربارهٔ اینکه امروزه به چه راحتی می‌توان کمکهای اطلاعاتی متخصصان را گردآوری کرد.

چنین روندهایی می‌باید به صراحت تأیید شود. اما نمی‌توانیم از تحولات عمیقی که در قلمرو اطلاعات رخ داده -کالاکردن دانش، حمله به نهادهای خدمات عمومی، تأکید بر ترغیب، گسترش رسانه‌های تبلیغات -مدار[1]- چشم بپوشیم یعنی آنکه امکانات بالقوه برای مدیریت و دستکاری اطلاعات و به فعل رساندن آن بی‌اندازه افزایش یافته است. شاید این وضعیتی پارادوکسیکال است که می‌باید آن را تأیید کنیم: فرصتها برای دروغگویی و مداخله در اطلاعات مغتنم شمرده می‌شود و امروزه بسیار بیشتر شده است -که از این لحاظ بدون تردید حوزهٔ عمومی ضعیف می‌شود. به طور همزمان، روندهایی در جهت مقابل درکار است که ابزار و اشتیاق برای گسترش مشارکت در حوزهٔ عمومی‌ای را در اختیار مردم می‌گذارد که آزادتر از هر آن چیزی است که تا به حال به عرصهٔ ظهور رسیده است.

دومین اعتراض این است که هر کوششی برای ارزیابی تحولات حوزهٔ عمومی می‌بایست این واقعیات را بپذیرد که گستره و پیچیدگی اطلاعات هم به خاطر رسانه‌های نوین و هم به خاطر تمایلات ناشی از افزایش آموزش و تقاضاهای رأی‌دهندگان رشد کرده است. این دومی به تواناییهای مردم در یافتن اطلاعات برای خودشان، حتی در پژوهش و تولید آن همچنین در سوق دادن آنها به سوی تحقیق دقیق‌تر دربارهٔ آنچه که سیاستمداران و سازمانهای تجاری ممکن است آرزو داشته باشند تا آن را مخفی نگاه دارند، کمک می‌کند. ارزیابی کاملی از اطلاعات و حوزه عمومی قاعدتاً نیاز به ارزیابی این فرآیند دارد که ممکن است به شیوه‌های دیگری مخالف افول باشند.

---

1. advertising-oriented

اینها اعتراضهای مهمی‌اند، اما من تصور نمی‌کنم این اعتراضها برای اینکه ما را وادار کنند تا از مفهوم حوزهٔ عمومی و یا از این استدلال که این حوزه در حال زوال است دست بکشیم کافی باشند. این نظر، فقط به خاطر دلایلی که دربالا توصیف کردم نیست بلکه به این دلیل نیز هست که آرمان حوزهٔ عمومی به ما امکان می‌دهد تا نقایص واقعیت ملال‌آور را برآورد کنیم. و امروزه مسئلهٔ جالب توجه آن است که شکاف بین حوزه‌ای عمومی که می‌توانست براساس محتوای اطلاعاتی آن وجود داشته باشد با آن چه که واقعاً ارائه می‌شود، چقدر عمیق است.

به علاوه، آنچه که روندهای شرح داده شده دراین فصل را به خصوص نگران‌کننده می‌سازد تصور نسبت به نوع آرمانی دیگری است: دموکراسی. درواقع همان طور که درآغاز این فصل گفته شد، یقیناً این واقعیتی است که بدون حوزهٔ عمومی‌ای زنده و پرشور، فرآیندهای دموکراتیک قطعاً ناقص‌اند. گفتن این سخن بدیهی است، اما ارزش آن را دارد که در مقابل داوری بدبینانه و مأیوس کنندهٔ هابرماس مبنی براینکه دموکراسی تا حدودی چیزی ساختگی است زیرا توده‌ها قربانیان منفعل تبلیغات‌اند، به نحوی بگوییم که مردم خلق کننده‌اند و اینکه ما استفاده‌های خلاق از فناوریهای نوین مانند کامپیوترهای شخصی، دستگاههای فاکس و دوربینهای ویدیویی برای گسترش مبادلات اطلاعاتی را دیده‌ایم. تا اندازه‌ای می‌توانیم با این نظر موافق باشیم که چنین تحولاتی به درک ظرفیت بالقوهٔ دموکراتیک فناوریهای اطلاعاتی در پیشبرد آن عرصه‌هایی از زندگی کمک کرده است که بین دولت و خانواده قرار دارند و ما آن را جامعهٔ مدنی می‌نامیم و حوزهٔ عمومی می‌تواند در داخل آن جای بگیرد. تابلوهای اعلانات، ارتباطات سریع و ارزان و استفادهٔ مناسب از دوربینهای ویدیویی می‌تواند مبادلهٔ اطلاعات را گسترش دهند و راحت سازند و بحث و مناظره را تشویق کنند.

با وجود این، آیا اینها در مقابله با قلّه‌های مسلط عصر اطلاعات - شبکه‌های جهانی تحت سلطهٔ اداره‌های دولتی، شرکتهای فراملّی و مجتمعهای غول‌آسای رسانه‌ای بین‌المللی - قرار می‌گیرند که آنها را تنها به منزلهٔ مبارزان بر علیه جریان بی‌وقفه‌ای که مدیریت بیشتر اطلاعات، کالا سازی بیشتر اطلاعات و زوال روبه فزونی حوزهٔ عمومی را به همراه می‌آورد تلقی می‌کنند؟

فصل ۷

اطلاعات و تغییر ساختار:

ورای فوردیسم؟

این نکته که روابط دیرینه دستخوش دگرگونی مهمی شده و اینکه آهنگ این دگرگونی سریع‌تر از هر زمان دیگر درتاریخ است، مورد توافق همگان است. درزمانی نه چندان دور بسیاری از جوانان طبقهٔ کارگر در ساوث ولز[1] و نورث - ایست[2] با اطمینان (گرچه بدون شور و حرارت) می‌توانستند انتظار پی‌گیری شغل پدرانشان را در معادن ذغال داشته باشند. آن شغلها، که تا دههٔ ۶۰ و ۷۰ کاهش پیداکردند، به طورکامل در طول سالهای پایانی دههٔ ۸۰ ناپدید شدند. امروزه شغلها، وقتی هم که پیدا شوند، یا "کارهایی" دولت ساخته[3]اند یا در حوزه‌هایی مانند گردشگری، خرده فروشی و مراقبت از اشخاص‌اند. هیچ کس واقعاً باور ندارد که مابتوانیم به واقعیتهای قدیمی بازگردیم.

از نظر سیاسی ما به دنیایی که به دو اردوگاه تقسیم شده عادت کرده بودیم. اما ۱۹۸۹ شاهد پایان این تقسیم‌بندی به همراه فروپاشی رژیمهای کمونیستی تقریباً در هر کجا بود. درظرف چند ماه و پس از گذشت هفت دهه، بازی‌ای بر روی صحنهٔ سیاسی شروع شده بود. هیچ‌کس نمی‌تواند یقین داشته باشد که این جریان ادامه می‌یابد، اما بازگشت به گذشتهٔ نزدیک غیرقابل تصور است.

افرادی که از این دگرگونیها و دیگر تحولات به طور وسیعی از طریق رسانه‌ها با اطلاع می‌شوند نسبت به این واقعیت به ما هشدار می‌دهند که ویژگی کلیدی این آشوبها اطلاعات

---

1. South Wales
2. North-east
3. state - created

است و البته فناوریهایی که این اطلاعات را اداره و پردازش می‌کند و برآن تأثیر می‌گذارد. رسانه‌های همگانی خود نیز به طور بنیادی با شیوه‌های نوین گردآوری و انتقال اطلاعات دگرگون گشته‌اند - از دوربینهای سبک ویدیویی که دسترسی به حوزه هایی راکه زمانی نفوذ به آنها مشکل بود امکان‌پذیر می‌سازد، تا ارتباطات جهانی ماهواره‌ای که فرستادن تصاویر را از هزاران مایل دورتر درظرف چند دقیقه بر روی صفحه‌های تلویزیون عملی می‌کند. همهٔ دنیا فروریختن دیوار برلین را، زمانی راکه بوریس یلتسین در مسکو در مقابل کودتا مقاومت می‌کرد و هنگامی که یوگسلاوی سابق تکه‌تکه می‌شد توانستند ببینند.

اما اهمیت اطلاعات در تحولات جاری بیش از مسئلهٔ افزایش پیامهایی است که مخاطبان دریافت می‌کنند. مثلاً بسیاری از شغلهای جدید امروزه وجود دارد که می‌توان آنها را شغلهای اشباع شده از اطلاعات نامید که به مهارت و سعی و کوشش یدی نیاز ندارد، بلکه به سخن گفتن، نوشتن و راهنمایی کردن نیاز دارد، یعنی همان چیزی که توسط معدنچیان سابق معادن زغال سنگ که حالا برای نمایش بازسازیهای معادن زغال در موزه‌های صنعتی مانند بی‌میش[1] در کاونتی دورهام[2] استخدام شده‌اند، به طور تأثرانگیزی توضیح داده می‌شود. همچنین آگاهی گسترده‌ای نسبت به اینکه خود فناوریهای اطلاعات عنصر مکملِ این آشوب‌اند وجود دارد: کاربرد کامپیوترها در کارخانه به معنی این است که ما نمی‌توانیم توقع گسترش زیاد شغلها را در آنجا داشته باشیم و این مسلم انگاشته می‌شود که بسیاری از شغلهای آینده با تجهیزات کامپیوتری پیوند دارند. به علاوه کامپیوتری شدن، دگرگونیها را در اینجا و اکنون شتاب می‌دهد و دگرگونی مداوم و نیاز حاصله را برای پیشرفت سازگاری در میان نیروی کار، تضمین می‌کند. درضمن، گسترش ارتباطات در سراسر کرهٔ زمین تنها به معنی تماس آسان با دوستان و بستگان تقریباً از هر کجای دنیا به شرط در اختیار داشتن تلفن نیست بلکه به این معنی نیز هست که راهبردهای اقتصادی و سیاسی می‌توانند، و در واقع باید با حساسیت نسبت به عوامل جهانی تدوین شوند و به جریان بیفتند.

1. Beamish
2. County Durham

اینکه اطلاعات و فناوریهای اطلاعاتی به طور کامل تا چه حد علل دگرگونیهای عظیمی‌اندکه رخ داده یا بیشتر وابسته بدان‌اند مسئلهٔ مشکلی برای داوری است، اما این دیدگاه که این دگرگونی ریشه‌دار است، که در دامنه‌ای وسیع در حال رخ دادن است، که در دهه‌های اخیر شتاب گرفته، و اینکه اطلاعات بخش مکمل این فرایند است مخالفی ندارد.

از نظر بعضی از افراد، در بحبوحهٔ انتقال از جامعه‌ای صنعتی به پسا۔صنعتی هستیم؛ از نظر تعداد بسیاری این فرآیند نشانگر گذار از جهانی مدرن به پسا مدرن است؛ از نظر اسکات- لش[1] و جان اوری[2] این تحولات حاکی از حرکتی از سرمایه‌داری سازمان یافته به سوی سرمایه‌داری بی‌نظم است؛ درحالی که از نظر فرانسیس فوکویاما[3] این فقط و فقط گواهی بر "پایان تاریخ" است، یعنی پیروزی اقتصاد بازار بر تجربهٔ شکست خوردهٔ نظام اشتراکی. هر یک از این دانشمندان سعی دارند تا پدیده‌ای یگانه را به خوبی تشریح کنند، اگر چه با تأکیدهای متفاوت دراینجا و آنجا و البته با تفسیرهای فوق‌العاده متفاوت از مفهومهایشان.

دراینجا من می‌خواهم بر روی متفکرانی متمرکز بشوم که دست‌کم به دلایل تحلیلی به دو اردوگاه مرتبط به هم تقسیم شوند، یک گروه می‌گوید که راه فهم و درک تحولات معاصر بر اساس انتقال از دورهٔ فوردیستی به پسا۔فوردیستی است، گروه دیگر چنین استدلال می‌کند که دورهٔ تولید انبوه را پشت سرگذارده‌ایم و درحال ورود به دوره‌ای هستیم که درآن تخصصی‌سازی انعطاف‌پذیر مسلط است.

قصد من در بحث راجع به گذار ادعایی از فوردیسم به پسا- فوردیسم، تمرکز بر روی ایده‌هایی است که ازآن چه که به نظریهٔ مکتب تنظیم[4] معروف شده سرچشمه می‌گیرد. دراینجا بنیادگذاران اصلی آلن لیپیتز[5] (۱۹۸۷)، میشل آگلیتا[6] (۱۹۷۹) و رابرت بویر[7] (۱۹۹۰) اقتصاددان‌اند، گرچه که من این چند تحلیل‌گر مختلف را یکسان خواهم گرفت، به ویژه دیوید

---

1. Scott Lash
2. John Urry
3. Francis Fukuyama
4. Regulation school
5. Alain Lipietz
6. Michael Aglietta
7. Robert Boyer

هاروی (۱۹۸۹) و اسکات لش و جان اوری (۱۹۹۴،۱۹۸۷) راکه بر روی جنبه‌های مهم تحول به مقدار زیاد باهم موافق‌اند. همچنان که من به تخصصی‌سازی انعطاف‌پذیر می‌پردازم، توجهم را بر روی مؤثرترین کتاب منتشر شده، یعنی دومین تقسیم صنعتی[1] (۱۹۸۴) اثر مایکل پایور و چارلز سیبل متمرکز خواهم کرد.

نظریهٔ مکتب تنظیم

نظریهٔ مکتب تنظیم از گروهی از روشنفکران فرانسوی سرچشمه می‌گیرد که اینان خود، به خصوص پیش از آن تحت تأثیر تفکر اقتصاد مارکسیستی بودند، گرچه بعضی از همکاران اصلی به ویژه میشل آگلیتا بسرعت خود را از چنین سنتی دور کردند، درحالی که دیگران مانند لیپیتز به طور روزافزونی نسبت به پرسشهای مطرح شده توسط جنبشهای بوم شناختی پاسخگو بوده‌اند. با وجود این، نظریهٔ مکتب تنظیم یک عنصر راکه با دست‌کم بعضی از سنن مارکسیستی ارتباط تنگاتنگ دارد حفظ کرده است، به عبارت دیگر جستجو برای یافتن تبیینی کل‌گرا از روابط اجتماعی که کوشش می‌کند تا ویژگی جامع دوره‌های خاص را فراچنگ آورد. در انجام چنین کاری، این طرز تفکر بر شیوه‌هایی که از طریق آنها دامنه‌ای از ویژگیهای مرتبط به هم جامعه را قادر به زنده نگه داشتن خود می‌سازند نیز تأکید می‌کند.

پرسش بنیادی که مکتب نظارت مطرح می‌کند این است: سرمایه‌داری چگونه استمرار خود را تضمین می‌کند؟ چگونه نظامی که بنیاد آن کسب موفقیت‌آمیز سود و گسترش پیوستهٔ سرمایه است به ثبات دست می‌یابد؟ یا در چارچوبی که متفکران نظریهٔ تنظیم ترجیح می‌دهند این سؤال را مطرح کنیم: چگونه انباشت در سرمایه‌داری تضمین می‌شود؟ البته می‌توان این استدلال را مطرح کرد که هر نظامی که در حالت حرکت مدام است، که سرمایه‌داری بدون شک چنین چیزی است، به طور ذاتی بی‌ثبات است و از این رو جستجوی مکتب تنظیم برای یافتن

---

1. The Second industrial divide

ریشه‌های ثبات در اقتصادی پویا جزو غرایب است[1]. متفکران مکتب تنظیم این نکته را که بی‌ثباتی جزو لاینفک روابط سرمایه‌داری است قبول دارند اما آنها این سؤال را نیز مطرح می‌کنند: چگونه سرمایه‌داری علیرغم این منابع تنش، تداوم را ادامه می‌دهد؟ به عبارت دیگر، مکتب نظارت در جستجوی شیوه‌هایی است که از طریق آنها بی‌ثباتیها اداره می‌شوند و شامل چنان تداومی است که از میان دگرگونی به دست می‌آید.

متفکران مکتب تنظیم در طلب بررسی رژیم انباشتی[2] اند که روزگاری سلطه داشته است. منظور آنها از این کار شناسایی سازمان غالب تولید، شیوه‌هایی که از طریق آنها درآمد توزیع می‌شود، چگونگی درجه‌بندی بخشهای مختلف اقتصادی و چگونگی نظم و ترتیب بخشیدن به مصرف است. آنها همچنین سعی بر تبیین شیوهٔ تنظیم[3] دارند که دلالت بر "ضوابط، عادات، قوانین، شبکه‌های تنظیم‌کننده و از این قبیل که وحدت فرآیند (انباشت) را تضمین می‌کند"[4] دارد. این دومی با آنچه که می‌توان آن را "قوانین بازی" نامید مربوط است و توجه ما را به شیوه‌هایی جلب می‌کند که از طریق آنها نظارت اجتماعی از طریق مصوبات قانونی برای سیاستهای آموزشی تحقق می‌پذیرد.

هدف طرفداران مکتب تنظیم بررسی روابط بین رژیمی از انباشت و شیوه‌های تنظیم آن است، اما در عمل بیشترین تحقیقات هواداران این مکتب برشیوهٔ انباشت متمرکز شده است. آنها براین اعتقادند که در طول پانزده سال گذشته یا همین حدود، بحرانهای پیش رونده که کمابیش باآن آشناییم (رکود، بیکاری، ورشکستگیها، آشفتگی در کار و غیره) باتأسیس رژیم نوینی از انباشت حل شده که جایگزین نظامی است که در دوره‌ای طولانی بعد از جنگ جهانی دوم ثبات را تضمین می‌کرد. عقیدهٔ آنها این است که رژیم فوردیستی انباشت که از ۱۹۴۵ تا اواسط دههٔ ۷۰ سلطه داشت ناپایدار شده و اینکه با تردید و با تجزیهٔ قابل ملاحظه، اکنون شیوه‌هایی برای نظام پسا-فوردیستی ارائه می‌شود که شاید سلامت دادوستد سرمایه داری را باز تأسیس[5] و پایدار

1. Sayer and Walker
2. regime of accumulation
3. mode of regulation
4. Lipietz,1986,P.19.
5. re-establish

کند.

در آنچه که به دنبال می‌آید من بر روی تضاد بین رژیمهای فوردیستی و پسا- فوردیستی انباشت دقیق خواهم شد. این کار، به ناگزیر با بذل توجه بسیار برشیوه‌های تنظیم انجام خواهد شد، اما خوانندگان نسبت به آنچه از قلم افتاده می‌باید آگاه باشند[1]. به ویژه، همچنان که خوانندگان تلاش برای ساخت نظامی پسا- فوردیستی را در خلال دههٔ ۸۰ مطالعه می‌کنند می‌توانند بر روی مکانیزمهای نظارتی که در انگلستان در خلال آن سالها از طریق حملهٔ قاطع خانم تاچر به جنبش کارگری و تجدیدنظرهای بنیادی در ساختارها و برنامه‌های درسی مدارس و دبیرستانها برای سازماندهی مجدد حکومت محلی صورت پذیرفت، تأمل کنند[2].

رژیم فوردیستی انباشت، ۱۹۴۵-۱۹۷۳

نظریه‌پردازان مکتب تنظیم معتقدند که این سالها را می‌توان به منزلهٔ دورهٔ فوردیستی - کینزی مشخص نمود که در خلال آن تعدادی از ویژگیهای مرتبط به هم این تضمین را می‌دادند که کل نظام خود را حفظ کند. به طور خلاصه، این دوره‌ای طولانی بود که درآن تولید و مصرف انبوه در تعالی منطقی باهم به سر می‌بردند، دخالت دولت در امور اقتصادی به این تناسب کمک می‌کرد و اقدامات رفاهی حکومت همان قدر که به حفظ ثبات جامعه کمک می‌کرد به این تعادل هم یاری می‌رساند.

چون فورد پیشتاز فنونی بود که تولید صنعتی کالاهای بسیار گران قیمت را که می‌توانستند مصرف انبوه را هم تشویق کنند امکان‌پذیر می‌ساخت و درعین حال او در صف مقدم پرداخت (نسبتاً) بالای دستمزد هم بود که به نوبه خود خرید کالاها را تحریک می‌کرد، نام او برای کل این نظام به کار رفته است. با وجوداین، ممکن است در تصور اینکه روشهای فورد می‌توانند درهر جایی و یا به شیوه‌ای یکسان به کار روند، اشتباهی رخ دهد(۱). در ضمن، واژگان به کاررفته نشانگر آن است که شرکت فورد، به خصوص در اوج فعالیتش در دورهٔ پس از جنگ

---

1. Hirsch,1991

2. Gamble,1988;Kavanagh,1990

دوم و هنگامی که بسیاری از عناصر کلیدی بنگاه پیشرفتهٔ سرمایه‌داری را به نمایش می‌گذاشت، نمونهٔ آرمانی شرکت بوده است. به طور مشابه، چون کینز اقتصاددانی است که سیاستهایش نزدیک‌ترین ارتباط را با مداخلهٔ دولت در امور صنعتی دارد، اصطلاح کینزی بیش از آن که بیانگر عمل حکومتها در کشورهای مختلف با شیوه‌ای واحد باشد، می‌تواند به صورت نمونه فهم و درک شود.

دورهٔ فوردیستی - کینزی تعدادی ویژگی مهم و متمایز دارد:

۱. تولید انبوه کالا، معیار بود. در حوزه‌هایی مانند مهندسی، محصولات برقی و اتومبیلها، یافتن فرآورده‌های استاندارد که با استفاده از فرآیندهای مشترک تولید می‌شد (یعنی نظام خط تولید) و به تعداد بسیار زیاد با الگوهای یکپارچه خلق می‌شد (مانند یخچال، جاروبرقی (هوور)، تلویزیون، پوشاک و غیره) ویژگی بود. کارخانه‌های تولید صنعتی به طور معمول عظیم بودند، جزو بزرگترین آنها کارخانهٔ فورد در دیترویت[1] بود که ۴۰۰۰۰ کارگر در یک محل داشت، همچنین در انگلستان کارخانهٔ اتومبیل‌سازی روور[2] در آکسفورد حدود ۲۸۰۰۰ کارگر در اواخر دههٔ ۶۰ داشت، چون اگر تولید انبوه بخواهد در اقتصادی سطح بالا باصرفه باشد، لازمهٔ آن اندازهٔ کارخانه است، کارخانه هایی که چند صد یا حتی چند هزار کارگر عادی داشته باشند. در انگلستان تا ۱۹۶۳ یک سوم کامل از کل نیروی کار در بخش خصوصی تولید برای سازمانهایی با حداقل ۱۰۰۰۰ حقوق‌بگیر و بیش از ۷۰ درصد از افراد در بخش تولید صنعتی در شرکتهایی با بیش از ۵۰۰ کارمند کار می‌کردند[3]. نتیجهٔ طبیعی این امر رشد و توسعهٔ مناطق خاصی بود که با آنچه تولید می‌کردند معروف بودند: مثلاً دربی[4] به خاطر ساخت ریل آهن و کارخانهٔ رولزرویس، شاتون[5]، کوربی[6] و کانست[7] به خاطر کارخانهٔ فولادسازی، کاونتری[8] به خاطر اتومبیل و بیرمنگام[9] به خاطر شرکتهای مهندسی گوناگون.

---

1. Detroit
2. Rover
3. Westergaard and Resler,1975,P.151-152.
4. Derby
5. Shotton
6. Corby
7. Consett
8. Coventry
9. Birmingham

۲. گروه مسلط شغلی کارگران صنعتی بودند. اینها کارگران مرد یقه آبی‌ای بودند که در کارخانه یا بعضی صنایع استخراجی کار می‌کردند و گواه بر تعلقات منطقه‌ای و طبقاتی پرقدرتی بودند که در وابستگیها و نگرشهای سیاسی انعکاس می‌یافت. کارگران یدی مرد با دربرگرفتن ۷۰ درصد از نیروی کار در انگلستان در ۱۹۵۱، تا بیست سال بعد تقریباً ۶۰ درصد نیروی کار را همچنان به خود اختصاص می‌دادند[1] و در اوائل دهۀ ۶۰، تقریباً ۶۰ درصد کل اشتغال در بخشهایی جای می‌گرفت که گستره‌ای از فعالیتهای صنعتی از معدن کاری گرفته تا محصولات شیمیایی را دربرمی‌گرفت، درحالی که ۴۳ درصد از شغلها فقط به تولید صنعتی کارخانه‌ای اختصاص می‌یافت[2].

در صنعت و درمیان کارگران، تشکل صنفی در سطحی بالا وجود داشت که توسط اکثر کارفرمایان شناسایی شده و به آنها به صورت تمهیداتی نهادینه شده برای ادارهٔ روابط بین کارگر و مدیر جهت داده شد. درسطح محلی، این امر در روندهای مذاکره برای توافق نمودار یافت درحالی که در بالاترین سطح به سوی نوعی کار اشتراکی گرایش داشت که براساس آن نمایندگان کارفرمایان، رهبران اتحادیه‌های کارگری و سیاستمداران به طور منظم و به منظور توافق بر روی مسائل مورد علاقه طرفین باهم دیدار می‌کردند.

بالاتر از همه، شاید این طولانی‌ترین دورهٔ رونق در تاریخ سرمایه‌داری به معنی رشد مداوم اقتصادی و همراه با آن، اشتغال کامل بود(۲). با مستثنی کردن تعداد کمی از حوزه‌ها، بیکاری در انگلستان با نرخی حول و حوش ۲ درصد در سرتاسر دهۀ ۵۰، تقریباً از بین رفت و این چیزی بود که ثبات، خاطر جمعی و اعتماد به نفس را برای اکثریت مردم به همراه آورد.

۳. در طول این سالها مصرف انبوه تبدیل به معیاری شد که از طریق دستمزدهای (نسبتاً) بالا و روبه افزایش، کاهش قیمتهای واقعی کالاهای مصرفی(۳)، اشتغال کامل، گسترش سریع خرید قسطی(۴) و تسهیلات اعتباری، و البته، انگیزشی که از افزایش تبلیغات، مد، تلویزیون و شکلهای مرتبط نمایش و ترغیب ناشی می‌شد میسر گردید.

---

1. Harrison,1984,P.381.

2. Gershuny and Miles,1983,P.20.

مردم به کالاهای مصرفی که تا آن زمان نایاب و حتی غیرقابل تصور بودند - از وسایل حمام و محصولات بهداشت فردی، لباسهای شیک و مد روز، جاروبرقی، فرشهای مناسب، یخچال، رادیو و تلویزیون گرفته تا اتومبیل - در سالهای بعد از ۱۹۴۵ دست یافتند. تا ۱۹۷۰ از هر ده خانواده، نه خانواده تلویزیون، هفت خانواده یخچال و بیش از شش خانواده ماشین لباسشویی داشتند، درحالی که مالکیت اتومبیل از ۲/۳ میلیون در ۱۹۵۰ به ۱۱/۸ میلیون در ۱۹۷۰ افزایش یافت، به طوری که بیش از نیمی از خانواده‌های کشور یک اتومبیل را داشتند[1].

مهم‌تر از همه اینکه، مصرف انبوه به دسترسی طبقهٔ کارگر به آنچه عرضه می‌شد متکی بود چون کارگران، به خاطر اینکه در جامعه اکثریت را تشکیل می‌دادند بزرگ‌ترین بازار برای کالاها بودند. از این هم فراتر، مصرف انبوه محوری شد برای تولید انبوه مداوم و با ثبات. در خلال این دوره، مصرف انبوه دائمی و مستمر کالاها شرط لازمی برای بنیادتولید روبه گسترشی شد که به نوبهٔ خود اشتغال کامل را تضمین می‌کرد. درخلال دورهٔ فوردیستی، سلامت اقتصاد را قدرت خرید روزافزون مصرف‌کنندگان تعیین می‌کرد. در نتیجه، مصرف به نوعی فضیلت تبدیل شد.

نکتهٔ حیاتی آن است که نوعی درجه‌بندی مابین مصرف انبوه و تولید انبوه به دست آمد. برای تضمین اینکه این امر ادامه پیدا کند، کل ساختمان بازاریابی و فنون طراحی متحول شد - تغییرسالانه مدلهای اتومبیلها، شکوفایی تبلیغات صنعتی، آرایشهای جدید فروشگاهها، معاوضهٔ کالاهای کهنه با نو، شرایط آسان برای خرید - اما مطمئناً مهم‌تر از همه خاطر جمعی از اشتغال کامل و ادامهٔ افزایش واقعی درآمدها بود. در تمام مدتی که تقاضای مصرف‌کنندگان زیاد بود (و دولت اغلب برای تضمین اینکه به همین شکل ادامه یابد دخالت می‌کرد)، اقتصاد می‌توانست پرتحرک باقی بماند.

۴. در سراسر این دوره، دولت ملی جایگاه فعالیت اقتصادی بود و در داخل آن، بخشهایی طبق معمول تحت تسلط یک دسته از بازارهای چند قطبی ملی[2] بودند. مشخصاً

1. Central Statistical Office,1983, table15.4,P.278.
2. National oligopolies

می‌توان سه یا چهار شرکت مسلط را در هر حوزه شناسایی کرد، خواه این حوزه الکترونیک باشد، پوشاک باشد، خرده فروشی باشد یا مهندسی. در تأیید این قضیه بگوییم که در ۱۹۶۳ پنج شرکت تجاری مهم در تولید صنعتی انگلستان تقریباً ۶۰ درصد کل فروش درهر حوزهٔ تجاری را به خود اختصاص داده بودند[1]. در مجموع، صد شرکت درجهٔ اول یک سوم کل محصولات صنعتی انگلستان در ۱۹۶۰ را با توجه به تسلط شرکتهای بزرگ، به دست آوردند. شرکتهای بومی بربازار داخلی سلطهٔ شدیدی داشتند: در اواخر ۱۹۶۸، ۸۷ درصد از محصولات تولید صنعتی، انگلیسی بود.

پس ازبازاندیشی می‌توانیم مشاهده کنیم که صنعت در انگلستان موقعیت نسبتاً راحتی داشت. براکثر بازارهای داخلی نظارت می‌کرد، رقبای کم، رشدی پیوسته و بازارهایی مطمئن داشت و به طور روزافزون در عمق و در سطح یکپارچه بود به نحوی که می‌توانست نظارت و هماهنگی برمنافعش را به حداکثر برساند.

۵. نقشی که برای برنامه‌ریزی در نظر گرفته شده بود شالودهٔ خیلی چیزهای دیگر را هم پی‌ریزی کرد[2] که واضح‌ترین آن در رشد دولت رفاه[3] خود را نشان داد و همچنین در اجماع وسیعی دربارهٔ مشروعیت دخالت دولت دراقتصاد نمود یافت. مثلاً به شکلی معنادار، جریان ملی کردنها که نتیجهٔ جنگ دوم جهانی بود و بسیاری از منابع انرژی و ارتباطات را به دست گرفته بود در خلال دهۂ ۵۰ فقط در صنعت فولاد به دست حزب محافظه‌کار به عقب رانده شد. حوزه‌های دیگر مانند ذغال، گاز و برق بر طبق توافقات حزبی تقسیم شدند.

به عقیدهٔ متفکران مکتب تنظیم این نوع از کنار آمدن باهم، برنامه‌ریزی وسیع دربسیاری از حوزه‌های زندگی را تقویت کرد، همچنین حمایت اکثریت مردم را جلب کرد که احساس می‌کردند که به خصوص آموزش و پرورش و بهداشت دولتی بسیار به نفع آنها است و از این طریق به حفظ ثبات درکل نظام فوردیستی یاری رساند.

---

1. Westergaard and Resler,1975,P.152.
2. Addison,1982
3. Welfare state

با به حساب آوردن بعضی از روندهای مهم اجتماعی و سیاسی و وقایع دهۀ ۷۰، بهتر می‌توان نظام فوردیستی انباشت را ارزیابی کرد. در همین دوره بود که، در بحبوحۀ رکود واضح و شوک فراگیر افزایش قیمت نفت در ۱۹۷۳(۵)، آگاهی‌ای نسبت به آن تحولاتی که در حال رخ دادن بود و معنی آن این بود که نظام فوردیستی دیگر قابل دوام نیست، شکل گرفت. آغاز پیدایش پسا- فوردیسم، که با روندهایی که پایه‌های شرایط فوردیستی را سست کرد علامت نشان داد، در خلال این دوره بود. شیوه‌های اداره، ذخیره و عمل بر روی اطلاعات در مرکز توفان این تحولات بودند.

جهانی شدن

یکی از مهم‌ترین عواملی که فوردیسم را به سقوط کشاند و غالباً آن را به منزلۀ ویژگی دورۀ پسا- فوردیسم می‌پندارند، جهانی شدن است. این تحولی درازمدت و هنوز به انجام نرسیده است، اما در خلال دهۀ ۷۰ و از آن به بعد شتاب گرفت. این اصطلاح صرفاً به بین‌المللی شدن روزافزون امور اشاره نمی‌کند که بشارتِ کنش متقابل بیشتر بین دولتهای ملی مستقل را می‌دهد. جهانی شدن به معنی چیزی بیش از این است: این پدیده علامت افزایش وابستگی متقابل و درهم آمیختن روابط انسانی به موازات یکپارچگی روزافزون حیات اجتماعی - اقتصادی جهان است. گرایشی در برداشت از جهانی شدن وجود دارد که آن را عمدتاً امری اقتصادی می‌داند که با گره خوردن بازارها، پولها و شرکتها آشکار می‌شود. این نظر صحیح است، اما جهانی شدن وضعیتی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی نیز هست که در آن مثلاً، افزایش انفجارآمیز مهاجرت، فعالیت گردشگری، موسیقیهای آمیخته، و مسئلۀ تشدید یافتۀ راهبردهای سیاسی جهانی برای مقابله با تهدیدها و مبارزه‌طلبیها نسبت به امر بقا، آشکار است.

سرمایه‌داری، یعنی شکل اجتماعی‌ای که پیشتاز جهانی شدن بوده است، خود را با موفقیت خارق العاده‌ای اثبات کرده است: یعنی اینکه دسترسی خود را به تمام پهنۀ جهان وسعت داده و همزمان به عمق قلمروهای محرمانۀ زندگی نیز نفوذ کرده است. فعالیتهای

سرمایه‌داری امروزه هم جهانی است (و توسعهٔ سریع به مناطقی که تا به حال منزوی بوده‌اند مانند شوروی سابق و چین) و هم درعین حال، به خوبی قادر است تا بـه حـوزه‌هایی مـانند نگه‌داری از بچه، بهداشت شخصی و تأمین مواد غـذایـی روزمـره وارد شـود. سـرمایه داری، همچنان که این کار را به پیش می‌برد، کل جهان را وارد شبکه‌های ارتباطی می‌کند چنانکه، مثلاً ما قهوهٔ خود را از بخشی از جهان وارد می‌کنیم، شرابمان را از بخشی دیگر، آنها تلویزیونشان را از یک ناحیه و پوشاکشان را از ناحیه‌ای دیگر وارد می‌کنند و تمام این فعالیتها را پیوندهایی هدایت می‌کند که جهان را یکپارچه می‌سازد. به سادگی، این روند حرکت به سوی جهانی است که روابط در زمینهٔ آن به گونه‌ای هدایت می‌شود که زندگی محلی و به ویژه فردی بتواند به شکلی از قبل تجربه شده ظاهر شود.

به علاوه، آنچه برای عمل جهانی شدن حیاتی است، گسترش شرکتهای فراملّی[1] است که بنیادهای اصلی این پدیده را تشکیل می‌دهند. بـه خـصوص بـرآورد رشـد و گسـترش سـریع شرکتهای فراملّی در دهه‌های اخیر مهم است. مثلاً، در ۱۹۵۰ تنها سه شرکت از ۳۰۰ شـرکت بزرگ فراملّی در بیش از بیست کشور، مؤسسات تابعه داشتند اما تا ۱۹۷۵ چهل و چهار شرکت فراملّی از ایالات متحده درکشورهای دیگر حضوری اینچنینی داشتند. باز، در ۱۹۵۰، اکثریت عظیم شرکتهای فراملّی امریکایی در کمی بیش از شش کشور، مؤسسه تابعه داشتند؛ تا ۱۹۷۵ فقط نه شرکت در چنین مقیاس کوچکی عمل می‌کرد[2].

درک اندازه و دامنهٔ کاری شرکتهای چند ملیتی مشکل است، اما این تصور می‌تواند از هیچ بهتر باشد که اگر ثروت کشورها و شرکتها را باهم مقایسه کنیم، شرکتهای فراملّی می‌توانند پنجاه درصد بالایی را به خود اختصاص دهند. درواقع، در چارچـوب مسـائل مـالی فـقط دو دوجین از کشورها بزرگ‌تر از عظیم‌ترین شرکت فراملّی‌انـد. امـثال جـنرال مـوتورز (بـا ۱۳۳ میلیارد دلار درآمد در ۱۹۹۲)، آی.بی.ام. (۶۵ میلیارد دلار درآمد)، شل (۹۹ میلیارد دلار درآمد)

---

1. transnational corporation (TNC)

2. Dicken,1992,P.50.

و جنرال الکتریک (۶۲ میلیارد دلار درآمد) درحقیقت "نیروهای مسلط اقتصاد جهان‌اند"[1] و ۲۵ درصد کل تولید جهانی را به خود اختصاص می‌دهند[2]. آنها در حدّ بالایی متمرکز شده‌اند، بزرگ‌ترین شرکتهای فراملّی بیشترین سهم را در هر بخشی به خود اختصاص می‌دهند. مثلاً، پیتر دیکن "باشگاه میلیاردرهایی" از تنها ۶۰۰ شرکت فراملّی را شناسایی کرده که بیش از ۲۰ درصد محصولات صنعتی و کشاورزی اقتصاد در بازار جهان را تأمین می‌کنند و باز در داخل اینها "تنها هفتاد و چهار شرکت فراملّی پنجاه درصد کل فروش را به خود اختصاص می‌دهد"[3].

جهانی شدن، که توسط شرکتهای فراملّی عملیاتی شده و شکل گرفته است، تعدادی ویژگی بسیار مهم دارد. ویژگیهای برجسته در میان اینها به شرح زیر است.

جهانی شدن بازار

جهانی شدن یعنی اینکه شرکتهای مهم فعال اکنون با این پیش‌فرض عمل می‌کنند که بازارهای آنان جهانی‌اند و اینکه این بازارها اکنون بر روی همهٔ مؤسسه‌های اقتصادی[4] به همراه امکانات مالی آنها باز است و با رضا و رغبت در آنها مشارکت می‌کنند. البته، حتی امروزه تعداد کمی از شرکتهای فراملّی تحت راهبردی صرفاً جهانی عمل می‌کنند اما بدون شک این مسیری است که آنها در آن در حال حرکت‌اند.

جهانی شدن یعنی اینکه بازارها امروزه بزرگ‌تر از قبل شده‌اند و اینکه به طور روزافزون به شرکتهایی که دارای امکانات مالی هنگفتی‌اند که برای حمایت از حضوری جهانی ضروری است، محدود می‌شوند[5]. با وجود این، دقیقاً به این دلیل که شرکتهای غول آسا با توانایی مالی بالا، به خاطر دامنهٔ دسترسی جهانی بر سر بازارها می‌جنگند آنها به نحوی پارادوکسیکال محل رقابت بی‌رحمانه‌تری نسبت به سابق شده‌اند. در روزگار پیشین، بازاری ملّی ممکن بود تحت سلطهٔ بازار چند قطبی منطقه‌ای قرار گیرد اما با گذشت زمان، حریم این هردو بیش از پیش توسط

---

1. Dicken,1992,P.49.
2. Ibid,P.48.
3. Ibid,P.49.
4. economic etities
5.Barnet and Muller, 1975.

بیگانه‌ها شکسته شده است (و البته، شرکتهای بومی فعال به خارج از کشور خود رفته‌اند تا به بازارهای دیگر هجوم برند). این حریفان جدید، در تثبیت حضوری جهانی، هم بزرگترند و هم آسیب‌پذیرتر از گذشته. به هر کجا که بنگریم بسرعت می‌توانیم گواه این فرآیند را ببینیم، مثلاً صنعت اتومبیل‌سازی اکنون در سطحی جهانی و با خودروهایی که در مقیاسی جهانی بازاریابی می‌شوند فعالیت می‌کند، یعنی آنکه قهرمانان ملی روزگار پیشین دیگر نمی‌توانند مطمئن باشند؛ یک نمونهٔ مورد تأکید تصاحب آخرین کارخانهٔ مهم خودرو سازی بریتانیا، یعنی روور، توسط بی.ام.و. در سال ۱۹۹۴ است (گرچه هوندا قبلاً ۲۰ درصد تجهیزات "انگلیسی" را صاحب شده بود). ویژگیهای مشابه بسیاری در صنایع پتروشیمی، داروسازی، کامپیوتر، تجهیزات مخابرات و وسایل‌خانگی الکترونیکی نیز خود را نشان داده‌اند. درواقع، امروزه بازار تقریباً در هر کجا و بیش از پیش تبدیل به امری جهانی شده است.

این بازار جهانی به طور کلی به سه بخش اصلی قابل تقسیم است- امریکای شمالی، اروپا و خاور دور - و البته شرکتهای فراملّی مهم به شکلی وسیع در هر سه قلمرو فعالیت می‌کنند. این تقسیم‌بندی سه تایی نکتهٔ دیگری مبنی بر جهانی شدن ابزار بازار را به ما یادآوری می‌کند. اشارهٔ من دراینجا به کمی بیش از یک نسل از آن پدیده است که امروزه شاید نمونهٔ آرمانی شرکتهای جهانی باشد، به معنای دقیق کلمه شرکتهای مختلط ژاپنی که اغلب ادعا می‌کنند که ریشه‌های ملّی ندارند (به غیر از آن کشورهایی که در آنها سرمایه‌گذاری کرده‌اند). امثال هیتاچی (با ۶۱/۵ میلیارد دلار درآمد در سال ۱۹۹۲)، ماتسوشیتا (۵۷میلیارد دلار درآمد)، تویوتا (۷۹ میلیارد دلار درآمد) و سونی (۳۱/۵ میلیارد دلار درآمد) راهبردهای مشخص جهانی برای دامنهٔ محصولاتشان دارند. این شرکتها پس از گذشت سالها در زمینهٔ اتومبیل، وسایل خانگی الکترونیکی و جدیدتر از همه، فناوریهای اطلاعاتی ثابت کرده‌اند که بسیار موفق‌اند. به طور همزمان، این شرکتها در تحول اساسی همه جانبه‌ای در منافع دیرینهٔ شرکتی در غرب نقش داشته‌اند. مبارزه‌طلبی ژاپنی خواه در زمینهٔ اتومبیل، تجهیزات اداری، تلویزیون، ویدیو یا کامپیوتر آنچه را که لااقل زمانی نظم اقتصادی بالنسبه ثابتی بود به لرزه افکنده است.

جهانی شدن تولید

چون شرکتها بیش از پیش در بازارهای جهانی درگیرند، پس نتیجه گرفته می‌شود که آنها می‌بایست امور خود را در سطحی جهانی به جریان بیندازند. راهبردهای جهانی تولید ویژگی مرکزی چنین تحولی است، مثلاً، شرکتهای فراملّی غالباً ترتیبی می‌دهند تا مرکز فرماندهی آنها در نیویورک باشد، تدارکات طراحی در ویرجینیا و تولید در خاور دور، با دفتری در لندن که فعالیتهای فروش را هماهنگ می‌کند. منطق محتوم جهانی شدن برای شرکتهای فراملّی، برنامه‌ریزی برای چنین راهبردهایی است تا بتوانند سود نسبی خود را به حداکثر برسانند.

این تحول، مسائل اطلاعاتی را به دم دست ما پرتاب می‌کند چون به جز با خدمات پیچیدهٔ اطلاعاتی از چه راه دیگری می‌توان راهبردهای بازار و تجهیزات تولید صنعتی جهانی را سازماندهی کرد؟ من بعداً دراین باره بیشتر سخن خواهم گفت، اما دراینجا می‌توان چنین اظهار نظر کرد که جهانی شدن تولید، رشد آنچه راکه دیکن "فعالیتهای چرخشی" ای می‌نامد که "بخشهای گوناگون نظام تولید را به هم متصل می‌کند"[1] نیز تشویق و تشجیع می‌کند. یعنی شرط اساسی در جهانی شدن تولید، جهانی شدن خدمات اطلاعاتی مانند تبلیغات، بانکداری، بیمه و خدمات مشاوره بوده که "شکل‌گیریِ زیر ساختی جهانی"[2] را تأمین کرده است. برای مثال، امریکن اکسپرس[3]، سیتی کورپ[4]، بانک امریکا[5]، لویدز و مریل لینچ[6] با ارائه خدمات به تجهیزات صنعتی شرکتهایی که ساختارها و جهت‌گیریهای آنها باهم بدّقت هم سنگ است، جهان را نیز در خود فرا می‌گیرند.

جهانی شدن امور مالی

گسترش جهانی خدمات اطلاعاتی مانند خدمات بانکها، یکی از جنبه‌های مرکزی جهانی شدن است. این خدمات تا اندازه‌ای نشانهٔ جهانی شدن امور مالی است اما به چیزی بیش

---

1. Cicken,1992,P.5.
2. Ibid.
3. American Express
4. Citicorp
5. Bank America
6. Merril Lynch

از این نیز اشاره دارد: این تنها تکامل روزافزون بازار مالی یکپارچهٔ جهانی است. ما امروزه با نظامهای فناوری اطلاعاتی مناسب کنونی به اضافهٔ رفع نظارت قانونی از بازار بورس و فسخ نظارت برارز، برای معاملات بیست وچهار ساعتهٔ سهام، اوراق قرضه و پولهای رایج، تسهیلاتی برای جریان مداوم و آنی پردازش و ذخیرهٔ اطلاعات پولی در اختیار داریم. این تحولات، هم مقدار و هم سرعت معاملات مالی بین‌المللی را شدیداً افزایش داده و همراه با آنها موجب آسیب‌پذیری تشدید یافتهٔ هر اقتصاد ملی در بازارهای پولی گشته است.

وسعت و سرعت این جریانهای اطلاعاتی حیرت‌آور است. مثلاً ویل هاتن[1] اظهار می‌دارد که امروزه میزان جابه‌جایی ارزهای خارجی، اندازهٔ اقتصادهای ملی راکوچک نگه داشته و جریانهای تجاری آنها را (روشی سنتی در اندازه‌گیری میزان فعالیت اقتصاد ملی برطبق سطوح واردات و صادرات) در مقایسه کوچک نشان می‌دهد. از این رو، "ترازکل تجارت کالا در جهان در ۱۹۹۳ دو سوم تولید ناخالص داخلی[2] ایالات متحده است؛ که با معامله در بازارهای ارز خارجی و بدون درنظرگرفتن بازارهای مشتق برون مرزی[3]، یعنی بازارهای اوراق قرضه و سهام، در طول کمتر از دو هفته به همین ترازکلی خواهد رسید"[4]. جویس کولکو[5] رشدی تصاعدی را در تجارت ارز خارجی ردیابی می‌کند که بین سالهای ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۴ دو برابر شد و ۳۰ درصد دیگر هم در دو سال بعد به آن اضافه شد[6]. تازه‌تر از همه، مجلهٔ فورچون[7] (۲۶ جولای ۱۹۹۳) گزارش می‌دهد که جریانهای پولی از طریق کلیرینگ هاوس اینتربانک پی‌منتز سیستم[8] در ایالات متحده امریکا به طور متوسط ۸۵۰ میلیارد دلار یا بیشتر در روز است و گاهی از یک تریلیون دلار هم می‌گذرد؛ یعنی نسبت به دههٔ گذشته ۴۰۰ درصد رشد کرده است. به روشهایی مشابه، یک روزنامه‌نگار فایننشال تایمز، افزایشی چشمگیر را دربازار ارز خارجی تا ۱۰۰۰ میلیارد دلار در روز در ۱۹۹۳ اعلام می‌کند و همچنین گزارش می‌دهد که تجارت برون مرزی در

---

1. Will Hutton
2. GDP(gross domestic product)
3. cross-border derivative
4. Hutton,1994,P.13.
5. Joyce Kolko
6. Kolko,1988,P.193; Cf.Coakley,1992.
7. Fortune magazine
8. Clearing House Interbank Payment System

موجودی سهام از ۸۰۰ میلیون دلار در ۱۹۸۶ به ۱۳۰۰ میلیارد دلار در ۱۹۹۱ افزایش یافت[1]. و باز، به رشد چشمگیر تجارت دلار اروپایی[2] توجه کنیم(۶). رشد این تجارت فقط از چند صدمیلیون دلار با جابه‌جایی پولی بین ۲تا۳ میلیون دلار در روز در نیمهٔ دههٔ ۵۰ شروع شد و به چیزی به ارزش ۳۰۰ میلیارد دلار در ۱۹۸۵ با جابه‌جایی پولی بین ۲۰۰ تا ۵۰۰ میلیون دلار در روز رسید[3].

جهانی شدن ارتباطات

بعد دیگر جهانی شدن گسترش شبکه‌های ارتباطی است که کرهٔ زمین را فرا می‌گیرند. آشکارا بعد فناورانه‌ای برای این قضیه وجود دارد - ماهواره‌ها، تجهیزات ارتباطی و امثالهم - که من بدان باز خواهم گشت، اما دراینجا باید توجهم را به پدیده‌ای که در دو فصل پیش دربارهٔ آن بحث کردم، معطوف کنم: شکل‌گیری محیطی نمادین که به سراسر کره دسترسی دارد و تا حدّ بسیار زیادی توسط شرکتهای فراملّی رسانه‌ای سازماندهی شده است.

این امر پیامدهای بسیار مهم اجتماعی و فرهنگی دربردارد، اما من تنها بر پیدایش حوزه‌ای اطلاعاتی تأکید می‌کنم که برای مردم تصاویر ذهنی مشترک تهیه می‌کند. برای مثال، در ۱۹۹۱ هسته‌ای از فیلمهای سینمایی که در ایالات متحده تهیه شده بودند، در هر جای کره زمین که به نمایش درآمدند، از هر نظر که بگویید بیشترین مخاطب را به دست آوردند. با گرگها می‌رقصند، ویرانگر ۲، رابین هود شاهزادهٔ دزدان و سکوت بره‌ها در آلمان، انگلستان، ایتالیا، فرانسه، اسپانیا، استرالیا، ایالات متحده - تقریباً در هر جا که سینما وجود دارد - پیشتازان گیشه شدند. این عمل برای مخاطبان، گرچه از نظر پاسخها و تمایلات به طور وسیعی گوناگون بودند، عرصه نمادین متقابلی تهیه می‌کند - وبه همان گونه امروزه می‌توان بسیار دربارهٔ نمایشهای تلویزیونی، بنگاههای خبری و مسلماً از صنایع مد، سخن گفت.

---

1. Blitz,1993.
2. Eurodollars
3. Hamilton,1986,P.21.

با وجود این، هرگاه بخواهیم سخنی را دربارهٔ پیامدهای جهانی شدن ارتباطات هنگامی که به مردمی خاص و مکانهایی خاص محدود می‌شود به صراحت بیان کنیم، باید بگوییم که جهانی شدن ارتباطات دخالت مهمی در عملکرد نظام اقتصادی جهان داشته است. یقیناً، به صراحت نمی‌توان گفت که سریالهای سطحی تلویزیون امریکا بینندگان را به سوی سبک زندگیهای به نمایش درآمده متمایل می‌کند، که تبلیغات با موفقیت مردم را ترغیب کرده‌اند، که طراحیهای به نمایش درآمده در فیلمهای سینمایی آه و حسرت درمیان مخاطبان رابرمی‌انگیزد، یا اینکه موسیقی راک که از لوس آنجلس و لندن سرچشمه گرفته جوانان را تشویق می‌کند تا در طلب این باشند که به سبک مجریان آن لباس بپوشند و غذا بخورند. دراین که این تصاویر جهانی اغلب چندین عنصر از فرهنگهای متفاوت را به نحوی یکسان می‌سازند که آنهادر جهت‌گیری خود یک سویه نیستند، جای بحث نیست. اما یقیناً کنارگذاردن این نظر امکان‌پذیر نیست که تصور ادامهٔ فعالیت بخشهای بزرگی از نیروهای اقتصاد جهانی بدون محکم کردن پایه‌های این محیط نمادین غیرممکن است. ممکن است این محیط به تنهایی برای ترغیب کافی نباشد، اما برای اکثر کوششهای اقتصادی لازم است.

هریک از این جنبه‌های جهانی شدن، به زیر ساختی اطلاعاتی برای دست و پنجه نرم کردن با تأکیدها و کششهای عملیاتی جهانی نیاز دارد و در جهت ساخت آن نقش دارد. یعنی همچنان که جهانی شدن رشد کرده و همچنان که این رشد ادامه می‌یابد، به همان ترتیب شیوه‌های ادارهٔ اطلاعات و جریانهای اطلاعات جایگاه خود را یافته‌اند. ما می‌توانیم عناصر اصلی این زیرساخت اطلاعاتی را تشخیص دهیم.

● انتشار و گسترش جهانی خدماتی مانند بانکداری، ادارهٔ امور مالی، بیمه و تبلیغات اجزای اساسی جهان شدن‌اند. بدون این خدمات، شرکتهای فراملّی قاعدتاً در فعالیتهای خود ناتوانند. اطلاعات البته کسب و کار آنان است، جزءِ سازنده و کلیدی کار آنان است: اطلاعات دربارهٔ بازارها، مشتریان، مناطق، اقتصاد کشورها، خطرپذیریها، الگوهای سرمایه‌گذاری، نظامهای مالیاتی و امثالهم. این خدمات با افزودن ارزش توسط تحلیل، پاسخ به موقع یا هم

سنجی[1]، اطلاعات راگردآوری و نیز تولید و توزیع می‌کنند.

● جهانی شدن نیاز به ساخت، و هر جا لازم باشد، تقویت فناوریهای کامپیوتری و ارتباطی دارد. درسالهای اخیر ما شاهد فناوریهای اطلاعاتی سهل‌الوصول و نوآوریهایی درآنها بوده‌ایم که شرط لازم هماهنگی معاملات جهانی‌اند.

● حاصل این زیرساخت اطلاعاتی، رشد جریانهای اطلاعاتی به میزانی کاملاً خارق‌العاده بوده است. مثلاً، مجلهٔ تجاری فورچون گزارش می‌دهد که تماسهای تلفنی بین‌المللی به ایالات متحده و بالعکس بین ۱۹۸۱ تا ۱۹۹۱ رشدی ۵۰۰ درصدی (از ۵۰۰ میلیون به ۲/۵ میلیارد) داشته است[2]. درجای دیگر، گسترشی حیرت‌انگیز در نقل و انتقال مالی در طول بزرگراههای بین‌المللی اطلاعاتی در جریان است. نرخ تجارت ارز، الگوهای سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و بازارهای اوراق قرضه و سهام، با تأکید براهمیت جریانهای اطلاعات مالی در بازارهای جهانی بسرعت توسعه یافته‌اند.

زوال فوردیسم؟

جهانی شدن به معنی سخت شدن هرچه بیشتر حفظ فوردیسم است. در حالی که پایهٔ سازمانی فوردیسم - یعنی دولت ملی - با گسترش شرکتهای فراملّی و جریان پیوستهٔ اطلاعات در سراسر کره تضعیف می‌شود، چگونه امور می‌توانند به گونه‌ای متفاوت از آن باشند؟ فوردیسم وابسته بود به حاکمیت دولتهای ملی، به توانایی حکومتها در طرحریزی سیاستها و اجرای آنها در سرزمینی مفروض، به مصونیت نسبی شرکتهای بومی نسبت به رقبای خارجی و به عملی بودن شناسایی شرکتهای ملی. اما در روزگار بازاریابی جهانی، دادوستد دیوانه‌وار ارز خارجی و شرکتهایی که در مکانهای متعدد در سراسر جهان جای می‌گیرند، رشد این اوضاع هر چه بیشتر بعید می‌شود.

باید احمق بود تا اهمیت کشور را برای جنبه‌های بسیار زیادی در زندگی انکار کرد، اما

---

1. collation

2. Fortune, December,P.37.

این اهمیت لااقل ازنظر اقتصادی کمتر مطرح می‌شود. دو دلیل مهم به ویژه برای این مسئله وجود دارد. نخست آنکه افزایش اهمیت شرکتهای فراملّی، مالکیت ملی هر کشور مفروضی را تحت الشعاع قرار می‌دهد. مثلاً تا چه اندازه می‌توان جی.ایی.سی[1] یا هیتاچی را جزو مایملک ملی به حساب آورد؟ شرکتهایی مانند اینها معمولاً انگ ملی دارند، اما با بخشهای بسیار بزرگی ازمحصولات و سرمایه‌گذاریهای آنها در خارج، نام‌گذاری صریح آنها به انگلیسی یا ژاپنی مشکل است. مثلاً در اوایل دههٔ ۷۰ در انگلستان بیش از ۵۰ درصد ظرفیت تولید صنعتی در فناوریهای سطح بالا (مانند کامپیوتر، الکترونیک و غیره) و کالاهای مصرفی با تبلیغات شدید (مانند ریش‌تراش، قهوه، غلات و غیره) به مؤسسات تابعهٔ شرکتهای خارجی اختصاص یافت[2]. آیا صنایعی که در انگلستان قرار گرفته‌اند مانند نیسان (درساندرلند)، آی‌بی‌ام (درپورتسماوث)[3] یا ژیلت (در لندن) انگلیس‌اند، ژاپنی‌اند یا امریکایی؟ تحقیقی در مجلهٔ لیبور ریسرچ[4] در ۱۹۸۳ به این نتیجه رسید که ۴۴ درصد محصولات پنجاه شرکت صنعتی درجهٔ اول انگلیسی در خارج از کشور تولید می‌شوند. پرسش تکمیلی نگران‌کننده‌ای به این ترتیب مطرح می‌شود: این شرکتهای فراملّی پس به چه کسی پاسخگویند؟ اگر آنها سرمایه‌گذاری کلانی در خارج از حوزهٔ نظارت قانونی به اصطلاح "دولت مبدأ" فرضی خود دارند، پس به چه کسی پاسخگویند؟ این امر مالکیت را مسئله‌ای کاملاً پیچیده فرض می‌گیرد، اما ما می‌توانیم در این زمانهٔ معاملات بورس سهام جهانی مطمئن باشیم که شرکتهای فراملّی صرفاً در مالکیت شهروندان هیچ کشوری نیستند. با گسترش این امر که شرکتهای خصوصی به طور عمده نسبت به سهامداران خود پاسخگو باقی می‌مانند، در اینصورت این مالکیت بین‌المللی الزاماً مفاهیم "منافع ملی" و راهبردهای تدوین شده توسط دولتهای ملی را تضعیف می‌کنند.

شیوهٔ دومی که پایه‌های دولت ملّی، و در نتیجه رژیمهای فوردیستی، از طریق آن متزلزل می‌شود از جانب فشارهایی است که از عمل در محیط اقتصادی جهانی وارد می‌شود[5]. اگر

---

1. GEC
2. Pollard,1983.
3. Portsmouth
4. Labour Research
5. Cf. Sklair,1990.

دولتهای ملّی در تصمیم‌گیریهای تجاری، به عنوان سرمایه‌گذار کمتر محلی از اعراب دارند و شرکتهای فراملّی به دنبال بالاترین درآمد ممکن از سرمایه‌هایشان در سراسر جهان‌اند، پس کشورهای منفرد می‌بایست با فشار بی‌امان برای شرکت در نظام جهانی و موافقت با آن روبرو شوند. این قضیه در هیچ کجا بشدت قلمرو جریانهای مالی روشن نیست، به خصوص اینکه دولتهای ملی اگر هر کاری غیر از روال عادی کنند دچار آسیب‌پذیری در خصوص پولهای رایج و سرمایه‌گذاری می‌شوند.حاصل یکپارچگی و درهم آمیختگی اقتصاد کشورهای جهان این است که می‌بایست خود را برطبق اوضاع بین‌المللی شکل بدهند، نتیجه این که دولتهای منفرد "حفظ انسجام خود را در مواجهه با واقعیتهای نوین سرمایه‌داری بین‌المللی به طور خارق‌العاده‌ای مشکل می‌یابند"[1].

اکثر کشورها هم اکنون، کم و بیش با اشتیاق تمام، در طلب سرمایه‌گذاری از جانب شرکتهای فراملّی‌اند، اما پیش شرط لازم این امر گردن نهادن به اولویتهای منافع شرکتها است که به عرف بازار متعهدند (تا آنجاکه این عرف منافع آنها را به حداکثر برساند) و تواماً به سرزمینهای خاصی نیز محدود نیستند.

نتیجهٔ وحدت بازارهای مالی جهان این بوده که سرمایه‌گذاران و تاجران در هر زمان که ضعف یا دودلی دیده‌اند حاکمیت پولی حکومتهای منفرد را به مبارزه‌جویی فراخوانده‌اند، یعنی چیزی که در اوایل دههٔ ۹۰ در انگلستان، ایرلند و اسپانیا و همچنین در دیگر کشورها تجربه شد. این به معنی از دست رفتن اختیارات سیاسی و آزادی عمل حکومتها است، چون:

"بازار سرمایه‌ای ناشناس در سطح جهانی سلطه دارد و داوریهای آن دربارهٔ قابلیت اعتبار مالی حکومتها و امکان تداوم آن حَکَم نهایی است -که بسیار مهم‌تر از نظر رأی‌دهندگان ملی است. تاهمین جای قضیه بسیاری از کشورها خود را می‌بازند. اگر سیاستهای مصوب بازار...را عملی نکنند، آن وقت وامها و پولهایشان - بافشار برآنها برای مواجهه با سیاستی سختگیرانه و

1. Scott and Storper,1986,P.7.

ناخواسته - به حراج گذاشته می‌شود"[1].

درخلال نیمهٔ دهه ۶۰ هارولد ویلسون، نخست وزیر وقت از حزب کارگر، از "بانکداران زوریخی"[2] مرموز که معاملات تعیین عیار آنها دولت او را وادار به کاهش ارزش پوند و هزینه‌های عمومی کرده بود گله و شکایت داشت. این نمونه‌های نقل شده به منزلهٔ مثالهای بسیار از اعمال قدرت سرمایه‌گذاران برای محدود کردن سیاستهای ملی بود. و همین گونه نیز هست، اما امروزه چگونه می‌توان فشارهای بسیار زیاد مراکز یکپارچه‌تر و با اتصالات الکترونیکی مالی را مهار کرد.

پسا - فوردیسم

این روندها، در ترکیب با رکودهای اقتصادی که سرمایه‌داری پیشرفته را در خلال دههٔ ۷۰ آزار می‌داد، باعث خلق رژیم انباشت نوینی شد. یعنی اینکه بعد از دورهٔ بیست و پنج- ساله‌ای از ثبات، جریان فوردیسم از بین رفته بود. اوضاع نوین احتیاج به تحولات ریشه‌ای داشت، به خصوص بازسازی کلی سازمانهای شرکتی به شرط آنکه آنها امید به گسترش پایداری راکه زمانی از آن برخوردار بودند و حصول توافق با محیط جدیدی که خود را درآن می‌یافتند، داشته باشند.

بخش مهمی از این تحول، حمله به طبقه کارگر سازمان یافته بود که ابتدا به اتحادیه‌های کارگری و بعد به طور کلی[3] به ایده‌های اشتراکی وسعت یافت، به خصوص در انگلستان و ایالات متحده. دریک سطح، حمله به کارگران لازم بود زیرا فعالیتهای سنتی آنان مانعی بر سرراه هر تحول ریشه داری شده بود، اما در سطح دیگر، این حمله نشانهٔ بیماری ویژگی عموماً دست و پاگیر و بدون انعطاف دورهٔ فوردیسم بود. جهانی شدن وعدم قطعیت مداوم اقتصادی، چنانکه خواهیم دید، پاسخگویی سریع و چند جانبه‌ای را لازم داشت، چیزهایی که مجموعهٔ فوردیسم و شیوه‌های بی‌روح آن نمی‌توانست آن را ارائه دهد.

1.Hutton, 1994.
2.gnomes of Zurich
3. tout court

بنابراین یکی از شروط لازم برای دگرگونی عمیق، خط مشی‌ای برای روابط صنعتی بود که جنبش اتحادیه کارگری را تضعیف کند. در ایالات متحده این کار نسبتاً ساده بود و پس از اینکه در اوایل دههٔ ۸۰ رئیس جمهور ریگان کنترل‌کنندگان حمل ونقل هوایی را شکست داد، مقاومت کمی در برابر دگرگونی باقی ماند. در انگلستان جنبش کارگری چشمگیرتری وجود داشت اما آن را هم با ابزارهای گوناگونی شکست دادند: از قانون‌گذاری‌ای که نیروهای اعتصاب‌کنندگان را تضعیف می‌کرد و مسئولیت مالی اتحادیه‌ها را برابر قانون افزایش می‌داد و به بیکاری فوق‌العادهٔ بی‌سابقه‌ای که بین ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۱ بیش از ۲۰۰ درصد رشد کرد روی خوش نشان می‌داد و تولید صنعتی را در شغلهایی که طبقه کارگر در آن بیشترین سازماندهی را داشت نابود می‌کرد گرفته تا تصمیم بسیار قاطع دولت برای شکست دادن تلاشهایی -که به ویژه توسط معدنچیان در خلال ۱۹۸۴ و ۱۹۸۵ به صورت اعتصابی دراز مدت شکل گرفت- که مانع طرحهایی برای دگرگونی بنیادی در صنایع و شرکتها می‌شد.

بیرون ریختن کارگران، یعنی پاسخی لازم از طرف شرکتها به رکود بازار، شرط لازم نزدیک به این تحولات بود. اما به دو لحاظ مدت زمان بیشتری طول کشید. یکی اینکه آنچه که با حسن تعبیر "کوچک سازی"[1] نامیده شد با تداوم در طول بیش از یک دههٔ گذشته، بسیاری از شرکتها را موفق به اثبات تواناییشان در "رشد بدون ایجاد شغل" کرد. بنابراین ویژگی کلی رژیم پسا- فوردیستی، توانایی آن برای افزایش قابلیت تولید با کوشش خارق‌العادهٔ کارگران یا کاربرد فناوریهای نوین یا هردو آنها است به شکلی که گسترش اقتصادی با کاهش کارگران توأم باشد. این به هیچ وجه روندی جهانی نیست اما مثالهای بسیاری را می‌توان دراین‌باره یافت، مثلاً آی‌بی‌ام ۲۵ درصد از ۴۰۰۰۰۰ نفر نیروی کار خود را از ۱۹۸۳ بیرون ریخت درحالی که درآمد شرکت تقریباً دو برابر شد؛ تا اواخر ۱۹۹۳ بریتیش تلکوم ۱۰۰۰۰۰ نفر از کل ۲۵۰۰۰۰ نفر نیروی کار خود در ۱۹۸۹ را اخراج کرد در حالی که در همان دورهٔ چهارساله درآمد آن پنج برابر

1. downsizing

افزایش یافت؛ و بریتیش پترولیوم[1] از دست بیش از یک چهارم ۱۳۲۰۰۰ نفر کارکنانش بین ۱۹۸۳ تا ۱۹۹۳ خود را خلاص کرد درحالی که درآمد شرکت بیش از ۲۰ درصد افزایش یافت.

دومین ویژگی، اغلب به منزلهٔ جنبهٔ معرّف سازمان پسا- فوردیستی تلقی می‌شود. بحث بر سر آن است که شرکتها بیش از پیش شروع کرده‌اند به اینکه به طور عمودی چند پاره شوند و منظور از آن این است که با این عمل در عوض تولید هرچه بیشتر در سازمان واحد (و بنابراین سعی بر یکپارچگی عمودی)، گرایشی به سوی عقد قرارداد با خارجیها برای رفع نیازهای شرکت تا حد ممکن در جریان است. این راهبرد تعیین منابع از خارج[2] به خوبی با کوچک سازی جفت و جور می‌شود چون نیاز به کارگرانی نسبتاً اندک در سازمان مرکزی دارد و به هنگام وجود کارگران اضافه بر سازمان، مفید واقع می‌شود (به جای کارکنان اخراجی قراردادی بسته نمی‌شود). کارخانهٔ تولید پوشاک ایتالیایی بنتون[3] دراینجا مثالی معمول است[4]، تجهیزاتی که از ۱۲۰۰۰ کارگر برای تولید پوشاک استفاده می‌کند اما تنها ۱۵۰۰ نفر را تحت استخدام مستقیم دارد. راهبرد بنتون در استفاده از نمایندگیها (بیش از ۳۰۰۰ نمایندگی فروش در ۵۷ کشور دارد) همان تعیین منابع از خارج است، یعنی راهی که شرکت را از مسئولیت نگه‌داری تعداد زیادی از کارکنان دائمی در دفاتر حسابش آزاد می‌سازد.

چندپارگی عمودی تنها هنگامی عملی است که زیرساخت تجهیزات ارتباطی وکامپیوتری مناسبی با پیچیدگی کافی امکان هماهنگی و نظارت بر فعالیتهای گوناگون را فراهم سازد. به جز این چگونه حدود ۱۴۰ بنگاه وابسته به بنتون، هریک با منطقهٔ جغرافیایی جداگانه‌ای که خود مسئول آن هستند، می‌توانند امور را هماهنگ کنند؟ این زیرساخت به چند دلیل مؤلفه‌ای حیاتی از پسا- فوردیسم تلقی می‌شود که تمام آنها نقش افزایش یافتهٔ اطلاعات را در رژیم نوین برجسته می‌کند. من قبلاً دربحث جهانی شدن به جنبه‌هایی از این مسئله که نشانهٔ پسا- فوردیسم بود توجه کرده‌ام، اما ویژگیهایی در زیرساخت اطلاعاتی می‌تواند پررنگ شود:

---

1. British Petroleum
2. outsourcing
3. Benetton
4. Murray,1985.

۱. امکان اینکه راهبردهای جهانی تولید و بازاریابی باهم هماهنگ شوند، امری حیاتی است. بسیاری از مفسران چنین مطرح می‌کنند که در سالهای اخیر ما شاهد گسترش تقسیم کار بین‌المللی جدیدی تحت سرپرستی شرکتهای فراملّی بوده‌ایم که قادرند تا تولید، توزیع و فروش در سطح جهانی را اداره کنند و پایگاههایی را در یک دوجین مکان بین‌المللی هماهنگ سازند. دقیقاً همان‌طور که تعیین منابع از خارج به ارتباطات کامپیوتری وابسته است که سازمانها را قادر به تحقق مشاهدهٔ مداوم تولیدکنندگان و توزیع‌کنندگان بدون استخدام عدهٔ زیادی کارمند در سازمان مرکزی می‌کند، راهبرد جهانی شرکتی نیز تنها برپایهٔ شبکهٔ اطلاعاتی پیچیده‌ای میسر است. به علاوه، فرآیند بازسازی که در بالا به آن اشاره کردیم در تمام ابعادش به خصوص در "اختیارات جهانی"اش (یعنی انتقال تولید به مانیل، تأمین قطعات به پراگ، ورود به بازارهای مسکو و به دست آوردن بعضی تسهیلات در کورک[1]...) "بدون تحول فناوریهای اطلاعاتی و به ویژه ارتباطی، غیرقابل تصور می‌بود"[2]. البته این علّتِ افزایش ۳۰ درصدی انتقال داده از طریق سیمهای تلفن در ایالات متحده در هر سال است[3].

۲. شبکه‌های اطلاعاتی برای اداره کردن تجارت مالی جهانی و خدمات اطلاعاتی مربوط به آن، که مؤلفه‌های اساسی اقتصادی جهانی‌اند، امری حیاتی است. بدون شبکه‌های اطلاعاتی معتبر و قوی، حجم و سرعت خارق‌العاده تجارت مشترک، معاملات بازار بورس، ارتباطات بین بانکی و بانک با مشتری، به علاوهٔ فعالیتهای مربوط به آنها، ناپذیرفتنی است و بنابراین با گسترش معنایی کلمه، رژیم انباشت پسا- فوردیستی ناپذیرفتنی است.

۳. شبکه‌های اطلاعاتی برای اصلاح و پیشرفت محصولات و فرآیندهای تولید نقش مرکزی دارند، نه فقط به خاطر ارائه کارآمدی و کارآیی بیشتر توسط اعمال نظارت دقیق‌تر و بنابراین ارائه عملکرد نظارتی بهتر، بلکه همچنین با ایجاد موقعیتهای فراوان برای ارائه فناوریهای نوینی که مقرون به صرفه‌اند و/یا قادر به بهبود کیفیت‌اند (دراینجا می‌توان خودکاری

---

1. Corke
2. Henderson,1989,P.3.
3. *Fortune*, 13 December,1993,P.35.

و مکانیزاسیون روبه پیشرفت ارائه شده در کار روباتها، کنترل رقمی کامپیوتری[1] و کامپیوتری شدن کل کارهای اداری را به یاد آورد)

۴- شبکه‌های اطلاعاتی، عنصر مکمل کوششهای تقویت‌کننده رقابت‌جویی در محیطی بیش از پیش و به شدت رقابتی است. این امری حیاتی برای شرکتها است که برای هماوردی در رقابت، چه رسد به پیش افتادن در آن، در صف مقدم فناوریهای نوین باشند. اما فشار برای برتری در رقابت شرکتی، از داشتن پیشرفته‌ترین فناوریهای کامپیوتری در سالن کارخانه بسیار فراتر می‌رود. دقیقاً مهم آن است که شبکه‌های اطلاعاتی شرکتها گسترش یابند و به بهترین وجه از آنها استفاده شود - در داخل سازمان و بین سازمانها، آنچنان که کارآیی افزایش یابد؛ برای مؤسسات تابعه و تولیدکنندگان و همچنین از سوی آنها، آنچنان که ضعفها ریشه‌کن شوند و توانائیها افزایش یابند؛ و برای بازارهای شرکتی، آنچنان که موقعیتها بتوانند به چنگ آیند. شرکتی هر چه بیشتر موفق جلوه می‌کند که سالن کارخانه‌اش در سطح بالای خودکاری باشد و بهترین محصولات را ارائه کند، اما همچنین می‌باید مالک شبکهٔ اطلاعاتی درجهٔ یکی باشد که بانکهای اطلاعاتی عالی دربارهٔ عملیات داخلی خود، دربارهٔ مشتریان واقعی و احتمالی و دربارهٔ هر چیز دیگری که می‌تواند به کارهایش مربوط باشد، ایجاد کند - و اینکه بتواند بسرعت بر روی اطلاعاتی که در دسترس دارد کارکند.

به تصور دیوید هاروی، مجموع این فرآیندها به آن چیزی منجر می‌شود که او آن را "فشردگی زمان - مکان"[2] می‌نامد. این امر در طول قرنها رخ داده است، اما از اوایل دههٔ ۷۰ وارد مرحلهٔ به ویژه حادی شده که در خلال آن محدودیتهای روزگار گذشتهٔ مکان به طور گسترده کاهش یافته (شرکتها به لطف شبکه‌های اطلاعاتی می‌توانند منافع خود را در فواصل بسیار دور از هم هماهنگ کنند) و اجبارهای زمان کم شده است (تجارت سریع کامپیوتری[3] به طور روزافزون معیاری برای عصر شبکه‌های جهانی می‌شود). این حقیقتی است که عنصر مهمی از

1. computer numerical control
2. Harvey,1989b,P.284.
3. real-time trading

فشردگی زمان - مکان، گستردگی وسایل پرسرعت حمل و نقل به ویژه در مسافرت هوایی بوده که فقط در جریان چند دهه به طور چشمگیری فاصلهٔ بین قاره‌ها راکم کرده است. اما از این هم مهم‌تر، ایجاد شبکه‌های پیچیده و چند منظورهٔ اطلاعات بوده که قادرند تا مدیریت مستمر و دقیق امور را با نگرانی اندکی نسبت به محدودیتهای زمان اعمال کنند. به فرض، هنگامی که تهیهٔ میوه‌ها و سبزیهای فاسد شدنی را در یک سوپر مارکت نمونه در نظر می‌گیریم، یعنی غذاهایی که از سراسر جهان و در تمام طول سال در دسترس قرار می‌گیرد می‌توانیم درک کنیم که "فشردگی زمان - مکان" برای زندگی در اواخر قرن بیستم چه ارزشی دارد. همین تصور را می‌توان دربارهٔ تولید و تأمین ریزتراشه‌ها، یخچالها، پوشاک و حتی کتابها به کار برد.

هریک از این ویژگیها نشانهٔ کیفیتی است که همواره در توصیفهای راجع به پسا- فوردیسم برجسته می‌شود - یعنی انعطاف پذیری. این کیفیت به منزلهٔ تضاد مشخص نسبت به اوضاع تحت رژیمهای فوردیستی که دست و پاگیر، سازمان یافته و استاندارد بودند مطرح می‌شود. بیاییم بعضی از جنبه‌های مشترک مورد توجه را در انعطاف پذیری بررسی کنیم و درحین آن، درنظر داشته باشیم که دوران فوردیستی را ظاهراً مخالفان آن ترسیم کرده‌اند.

نخست اینکه نوعی انعطاف پذیری جدید در نزد کارگران به وجود آمده است. یعنی اینکه کارگر دورهٔ پسا - فوردیستی کسی است که نه به تعاریفی خشک از شغل وفادار است و نه دارای این نگرش است که او برای تمام زندگی کاری خود قابلیت یک شغل را دارد. در تضاد با دورهٔ "مقاومت دربرابر تعیین مرز" و "یک تعمیرکار همیشه تعمیرکار است"، امروزه قدرت انطباق را به منزلهٔ کیفیت اصلی به همراه اصل "مهارت چند جانبه" داراییم. تصویری که در اینجا ارائه می‌شود عبارتست از "آموزش مادام‌العمر"، عبارتست از درک استمرار دگرگونی دراین "روزگار نوین" و اینکه بنابراین کارگران می‌بایست بالاتر از همه چیز "انعطاف‌پذیر" باشند[1]. جهت یابی در شغل و آموزش دقیقاً یکی از جنبه‌های این انعطاف پذیری است چون انعطاف پذیری در پرداخت دستمزد (یعنی گرایش به سوی پرداخت پول به افراد براساس آنچه انجام می‌دهند نه

1. Cf. Mc Gregor and Sproull,1992.

براساس توافقی همگانی یا نرخی ملی)، انعطاف‌پذیری در کار (آمادگی برای تغییر شغل در هر چند سال که با این هدف، قراردادهای استخدام مدت دار رشدی عمومی کرده است)، انعطاف‌پذیری در زمان (استخدام پاره وقت بسرعت رشد می‌کند، به همان ترتیب "وقت کار شناور"[1] و فشار برای نوبتهای کاری غالباً در طول تعطیلات آخر هفته افزایش می‌یابد).

دوم، انعطاف‌پذیری در تولید است. نظر مطرح شده این است که روشهای فوردیستی را گسترش تولید چند منظورهٔ مقرون به صرفه‌ای که مدیون شبکه‌های اطلاعاتی است منسوخ کرده‌اند مانند نظامهای "در - موقع - لازم"[2] که کارخانه تا سفارشی نگیرد تولیدی نمی‌کند و بنابراین از انبارداری و کالاهای فروش نرفته خلاص می‌شود. چنین نظامهایی برای عمل می‌بایست به اندازهٔ کافی در پاسخگویی مشتاقانه به مشتری انعطاف داشته باشند، چون البته مشتریان مدت زمان درازی برای کالاهای درخواستی خود صبر نخواهند کرد. باوجود این، رقابت در بازار، خدماتی اضافی را بر چنین انعطاف‌پذیری‌ای می‌افزاید و شرکتها را وادار به سرمایه‌گذاری در آن نظامهای اطلاعاتی می‌کند که بتواند این انعطاف‌پذیری را ارائه کند. شکل دیگر تولید انعطاف‌پذیر، روند چندپارگی عمودی است که در بالا بدان اشاره شد. روشن است که استفادهٔ وسیع از قراردادهای کنتراتی دست دوم این اختیار را به شرکت می‌دهد که براحتی تولیدکنندگان و محصولات را بدون فشار تخلیهٔ کارکنانش، عوض کند.

سوم، انعطاف‌پذیری مصرف است. دراینجا منظور آن است که فناوریهای الکترونیکی به کارخانه‌ها امکان می‌دهند تاکالاهای متنوع‌تری نسبت به آن چه ممکن بود در دورهٔ متحدالشکل فوردیستی تولید شود عرضه کنند. امروزه تولیدهای کوتاه مدت‌تر مقرون به صرفه‌اند زیرا کامپیوتری شدن خط تولید را به طور بی سابقه‌ای چند منظوره می‌کند. به علاوه، مشتریان با جستجو برای چیزهای متفاوتی که سبک زندگیها و تمایلات آنها را بازگو کند، مخالف همشکلی محصولات فوردیستی می‌شوند. از این استدلال چنین نتیجه می‌شود که به لطف زیرساخت اطلاعاتی و ارتباطی و با افزایش میزان تولید سفارشی در دورهٔ پسا- فوردیستی، امیال مشتریان

---

1. flexi-time
2. just-in-time

سرانجام ارضا می‌شود.

نکته‌ای راکه باید درک کرد آن است که این عناصر انعطاف‌پذیری در عمل به میزانی کمتر یا بیشتر باهم ترکیب می‌شوند. درسازمان نمونهٔ آرمانی پسا- فوردیستی، سفارش مشتری تحویل گرفته می‌شود جزئیات آن به کارخانه ارسال می‌شود یعنی جایی که برای پاسخ به ویژگیهای فردی برنامه‌ریزی شده و کارگرانی با چندین مهارت دست به‌کار می‌شوند و آنچه راکه نیاز است با انعطاف‌پذیری و به فوریت تولید می‌کنند. دراینجا نیز توجه داشته باشیم که کل این فرآیند به پردازش، کاربرد و توزیع اطلاعات وابسته است. از سطح سفارش تا تولید کالا، شبکهٔ اطلاعاتی سریع، چند منظوره و پیچیده‌ای شرط لازم برای هرچیز است.

از این روندها نتیجه‌گیری می‌شود که در دورهٔ پسا- فوردیستی ما شاهد زوال تولید انبوه‌ایم. به جای کارخانه‌های غول‌آسا و متمرکز، آنچه که ظهور می‌کند واحدهای پراکندهٔ جهانی‌اند که در هر نقطه آن، با وجود اینکه سازماندهی شرکت چنین است که احتمالاً بیش از هر زمان دیگری جا و مکان داشته باشد، حداکثر فقط چند صد نفر مشغول به کارند. در مراکز کلانشهری فرصتهایی که شرکتهای فراملیتی برای بازسازماندهی بین‌المللی دارند این روند راتشدید می‌کندکه غالباً به حرکت تولید به مراکز برون مرزی و برون شهری می‌انجامد و درعین حال شغلهایی مانند بانکداری، بیمه و خدمات بازرگانی به خاطر خدمات اطلاعاتی حیاتی‌ای که در مراکز کلیدی شهری ارائه می‌دهند، رشدی یک شبه داشته‌اند (در انگلستان این شغلها بین سالهای ۱۹۷۱ تا ۱۹۹۱ دوبرابر شدند، یعنی تقریباً یک هشتم تمامی شغلها)[1].

این قضیه بیشتر از تحولات عمیق موجود دراین نوع شغلها در کشورهایی مانند انگلستان خبر می‌دهد. کارگر صنعتی مرد جای خود را به زنان پاره‌وقت با قراردادهای مدت‌دار در بخشهای خدماتی می‌دهد و در حال اضمحلال است. شغلهای تولیدی صنعتی، تقریباً از ۱۹۷۰، در حال زوالی "ثابت و ظاهراً برگشت‌ناپذیر"[2] بوده‌اند و این زنان‌اند که به خصوص "نیروی کاری

---

1. OECD,1993b,P.456-457.

2. Pollard,1983,P.281.

انعطاف‌پذیر"[1] شده‌اند. تا ۱۹۹۱ اندکی بیش از یک چهارم شغلها در صنعت باقی ماندند؛ خدمات تقریباً ۷۰ درصد شغلها را به خود اختصاص داد و اکثر این خدمت نیز به دست زنان انجام می‌شود[2]. در بسیاری از سازمانها الگوی کوچک سازی به این صورت ظاهر می‌شود که هسته‌ای از کارکنان دائمی باقی می‌مانند و انعطاف‌پذیری هرچه بیشتر با استفاده از گروه بزرگی از کارگران پیرامونی عملی می‌شود. مجلهٔ فورچون این پدیده را به عنوان "نیروی کار احتیاط"[3] توصیف می‌کند (یعنی کسانی که تنها هنگامی که اوضاع بر وفق مراد است استخدام می‌شوند - و هنگامی که نیست بسرعت اخراج می‌شوند) که تخمین می‌زند ۲۵ درصد بازار شغلی امریکا را در بر می‌گیرند. دراین کار، تأکید هرچه بیشتر بر کارکنانی چند منظوره و اطلاعات - مدار است، در سطوح بالاتر گروههای مدیرانی که تعدادی از آنها با بازسازی و جهانی شدن کارشان رونق گرفته، اما همچنین در سطوح پایین‌تر "شغلهای اطلاعاتی" پایین دست در قلمروهای کارهای دفتری، فروشندگی و منشی‌گری رشد یافته است.

پیدایش پسا- فوردیسم مناطق جغرافیایی را نیز دگرگون می‌کند و حوزه‌هایی راکه قبل از این به لحاظ کار، طبقه و چشم‌اندازهای سیاسی متمایز بودند متلاشی می‌کند. به همراه این امر تکانی در نگرشهای سیاسی و اجتماعی ایجاد می‌شود. تودهٔ کارگر صنعتی، سندیکالیسم قرص و محکم و پیش‌فرضهای اشتراکی آن جذابیت اندکی برای شهروند پسا- فوردیست دارد. به جای آن ما با احیای هواداری از فردگرایی و "جادوی بازار" روبه‌روییم که جایگزین برنامه‌ریزیهای بی‌اعتبار شدهٔ سالهای پس از جنگ دوم شده است. کنت مورگان[4] دراین استدلال تا آنجا پیش می‌رود که "اگر در زندگی مردم انگلستان یک قربانی عالی وجود داشته باشد...همانا روحیهٔ برنامه‌ریزی است"[5]، یعنی ایدئولوژی‌ای که ظاهراً بی‌خبر از سرعت تحولات و عملیات اقتصاد آزاد[6] این "روزگار نوین" است.

در حقیقت به نظر می‌رسد که امروزه حتی زبان طبقاتی برجستگی خود را از دست داده

---

1. Hakim,1987.
2. OECD,1993b,P.456-457.
3. *Fortune*,24 January 1994.
4. Kenneth Morgan
5. Morgan,1990,P.509
6. Laissez-faire

است. به وضوح علاقهٔ کمتری نسبت به اصطلاحات مرزبندی طبقاتی، برخورد طبقاتی و نابرابریهای طبقاتی وجود دارد. می‌توان گفت که همهٔ اینها به نظر می‌رسد یادآور شمالِ ملال‌آور صنعتی دههٔ ۶۰ در آثار آلن سیلیتو[۱] است...علاقه به بی‌طبقه‌گان[۲]، به فکر زاغه‌نشینان داخل شهرها و اهالی بخشهای منزوی مناطق بودن، اما جالب آنکه این امر یعنی توجه به گروهی اندک و به دور از اکثریت عظیم جامعه، که جدا و خود-مستقل‌اند و اگر چه برای مسافران مبادی قانون ناراحت کننده است، به طور مشخص از اکثریت مردم که وام مسکن دارند و به فکر خود و آیندهٔ کاری خودند جدایند.

تأکید براین نکته که اکثریت مردم را براساس سبک زندگیهای متفاوت می‌باید فهم و درک کرد امروزه امری متداول است. در رژیم پسا- فوردیستی، مقوله‌سازیهای طبقاتی و به همراه آنها فرهنگ مشترک مربوط به طبقه (طبقهٔ کارگر مرد مساوی است با: کار، اشتراک، باشگاه، رفقا، کبوتربازی، فوتبال، اسبدوانی، آبجو و...) جای خود را به توجه به شیوه‌های متمایز زندگی برای انتخاب، امکان گزینش و سفارش کالا داده است.

برخی از مفسّران تأکید می‌کنند که این امر، در نبود ثبات و رضایت خاطر، به تجزیهٔ هویت مردم می‌انجامد درحالی که از نظر مفسران دیگر، نیرویی در جهت توسعهٔ دموکراسی است که به تجربه‌ها و فرصتهای جدید امکان بروز می‌دهد، "تمرکز زدایی" را در شخص برمی‌انگیزد و هیجان می‌آفریند. به هرحال دربارهٔ وضعیت پسا- فوردیسم، با هر دیدگاهی، این توافق وجود دارد: پیدایش نوعی فردگرایی جدید یعنی تأییدی بر سبک زندگیهای متغیر در کار است و شناخت نسبت به اینکه طبقه -که در معرض این اتهام است که ساختاری است که جامعه‌شناسان آن را به پژوهشهای خود تحمیل می‌کنند- به منزلهٔ پیشگوی ابعاد دیگر نگرش و رفتار و به منزلهٔ بنیادی برای بسیج توده‌ای در حوزهٔ سیاسی یا صنعتی نیروی خود را از دست داده است.

---

۱. - Alan Sillitoe, 1928 رمان‌نویس و منتقد اجتماعی انگلیسی - م.

2. underclass

دراینجا یک بار دیگر می‌توانیم درک کنیم که اطلاعات و چرخش آن، چه نقش شایسته‌ای را در رژیم پسا- فوردیستی ایفا می‌کند. همچنان که فوردیسم از نظامی تولیدی به نظامی مصرف - مدار[1] تغییر شکل می‌دهد، نه تنها در تودهٔ کارگر صنعتی زوالی به وجود می‌آید، بلکه شخصی فردگراتر و مصرف - مدارتر پابه عرصه حضور می‌گذارد. اطلاعات به ناگزیر نقش بزرگتری را در زندگی او برعهده می‌گیرد، نخست به دلیل اینکه مصرف‌کنندگان می‌باید از آنچه که برای مصرف در دسترس است مطلع باشند و دوم، به دلیل اینکه آنها برای نمایش تفرد خود مشتاق‌اند تا از طریق مصرفشان خود را بیان کنند. هر دو عامل اطلاعات را تقویت می‌کند، اولی به خاطر ارتباط با تبلیغات و بهبود کالاها و خدمات، دومی به خاطر اینکه با ابعاد نمادین مصرف درگیر می‌شود یعنی مردم با استفاده از اشیا و روابط خود را بیان می‌کنند و ازآن طریق، اطلاعات بیشتری تولید می‌کنند.

اعتراضها

برای مدت زیادی در دههٔ ۸۰، این نظریه‌پردازیهای فوردیستی/پسا- فوردیستی توجه محافل روشنفکری را بسیار جلب کرد. به خاطر بعضی مسائل، که از جستجو برای تبیین ناتوانی واضح چپ در انگلستان در به دست آوردن حمایت انتخاب‌کنندگان ناشی می‌شد، رأی- دهندگان به طور مکرر (در سالهای ۱۹۷۹، ۱۹۸۷ و ۱۹۹۲) عدم تمایل خود را در تأیید جذابیتهای مرام اشتراکی و تصویر کهنهٔ نفرت‌انگیز حزب کارگر نشان دادند. برای این شکست می‌باید دلایلی وجود داشته باشد، خصوصاً اینکه مردم از ۱۹۴۵ تا دههٔ ۷۰ غالباً از حزب کارگر حمایت می‌کردند، پس چه چیزی دگرگون شده بود؟ به طورکلی، آگاهی وسیعی نسبت به دگرگونیهایی که بسرعت رخ می‌داد، به وجود آمد که بسیاری از مفسران را متقاعد ساخت که چیزی از بیخ وبن متفاوت درحال پیدایش است. شاید عجیب نباشد که مقدار زیادی مطلب نوشته شد که در آنها "دوران نوین" برجسته شده بود.

---

1. consumption-oriented

با وجود این و متأسفانه، دقیقاً همین "دوران از ریشه نوین" که از کلاه مفهوم پسا- فوردیسم درآورده شده بود باعث بیشترین مشکل شد. بحث این است که جامعه دستخوش دگرگونی عمیق و نظام یافته‌ای شده است و درحقیقت، هنگامی که ویژگیهای دورهٔ پسا- فوردیسم نسبت به آنچه که در گذشته اتفاق افتاده تا این حد متفاوت نشان می‌دهند چه چیز دیگری را می‌توان نتیجه گرفت[1]؟

به همین دلیل است که می‌توان به تناسب عجیب و غریب میان پسا- فوردیسم و نظریهٔ محافظه کارانهٔ پسا- صنعتی دانیل بل که درفصل سوم با آن مواجه شدیم توجه کرد، نوعی علاقهٔ مشترک به تمایزگذاری عصر حاضر نسبت به گذشتهٔ نزدیک و توصیف عصر جدیدی که درحال پیدایش است وجود دارد، گواین که مفاهیم به طرز چشمگیری به سنتهای فکری متفاوتی تعلق دارند. درواقع، کریشان کومار تا بدانجا پیش می‌رود که پسا- فوردیسم را "روایتی از نظریهٔ پسا- صنعتی"[2] می‌داند، یعنی چیزی که به شکلی مشخص خود را با همان مضامین و گرایشها مربوط می‌کند.

در مقابل، یادآوری این نکته که معیارهای بازار و الویتهای شرکتی، تا حدی که مربوط به مالکیت خصوصی می‌شود، سلطه دارند و آنچه گفتیم دست کم در روایتهای مکتب نظارت از پسا- فوردیسم مورد تأییدند، پس شکلی بسیار آشنا از سرمایه‌داری هنوز اعتبار دارد. بنابراین می‌توان گفت که اصطلاح نو-فوردیسم[3] با یادآوری قوی آن در برتری تداوم نسبت به تحول، مناسب‌تر است. به این عبارت، بحث آن است که نو- فوردیسم بیش از آن که پیشنهادی برای جایگزینی سرمایه‌داری باشد، تلاشی برای بازسازی و تقویت آن است.

بیشترین اعتراضها، دست‌کم به روایتهای قوی از این نظریه، برگرایش این مفهوم در برجسته ساختن دگرگونی در مقایسه با تداوم متمرکزند. این مسئله چه بسا هواداران را براحتی به تأیید نوعی تقابل دودویی (فوردیسم یا پسا- فوردیسم) بکشاند که فرآیندهای تاریخی را بیش از

1. Cf. Hall and Jacquces,1989.
2. Kumar,1992,P.47.
3. Neo-Fordism

حد ساده می‌کند و حضور بی‌وقفهٔ روابط سرمایه‌داری را در طول زمان دست‌کم می‌گیرد. من دراینجا به انتقادهای مؤثرتر نسبت به این نظریه، تنها اشاره‌ای می‌کنم[1].

تصویری که این نظریه از فوردیسم به دست می‌دهد توازنی را مطرح می‌کند که بسیار از واقعیت موجود در بین سالهای ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۳ به دور است. مثلاً در انگلستان بین ۱۹۵۰ تا نیمهٔ دههٔ ۷۰ یک سوم از شغلهای کارگران کشاورزی از بین رفت[2] و این یعنی ویژگی چشمگیری در چشم‌انداز کشاورزی، اما چیزی که به بار آمد نظریه‌های تحول عمیق اجتماعی نبود.

در حقیقت، هنگامی که با پافشاری پسا- فوردیستها مواجه می‌شویم مبنی براینکه مثلاً طبقات سیاسی از مد افتاده‌اند چون طبقهٔ کارگر (بگیریم کارگران یدی) درحال از بین رفتن است، نیز به یاد می‌آوریم که طبقهٔ کارگر صنعتی در تمام کشورها به‌جز انگلستان همواره در اقلیت بوده (حتی در آنجا هم تنها در دوره‌ای کوتاه اکثریت را تشکیل می‌داد)، و اینکه کار یدی مدت زمان زیادی در تاریخ مدرن به طور کلی دراختیار کارگران کشاورزی بوده است. مثلاً در انگلستان، کارگران کشاورزی ۲۵ درصد جمعیت شاغل را در نیمهٔ قرن نوزدهم به خود اختصاص می‌دادند، یعنی بیشتر از کل کسانی که در معدن کاری، حمل و نقل، ساختمان سازی و امور مهندسی درگیر بودند[3]. افول مداوم کشاورزی از آن پس (امروزه کمتر از ۳ درصد کل اشتغال را به خود اختصاص می‌دهد) این واقعیت را که طبقهٔ کارگر تاریخی طولانی از بازترکیب[4] را دارا است که درآن شغلهای معینی رشد و دیگر شغلها افول می‌کنند، برجسته می‌سازد.

با این حساب، پس ما می‌توانیم نسبت به آن مفسران نیز بدگمان باشیم که افزایش پیوستهٔ کارهای دفتری واداری را پایان کار طبقهٔ کارگر می‌دانند. این امری است که به معیارهای تعریف شخص بسیار بستگی دارد. گسترش ارتش کارگران غیریدی قطعاً ویژگیهای مخصوص به خود را دارد، اما ممکن است مسلم انگاشتن این امر که این کارگران به‌طور قاطع نسبت به کارگران صنعتی متمایزترند تا صنعتگران کارهای مهندسی نسبت به کارگران کشاورزی درآغاز شروع

1. Sayer,1989.
2. Newby,1979,P.81.
3. Hobsbawm,1968,P.283,279.
4. Miliband,1985.

قرن، کاری شتابزده باشد. به علاوه، با یادآوری این نوع از تقسیم‌بندیها در میان شغلهای یدی می‌توانیم به نحو مؤثری دربارهٔ این واقعیت که طبقهٔ کارگر در هیچ دوره‌ای دارای همگونی مورد نظر سنخ‌شناسی فوردیستی نبوده، اندیشه کنیم.

همچنین باید به خاطر سپرد که مساوی گرفتن کار یدی با طبقهٔ کارگر و طبقهٔ کارگر را همگون تلقی کردن، به مقدار زیادی ساخته و پرداختهٔ روشنفکران است. می‌توان به‌هم‌آمیزی که در عالم واقع از بین رفته اشاره نمود، دقیقاً همان‌طور که می‌توان شکافی پرنشدنی را مطرح کرد که طبقهٔ کارگر را ازکار دفتری و اداری (و بدان ترتیب از طبقه متوسط؟) جدا می‌کند. دست آخر، در عین حال که دربارهٔ این مسائل می‌اندیشیم این را نیز می‌توانیم به خاطر بیاوریم که کارگر یدی نه تنها در دههٔ پسا- فوردیستی ۹۰ از بین نرفت بلکه امروزه در انگلستان هنوز با چند درجه بیشتر و کمتر بالغ بر نیمی از کل نیروی کار می‌شود.

پسا- فوردیسم تا حد زیادی باعث اضمحلال کار در کارخانه‌ها و انتقال به شغلهای خدماتی همچون امور مالی و اوقات فراغت است. این بدون تردید واقعیتی مبتنی بر تجربه است، اما اعلام اینکه این رخداد نشانی از تحولی واقعاً عمیق دارد سخت است. برعکس، گسترش بسیاری از شغلهای خدماتی را با تقسیم کار ارائه شده به منظور افزایش کارآمدی فعالیتهای سرمایه‌داری می‌توان تبیین کرد.

تأکید پسا- فوردیسم بر مصرف، که من درفصل بعدی به آن باز خواهم گشت، با اعتراضهای بسیاری مواجه شده است. مهم‌ترین این اعتراضها به شرح زیر است:

۱. اظهار اینکه مصرف تاریخی طولانی دارد بعضی تردیدها را نسبت به تصویرسازی نظریه‌پردازان پسا- فوردیست از نوبودن آن دامن می‌زند. مصرف، دست کم از نیمهٔ دوم قرن هیجدهم هنگامی که فنون صنعتی دسترس‌پذیری کالاهای مصرفی را به مقیاس وسیع آغاز کردند، به نوعی مسئله بود[1]. با برگزیدن چشم‌اندازی درازمدت، تحولات اخیر می‌توانند شتابی در روندها را نشان دهند اما به سختی نشانگر دگرگونی زلزله‌وار از "تولید به مصرف"اند.

1.Mckendrick et al. 1982

۲. این استدلال که مصرف با تفرد روزافزون افراد (یعنی تأکید بر تفاوت) و به همان نسبت با توانایی تولیدکنندگان برای محصولات سفارشی مشخص می‌شود پرسش‌برانگیز است، خاصه نسبت به این مدعا که این پدیده علامت تفاوتی نسبت به دورهٔ فوردیستی "مصرف انبوه" و "تولید انبوه" است.

تعدادی از اعتراضها نسبت به این امر شکل گرفته که یکی از مهم‌ترین آنها آن است که مصرف و تولید انبوه در دههٔ ۹۰ بی وقفه ادامه یافته است. در خلال دههٔ ۶۰ این امر در شکل تلویزیون و اتومبیل عرضه می‌شد درحالی که در دههٔ ۹۰ همچنان‌که تولید ومصرف اتومبیل در کار است، دستگاه ضبط ویدیویی، دستگاههای دیسک فشرده گران، کامپیوترهای خانگی و ماشینهای ظرفشویی با اندازه‌های مناسب آشپزخانه‌ها، اسباب و اثاثیهٔ خانگی و نظایر آنها نیز تولید و مصرف می‌شود که حاکی از آخرین نسل کالاهای مصرفی‌اند که تولید انبوه شده‌اند.

به علاوه، ادعای پسا- فوردیستها مبنی براینکه مصرف انبوه از نظر فردگرایی امری نفرت‌انگیز است (تصویر تیره و ملال آور دههٔ ۵۰ همواره در خاطره زنده می‌شود) غیرقابل اطمینان است به خصوص به این دلیل که استفاده ازکالاهای تولید انبوه شده به طوری که حسن فردیت را در شخص تقویت کند کاملاً امکان‌پذیر است. مثلاً می‌توان از لباسهای تولید انبوه شده ترکیبهای متنوعی را برگزید که غیرمعمول باشد و فردیت را نشان دهد. در واقع، بخش بخش کردن محصولات مصرفی، یعنی راهبردی آگاهانه از طرف شرکتهای تولیدی، کوششی است برای هدایت خواست مصرف‌کنندگان به داشتن حق انتخاب در میان چارچوبی از تولید انبوه مداوم.

اعلام اینکه تولید انبوه غالب باقی می‌ماند توجه انسان را به مسئولان سازماندهی بخش شرکتی جلب می‌کند. دراینجا یکی از مضمونهای تکراری نظریهٔ پسا- فوردیستی آن است که در دورهٔ حاضر تأکید بر انعطاف‌پذیری، فرصتهایی را برای سازمانهای کوچک، سریع و نوآور برای ورود به بازار و تبدیل شدن به بهترین رقیب برای رقبای بزرگترشان ایجاد می‌کند زیر این شرکتها در مقابل نیازهای مصرف‌کننده بهتر می‌توانند پاسخگو باشند.

در مقابل این نظر می‌باید تکرار کرد که تاریخ سی سالهٔ گذشته یا چیزی در همین حدود مشحون از گسترش و افزایش بی‌وقفهٔ شرکتهای دیرپا است. یکی از ویژگیهای مهم جهانی شدن برتری مداوم شرکتهای فراملّی است که در هر کجا که فعالیت می‌کنند بیشترین سهم بازار را به خود اختصاص می‌دهند. هر بررسی دربارهٔ بخشهای اصلی هر بازاری که اهمیت اقتصادی داشته باشد، این امر را تأیید می‌کند. در واقع، آنچه که به ویژه مؤثر است شیوه‌ای است که از طریق آن بسیاری از رهبران شرکتی دهه‌های نخستین قرن بیستم در صف مقدم اقتصاد جهانی امروزه حفظ برتری می‌کنند - مثل فورد، جنرال الکتریک، شل[1]، زیمنس، پراکتر اند گمبل[2]، دایملر- بنز، کوکاکولا، کللوگ[3]، آی‌بی‌ام، آی.سی.آی[4]، کداک، فیلیپس، جنرال موتورز و فیات. دراینجا آنچه که شواهد نشان می‌دهد وجود تداومی بنیادی (تغییر و ادغامهای اسامی مختلف به کنار) در دورهٔ بعد از جنگ دوم (و حتی پیش از جنگ) است، یعنی چیزی که انسان را در اعلام هر تحولات "پسا"یی دودل می‌کند.

شواهد اندکی برای اعلام اینکه این غولهای صنعتی با فعالیتهای تولیدی خود نمی‌توانند درمقابل گوناگونی مصرف‌کنندگان و حتی خلق آنها، پاسخگو باشند وجود دارد. اخذ فناوریهای نوین و وصلت با بازاریابی چند منظوره‌تر، به این معنی است که شرکتهای فراملّی "در تنوع تولید انبوه کاملاً ماهرند"[5]. یکی از مقدمات کذب نظریهٔ پسا- فوردیستی آن است که شرکتهای جهانی به نحوی در پاسخگویی مشتاقانه به نیازهای محلی و ویژه ناتوانند. اما هیچ تضاد منطقی بین دسترسی جهانی و حساسیت محلی وجود ندارد. درواقع، بازاریان زیرکی که به پایگاهها و شبکه‌های مناسب اطلاعاتی مسلح‌اند، به خوبی قادرند تا مشتریانی را که در اطراف جهان پراکنده‌اند مورد هدف قرار دهند و تولید را به تناسب سازماندهی کنند. بدین ترتیب، جهانی گرایی[6] و حساسیت محلی در چهرهٔ به قول کوین رابینز[7] شرکتهای "فراملّی انعطاف‌پذیر"[8] باهم

1. Shell oil
2. Proctor and Gamble
3. Kellogg
4. ICI
5. Curry,1993,P.110.
6. Globalism
7. Kevin Robins
8. Robins,1991b,P.27.

هماهنگ می‌شوند.

تخصصی شدن انعطاف‌پذیر

چنین انتقادهایی نسبت به مفاهیم پسا- فوردیستی قطعاً اهمیت دارند، اما دست کم توسط نظریه‌پردازان متأثر از مکتب تنظیم می‌توانند با تأکید براین نکته که آنچه مورد توجه قرار می‌گیرد به کل نظامی نوین نیست، بلکه بیشتر جهشی در رژیمهای انباشت سرمایه‌داری است، مورد پاسخگویی قرار گیرند. می‌توان از ابهام و عدم قطعیت در تحلیلهای این نویسندگان گله کرد - تا چه حد تداوم است، تا چه حد تحول است؟ - اما به این دلیل که اکثر آنان توصیفهایشان را در کل از منظری مارکسی آغاز می‌کنند که به پویاییهای سرمایه‌داری علاقه‌مند است، همواره در مقابل این اتهام که روابط سرمایه‌داری ادامه دارد، چنین دفاع می‌کنند که آنچه که معرفی شده شیوهٔ دیگری از دادوستد سرمایه‌داری است.

با وجود این، دست کم یک مکتب مؤثر فکری وجود دارد که با موضعی دقیق‌تر، شکلی از پسا- فوردیسم را ارائه می‌کند که گسستی قاطعانه‌تر نسبت به گذشته رامطرح می‌کند. اثر مایکل پایور و چارلز سیبل با تمرکز برروی خود موضوع، حاکی از این است که گسترش تخصصی شدن/تولید انعطاف‌پذیر، چشم‌انداز اصلاحات وسیعی درشیوه‌های زندگی را نشان می‌دهد. به دلیل آن که این نظریه‌پردازی تأکید ویژه‌ای بر نقش اطلاعات/دانش در شرایط کاری پسا- فوردیستی دارد، ارزش آن دارد تا دراینجا جدا از کل نظریهٔ مکتب تنظیم مورد بررسی قرار گیرد.

استدلال این است که در عصر فوردیسم و در هنگامی که تولید انبوه تسلط داشت تعداد زیادی از تولیدکنندگان کالاهای استاندارد، خواستار ماشین‌آلات تخصصی و متناسب باآن، کارگران متخصصی شدند که بدون تردید سطح پایین مهارتهایشان مشخص بود. با پیش چشم آوردن تصویر خط تولید درکارخانه‌های بزرگ می‌توان براحتی این صحنه راترسیم کرد. این

همان چیزی بود که درآن فنون تیلوریستی[1] (زمان و تحرک انعطاف‌ناپذیر، سرپرستی سلسله مراتبی، محدودیت کارگران به درک دقیق کارهای تکراری طراحی شده توسط مدیران) اصل و کارگران نیمه ماهر و غیر ماهر، نیازهای معمول بودند.

پایور و سیبل معتقدند که در قیاس با نخستین تقسیم صنعتی که موجب پدید آمدن تولید انبوه در اواخر قرن نوزدهم شد "ما در دورهٔ دومین تقسیم صنعتی بسر می‌بریم". این دورهٔ جدید "تخصصی‌سازی انعطاف‌پذیر است" که نسبت به کار تکراری و کم مهارت دورهٔ فوردیسم، گسستی بنیادین است، یعنی چیزی است که خواهان افزایش مهارتهای کارکنان است و امکان تنوع بیشتر در تولید کالاها را می‌دهد. این انعطاف‌پذیری حرف اصلی عصر جدید است که در منطقهٔ ایتالیایی امیلیا- رومانیا[2] گل کرد[3]، و چیزی است که خبر از پایان کار ملال آور و چرخشی به روشهای شبیه‌سازی[4] تولید در قالب شرکتهای کوچک تعاونی می‌دهد که می‌توانند بسرعت به فرصتهای در حال تغییر بازار پاسخ دهند.

سه علت مهم برای تبیین پیدایش تخصصی سازی انعطاف‌پذیر ارائه می‌شود. نخست، چنین مطرح می‌شود که شورشهای کارگری در طول دههٔ ۶۰ و اوایل دههٔ ۷۰، شرکتها را به تمرکز زدایی در فعالیتهایشان توسط افزایش استفاده از تعداد پیمان کاریهای دست دوم و/یا خلاص کردن خود از دست تدارکات تولید در محل اصلی، تشویق کرد. این امر گسترش شرکتهای کوچک و از لحاظ فنی پیچیده‌ای را دامن زد که خود آنها توسط کسانی تأسیس شدند که در نتیجهٔ بازسازی راهبردهای شرکتهای بزرگ از کار بیکار شده بودند، اما خواهان کار، صاحب مهارتهای عالی و انعطاف‌پذیر بودند. دوم اینکه، تحولات در ضرورتهای بازار به همراه تفاوت در سلایق مصرف کنندگان واضح شده است. این امر فرصتهایی را برای بازارهای اختصاصی به تعداد کم و کیفیت بالا ایجاد کرد که تخصصی‌سازی انعطاف‌پذیر با آنها کاملاً هماهنگ شد. سوم اینکه، فناوریهای نوین شرکتهای کوچک را برای تولید رقابتی قادر ساخت زیرا به محض اینکه

1. Taylorist
2. Emilia-Romagna
3. Sabel,1982.
4. craft-like

گروههای متخصص شروع به حداکثر رساندن چند منظورگی خود بـه لطـف انـعطاف‌پذیری کامپیوترهای جدید کردند امتیاز پایین آوردن قیمت با افزایش تولید کاهش یافت. افزون براین، فناوریهای نوین که از طریق برنامه نویسی مناسب فوق العاده انعطاف‌پذیرند، به یک باره قدرت رقابت شرکتهای کوچک پرشتاب را افزایش و مـهارتهای مـوجود را ارتـقا مـی‌دهند زیـرا آنـها "نظارت انسانی برروی فرآیند تولید را احیا می‌کنند"[1].

این نوعی ساده کردن نظریهٔ تخصصی‌سازی انعطاف پذیراست، اما برای اهداف من بیان فقط دو نکته الزامی است. نخستین نکته مربوط است به تنوع فوق‌العادهٔ عقایدی که این نظر را تأیید می‌کند. آن چه جلوه می‌کند واکنشی عمومی است در مقابل عقیدهٔ عامه پسند هـاری- بروورمن[2] مبنی براینکه پیشرفت سرمایه‌داری به بی‌مهارتی پیشرفتهٔ کارگران منجر مـی‌شود[3]، تعداد زیادی از متفکران امروزه اعلام می‌کنند که تخصصی‌سازی انعطاف‌پذیر به منزلهٔ نتیجهٔ یک عصر می‌تواند مهارت کارگران را ارتقا دهـد. در انگـلستان، ایـن مـتفکران گستره‌ای را از جـان اتکینسون[4] اقتصاددان که تحقیقات اولیهٔ او دربارهٔ "شرکت انعطاف‌پذیر" درمیان رهبران سیاسی و تجاری که برای نیروی کار انعطاف‌پذیر به منزلهٔ پاسخی به تهدیدهای رقابت طلبانه و رکود اقتصادی فشار وارد می‌آوردند گل کرد[5] تا پل هیرست[6] و جاناتان زایت‌لین[7] در برمی‌گیرند که با استفاده از سنّتی مارکسی ادعا کردند که تخصصی سازی انعطاف‌پذیر در هر کجا که الگـوهای مطلوب "تعاون و هماهنگی" که "حداقل اعتماد" ضروری ما بین کارگر و کارفرما را تأمین کند می‌تواند شکل بگیرد[8]. در آن سوی اقیانوس اطلس به همان نسبت طیف گسترده‌ای از هواداران وجود دارد، از منتقدان رادیکالی همچون فرد بلاک[9] که "امکانات پسا صنعتی" را باعث "سطوح عالی‌تر مهارت" تلقی می‌کند[10] تا سوشانا زابوف[11] از مدرسهٔ بازرگانی هاروارد که چشم‌انـداز

---

1. Piore and Sabel,1984,P.261.
2. Harry Braverman
3. Cf.Penn,1990.
4. John Atkinson
5. Atkinson and Meager,1986.
6. Paul Hirst
7. Jonathan Zeitlin
8. Hirst and Zeitlin,1991,P.447.
9. Fred Block
10. Block,1990,P.103.
11. Soshana Zuboff

"بازآموزی عمیق"[1] را در تحولات اخیر تشخیص می‌دهد. "تخصصی سازی انعطاف‌پذیر" امروزه تقریباً در مقام خِرَدمتعارف در سراسر طیف وسیع عقاید روشنفکرانه قلمداد می‌شود.

دومین نکته آن است که اطلاعات به چندین شیوه در تخصصی سازی انعطاف‌پذیر نقشی محوری را ایفا می‌کند است. یکی آنکه، فناوریهای اطلاعاتی با تمرکزی که این نویسندگان بر روی کارهای تولیدی می‌دهند محققاً تسهیل کننده و نمود اصلی انعطاف پذیری‌اند. فناوریهای نوین "هوشمندند" و ویژگی متمایز آنها دراین است که به نحو قابل توجهی کمیّت و پیچیدگی را در اطلاعات باهم یکی می‌کنند. برنامه‌هایی که آنها را هدایت می‌کنند بیش از هر عمل خاصی که این فناوریها می‌توانند انجام دهند، مؤلفه‌های بنیادی آنهایند. این اطلاعات وارد شده است که درجهٔ انعطاف پذیری آنها را تعیین می‌کند، مثلاً مقرون به صرفه بودن مسیر تولیدی مجموعه‌های کوچک، یعنی سفارشی شدن تولید، و تحولات سریع در رویه‌های تولید صنعتی را میسر می‌سازد. به علاوه، عنصر اطلاعات است که انعطاف پذیری را در فرآیند کار تأمین می‌کند چون برای اجرای کار، کارگران البته می‌بایست "چند مهارته" و سازش‌پذیر و بنابراین انعطاف پذیرتر (که به خودی خود نقش اطلاعات را تقویت می‌کند) باشند. درحالی که روزی روزگاری کارگران مجموعه‌ای از وظایف را "برای حیات" می‌آموختند، درعصر فناوری اطلاعاتی می‌بایست آماده باشند تا مهارتهای خود را به همان سرعت که فناوریها ارائه (یا حتی باز برنامه ریزی) می‌شوند، به روز برسانند. این "گسترهٔ مهارتی"[2] یعنی اینکه کارگران باید به منزلهٔ امری روزمره و بیشتر وظیفه‌ای اطلاعاتی، آموزش ببینند و بازآموزی شوند.

شیوهٔ دیگری که از طریق آن اطلاعات تبدیل به عنصری حیاتی شده نیز از همین وابستگی روزافزون به فناوریهای برنامه‌پذیر سرچشمه می‌گیرد. همین واقعیت که دستگاههای تولیدی تا به این حد پیچیده شده‌اند اقتضا می‌کند که کارگران، اطلاعات/ دانش کل نظام را پردازش کنند تا بتوانند از عهدهٔ وقفه‌های ناگزیری که به همراه عملیاتشان دست می‌دهد، برآیند. از این رو فناوری اطلاعاتی نه تنها باعث بازآموزی مستمر می‌شود بلکه همچنین اقتضا می‌کند

---

1. Zuboff,1988,P.57.

2. Block,1990,P.96.

که کارگران نسبت به نحوه‌های عمل داخلی آن نیز آگاه باشند. دراین شیوه، کارگران تولیدی عملاً تبدیل به کارگران اطلاعاتی می‌شوند. در واژگان لاری هیرش هورن اینها "کارگران پسا صنعتی" اند که "می‌بایست قادر به بررسی و درک کل فرآیند تولید باشند به نحوی که آمادهٔ پاسخگویی به حوادث ناگوار غیرقابل پیش بینی باشند"[1]. فناوریهای اطلاعاتی در سالن کارخانه "فناوری پسا صنعتی"[2] اند که بسیاری از مقتضیات فیزیکی و کسالت باری کار مونتاژ را از بین می‌برند، و نیز نیاز به "تجهیز و مواظبت فزاینده‌ای دارند که ناشی از نقایص و ناپیوستگیهای فناوری سیبرنیتکی‌اند". بنابراین، "آموزش به منظور آماده کردن کارگران برای مداخله در لحظاتی که نظام دچار نقایص غیرقابل انتظار می‌شود، می‌باید نهادینه شود"، یعنی چیزی که نیاز به درک جامع از کل نظام دارد. می‌توان پیش‌بینی کرد که "کارگر از عنصر تحت نظارت در فرآیند تولید به عامل نظارت تبدیل شود تا نظارتها را نظارت کند"[3].

افزون براین، تخصصی سازی انعطاف‌پذیر کارگران را به شرکت در طراحی کار نیز تشویق می‌کند. یعنی کامپیوتری شدن تولید "بازخورد سیبرنیتکی"[4] را برای کارگر ایجاد می‌کند که او را توسط باز برنامه‌ریزی نظام به شیوه‌هایی مناسب قادر به فعالیت می‌سازد. در این حالت کارگری را مجسم می‌کنیم که حساسیت اطلاعاتی دارد، توسط فناوریهای پیشرفته نسبت به آنچه در کل فرآیند تولید می‌گذرد آگاه است و قادر به پاسخگویی هوشمندانه برای اصلاح کل نظام است. این همان چیزی است که سوشانا زابوف به آن لقب قابلیت واکنش سریع[5] می‌دهد که ازکار با فناوری اطلاعاتی ناشی می‌شود، نوعی فرآیند "اطلاعاتی کردن"[6] که او معتقد است "مهارتهای عقلانی" را تولید می‌کند[7].

اسکات لش و جان اوری در راه[8] کاهش تأکید بر فناوریهای اطلاعاتی به نفع خود اطلاعات، اوج بیشتری به این عنصر قابلیت واکنش سریع می‌دهند درحالی که حوزه‌هایی ازکار

1. Hirschhorn,1984,P.2.
2. Ibid,P.15.
3. Ibid,PP.72-73.
4. Hirschhorn,1984,P.40.
5. reflexivity
6. informating process
7. Zuboff,1988,P.10.
8. en rout

را به غیراز آنها که با تولید درگیرند نیز مربوط دانسته‌اند. از دیدگاه آنان ما در دورهٔ "انباشت انعکاسی"[1] به سر می‌بریم که درآن فعالیت اقتصادی برپایهٔ کارگرانی (وکارفرمایانی) قرارگرفته که با نظارت روزافزون برکار خود، توانا در پاسخگویی به نیازهای مصرف‌کننده، بازارهای فروش و نوآوریهای سریع فنی با حداکثر سرعت و کارایی‌اند. در چنین اوضاعی، اطلاعات موقعیتی کانونی می‌یابد چون این همان مؤلفهٔ حیاتی فرآیند انعکاسی است که هرچیزی را هدایت می‌کند و اینکه مادهٔ تصمیم‌گیری و اصلاح مداوم برپایهٔ نظارت پیشرونده بر فرآیندها، محصولات و بازارهای فروش است.

به علاوه، تولید کالاها آکنده از نمادها شده است تا آنجا که عنصر طراحی، کانون بسیاری از تولیدات صنعتی شده درحالی که به طور همزمان رشد انفجارآمیزی از کارهایی که در درجهٔ اول و عمدتاً نمادین است به وجود آمده. این تحولات در صنعت اتومبیل (یعنی جایی که، همه چیز به‌کنار، تعداد زیاد نوآوری بیش از درک محدود نسبت به اصلاحات فنی مسئله برانگیز شده است) آشکار است اما بیش از پیش به خرید و فروش محصولات موسیقایی، تولید تلویزیون و نشر رسوخ کرده‌اند، یعنی صنایع فرهنگی باگسترش سریع که درآنها اطلاعات به هر وجهی ازکار نفوذ کرده است[2].

دراینجا موضوع بحث آن است که "جدی بودن طراحی" همچنان که ابعاد اطلاعاتی کار اهمیت می‌یابد ویژگی آن می‌شود، خواه این طراحی در تولید پوشاک و اثاثیه "مدروز" باشد خواه در حوزهٔ گردشگری و تفریحات. در ضمن، در مقابل این برداشت که کار به طور کلی مادهٔ تولید روزمرهٔ کارخانه‌ای است، لش و اوری برشیوه هایی تأکید می‌کنند که از طریق آنها حتی تولید کالاها تحت تأثیر تحولات وسیع‌تری قرار می‌گیرد که محصولات را به سوی تلفیق انگیزه‌های فرهنگی می‌رانند (آنها به "ملاحظات زیبایی‌شناسی"[3] مورد نظرند) و اینکه به درون روابط کاری هجوم می‌برند تا روحیه‌ای شبه- دانشگاهی را در حوزه‌های پیشرو مانند صنعت

---

1. reflexive accumulation
2. Lash and Urry,1994,PP.220-222.
3. aestheticised

فناوری اطلاعاتی القا کنند. لش و اوری با ارائه این گرایشها معتقدند که کار می‌تواند به یکی از این دو شکل درآید؛ یا نوآوریها می‌توانند به سالن کارخانه منتقل شوند و کارگران امکان ایفای نقش بزرگتری را در این فرآیند پیدا می‌کنند (به شیوهٔ هیرش هورن)، یابا سپردن بعضی از کارکردهایش به عهدهٔ "کارگران متخصص - مدیر"[1]، همانند آنها که قبلاً در خدمات تولیدی و مصرفی با فناوری پیشرفته و بالا بنیاد گذاشته شده بودند به کل از سالن کارخانه بیرون بیاید. به هر طریق، چشم‌انداز کار با مهارت بالا در دورهٔ "تخصصی سازی انعطاف‌پذیر" گشوده است.

ایده‌های تخصصی سازی انعطاف‌پذیر، به همراه اعتقاد نسبت به اطلاعاتی - فشردگی کار و وجود سطوح مهارتی بالاتر از هر زمان دیگری، به نحو قابل فهمی جذاب‌اند. باز هم جذاب‌تر، می‌توان کارگر متخصص شدهٔ صنایع فرهنگی را در نظر آورد که مشتاقانه مراقب "ایده‌ها" یا "سبکهای" جدید برای پی‌گیری و تحقیق آنهاست، تمام مدت به شیوه‌ای انعکاسی با اطلاعات مربوط است و درعین حال با نوآوری مستمر در جستجوی بازارهای اختصاصی است. نویسندهٔ فهرستهای کتابخانه‌ها، راهنمای مسافران، تهیه کننده‌ای که با کانال ۴ قرارداد دارد، چه بسا و حتی استاد دانشگاه همگی از این دست‌اند(۷).

با وجود این، نظریه‌های مربوط به "تخصصی سازی انعطاف‌پذیر" با تعداد زیادی از انتقادهای سرسختانه روبرو است. مهم‌ترین آنها به شرح زیر است:

● بعضی از مدافعان توصیفی قوی از جبرگرایی فناورانه را به دست می‌دهند[2]. کسانی مانند هیرش هورن که بر تواناییهای سیبرنتیکی کامپیوترها تأکید دارند براحتی به دام این نظر سنّتی می‌افتند که فناوریهای پیشرفته، نیازهای پیشرفته را با خود به همراه می‌آورند. از منظر او"فناوری صنعتی" که چیزی "فرافرهنگی" است و بدون تردید زندگی اجتماعی را درهر کجا درقالبی یکسان می‌ریزد و شکل می‌دهد"[3]، تنها توسط "فناوری پسا صنعتی"[کذا] که انعطاف‌پذیری را پدید می‌آورد، شکسته (وآزاد) می‌شود. این نظر ازلحاظ تجربی[4] و نظری[5] بشدّت زیر

1. Lash and Urry,1994,P.122.
2. C. Smith,1989.
3. Hirschhorn,1984,P.15.
4. Wilkinson,1983;Shaiken,1985.
5. Webster and Rovins,1986,PP.49-73.

سؤال برده شده است.

● "تخصصی سازی انعطاف‌پذیر" به منزلهٔ متضاد تولید انبوه و به همراه آن به شیوه‌ای مخالف با تسلط مستمر سازمانهای شرکتی بزرگ مطرح می‌شود. باوجوداین، به چندین دلیل حقیقت این قضیه مورد تردید است. یک دلیل، که قبلاً هم مورد بررسی قرار گرفته، آن است که نظریهٔ انعطاف پذیری، شرکتهای غول‌آسا را دست‌کم می‌گیرد که به خوبی قادرند تا در فعالیتهایشان شیوه‌های جدید کار و فناوریهای نوینی که چند منظوره بودن را تقویت می‌کنند و محصولات دارای قطعات جداکه امکان تمایز معنی داری بین محصولات را می‌دهد عرضه کنند در حالی که فعالیتهای تولید انبوه هم ادامه می‌یابد.

همان طور که چارلز سیبل هم تصدیق می‌کند، "شرکتهای فوردیستی موجود ممکن است قادر به پاسخگویی در مقابل تقاضاهای درحال دگرگونی بدون قربانی کردن اصول بنیادی عملیاتی خود باشند"[1]. پژوهشهای موردی دربارهٔ کارخانه‌های عظیم اتومبیل سازی این امکان را نشان می‌دهند. مثلاً، نیسان[2] کارخانهٔ تولیدی جدید و انعطاف پذیری را در ساندرلند تأسیس کرد، اما روابطی که نظارت دقیق برنیروی کار تابع را ایجاب می‌کرد ادامه داد[3].

اعتراض دیگر این است که، علیرغم نمونه‌های قاطع تخصصی سازی انعطاف‌پذیر که برپا شده، تولید انبوه درکل اقتصادهای پیشرفته همچنان مسلط باقی مانده است. از این رو، هر نظری مبنی بر دگرگونی بارز از لحاظ تجربی کذب است[4]. و باز اعتراض دیگر این است که انعطاف پذیری چندان جدید نیست چون این ویژگی شرکتهای سرمایه‌داری از ابتدای سازماندهی آنها بوده است[5]. قرن نوزدهم مملو از نمونه‌های شرکتهای متخصص برای پاسخگویی به بخشهای مختلف بازاراست، اما هیچ کس در زمان حال به هیچ وجه تصور نکرده که بگوید کارِ لباس یا اسباب بازی سازی[6] نشان دهندهٔ تخصصی سازی انعطاف‌پذیرند.

به طور مرتبط درحالی که هواداران، تخصصی سازی انعطاف‌پذیر را وضعیتی مثبت

---

1. sabel,1982,P.194.
2. Nissan
3. Garrahan and Stewart,1992.
4. William et al.,1987.
5. Pollert,1988,P.45-46.
6. Cf. Mayhew,1971

نشان می‌دهند می‌توان آن را به منزلهٔ باز پیدایش آنچه که دیگران "طبقه کارگر تقسیم شده"[1] می‌نامند، تفسیر کرد. یعنی، درحالی که واقعاً هسته‌ای از کارگران صاحب اعتماد به نفس، ماهر و چند منظوره وجود دارد، تعداد بیشتری از افراد "پیرامونی" آسیب‌پذیر (و در نتیجه انعطاف‌پذیر) نیز وجود دارد که به صورت پاره وقت، موقت یا با قراردادهای کوتاه مدت مشغول به کارند[2]. محققاً این گروههای "پیرامونی" در سالهای اخیر گسترش یافته‌اند، هر چند دربارهٔ اینکه براستی چگونه این اتفاق افتاده و اینکه آنها قطعاً ویژگی قدیمی شرکتهای سرمایه‌داری بوده‌اند، تردیدهایی وجود دارد.

شاید صریح‌ترین حمله از جانب آنا پولرت[3] باشد که ویژگی ابهام‌آمیز و کلی "انعطاف پذیری" را مورد انتقاد قرار می‌دهد که هنگامی که به عناصر آزمودنی‌تر خرد می‌شود (مثل انعطاف‌پذیری کار، انعطاف‌پذیری مهارت، انعطاف‌پذیری زمان، انعطاف‌پذیری تولید) بیشتر نیرو و اصالت خود را از دست می‌دهد(هر چند همواره چنین می‌نماید که این کارگر است که درخواست انعطاف پذیری می‌کند[4])

نتیجه‌گیری

این بخش به مرور ادعاهایی پرداخته مبنی برآنکه انتقالی از رژیم انباشت فوردیستی به پسا- فوردیستی صورت گرفته و به طور مرتبط با آن این استدلال که تولید انبوه جای خود را به تخصصی سازی انعطاف‌پذیر داده است. جمع بندی وضعیت این بحث به نحو آزاردهنده‌ای مشکل است چون مقدار زیادی از استدلالها با عدم تمایل به بیان مستقیم اینکه آیا ما تصور می‌کنیم که تحولی نظام یافته را تجربه کرده‌ایم یا اینکه آنچه ظاهر شده بیشتر تداوم روابط دیرینهٔ سرمایه‌داری است، مبهم و غیرقطعی است.

آنچه مسلم است اینکه می‌باید نسبت به آن اظهار نظرها که ما دستخوش تحولی

---

1. segmented labour
2. Gordon et al.,1982.
3. Anna Pollert, 1988,1990.
4. Cf. Clarke,1990a,1990b.

دوران‌ساز در روابط اجتماعی شده‌ایم بدگمان باشیم. ویژگیهای تداوم سرمایه‌داری به این خاطر مؤکداً روشن است: تفوق معیارهای بازار، تولید کالا، دستمزد کارگران، مالکیت خصوصی و سازمان شرکتی با تثبیت پیوندهایی نسبت به گذشتهٔ دور ادامه دارد. با وجوداین، مسلم است که در دورهٔ پس از جنگ دوم ما شاهد بعضی تغییر جهتهای مهم، بعضی شکلهای نوین در سازماندهی کار، بعضی دگرگونیها در الگوهای شغلی و مانند اینهاییم. ما نباید با زیاده روی در این تحولات و تأیید این ادعا که شاهد گسستی در نظام از نوع قابل قیاس با جایگزینی فئودالیسم با برده داری، یا جدیدتر و عمیق‌تر از هر انتقال فوردیسم به پسا- فوردیسمی، فروپاشی رژیمهای کمونیستی و تلاش برای جایگزینی نظامهای بازار - مبنا[1] با این رژیمهاییم، مرتکب اشتباه شویم.

گذشته از این شرط لازم، من معتقدم که چند دگرگونی مهم در سازماندهی سرمایه‌داری پس از جنگ دوم می‌تواند ثبت شود:

- رکود اقتصادی عمیقی که به جوامع سرمایه‌داری در دهۀ ۷۰ ضربه زد این جوامع را وادار به بازسازی روابطی کرد که به ناگزیر منجر به آشوب و عدم ثبات شد.
- ادامه و تسریع روند جهانی شدن، در تمام جنبه‌های آن، ادامهٔ راه را همانند گذشته برای شرکتها ناپذیرفتنی کرد و مبارزه‌طلبیها و فرصتهایی را که می‌باید با آنها روبه‌رو می‌شدند به آنها نشان داد.
- در تمام این دوره شرکتهای فراملّی به شیوه‌ای بی‌سابقه از نظر تاریخی در اندازه، دامنه و قدرت دسترسی گسترش یافتند؛ این امر آنها را در اقتصاد جهانی تبدیل به بازیگران اصلی ساخت.

این تحولات در ترکیب باهم دگرگونیهای مهم در فعالیتهای سرمایه‌داری را شتاب بخشید، به خصوص شتاب در یک دگرگونی را، یعنی آن چیزی که راهبردهای انعطاف‌پذیرتر در تولید، بازاریابی و دست‌کم تا اندازه‌ای در مصرف را تشویق کرد. و قطعاً محور این تحولات، و

---

1. market-based

ادارهٔ خود دگرگونی، اطلاعات بود. از سطح کارخانه و اداره گرفته تا عملیات شرکتی در سطح جهانی.

ممکن است که اطلاعات خود پدیدآورندهٔ این دگرگونیها نباشد اما امروزه مسلماً نقشی مکمل را در حفظ و انطباق‌پذیری منافع و فعالیتهای سرمایه‌داری ایفا می‌کند. برای نتیجه‌گیری، به بعضی از نقشهای حیاتی که اطلاعات داشته اشاره کنیم:

- جریانهای اطلاعاتی شرط لازم اقتصاد جهانی‌اند، به ویژه آن شبکه‌های مالی و خدماتی که به یکدیگر پیوسته‌اند و فعالیتهای مختلف و پراکنده را حمایت می‌کنند.
- اطلاعات چه در داخل و چه در خارج سازمانهای شرکتهای فراملّی، مرکز مدیریت و نظارت است.
- اطلاعات برای پیدایش پدیدهٔ محلی‌گرایی جهانی[1]، حیاتی است. پدیده‌ای که از طریق آن مسائل و منافع بین‌المللی و محلی به هم مربوط و مدیریت می‌شوند.
- امروزه اطلاعات نقشی مکمل‌تر در فعالیتهای شغلی ایفا می‌کند، هم به این دلیل که کامپیوتری شدن تأثیراتی فراگیر داشته و هم به این دلیل که افزایشی قابل توجه در فشردگی اطلاعات در بسیاری از شغلها به وجود آمده است.

1. global localism

فصل ۸

اطلاعات و پسامدرنیسم

پسامدرنیسم از آغاز دههٔ ۸۰ در گسترهٔ متنوعی از قلمروهای آکادمیک و رسانه‌ای همواره مورد توجه بوده است. این اصطلاح تقریباً در هر رشتهٔ دانشگاهی از تاریخ هنر گرفته تا حسابداری سبز شد و درعین حال در بیرون از محیط دانشگاهی برای توضیح هر چیز از سبکهای معماری گرفته تا موسیقی راک به شکلی مشترک مورد استفاده قرارگرفت. علیرغم شیوع گستردهٔ آن، درگیر شدن با این موضوع مشکل است. معانی آن متغیرند و در آنجا که چنین نیستند، به همان نحو احتمالاً مبهم‌اند.

با وجود این، آنچه که دراین فصل مورد بحث قرار خواهد گرفت به روابط بین اطلاعات و پسامدرنیسم مربوط می‌شود. من بر تعدادی از تصویرهای کلیدی که توجهی ویژه به جنبه‌های اطلاعاتی پسامدرنیسم نشان می‌دهند متمرکز خواهم شد. به هرحال، درابتدای امر سعی می‌کنم تا پسامدرنیسم را از لحاظ منطقی با واژه هایی سرراست تعریف کنم-که در حقیقت کاری آسان نیست چون، همان طور که خواهیم دید، تعریف جوهر پسامدرنیسم یا چیزی که واقعیت جوهرهای دیگر را انکار کند مشکل است! دست آخر، برآن بحثهای مربوط به پسامدرنیسم که آن را نتیجهٔ تحولات اجتماعی و اقتصادی می‌دانند تفسیری به دست خواهم داد. دراین حالت، متفکران پسامدرنیسم را به منزلهٔ نوعی وضعیت تعریف می‌کنند که ناشی از تحولاتی است که از طریق تحلیل اجتماعی رسمی قابل بررسی‌اند.

لازم است بی درنگ این مسئله روشن شود که محققانی که وضعیت پسامدرنیسم را قبول دارند به طرز معنی‌داری متفاوت از آن متفکران پسامدرن اند که کل رهیافتهای کسانی را که سعی

در تبیین عصر حاضر با استفاده از قوانین علوم اجتماعی رسمی دارند طرد می‌کنند. یعنی می‌توان موضع کسانی را که چنین استدلال می‌کنند که می‌توان دربارهٔ واقعیت پسامدرنیسم اندیشید از موضع آن متفکران پسامدرن متمایز ساخت که استدلالشان چنین است که ما به راستی در جهانی به سرمی‌بریم که از هر آن چه تاکنون بوده متفاوت - و بنابراین پسامدرن - است. همین تفاوت، اعتبار عقاید متعارف تبیین اجتماعی را در معرض تردید قرار می‌دهد. این همان نکتهٔ فلسفی است که ممکن است دراینجا مهم جلوه نکند، اما هنگامی که شروع به تحلیل نظر محققان پسامدرن کنیم، روشن خواهد شد که قابلیت بررسی توصیفهای آنان از جامعهٔ معاصر از طریق علوم اجتماعی متعارف - می‌توان گفت مدرن - به طرز معنی‌داری بر علاقهٔ شخص برای تأیید کامل دیدگاههای آنان تأثیر می‌گذارد.

پسا مدرنیسم

پسامدرنیسم هم جنبشی روشنفکرانه است هم چیزی است که هریک از ما در زندگی روزمره هنگام تماشای تلویزیون، لباس پوشیدن برای بیرون رفتن یاگوش دادن به موسیقی باآن مواجهیم. آن چه ابعاد متفاوت را در یک جا جمع می‌کند طرد شیوه‌های مدرنیستیِ دیدن است. البته اعلام اینکه پسامدرنیسم گسستی نسبت به شیوه‌های اندیشه و عملی است که مسلماً چندین قرن تفوق داشته، ادعای بزرگی است.

البته بخش بزرگی از این ادعا بستگی به معنایی دارد که از اصطلاحهای پسامدرن و مدرن افاده می‌شود. متأسفانه، بسیاری از متفکران مربوطه یا به خود زحمت بیان دقیق این را نمی‌دهند که منظورشان از این اصطلاحات چیست یا اینکه فقط بر بعضی ویژگیها تمرکز می‌دهند که از آنها خوششان می‌آید. منظوراین است که در علوم اجتماعی، مدرنیته به طور کلی در تعریف انبوهی از تحولات - در علوم، صنعت و شیوه‌های تفکری که معمولاً از آن به عنوان برآمدن دورهٔ روشنگری یاد می‌کنیم- مستتر است که باعث پایان جوامع فئودالی و کشاورزی در اروپا شد و تأثیرش کمابیش در هر جایی از جهان احساس شده است. پسامدرنیته ترک خوردگی همهٔ اینها را

اعلام می‌کند.

بعضی از مفسران چنین استدلال کرده‌اند که پسامدرنیسم را بیشتر به عنوان فرهنگ می‌باید در نظر گرفت تا موارد بالا و مسائل در آن عمدتاً دربارهٔ هنر، زیبایی‌شناسی، موسیقی، معماری، سینما و مانند اینها است[1]. دراین موارد، بیتهای هم قافیهٔ مدرنیسم/پسامدرنیسم کمتر از تمایز بین مدرنیته و پسامدرنیته فراگیرند. به علاوه، چنانچه خود را به این عرصهٔ فرهنگی محدود کنیم، درآن موقع برای اعلام گسستی نسبت به مدرنیسم علاقهٔ کمتری باقی می‌ماند چون البته مدرنیسم - به معنای اخص کلمه - اشاره به جنبشهای آخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم - امپرسیونیسم، دادائیسم، سوررئالیسم، اتونالیسم و مانند اینها- دارد که خود در تضاد با فرهنگ کلاسیک قرار داشتند.

مدرنیسم به گستره‌ای از جنبشها در نقاشی، ادبیات و موسیقی اشاره دارد که متمایز از شکلهای کلاسیکی‌اند که متعهد به تولید فرهنگی کاملاً بازنمودی بودند. مثلاً، "سنّت بزرگ"[2] رمان‌نویسان واقع گرای قرن نوزدهمی انگلستان را به یاد آورید که پایبند به گفتن داستانهایی بودند که "مثل زندگی واقعی" روشن و برانگیزاننده باشد، یا چهره‌پردازیهای بسیاری را در این دوران درنظر آورید که تولید چیزی دقیقاً همانند با موضوع، هدفشان بود. نویسندگان مدرنیستی مانند جویس[3] و نقاشهایی مانند پیکاسو قاطعانه از این اسلاف جدا شده بودند.

درخصوص پسامدرنیسم دست کم با دو مشکل دراینجا مواجهیم. نخستین آنها مربوط به تاریخنگاری است. مدرنیته از حوالی نیمهٔ قرن هفدهم در اروپا آغاز می‌شود، در حالی که مدرنیسم بسیار جدیدتر است و با چیزی مخالف بود - یعنی فرهنگ کلاسیک - که خود محصول دوره‌ای از مدرنیته بود. با توجه به مقدم بودن مدرنیته بر مدرنیسم، به علاوهٔ اینکه مدرنیته مفهومی است که گستره‌ای خارق العاده از تحولات، از تولید کارخانه‌ای گرفته تا شیوه‌های تفکر را دربرمی‌گیرد، مسئلهٔ همبستگی مدرنیسم با مدرنیته پیچیده و منبع آشفتگی

---

1. cf.Lash,1990.

۲. Great tradition، سنتی که براساس آن نویسندگان سعی داشتند که همانند واقعیت را بیافرینند - م.

۳. James Joyce, 1882-1941 نویسندهٔ ایرلندی - م.

مفهومی است. آیا مدرنیسم/پسامدرنیسم عنصری جانبی در تقسیم‌بندی مدرنیته/پسامدرنیته است؟

دومین مسئله این است که پسا مدرنیسم خبر از گسستی آشکار نسبت به اصول مدرنیسم نمی‌دهد، چون درکنه پسامدرنیسم امتناع مشابهی نسبت به فرهنگ بازنمودی وجود دارد.

درجایی که بتوان خود را به مفهومی فرهنگی از پسامدرنیسم هم محدود کرد بازاین استدلال امکان‌پذیر است که اشاره‌های مربوط به لقب "پسا"، که به حوزه‌های نسبتاً کمی از زندگی محدودند و برپایه‌های مدرنیسم ساخته می‌شوند، کمابیش ناچیزند. چنین تصوری نسبت به پسامدرنیته‌ای که اعلام می‌کند مدرنیته مردود است و همین و بس[1]، کوچک تر و کمتر جاه‌طلبانه است.

تمایز بین مدرنیته/ پسامدرنیته و مدرنیسم/ پسامدرنیسم از این جهت می‌توانست مفید باشدکه امکان درک بهتر جهت‌گیری نوشته‌های ویژه در این مباحثات را می‌داد. با وجود این، متأسفانه این کار از نظر عملی کمک ناچیزی می‌کند زیرا اکثر شرکت‌کنندگان اصلی در مباحثه دربارهٔ پسامدرنیسم، درعین حال‌که واقعاً بر پدیده‌های فرهنگی تمرکز می‌دهند، اما به هیچ وجه خود را به آن محدود نمی‌کنند. کاملاً برعکس، چون از نظر آنها مسائل فرهنگی اکنون بیش از هرزمان دیگر مورد اهمیت فراوان قرار گرفته است، براحتی به این استدلال می‌رسند که پسامدرنیسم نسبت به خود مدرنیته، نوعی گسست محسوب می‌شود.بنابراین متفکران پسامدرن از آنجاکه نمودهای مدرنیته مدعی ارائه "واقعیتی" ورای شکل نمادین خودند بسرعت تمام از بحث دربارهٔ مد و معماری به نقد همهٔ این نمودها می‌رسند. مثلاً، متفکران پسامدرن درست به همان سرعت که پخش اخبار تلویزیون را برای "سخن گفتن دربارهٔ چیزی همان گونه که هست" مردود می‌شمارند، ادعای علوم اجتماعی را در تولید اطلاعات دقیق دربارهٔ شیوه‌های رفتاری مردم نیز رد می‌کنند. پسامدرنیسم، از قلمرو فرهنگی که درآن ادعاهای ارائه واقعیتی در اشکال نمادین را سرجای خود می‌نشاند تا پیش‌فرضهای متفکران برای تشخیص ابعاد اصلی

---

1. tout court

تحول، برجدایی ریشه‌ای عصر حاضر نسبت به سه قرن پیش و شیوه‌ای دیگر از تفکر تأکید می‌ورزد.

بنابراین نیازی نیست تا زیاده از حد دلمشغول محدودیت پسامدرنیسم به قلمرو فرهنگی باشیم، چون فعالان آن نیز عذاب وجدان مشابهی از خود نشان نمی‌دهند. کاملاً برعکس: پسامدرنیسم به منزلهٔ جنبشی روشنفکری و به عنوان پدیده‌ای که در زندگی روزمره با آن مواجهیم همچون چیزی که از ریشه نوین است اعلام می‌شود، یعنی شکستگی در خود مدرنیته. اجازه بدهید بیشتر دراین‌باره صحبت کنیم.

ویژگیهای روشنفکرانهٔ پسامدرنیسم

ویژگی اصلی دانش‌پژوهی پسامدرن، چنانچه به چشم پدیده‌ای روشنفکرانه نگریسته شود، موضع‌گیری برعلیه به اصطلاح سنّت روشنگری تفکر است که در جستجوی تشخیص زیربنای عقلانی برای تحولات اجتماعی یا رفتار شخصی است. پسامدرنیسم، که تحت نفوذ شدید فریدریش نیچه (۱۸۴۴-۱۹۰۰) است، نسبت به آن توصیفهایی از تحولات جهانی که ادعا دارند که این رشد را به اصطلاح بر حسب فرآیندهای بنیادی "مدرن سازی" درک می‌کنند عمیقاً مشکوک است، و به همان اندازه دشمن آن تبیینهایی از رفتار شخصی است که ادعای توانایی تشخیص به اصطلاح علتهای بنیادی "انگیزه‌های" انسانی را دارند.

پسامدرنیسم کاملاً مخالف با هر تلاشی برای توضیح جهان به این شیوه‌ها و شیوه‌های مشابه است، که همهٔ آنها در طلب تعیین دقیق عقلانیتی‌اند که دگرگونی و رفتار را اداره می‌کنند. پیش‌فرض متفکران دورهٔ روشنگری مبنی براینکه می‌توانند زیربناهای عقلانی عمل و دگرگونی را تشخیص دهند (که ممکن است آنانکه در دورهٔ چنین تحولاتی زندگی می‌کنند و یا به شیوه‌های خاصی عمل می‌کنند به خوبی این را درک نکنند) کانون مخالفت با پسامدرنیستها است.

این بیان کلی براساس دشمنی نسبت به آن چیزی است که پسامدرنیستها آن را تبیینهای

کلیت بخش[1]، یا با استفاده از زبان ژان - فرانسوا لیوتار، "روایتهای کلان"[2] می‌نامند. از این منظر تمام توصیفها از شکل‌گیری جهان مدرن، اعم از رادیکال یا محافظه کار که ادعای فهم محرک اصلی تحولات را در چیزهایی نظیر "رشد تمدن"، "پویایی سرمایه‌داری" و "نیروی تکامل" دارند مورد مخالفت قرار می‌گیرند. بی تردید این تحلیلها و تحلیلهای مشابه کوشش می‌کنند تا گرایشها و مضمونهای اصلی- مهم‌ترین دلایل عقلانی - تحولات انسانی را برجسته سازند. متفکران پسامدرن به چند دلیل مرتبط به هم با آنها مخالفند.

نخستین اصل مخالفت عبارت است از اینکه این توصیفها بیش از آن که تحقیقات دقیق فرآیندهای تاریخی باشد ساخته و پرداختهٔ نظریه‌پردازها است. در اینجا دانشمندانی که از پیش - فرض دورهٔ روشنگری مبنی بر قابل فهم بودن دنیا استفاده می‌کنند به شیوه هایی موثق و منصفانه مورد سؤال قرار می‌گیرند. تشخیص آنها از عقلانیت متهم به این می‌شود که این بیش از آنکه توصیفی از عمل واقعی تاریخی باشد بیانگر برداشت آنان است. این انتقادی بسیار آشنا و برای تفکر پسامدرن چیزی بدیهی است. به طور خلاصه، اتهام آن است که تمام ادعاهای بیرونی نسبت به اعتبار دانش از پایه سست‌اند زیرا دانشمندان تنها می‌توانند آنچه را که می‌بینند تفسیر کنند و با این عمل به ناگزیر درگیر ساختن دانش می‌شوند.

نکته‌های دوم و سوم مخالفت نشان‌دهندهٔ آنند که این اعتراض فلسفی سطحی‌ای نیست. این امر به دلیل "روایتهای کلانی" است که ادعای آنها در اثبات "حقیقت" تحولات، جانبداری آنها را تابدانجا آشکار می‌سازد که نتیجهٔ منطقی تحقیقاتشان اغلب به طور ضمنی توصیه به آن است که می‌باید تحولات اجتماعی مسیرهای ویژه‌ای را در پیش گیرند یا احتمالاً در پیش گرفته‌اند. به علاوه، توصیفهای کلیت بخش از تحولات اجتماعی نه تنها به این متهم می‌شوند که فقط پیش درآمدی بر برنامه‌ریزی و سازماندهی عصر حاضر و آینده‌اند، بلکه این اتهام نیز وارد می‌شود که این توصیفها براثر جریان تاریخ قرن بیستم کاملاً بی اعتبار شده‌اند.

مثلاً آن تحقیقات مربوط به تحولات اجتماعی که حاکی از آنند که جستجو برای

---

1. totalising explanations
2. grand narratives

بیشترین درآمد از کمترین سرمایه‌گذاری مؤثرترین نیرو در تحولات است، به وضوح تلاش برای شناسایی عقلانیت مسلط در ادارهٔ تحولات‌اند. مهم نیست که این عقلانیت در بعضی دوره‌ها و در بعضی جوامع پی‌گیری نشده، چون این "بی‌منطقی‌ها" معمولاً به منزلهٔ انحراف از جهت‌گیری قطعی تاریخی محسوب می‌شوند.

تأمل بر روی این رهیافت از تاریخ روشن می‌سازد که ادعای آن در ترسیم جریان گذشته به اشاره‌هایی برای سیاست آینده و عصر حاضر کشیده می‌شود. منظور آن است که غلبهٔ عقلانیت "کمتر با حاصل بیشتر" ادامه خواهد یافت و اینکه دراکثر موارد برنامه‌ریزان می‌باید برای پیش بردن یا دستکاری وقایع به منظور نگه‌داری آنها در مسیر قبول مسئولیت کنند. درواقع این عامل مهمی برای بسیاری از نظریه پردازان نظریهٔ تکامل است که به دنبال سیاستهای مؤثری برای جهان سوم برپایهٔ تشخیص این امرند که عقلایی کردن موفق تولید، پایهٔ رشد اقتصادی غرب را محکم کرد.

این اتهام که این گونه تحلیلگران که مدعی توانایی شناسایی نیروهای پیش برندهٔ تحولات‌اند تبعیض قائل می‌شوند، با استفاده از وفور روزافزون مدارک پشتیبان خود، تحقیقات آن تحلیلگران و سیاستهایی را که حرف آنها را اثبات می‌کنند از درجهٔ اعتبار می‌اندازد: مثلاً با استدلالهایی مبنی براینکه "جهانی درحال توسعه" از این فراوانی محروم است، یا اینکه عقلایی کردن تولید با "کمتر با حاصل بیشتر" به خاطر تمایلات ضدبوم شناختی آن تهدیدی برای بقای گونه‌های انسانی و حیوانی بر روی "سیارهٔ زمین" است، یا اینکه "انقلاب سبز" که قول رونق کشاورزی را از طریق به کارگیری علوم مدرن می‌داد منجر به اختلال اجتماعی، بیکاری کارگران اخراج شدهٔ بخش کشاورزی و وابستگی به بازارهای دور دست شد.

مثال دیگری که اغلب برای نقص "روایتهای کلان" مورد توجه قرار می‌گیرد متعلق به مارکسیسم است. به یاد بیاوریم که مارکسیسم ادعای شناسایی محرک اصلی تحولات تاریخی را در جریان "مبارزهٔ طبقاتی" و "انباشت سرمایه‌داری" داشته است. روشن است که متفکران مارکسیست، عقلانیت حاکم بر تحولات را همچون چیزی که در نهایت جای خود را به عقلانیتی

در سطحی بالاتر می‌دهد می‌نگرند. دفاع آنان از این عقیده، که با مطالعات تاریخی آنان پشتیبانی می‌شد، بدین ترتیب بود که شکل جدیدی از جامعه می‌باید به وجود بیاید که بتواند از نظامهای سرمایه‌داری سود ببرد و برنقایص آنها غلبه کند. بااین حال، ادعاهای مارکسیستی در آشکار ساختن تاریخ حقیقی تحولات اجتماعی در نتیجهٔ فروپاشی کمونیسم شوروی کاملاً بی‌اعتبار گردید. امروزه مارکسیسم بیشتر به چشم ساخته و پرداختهٔ کسانی نگریسته می‌شود که تمایلات ویژه‌ای دارند، یعنی "زبانی" که به افراد این امکان را می‌دهد تا به شیوه‌ای خاص به جهان بنگرند.

از نظر پسامدرنیستهایی نظیر لیوتار، تاریخ جدید به طور مقدر نه فقط "فراروایتهای کلان" بلکه کل آرمانهای دورهٔ روشنگری را سست کرده است. فاشیسم، کمونیسم، نسل‌کشی یهود، فناوریهای فوق پیچیدهٔ نظامی، چرنوبیل، ایدز، بیماری همه‌گیر قلبی، سرطانهای ناشی از محیط زیست و...همهٔ اینها انحراف از دورهٔ روشنگری‌اند، نتایج "فراروایتهایی" از گذشته‌اند که بر امکان تشخیص عقلانیت در تحولات پای می‌فشردند، خواه در قالب "ملی‌گرایی"، "مبارزهٔ-طبقاتی"، "خلوص نژادی" یا "پیشرفت علمی و فنی". پسامدرنیستها با در نظر گرفتن چنین نتایجی اصرار بر "جنگی علیه تمامیت"[1] دارند، نوعی دست کشیدن از توصیفهایی از جهان که چنین می‌انگارند که موتور (های) "حقیقی" تاریخ را دریافته‌اند. همهٔ ادعاهای تشخیص "حقیقت"تحولات تاریخی" اعتبار خود را از دست داده‌اند...بدون توجه به اینکه آیا فراروایتی نظری‌اند یا فراروایتی از آزادی"[2].

این امر از آنجا نتیجه می‌گیرد که تفکر پسامدرن خصلتاً نسبت به ادعاهای توانایی برای تشخیص "حقیقت" از طرف هر گروهی بدگمان است. پسامدرنیسم با توجه به نقایص آشکار "فراروایتهای کلانِ" ابتدایی و با فرض این که هر یک از آنها به هر حال ساخته و پرداختهٔ عده‌ای از دانشمندان برای اعلام واقع نگری آنان بوده است، همهٔ آنها را با تأیید اصل نسبیت‌گرایی و با پافشاری بر اینکه درجایی که هیچ "حقیقتی" وجود ندارد تنها روایتهایی از "حقیقت" می‌تواند وجود داشته باشد رد می‌کند. همان طور که میشل فوکو می‌گوید، پسامدرنیستها براین باورند که

---

1. Lyotard,1984,P.81.
2. Lyotard,1984,P.34.

"هرجامعه‌ای نظام حقیقت مخصوص به خود" یعنی سیاستهای عمومی مربوط به حقیقت "خود را دارا است: یعنی سنخهایی از گفتمان که آن جامعه می‌پذیرد و به آن نقش حقیقیْ را می‌دهد"[1]. درچنین اوضاع و احوالی، درک متفکران پسامدرن از خود این است که از شرّ قید و بند جستجوهای دورهٔ روشنگری برای حقیقت خلاص شده‌اند و به جای آن بر اشاره‌های رهایی‌بخش تفاوتهای بین تحلیل، تبیین و تفسیر تأکید می‌ورزند.

ویژگیهای اجتماعی پسامدرنیسم

در قلمرو اجتماعی، نقد روشنفکرانهٔ پسامدرنیسم اقبال عمومی یافته، بازگو شده و گسترش یافته است. دراینجا ما تنها با متفکران پسامدرن روبه رو نیستیم، بلکه با اوضاعی که برای نشانه‌گذاری کردن زندگی پسامدرن تصور می‌شود نیز مواجهیم. برای درک وضعیت پسامدرن حتماً نباید نقد پسامدرن را بر تفکر دورهٔ روشنگری تأیید کنیم، هر چند مسلم است که اگر واقعاً وارد جهانی پسامدرن شویم درآن حالت اظهارات روشنفکرانهٔ پسامدرنیسم پژواکی در قلمرو اجتماعی خواهد یافت. به علاوه، از آنجا که همهٔ خوانندگان این کتاب دراین فرهنگ پسامدرن به سر می‌برند، خواهان آن خواهند بود که توصیفات زیر را در مقابل تجربیات و ادراکاتشان بیازمایند.

در مورد تهاجم روشنفکرانه، نقطهٔ آغاز پسامدرنیسم در قلمرو اجتماعی خصومتی است نسبت به هر آنچه که می‌توان آن را (با مسامحه) اصول و اعمال مدرنیستی نامید[2]. مدرنیسم دراین حالت عبارتی کلی و نامفهوم است، اصطلاحی است که چیزهایی نظیر برنامه‌ریزی، سازماندهی و کارآمدی را دربر می‌گیرد. یکی از مضمونهای تکراری مقابله با هر آن چیزی است که بویی از مقدماتی می‌دهد که توسط گروههایی حکم می‌شوند - برنامه‌ریزان، دیوانسالاران، سیاستمداران - که ادعای نوعی مرجعیت (در تخصص، در دانش بالاتر، در "حقیقت") برای تحمیل "عقلانیت" موردپسند خود بر دیگران دارند. مثلاً، طراحانی که توانایی خود را در

1. Michael Foucault,1980,PP.131-132.
2. Korker and Cook,1986.

تشخیص مد روز "واقعی" یا به کاربستن استانداردهایی برای ما که چگونه می‌باید لباس بپوشیم و چگونه می‌باید خود را به نمایش بگذاریم مسلم می‌انگارند، موقعیت ممتاز خود را در معرض مبارزه‌طلبی فرهنگ پسامدرن می‌بینند. باز، کارآمدی به این دلیل مورد مخالفت قرار می‌گیرد که "کارآترین" شیوهٔ ساختمان‌سازی بازتابی از نوعی "عقلانیت" مرموز ناشی از تخصص فنی آرشیتکت یا مهندس شهرساز نیست، بلکه کوششی است از طرف متخصصان گستاخ برای تحمیل ارزشهایشان به سایر مردم.

دراینجا معلوم خواهد شد که روحیهٔ پسامدرن نسبت به داوریهای آسمانی پرسش‌آمیز است. با گسترش این نظر می‌توان گفت که این روحیه، به عبارتی، شامل رگه‌ای قوی از گستاخی دموکراتیک است یعنی همان چیزی که در ردّ فوری آنانکه می‌خواهند استانداردها را برای بقیه تعیین کنند خود را نشان می‌دهد. در اینجا نکتهٔ ویژه، نفرت اظهارات پسامدرنیستی نسبت به داوریهای متداول دربارهٔ "سلیقهٔ خوب" یا "سنّت بزرگ" در زیبایی‌شناسی است. در مقابل کسانی که به دلیل دسترسی به "داوری حقیقی" به قدر کافی متخصص یا تیزهوشند و مسلم می‌انگارند که باید به فرض ادبیات را طبقه‌بندی کنند، قریحهٔ پسامدرن چنین جلوه‌گری می‌کند که "هرکس به سلیقهٔ خود": "اگر جفری آرچر[۱] موردپسند شماست، پس این استادان ادبیات که باشند تا به شما بگویند چه چیزی بهتر است"؟

کسانی که در گذشته استانداردها را اعمال می‌کردند به طور روزمره مورد انتقادند. از این رو، لیویز می‌تواند با اعتماد به نفس ادعا کند که ارزش‌گذاری او دربارهٔ "سنّت بزرگ" به خصوص ناشی از مطالعهٔ دقیق رمان انگلیسی است، اما پسامدرنیستها بسرعت اثبات می‌کنند که منتقدان ادبی از راه نقدشان نان می‌خورند، نوشته‌های آنها برایشان پیشرفت حرفه‌ای و اعتبار به همراه می‌آورد (بنابراین آنها بزحمت طالبان بی‌طرف حقیقت‌اند). به علاوه، معلوم کردن اینکه ارزشهای منتقدان بشدّت برپایهٔ پیش‌فرضهای ویژه، پیشینهٔ تحصیلی و اولویتهای طبقاتی قرار دارد کار آسانی است.

---

۱. Jeffrey Archer,1940- نویسندهٔ کتابهای پرفروش انگلیسی - م.

فرهنگ پسامدرن با افشای ادعای متفکران "حقیقی"، شهادت به نسبی‌گرایی زیبایی‌شناسی می‌دهد - در هر یک از قلمروهای زندگی، تفاوت تشویق می‌شود. این اصل در هر کجا به کار می‌رود[1]: در موسیقی (چه کسی می‌گوید موتزارت برتر از وان موریسون[2] است؟)، در پوشاک ("جاگر[3] اصلاً بهتر از نکست[4] به نظر نمی‌آید، فقط گران‌تر است")، همچنین در هنرهای زنده ("چرا باید شکسپیر ممتازتر از آندرو للوید وبر[5] باشد؟"). این نظر کیفیتی رهایی‌بخش دارد چون در کانون پسامدرنیسم امتناع نسبت به "خودکامگی" همهٔ کسانی که استانداردهای "درست" برای زندگی آدمی تعیین می‌کنند وجود دارد. در مقابله با این افراد، فرهنگ پسامدرن بر بستر تنوع، بر شهر فرنگ و تفاوتهای بی‌شمار رشد می‌کند. مثلاً در خانه سازی، به جای مجتمع مسکونی ویمپی[6] و ردیف برجهای با ظرفیت بالا که توسط کسانی طراحی شده که بر این گمان اند که می‌دانند "بهترین چیز برای مردم" چیست و/ یا "مردم چه می‌خواهند" جوّ افکار عمومی به صورتی درآمده که تفرد را در منزل افراد جایز می‌شمرد، با برهم ریختن نقشه‌های آرشیتکتها توسط اضافه کردن یک تکّه چیز در اینجا، فرو ریختن یک دیوار در آنجا، تلفیق کردن خرده ریزها و تکّه هایی از هر آنچه که شخص را خشنود می‌کند و اهمیت ندادن به آنان که معتقدند این بدسلیقگی است.

البته در پس این میل شخصی، طرد جستجوی مدرنیستی برای حقیقت نهفته است. پسامدرنیسم از یک سو با آن مخالفت می‌کند، به دلیل اینکه تعریف کنندگان "حقیقت" در خصوص انگیزه‌هایشان اغلب چندان هم صادق نشان نمی‌دهند و به هر حال، عدم توافق فراوانی در میان خود "متخصصان" وجود دارد مبنی براینکه هیچ کس باور ندارد که هیچ "حقیقت" منفرد و بی چون و چرایی باز هم برای کشف وجود داشته باشد و از دیگر سو، به دلیل اینکه برای همهٔ

---

1. Twitchell, 1992

۲. Van Morrison، خواننده و آهنگساز پاپ انگلیسی -م.

3. Jaeger

۴. Next فروشگاه بزرگ زنجیره‌ای پوشاک در انگلستان-م.

۵. Andrew Lloyd Webber کارگردان نمایشهای موزیکال انگلیسی-م.

۶. Wimpey شرکت بزرگ انگلیسی سازندهٔ مجتمعهای مسکونی -م.

ما روشن است که تعاریف "حقیقت" براحتی به خودکامگی تبدیل می‌شود. یقیناً، هیچ چیز مثل رژیمهای کمونیستی به این دلیل که حزب از همه بهتر "واقعیات عینی هر موقعیتی" را می‌شناخت بر زندگی مردم حکم نمی‌راند، اما هریک از ما نیز تحمیل داوریهای دیگران را برخود تجربه کرده‌ایم. درمدرسه، مجبور به خواندن آثار دیکنز و هاردی بودیم چون تعریف- کنندگان "استانداردهای ادبی" چنین می‌انگاشتند که این آثار ارزش گنجاندن در برنامه درسی را دارند (درحالی که داستانهای علمی ـ تخیلی، رومانسها و وسترنها کنار گذاشته می‌شد). باز، هربیننده‌ای در انگلستان آن برنامه هایی را از تلویزیون بی‌بی‌سی دیده که مسئولان فرهنگی فکر کرده‌اند که ارزش تولید دارند (مقدار زیادی اخبار و امور جاری، سریالهای کلاسیک، نمایشهای "خوب"، پخش محدود گزارشهای ورزشی، برنامه‌های مناسب کودکان). و تعداد زیادی از خوانندگان با محدودیتهایی که ناشی از طراحان و آرشیتکتها است در خانه هایشان مواجه شده‌اند، به ویژه کسانی از ما که در مجتمعهای مسکونی بار آمده‌اند.

در مقابل، ذهنیت پسامدرن این واقعیت را که "حقیقتی" وجود ندارد، بلکه تنها روایتهایی از "حقیقت" وجود دارد تحسین می‌کند: در نتیجه جستجو برای "حقیقت" بی‌معنی می‌شود. به جای آن از تفاوت، از "هرچیزی مجاز است" حمایت می‌شود. یکی از پیامدها آن است که شور و علاقهٔ مدرنیستی برای انواع و سبکها (که در زمانهایی در خدمت این بودند که تصویری از هنرهای ارزشمند تصویری به دست دهند و به تشخیص سلیقهٔ خوب کمک کنند) رد و به باد تمسخر گرفته می‌شود. از اینجا تا به میل وافر پسامدرن به هجو، به واکنشهای شوخی‌آمیز نسبت به سبکهای رسمی، به شیوه‌ای التقاطی که از ترکیبها و جفتهای طنزآمیز و شادمانه با روش "کولاژ" لذّت می‌برد، تنها گامی کوچک مانده است. یکی از نتایج، آن است که معماری پسامدرن با بازیگوشی باسبکهای مقبول درگیر می‌شود، "آموختن از لاس وگاس"[1] معرکه چه بسا درترکیب کارهای چوبی سبک اسپانیایی با نمای گوتیک یا طراحی سبک روستایی با روکار ونیزی؛ یا اینکه طرز لباس پوشیدن پسامدرن با رضایت خاطر آرایشی التقاتی

1. Venturi,1972;Jencks,1984.

از شلوار چسبان، پوتینهای دکتر مارتین، گردنبند هندی، جلیقه و پیراهن محلی و...راکنار هم می‌چینند.

شاید قابل توجه‌ترین همهٔ اینها، دست کشیدن فرهنگ پسامدرن از جستجو برای "اصالت است. دراینجا می‌توان زنجیره‌ای ازکلمات مرتبط راکه هدف مداوم مؤلفه‌های فرهنگ پسامدرن‌اند فهرست کرد: "اصالت "،"معنی" و "واقعی". هر یک از این اصطلاحات گواهی است بر ضرورت مدرنیستی تشخیص "حقیقت". مثلاً این همان است که کسانی راکه در طلب "معنی- واقعی" آن موسیقی‌اند که بدان گوش می‌دهند، آنان راکه در جستجوی شیوهٔ "اصیلی" در زندگی اند که بتواند "ریشه‌های " "انگلیس واقعی" (یا حتی "من واقعی") را بازیابد، آنان راکه علاقه دارند تا "فلسفهٔ حقیقی" "زندگی خوب" را بیابند، برمی‌انگیزد. در مقابله با همهٔ اینها، پسامدرنیسم مصنوعات آشکارا بدلی، سطحی، گذرا و بی‌اهمیت را تحسین می‌کند.

پسامدرنیسم به دو دلیل به حسرت خوردن برای اصالت اعتنا نمی‌کند. نخست، به خاطر اینکه پافشاری بر یک "معنی" واقعی مسلماً خیال‌پردازی است؛ در نتیجه کسانی که به دنبال "اصیل" و "واقعی" می‌گردند به طور حتم شکست می‌خورند زیر تنها روایتهایی از "واقعی" می‌تواند وجود داشته باشد. ما نمی‌توانیم امید داشته باشیم که به فرض دیکنز اصیل راکشف کنیم زیرا ما به منزلهٔ شهروندی در آخر قرن بیستم آثار او را می‌خوانیم، همان طور که مثلاً افرادی که متوجه مفاهیمی همچون ناخودآگاه و گرایش جنسی به کودکانند به ناگزیر تفسیر ما را نسبت به شخصیت نل کوچک[1] به شیوه هایی می‌کشانند که ما را هم از نویسنده و هم از مخاطبان اولیهٔ او جدا می‌کند.

دومین موضع حکایت از آن دارد که وضعیت اصیل، در هرکجاکه آدمی به جستجوی آن بپردازد یافتنی نیست زیرا این وضعیت فراسوی ذهنیت آنان که در حسرت آنند، قابل تصور نیست. آنها که می‌پندارند بدان نائل آمده‌اند، آن را در نقطه‌ای و یا گوشه‌ای و یا در ساحتی خاص و در زمان معینی جستجو کرده‌اند. و به محض آنکه آن را یافتیم متقاعد می‌شویم که صورت اصیل آن

---

۱. Little Nell نام رمانی نوشته چارلز دیکنز نویسندهٔ انگلسی-م.

را به دست آورده‌ایم (در فردی، در زمانی، در کشوری) و در چنین وضعی‌آن را در مقابل آن مصادیق سطحی و تصنعی قرار می‌دهیم که به نظر می‌رسد در جهان معاصرِ "سبکها"، "نمایش" و روحیات "مادی" سلطه دارند. ادعای پسامدرنیسم آن است که این جستجو برای اصالت کاری بی‌ثمر است.

مثلاً جستجوی مردم را برای یافتن ریشه‌های خود از طریق ردگیری گذشته خانواده‌هایشان در نظر بگیریم. امروزه، بسیاری از مردم برای شرح و تفصیل شجره‌نامهٔ خانوادگی خود به منظور ردیابی نقطهٔ اصالتشان زحمت زیادی به خود می‌دهند. نمود عمومی این تلاش برای اثبات اصالت، بازگشت مهاجران به مکانی است که از آنجا نسلهای پیشین حرکت کرده‌اند. این جستجوگران هنگامی که به دهی برسند که کشیشان زائر[1] از آنجا گریختند یا به آبادی درایرلند که گرسنگی آنها را فراری داده بود، یا به گتویی در لهستان که از آنجا آنها را بیرون رانده بودند چه چیزی را کشف می‌کنند؟ قطعاً هیچ اصالتی: به احتمال بسیار زیاد بازسازی کلیسای انبارگونهٔ پیوریتانی[2] "درست همان گونه که بود" شام سیب زمینی "واقعی" (یا آبجوی سیاه[3] خنک و شراب ملایم اگر هوس کرده باشند)، کنیسه‌ای تازه برپا شده با نصب حرارت مرکزی و رکوردهای کامپیوتری تاریخهای خانوادگی.

شما حسرت یافتن انگلیس "واقعی" را دارید؟ آن سرزمین "سبز و دلپذیر" با مزرعه‌های خوب مراقبت شده، گاوهای روستایی، زمینداری دگرگون نشده، کلبه‌های دوغاب مالیده، باغچه‌های محصور شده و همسایگان "اصیلی" که با ساختن بزرگراهها تهدید می‌شوند، مجتمعهای مسکونی و مردمی که فقط برای یک سال یا همین حدود دریک مکان به سر می‌برند پیش از آن که آنجا را ترک کنند؟ آن مکانی راکه آدمی می‌تواند درآنجا "خود واقعی" خود را بیابد، جایی که می‌تواند "ریشه‌های خود را کشف کند، یعنی چیزی از شیوهٔ زندگی اصیل انگلیسی که دسترسی ما به اجدادمان را افزایش می‌دهد؟

---

1. Pilgrim Fathers
2. Puritan's barn-like church
3. Guinness

اما با نگاهی جدی به زندگی روستایی در انگلیس - شهرنشین‌ترین کشور اروپا - چه چیزی دستگیرمان می‌شود؟ موسسه‌های کشت و صنعت، کشاورزی با فناوری سطح بالا، جوجه‌های پرورشی و "روستاهای متروک" به خاطر مسافران هر روزه‌ای که املاک به خوبی نگاهداری شدهٔ خود را (که چیزی ورای وسع افراد محلی‌اند) با حرارت مرکزی از پیش نصب شده که در موقع نیاز به کار می‌افتند و فریزری که از مواد سوپرمارکتی به خوبی پرشده با راندن ولووهای خود به سوی دفاترشان در مرکز شهر ترک می‌کنند و دوباره به آن باز می‌گردند. این صاحبان درآمد در صف مقدم بازسازی روستاهای "سنتی"اند: با مقاومت در مقابل تحولات صنعتی (که می‌تواند برای کارگران سابق کشاورزی که جای خود را به ماشینهای درو، تراکتورها و فنون باغبانی داده‌اند شغلهایی فراهم کند) با جور کردن پول و پله‌ای برای بازسازی کارگاههای آهنگری سابق (که اغلب خانهٔ دوم است - با همهٔ له و علیه‌ها) با بیشترین فعالیت در جهت حفظ انجمنهای تاریخی (که آن عکسهای شگفت‌انگیز قهوه‌ای تیره را از خانهٔ اربابی روستا تهیهٔ می‌کنند که نشان می‌دهند "در مکانی که اکنون ما آن را گرامی می‌داریم زندگی چگونه بوده است") و البته، با احیای "سنتّهایی" نظیر رقص موریس[1] و صنایع روستایی همچون نخ ریسی و بافندگی[2].

مسئلهٔ اصلی مسخره کردن زندگی مدرن روستایی نیست بلکه تأکید بر آن است که انگلیس "اصیل" اشتباه است. درپایان قرن بیستم فقط می‌توانیم شیوه‌ای از زندگی را "پی افکنیم" که برای ما جلوه‌ای از مضمونهایی از زمان دیگر باشد (که اکثریت اهالی روستا بدون گرسنگی، فقر و سختی مطلق می‌باید آن را بپذیرند). این پی‌افکنی شیوهٔ ظاهراً اصیل از زندگی، الزاماً به خودی خود بدلی است - و می‌باید معلوم شود که برای چه چنین است.

هیچ اصالتی وجود ندارد، تنها ساخته‌هایی از اصالت (بدلیت) وجود دارد. مثلاً، تجربهٔ گردشگری را در نظر بگیرید[3]. بروشورها، ساحلی دست نخورده، ساختمانهایی که "باید دید"، فرهنگی "متمایز"، محلهایی "اصیل" و تجربهٔ واقعی" را تبلیغ می‌کنند. اما تجربهٔ گردشگری

---

1. Morris dancing
2. Newby,1985,1987.
3. Urry,1990.

مسلماً بدلی است، چیزی مصنوعی که از آغاز تا پایان با استادی و بدّقت ساخته شده: کافهٔ ساحلی وجود دارد - با یخچالی پر از آبجوهای قاره‌ای، موسیقی مرسوم و رقص سنتی - که از روی دیسکهای فشرده پخش می‌شود، با پیشخدمتهایی که در مراحلی ساده به گردشگران آموزش می‌دهند تا "آنها خود در کارها مشارکت کنند"؛ آشپزخانه روستایی - که غذایش در مایکروویو درست شده و در فریزر نگه‌داری شده و برای جذب ذائقه مشتریان ترکیب شده درحالی که نشانه‌ای از "محله" حفظ شده است: اهل محل مهربانی که با شیوه‌های زندگی کلانشهری فاسد نشده‌اند ـ و در مدارس هتلداری سوئیس تعلیم دیده‌اند؛ جذابیتهای ویژهٔ توریستی - که برای مصرف گردشگران ساخته و اغراق شده‌اند. "سراب گردشگری" برای این منظور برنامه‌ریزی شده که تضمین کند تا تنها تجربیات دلپذیر از سرگذرانده شوند، که بازدید کنندگان مثلاً از بوها و شرایط ناسالمی که توسط بسیاری از مردم بومی تحمل می‌شوند دور باشند. به علاوه، گردشگری تجارت بزرگی است و با هماهنگی عمل می‌کند: هواپیماها می‌باید پرباشند، اتاقهای هتل رزرو شوند (و در حدّ استاندارد انتظارات بازدید کنندگان جوامع مرفه باشد، یعنی حمام، ملافه‌های تمیز و خنک کننده درجایی که لازم باشد) و زمان ارائه شدهٔ مناسب برای افراد. همهٔ اینها به تدارکات، مصنوعات و بدلی بودن نیاز دارند[1].

بدلی بودن همچنین ویژگی فراگیر این روستا است. در حقیقت می‌توان چنین استدلال کرد که انگلستان یک ردیف موزه دربارهٔ ساختمانها، معماری و سرگرمیها را نه فقط برای تداوم صنعت فراگیر گردشگری، بلکه همچنین برای بیان "تاریخ واقعی" ما تأسیس کرده است. "صنعت ارث" با تعهد به بازسازی و مرمت گذشتهٔ ما به نام زنده کردن آن "همچنان که واقعاً بود"، به طور عمده درگیر این خلق و تدوین گذشته است. دراینجا مثالهایی نظیر بی‌میش ایندستریال میوزیوم[2] درکاونتی دورهام[3]، یورویک سانتر[4] در یورک[5]، آیرون بریج[6] و آکسفورد استوری[7] را در نظر بگیرید. پسامدرنیستها ادعا می‌کنند که بسیاری از جذّابیتهای گردشگرانه که با ادعایی

---

1. Boorstin,1962,P.100-122.
2. Beamish Industrial Museum
3. County Durham
4. Jorvik Centre
5. York
6. Ironbridge
7. Oxford Story

مبنی بر تجسم زندگی "همچنان که زمانی بود" ترتیب یافته‌اند چقدر مسخره‌اند، با فرض اینکه ساخت آن‌ها به ناگزیر ادعاهای اصالت را سست می‌کند.

در نتیجه دورهٔ پسامدرن همهٔ ادعاهای مربوط به "واقعی" را رد می‌کند: هیچ چیز نمی‌تواند "حقیقی" و "اصیل" باشد چون هرچیزی ساختگی است. نه "انگلیس واقعی" وجود دارد، نه "تاریخ واقعی"، نه "سنّت واقعی". اصالت بیش از چیزی ساختنی (بدلی) نیست، چیزی مصنوعی. از اینجا نتیجه گرفته می‌شود که پرسش تکراری و مصّرانه مدرنیستها- "این چه معنی می‌دهد؟" - بی معنی است. در پشت هر پرسش اینچنینی ایده‌ای صریح مبنی براینکه معنی حقیقی می‌تواند مقبول باشد نهفته است یعنی اینکه می‌توانیم معنی واقعی کتاب مقدس را، منظور آرشیتکت را در هنگامی که ساختمانی را به شیوه‌ای ویژه طراحی می‌کند، معنی واقعی زندگی را در دورهٔ جنگهای ناپلئونی، منظور فلان دختر را هنگامی که فلان نوع از پیراهن را می‌پوشد و...کشف کنیم.

اما اگر بدانیم که هیچ معنی حقیقی وجود ندارد بلکه فقط تفاسیر متفاوت از حقیقت وجود دارد (آنچه که رولان بارت[1] آن را دیدگاههای چند معنایی[2] می‌نامد) پس، منطقاً می‌توانیم جستجو برای خودِ معنی را به دور افکنیم. در اخلاق پسامدرن، جستجو امری بی‌ثمر است اما جدا از این نظر مأیوسانه، پیشنهاد می‌شود که از جستجو دست بکشیم و به جای آن از تجربهٔ هستی لذّت ببریم. مثلاً، شما ممکن است ندانید که فلان آرایش مو چه معنی می‌دهد، ممکن است از شیوه‌های متفاوت دوستانتان در درک معنی آن متحیر بمانید، اما به جهنم - از دیدن آن بدون حسرت خوردن برای معنی خاص آن لذّت ببرید. فرانسویها برای این حالت اصطلاح حظّ[3](۱) را به کار می‌برند، اما ایدهٔ اصلی پسامدرنیستها این است که، درحالی که هرکس می‌داند که معانی نامحدودی وجود دارد، پس می‌توان حسرت برای معنی را وانهاد. همان طور که شعاری دیواری می‌گوید، سعی نکنید بفهمید که الویس[4] در جیل هاوس راک[5] چه می‌خواهد

---

۱. Roland Barthes,1915-1980 منتقد فرانسوی

2. Polysemous

3. jouissance

۴. Elvis presley، خوانندهٔ راک امریکایی - م.

5. Jailhouse Rock

بگوید، این تنها "راک‌اند رول" است، پس برخیزید و برقصید و از این تجربه لذّت ببرید. مردم عادی خود به همان روشنی که ما می‌دانیم تشخیص می‌دهند که "معنی حقیقی" رویایی دست نیافتنی است. آنها همچنین نسبت به معانی چند وجهی که برای هر موقعیتی می‌توان به دست داد و نسبت به اینکه یافتن عنصر اصیل کاری است غیرعملی، آگاه‌اند. برهمان قرار، مردم دلواپس آگاهی یافتن از معنی واقعی آخرین فیلمهایی که دیده‌اند نیستند: آنها به خاطر آنچه که این فیلمها به آنان می‌دهد به لذت بردن از آنها خشنودند - مفرح، ملال آور، مشغول کننده، فرار از کارهای خانه، بختی برای اظهار عشق به جفت خود، شب بیرون رفتن.... مدرنیستهای افراطی کسانی‌اند که نسبت به اینکه "کلاً چه معنی می‌دهد" نگرانند؛ شهروندان پسامدرن مدتها پیش این جدّیت را وانهاده‌اند و به لذّت بردن از تجربیات متنوع دلپذیر خشنودند. به همان ترتیب، گردشگران پسامدرن به خوبی می‌دانند که تجربهٔ اصیلی را نمی‌گذرانند؛ آنها نسبت به بوتیکهای محلی که زلم زیمبوهای "اصیل" می‌فروشند، نسبت به تاجر مآبی شدید تجارت گردشگری، نسبت به تصنعی بودن مکانی دورافتاده که در ضمن آخرین فیلمهای ویدیویی نیز در آنجا به دست می‌آید بدبین‌اند. به خوبی می‌دانند که این تماماً بازی است اما - درحالی که این را می‌دانند - باز هم راضی به رفتن به تعطیلات و نقش داشتن در وقایع به نمایش درآمده‌اند، زیرا آنچه آنها در زمان تعطیلات می‌خواهند "اوقات خوش" و "خوش گذرانی" است و اهمیت ندادن به هیچ تشویشی دربارهٔ اینکه اینها "کلاً چه معنی می‌دهد" و اینکه آیا غذاها، افراد و محیط اصیل‌اند یا خیر[1].

تأکید پسامدرنیسم بر تفاوتها - در تفسیر، در شیوه‌های زندگی، در ارزشها - در تطابق تنگاتنگ با دست کشیدن از اعتقاد به اصالت است. مثلاً نگرش پسامدرن تشویق به ردّ نخبه‌گراییهایی است که ادعا دارند تدریس کودکان نیاز به وحدت و تقویت "فرهنگ مشترک" یا "سنّت بزرگ" در ادبیات دارد. همهٔ اینها و اظهاراتی همچون این، به منزلهٔ ایدئولوژی، یعنی نمونه‌هایی از قدرت اعمال شده توسط گروههای ویژه بر دیگران رد می‌شود. هرچند، فرهنگ

1. Featherstone,1991,P.102.

پسامدرن از این هم فراتر می‌رود: ادعای این فرهنگ بر آن است که کسانی را می‌باید نادیده گرفت که نگران پراکندگی فرهنگی به خاطر عدم آموزش ادبیات و تاریخ‌اند که به ما توضیح می‌دهند که "چه بودیم" و از آن طریق ما را همچون شهروندانی گردهم می‌آورند. از یک سو، این امر به خاطر تعریف از "فرهنگی مشترک" است، خواه در مفهوم آرنولدی[1] آن یعنی "بهترین چیزی که به تصور آید و گفته شود" یا به طور ساده در مفهوم "هرچیزی که برای جامعهٔ ما ارزشمند است"، به طور معمول بیانگر قدرتی است که می‌تواند گروههای بسیاری را در جامعهٔ ما مستثنی کند و برآنها تحمیل شود ("سنّت بزرگ" در ادبیات انگلیسی ممکن است برای اقلیتهای قومی، طبقهٔ کارگر یا جوانان انگلستان معاصر چندان جذّابیتی نداشته باشد). از سوی دیگر، به هر حال، پسامدرنیستها چنین استدلال می‌کنند که این امر که مردم در حالت پراکندگی زندگی سختی دارند، که اگر اشیا ثابت و کامل نباشند احساس از خود بیگانگی، اضطراب و افسردگی خواهیم کرد نیز فقط فرض است.

اما نگرش پسامدرن مطمئناً بر بستر تفاوتها رشد می‌کند و درنتیجه با فرهنگی پراکنده نیز شکوفا می‌شود. مثلاً خواندن قطعه‌ای از شکسپیر همراه با گوش دادن به موسیقی رگه[2] چه اشکالی دارد؟ برای زمانی طولانی نگهبانان فرهنگ چنین می‌پنداشتند که به مردم بگویند می‌باید چه را و چگونه بخوانند، ببینند و بشنوند (و هنگامی که از کارها و داوریهای مقرر شده منحرف شدند دست کم احساس گناه کنند). در پس این سرپرستی اخلاقی چنان که انتظار می‌رود این دریافت مدرنیستی نهفته است که پراکندگی مطمئناً زیان‌بخش است. در مقابل، فرهنگ پسامدرن با ردّ جستجو برای "معنی حقیقی" (انگلیسی بودن یعنی اینکه شما بااین تاریخ، این رمانها، آن اشعار و....آشنایید و آنها را درک می‌کنید)، اظهار می‌دارد که پراکندگی، بدون اینکه مردم از پیامهای متناقض عصبانی شوند، می‌تواند لذّت‌بخش باشد و چنین هم هست. حاصل اینکه، تکثر منابع خوش‌گذرانی بدون توجه به معنی آنها مورد تأیید قرار می‌گیرد:

---

۱. به فصل ۶ مراجعه کنید-م.

۲. Reggae نوعی موسیقی تند جامائیکایی-م.

چراغهای نئون، آشپزخانه فرانسوی، فروشگاههای مک دونالد،غذاهای آسیایی، بیزه[۱]، مدونا، وردی[۲]و گری گلیتر[۳] و غیره. جزو این منابع مختلف خوش‌گذرانی، بی قیدوبندی جنسی هم مورد استقبال واقع می‌شود.

به علاوه، براحتی می‌توان فهمید که در پس دریافت مدرنیستی از فرهنگ پراکنده، ترس از اینکه خود[۴] انسان مورد تهدید واقع شده نهفته است. چنین ترسی این امر راکه در هر یک از ما "خودی واقعی"، آن "من" اصلی وجود دارد که می‌باید یکپارچه و یگانه باقی بماند و در برابر عرضهٔ گستردهٔ پیامهای فرهنگی تجزیه‌گر محافظت شود، مسلم می‌پندارد. مثلاً، چگونه یک زن روشنفکر حقیقی می‌تواند افلاطون بخواند و سپس به مسابقه سگ دوانی برود و شعور خود را حفظ کند؟ چگونه فیلسوفی واقعی می‌تواند در غولهای حوزهٔ خود مستغرق شود و سپس از باشگاه فوتبال تاتنهام هاتسپر[۵] حمایت کند؟ چگونه یکپارچگی این خود حفظ شود درحالی که یک هنرپیشه در معرض نمونه‌های گوناگونی همچون کلینت ایستوود، پل‌گاسکوئین[۶] و وودی آلن قرار می‌گیرد؟

فرهنگ پسامدرن بیش از آن که این تناقضات را در لفافه بپوشاند با سعی در برملاکردن آنها، وجود خودی اساسی و حقیقی را انکارمی کند. پسامدرن افراطی براین امر پای می‌فشارد که جستجو برای "منی واقعی"، نوعی معنی زیربنایی و وجودی اصیل را مسلم می‌انگارد که دقیقاً وجود ندارد – و در نتیجه ارزش پی‌گیری هم ندارد. به جای آن، از زندگی بدون دغدغه برای معنی چه درگسترهٔ جامعه و چه در داخل وجود خود حمایت می‌شود و زندگی بااین بی خیالی نسبت به معنی، مفاهیم محدودکننده‌ای مانند "درستی" و "اصول اخلاقی" را به دور می‌افکند و به جای آن خوشی را اختیار می‌کند.

دست آخر، که این یکی با خصومت پسامدرنیسم نسبت به کسانی که در پی روشن

---

۱. Georges Bizet,1838-1875 آهنگساز فرانسوی-م.
۲. Giuseppe Verdi,1813-1901 آهنگساز ایتالیایی-م.
۳. Gary Glitter خواننده و آهنگساز پاپ انگلیسی-م.
۴. self
۵. Tottenham Hotspur باشگاه فوتبال انگلیسی-م.
۶. Paul Gascoigne بازیگر فوتبال انگلیسی-م.

ساختن "معنی واقعی" امورند سازگاری دارد، فرهنگ پسامدرن برخلاقیت و نشاط مردم عادی تأکید دارد. در میان متفکران مدرنیست گرایشی مدام برای ارائه تبیینهای رفتاری جبرگرا وجود دارد. یعنی ویژگی تحلیلهای متفکران مدرنیت‌ارائه چنان توصیفهایی از اعمال است که تبیینهای آنان را نسبت به مردمی که خود درگیر این اعمال‌اند ممتاز گرداند، چنانکه گویی تنها آنها قادر به تشخیص انگیزه‌های واقعی افراد مورد مطالعهٔ آنانند. مثلاً، توصیفات فرویدی را در نظر بگیرید که تمایلات جنسی را در پس بسیاری از اعمال می‌بیند حالا آنها که مورد مطالعه‌اند هر احساسی می‌خواهند داشته باشند؛ یا بررسیهای مارکسیستی را از جهان که ادعا می‌کنند خود آگاهی را روابط اقتصادی شکل می‌دهد - حالا موضوعهای مورد مطالعه هر چیز دیگری می‌خواهند بگویند ؛ یا توصیفهای فمینیستی از تجربیات زنان که اغلب حاکی از آن است که تحلیلگران در دسترسی به "نیاز واقعی" آنها از دیگران ممتازند - حال زنان مورد مطالعه هر چه می‌خواهند اظهار کنند.

ادعای مکرر پسامدرنیستها آن است که روشنفکران حقی افزونتر از مردان و زنان کوچه و خیابان در شناسایی "حقیقت" ندارند. همچنین، ترس گستردهٔ روشنفکران از اینکه مردم موجوداتی فریب خورده‌اند، که سیاستمداران عوام فریب، تفریحات مهمل یا وسوسه‌انگیزیِ مصرف گرایی آنها را از "حقیقت" دور می‌کند، هم تکبر غیرقابل تحمل آنها است (روشنفکران به چه حقّی ادعا می‌کنند که "حقیقت" را می‌شناسند در حالی که پیشینهٔ آنها مبهم است و در میان خودشان نیز بعضی از روشنفکران، مخالف "حقیقت" برخی دیگرند؟) و هم معلوم نیست که تواناییهای مردم عادی در دیدن و در خلق کردن، درست به اندازهٔ هر روشنفکری کارآ نباشد. در جهانی که تنها روایتهایی از حقیقت وجود دارد، مردم توانایی فوق‌العاده‌ای در خلق مجموعه‌ای هرج و مرج طلبانه از معانی را دارند و حتی مقدم بر معنی، در استفاده‌هایی به نوع دیگر از اشیا و تجربیاتی که با آنها روبه‌رو می‌شوند[1].

1. Certeau,1984.

این نکته که ادعای تشخیص ویژگیهای بنیادی هر پدیده، بلای جان[1] پسامدرنیسم است برای خوانندگانی که بیش از اینها آموخته‌اند امر شگفت‌آوری نیست. "اصالت ماهیت"[2]، پسامدرنیستها را تحریک می‌کند تا اتهامهایی آشنا را برعلیه این پیش‌فرضهای متکبرانهٔ مدرنیستی که در زیر می‌آیند ردیف کنند: که تحلیلگر می‌تواند با جانبداری "حقیقت" را دریافت کند، که ویژگیهای پنهان در زیر سطح ظواهر فقط برای مشاهده‌گر ممتاز قابل بررسی موشکافانه‌اند، که معنایی کانونی وجود دارد که تحلیلگر تواناتر می‌تواند آن را ایجاد کند، که عناصر اصیلی در موضوعهای مورد مطالعه وجود دارد که کسانی که به قدرکافی جدی و عمیق به آنها می‌نگرند جای آنها را تشخیص می‌دهند.

بسیار خوب، چون نمی‌خواهم افکار پسامدرنیستی را تأیید کنم، عناصر کلیدی پسامدرنیسم را به منزلهٔ پدیده‌ای روشنفکرانه و اجتماعی به طور خلاصه مرور می‌کنم. اینها عبارتند از:

- ردّ افکار، ارزشها و رفتارهای مدرنیستی؛
- ردّ ادعاهای تشخیص "حقیقت" به خاطر اینکه تنها روایتهایی از "حقیقت" وجود دارد؛
- ردّ جستجو برای اصالت چون همه چیز بدلی است؛
- ردّ جستجو برای تشخیص معنی به دلیل اینکه معانی بی‌شماری وجود دارد (که خودِ جستجو برای معنی را متزلزل می‌کند)؛
- گرامیداشت تفاوتها: در تفاسیر، در ارزشها و در سبکها؛
- تأکید بر خوشی، بر تقدم تجربهٔ حسی بر تحلیل، بر حظّ و امرمتعالی؛
- لذّت بردن از امور سطحی، از ظواهر، از تنوع، از هجو، از طنز و از التقاط؛
- تصدیق خلاقیت و تصویر سازی مردم عادی که تبیینهای رفتاری جبرگرا را به مبارزه می‌طلبند.

---

1. bete noire
2. essentialism

پسامدرنیسم و اطلاعات

اما همهٔ اینها چه دخلی به اطلاعات دارد؟ پاسخ اولیه و تکراری، ناشی از تأکید پسامدرنیسم برآن است که ما جهان را فقط از راه زبان می‌شناسیم. درحالی که متفکران دورهٔ روشنگری براین ایده صحه می‌گذاشتند که زبان، ابزاری برای توصیف واقعیتی عینی جدا از کلمات است پسامدرنیستها ادعا می‌کنند که این "اسطورهٔ شفافیت"[1] است زیرا بر این واقعیت که نمادها و تصاویر (یعنی اطلاعات) تنها "واقعیتی" است که ما داریم، نابینا است. به عبارت دیگر، ما از راه زبان واقعیتی را درک نمی‌کنیم بلکه زبان همان واقعیتی است که درک می‌کنیم. همان طور که میشل فوکو می‌گوید، "واقعیتی وجود ندارد...هر آنچه هست زبان است و آن چه که دربارهٔ آن صحبت می‌کنیم زبان است، ما در درون زبان سخن می‌گوییم"[2].

نمونه‌ای از بعضی از پیامدهای این نقطهٔ آغاز مبنی بر اینکه "زبان هرگز خنثی نیست"[3] می‌تواند در نقد ادبی یافت شود. روزی روزگاری، منتقدان تشخیص فرضاً شیوه‌هایی را که ما بتوانیم تصویر بهتری از سرمایه‌داری دوران ویکتوریایی را از راه خواندن دامبی و پسر[4] مجسم کنیم، یا بررسی روحیهٔ مردانگی ارائه شده در داستانهای کوتاه ارنست همینگوی، یا ارزیابی اینکه دی.اچ. لاورنس چگونه آخرین آثار خود را شکل داده بود، وظیفهٔ خود می‌دانستند. فرض مسلم منتقدان این بود که شخص بتواند از طریق زبان این نویسندگان، واقعیت پشت کلمات (دوره‌ای تاریخی، یک ایدئولوژی، پس زمینهٔ یک خانواده) را ببیند و آرزوی این منتقدان آن بود که آنها خود تا آنجا که امکان دارد بدون جلب توجه، این عمل را انجام دهند. از نظر چنین روشنفکرانی وضوح نوشتار، هم برای هنرمند و هم برای منتقد، امری قیمتی بود چون وظیفهٔ اصلی، نگاه به واقعیت پشت‌پرده از خلال زبان بود.

رولان بارت در اوایل دههٔ ۶۰ هنگامی که در مباحثه‌ای داغ با منتقدی مهم، یعنی ریمون پیکار[5]، به چنین پیش‌فرضهایی حمله برد باعث جاروجنجال روشنفکرانهٔ چشمگیری

---

1. Vattimo,1992,P.18.
2. quoted in Macey, 1994, P.150
3. Barthes,1967,P.16.
۴. Dombey and son نوشتهٔ چارلز دیکنز -م.
5. Raymond Picard

در انجمنهای ادبی فرانسه شد[1]. بارت قرائتی را از راسین[2]، یکی از شمایلهای ادبیات کلاسیک فرانسه، ارائه داد که در درجهٔ اول به مخالفت با این تصور برمی‌خاست که معنی کلمات راسین به طور ذاتی روشن است و در درجهٔ بعد براین امر تأکید ورزید که همهٔ رهیافتهای انتقادی، از فرا زبانها[3] (فرویدیسم، مارکسیسم، ساختارگرایی و غیره) شکل گرفته و استفاده کرده‌اند، یعنی چیزی که جاه‌طلبی منتقدان را در روشن ساختن متن از طریق مثلاً قابل فهم‌تر کردن زمینهٔ تاریخی آن متزلزل ساخت[4].

البته، محور اعتراض بارت دراینجا این است که زبان شفاف نیست ، این است که همهٔ کار نویسندگی، ادبی و غیرادبی، دربارهٔ نگریستن به پدیده‌ای بیرونی از طریق زبان نیست، بلکه صرفاً موضوعی زبانی است، خواه از آن نویسنده باشد خواه منتقد.

ربط این مباحثهٔ ادبی در ارتباط ما با پسامدرنیسم آن‌گاه آشکار می‌شود که درک کنیم که گسترش اصل بارت و دیگران براین مبناست که زبان همهٔ واقعیتی است که در گسترهٔ متنوعی از حوزه‌ها، از تاریخ تا علوم اجتماعی، بر آن شناخت داریم. در سرتاسر پهنهٔ وسیعی آنها سعی کردند تا آن "نظام عبارتی"[5] (لیوتار) راکه موضوعهای ویژه را مشخص می‌کند تحلیل کنند. به معنای دقیق کلمه، آنها ادعاهای مربوط به حقیقت در نزد روشنفکران دیگر را زیر سؤال بردند و رهیافتهای بدیل - پسامدرن - برای مطالعه پیشنهاد کردند که موضوعها را به عنوان زبانها (یا با استفاده از کلمات مورد علاقهٔ آنها، گفتمان‌ها[6]) مورد بررسی قرار دهد.

این مسئله نیز معنی‌دار است که بارت رهیافت خود را برای موضوعهای متنوع بی‌شماری در جهان معاصر، از سیاستمداران، کشتی‌گیران، سینما، مد، آشپزخانه، رادیو و عکاسی گرفته تا مقاله‌های مجلات به کار می‌برد و همیشه هم موضوعهای خود را به منزلهٔ سنخهای زبانی مورد بحث قرار می‌دهد. با ادامهٔ راهی که بارت درپیش گرفت، می‌توانیم بفهمیم

---

1. Barthes,1963,1964.

۲. Jean Racine,1639-1699 نمایشنامه نویس کلاسیک فرانسوی-م.

3. Meta language

4. Barthes,1966.

5. Phrase regime

6. discourses

که اگر واقعیت، ماده‌ای زبانی/گفتمانی است پس هر چیزی که ما تجربه می‌کنیم، با آن مواجهه می‌شویم و می‌شناسیم اطلاعاتی است. هیچ چیز شفاف یا روشن نیست چون هرچیزی ساخته و پرداختهٔ زبان است و می‌باید با زبان درک شود. خلاصه، یکی از مناسبتهای پسامدرنیسم با مسائل اطلاعاتی این برداشت است که ما در جهانی به سر نمی‌بریم که دربارهٔ آن اطلاعات داریم. برعکس، ما در جهانی به سر می‌بریم که اطلاعاتی است.

ژان بودریار

ژان بودریار (متولد ۱۹۲۹) اصولی راکه بارت پایه گذاری کرد شرح و تفصیل داد و به خصوص دربارهٔ رابطهٔ آنها با تحولات قلمرو اطلاعاتی بحث کرد. نظر بودریار این است که فرهنگ معاصر، فرهنگ نشانه‌ها است. امروزه تقریباً هر چیزی صرفاً دلالت است، یعنی چیزی که به طور واضح با رشد انفجارآمیز رسانه‌ها مرتبط است، اما به تحولات در ادارهٔ زندگی روزمره، شهرنشینی و تحرک روزافزون نیز مربوط است. کافی است فقط به اطراف خویش بنگریم تا این نکته را دریابیم: ما در هر کجا توسط نشانه‌ها و شیوه‌های دلالت احاطه شده‌ایم. با صدای رادیو بیدار می‌شویم، تلویزیون تماشا می‌کنیم و روزنامه‌ها را می‌خوانیم، بخش بزرگی از روز را در احاطهٔ موسیقی پخش شده از دستگاههای استریو و نوارهای کاست می‌گذرانیم،ریش می‌تراشیم و خود را به شیوه هایی نمادین می‌آراییم، لباسهایی می‌پوشیم که حاوی نشانه‌اند، خانهٔ خود را با کالاهای مصنوع نمادین تزیین می‌کنیم، عطر به بدنمان می‌زنیم تا نشانه‌های ویژه‌ای از خود منتشر کنیم (و یا از پخش آن جلوگیری کنیم)، با خودروهایی به سرکار می‌رویم که برچیزی دلالت می‌کنند (و داخل آنها دستگاههایی است که امکان می‌دهد تا انتقال نشانه‌ها بی‌وقفه ادامه یابد)، غذاهایی می‌خوریم که مملو از دلالت‌اند و بدون توجه می‌گذریم و وارد ساختمانهایی می‌شویم که نشانه‌ها را به جهان ارائه می‌دهند.

در همان زمان که درجوامع پیشا- صنعتی، رتبه‌بندیِ منزلت اجتماعی وضعیت پیچیده‌ای داشت مراسم پرطول و تفصیل مذهبی و جشنواره‌های پرزرق و برق، مشقّات گذران

زندگی، ثابت بودن مکان و زندگی روزمره می‌باید استفاده از نشانه‌ها را محدود کرده باشد[1]. امروزه ما دیگر با چنان مردمی در چنان مکانهایی به چنان شیوه هایی اختلاط نداریم. امروز ما با غریبه هایی کنش متقابل داریم که فقط بخشی از ما از طریق نشانه‌ها - به منزلهٔ مسافر اتوبوس، یا مشتری دندانپزشکی یا به عنوان مشتری دریک بار - با آنها ارتباط دارد. همزمان، ما پیامهایی را از هر کجا و همه جا از طریق روزنامه‌ها، کتابها، واکمنها یا - یقیناً قاطعانه‌تر از همه - تلویزیونمان دریافت می‌کنیم.

این نقطهٔ آغاز ژان بودریار است: زندگی امروز در چرخش بی‌وقفهٔ نشانه‌هایی هدایت می‌شود که دربارهٔ آنچه که در دنیا اتفاق می‌افتد (نشانه های خبری)، دربارهٔ آن نوع هویتی که شخص آرزو دارد تا بروز دهد (نشانه‌های دربارهٔ خود)، دربارهٔ موقعیت شخص (نشانه‌های منزلت و اعتبار)، دربارهٔ اغراضی که ساختمانها درخدمت آنند (نشانه‌های معمارانه)، دربارهٔ سلایق زیبایی‌شناسی (نشانه‌های بر روی دیوارها، میزها، و بوفه‌ها) و چیزهایی از این قبیل‌اند. همان طور که جان فیسک[2] اظهار می‌کند، جامعهٔ اشباع شده از نشانهٔ ما دالّ بر "تفاوتی مفهومی...بین عصر حاضر و دوران گذشته است. انسان با یک ساعت تماشای تلویزیون، احتمالاً بیش از تمام عمر عضوی از جامعه‌ای پیشا- صنعتی، تصویر می‌بیند"[3].

بودریار و همفکرانش[4] از ابراز این نکته که ارتباطات بیشتری در جریان است بسیار فراتر می‌روند. در حقیقت، نظر آنها اینست که فرهنگ پسامدرن ویژگیهای دیگری دارد که آن را همچون گسستی قاطع نسبت به گذشته متمایز می‌سازند.

با یادآوری این که یک مدرنیست چه تفسیری می‌تواند از "بازارنشانه‌ها"[5] داشته باشد، این مطلب بهتر درک می‌شود. متفکرانی همچون هربرت شیلر و یورگن هابرماس رشد انفجارآمیز نشانه‌ها را تأیید می‌کنند اما آنها براین نکته تأکید می‌ورزند که اگر از این نشانه‌ها استفادهٔ ماهرانه‌ای می‌شد می‌توانستند به بهبود موقعیت موجود کمک کنند. چنین رهیافتهایی به

---

1. cf. Baudrillard, 1983b.
2. John Fiske
3. Fiske, 1991, P.58.
4. Virilio,1986.
5. emporium of signs

وجود نارساییهایی در نشانه‌ها اعتقاد دارد که اگر مطرح می‌شد می‌توانست به تمهید جامعه‌ای اشتراکی‌تر یا روابط اجتماعی دموکراتیک‌تر کمک کند. آن چه دراین تفاسیر مدرنیستی آشکار است، احساس توانایی منتقدان در تشخیص تحریفهایی در نشانه‌ها است که آنها را بدلی کرده‌اند، و از این راه مانع پیش‌روی به سمت موقعیتهایی اصیل‌تر و بازتر می‌شوند. مثلاً این نویسندگان معمولاً ازکثرت سریالهای آبگوشتی در تلویزیون ماتم می‌گیرند چون آنها واقعیت‌گریز، سطحی و تصویری کاملاً غیرواقعی از سبک زندگیهای روزمره‌اند. مضمون چنین توصیفهایی این نظرگاه است که شکلهای اصیل‌تری از نمایش نسبت به آنچه که در تلویزیون می‌تواند به نمایش درآید، وجود دارد. درضمن، محققان مدرنیست در رنج و زحمت شناسایی شیوه‌هایی‌اند که فرضاً، رسانه‌های خبری از آن طریق وقایع و مسائل را وارونه جلوه می‌دهند - و آنچه که دراین انتقادها به صراحت گفته می‌شود این ایده است که پوشش خبری اصیل، قابل دستیابی است.

بااین حال، بودریار نه شوق "ارتباط تحریف نشده" را دارد و نه حسرت "اصیل" را می‌خورد. از نظر او چون همه چیزکمابیش دلالت است پس به ناچارکمابیش مصنوعی و بدلی است چون عاقبت نشانه‌ها چنین‌اند. منتقدان مدرنیست تأکید دارند که واقعیتی در پس نشانه‌ها وجود دارد که چه بسا در لفافهٔ نشانه‌های ناموثق پیچیده شده‌اند اما با این وجود واقعی‌اند، اما از نظر بودریار فقط نشانه‌ها وجود دارند. به عبارت دقیق‌تر، کسی نمی‌تواند از بدلی بودن بگریزد و نمی‌تواند ادعا کند که نکته‌ای پنهانی وجود دارد.

مثلاً بینندگان اخبار تلویزیون ممکن است با این پیش‌فرض که نشانه‌ها علامت واقعیتی ورای خودند - "ببینیم در دنیا چه می‌گذرد" - به تماشای آن بنشینند. اما با تعمقی کوتاه می‌توان دریافت که اخباری که به ما می‌رسد روایتی از وقایع است، روایتی که از برخوردها و دسترسی روزنامه نگاران، ارزشهای اخلاقی، گرایشهای سیاسی و دسترسی به سازندگان خبر شکل می‌گیرد. همچنین اگر ما براحتی بتوانیم اثبات کنیم که اخبار تلویزیون "واقعیت" ندارد بلکه برداشتی از آن است، پس چگونه امکان دارد که مردم بتوانند بر این نظر باشند که ورای این نشانه‌ها، موقعیتی "حقیقی" وجود دارد؟ از نظر بودریار "حقیقت" بر روی صفحهٔ تلویزیون ما با

نشانه‌ها آغاز می‌شود و پایان می‌یابد. و هر انتقادی از این نشانه‌ها روایتی اصیل‌تر از اخبار را ارائه نمی‌کند، بلکه صرفاً مجموعه‌ای دیگر از نشانه‌ها را نمایش می‌دهد که می‌پندارند واقعیت ورای نشانه‌ها را توضیح می‌دهند.

بودریار با ادعای اینکه امروزه هر کسی می‌داند که این امر حقیقت دارد که معمای بدلی بودن نشانه‌ها در فرهنگ پسامدرن حل شده است، این بینش را تا حُد زیادی به پیش می‌برد. به عبارت دیگر، درحالی که زمانی اعتقاد بر بازنمودی بودن نشانه‌ها ممکن بود (که دراین باور آنها به وجود واقعیتی ورای خود اشاره داشتند) امروزه هر کسی می‌داند که نشانه‌ها شبیه- سازی‌اند و نه چیزی بیشتر[1].

مثلاً می‌توان تصور کرد که تبلیغات می‌توانند به شیوه‌ای حقیقی بازنمود کیفیات بعضی از اشیا باشند. آنهایی که آشکارا چنین نیستند باعث خشم همیشگی آن منتقدان مدرنیست‌اند که ادعای روشن کردن تحریفات آن تبلیغاتی را دارند که ادعا می‌کنند که فرضاً فلان شامپوی موی سر موجب اغوای جنسی می‌شود یا اینکه بهمان نوشابهٔ الکلی باعث خوش مشربی می‌گردد. مدرنیستی که حقه‌های تبلیغ کنندگان را برملا می‌کند برروی دو پیش‌فرض کار می‌کند: یکی اینکه او در شناخت فریبکاری تبلیغ کنندگان موقعیت ممتازی دارد که اکثر مصرف‌کنندگان برآنها نابینایند، و دیگر اینکه شکل اصیلی از تبلیغات وجود دارد که تبلیغ کنندگان دراین شکل، صادقانه نشان می‌دهند که محصول ساخته شده چه استعدادی دارد.

جواب دندان‌شکن بودریار این است که مردم عادی به قدر روشنفکران مدرنیست کاملاً آگاهند، اما فقط زحمت جاروجنجال کردن دربارهٔ آن را به خود نمی‌دهند. آنها البته درک می‌کنند که تبلیغات، خوب تبلیغات است دیگر. آنها "چیزهای واقعی" نیستند، فقط تظاهرند، فقط شبیه‌سازی‌اند. هرکسی، و نه فقط روشنفکران، می‌داند که کوکاکولا "به جهان درس آواز خواندن" نمی‌دهد، که جینهای لیوایز[2] مردان میانه سال را به شکل مردان خوش هیکل بیست ساله در

---

1. Baudrillard,1993a

2. Levi jeans

نمی‌آورد، یا آدامس ریگلی[1] منجر به آمیزشهای جنسی هیجان آور نمی‌شود. به عبارت دقیق کلمه، نباید دلنگران تبلیغات باشیم چون "اکثریت خاموش"[2]، خود را به خاطر آن اذیت نمی‌کند.

یعنی اینکه بودریار ادعا می‌کند که مردم از تبلیغات لذت می‌برند، نه به خاطر پیامهایی که تبلیغ کنندگان سعی بر انتقال آن دارند و نه قطعاً به خاطر اینکه ممکن است ترغیب شوند که بعد از دیدن تبلیغ بیرون بروند و آن چیز را بخرند، بلکه بسادگی به دلیل اینکه تبلیغات می‌تواند موجب تفریح بشود. تبلیغات "به منزلهٔ تماشا و جاذبه عمل می‌کند"[3] فقط همین. چه کسی می‌داند، چه کسی دقت می‌کند که تبلیغات سیلک کات[4]، گینیس[5] یابنسون‌اند هدجز[6] بر چه چیز دلالت دارد؟ ما فقط می‌توانیم از تجربهٔ مشاهدهٔ نشانه‌ها لذت ببریم(۲).

همچنین، نگرانی مدرنیستی پروفسور هابرماس را در نظر آورید که هنگام بیان دلمشغولی او نسبت به بسته‌بندی سیاستها در دموکراسیهای معاصر آشکار می‌شود. از نظر منتقدانی همچون هابرماس دستکاری اطلاعات سیاسی اسفناک است، رذالت سیاستمداران و مشاوران روابط عمومی آنها مردم را گمراه کرده است (با تمرینها، توصیه‌ها، وقایع نمایشی، بحثهای محرمانه، گریم و لباس انتخاب شده برای نمایش چهره‌ای موردپسند و مشاوران رسانه‌ای، آنها نقشی بی‌طرف را در نمایش سیاستها و وزرایشان بازی می‌کنند). درخواست منتقدان دراینجا، به صراحت یا عدم صراحت، آن است که سیاستمداران به جای آنکه پشت "تصاویر" رسانه‌ای گمراه‌کننده و دروغ پنهان شوند می‌باید شریف و صادق، راستگو و صریح باشند.

بودریار به این گله و شکایت مدرنیستی به دو شکل پاسخ می‌دهد. از یک سو، او بر این نکته پای می‌فشارد که رویای آن نشانه هایی که سیاستها و سیاستمداران را به شیوه‌ای دقیق نمایش بدهد تخیلی بیش نیست. رسانه‌ها به ناگزیر قادرند فقط برخی از مسائل، شخصیتهای ویژه و گسترهٔ محدودی از احزاب سیاسی را نمایش دهند. اگر به هیچ دلیل دیگری هم نباشد

1. Wrigley
2. Baudrillard,1983a
3. Ibid,P.35.
4. Silk cut
5. Guinness
6. Benson and Hedges

محدودیتهای زمانی به این معنی است که پوشش سیاسی به مسائل و موقعیتهای سیاسی معینی محدود می‌شود. به این موضوع، گرایش سیاستمداران به تحمیل ارائه مطلوب‌ترین استدلالها برای مواضع ارائه شده‌شان را اضافه کنید، آن گاه براحتی می‌توان فهمید که مشکلات ارائه قاطعانهٔ سیاستها از طریق رسانه‌ها حل نشدنی است. از دیدگاه بودریار، این واقعیت که رسانه‌ها می‌باید نمایشی از سیاستها را برای مردم کنار هم بچینند بدین معنی است که هر نمایشی از نوع دیگر دقیقاً نمی‌تواند چیزی بیش از شبیه سازی دیگری باشد. از سوی دیگر، بودریار ادعا می‌کند که چون هر کسی این را می‌داند، پس هیچ کس هم به دردسر نمی‌افتد چون نشانه‌ها نادیده گرفته می‌شوند. همه می‌دانیم که آنها مصنوعی‌اند، پس بااین منطق آگاهانه که "اینها دقیقاً همان سیاستمدارانند که باز در تلویزیون ظاهر شده‌اند"، فقط از تماشا لذت می‌بریم و پیامها را نادیده می‌گیریم.

از نظر منطقی، این آگاهی مردم خبر از چیزی می‌دهد که می‌توان آن را به منزلهٔ مرگ معنا توصیف کرد. اگر مردم درک می‌کنند که نشانه‌ها فقط شبیه‌سازی‌اند و اینکه همهٔ آن چیزی که به ذهن خطور می‌کند نیز شبیه سازی از نوع دیگر است، پس می‌توان نتیجه گرفت که همه چیز کشک است. از این رو، به این نتیجه گیری بودریار می‌رسیم که "ما انبوهی از تصاویر می‌سازیم که در آنها هیچ چیز برای دیدن وجود ندارد. امروزه اکثر تصاویر...به معنای واقعی کلمه تصاویری هستند که درآنها چیزی برای دیدن وجود ندارد"[1]. اگر "توده‌ها" تشخیص بدهند که نشانه‌ها فقط شبیه سازی‌اند، پس با انبوهی از نشانه‌ها تنها می‌مانیم که بر هیچ چیز دلالت ندارند. نشانه هایی داریم بی‌معنی، نشانه هایی که "تماشایی"اند[2]، برای نگاه کردن، تجربه کردن و شاید لذت بردن اما بدون معنی‌اند. در حقیقت، این جهانی پسامدرن است.

این نمونه‌ها ناشی از رسانه‌هایند، یعنی قلمرو واضح دلالت و حوزه‌ای که هنگام فکر کردن به انفجار اطلاعات براحتی به ذهن خطور می‌کند. بااین حال، درک ادعای بودریار مبنی براینکه جامعهٔ نمایش و شبیه سازی، حتی بسیار عمیق‌تر از رسانه هایی بی نهایت گسترده، به

1. Baudrillard,1993b,P.17. 2. Baudrillard,1993a,P.42.

همه جا کشیده شده مهم است.

برای فهم بهتر این نکته، به یادآوریم که امروزه هر چیزی نشانه است: لباس پوشیدن، اندام، دکورخانه، معماری، ویترین فروشگاهها، اتومبیلها، سرگرمیها - همه بشدّت اطلاعاتی‌اند و باز، نویسندگان مدرنیست تمایل به بررسی این چیزها براساس اصالتی زیربنایی یا بالقوه دارند، مثلاً با فرض اینکه وزنی طبیعی برای اندازه و ساختمان معینی از بدن مردم وجود دارد یا اینکه ویترین فروشگاهها می‌تواند به گونه‌ای چیده شود که مشتریان بتوانند آنچه را که می‌خواهند به شیوه‌ای بی نهایت راحت و آرام بیابند. با وجود این، بودریار این رهیافتها را به این دلیل که جستجوی مدرنیستی برای اصالت، کاری اشتباه است رد می‌کند چون همهٔ این نشانه‌ها پیش از آنکه بازنمود باشند، شبیه سازی‌اند.

مثلاً شکل اندام امروزه به طور کلی کمابیش انتخابی است و مردم می‌توانند نشانه‌های بدنی خود را طراحی کنند. اگر شکل‌پذیری امروزی اندام را در نظر بگیریم (از راه رژیم، تمرین بدنی، لباس پوشیدن، یا حتی از طریق جراحی) آن وقت به ایدهٔ انعطاف‌پذیری بدن انسان می‌رسیم. امروزه مدرنیستها به این مسئله می‌باید به دو طریق پاسخ گویند: یا اینکه فکر کردن دائمی به اندام به این خاطر محکوم است که مردم را از اشکال "حقیقی" خود دور می‌کند (و با خود نگرانی بسیار به خصوص برای زنان جوان به همراه می‌آورد) یا اینکه مردم به خاطر حفظ سلامت "حقیقی" خود با اندامی نامتناسب ظاهر می‌شوند (و شاید می‌باید کمتر بخورند). هر کدام از شیوه‌های مطالبهٔ مدرنیستی، برای شکل اندامی اصیل ورای تحریفاتی است که الگوهای نامناسب یا افراط کنندگانی که نصیحت کارشناسان را دربارهٔ ارتباط بین رژیم و سلامتی نادیده می‌گیرند موجب آنند.

اما هیچ شکل اندام اصیلی وجود ندارد، به خصوص به این دلیل که در آخر قرن بیستم همگی ما تحت رژیمی دائمی‌ایم (بدین معنی که از وفور[1] غذاها، به شکلی گزینشی انتخاب می‌کنیم)؛ به دلیل عدم توافق میان کارشناسان دربارهٔ پیوندهای بین سلامتی و اندام؛ و به این

---

۱. cornucopia نماد فراوانی در اساطیر یونانی-م.

دلیل که در دوران حق انتخاب، تنوع وسیعی از اندامها برای انتخاب وجود دارد.در این اوضاع و احوال، دقیقاً گستره‌ای از شکل اندامهای اصیل وجود دارد، دقیقاً شبیه سازیهایی که نه شکل اندام "حقیقی"/ آرمانی را نشان می‌دهند و نه انحرافی از آن را. آنها فقط نشانه هایی بدون معنی‌اند. برای آزمون این نظر می‌توان پرسید، امروزه شکل اندام بر چه چیزی دلالت می‌کند؟ مثلاً در ۱۹۹۵، بدنی ترکه‌ای برچه چیز دلالت می‌کند؟ زیبایی؟ بی اشتهایی؟ خودشیفتگی؟ سلامت؟ مشغولیت فکری؟ شکل اندام نیروی خود را برای دلالت از دست داده است. به این ترتیب، این نشانه بیش از آنکه برای تفسیر باشد برای تجربه کردن است.

بودریار دراینجا دیدگاهی قوی از سازندگرایی اجتماعی[1] دربارهٔ نشانه‌ها را باز می‌تاباند. یعنی اگر پدیده‌ها مخلوق اجتماعی‌اند پس شبیه سازیهایی بدون هیچ گونه "واقعیتی" در ورای خودند. این نکته ادعای بودریار را دربارهٔ دیسنی‌لند توضیح می‌دهد که این مرکز تفریحی، امریکای واقعی خارج از آن را به طور نمادین نشان نمی‌دهد (استدلال معمولی مدرنیستی این است که دیسنی بازنمودی اسطوره‌ای از ارزشهای امریکایی است که درآنجا بازدید کنندگان درحالی که مشغول تفریح‌اند، مخفیانه در معرض ایدئولوژی قرار می‌گیرند). برعکس، دیسنی وسیله‌ای است برای تأیید آن شبیه سازی که کلیّت امریکای مدرن است: همه چیز دربارهٔ امریکا مصنوعی است، از خیابانهای اصلی شهر کوچک تا دفاتر شرکتهای مرکز شهر. بودریار اعلام می‌کند که، همهٔ اینها فرا۔ واقعی[2] است و درآنجا نشانه‌ها فقط به خودشان اشاره دارند. همان طور که او به شکلی گیرا بیان می‌کند: دیسنی‌لند به منزلهٔ چیزی خیالی برای این به نمایش گذاشته می‌شود تا به ما به قبولاند که بقیهٔ چیزها واقعی‌اند، در حالی که در واقع کل لوس آنجلس و امریکا که آن را احاطه کرده دیگر واقعی نیستند، بلکه مملو از نظم فراواقعی و شبیه سازی‌اند"[3].

در دوران پسامدرن، تمایز بین واقعی و غیرواقعی، اصیل و بدلی، حقیقت و کذب از بین رفته است: وقتی همه چیز مصنوعی است چنین قطعیتهایی باید پی کار خود بروند. ازاین رو،

---

1. social constructivism
2. hyper-real
3. Baulrillard,1993b,P.25.

شهر "تاریخی"، "استراحتگاه ساحلی" و شهر "تفریحات"، بدین لحاظ که هیچ وابستگی به واقعیتی زیربنایی ندارند، فرا- واقعی‌اند. آنها باتوجه به اینکه بیرون از شبیه سازیهایشان هیچ اصالتی وجود ندارد، ساختگی‌اند. بنابراین، به همراه مدرنیستها به جستجوی "واقعیت" متصور در برج بلکپول[1] رفتن کاری احمقانه است زیرا اصالتی در پشت این نشانه‌ها وجود ندارد. این بناهای یادبود اصیل همگی همین‌اند که هستند. آنها فرا- واقعی‌اند،" تولید براساس الگوهایی از چیزی واقعی بدون ریشه یا واقعیت"[2] (۳).

در نتیجه، درجایی که "بساط واقعیت برچیده می‌شود"[3]، معنی نشانه‌ها از بین می‌رود ("متلاشی" می‌شود). با وجود این نباید نگران این مسئله باشیم، به این دلیل که می‌باید همواره این قول پسامدرنی را به یادآوریم که مخاطبان به نوعی تخریب کنندگان پیامهایند. زمانی پیش از این، مدرنیستها از دست گردشگران و بینندگان "خورهٔ تلویزیون" که در هنگام دیدن آثار تاریخی، عکسی می‌انداختند و بعد از این کار بدون اینکه "واقعیت چیزها" را درک کنند می‌گذاشتند و می‌رفتند، کفری می‌شدند. اما این نگرش چقدر خلاقیتهای مردم عادی را دست کم می‌گیرد - بینندگان تلویزیون در واقع به طور مدام فعالند، کانالها را با شور و علاقه عوض می‌کنند، با دوستان خود گپ می‌زنند، از تلفن استفاده می‌کنند و یا به صدای بلند تفسیرهای نامربوط و گستاخانه ارائه می‌دهند، و گردشگران هنگام قدم زدن در گوشه و کنار موزهٔ تاریخ طبیعی همه کار می‌کنند، خیالبافی می‌کنند، از خود می‌پرسند که چرا راهنما آنها را به یاد برادرشان می‌اندازد، برای شام برنامه ریزی می‌کنند، با دخترها گپ می‌زنند، باخود می‌گویند که آیا دیپلودوکوسها[4] هیچ وقت دندان درد می‌گرفتند و.... به عبارت دیگر، باچنین مقاومتهای مفروضی در مقابل نشانه‌های برنامه‌ریزی شده، می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که مخاطبان پسامدرن از "معتادان فرهنگی"[5] مدرنیست بسیار دورند که در حقیقت از این نگران‌اند که آنها هیچ‌چیز را نمی‌بینند و

---

۱. Blackpool tower برجی به بلندی ۱۵۸ متر در بلکپول انگلیس با الگوگیری از برج ایفل در پاریس-م.
2. Baudrillard,1988,P.166.
3. Baudrillard,1983,P.99.
۴. diplodocus نوعی دایناسور-م.
5. Cultural dopes

نمی‌شنوند، آنها دقیقاً چیزهای تماشایی راکه دوران معاصر را مشخص می‌کند تجربه می‌کنند.

جانی واتیمو[۱]

جانی واتیمو، فیلسوف ایتالیایی، ادعا می‌کند که رشد رسانه‌ها طلایه‌دار بسیار مهم برآمدن پسامدرنیسم بوده است[۲]. به طور خلاصه بگوییم، رشد انفجارآمیز اطلاعات دراینجا، آنجا و در هر کجا پایه‌های اعتماد مدرنیستی به "حقیقت" و "واقعیت" را سست کرد. واتیمو عقیده دارد که، درحالی که عقاید دورهٔ روشنگری با استفاده از مثلاً تفاسیر بدیل تاریخی در جبههٔ روشنفکری با موفقیت به مبارزه طلبیده شده است، گسترش رسانه‌ها نیز پایه‌های هر تفسیر کلی برای شیوه‌ای واحد در نگریستن را سست کرده است.

عادت مشترک متفکران مدرنیست، چپ یا راست، این بود که بر توسعهٔ "جامعهٔ توده‌ای" مویه کنند چون در آنجا مردم به صورت گلّه‌وار توسط رسانه هایی که رژیمی یکسان از تفریحات و تبلیغات را پخش می‌کنند شستشوی مغزی می‌شوند.

خوانندگان آشنا با نوشته‌های مارکسیستهای مکتب فرانکفورت این دید بدبینانه را خواهند شناخت، اما منتقدان محافظه کاری همچون تی.اس.الیوت و فرانک و کوییني لیویز[۳] نیز احساس بسیار مشابهی دربارهٔ تأثیرات احتمالی فیلم، رادیو و گردش توده‌ای روزنامه‌ها داشتند[۴].

در مقابل این، واتیمو چنین استدلال می‌کند که گسترش رسانه‌ها به گروهها، مناطق و ملتهای گوناگون حق سخن گفتن داده است. چنانکه مخاطبان می‌توانند با "واقعیتها" و "چشم‌اندازهای" بسیاری دربارهٔ مسائل و وقایع روبه رو شوند. امروزه "هرگونه‌ای از اقلیتها میکروفنی برای سخن گفتن دارند"[5] که از آن طریق دیدگاههایی را در سطح جهان اشاعه می‌دهند که منجر به فروپاشی تصورات مربوط به "حقیقت" می‌شوند. واتیمو می‌گوید که از این امر

---

1. Gianni Vattimo
2. Vattimo, 1989.
۳. Frank Raymond Leavis,1895-1978 و Queenie Dorothy Leavis,1900-1982 منتقدان ادبی انگلیسی-م.
4. Singewood,1977.
5. Vattimo,1989,P.5.

آزادی برمی‌آید زیرا اعتقاد به "واقعیت" و نیروی ترغیب کنندهٔ آن ("شما می‌باید این عمل را انجام دهید زیرا حقیقی است") از بین می‌رود.

تفاوتها به منزلهٔ واقعیتهای چند وجهی (جنسی، دینی، فرهنگی، زیبایی شناختی و...) که بر امواج رادیویی وقتی برای سخن گفتن پیدا کرده‌اند در خط مقدم توجه هر کسی قرار می‌گیرند. شخص بمباران شده توسط نشانه‌های بسیار متنوع، دیگر بدون هیچ حقیقتی مشوّش و لرزان باقی می‌ماند. هرچند حاصل آن، پسامدرن واقعاً رهایی بخش و قاطعانه‌ای است به همراه تجربهٔ پذیرفتن "صفات نوسان داشتن، سردرگمی و بازی کردن"[1].

واتیمو بالاخره دراینجا کمابیش به موضع مشابه بودریار کشیده می‌شود. چندگانگی نشانه هایی که به شکلی پارادوکسیکال توانایی نشانه را در دلالت کردن تخریب می‌کند و مردمی که باتماشا، بی معنی بودن و آزادی از حقیقت تنها باقی می‌مانند.

مارک پوستر

مارک پوستر این نظر را به پیش می‌برد که عصر پسامدرن به دلیل آنچه که او آن را "شیوهٔ اطلاعات" معرفی می‌کند، از جوامع پیشین متمایز است. این عقیده که دگرگونی بنیادی از تحولات اطلاعاتی سرچشمه می‌گیرد هم به دلیل شرح و تفصیلش از مضمونهای بودریاری و هم به دلیل تأکیدش بر نو بودن دوران پسامدرن بسیار جالب است.

ادعای پوستر این است که گسترش فناوریهای اطلاعاتی، و درنتیجه گسترش اطلاعات الکترونیکی، پیامدهای عمیقی برای شیوهٔ زندگی ما و در حقیقت برای شیوه هایی که از طریق آنها ما دربارهٔ خودمان می‌اندیشیم داشته، به دلیل اینکه "شبکهٔ روابط اجتماعی"[2] ما را دگرگون کرده است. او با شرح و تفصیل این اصل، الگوی تحولی برپایهٔ سنخهای متفاوت "مبادلهٔ نمادین" را پیشنهاد می‌کند[3] که سه مؤلفه دارد:

---

1. Vattimo,1989,P.59.
2. Poster,1990,P.8.
3. Ibid,P.6.

● دوران شفاهی، یعنی هنگامی که کنش متقابل چهره به چهره بود. پس شیوهٔ زندگی ثابت و بدون تغییر بود، خود در جمع جای می‌گرفت و نشانه‌ها با این شیوهٔ زندگی ثابت مطابقت داشتند، با توجه به اینکه مبادلهٔ نمادین کمابیش بیان شفاهی آن چیزی بود که قبلاً دانسته شده بود و مورد قبول اجتماع بود.

● دوران مبادلهٔ کتبی، یعنی هنگامی که نشانه‌ها نقشی بازنمودی داشتند و اینکه در آن دوران، خود به صورت عقلانی متصور می‌شد و از نظر فردی مسئول بود.

● دوران میانجی‌گری الکترونیکی، یعنی هنگامی که نشانه‌ها مادهٔ شبیه سازیهای اطلاعاتی‌اند، با توجه به اینکه ویژگی غیر- بازنمودی[1] آنها حیاتی است. دراین دوران خود "تمرکززدایی شده، پراکنده و تکثیر یافته در بی‌ثباتی مستمر"[2] در "فرایند مستمری از شکل‌گیری هویت چندگانه"[3] به دور خود می‌چرخد چون "جریان دالّها" بیش از آنکه نشانه‌هایی حاکی از شیئی‌ای مفروض باشند ویژگی معرّف دورانند.

نظر پوستر این است که زمانی مردم دربارهٔ آنچه که انتظار داشتند حرف می‌زدند و می‌اندیشیدند، بعد آنها به احساسی قوی از آزادی عمل رسیدند و از نوشتار به خصوص برای توضیح آنچه که در جهان بیرون از آنان اتفاق می‌افتاد استفاده کردند، و سپس در عصر پسامدرن حاضر، گسترش شبیه‌سازی، قطعیتهای پیشین را متلاشی کرد. خود که دیگر قادر به اعتقاد نسبت به وجود "واقعیتی" ورای نشانه‌ها نیست پراکنده، غیرمتمرکز و ناتوان در تشخیص واقعیتی عینی باقی مانده است. اما علیرغم آشفتگی‌ای که این مسئله به ارمغان می‌آورد، پوستر آن را به چشم چیزی رهایی بخش می‌نگرد زیرا "بحران بازنمود"[4] منجر به کثرت نشانه‌هایی شده که برچیزی دلالت ندارند، یعنی چیزی که دست کم مردم را از خودکامگی "حقیقت" می‌رهاند.

1. non-representational
2. Poster,1990,P.6.
3. Poster,1994,P.174.
4. Poster, 1990, p.14.

ژان - فرانسوا لیوتار

بررسی آثار ژان - فرانسوا لیوتار به خصوص دراینجا مناسب است چون آثار او به طور ویژه دلمشغول اثبات آن است که چگونه تحولات پسامدرن بنیاد ادعاهای مربوط به حقیقت را برانداخته است. به علاوه، لیوتار با تمرکز توجه خود به روندهای اطلاعاتی به این کـار دست می‌زند و چنین استدلال می‌کند که دراینجا این تحولات‌اند که باعث افزایش بدگمانی نسبت به ادعاهای مربوط به حقیقت می‌شوند، بدگمانی‌ای که ویژهٔ فرهنگ پسامدرن است. افزون برآن، لیوتار تضاد آشکاری نسبت به سه متفکر پیشین دارد چون در حالی که نقطهٔ آغاز رهـیافت او متفاوت است اما به نتایج بسیار مشابهی می‌رسد. یعنی درحالی که بودریار، واتیمو و پوستر برافزایش سریع نشانه‌ها (به خصوص در رسانه‌ها) تأکید می‌ورزند، لیوتار تحلیل خود را با علاقه به تحولات عمومی‌تر و همزمان عمیق‌تر نقش و عملکردهای اطلاعات و دانش آغاز می‌کند.

این فیلسوف فرانسوی چنین استدلال می‌کند که دانش و اطلاعات در دو مسیر متصل به هم عمیقاً دگرگون شده‌اند. نخست اینکه، دانش و اطلاعات فقط درجایی که به دلیل کارآیی و کارآمدی موجّه باشند یا با استفاده از واژگان لیوتار، در جایی که "کاربردپذیری"[1] غالب باشد تولید می‌شوند. این بدین معنی است کـه اطـلاعات فـقط هـنگامی کـه بـراسـاس مـعیارهای سودمندی موجّه باشد گردآوری، تحلیل و تولید می‌شود. این را می‌توان چنین تجسم کرد کـه "جهت‌گیری نظام" تعیین می‌کند چه باید دانسته شود و "برنامهٔ نظام" براین پافشاری می‌کند که اطلاعات/ دانش تنها زمانی تولید خواهد شد که استفادهٔ عملی داشته باشد.

دوم اینکه، لیوتار استدلال می‌کند که دانش/اطلاعات بیش از پیش درمعرض تهدید کالا شدن است. او با تأیید آن مضمونی که قبلاً به شکلی برجسته در آثار هربرت شیلر دیدیم، ادعا می‌کند که اطلاعات پدیده‌ای بیش از پیش قابل تجارت و تابع مکانیزمهای بازار شده که تأثیر قاطعی بر داوری نسبت به کاربرد پذیری دارد.

پیامدهای این نیروهای توأمان، که بسیارند، بی‌شمار و حتی کافی برای اعلام پیدایش

---

1. performativity

وضعیت پسامدرن است. نخست اینکه، منظور از اصل کاربردپذیری آن است که اطلاعات/ دانشی که برحسب کارآیی و کارآمدی نتوانند مورد تأیید قرار گیرند، تنزل درجه خواهند یافت یا حتی کنار گذارده خواهند شد. مثلاً زیبایی‌شناسی و فلسفه براحتی نمی‌توانند بر حسب عملکردشان توجیه شوند درحالی که از امور مالی و مدیریت به طور مستقیم دفاع می‌شود. به طور اجتناب‌ناپذیر آن اولیها دچار تنزل درجه‌اند و این دومیها ارتقا می‌یابند، درعین حال که در داخل رشته‌ها نیز پژوهش در حوزه‌هایی که برحسب مورد استفاده قابل دفاع‌اند با نظر موافق بیشتری نسبت به سایر رشته‌ها روبه رو می‌شود. مثلاً تحقیق و بررسیهای علوم اجتماعی دربارهٔ انتقال فناوری، کاربردهای عملی برای بازار دارد و بنابراین ارزش حمایت از سوی سازمانهایی که بودجهٔ پژوهش را تأمین می‌کنند مانند ایی.اس.آر.سی (شورای پژوهشهای اقتصادی و اجتماعی)[1] دارند که مأموریت [کذا] آنها امروزه طلب می‌کند که از پژوهشی حمایت کنند که در رقابت‌پذیری در صنعت نقش داشته باشد. برعکس، دانشمندان علوم اجتماعی که علایق آنها غیرعادی یا غیرعملی است (به داوری معیارهای کاربردپذیری) از دور خارج‌اند. نورمن تبیت[2]، در مقام وزیر دولت، هنگامی که در اوایل دههٔ ۸۰ تقاضای تأیید تغییر سرمایه‌گذاری از هنر، علوم انسانی و علوم اجتماعی به رشته‌های عملی‌تر را کرد این کار را انجام داد و پول "از میان افرادی که دربارهٔ دستنوشته‌های مصر باستان و عادات پیش از ازدواج در درهٔ ولتای علیا[3] می‌نوشتند" بیرون کشیده شد و به موضوعهایی داده شد که تصور می‌شد از نظر صنعتی مفیدند.

دوم، تحول دانش به بیرون از دانشگاهها یعنی از جایی که عده‌ای برگزیدهٔ گوشه‌نشین، طلب حقیقت را پیشهٔ خود کرده و در پناه آن جای گرفته بودند درحال انتقال است. یک ردیف از کمیته‌های تخصصی، بخشهای تحقیق و توسعهٔ شرکتهای خصوصی و گروههای فشاری که اطلاعات/ دانش را به خاطر کارآیی و کارآمدی آن تولید می‌کنند و مورد استفاده قرار می‌دهند

---

1. ESRC (Economic and Social Research Council).

2. Norman Tebbit

۳. Upper Volta، بورکینا فاسوی فعلی-م.

درحال زورآزمایی با سلطهٔ دانشگاههای سنتی‌اند. مثلاً، امروزه مفسّران از "کلاسهای شرکتی" سخن می‌گویند که در ایالات متحده به همان اندازهٔ دانشگاهها و کالجها بزرگ و مهم‌اند. فهرست کردن توماری از بازیگران اصلی کار ساده‌ای است: اشتغال صدها صاحب دکتری در آزمایشگاههای بل، بخشهای تحقیق و توسعه آی‌بی‌ام و آی.سی.آی.، برای بسیاری از مشاهده‌کنندگان "درست مانند دانشگاه" جلوه می‌کند - به جز اینکه آنها اولویتها و اصول متفاوتی دارند که کار آنها را هدایت می‌کنند.

به علاوه، اینکه کارمندان به راحتی بین دانشگاهها و این مراکز بدیل دانش/ اطلاعات در حرکت‌اند نشان‌دهندهٔ آن است که آموزش عالی برای اینکه با معیارهای کاربردپذیری آماده به کار شود از درون دگرگون شده است. هر گونه مرور بر تحولات آموزش عالی در هر اقتصاد پیشرفته، گرایشهای مشابهی را نشان می‌دهد: پیشرفت محتوم رشته‌های عملی و عقب‌نشینی آن رشته هایی که تولید "شاخصهای کاربردی" که سودمندی آنها را تأیید کند مشکل می‌یابند. بزرگترین رونق در آموزش عالی انگلستان در دهه‌های اخیر، از هر نظر که بگویید، متعلق به رشته‌های بازرگانی و مدیریت بوده؛ هر دانشگاه انگلیسی امروزه به ربودن کرسیهای استادی که مورد حمایت مالی‌اند - در گستره‌ای محدود از رشته‌ها - می‌بالد؛ به طور روزافزون این عادت مشترک دانشگاهها شده که برنامه‌های آموزشی مخصوص شرکتها ارائه دهند و حتی به دوره‌های خصوصی اعتبار قانونی بخشند؛ فشار پایداری وجود دارد برای اینکه آموزش و پرورش با "دنیای واقعی" اشتغال از طریق آشنا کردن دانشجویان با "قابلیتها" و "مهارتهای قابل انتقالی" که آنها راکارمندانی کارآتر و کارآمدتر می‌سازد، "بیشتر هماهنگ" شود.

لیوتار این استدلال را با پافشاری براینکه آموزش و پرورش امروزه از طریق معیارهایی همچون "چگونه آموزش، درآمد بالقوهٔ مرابالا خواهد برد؟" و "چه قدر این در رقابت اقتصادی نقش خواهد داشت؟" صاحب انگیزه می‌شود، به کل آن تسّری می‌دهد. این دگرگونی نه تنها بر مدارس و دانشگاهها تأثیر می‌گذارد، بلکه بسیاری از مفاهیم خود آموزش و پرورش را نیز متحول می‌کند. از نظر لیوتار، معیارهای کاربردپذیری به این معنی است که برداشت از آموزش و

پرورش به منزلهٔ دوره‌ای مشخص در زندگی فرد که در خلال آن در جریان مجموعهٔ معینی از دانش قرار می‌گیرد به آموزش و پرورش جاری در سراسر عمر شخص تغییر مسیر خواهد داد که آنچه راکه پیشرفت و روال کاری دیکته کند می‌پذیرد.

سوم اینکه، کاربردپذیری و کالاسازی منجر به تعریف حقیقت براساس سودمندی می‌شود و پیامد این باز تعریف[1] از آموزش و پرورش، پایه‌های تصورات دیرینه نسبت به حقیقت را سست می‌کند. حقیقت، دیگر واقعیتی بی چون و چرا و آرزوی دانشگاه نیست؛ حقایق، بیشتر توسط مطالبات عملی از طرف این نهاد تعیین می‌شوند. این تحول، عنصری تعیین کننده درپسامدرنیسم است چون جایگزینی "کثرتی از حقایق" به جای ح ق ی ق ت بدین معنی است که حقیقت دیگر هیچ صاحب اختیار مشروعی ندارد. حاصل آن است که حقیقت صرفاًمادهٔ خام "نظامی عبارتی" می‌شود یعنی چارچوبی که درآن از حقیقت صحبت می‌شود تعیین کنندهٔ آن است.

از این لحاظ، سست شدن پایه‌های دانشگاههای سنتی (که به چشم تعریف کنندگان دانش مشروع نگریسته می‌شدند) و به طور مرتبط، متزلزل شدن روشنفکران، نقطهٔ کانونی قضیه است[2]. به عقیدهٔ لیوتار، روشنفکران می‌باید دانش را براساس خواستی "جهانی" دنبال کنند، خواه انسانی، مردمی، مربوط به دورهٔ روشنگری، پرولتاریایی یا هر چیز دیگر باشد. نیازی به گفتن این نیست که بسیاری از روشنفکران کسانی راکه تحول اطلاعات/دانش را از لحاظ عملی هدایت کرده‌اند به عنوان "تکنیسینهای صرف " حقیر می‌شمرند و مخالف افزایش اهمیت تخصصهای کاربردی‌اند. در مقابل این کسانی که کارکردشان فقط در چارچوب "نسبت...داده/بازده در زمینهٔ کاری عملی"[3] است، روشنفکران معمولاً آرزوی پژوهش، نوشتن و تدریس برای حامیان بسیار وسیعتری را دارند.

با وجود این، هرچه به پایان قرن نزدیک می‌شویم توجیهات روشنفکران از حرفه‌ای

---

1. redefinition
2. Bauman,1987.
3. Lyotard,1993,P.4.

فزاینده در درون و بیرون آموزش و پرورش حکایت می‌کند. این امر بعضاً ناشی از کمبود منابع مالی و توزیع آن است که مشکل تقسیم آن و به ناچار کلنجارهای حقیر را پیش می‌آورد. به هرحال، از دیدگاهی بنیادی‌تر، این پیامد فروپاشی فلسفهٔ وجودی[1] روشنفکران دست کم از جنگ دوم جهانی به بعد است. نکته آن است که دقیقاً ادعاهای روشنفکران در اینکه دسترسی ممتازی به حقیقت دارند و در داشتن بینشی کلیّت یافته فروریخته است. لیوتار، که خود زمانی کمونیست بود، افشاگریی‌ها دربارهٔ گولاگ[2] را به همان اندازهٔ بحبوحهٔ کمبودهای اقتصادی در خصوص فروپاشی مارکسیسم مهم تشخیص می‌دهد. ادعای مارکسیسم برای حقیقت جهانی دیگر هیچ اعتباری ندارد و هیچ برتری را نیز نسبت به دیگر روشنفکران ایجاد نمی‌کند، خواه آنها براساس ارزشهای کلاسیکها، تاریخ یا ادبیات کبیر[3] تعلیم یافته باشند. امروزه اگر کسی چنین استدلال کند که رشته، پیشه یا آرزویی ویژه بر دیگران برتری دارد، این استدلال به عنوان نظری متعصبانه تلقی می‌شود یعنی این "نظامی عبارتی" است بدون هیچ مشروعیت بیشتری نسبت به هر چیز دیگر. همچنان که دورهٔ لیسانس رشته‌های گردشگری، روابط عمومی و مدیریت بازرگانی در دانشگاههای انگلیس افزایش می‌یابد، هر طرحی از سوی استادان دیگر مبنی براینکه رشته‌های آنها ارزش بیشتری دارند چون به دانشجویان دسترسی عظیم‌تری به حقیقت، درک بیشتری نسبت به "موقعیت انسانی" یا عمق بیشتری را ارائه می‌دهند دست کم با تمسخر یا به شکل عمومی با این اتهام روبه‌رو می‌شود که این نمود نوعی افاده فروشی غیرمادی و بی‌فایده است.

زمینهای محکمی که روشنفکران زمانی با اتکا به آن "تکنیسینها" را دست کم می‌گرفتند تبدیل به ماسه شده - و این به طور کلی قابل درک است. لیوتار اعلام می‌کند هیچ کس دیگر به توجیه دوران روشنگری از آموزش و پرورش - مبنی براینکه آموزش بیشتر منجر به شهروند بهتر می‌شود - توسل نمی‌جوید هر چند که زمانی ادعایی مردمی و جهانی بود. تاریخ، مشروعیت آن را فروریخته است: لیوتار می‌گوید امروزه "هیچ کس از تدریس...انتظار آموزش به

1. Raison d'etre

۲. Gulag اردوگاه کار اجباری در شوروی سوسیالیستی به معنی اعم آن-م.

3. Great literature

شهروندان برای روشن‌تر شدن ایشان را ندارد، فقط متخصصانی شوند که بهتر عمل کنند...اخذ دانش یعنی برخورداری از آن توانایی تخصصی که دستمزد بهتر را وعده دهد"[1].

چهارم و آخری، اینکه معیارهای کاربردپذیری که برای اطلاعات/دانش به کار می‌روند عقاید مربوط به تصور دربارهٔ فردی فرهیخته را دگرگون می‌کند. برای زمانی طولانی، فرهیخته بودن به معنی مالکیت مجموعهٔ معینی از دانش بود؛ اما با کامپیوتری شدن، فرهیختگی کمابیش دانستن این است که چگونه به بانکهای اطلاعاتی مناسب دسترسی داشته باشیم تا این که اطلاعات را در مغزمان نگه داریم. در عصر پسامدرن، کاربردپذیری حکم می‌کند که "چگونگی استفاده از کامپیوترهای شخصی" بسیار مهم‌تر از دانش شخصی است. بنابراین، قابلیتهایی همچون "مهارت و کارکردن با صفحهٔ کلید کامپیوترها" و "بازیابی اطلاعات" جایگزین تصورات سنتی از دانش خواهند شد (و پرونده‌های دانشجویان گواهی خواهند داد که این و دیگر قابلیتها دست کم بازشناختی همسنگ با بیشتر مهارتهای مرسوم دانشگاهی دارند) بدین معنی که "بانکهای اطلاعاتی دایرة المعارفهای فردا [خواهند شد]"[2].

به علاوه، بانکهای اطلاعاتی و قابلیت استفاده از آنها به شکلی روزافزون پایه‌های ادعاهای حقیقت طبقهٔ برگزیدهٔ سنتی را سست می‌کند. این قابلیتها "ناقوس مرگ عصر استادان" را به صدا در می‌آورند چون "یک پروفسور، قابل‌تر از حافظهٔ بانکها در انتقال دانش رسمی نیست"[3] و در حقیقت، در استفاده به شیوه‌ای چند منظوره و کاربردی از آن، ضعیف‌تر از گروههای کارکنانی است که به طور روزافزون مورد نیاز بازارکارند (برای آن آمادگی که دانشجویان به خاطر آن "مهارتهایی" همچون "کارگروهی"، "رهبری" و "حل مسئله" را می‌آموزند و صاحب اعتبار می‌شوند).

البته، همهٔ اینها به معنی نسبی گرایی دانش/اطلاعات است. از نظر لیوتار، کاربردپذیری، کالاسازی و نقص آشکار "روایتهای کلان" به امتناع از همهٔ مفاهیم مربوط به دسترسی ممتاز به

1. Lyotard,1993,P.6.
2. Lyotard,1993,P.51.
3. Lyotard,1993,P.53.

حقیقت می‌انجامد. بعضی از روشنفکران ممکن است از این موضوع دچار ناامیدی شوند، اما لیوتار آن را رهایی بخش تلقی می‌کند چون زوال "این ایدهٔ جهانی می‌تواند تفکر و زندگی را از دلمشغولیهای کلیّت یافته رها سازد"[1]. و باز، بااین نظر ما عمیقاً داخل فرهنگ پسامدرنیم.

تفسیر انتقادی

متفکران پسامدرن حرفهای جالب و خردمندانه‌ای دربارهٔ سرشت و پیامدهای تحولات اطلاعاتی دارند. من تصور نمی‌کنم که کسی بدون بعضی آگاهیها نسبت به مرکزیت داشتن دلالت و ویژگیهای آن درزمان کنونی (بودریار)، بدون بررسی تحولات شیوه‌های ارتباطی (پوستر)، بدون بازشناسی تنوع و گسترهٔ دیدگاههای جهانی که از طریق رسانه‌های مدرن در دسترس قرار گرفته‌اند (واتیمو) و بدون توجه به اهمیت معیارهای کاربردپذیری و کالاسازی برای قلمرو اطلاعاتی (لیوتار) بتواند به طور جدی جهان معاصر را درک کند.

با وجود این، قاطعیت تفکر پسامدرن در نسبی کردن دانش، در پافشاری براین که حقیقتی وجود ندارد بلکه فقط روایتهایی (از انواع نامحدود) از حقیقت وجود دارد می‌باید به دور افکنده شود. نه فقط به خاطر اینکه نمایانگر پارادوکس کهن کرتی[2] است مبنی بر اینکه "تمام انسانها دروغگویند" و در نتیجه ذاتاً متناقض است. درحالی که پسامدرنیسم می‌گوید که تمام ادعاها غیرقابل اعتمادند پس چگونه می‌توان به این ادعا باور داشت؟ این با استفاده از اصطلاح صریح ارنست گلنر[3]، "فرا مزخرفات"[4] است[5]، چیزی است که مانع از تأیید حقیقتی در آن سوی "گفتمانهای" تحلیلگران می‌شود. یعنی، در مقابله با متفکران پسامدرن می‌توان اصلی واقعی را مطرح کرد مبنی براینکه جهانی واقعاً تجربی ورای تصورات شخص وجود دارد[6]. لازم نیست

---

1. Ibid,P.7.

۲. منتسب به جزیرهٔ کرت از جزایر یونان. این پارادوکس چنین است: یکی از اهالی کرت می‌گوید که تمام اهالی کرت دروغگویند، اما او خود نیز اهل کرت است، پس این حرف دروغ است، پس همه راستگویند، پس او هم راستگوست، پس همهٔ اهالی دروغگویند، پس او هم دروغگوست...و الی آخر-م.

3. Ernest Gellner

4. metatwaddle

5. Gellner,1992,P.41.

6. Norris,1990.

گفته شود که ح ق ی ق ت در دنیای بیرون وجود دارد. البته این اصل باید با زبان ساخته و پرداخته شود اما چنین کاری بنیاد این واقعیت را که حقیقت فقط بازی زبانی نیست برنمی‌اندازد. به علاوه، هر چند که ما هرگز نتوانیم با حسی قاطع و نهایی به واقعیت دست یابیم اما می‌توانیم روایتهای قانع کننده‌تری از واقعیت را با ارائه شکلهای بهتری از استدلال، مدارک موثق‌تر، کاربرد دقیق‌تر دانش پژوهی و رهیافتهای روش شناختی معتبرتر در موضوعهایمان به وجود آوریم. اگر این چنین نباشد، پس "حقیقت" مکشوف بر متعصبی مذهبی می‌باید هم طراز با حقیقت مکشوف بر دانشمندی بی‌طرف باشد، یعنی فروپاشی نسبی‌گرایی همراه با پیامدهای بالقوه فاجعه‌آمیز.

این پافشاری بر نسبی‌گرایی محض است که تفسیر بودریار را اغلب تا حد مسخره‌بازی صرف تنزل می‌دهد. یقیناً او در بذل توجه به تصنعی بودن اخبار و دراینکه به ما یادآوری کند که این ساخت نشانه‌ها تنها واقعیت به فرض وقایع بوسنی است که اکثر ما باآن روبه‌روییم، محق است. بااین حال، هنگامی که بودریار این استدلال را چنین ادامه می‌دهد که اخبار، نوعی شبیه سازی‌اند و نه چیزی بیشتر، به نحو مضحکی اغراقی لجوجانه می‌کند. او مسخره است چون این حقیقتی مسلم است که همهٔ خبرها سرشتی بازنمودی را، در حدّ این کلمه حفظ می‌کنند، حتی اگر از آنچه که در جهان می‌گذرد بازنمودی ناقص را ارائه دهند که این با مقایسهٔ نمایشهای بدیل خبری از مسائل و وقایعی مشابه روشن می‌شود و همچنین با درک این نکته که در حقیقت، واقعیتی در پاسخ گردآوران اخبار وجود دارد. یقیناً به خاطر سپردن این قاعده ضروری است که گزارشهای خبری تاآن حد بازنمودی‌اند یا می‌توانند باشند که شخص، باضریب اعتباری هر چند شکاکانه، بتواند دربارهٔ اینکه یک گزارش خبری آیا نسبت به گزارش دیگر دقیق‌تر و صادق‌تر است داوری کند، مثلاً دربارهٔ پوشش گروههای خبری بی‌بی‌سی در مقایسه با آنچه که مهاجمان صرب ارائه می‌دهند. همچنان که این وظیفه را بر عهده می‌گیریم، درمی‌یابیم که درگیر تمیزدادن بازنمودهای بیشتر یا کمتر قانع کننده - صادق‌تر یا ناصادق‌تر - از وقایع‌ایم یعنی چیزی که ادعای پسامدرنیسم را مبنی بر اینکه هم یک "حقیقت" و هم بی نهایت "حقایق" وجود دارد

باطل می‌سازد.

به هر حال، نیاز به یادآوری اینکه اخبار دربارهٔ واقعیتی تجربی گزارش مـی‌دهند از بـه خاطر سپردن این قاعده که پوششهای خبری کیفیتی بازنمودی دارنـد مبرم‌تـر است. ایـن امـر می‌تواند چندان وحشتناک نباشد مگر آن دم که ما به یاد بیاوریم که از موضع بودریار می‌توانیم جهانی واقعی را به پایان برسانیم هنگامی که او، پیش از آنکه شلیکها آغاز شوند، اصرار داشت که جنگ خلیج [فارس] هرگز رخ نداده است چون همهٔ این حرفها نوعی شبیه سازی رسانه‌ای است یا، بعد از واقعه، اصرار داشت که این صرفاً بازی جنگی شبیه سازی شده از روی جنگی هسته‌ای بود[1].

این به هیچ وجه انکار این امر نیست که جنگ خلیج [فارس] را اکثر جهان صرفاً به منزلهٔ واقعه‌ای اطلاعاتی تجربه کردند، یا اینکه این گسترده‌ترین گزارش جنگی تمام دورانها بود، یـا اینکه پوشش خبری اکثر رسانه‌ها عمیقاً هوادارانه و حتی تبلیغاتی بود[2]. برعکس، دقیقاً به خاطر این بود که اخبار جنگ خلیج [فارس] درکل به صورت چیزی خدشه دار پذیرفته شد، به طوری که می‌توان به امکان خبرهای بازنمودی که دربارهٔ آن می‌توانستند تولید شوند یا به امکان تمیز مابین انواع پوششهای خبری برای تشـخیص مـوثق از نـاموثق اشـاره نـمود. مـثلاً ایـن ارزش روزنامه‌نگارانی همچون هوگویانگ[3] را نشان می‌دهد که در گرماگرم جنگ به خوانندگان خـود هشدار می‌داد که از "توهم حقیقت" ناشی از رپرتاژهای" پشت سر هم تلویزیون" برحذر باشند. او با هشدار به خوانندگان خود نسبت به این واقعیت که "هیچ کس نباید تصور کند که آنچه که از هر رسانه‌ای می‌شنود حقیقتی موثق است"، شناسایی مسئلهٔ اصلی را چنین ادامه می‌دهد" که ما محدود به اعمالی نیمه حقیقی هستیم" و تقاضا می‌کند که "ما روزنامه‌نگاران می‌باید به همین هم محکم بچسبیم"[4]. یعنی، در حقیقت باید نسبت به این رپرتاژها بدگمان باشیم اما این امـر می‌باید ما را مجبور به دسترسی کامل به اطلاعات موثق کند[5]. بخشی از آن گزارشها اطلاعاتی

---

1. Baudrillard,1992,P.93-94.
2. Mowlana et al.,1992.
3. Hugo Young
4. Young,1991.
5. cf. Pilger,1991a.

بود –که در شور و شوق بودریار به "شبیه سازیها" از نظر او افتاده بود اما در همان زمان از طریق رسانه‌ها دردسترس بود – مبنی براینکه "صدهزار عراقی...در قتل عامی یکجا...که از هیروشیما تاکنون بی‌نظیر بود...کشته یا زخمی شده‌اند"[1].

در ضمن، انتقادهای تند بودریار نسبت به نامعقول بودن جستجوی اصالت، در عصر فناوریهای "واقعیت مجازی" که دقیقاً می‌توانند تجربیاتی همچون پرواز یک هواپیما را شبیه‌سازی کنند، و در جامعه‌ای همچون انگلستان که درآنجا صنعت ارث قاطعانه مناظر تاریخی را بازسازی می‌کند، براحتی جاذبه پیدا می‌کنند. اما، بار دیگر بگوییم که مسئلهٔ بودریار، نسبی‌گرایی فراگیر اوست که تمیز بین درجات اصالت را رد می‌کند. اعلام به پذیرش این امر به این معنی نیست که بگوییم چیزی کانونی و تا ابد اصیل و واقعی وجود دارد، بلکه به معنی طرح این استدلال است که می‌توان از طریق نقد، پدیده‌ها رابه منظور تشخیص پدیدهٔ اصیل‌تر از هم تمیز داد.

دست آخر، ادعای بودریار مبنی براینکه برای ما فقط چیزهای "تماشایی" باقی مانده‌اند که آنها را تجربه می‌کنیم اما تفسیر نمی‌کنیم باردیگر بیزاری او را از مدارک تجربی باز می‌تاباند. این مسلم است که ما در جهان معاصر در معرض مجموعهٔ خیره‌کننده‌ای از نشانه‌هاییم، اما مدرک جدی‌ای وجود ندارد که این امر منجر به دست کشیدن از معنی باشد. تفسیری روشن از نشانه‌ها بیش از حد مشکل است اما پیچیدگی دلیل این ادعا نمی‌شود که به خاطر متغیر بودن تفسیر، خودِ تفسیر از بین می‌رود. مردم هنوز جلب نشانه‌ها[2] نیستند، هنوز آن "اکثریت خاموشِ" مات تصاویر بودریار نیستند[3].

مارک پوستر تا حدّ زیادی ادعاهای بودریار را تکرار می‌کند و بسیاری از همان اعتراضها به کار او نیز وارد است. به علاوه و با این حال، می‌توان از ویژگیهای تحلیل تاریخی او یاد کرد. تاریخ سه بخشی پوستر – مبادلهٔ شفاهی، کتبی، الکترونیکی – عمیقاً دچار جبرگرایی فناورانه

---

1. Flint,1992.
2. sign-struck
3. Kellner,1989a.

است و موضوعی برای این اعتراض آشنا که این کار از نظر تاریخی بی پشتیبان است[1].

جانی واتیمو در توجه نشان دادن به چشم انداز چند وجهی[2]ای که گسترش رسانه‌ها موجب آنند برحق است. تلویزیون به خانه‌های ما تجربه هایی از فرهنگهای دیگر را آورده است و در حقیقت از داخل توانسته جامعهٔ ما را به مبارزه بطلبد و آرامش آن را برهم زند[3]. با این حال، نگاهی سریع به کوهی از مدارک تجربی می‌بایست محدودیتهای مشخص این چشم انداز را روشن سازد چون به وضوح نشان می‌دهد که بعضی از دیدگاهها بسیار بیش از دیگران نمایش داده می‌شوند[4].

گفتن اینکه هالیوود بر سینمای جهان سلطه دارد، که تلویزیون امریکا بخش بسیار بزرگ برنامه‌های تلویزیونی اکثر کشورهای دنیا را به خود اختصاص داده یا اینکه موسیقی راک در اصل از لندن، لوس آنجلس و نیویورک نشأت می‌گیرد، به معنی این استدلال نیست که چشم‌اندازهای دیگر از نظر دور افتاده‌اند. کاملاً برعکس، براحتی می‌توان تصور کرد که دراینجا فرهنگهای دیگر مورد توجهند و حتی مطرح می‌شوند - مثلاً موسیقی رپ[5] یا فیلمهای شهری را در نظر بگیرید که می‌توانند زندگی را از چشم اقلیتهای قومی نشان دهند.

اما پذیرش اینکه رسانه‌ها برای شمول شیوه‌های دیگر زندگی درها راگشوده‌اند و ضمناً به طور تصاعدی گسترش یافته‌اند، به هیچ وجه به معنی موافقت با این نیست که این رسانه‌ها "واقعیتهایی چند وجهی" را ارائه می‌دهند. برعکس، همان طور که محققی همچون هربرت شیلر بارها آن را اظهار کرده، یقیناً حقیقت آن است که محتوای چشم اندازها تابع محدودیتهای ایدئولوژیک و اقتصادی‌اند. یعنی درست است که بعضی از فرهنگها مطرح می‌شوند، اما با بیانی تغییر یافته که علی‌الاصول به شیوه‌ای مورد پسند و مناسب شرکتهای رسانه‌ای بسته بندی می‌شود و بالاتر از همه اینکه می‌باید بازارپسند باشد - یا بشود- یعنی چیزی که ظرفیت عرضهٔ شیوه‌های مثلاً چینی یا اوکراینی را در تفسیر اوضاع محدود می‌کند.

---

1. Calhoun,1993.
2. multi-perspectivism
3. Meyrouitz,1985.
4. Tunstall,1977.
5. rap

اعتراضی بنیادی نسبت به واتیمو و همچنین دیگر مفسّران پسامدرن، آن است که توصیف او عاری از تحلیلی تجربی است تا به کمک آن، سعی در ارزیابی بازده واقعی رسانه‌ها داشته باشد. مسئلهٔ اصلی او مبنی براینکه گسترش رسانه‌ها منجر به شمول برخی "واقعیات بدیل" می‌شود بسیار خوب و روشن ساخته و پرداخته شده است. با این حال، تحلیل این قضیه برای اثبات تنوع چشم اندازها (و محدودیتهای قابل تشخیص در دسترسی به رسانه‌ها) و همچنین نمایش متفاوت این چشم‌اندازها نیاز به آن دارد تا به ورای این توضیح واضحات برویم.

این کمبود در آثار لیوتار نیز قابل توجه است، هر چند که توصیف او از تأثیر معیارهای کاربردپذیری و کالاسازی اطلاعات/دانش، روشنگر است. می‌توان براحتی و در گسترهٔ عظیمی از حوزه‌ها، تأثیر کاربردپذیری و کالاسازی را تشخیص داد: در نشر، یعنی جایی که کتابهای "چگونه...انجام دهیم" و کتابهای پرفروش[1] تسلط دارند؛ در تلویزیون، یعنی جایی که "آمار بینندگان" مقیاس اصلی موفقیت است چون برای درآمدهای تبلیغاتی سود دارد؛ در فعالیتهای تحقیق و توسعه، یعنی جایی که سرمایه‌گذاران "راه حلهای بازارپسند" را جستجو می‌کنند، جایی که دانشمندان به چشم پوشی از امضای حق مؤلف رانده می‌شوند و جایی که "مالکیت معنوی" در ارائه پروانهٔ ثبت اختراع محافظت می‌شود و.... بالاتر از همه، چه بسا لیوتار توجه خود را برای اثبات تهاجم معیارهای کاربردپذیری و تجاری سازی روزافزون امور به حوزهٔ آموزش و پرورش باز معطوف می‌دارد که اگر چه اغلب در جامعهٔ اطلاعاتی عنصری کم اهمیت جلوه داده می‌شود اما قطعاً پیش‌نیاز هر چیز است[2].

با این حال، مسئلهٔ اصلی در مورد لیوتار آن است که او از تمام این دست مطالب نتیجه می‌گیرد که اعتمادپذیری دانش از بین رفته و اینکه پاسخ مناسب ما، تحسین رها شدن از شرّ "خودکامگی" حقیقت، است. این دست کشیدن شادمانه ظاهراً نسبت به مسئلهٔ قدرت و منافع بی‌توجه است که گسترش کاربردپذیری و کالاسازی را هدایت کرده‌اند و رهبری آن را ادامه

---

1. blockbusters
2. Robins and Webster,1989.

می‌دهند. به علاوه، چنانچه کسی فرآیندها و کارگزاران قدرت و منافع را تشخیص دهد، این نقطه نظر می‌باید واقعیتی راکه دست کم به امکان‌پذیری شیوه‌های دیگری از ترتیب امور اشاره دارد، توضیح دهد: "این یکی چنین است و همین است که هست - اما ما می‌توانیم به نوع دیگری هم انجام دهیم". خلاصه اینکه، این نوع برخورد می‌باید از آرمان دورهٔ روشنگری مبنی بر پی‌گیری شیوه‌ای دیگر و بهتر برای زندگی حمایت کند.

وضعیتی پسامدرن

اعتراضهای من نسبت به تفکر پسامدرن بدین معنی نیست که من واقعیت به اصطلاح وضعیتی پسامدرن را انکار می‌کنم. من به این معتقدم که هیچ مدرک جدی‌ای برای فروپاشی معنی وجود ندارد، چه رسد به انکار گستردهٔ واقعیت (نگاهی به پیمایشهای سالنامهٔ نگرشهای اجتماعی در بریتانیا[1] شک و تردید را دربارهٔ شوروشوق پسامدرنیسم برای کشف تفاوت در هر کجا برمی‌انگیزد) اما می‌توان پذیرفت که نشانه هایی که به منزلهٔ سبک زندگی پسامدرن تلقی شده در رفتارهای لذّت گرایانه و خود - کانونی (و حتی شاید غیرکانونی)، بدگمانی نسبت به ادعاهای قاطعانه نسبت به "حقیقت"، تمسخر و خصومت نسبت به "خبرگان"، لذّت بردن از نو، لذّت بردن از تجربه‌ها و میل وافر به چیزهای عجیب و غریب، التقاطی و سطحی، آشکار است.

از این طریق است که روشن می‌شود که مفسّران اصلی وضعیت پسامدرن، مانند دیوید هاروی از محققان پسامدرن متمایز می‌شوند. اساساً این متفکران مدرنیست چنین استدلال می‌کنند که وضعیت پسامدرن محصول تحولات درازمدت روابط سرمایه‌داری است. یعنی ویژگیهایی زیربنایی وجود دارد که به توضیح تحولاتی که سرانجام آن را پسامدرنیسم نامیده‌ایم کمک می‌کنند و محققانی سخت کوش می‌توانند آنها را شناسایی کنند.

بعضی از این متفکران در اعلام علّت قاطع تاریخی وضعیت پسامدرن تردید دارند. مثلاً فردریک جیمسون[2] به پسامدرنیسم تنها به عنوان "منطق فرهنگی سرمایه‌داری متأخر"[3] اشاره

---

1. British Social Attitudes
2. Fredric Jameson
3. Jameson,1991.

می‌کند. از نظر جیمسون فرهنگ واقع گرایانهٔ مرتبط با سرمایه‌داری بازار، فرهنگ مدرنیستی (مثل سورئالیسم) منطبق با سرمایه‌داری انحصاری بود و اکنون پسامدرنیسم، فرهنگی است که بیشترین خویشاوندی را با سرمایه‌داری مصرفی دارد. اسکات لش و جان اوری با این استدلال که پیدایش "طبقهٔ خدماتی" فرهیخته و حرفه - مدار[1] و مردمی فردگرا و پرتحرک باهمدلی اندک نسبت به پیوند با "اجتماع" و "سنّت"، "خویشاوندی اختیاری"ای با سبک زندگیهای پسامدرنی دارند شیوهٔ تحلیلی مشابه را ارائه می‌دهند.

دیوید هاروی در تشخیص ارتباط علّی قوی‌تری تردید نمی‌کند[2]. از نظر او، ویژگیهای پسامدرنیسم حاصل تحولات درانباشت سرمایه‌داری است. رک و راست، آن انعطاف‌پذیری که ما را با سرمایه‌داری معاصر مربوط می‌کند - یعنی تطابق‌پذیری کارگران، توانایی شرکتها در نوآوری، شتاب خود تحولات - باعث برآمدن فرهنگ پسامدرن می‌شود. از نظر هاروی، دورهٔ فوردیستی پس از جنگ دوم محصولاتی استاندارد که به شیوه هایی استاندارد تولید شده بودند عرضه کرد؛ امروزه پسا- فوردیسم با ارائه حق انتخاب، تنوع و تفاوت نسبت به نظام اقتصادی به ستوه آمده از بحران و در مواجهه با اوضاع و احوالی نوین (فناوریهای میکروالکترونیکی، رقابت جهانی، جهانی شدن) و مشتاق برای یافتن راه حلهایی برای "محصولات انعطاف‌پذیر" و لازمهٔ اساسی آن یعنی "مصرف انعطاف‌پذیر"، سلطه یافته است. فرهنگ پسامدرن حاصل این گرایشها است ؛ همان طور که هاروی می‌نویسد:

"زیبایی‌شناسی نسبتاً ثابت فوردیستی جای خود را یکسر به کیفیات ناآرام، بی‌ثبات و گذرای زیبایی‌شناسی پسامدرنیستی داده که تفاوت، زودگذری، تماشا، مد و کالاسازی شکلهای فرهنگی را تحسین می‌کند"[3].

به عبارت دیگر، پسامدرنیسم با گذار از فوردیسم به پسا- فوردیسم، که در فصل قبل دربارهٔ آن بحث کردیم، منطبق است.

جالب آنکه دانیل بل که از نقطهٔ آغازی متفاوت از دیوید هاروی حرکت می‌کند، در این

---

1. career-oriented
2. Harvey,1989b.
3. Harvey,1989b,P.156.

تمایل شریک می‌شود که وضعیت پسامدرن را، لااقل تاحدّی، به منزلهٔ پیامد "نحوهٔ عمل خود نظام اقتصادی سرمایه‌داری"[1] تبیین کند. بل بر آن است که موفقیت بالای سرمایه‌داری درخلق و حفظ مصرف انبوه، بادادن اتومبیل، مد، تلویزیون و بقیهٔ چیزها به مردم، به سوی فرهنگ - در نیمهٔ دهۀ ۷۰، هنوز او این فرهنگ را پسامدرن نمی‌نامید، اما این هم تراز با همان است - خوشگذرانی، لذّت جویی، خوشی آنی و ارتقای درجهٔ تجربه نسبت به معنی سوق داده شد[2] که به طور پارادوکسیکال با نظام ارزشی جدیت و کارآیی - مداری[3] اختلاف نظر دارد که در درجهٔ نخست در موفقیت شگفت‌انگیز سرمایه‌داری نقش داشت.

این توصیفها از وضعیت پسامدرن، تحلیلهای تاریخی همه جانبه‌ای را ارائه می‌کنند و اطلاعات تجربی غنی‌ای را برای فراهم کردن اساس استدلالشان در اختیار می‌گذارند. اما البته یک متفکر قاطع پسامدرن می‌تواند به همهٔ آنها به منزلهٔ "روایتهای کلان" پرطمطراق بی‌اعتنا بماند، یعنی نسبت به تفسیر هاروی از پسامدرنیسم به منزلهٔ از آب درآمدن منطق درونی نیروهای سرمایه داری و نسبت به تفسیر بل که ناشی از تعهد موضعی مدرنیستی است که وضعیت پسامدرن را به چشم فرهنگی قاطعانه پست‌تر از آنچه که در پیش بوده، می‌نگرد.

از نظر پسامدرنیستها این توصیفها غیرقابل قبول‌اند چون این مفسّران می‌انگارند که حقیقت را فهمیده‌اند درحالی که هیچ حقیقتی یافت نمی‌شود. مثلاً ادعاهای هاروی در درک واقعیت اقتصادی زیربنا و بلکه تعیین کنندهٔ لایهٔ زیرین فرهنگ پسامدرن، بینشی را ارائه می‌دهد که گفته می‌شود از تعهد او به اصول مارکسیستی سرچشمه می‌گیرد و اینکه اشخاص مورد مطالعهٔ خود - موضوعهای پسامدرن - را به "معتادان فرهنگی" تنزل مقام می‌دهد چون آنها به وضوح پروفسور دانشمند نمی‌توانند نیروهای پنهان سرمایه‌داری را ببینند. از نظر پسامدرنیستها اما، هاروی تنها یک قرائت است، تفسیری درمیان بی نهایت امکان و بیشتر هم از نوع زیان بخش آن[4].

هیچ یک از این مطالعات فرای نقادی نیستند، به خصوص از طرف کسانی که نقایص، کمبودها و حتی پیش داوریها را در نزد این مؤلفان نشان می‌دهند. مثلاً دیوید هاروی خود

1. Bell,1976b,P.37.
2. cf.Bell, 1990.
3. efficiency-directed
4. Morris,1992.

می‌باید به این نکته اذعان داشته باشد که کتاب او توانسته از تحسینهای پراحساس فمینیستی سود ببرد.[1] با این حال، از اعتراف به ارزش نقد تا تأیید این حکم جزمی پسامدرنیستی مبنی براینکه همه چیز تنها تفسیر است، جهش غیرقابل قبولی است زیرا مابین آنها مقدار معتنابهی تحلیل وجود دارد. می‌توان براحتی با این نکته موافقت کرد که هر توصیفی ناقص است اما نمی‌توان به آن توصیف بی توجه بود - یا بدان فقط به چشم "قرائتی" برابر با توصیف دیگر نگریست - چون می‌باید اثبات کرد که توصیفها تا چه اندازه کم و بیش ناقص اند.

نتیجه گیری

نشانه هایی در دست است که پسامدرنیسم مقداری از جاذبهٔ خود راکه تا پایان دههٔ ۸۰ از آن برخوردار بود از دست داده است. نقایص ذاتی پروژهٔ پسامدرن و بعضی از اظهارات مهمل‌تر هوادارانی نظیر ژان بودریار به نظر یافته‌ای شگفت‌آور نیست. با وجود این، ذکر این نکته به معنی انکار ارزش اکتشافی بالای تفسیر پسا مدرنی نیست به خصوص که در بررسی جدی‌تر پیامدهای زیستن در دوران افزایش انفجارآمیز اطلاعات به ما کمک می‌کند. تأکید بر نشانه و دلالت، بر شبیه سازی و بدلی بودن، بر نیروی دگرگون کنندهٔ معیارهای کاربردپذیری به کار رفته در اطلاعات و دانش و تأیید اهمیت اطلاعات الکترونیکی، همگی برای پژوهندگان "انقلاب اطلاعات" مفیدند.

اما اینکه "ما در حال ورود به ترکیب بندی تاریخی واقعاً نوینی هستیم" بی نهایت شک‌برانگیز است[2]. کاملاً برعکس، اکثر ویژگیهای وضعیت پسامدرن براساس روندهای موجود، منتها شتاب گرفته، قابل توضیح‌اند. یعنی آن ویژگیهایی که توسط متفکران مدرنیستی همچون هربرت شیلر، یورگن هابرماس، آنتونی گیدنز و دیوید هاروی شناسایی و تبیین شده‌اند. پسامدرنیسم، همانند نظریهٔ پسا- صنعتی، تفوق نوینی در اطلاعات و همراه با آن فرارسیدن نوع اساساً متفاوتی از جامعه را اعلام می‌کند. و همچنین، همانند پسا- صنعتی‌گرایی، این اعلان در مواجهه با موشکافیهای پایدار نظری و تجربی نمی‌تواند پایداری کند.

---

1. Massey,1991.

2. Crook et al.,1992, p.l.

فصل ۹

اطلاعات و دگرگونی شهر:

مانوئل کاستلز

مانوئل کاستلز (متولد ۱۹۴۲) استاد برنامه‌ریزی در دانشگاه برکلی کالیفرنیا و یکی از برجسته‌ترین نویسندگان معاصر دربارهٔ دگرگونی شهراست. در کتاب شهر اطلاعاتی[1] (۱۹۸۹)، دلمشغولی او نسبت به موضوعهایی است که ما در فصلهای پیش در این کتاب دربارهٔ آن بحث کرده‌ایم، یعنی گرایشهای پسا- فوردیستی (فصل ۷) و پیدایش فرهنگ پسامدرن (فصل ۸). بررسی تحلیل کاستلز دربارهٔ دگرگونیهای اطلاعاتی و محیط شهری به خصوص به خاطر شیوه‌ای مفید است که از طریق آن می‌توان جنبه‌های مختلف این دگرگونیها را باهم گرد آورد. من قصد دارم تا بر بسیاری از ابعاد به اصطلاح شهر اطلاعاتی او به خاطر بررسی دو مسئلهٔ ویژه، تمرکز دهم: نخست، دگرگونیهای ساختارهای طبقاتی شهرها که از بازسازی فرآیندهایی سرچشمه می‌گیرد که مواجهه با مبارزه‌طلبیهای اقتصادی جهانی شده را به عهده گرفته‌اند و دوم، تحولات فرهنگی مربوط به آن که بعضی آن را حاکی از اعلام فرا رسیدن شهر پسامدرن دانسته‌اند. قصد من در این تمرکز آن است که از بسیاری از استدلالهای گسترده‌تر کتاب شهر اطلاعاتی که مربوط به روابط بین نوآوریهای فناورانه، تجدید سازمان اجتماعی - اقتصادی و دگرگونیهای مکان و فضا است، چشم پوشی خواهم کرد. به علاوه، به منظور گنجاندن بررسیهای همکاران دیگر و حتی بعضی تفسیرهای نسبتاً نظری خودم، خود را از کشاندن بحث به آن سوی تفسیرهای کاستلز دربارهٔ قشربندی در شهرهای اطلاعاتی و فرهنگهای این قشرها، رهاخواهم کرد.

---

1. The information city

نظریه و تز

دانستن این که مانوئل کاستلز هنگام نوشتن نخستین کتاب مهم خود، در اوایل دههٔ ۷۰، محققی مارکسیست بود به فهم نظریات او کمک می‌کند. در حقیقت، مسئلهٔ شهر[1] (۱۹۷۲) عنوان فرعی رهیافتی مارکسیستی را با خود همراه داشت. چنانچه به این نکته توجه کنیم که او این کتاب را هنگامی نوشت که در دانشگاه پاریس مشغول تدریس و پژوهش بود می‌توانیم باز هم بیشتر او را درک کنیم، دانشگاه پاریس جایی بود که کاستلز شدیداً تحت تأثیر روایت ویژه‌ای از تفکر مارکسیستی، یعنی نوع ساختارگرای آن بود که توسط لویی آلتوسر[2] بیان می‌شد.

کاستلز هنگام نوشتن کتاب شهر اطلاعاتی در اواخر دههٔ ۸۰، مانند بسیاری از معاصران خود، مسیری را دنبال می‌کرد که می‌توان آن را "پسا- مارکسیسم" نامید و می‌خواهم بگویم که با این مسیر مقدار زیادی از آن تب و تاب سیاسی رادیکال از کارهایش رخت بربسته بود[3]. علیرغم این امر، آن ابزار مفهومی مارکسیسم آلتوسری تاحد زیادی باقی ماند.

میراث تفکر مارکسی به خودی خود ارزش تحلیل کاستلز راکم نمی‌کند. من در فصلهای ۵ و ۶ روشن ساختم که درک اهمیت اطلاعات در جهان معاصر بدون بعضی مفاهیم مارکسی مانند کالاسازی و سرمایه‌داری شرکتی، بسختی امکان‌پذیر است. بااین حال، من می‌خواهم چنین استدلال کنم که دین مانوئل کاستلز به نوع ویژه‌ای از تحلیل که توسط آلتوسر تدوین شده، به ویژه هنگامی که او به توصیف نوآوریهای فناورانه می‌پردازد محدودیتهایی را در رهیافت او آشکار می‌کند.

دلمشغولی اصلی کاستلز دربارهٔ تحولاتی است که از پایان جنگ دوم جهانی و به خصوص از دههٔ ۷۰ به بعد در ایالات متحده و آن سوی آن رخ داده است. تز اصلی او چنین است که ترکیبی از سرمایه‌داری بازسازی شده و نوآوریهایی در فناوری، عامل اصلی دگرگونی جوامع و در نتیجه شهرها و مناطق پیرامونی آنهاست.

---

1. The urban question
2. Louis Althusser
3. Cf. Castells and Hall,1994.

پر رنگ کردن نقش تجدید سازمان اقتصادی و تحولات فناورانه به عنوان عوامل کلیدی که تحول را برمی‌انگیزند طرح کاملاً آشنایی دراین روزهاست، به حدی که می‌توان از خود پرسید که چه چیزی در کاستلز در خور توجه است. با این حال، به دو دلیل متضاد وقت گذاشتن برای بررسی ایده‌های کاستلز ارزش دارد. نخست آنکه این کار به ما امکان می‌دهد تا آن مقدمات نظری را که شکلی از تبیین تحولات را پی‌ریزی می‌کند که در حقیقت دراین زمان متداول است، بهتر بفهمیم. تا اینجای کار، رهیافت کاستلز دقیقاً به خاطر اصولگرایی او چشمگیر است. دلیل دوم که من بعداً در این فصل بدان خواهم پرداخت، آن است که تفکرات کاستلز دربارهٔ پیامدهای این تحولات به خاطر پیوند آن با فضا، جالب و برانگیزاننده است.

بیاییم در درجهٔ اول به رهیافت نظری نگاهی بیندازیم. کاستلز بین شیوهٔ تولید سرمایه‌داری و شیوهٔ اطلاعاتی تحول تمایز می‌گذارد. اولی، به طور مشخص اصطلاحی مارکسیستی است، یعنی شناسایی صریح نظامی از تولید که بر اصول بازار سازماندهی شده است. یعنی شیوهٔ تولید سرمایه‌داری براساس طلب سود، مالکیت خصوصی اموال (هر چند سرمایه می‌تواند تحت تسلط دولت باشد)، رقابت بین شرکت کنندگان، پسندِ بازار به منزلهٔ عامل تعیین کنندهٔ کلیدی اینکه چه چیزی ساخته شود و در دسترس باقی بماند، و رشد (انباشت سرمایه) به عنوان هدف اصلی دادوستد سرمایه‌داری پایه‌ریزی شده است.

این شیوهٔ تحول که به عنوان ابزاری برای ایجاد سطح معینی از تولید ارائه می‌شود، از شیوهٔ تولید سرمایه‌داری که از نظر کاستلز شیوه‌ای از سازماندهی نظام اجتماعی تلقی می‌شود، متمایز می‌گردد. به نظر کاستلز، جوامع مختلف به شیوه‌های متفاوت دستخوش تحول می‌شوند و امروزه پردازش اطلاعات است که "برآمدن پارادایم فناورانه جدیدی را [که] از شیوهٔ نوینی در تحول خبر می‌دهد"[1] اعلام می‌کند. این شیوهٔ اطلاعاتی تحول "پارادایم اجتماعی - فنی" نوینی است که ویژگی اصلی آن "پیدایش پردازش اطلاعات به منزلهٔ فعالیتی کانونی و بنیادی" است که "کارآیی و بهره‌وری کل فرآیندهای تولید، توزیع، مصرف و مدیریت را تحت تأثیر قرار

1. Castells,1989,P.12.

می‌دهد»[1].

لحظه‌ای براین تمایز به خاطر تأمل بر روی کاربردهای آن درنگ می‌کنیم. تمایز بین شیوه‌های سازماندهی جوامع (شیوهٔ تولید) و ابزارهای دستیابی به بهره‌وری (شیوهٔ تحول) به بیانی صریح‌تر، تفاوت بین تدارکات اجتماعی و ضروریات فنی است. آنچه که کاستلز در اینجا به ما می‌گوید آن است که، در عین حال که روابط اجتماعی و تحولات فنی ارتباط نزدیک با یکدیگر دارند در دگرگونی‌های تعیین کننده عواملی مستقل‌اند. در حقیقت، او در بیان اینکه «شیوه‌های تحول بر طبق منطق خود تکامل می‌یابند»[2] صراحت دارد، در نتیجه شیوهٔ اطلاعاتی تحول «نسبتاً مستقل»[3] است از شیوهٔ تولید سرمایه‌داری که بر جهان امروز سلطه دارد.

این سخن از یک مارکسیست ممکن است نسبتاً عجیب بنماید، حتی از نوع برگشتهٔ آن (که همچنان به رهیافت خود به عنوان «مارکسی» اشاره می‌کند)[4]، چون آنچه که اظهار می‌شود مبتنی بر این است که پیشرفتهای فنی در امر تولید می‌توانند درواقع تعیین کنندهٔ دگرگونی اجتماعی باشند. در نزد مارکسیستها استدلال عمومی‌تر آن است که اصول و رفتارهای سرمایه‌داری، مسیر دگرگونی راکه شامل نوآوریهای فنی هم می‌شود شکل می‌دهند.

به علاوه، تمایز کاستلز بین شیوهٔ اطلاعاتی تحول و شیوهٔ تولید سرمایه‌داری حاکی از این است که قلمروی کلیدی نیز وجود دارد - تکنیک - که به نحوی از سرمایه‌داری به کنار و یا دست کم با فاصله از آن قرار دارد، درحالی که در نزد مارکسیستها استدلال عمومی‌تر آن است که سرمایه‌داری در دوران حاضر برهر جنبه‌ای از جامعه سایه افکنده است. در تقابل با این سخن، در نظریه‌پردازی کاستلز ادعا می‌شود که شیوهٔ اطلاعاتی تحول مستقل از سرمایه‌داری است، بنابراین هر قدر هم که سرمایه‌داری تغییر کند، قلمرو فنی معینی دست نخورده باقی خواهد ماند. گسترش منطقی این ادعا آن است که می‌باید محدودیتهایی در قابلیت دگرگونی جامعه وجود داشته باشد چون این شیوهٔ تحول به ملاحظات کلیدی، فراتر از دسترسی سیاستها است. بی‌پرده

---

1. Ibid,P.17.
2. Ibid,P.11.
3. Castells,1989,P.17.
4. Castells,1994,P.19.

بگوییم، "شما می‌توانید به آینده‌ای فراتر از سرمایه‌داری بنگرید، اما هنوز برای گذران زندگی به نظامهای کامپیوتری نیاز دارید".

دست آخر، دقیقاً به خاطر استقلال این شیوهٔ تحول، باید بپرسیم که این شیوه به خودی خود تا چه حد مناسبات اجتماعی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. قدر مسلم آن است که در اینجا با مسئلهٔ جبرگرایی فناورانه در نظریهٔ کاستلز رو به روییم. چنانچه این نظر را گسترش دهیم، نتیجهٔ آن ترسیم فعالیت و شوروشوق سیاسی‌ای است که به شدت محدود شده چون مناسبات اجتماعی به بنیادهای فنی (اگر چه با گسترش نا معلوم) وابسته‌اند.

آن چه که به خصوص قابل توجه است دقیقاً میزان هماهنگی این نظریه‌پردازی دربارهٔ دگرگونی با بسیاری از آثار تعیین کنندهٔ محافظ کارانهٔ پسا- صنعتی است. بررسی دوبارهٔ فصل ۳ این کتاب، یعنی بحث دربارهٔ دانیل بل، به نحو جالبی رهیافتی شبیه به رهیافت کاستلز را آشکار خواهد کرد. بل هم مانند او تحت فشار نقش فناوریهای تولید در تحولات اجتماعی است. اخیراً او اعلام کرده که "جامعهٔ اطلاعاتی" به لطف نوآوریهای فناورانهٔ جاری شکل گرفته که به طور گسترده سطوح بهره‌وری اقتصاد را افزایش می‌دهند و از آن طریق امکان این را می‌دهند که مازادها صرف تأمین روزافزون خدمات شود. به خاطر داشته باشیم که پروفسور بل ادعا نمی‌کند که جامعهٔ پسا- صنعتی حاصل پایان یافتن برخوردهای طبقاتی است (در نتیجه او اتهام جبرگرایی خام فناورانه را رد می‌کند)، از نظر او این امر دقیقاً بدان معنی است که زیر ساختی فنی که بهره‌وری را در سطوح بالا (اگر چه نامعلوم) تضمین می‌کند، پیش نیاز هر چیز - حتی مبارزه سیاسی - است. دست کم از نظر مفهومی این نظر همان جایگاه نظر کاستلز را اشغال می‌کند، همچنان که این نظر هم انبوهی از تفکرات متعارف را داراست مبنی براینکه "مردم پیش از آنکه تفکر دربارهٔ سیاست را آغاز کنند می‌بایست بخورند، بنوشند و سرپناهی داشته باشند" و اینکه "بنیادهای واقعی جامعه بر این اصول فنی ساخته می‌شوند".

تجسم عصر جدید هم در بل و هم در کاستلز آشکارا مشابهند. درنزد هر دو متفکر تأکید مشابهی بر ویژگیهای دگرگون کننده و در حقیقت بنیادی تحولات در فنون تولید در سرتاسر

تاریخ، و به تازگی در نقش اطلاعات و دانش دیده می‌شود. از این رو، کاستلز به "انقلاب اطلاعاتی فناورانه" به منزلهٔ "استخوانبندی (هرچند نه به عنوان عامل تعیین کننده) همهٔ دگرگونیهای ساختاری مهم دیگر"[1] اشاره می‌کند و به ترسیم "جامعه‌ای اطلاعاتی"[2] می‌پردازد که "جای جامعهٔ صنعتی را به منزلهٔ چارچوب نهادهای اجتماعی می‌گیرد"[3]. این دقیقاً همان استدلال دانیل بل است که قبلاً دراین کتاب آن را مرور کردیم.

من اشاره کردم که ریشه‌های نظریه‌پردازی کاستلز در روایت متداول لویی آلتوسر از مارکسیسم در اوایل دههٔ ۷۰ نهفته است. اینجاست که می‌توانیم دلایلی را تشخیص دهیم که توافق مفهومی بین کاستلز مارکسی و بل آشکارا ضد مارکسیست را توضیح می‌دهند.

نکتهٔ حیاتی برای درک موضوع این است که مارکسیسم مجموعهٔ فوق العاده متنوعی از دانش است که دست کم با یک شکاف فراگیر دو تکّه شده است. در یک سوی سنّت مارکسیستی چیزی است که به عنوان مارکسیسم علمی معرفی شده[4] و لویی آلتوسر مسلماً آخرین روشنفکر مهم اروپایی بود که از آن دفاع می‌کرد. این مارکسیسم چندین ویژگی خصلتی دارد، اما یکی از ویژگیهای برجستهٔ آن تمایزگذاری بین روابط تولیدی (طبقات) و نیروهای تولیدی (فنون) است، اولی قلمرو مبارزهٔ طبقاتی، ارزشها و روابط اجتماعی است، دوم قلمرو فناوری و فنون (کارخانه‌ها، تولید ماشینی، تقسیم کار) است. همواره در تحلیلهای مارکسیستهای علمی، تنش بین اهمیت نسبی نیروها و روابط تولیدی وجود داشته است، اولی متفکران را به سوی تأکید بر نقش محوری تحولات فناورانه در دگرگونی اجتماع سوق می‌دهد، حاصل دومی تأکید بر فعالیت رادیکال سیاسی برای دگرگونی مؤثر است.

گرایشها و خصلتهای اکثر مارکسیستهای علمی آنها را به طرح این استدلال سوق داده که نیروها و روابط تولیدی به چنان شیوه‌ای درکنش متقابلند که هیچ یک موتور اصلی دگرگونی نیستند، اما تأملی کوتاه شخص را به درک این موضوع می‌رساند که قاطع‌ترین پرسش بر محور

---

1. Castells,1994,P.20.
2. Ibid,P.21.
3. Ibid,P.19.
4. Gouldner,1980.

وزن نسبی رابطهٔ بین این دو عنصر دور می‌زند. بی‌پرده بگوییم، اگر محقق مارکسیست نیروهای تولیدی را تعیین‌کننده‌ترین عامل بداند، پس دگرگونی را در تحول تولید صنعتی ردگیری خواهد کرد؛ درمقابل، چنانچه موثرترین دگرگونیها از روابط تولیدی به بیرون جهیده باشند، در آن حالت شخص روح انقلابی و تواناییهای سازماندهی مردم را مورد علاقه قرار می‌دهد. جواب تند منابع مارکسیستی مبنی براینکه دگرگونی به طور کلی موضوع روابط مابین این متغیرها است کمک زیادی به حل قضیه نمی‌کند زیرا، قبول که این عناصر هر یک نسبت به دیگری "به طور نسبی مستقل" است (استدلال دلخواه لویی آلتوسر و متفکران همفکر او)، ولی آن گاه پرسش آزاردهنده شامل درجهٔ استقلال آنهاست.

دانیل بل در تشریح نظریهٔ تکامل جامعهٔ پسا- صنعتی خود، این قضیه را برای بیان نتیجه‌گیری منطقی از این تقسیم‌بندی به کاربرد. او می‌پرسد که اگر نیروهای تولیدی در تحولات اجتماعی، مهم‌تر از روابط تولیدی از کار در آمدند چه می‌شود؟ اگر این فنون و فناوریها باشند که جوامع را به کشاورزی، صنعتی و اکنون پسا- صنعتی تقسیم کرده باشند و از روابط تولیدی که فئودالیسم، سرمایه‌داری و سوسیالیسم را از هم متمایز می‌کند بسیار مهم‌تر باشند، چه می‌شود؟ به طور خلاصه، بل اظهار می‌دارد که اگر "نیروهای تولیدی (فناوری) جای روابط اجتماعی (مالکیت) را به منزلهٔ محور اصلی جامعه بگیرند"[1] آن گاه "آنچه که از همه مهم‌تر می‌شود تأکید بر فن و صنعتی شدن است"[2].

کل نظریهٔ پسا- صنعتی‌گرایی براساس ارائه این توصیف شبه مارکسیستی (علمی) دانیل بل استوار است(۱) که برآن پای می‌فشارد که سطحی از تولید فنی مجزا اما بنیادی وجود دارد که اهمیت قاطعی در پدید آوردن دگرگونی اجتماعی دارد[3]، چنان اهمیتی که جای روابط تولیدی را به منزلهٔ عاملی مهم در توضیح تحولات می‌گیرد.

من باید بر چارچوب مشترک مرجع مورد استفادهٔ پسا- صنعتی‌گرایی بل و شیوهٔ

---

1. Bell,1976a,P.80.
2. Ibid,P.41.
3. Webster and Robins,1986,PP.42-48.

اطلاعاتی تحول کاستلز تأکید کنم. اما خواهان آنم که تأکید کنم این همان چارچوبی بود که از آن در سنّت ویژه‌ای از مارکسیسم با شور و حرارت استفاده شده بود و از محبوبیت چشمگیری در حلقه‌های روشنفکری یک نسل پیش برخوردار بود[1]. از استدلال کاستلز در کتاب شهراطلاعاتی روشن می‌شود که او کلاً از وفاداری خود نسبت به رهیافت مارکسیستی آلتوسری دست برنداشته است.

تشخیص قلمرو فنی/تولیدی جامعه کـه قـاطعانه از ارزشـها، اعـتقادات و اولویـتهای اجتماعی (یعنی سیاست به عام‌ترین معنی آن) برکنار است و اما که به طور همزمان برای جامعه امری بدیهی است که این قلمرو، بنیاد - و در نتیجه عامل تعیین کننده (هر چند نه یگانه عامل تعیین کننده) - هر چیز دیگری است که برپایهٔ آن ساخته می‌شود (مانند حق انتخاب، نهادها، خدمات و غیره) امری تعیین کننده است که با مرور نظریه‌های کاستلز، بـل، آلتـوسر و سـنّت مارکسیسم علمی، وجه مشترک آنها را مشخص می‌کند.

ممکن است خوانندگانی هم باشند که از این تفسیر حیرت زده شوند، چه بسا به خاطر اینکه آنها تمایز بین قلمرو اجتماعی و قلمرو فنی را مسلماً معتبر مـی‌شمارند. در پاسخ لازم است که بر دو نکته تأکید شود. نخستین نکته آن است که اگر ما تمایز را بپذیریم پس می‌باید این را نیز بپذیریم که تفاوتهای بین رهیافتهای محافظه کارانه و رادیکال در فهم تحولات معاصر بسیار کمتر از آنچه که می‌توانستیم به غیر آن بینگاریم قابل توجهند. هر چند که میزان دقـیق تأکـید می‌تواند از یک متفکر به متفکر دیگر متغیر باشد، این نظر که امروزه "انقلاب فناوری اطلاعاتی" (یا "شیوهٔ اطلاعاتی تحول") جدی‌ترین عامل در پدید آوردن دگرگونی است می‌باید تأیید شود. به علاوه، باید بپذیریم که تاریخ نوآوریهای فناورانه ابزاری ممتاز در فهم تحولات است، چون از تحولات در فن است که خود دگرگونی به بیرون می‌جهد.

دومین نکته برای تأکید آن است که این بینش هم از درون سنّتهای مارکسیستی و از سوی چشم اندازهای جامعه شناختی به مبارزه طلبیده شـده است. در سـوی مـقابل آن شکـاف در

---

1. Cf.Thompson,1978.

مارکسیسم که من دربالا بدان اشاره کردم مارکسیستهای انتقادی جای دادند[۱]، که در میان آنها کسانی مانند تئودور آدورنو[۲]، هربرت مارکوزه[۳] و در انگلستان ریموند ویلیامز[۴] و ادوارد تامپسون[۵] کنار هم قرار می‌گیرند. در این مکتب، امتناعی خاص نسبت به امتیاز فن در بررسی تحول اجتماعی وجود دارد، خواه بدان به چشم فلک الافلاک[۶] دگرگونی نگریسته شود خواه آن را همچون چیزی جدا از گسترهٔ جهان اجتماع نشان دهند. به جای آن، پافشاری بر این نکته است که فن جزیی از کل شبکهٔ روابط تحت سرمایه‌داری است، روابطی که می‌باید آن را از نظر تاریخی و به شیوه‌هایی درک کرد که از طریق آنها مقصود ارزشها در همین فرآیند تحولات فناوری درک شود[۷]. جامعه شناسانی که دلمشغول ساخت اجتماعی علوم و فناوری‌اند، از نقطهٔ شروعی متفاوت پایه‌های اعتقاد کسانی راکه عقیده دارند که فناوریها به طور مستقل ارزشهای اجتماعی را به وجود می‌آورند، بسیار سست کرده‌اند[۸].

نتیجه‌ای که پس از این بحث می‌توان گرفت آن است که پایه‌های نظری مانوئل کاستلز هم قابل بحث اند و هم پرسشهای عمیقی را دربارهٔ کوشش او در جداسازی عوامل اصلی پدید آورندهٔ دگرگونی اجتماعی برمی‌انگیزند. همچنان که در بررسی مشاهدات تجربی محکم‌تر او به پیش می‌رویم این نقطهٔ حرکت نظری و پیش‌فرضهای آن را باید به ذهن سپرد.

کاستلز در حین تمایز شیوهٔ تولید سرمایه‌داری از شیوهٔ اطلاعاتی تحول، به سوی توصیفی بنیادی‌تر دربارهٔ تاریخ اخیر حرکت می‌کند. آنچه را که او به منزلهٔ آشکارترین پدیده تشخیص می‌دهد بحران در سرمایه‌داری پیشرفته است که در اوایل دههٔ ۷۰ شکل گرفت و به دنبال افزایش بیش از حدّ قیمت نفت به شدت وخیم‌تر شد و کوششی مداوم را در بازسازی روابط دیرینه با هدف احیای اقتصاد سرمایه‌داری شتاب بخشید.

---

1. Gouldner,1980.
2. Theodor Adorno
3. Herbert Marcuse
4. Raymond Williams
5. Edward Thompson
۶. Primum mobile خارجی‌ترین سپهر در جهان متحد المرکز نجوم بطلمیوسی. ظرف بیست و چهار ساعت از شرق به غرب به دور زمین می‌چرخد و اعتقاد بر این بود که باعث حرکت سپهرهای دیگر است -م.
7. Aronowity
8. Woolgar,1988;Mackenzie,1990;Bijker et al.,1987.

در این وضعیت، فرارسیدن اتفاقی شیوهٔ اطلاعاتی تحول حیاتی بود چون برای کمک به انرژی دادن به فعالیتهای سرمایه‌داری، مهار به آن زده شد. به قول هندرسن و کاستلز "پیشرفت فناورانه در چارچوب منطقی اقتصادی که از نظر تاریخی محدود شده بود به دست آمد"[1]. این ترکیبی از "بازسازی و اطلاعاتی‌گرایی"[2] است که صفت مشخصهٔ دوران اخیر است: شیوهٔ تولید سرمایه‌داری در بحران است و توسط بازسازی پاسخ می‌گوید؛شیوهٔ اطلاعاتی تحول در بحبوحهٔ این آشوب به روی صحنه می‌آید. این دو به خاطر آن که دادوستد سرمایه‌داری با استفاده از فناوریهای نوین احیا شود به هم می‌پیوندند.

کاستلز قبول دارد که سرمایه‌داری و فعالیتهای اطلاعاتی دستخوش بعضی اختلاطها شده‌اند، حتی تا آنجا پیش می‌رود که اظهار می‌کند که پردازش اطلاعات "دست پروردهٔ"[3] رشد تولید و مصرف در جامعهٔ مدرن است. بااین حال، این نکته از مضمون اصلی او به کنار مانده است: سازمان سرمایه‌داری و "پارادایم فناورانهٔ اطلاعاتی"[4] مستقل از یکدیگر تکامل یافته‌اند، اولی قلمرو سیاستها، انتخابها و ارزشها است، دومی قلمرو فنّ خالص - اما بنیادی - است.

به جای آن که به تکرار کامل این اعتراض بپردازیم که این تقسیم‌بندی به هیچ وجه روشن نیست، که این امر به راحتی به جبرگرایی فناورانه سوق داده می‌شود، و اینکه این تقسیم‌بندی به دلخواه می‌پندارد که "برآمدن پارادایم فناورانهٔ جدید"[5] بدون وجود ارزشهای اجتماعی - و حتی سرمایه‌داری - که آن را طراحی کرده و به پیش رانده باشد رخ می‌دهد، اجازه بدهید تا مسائل را از طریق مقایسه مطرح کنیم. همچنانکه سواره نظام اطلاعاتی برای کمک به سرمایه‌داری تحت محاصره می‌تازد، چه گونه بداند که سرخپوستان را در کجا بیابد؟ اسلحه‌ها، اونیفورمها و تدارکاتشان ازکجا آمده است؟ و دقیقاً چه کسی مؤثرترین بازیگر این صحنه است- زندانی بسته شده به ستون توتم[6] یا آن پیاده نظامی که با مسلسلهای گتلینگ[7] هر چیز و هر کس را می‌زند و تکه پاره می‌کند؟

---

1. Henderson and Castells,1987,P.5.
2. Castells,1989,P.4.
3. Castells,1989,P.18.
4. Ibid,P.17.
5. Ibid,P.12.
6. totem pole
7. Gatling gun

جریانهای اطلاعات

مانوئل کاستلز دورهٔ ۱۹۴۵-۱۹۷۳ را به منزلهٔ دورهٔ نسبتاً باثبات و پررونق سرمایه‌داری تحت نظارت دولت، رفاه‌گرا و با جهت‌گیری شرکتی متمایز می‌کند. این دوره براثر رکود دههٔ ۷۰ زیرورو شد و از بعد از ۱۹۷۹ به سوی "الگویی نوین از سازماندهی اجتماعی - اقتصادی"[1] در حرکتیم. این دومی، که توسط بازسازی که قبلاً بدان اشاره کردیم به جریان افتاده اصطلاح ساختهٔ کاستلز نیست هر چند یاد آورد ایده‌های کسانی است که انتقال از فوردیسم به پسا- فوردیسم را توصیف می‌کنند.

کاستلز بارها و بارها تأکید می‌کند که "بازسازی بدون آزادسازی امکانات بالقوهٔ فناورانه و سازمانیِ اطلاعاتی‌گرایی...هرگز نمی‌توانست تحقق یابد"[2]. "پارادایم اجتماعی - فنی" نوین در هر کجا معتبر است و در همه جا فرصتهایی را برای تحولاتی در اختیار می‌گذارد که می‌توانند جان تازه‌ای به سرمایه‌داری ببخشند. در محیط کار، بهره‌وری روزافزون و محصولات جدید و بهبود یافته می‌توانند ناشی از کاربرد فناوریهای نوین در فرآیندهای کاری و مدیریت باشد. گسترده‌تر بگوییم، "اطلاعاتی‌گرایی" با میسر ساختن رواج نظامهای در - موقع - لازم که قیمتها را کاهش می‌دهد و سود را بالا می‌برد، انعطاف‌پذیری تولید را افزایش می‌دهد. و شاید از همه مهم‌تر، بین‌المللی شدن امور اقتصادی بدون فناوریهای اطلاعاتی پیشرفته غیرقابل تصور است.

این نوع استدلال برای کسانی که فصل ۷ این کتاب را خوانده‌اند آشنا است به همین دلیل من قصد شرح و بسط آن را ندارم. به جای آن، هدف من تمرکز بر روی بعضی جنبه‌های کلیدی علاقهٔ کاستلز به تأثیر متقابل بین بازسازی و فرارسیدن شیوهٔ اطلاعاتی تحول است. دراینجا تأکید بر آن چیزی است که او آن را جریانهای اطلاعات می‌نامد، هستهٔ مرکزی استدلال کاستلز چنین است که تحول شبکه‌های فناوری اطلاعاتی در سرتاسر کره زمین اهمیت جریانهای اطلاعات را برای سازماندهی اقتصادی و اجتماعی ارتقا می‌بخشد درحالی که که به طور همزمان اهمیت ویژهٔ مکان را کاهش می‌دهد. در نتیجه، در "اقتصاد اطلاعاتی"، یکی از دلمشغولیهای

---

1. Castells,1989,P.23.

2. Castells,1989,P.29.

اصلی سازمانها مدیریت جریانهای اطلاعات و پاسخگویی به آنهاست.

این با علاقهٔ جغرافیادانان نسبت به روابط فضایی مطابقت می‌کند، یعنی استدلالی مرکزی مبنی براینکه شبکه‌های اطلاعاتی و چرخش متعاقب اطلاعات منجر به سازمانهایی می‌شود که به‌طور روزافزون قادر به فراگذشتن از محدودیتهایی‌اند که مکان درسابق ایجاد می‌کرد.

می‌توان تاحدودی اهمیت این امر را با یادآوری ضرورت بازسازی شرکتها برای افزایش قدرت رقابت آنها در بیست سال گذشته و جهانی شدن روزافزون فعالیتهای اقتصادی که به طور همزمان رخ داده است، روشن کرد. بین‌المللی شدن به ایجاد شبکه‌های ارتباط کامپیوتری در سراسر جهان منجر شده و از آن توانا گشته است. این امر به نوبه خود به یکپارچه شدن امور مالی و بازار توسط معاملات کامپیوتری آنی و پیوسته در سطح جهان کمک کرده است. برروی هم این موضوع هم باعث بهبودی اقتصاد به خاطر ایجاد فرصتهایی برای سرمایه‌گذاران شده است و هم تقاضا برای بازسازی را از طریق افزایش خطرپذیریهای از بین بردن رقابت، همچنانکه بازارها بیش از پیش به روی همگان باز می‌شود، تشدید کرده است.

بازسازی اشکال بسیار زیادی دارد اما یک شکل به ویژه مناسب آن در اقتصادی جهانی شده آن است که شرکتهای مهم به سوی تدوین راهبردهایی جهانی برای تولید، توزیع و فروش رانده شده‌اند. بین‌المللی سازی و بازسازی باهم اهمیتی افزایش یافته در جریانهای اطلاعات یافته‌اند. اولویت سازمانهای سرمایه‌داری به طور روزافزون در مدیریت و پردازش چرخش اطلاعاتی است که بر امکانات بازار، تصمیمها دربارهٔ سرمایه‌گذاری، تأمین نیروی کار، دسترس‌پذیری محصولات، راهبردهای توزیع قیمتها و تولید تأثیر می‌گذارد.

به علاوه، خلق شبکه‌های اطلاعاتی بود که تمرکززدایی دربسیاری از وجوه سازماندهی اقتصادی و اجتماعی را درترکیب باتمرکز روزافزون در تصمیم‌گیریها امکان‌پذیر ساخته است. این امر اغلب اوقات حاکی از این است که عدم تمرکز و تمرکز به طور متقابل مستثنی کننده‌اند، اما تأکید روزافزون بر مدیریت جریانهای اطلاعات بدین معنی است که گروهی متمرکز دراتاق

فرماندهی در واقع می‌تواند منافع بسیار متنوع (و بنابراین غیرمتمرکز) سازمانی را کنترل و هماهنگ کند. نظامهای اطلاعاتی جهانی، زیرساختی را دراختیار شرکتها می‌گذارد که تمرکز- زدایی فعالیتها را در سطحی جهانی امکان‌پذیر می‌سازد در عین حال که تضمین می‌کند که مدیریت متمرکز تحت نظارت همه جانبه باقی بماند.

ساختار طبقات در شهر اطلاعاتی

جریان اطلاعات در حقیقت می‌تواند به منزلهٔ ویژگی اصلی "جامعهٔ اطلاعاتی" ظاهر شود[1] و این اتکا به شبکه‌ها محدودیتهای مکانی در فعالیتهای دنیای معاصر را تقلیل می‌دهد. با این حال، اگر چه سازمانهای شرکتی و مالی می‌توانند به طور روزافزون ازمحدودیتهای مکانی به دلیل شبکه‌های اطلاعاتی فراگذرند، ایجاد و فعالیت این شبکه‌ها به خودی خود پیامدهای مهم جغرافیایی را دربردارد. شبکه‌ها می‌باید هسته‌های مرکزی داشته باشند، یعنی مکانهایی که از طریق آنها اطلاعات صرفاً جریان نمی‌یابد بلکه در آنجا دسته‌بندی می‌شود، آنالیز می‌شود و روی آن کار می‌شود. کاستلز براین عقیده است که این نقاط گرهی در چند کلانشهری یافت می‌شوند که، همچنان که درگذشته‌ای نزدیک تکامل یافته‌اند، دستخوش دگرگونیهایی در شکل‌بندی طبقاتی هم شده‌اند که پیامدهای مهمی در هدایت زندگی شهری دارند.

سازکیاساسن[2]، بانگرش به نیویورک، لندن و توکیو، استدلال کلی کاستلز را تضمین می‌کند. او گرایشی را درجهت "پراکندگی فضایی با وجود یکپارچگی جهانی سازماندهی فعالیتهای اقتصادی" تشخیص می‌دهد که حاصل آن "نقش راهبردی نوینی برای شهرهای مهم" است که همچون "پستهای فرماندهی بسیار متمرکز اقتصاد جهانی" عمل می‌کنند[3]. همچنان که این "شهرهای اطلاعاتی" (به قول کاستلز) در سالهای اخیر تکامل یافته‌اند، با افزایش سریع کارکنان اطلاعاتی روبه‌رو بوده‌اند که شغلهای آنان شامل فعالیت در شبکه‌های اطلاعاتی و

1. Castells,1994,P.28.
2. Saskia Sassen
3. Sassen,1991,P.3.

مدیریت آنهاست که از آن طریق "توانایی نظارت جهانی"[1] را کسب می‌کنند. کاستلز برآورد کرده که بیش از ۳۰ درصد از نیروی کار این شهرها کارکنان اطلاعاتی‌اند که در گسترهٔ شغلهایی از تحلیلگران نظامها، آگهی کنندگان، دلالان و مدیران تا بانکداران مشغول به کارند[2]. اینان، هنگامی که در طول دهه‌های ۷۰ و ۸۰ زیرساخت شبکه‌های جهانی درحال پی افکنی بود از گسترشی بسیار سریع برخوردار شدند.

می‌باید هم چنین می‌شد چون شرکتها نیاز به اتاقهای فرماندهی متصل به بازارهای بورس دارند، پس تدارکات ارتباطی و کامپیوتری می‌بایست فوق پیچیده بشوند، سازمانهای بانکداری و مالی نیاز به جایگیری درکنار مشتریان اصلی دارند، پس خدمات تخصصی می‌بایست در دسترس باشد، سیاستمداران لازم است که در دسترس باشند و آگهی کنندگان و گروههای رسانه‌ای لازم است تا به مشتریان خود کاملاً نزدیک باشند. البته این قانونی آهنین نیست و اعمال نفوذها آن را تعدیل می‌کند، اما به طور معمول نیروهای قدرتمندی وجود دارند که بازیگران اصلی و اقتصادی و سیاسی را به تمرکز در "شهرهای جهانی"[3] وامی‌دارند.
ساسن به درستی اظهار می‌کند که "هرچه اقتصاد جهانی‌تر می‌شود انباشتگی کارهای اصلی در محلهایی نسبتاً اندک بیشتر می‌شود، این یعنی شهرهای جهانی"[4]. گواه این امر، شناسایی آنتونی کینگ[5] از چهار "شهر جهانی" است که در هر یک از آنها اتاقهای فرماندهی بیش از بیست شرکت فراملّی جای گرفته است (نیویورک با ۵۹، لندن با ۳۷، توکیو با ۳۴ و پاریس با ۲۶ شرکت). این شهرها، به نوبهٔ خود از بانکهای مهمی که به آنها خدمات می‌دهد سود می‌برند، در نتیجه، بانکهای خارجی که نمایندگی مستقیم در نیویورک و لندن دارند در دهه‌های اخیر رشدی انفجارآمیز داشته‌اند[6].

به همراه این روندها افزایش متخصصان و مدیران اطلاعاتی پیش آمد که با نظارت و عمل بر روی جریانهای اطلاعات، که محور فعالیتهای اقتصادی معاصرند، به "تنها مؤلفه‌های

1. Sassen,1991,P.11.
2. Castells,1989P.184.
3. global scities
4. Sassen, 1991, P.5
5. Anthony King
6. King,1990,P.26.

واقعاً حیاتی نظام»[1] تبدیل شده‌اند. بقیهٔ کارکنان (شامل کارهای نیروهای ستادی در امور مالی، بیمه و کارهای هم خانواده با اینان) و/یا مکانها به حکم چنین اوضاع و احوالی دور انداختنی شده‌اند. سازکیا ساسن این شغلهای اطلاعاتی را به خاطر تأکید بر نقش مرکزی آنها در موفقیت اقتصادی در زمان حال به منزلهٔ «خدمات تولیدگر» توصیف می‌کند، چون اگر چه آنها از نظر فردی بسیار دور از فعالیت تولیدی‌اند، اما مغزهای متفکری را فراهم می‌کنند که فعالیتهای اقتصادی جهان را سازماندهی و هماهنگ می‌کنند. کارگران مشغول دراین گونه شغلها و شغلهای مشابه، که ساسن آنها را بین ۲۵ تا ۳۳ درصد نیروی کار در نیویورک و لندن برآورد می‌کند، وظیفهٔ اصلی» تولید و بازتولید سازماندهی و مدیریت نظام تولید جهانی و بازاری جهانی برای امور مالی»[2] را انجام می‌دهند.

همچنانکه کمی بعد در همین فصل خواهیم دید، این کارشناسان اطلاعات تخصصی و فنی در نیویورک، لندن، لوس آنجلس و شهرهای مشابه به تعدادی بیش از اندازه یافت می‌شوند (کاستلز تخمین می‌زند که آنها ۱۷ درصد از کل شغلها را تشکیل می‌دهند، اما در شهرهای اطلاعاتی دوبرابر این مقدار است) نه فقط بدین خاطر که کارفرمایان آنها درآنجا قرارگرفته‌اند. آنها همچنین شیوه‌ای از زندگی دارند که بهترین نمود را در عرصه کلانشهری می‌یابد.

به علاوه، در عین حال که متخصصان اطلاعات در شهرهای کلیدی گسترش یافته‌اند، اهمیت و مورد توجه بودن آنان توسط فرآیندهایی که توسط همان فشارهای بازسازی به جریان می‌افتد افزایش یافته است. از این لحاظ، میزان جذب فناوریهای نوین اطلاعاتی تأثیری به ویژه مشخص بر روی کارهای یدی دارد به خصوص آن کارهایی که با تولید صنعتی درگیرند. به علاوه، تاریخ اخیر شاهد جابجاییهای متعدد صنایع از مراکز کلانشهری به محلهای «مزرعهٔ سبز»[3] بوده که گرایش به کاهش کارگران تشکل یافته و ماهر را در مناطق شهری تشدید کرده است. آشکارا در نیویورک و لندن بزرگ بیش از نیمی از شغلهای صنعتی مابین اواخر دههٔ ۶۰ تا ۱۹۸۹

---

1. Castells,1989,P.30.
2. Sassen,1991,P.6.
3. green field

از بین رفته است[1].

در همان هنگام که کلانشهرها دستخوش گسترش متخصصان و تکنسینهای اطلاعاتی به موازات کاهش در طبقه کارگر ماهر (نسبتاً) ممتاز بودند، رونقی ناگهانی در شغلهای خدماتی را نیز تجربه می‌کردند. بااین حال، اینها شغلهای خدماتی تولیدگر معتبری نیستند (پروفسور ساسن برآورده کرده که ۵۰ درصد آنها در دو مقولهٔ شغلی با بالاترین درآمد قرار می‌گیرند)[2]؛ آنها بیشتر هم سنخ خدمتگزاران مدل قدیمی مرفّهان‌اند. در حقیقت، اکثریت عظیم کارهای خدماتی نوین در شهرها (که کاستلز آن را ۷۵ درصد کل شغلهای جدید برآورد می‌کند)[3] از این قبیل‌اند: با مهارت پایین، با پرداخت ناچیز، با میزان آموزش کم برای انجام آن. اینها غالباً موقعیتهایی پاره‌وقت، بی‌ثبات و موقتی برای کار در "اقتصاد غیر رسمی"اند[4]، یعنی جایی که نه تنها در آن به افراد - غالب اوقات زنان - به طور نقدی و بدون در نظر گرفتن مالیات و دیگر قوانین حفاظت شغلی دستمزد پرداخت می‌شود، بلکه همزمان با آن مشکلات چشمگیری در دسترسی به بیمهٔ بیکاری کامل دولتی نیز دارند. انواع این شغلها که دراینجا دربارهٔ آن صحبت می‌کنیم عبارتند از نظافتچی‌های اداره‌ها، پیشخدمتها، کارگران خشکشویی، کارکنان بار، کارگران دکه‌های غذاهای سرپایی، دربانهای هتل، پیکهای موتورسوار، کلفتها، پرستاران بچه، فروشندگان مغازه‌ها و کارمندان موقت این یا آن دسته از شغلها. این کارها به خصوص به دلیل آن که به همراه رشد متخصصان اطلاعاتی، افزایش درآمدهای بدون مالیات و حق بیمه و سبک زندگی‌ای با انبوه خدمتگزاران را ضروری می‌ساخت، در "شهر اطلاعاتی" گسترش یافته‌اند. تنها گروهی که خواهان پذیرفتن چنین کارهایی‌اند کسانی‌اند که در دستیابی به شغلهای نخبهٔ اطلاعاتی ناتوانند، یعنی کارگران موقتی، یعنی کسانی که قادر به گریز از زادگاه خود نیستند، مهاجران تازه از راه رسیده‌ای که مهارت قابل توجهی ندارند یا آنان که به دلیل رکود و بازسازی به پایتخت رانده شده‌اند. در میان این گروهها بی‌طبقه گانی[5] در حال شکل گرفتن‌اند که لازم است تا دوشادوش

---

1. Buck et al.,1992,P.94.
2. Sassen,1991,P.9.
3. Castells,1989,P.184.
4. Mattera,1985.
5. eg. Auletta,1982;Times, 16May,1989.

طبقهٔ مدیر متخصص پرتحرک درشهر اطلاعاتي قرارگیرند.

بی‌طبقه‌گی ؟

مفهوم بی‌طبقه‌گی تا حد بسیار زیادی ناشی از مباحثات در درون و ورای گروههای دانشگاهی حوزهٔ جامعه‌شناسی در طول دههٔ گذشته یا همین حدود بوده است. این امر تا حدّی از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که ایدهٔ مزبور توسط رسانه‌ها و سیاست به جریان افتاده است، یعنی روزنامه‌نگاران آن را شروع کردند و در کتابها و مقاله‌های روزنامه‌ها شرح و تفصیل داده شد[۱]. در اینجا نمی‌توان به توضیح دقیق این ایده پرداخت اما ذکر این نکته کافی است که مفهوم مزبور لااقل در بعضی از روایتها، براحتی با آن نگرش تنبیهی نسبت به افراد پایین جامعه جفت و جور می‌شود که آنها را مسئول سقوط خود می‌داند. جامعه شناسان (و افراد دیگر) متعلق به مکتبهای متفاوت، به این طرز عقیده که فقرا خود موجب فقر خودند اعتراض دارند و با این عدم توافق فوراً نوعی بدبینی به ارزش مفهوم بی‌طبقه‌گی ظاهر می‌شود. یعنی، هرچند که از جانب جامعه شناسان دست راستی قوی‌ترین فشارها وارد شده است[۲]، این ارزشمند است که این مفهوم از جانب بخش وسیعی از متفکران انگلیسی، شامل رالف دارندورف[۳]، اِ.اِچ.هلسی[۴]، دبلیو.جی.رانسیمن[۵] و نمایندهٔ عضو حزب کارگر در مجلس، فرانک فیلد[۶] نیز پذیرفته شده است.

آنچه که در همهٔ این مفاهیم مشترک است کوشش برای شناسایی بخشی از جامعه است که تصور می‌شود حدود ۵ درصد کل جمعیت را در بر بگیرد و به نوعی در لایه‌های بسیار پایین جامعه از بقیهٔ شهروندان مجزا است[۷]. از نظر برخی از متفکران، بی‌طبقه‌گان لایه‌ای به حاشیه رانده شده تصور می‌شوند نه فقط به خاطر درآمدهای اقتصادی حداقل آنها (کاری که می‌کنند دارای درآمدی اندک، به صورت متناوب و نامعین است و چشم اندازی ناچیز دارد؛ بی‌طبقه‌گان

---

1. eg. Auletta, 1982; *Times*, 16 May, 1989.
2. Murray,1984.
3. Ralf Dahrendorf
4. A.H.Halsey
5. W.G.Runciman
6. Frank Field
7. Pahl,1988.

بشدّت وابسته به پرداختهای رفاهی دولت برای بقای خودند)، بلکه همچنین به خاطر افتادن آنها در دام "فرهنگ فقر"ی است که این قشر را به طور مقدّر و به وضوح ناتوان از پذیرفتن مسئولیت نسبت به خود می‌کند. بدین معنا، بی‌طبقه‌گان فقط فقیر نیستند، آنها همچنین نشانگر نوعی از فقرند که به شکل بدی قیاس می‌شود با فرضاً، فقر تحمیل شده بر مهاجران یهودی ایالات متحده که با وجود آن برای بهتر شدن زندگی خود و به خصوص زندگی کودکانشان مبارزه کردند. برعکس، بی طبقه‌گان امروزی بی‌مسئولیت و فاقد قوهٔ ابتکارند، زیرا که آنها اوضاع و احوال اسف بار خود را به کودکان خود انتقال می‌دهند.

به طور مرتبط، زندگی خانوادگی، لااقل به گواهی میزان فوق‌العاده بالای مادران مجرد غیرقانونی و ازدواج نکرده، به نظر می‌آید که در حال متلاشی شدن است[1]، یعنی چیزی که دلالت بر نارسایی بی طبقه‌گان نیز دارد چون کودکان را با فقدان تربیت ثابت و الگوهای مردانهٔ مطلوب از جانب کسانی که می‌توانند از آنها بیاموزند، محکوم به محرومیت می‌کنند.[2]. اگر این هم کافی نیست، باید گفت که بی طبقه‌گان در خلال محرومیتهای چندگانهٔ خود دچار کمبود آموزش‌اند و کودکان بدون پدر با فقرِ چشم انداز آموزشی همچنان که به سن بلوغ می‌رسند در بدترین حالت به سوی جذابیت جعلی زندگی در دارودسته‌ها و پخش مواد مخدر و در بهترین حالت به سوی فعالیتهای اقتصادی غیرقانونی کشیده می‌شوند. آنها از این طریق با زندگی بزهکارانه و/یا جرمهای کوچک آشنا می‌شوند که خود یکی دیگر از ویژگیهای بی‌طبقه‌گی است، "بزهکار عادی عضو کلاسیک بی‌طبقه‌گان [است]"[3]. هنگامی که به این امر این اظهار نظر تکراری - در ایالات متحده به شکل صریح و در انگلستان به صورت درگوشی[4] - را اضافه کنیم که بی‌طبقه‌گان بیش از اندازه مرکب ازاقلیتهای نژادی‌اند، به آسانی درمی یابیم که این مفهومی بیش از حد متناقض است.

شلیک به نقاط ضعف مفهوم بی‌طبقه‌گی کار مشکلی نیست[5]. علیرغم همهٔ جزئیات

1. Dennis and Erdos,1993.
2. Phillips,1993.
3. Murray,1989,P.31.
4. sotto voce
5. Jencks,1991.

توصیف کننده، در عمل شناسایی اعضای واقعی این گروه سخت بوده[1] و اثبات این که اکثر مردمان فقیر که مدتهای مدید بیکارند نه بی‌مسئولیت‌اند، نه بزهکارند و نه ضدخانواده‌اند آسان است[2]. به علاوه، تصورات تاریخی بسیار زیادی هم برای یادآوری نگرانیهای مشابه وجود ندارد که بیانگر "فقرای نالایق"، تولید مثل بسیار طبقات تهیدست، بداخلاقی، انحراف، تنبلی، بزهکاری و تهدید عمومی آنها نسبت به مردم محترم بوده باشد[3].

بیش از همه شاید نسبت به توصیفهای "فرهنگ گرا" دربارهٔ بی‌طبقه‌گان می‌باید بدبین بود که بی‌طبقه‌گی‌را به منزلهٔ نتیجهٔ نوعی انتخاب سبک زندگی می‌دانند درحالی که گواه "ساختاری" محکم‌تری را ازنظر می‌اندازد که نشان می‌دهد که مردم لایه‌های پایین جامعه به طور کلی به این خاطر در آنجا قرار گرفته‌اند که شغلهای موجود امروزه به نسبت بیست سال گذشته کمتر شده‌اند، به این خاطر که کارهای پاره وقت و موقتی بیشتر در دسترس‌اند یعنی اینکه درآمد کمتر منتظر کسانی است که انتخابی جز آن کارها ندارند و به این خاطر که سیاستهای دولت از اواخر دههٔ ۷۰ به نفع ثروتمندان بوده در حالی که شرایط آنان راکه در فقر به سر می‌برند وخیم‌تر کرده است(۲).

با وجود شک و تردیدها دربارهٔ این مفهوم، درک آنچه که مانوئل کاستلز می‌نویسد ممکن است یعنی معرفی بی‌طبقه‌گان به منزلهٔ گروهی که در عمق شهرهای بزرگ گرفتار آمده است[4]. نوشته‌ای که دراینجا مورد بررسی قرار می‌گیرد به ویژه به تشخیصهایی مانند تشخیصهای ویلیام ویلسون[5] تمایل دارد که پس از اینکه به طور مفرط به رسانه‌ها و سیاست می‌پردازد با عقب‌نشینی ازمفهوم بی‌طبقه‌گی، به اصطلاح "گتوی فقرا"[6] برای شناسایی کسانی متوسل می‌شود که در نتیجهٔ فقدان[7] پرداخت مطلوب و شغلهای مطمئن، در شهرها به جامانده‌اند و وسیله‌ای برای گریز از صحنهٔ شهری برای یافتن شیوه‌های دیگر زندگی ندارند. چنین گروههایی

---

1. Smith,1992.
2. Jencks and Peterson,1991,Kem et al.1994.
3. Keating,1976;Mann,1992.
4. Lash and Urry,1994,P.145-70.
5. William Wilson
6. Ghetto poor,Wilson,1991b.
7. Haemorrhage

در شهرهای بزرگ امریکا چشمگیرند، یعنی آنجا که براثر میزان بالای مهاجرت ناگزیر مردم فقیر اقلیتهای قومی از دیگر بخشهای ایالات متحده و به خصوص امریکای جنوبی و مرکزی، افزایش یافته‌اند. رالف داندورف با اظهار اینکه "مسئلهٔ بی‌طبقه‌گی در امریکا و به خصوص گتوی بی‌طبقه‌گان یکی از جدی‌ترین مسائل درکل جهان متمدن است"[1] ازاین نظر پشتیبانی می‌کند.

ویلسون چنین استدلال می‌کند که از حدود ۱۹۷۰ به بعد، همسایگان در حاشیهٔ شهرها با مهاجرت به بیرون خانواده هایی از طبقهٔ کارگر - و طبقهٔ متوسط - و همچنین فقر روزافزون در میان به جاماندگان، به دلیل از دست دادن شغل، روبه‌رو بوده‌اند. هنگامی که او چنین می‌نویسد که "کاهش حضور خانواده‌هایی از طبقهٔ متوسط - و طبقهٔ کارگر - ضربه‌گیر اجتماعی مهمی راکه زمانی تأثیر همه جانبهٔ...بیکاری درازمدت به میزان بالا را منحرف می‌کرد...از بین برده است"[2]، با نتیجه‌گیری کاستلز مبنی بر اینکه آن چه که تحول یافته شهری است با ویژگی "دوقطبی شده"[3]، هم عقیده است، "شهری دوگانه" که در آن گتوی بی‌طبقه‌گان که به طرز ناامیدانه‌ای فقیرند و متخصصان مرفه و نخبهٔ اقتصاد اطلاعاتی را درکنار هم داریم.

بنابراین، چشم انداز "شهر اطلاعاتی" یکی از نشانه‌های روبه افزایش نابرابریهای اجتماعی است. در همان حال که "شهر جهانی" موقعیت خود را به منزلهٔ کانون مدیریت و نظارت اطلاعاتی محکم می‌کند و با این هدف تعداد عظیمی از شغلهای تخصصی و فنی ایجاد می‌کند، "شهر دوگانه" را خلق می‌کند که با قطبی شدن بسیار صریح طبقاتی مشخص می‌شود که در آن طبقهٔ کارگر ضعیف شده و بی‌طبقه‌گی رشد می‌کند. از این لحاظ "شهر اطلاعاتی"، شهر جهانی و شهر دوگانه بشدّت باهم مربوط اند"[4].

ادعای کاستلز مبنی براینکه شاید جهانی‌ترین شهر در میان همه، یعنی نیویورک، آشکارترین نوع قطبی شدن را به نمایش می‌گذارد چیز عجیبی نیست؛ این شهری است که به طور همزمان از جنس "رویا و کابوس" است. نیویورک با سهمی ۲۴ درصدی از سرمایه جهانی

---

1. Dahrendorf,1992,P.56.
2. Wilson,1991a,P.461.
3. Castells,1989,P.184.
4. Castells,1994,P.30.

هم منزلگاه وال استریت و منهتن[۱] شیک و گران قیمت است و هم شهری است که مرگ ومیر سالانه در آن حدود ۲۰۰۰ نفر است و هم جایی است که در آن برانکس[۲] با چنان فقر و محرومیت شدیدی معروف است که خارجیها هنگامی که نادانسته وارد محیط آن می‌شوند می‌توانند مزهٔ ترس را بچشند[۳]. ویلسون اظهار می‌کند که تنها نیویورک درسالهای اخیر ۳۰ درصد کامل از رشد گتوی فقرا در امریکا را به خود اختصاص داده است[۴]. البته این گرایش به سوی قطبی شدن به هیچ وجه کامل نیست و تقسیم‌بندیهای دیگری از افرادی که بین متخصصان اطلاعاتی و بی‌طبقه‌گان‌اند وجود دارد[۵]. با این حال، تضاد بین "بهشت کلانشهرها" و "جهنم حاشیهٔ شهرها" آشکار است[۶].

تز عمومی کاستلز نیاز به تعیین مرز دارد[۷]، به خصوص هنگامی که به سطح شهرهای منفرد می‌رسیم. برای مثال، روشن است که سه شهر عمدهٔ جهانی (با ۸۰ درصد سرمایهٔ بازار جهان)[۸] یعنی نیویورک، لندن و توکیو ویژگیهای مشخصاً متفاوتی دارند، توکیو به نحو قابل توجهی یکدست‌تر و ثابت‌تر[۹] از هم لندن و هم نیویورک است. با وجود این، من معتقدم که می‌توان بسرعت نمونهٔ نیرومند کاستلز را دریافت. اجازه بدهید به شهری مهم که خود کاستلز معتقد است که ویژگیهای لایه‌بندی شهر اطلاعاتی را به نمایش می‌گذارد بنگریم.

لوس آنجلس مسلماً شهری جهانی است و بوم‌شناسی اجتماعی اثبات شده‌ای دارد. کاستلز اظهار می‌دارد که به خصوص از ۱۹۷۰ به بعد است که لوس آنجلس "یکی از مراکز عمدهٔ مالی و تجاری در سطح بین‌المللی"[۱۰] وکانون اصلی تجارت و سرمایه‌گذاری در حوزهٔ اقیانوس آرام شده است. آنتونی کینگ[۱۱] در موافقت بااین نظر گزارش می‌دهد که تا ۱۹۸۸، ۷۰ درصد از مرکز شهر لوس آنجلس در تملک سرمایهٔ خارجی بود. یکی ازنتایج، تداوم رشد شغلهای

---

۱. Manhatten محله‌ای در نیویورک
۲. Bronx محله‌ای در نیویورک
3. Fainstein et al,1992.
4. Wilson,1991b,P.464.
5. Cf.Mollenkopf and Castells,1991.
6. Wilson,1991b,P.407.
7. Marcuse,1989.
8. Castells,1989,P.340-341.
9. Sassen,1991,P.307-315.
10. Castells,1989,P.218.
11. Anthony King

تخصصی و مدیریتی بوده که به نوبهٔ خود تقاضای عظیم برای شغلهایی از نوع خدمتگزاری را برانگیخت. این تقاضا تا حدّ زیادی با جریان پیوستهٔ مهاجران قانونی و غیرقانونی به سوی کالیفرنیای جنوبی پاسخ داده شد(۳). به موازات این قضیه لوس آنجلس دستخوش از بین رفتن شغلهای تولید صنعتی بود[1]، به خصوص در کارهای مربوط به امور دفاعی که استخوانبندی ساختار صنعتی کالیفرنیا را تشکیل می‌داد و حالا به دنبال پایان یافتن جنگ سرد دچار مشکل جدی شده بود.

دیوید رایف[2] نویسنده، از آنچه که در مدت اقامت خود دراین شهر دیده بود به نامگذاری کتاب جالب توجه خود یعنی لوس آنجلس: پایتخت جهان سوم[3] کشیده شد. او بدین خاطر به این نتیجه‌گیری رسید که به نزدیکی فیزیکی بسیار زیاد متخصصان مرفه و بی‌طبقه‌گان (لوس‌آنجلس شرقی[4] و منطقهٔ واتس[5] از طریق بزرگراه تنها چند دقیقه از خانه‌های مجلل در بخش غربی شهر فاصله دارند)، وابستگی متقابل دو طبقه به هم (ثروتمندان برای ارائه خدمات و فقرا برای درآمدی برای بقا)، و شکاف عمیقی[6] که زندگی آنها را از هم مجزا می‌کرد، فوق‌العاده علاقمند شده بود.

این نمونه‌ها بسیار راحت یابند. از یک سو، خدمتکاران برای سبک زندگی متخصصان عنصری حیاتی‌اند، برای آشپزی، برای نظافت، برای مراقبت از کودکان، برای تدارک میهمانهای شام آنان که در حرفه هایی در حوزه‌های حقوق، امور شرکتی، تجارت و دلالی غرق شده‌اند و در فرصتهایی در میان برنامه‌های کاری جنون‌آمیزشان ترتیب می‌دهند. این خدمتکاران زن که عموماً مکزیکی تبارند[7] با اتوبوسهای حمل ونقل عمومی که به طرز شرم‌آوری ناکافی‌اند، به نقاطی از شهر می‌روند که در آنجا کارفرماهایشان بتوانند آنها را در ماشینهایشان سوار کنند و به منزل ببرند تا میز صبحانه را تمیز کنند و بچه‌ها را به مدرسه ببرند. از سوی دیگر، بازدید کنندگان اغلب به سبز و خرّمی باغچه‌های آنها که در مناطق خاصی از لوس‌آنجلس زندگی می‌کنند

---

1. Castells,1989,P.219.
2. David Rieff
3. Los Angeles: Capital of the Third World.
4. East Los Angeles
5. Watts
6. Yawning chasm
7. Hispanic

علاقمند می‌شوند. غالباً آنها به این پیش‌فرض می‌رسند که "درزیر این آفتاب شگفت‌انگیز هر چیزی سبز می‌شود". اما اشتباه می‌کنند: لوس آنجلس منطقه‌ای صحرایی است و باغچه‌ها برای شکوفا شدن احتیاج به شدیدترین مراقبتها دارند. آنها این سبزی و خُرمی را از ارتشی ازکارگران چیکانو[۱] دارند که صبحهای زود برپشت گاریها برای علف چینی، آبیاری و وجین از راه می‌رسند - برای خاطر چند دلار دستمزد که کف دستشان می‌گذارند.

علیرغم این وابستگی، که آشکارا شامل کنش متقابل شخصیِ بسیار است، زندگی دو گروه بسیار از هم دور است. البته این درکل قضیه است زیرا آنها مناطق مشخصاً متفاوتی را اشغال می‌کنند و اعضایی از طبقهٔ فقیر فقط برای خدمت به مرفهان تحت نامهای گارسن، پیشخدمت هتل، فروشندهٔ مغازه و از این قبیل جرأت می‌کنند تا قدم پیش بگذارند. بی‌طبقه‌گان همچنین در مناطقی به سرمی‌برند که ثروتمندانِ هیچ دلیلی (یا علاقه‌ای) برای بازدید از آنجا ندارند.

از نظر مایک دیویس[۲] این تقسیم‌بندی منطقه‌ای گواهی است بر "افریقای جنوبی‌سازی[۳] روزافزون روابط فضایی آن [یعنی لوس آنجلس]"[۴]. چنین واژگانی به هیچ وجه اغراق نیست: چنانکه سوار بر ماشینی کولردار از طریق بزرگراهها از شهر گذرکنیم تنها چشم‌اندازی راکه می‌توانیم ازگتوی شهر به دست آوریم نظری اجمالی به خانه‌های پانسیون شده وگروههایی از مردان پراکنده‌اند که در حوالی گوشه وکنار خیابانها ایستاده‌اند، نگاهی از فاصله‌ای ایمن از بزرگراه سانتامونیکا[۵] که برفراز خیابانهای پایین دست معلق است و واقعاً همانند جهانی دیگر به نظر می‌رسد.(۴)

همچنان که رایف دوباره یادآور می‌شود، اوضاع در لوس آنجلس چنان است که آدمهای پولدار نیازی به رویارویی با فقر در زیربینی خود ندارند. لوس آنجلس "محل دلپذیر معرکه‌ای برای دیدن است. مسطح بودن آن و نبود هیچ نظام حمل و نقل کاراَ و سریع عمومی به این معنی

---

۱. Chicano در زبان محاوره به امریکاییهای مکزیکی تبار گفته می‌شود-م.

2. Mike Davis

3. South Africanization

4. Davis,1990,PP.227-228.

5. Santa Monica Freeway

است که به جز کسی که فقیر است یا خود می‌خواهد که به بخشهایی از شهر برود که در آنجا فقرا به سر می‌برند، براحتی می‌توان فراموش کرد که هیچ کس در لوس آنجلس جزو طبقهٔ متوسط نیست"[۱].

دو جانب این شهر دوگانه به جز درشرایط از پیش تعیین شده ممکن است هیچ تماسی با یکدیگر نداشته باشند، اما ثروتمندان نسبت به مناطقی که در آنجا نباید ماشین خود را متوقف کنند بخوبی آگاهند. مناطق اشغال شده توسط افراد زیرطبقه محل جرمهای جدی، محل دار و دسته‌ها (عمدتاً سیاهان و اسپانیاییها)، پخش مواد مخدر، قتل یا ناقص العضو شدن هر روزه و خطرهای جدی برای بی‌گناهان یا تهاجم بدون خبر قبلی است. به همین دلایل، بیگانگانی که بسرعت با ممنوعیتهای ورود به‌این گونه خیابانها خود را وفق می‌دهند بندرت وارد این مناطق می‌شوند. فضاهای عمومی مانند پارکها و بناهای تاریخی ضعیف شده‌اند، مکانهایی که به خاطر وجود زیرطبقه از نظر افتاده‌اند.

در سوی دیگر "دژ لوس آنجلس"، به قول دیویس، امنیت پر طول و تفصیل - در حدّ نظامی شدن زندگی شهری"[۲] - برقرار است که محافظت موفقیت‌آمیز اطراف خانه‌ها را تأمین می‌کند، با دوربینهای ویدیویی، دستگاههای الکترونیکی، هشدارهای "پاسخ مسلحانه" و اجیر کردن نگهبانانی که در اطراف خانه‌های همسایگان برای مواظبت آنان از دست غارتگران گشت می‌زنند.

مدت زمانی پیش در ۱۹۷۳، تونی گیدنز با معرفی این مفهوم در تحلیل طبقاتی‌اش از جوامع پیشرفته، به این نکته اشاره کرد که "بدون شک ما از بخشی از بی‌طبقه‌گان" طغیان خصومتی" شدیدی را انتظار داریم"[۳]. با توجه به قطبی شدن طبقات شاید نباید از بلوای جدی که از ۲۹ آوریل ۱۹۹۲ شروع شد و چندین روز لوس آنجلس را در برگرفت و تعداد زیادی کشته و هزاران زخمی برجای گذاشت و میلیونها دلار اموال سوزانده یا به غارت برده شد، چندان جا

1. Rieff,1991,PP.29-30.
2. Davis,1990,P.223.
3. Giddens,1981,P.218.

بخوریم. این "جنگ طبقاتی" نبود یعنی که مستقیماً بر علیه ثروتمندان نبود (صاحبان کره‌ای فروشگاههای مناطق فقیرنشین تحت فشار حملات خشمگینانه قرار گرفتند)، اما وحشیگری آن گواهی است بر آنچه که شهر دوگانه در آینده می‌تواند درگیر آن باشد.

فیلمی از ضرب و جرح مردی سیاهپوست به نام رادنی کینگ[1] توسط افسران پلیس لوس آنجلس آغازگر ماجرا بود، اما چه کسی می‌تواند در علّت زیربنایی آن تردید داشته باشد؟ گزارشگری از ابزرور (استفن در ۱۹۹۲)[2] این علّت را چنین به صراحت بیان می‌کند:

"این تصادفی نیست... که این [شورش] در شهری امریکایی اتفاق می‌افتد که نمونهٔ اعلای رشد و شکوفایی... بی‌طبقه‌گی بدون قدرت است - قطبی شدن ثروتمند برعلیه فقیر در شهری که در آنجا شرم‌آورترین نوع مصرف ثروت در دنیا تنگاتنگ گتوهای از نوع جهان سومی وجود دارد، جایی که بل ایر[3] در آن به نظر می‌آید که مانند بخشهای تبعیض‌آمیز ژوهانسبورگ است و منطقهٔ مرکزی جنوب لوس آنجلس[4] بیشتر شبیه به سووتو[5] است".

به طور یقین، تقسیم‌بندیهای شهری چیز جدیدی نیست[6]، اما این تقسیم‌بندیها اکنون به خصوص در شهر اطلاعاتی به وضوح در حال شکل گرفتن است. همان طورکه کاستلز می‌گوید، "شکل نوینی از دوگانگی شهری درحال برآمدن است، چیزی که به خصوص با فرآیند بازسازی و گسترش اقتصاد اطلاعاتی پیوند دارد"[7].

نکتهٔ دیگری دربارهٔ تجربیات این شهرهای تقسیم شده وجود دارد که شایستهٔ توجه است. قطبی شدن مسلماً هیجان‌انگیز است: اخبار شبانهٔ تلویزیون سرشار از داستانهای ترسناک از بخش شرقی و مرکزی شهر است، داستانهایی از قتلهایی به ظاهر تصادفی، از تجاوزهای به عنف، جنگ دار و دسته‌ها باهم، بی‌خانمانی، اعتیاد، یأس و ناامیدی و از همهٔ مصیبتهای بی‌رحمانه‌ای که دامنگیر فقرای شهر شده است. اما هرچند از همهٔ اینها بتوانند فقط کمی را پخش

1. Rodney King
2. *Observer* (Stephen,1992).
3. Bel Air
4. South Central Los Angeles
۵. Swoeto، شهرکی سیاه‌پوست نشین در نزدیکی پایتخت افریقای جنوبی-م.
6. Glasgow,1980.
7. Castells,1989,P.224.

کنند و هر چند این گزارشها در خانهٔ افراد به شکلی هیجان‌انگیز بر جعبهٔ تلویزیون ظاهر می‌شوند، هنوز از تجربهٔ مستقیم افراد بسیار به دورند. به نظر می‌رسد که دقیقاً بخشی دیگر از پوشش خبری تلویزیون است که کمی واقعی‌تر از گزارش دربارهٔ بیروت، بلفاست یا بلگراد است. رایف یادآوری می‌کند که:

"چیزی که علیرغم میلم بیشتر اوقات به یادم می‌آید سکونت من در بخش غربی شهر است که با اشیای زیبا و مردمانی با صداهایی آرام و لطیف احاطه شده بود و ویدیو کلیپهایی را تماشا می‌کردم که دربارهٔ آشوب هر روزه درکامپتون[1] یا بویل هیتز[2] بود. هر چند من دوست داشتم که باورکنم این تصاویر واقعیت دارند، اما غالباً به نیمی از این اعتقاد می‌رسیدم. آسایش و راحتی اطراف من بسیار قوی بود، چیزهای ترسناک روی صفحهٔ نمایش بسیار دور و بسیار بی‌وزن بود. آنهامی‌توانستند روی ماه هم اتفاق افتاده باشند"[3]

آنان که بیشترین بهره را از شهر اطلاعاتی می‌برند به نظر می‌آید که قادرند تا شیوه‌هایی را بیابند که از طریق آنها بتوانند تنگاتنگ گتوهای بی‌طبقه‌گان زندگی کنند، حتی بسیاری از افراد آن را برای برآورده کردن نیازهایشان استخدام کنند، اما قادرند که شیوه هایی را نیز به وجود آورند تا این افراد مسائل ایشان را با فاصلهٔ فیزیکی و عاطفی نسبت به خود نگه دارند. برای بررسی بیشتر این امر به علاوه می‌توانیم به تحول فرهنگ دراین شهرها نگاه کنیم.

شهر پسا- مدرن؟

کاستلز، تقریباً به صورت گذری اظهار می‌دارد که هر چند "تولید کنندگان اطلاعات" که "طبقهٔ تخصصی - مدیریتی جدیدی" را شکل می‌دهند اقلیتی معدودند، با این وجود از نظر فرهنگی براین نوع شهرها سلطه دارند. به قول او، آنها "طبقهٔ اجتماعی رهبری کننده‌ای"اند که ممکن است "ضرورتاً بر دولت تسلط نداشته باشند اما جامعهٔ مدنی را به طور بنیادی شکل

---

1. Campton
2. Boyle Heights
3. Rieff,1191,39.

می‌دهند"[1]. کاستلز چندان کاربردهای فرهنگی شهراطلاعاتی را بررسی نمی‌کند، اما از آنجا که این کاربردها نمود شیوه‌های زندگی ساکنان شهر اطلاعاتی‌اند، ارزش توجه جدی را دارند. ما از کاستلز و دیگران آموخته‌ایم که شهر اطلاعاتی بسیاری از ویژگیهای کنونی خود را مدیون فشارهایی است که ناشی از مدیریت جهانی جریانهای اطلاعات‌اند، اما دربارهٔ ابعاد اطلاعاتی این شکل نوین شهر چه باید گفت؟ یعنی دقیقاً با چه شیوه‌ای از زندگی و چه بازنمودها و ویژگیهای فرهنگی در شهر اطلاعاتی برخورد می‌کنیم؟ آنچه که نتیجه می‌شود چیزی نظری است، اما خوانندگان ممکن است خواهان تأمل دربارهٔ این نظر باشند که شهر اطلاعاتی همان شهر پسامدرن است.

می‌دانیم که متخصصان و مدیران اطلاعاتی از قدرت چشمگیری برخوردارند که ناشی از سطوح بالای دستاوردهای آموزشی و قدرت درآمدهای آنان است. همچنین، می‌دانیم که "آنها جذب تسهیلات رفاهی و سبک زندگیهایی می‌شوند که شهرهای بزرگ مرکزی ارائه می‌دهند و احتمالاً امکان زندگی در مرکز شهر را بیش از حومه‌ها دارند"[2]. مجموعه‌ای از پرسشهای جالب بر محور سبک زندگیهایی که این تازه به دوران رسیده‌ها (متخصصان جوان و درحال ترقی که در دهۀ ۸۰ کاریکاتوری از آنها ترسیم شده بود) به نمایش می‌گذارند و اینکه چگونه زندگی شهری برای سازگاری با سلیقه‌های آنان ساخته و پرداخته شده است، شکل می‌گیرد.

از آغاز قضیه می‌توانیم نسبت به جهت‌گیری آنها در مقایسه با جهت‌گیری افراد زیرطبقه احساس تضاد کنیم. دراینجا آن چه از همه چشمگیرتر است چشم انداز جهانی متخصصان اطلاعاتی است که با بومی گرایی شدید بی‌طبقه‌گان در تضاد قرار می‌گیرد. نباید از "جهان وطنی گرایی[3] تولید کنندگان جدید اطلاعاتی"[4] شگفت زده شویم. زندگی روزانهٔ آنها کمابیش حرکت در طول شبکه‌های کامپیوتری - ارتباطی است که کرهٔ زمین را درمی‌نوردد، حوزهٔ کاری آنها بین‌المللی است، کارفرمایان آنها غالباً منافعی در یک دوجین کشور دارند، بسیاری از آنها به طور

---

1. Castells,1989,P.228.
2. Sassen,1991,P.12.
3. cosmopolitanism
4. Castells,1989,P.227.

دائم سفرهای کاری دارند، درآمدهایشان (و تفریحاتشان) آنها را به سوی رستورانهاو غذاهای غیربومی سوق می‌دهد، به طور معمول با همکاران و مشتریانی از کشورهای گوناگون کنش متقابل دارند، مجموعهٔ ذهنی آنها جهانی فکر می‌کند و اینکه "به روی پیامها و تجربیاتی که تمام دنیا را دربرمی‌گیرد باز"[1] است.

برعکس، منطقه‌گرایی در بی‌طبقه‌گان بیشترین تأثیر را دارد. اینان غالباً در چارچوب روابطی با الگوهای آشنا و ثابت زندانی‌اند، در الگوهای همسایگی با مناطقی مشخص و غالباً فاقد ابزارها یا انگیزه‌هایی برای سفر با هر فاصله‌ای از قلمروشان‌اند. باعث شگفتی است که درمیان "شهر جهانی"، بخشهایی از مردم هستند که به ندرت آن را ترک می‌کنند، مثلاً هرگز از استاک نیوینگتون[2] برای بازدید از مثلاً باکینگهام[3] بیرون نمی‌روند.

جنبهٔ دیگر تقسیم‌بندی، دسترسی متفاوت نسبت به اطلاعاتی است که گروهها با آن مواجهند. رده‌های بالای این نظام طبقاتی هم می‌دانند که چگونه به اطلاعات از منابع بسیاری در جایهای بسیاری دسترسی پیدا کنند و هم پول و پلهٔ به دست آوردن آن را دارند؛ پایگاههای داده‌ها همیشه آماده‌اند، تلفن هیچ مشکلی ندارد، دستگاه فاکس به طور روزمره مورد استفاده است، گشت و گذار در شبکه آزادانه است، منابع اخبار جهانی دم دست اند. مسائل در پایین این نظام، یعنی در میان بی‌طبقه‌گان بسیار متفاوتند. فقرا به "فشرده کردن جهان، به فرهنگ خاص و تجربیات منطقه‌ای‌شان، که فقط توسط تصاویر استاندارد شدهٔ تلویزیونی تحت تأثیر قرار می‌گیرد و در مورد مهاجران به اتصالهای اسطوره‌ای با داستانهایی از سرزمین مادری"[4] تمایل دارند. با چنین تضادی، ما حق داریم که از ثروتمندان اطلاعاتی و فقرای اطلاعاتی در شهر جهانی سخن بگوییم. نیز می‌توان به یادآورد که آنها ممکن است که تماسی با یکدیگر داشته باشند اما همان طورکه دیوید رایف بدان اشاره می‌کند[5]، درحالی که متخصصان جهان وطن در مهمانیهای شام بااطلاع کامل دربارهٔ وحدت آلمان یا ناآرامی در بوسنی گفتگو می‌کنند، ظاهراً نسبت به

---

1. Ibid
2. Stoke Newington
3. Buckingham
4. Castells, 1989, p.227
5. Rieff,1991,P.102.

زندگی و تجربیات کلفتهایشان در آشپزخانه بی‌اطلاع باقی می‌مانند.

اما فرهنگ در شهر اطلاعاتی چیزی بیش از دسترسی و جهت‌گیری نسبت به منابع اطلاعاتی است. بازسازی سرمایه‌داری که موجب پدید آمدن متخصصان فنی و حرفه‌ای مشغول در این گونه شهرها تبلیغات، خدمات مالی، بانکداری، اتاقهای فرماندهی شرکتها، شرکتهای حسابداری و تولید نرم‌افزار شده است تأثیر بسیار عظیم‌تری بر شیوهٔ زندگی شهری دارد.

دیوید هاروی، درمقاله‌ای کوتاه اما خردمندانه، چنین استدلال می‌کند که این امر منجر به "شهرهای وودوویی"[۱] می‌شود و در این حالت شباهتی را با نقابهای کارناوال به ذهن متبادر می‌کند که پرزرق و برق، وقیح و سرشار از رنگ است، درحالی که در پشت این "خوشی" چیزی فاسد پنهان است[۲]. این مضمون مبنی بر این است که این آشفتگی فرهنگی که در حال رخ دادن و بسیار واضح و صریح است (لباسهای روشن و شاد، مغازه‌های سرشار از رنگ و جذابیت، معماری جلب نظر کننده، کیش خوشگذرانی، روحیهٔ جسورانهٔ "می‌توانیم و انجام می‌دهیم") زوال بسیاری از جنبه‌های مهم زندگی شهری، به ویژه زوال طبقهٔ کارگر و اجتماعات حرفه‌ای آن را مخفی می‌کند.

بازسازی لندنز داکلندز[۳] نمونهٔ عمدهٔ این فرآیند است. بارانداز‌های لندن تقریباً همگی بین سالهای پایانی دههٔ ۶۰ تا اوایل دههٔ ۸۰ بسته شدند (و به همراه آن هزاران کار یدی که اجتماعات را درایست اند[۴] حفظ می‌کردند)، در همان زمان که لندن نقش خود را به منزلهٔ مرکز اطلاعاتی جهانی ارتقا می‌داد. خود شهر باید فضایی برای پاسخ به این فشارها می‌یافت، و این عمل را با ایجاد فضای اضافی اداری در وست اند[۵] (به ویژه اطراف کاونت گاردن[۶]) و جالبتر از همه، باگشودن شعبه‌هایی در مشرق ایست داکلندز انجام داد. طرح کنری وارف[۷]، با هدف تأمین ۷۱ جریب زمین و ایجاد ۵۰۰۰۰ شغل، بلند پروازانه‌ترین کوشش برای استفاده از بارانداز‌های

---

۱. Voodoo، آیین وودوو که مذهبی در جزایر هند غربی است ـ م.

2. Harvey,1988.

3. London's Docklands

4. East End

5. West End

6. Covent Garden

7. Canary Wharf

سابق برای دفاتر بود، یعنی محلهای مسکونی گرانقیمت (نزدیک به دفتر اما نامناسب برای بچه‌ها، پس ایده آل برای تازه به دوران رسیده‌ها)، پیشرفته‌ترین شبکه‌های ارتباطی با شهر، رستورانهای درجه یک، و طراحی محیطی جذاب که بیشترین اهمیت را برای متخصصان اطلاعاتی دارد. در آغاز دههٔ ۹۰ این پروژه با بعضی مسائل مالی جدی روبرو شد و شروع به توقف کرد، اما بخش بزرگی از آن تا آن موقع ساخته شده بود. آنهاکه از قبل در آن ناحیه زندگی و کار می‌کردند، یعنی طبقهٔ کارگر لندن، با نتیجهٔ ناگزیر "قطبی شدن روبه رشد" طبقات و همزیستی ناراحت کنندهٔ انبوهی از دفاتر و ساختمانهای مجلل مسکونی جدید درکنار "تجمع خانواده‌های طبقه کارگر که بسیاری از آنان حالا بیکار شده بودند و در ساختمانهای مرتفع درحالی ویرانی، در مجتمعهای مسکونی دولتی با ظرفیت بالا زندگی می‌کردند"[1]، به کنار رانده شده بود.

به علاوه، تحولاتی که در حال رخ دادن است بیش ازپیش فقرا را جدا می‌کند، مثلاً گسترش چشمگیر مسکن و املاک اختصاصی که محصور شده‌اند و از شرّ "طبقات خطرناک" محافظت می‌شوند. در تفسیر بالا دربارهٔ داکلندز این مسئله آشکار است اما قضیه بسیار گسترده‌تر از این است. در لوس آنجلس و اطراف آن، جستجو برای "امنیت تمام عیار "منجر به ایجاد "قلعه‌هایی با فناوری بالا"[2] شده است، به نظر می‌آید که فشاری مقاومت‌ناپذیر برای ایجاد استحکامات با وسایل الکترونیکی و/یا امنیتی بیست و چهار ساعته در مقابل "بی قانونی" در جریان است.

جداسازی از حدّ طراحی منازل برای دور نگه داشتن "طبقات بزهکار" فراتر می‌رود. این کار تا به فضاهای عمومی نیزگسترش می‌یابد، به خصوص به مراکز خرید تازه تأسیس شده (که غالباً در خارج از مرکز شهرند یعنی جایی که ساختار کاملاً جدید آن امکان حداکثر ممانعت از ورود عناصر نامطلوب را مثلاً با مسدود کردن فضای بازار خرید می‌دهد و برای ورود به آن، شخص می‌باید از زیر نگاههای ثابت نگهبانان امنیتی و مانیتورهای الکترونیکی بگذرد)،

1.Harloe et al.,1992, p.187. 2. Davis, 1990, p.248

مغازه‌های قدیمی مرمت شده، مناطق اداری و حتی محوطهٔ اطراف آنها. در این آخری، کار گذاشتن دوربینهای ویدیویی به منظور ثبت تمام وقایع و عمداً به طوری که خلافکاران احتمالاً متوجه آن بشوند عملی جا افتاده است.

همان طور که مایک فیترستون می‌گوید، امروزه این "قاعده‌ای مرکزی شده...که این دوربینها جزوی اختصاصی از فضای عمومی باشند که در آنها افراد زیر چشمان تیزبین دوربینهای ویدیویی قرار دارند و عناصر شرّ و مشکل آفرین قبل از آنکه با بی‌نظمی بتوانند مزاحم دیگران بشوند طرد می‌گردند"[1]. مایک دیویس با معرفی لوس آنجلس به عنوان "شهری زندان وار"[2] و مراکز خرید آن به منزلهٔ "بازارهای پاناپتیکونی"[3] که در آن مشتریان می‌توانند دقیقاً به خاطر اینکه عناصر بالقوهٔ تهدید کننده دائماً تحت نظارت‌اند احساس ایمنی کنند، از این هم فراتر می‌رود[4].

اگر یکی از ویژگیهای مشخص فرهنگی شهر اطلاعاتی آن است که در آنجا محیط به این منظور ساخته شده که فقرا دور نگه داشته شوند و ثروتمندان احساس ایمنی کنند، پس ویژگی دیگری وجود دارد که از این هم بیشتر تعیین کنندهٔ شیوهٔ زندگی آن است. این ویژگی حاکی از آن است که شهر اطلاعاتی، بیش از هر زمانی به سوی تبدیل شدن به "چشم انداز مصرف" در حال تغییر مسیر است[5].

این امر به هیچ وجه با اظهارات قبلی من مبنی بر مرکزیت داشتن خدمات تولیدگر برای شهر جهانی تناقضی ندارد. شهرهایی همچون لوس آنجلس و نیویورک، کانون موفقیت مداوم سرمایه‌داری پیشرفته‌اند یعنی اینکه آنها قطبهای اطلاعاتی فعالیتهای تولیدی در پهنهٔ جهان‌اند. با وجود این، تولید در عین حال که در این شهرها به صورت جهانی سازمان یافته است، خود به طور کلی از چنین مکانهایی انتقال یافته و آنها را به منزلهٔ جایگاههای عمدهٔ مصرف باقی گذارده است.

---

1. Mike Featherstone,1991,P.105.
2. carceral city
3. panapticaon mall
4. Davis,1990.
5. Zukin, 1990b, p.37

شارون زوکین[1]، براین امر تأکید می‌کند که جهانی شدن موجب قطع ارتباط روزافزون بین بازار و مکان شده است[2]. همچنان که تولید و بازاریابی جهانی می‌شود، اهمیت مکان کاهش می‌یابد و چند شهر مدرن را به منزلهٔ معابد مقدس مصرف کالاهایی که کمابیش از هرنقطهٔ جهان می‌آید باقی می‌گذارد. این مسئله مشکلاتی را برای شهرها می‌آفریند چون مکانها برای ثبات و تغییر ناپذیری معنی تلاش می‌کنند و به خاطر این هدف شهرها ممکن است برای به دست دادن تصاویری مناسب (غالباً با جهت‌گیری گردشگری) زحمت زیادی بکشند، اما خود این قضیه براثر تحولاتی پیوسته که بازارجهانی را در شهرهای مصرف - مدار[3] مستقر می‌کند فرو می‌ریزد.

این بی‌ثباتی زندگی در شهر اطلاعاتی، یعنی چیزی که پیوسته براثر نوآوریهایی در قلمرو فرهنگی برانگیخته می‌شود، تصور می‌شود که ویژگی معرّف تجربهٔ پسامدرن باشد. هیچ چیز ثابت نیست، هیچ چیز مورد توافق نیست، هیچ معنی نهایی وجود ندارد و....شهر پسامدرن ورطهٔ دگرگونی است: درمد، در عقاید عمومی، در نمادها، درطراحی، حتی در معماری.

در عین حال، دگرگونی در ترکیب طبقاتی شهر اطلاعاتی بدین معنی است که طبقهٔ باثبات کارگر تا حدّ زیادی از شهر بیرون رانده شده و فرهنگ رسمی خانوادهٔ گسترده، اجتماعات و شغل آن تخریب گشته است. دراین حین، متخصصان اطلاعاتی به بخشهای "نوسازی شده" و تازه ساز شهر نقل مکان کرده‌اند. آنها دراینجا هم به خاطر این زندگی می‌کنند که می‌توانند نزدیک به دفاتر خود باشند و هم به دلیل اینکه فرهنگ تغییر، دل کندگی، تنوع و پراکندگی شهر پسامدرن است که به خصوص برای آنها جذابیت دارد[4].

این نسل از کارکنان متخصص و مدیر که در خلال دههٔ ۶۰، یعنی آن زمان که مدرنیسم تحت حملات تند و گزنده قرار داشت، بالغ شدند دربازسازی زندگی شهری نقشی اساسی را ایفا کرده‌اند. این گروه، باشور و حرارت برای اینکه "تاریخ" را به نام خود کنند (درکامدن تاون[5]، در

---

1. Sharon Zukin
2. Zukin,1991b.
3. consumption-oriented
4. Zukin,1990a,P.247.
5. Comden town

سپیتالفیلدز[1] و بخشهای دیگر لندن) مسکنهای کارگری را به قیمت ارزان خریدند و آنها را با ویژگیهایی برگزیده و متمایز تجدید بنا کردند. این طبقه بود که با قدرت پرداخت بالای خود و دستاوردهای حسادت برانگیز آموزشی خود به فرهنگ شهری دلبسته بود و فراتراز آن باعث رشد آن شد[2]، و از دیدگاه دیوید هاروی "چرخش به سوی سبکهای پسامدرنیستی" را به جریان انداخت[3].

جنبه‌های بسیاری از شهر اطلاعاتی هست که می‌توان از آنها برای نشان دادن خصلت پسامدرنیستی این شهر استفاده کرد. بالاتر از همه درمیان آنها فروپاشی قابل تشخیص آن چیزی است که می‌توان آن را رفتارهای "سنتی" و "مدرن" در مورد سبکها و حتی اخلاقیات نامید. مثلاً کت و شلوارهای رسمی سنتی و از آنان هم بیشتر کلاههای لگنی راه راه جای خود رابه رنگهای جسورانه و روشن، بند شلوارهای پرزرق وبرق و کفشهای مد روز داده‌اند، در عین حال که لحن و تلفظ متداول طبقات بالا امروزه حتی در مرکز تجاری لندن با لهجهٔ بومی "دستفروشان" ادا می‌شود. بدگمانی مربوطی دربارهٔ دلایلی که زمانی برای توجیه کار و درآمدهای فرد به کار می‌رفت پدید آمده است. درحالی که زمانی چه بسا اجتماعات تجاری لندن شغلهای خود را بر حسب اصول اعتقادی‌ای همچون "به خاطر خانواده" و "وفاداری به شرکت" یا حتی نوعی "اخلاق مسیحی" توجیه می‌کردند، امروزه مفهوم مجموعهٔ اصول راهنما از هر نوع آن به کناری گذاشته شده و مردم فقط به خاطر پول بیشتر (یا کمتر) کار می‌کنند و اینکه چه چیزی می‌توان با آن خرید. نوعی گستاخی به همراه آن به وجود آمده است، نوعی نگرش "اگر - آن را - به دست آوردی- پس - پُزش رابده"، که در تضاد مشخص با آداب و رسوم مدرنیستی "برازندگی آقامنشانه" قرار می‌گیرد.

به طور مرتبط با آن، کاهش محسوسی در تمایز بین فرهنگ سطح بالا و سطح پایین و سست شدن طبقات و روابط آموزشی بین آنها پدید آمده است. درحالی که قبلاً چه بسا ارتباط

---

1. Spitalfields
2. Zukin,1988.
3. Harvey,1989a,P.272.

نزدیکی بین تخصص، پس زمینهٔ دانشگاهی و سلیقه‌های زیبایی‌شناسی وجود داشت (مثلاً رشتهٔ حقوق، دانشگاههای آکسفورد و کمبریج، باله و تئاتر زنده) این امر به نحو چشمگیری ضعیف شده است. دست کم آن پیش فرضهای برتر که به چنین شیوه هایی از زندگی اعطا می‌شد از موضع نسبی گرایی قاطعی مورد حمله قرار می‌گیرد که فرهنگ را فقط موضوع انتخاب سبک زندگی می‌داند. همراه با این مسئله، اشتیاقی برای مخلوط کردن شکلهای فرهنگی آشکارا متفاوت به وجود آمده که از اپرا همان قدر لذت می‌برد که از کنسرت راک و درعین حال که برای تیم فوتبال آرسنال[1] سرو دست می‌شکند در کتابخانهٔ لندن هم عضو است.

به علاوه، لذّت در دسترس شهر پسامدرن است. یعنی نوعی لذّت گرایی بدون دغدغه، بدون وجدان معذب. خودکامگی معنی، از عذاب روحی دربارهٔ اینکه "چرا این کار را می‌کنم؟" تا جستجوی اینکه "پیام واقعی این نمایشنامه چیست؟" به کناری نهاده می‌شود و جای خود را به تفوق خوش گذرانی به منزلهٔ نیروی محرک می‌دهد. این البته یادآور یکی از مضمونهای اصلی پسامدرنیسم است اما مسلماً در شهر اطلاعاتی و در میان طبقات متخصص و مدیر نسلهای جوانتر است که به متمایزترین شکل خود یافت می‌شود. کارآمدی معماری و همچنین انگیزه‌های عمیقی که می‌توانند راهنمای عمل باشند، جای خود را به دنبال کردن خوشی در همهٔ چیزها داده است. یکی از عناصر کلیدی این قضیه زیباشناختی کردن زندگی است[2] که در همه جا از طراحی ساختمانهای اداری گرفته (که نه به خاطر کارآیی بلکه به دلیل اینکه به نظر عجیب و غریب و خاطره‌انگیز بیایند ساخته شده‌اند) تا تأکید بر سبک لباس پوشیدن دیده می‌شود و همگی برای نشان دادن فرهنگ خوشی، هیجان و لذّت حسی بیش از ارضای شغلی حاکی از وظیفه‌شناسی‌اند زیرا این تنها چیز در خور انجام دادن است.

دراینجا، یکی از تأکیدها برخصلت شبیه‌سازانهٔ زندگی معاصر است - و هیچ چیز مصنوعی‌تر از زندگی شهری نیست - و به همراه این تأکید همهٔ مفاهیم دربارهٔ اصالت به کنار

---

۱. Arsenal باشگاه فوتبال انگلیسی -م.

2. Featherstone,1992.

گذارده می‌شوند. اهالی شهر پسامدرن، دست کم آنها که پول و پله‌ای برای پرداخت دارند، به همه نوع از اشکال فرهنگی که به شهر جهانی آورده شده دسترسی دارند، بدون ناراحتی از اینکه آیا آنها اصلیند یا خیر. آشپزی غیربومی می‌تواند توسعه یابد، موسیقیهایی از ملل گوناگون، فرهنگها و خرده فرهنگها می‌توانند مورد بررسی قرار گیرند، لباسهای قومی می‌توانند به صورت التقاطی مورد استفاده قرار گیرند[1].

در قلب همهٔ اینها مصرف قرار دارد و شاید از همه چشمگیرتر، خرید که در شهر پسامدرن نقش فرهنگی عمده‌ای را برعهده می‌گیرد. امروزه شهرها مراکز خرید قدیمی دارند مثلاً فروشگاههای بزرگ که برای یک قرن یا بیشتر چهرهٔ برجستهٔ مصرف بودند. با وجود این، می‌باید جابه‌جاییهایی را که در چند دههٔ اخیر رخ داده تأیید کرد که از آنچه که می‌توان آن را رهیافتی ابزاری برای خرید تلقی کرد ("می‌روم یک پاوند کره بخرم") به سوی خرید به منزلهٔ تجربه‌ای زیبایی شناختی حرکت کرده است. دراینجا ما به خرید به عنوان هدفی در خود، به منزلهٔ تجربه‌ای لذّت‌بخش اشاره می‌کنیم که توسط آزادی گشت زدن در میان آنچه که ارائه می‌شود بدون نزدیک شدن فروشنده، توسط دسترسی راحت به فروشگاههای قفسه باز و جذاب ،توسط بوتیکها و پاساژهای اختصاصی، توسط موساک[2] با فرشهای فاخر و عطرهای دلپذیری که روحیه و احساس را تقویت می‌کند، توسط چراغانی به دقت برنامه‌ریزی شده، هماهنگی رنگها و نمایش کالاها و...تشدید یافته است. شعاری وجود دارد که به خوبی این مسئله را (و به صورت هجوی مناسب) در برمی‌گیرد: "من می‌خرم، پس هستم".

دست آخر، می‌توان به مسئلهٔ قطبی شدن در شهر اطلاعاتی برای تأمل براین پرسش بازگشت: انسانهای موفق از نظر روحی چگونه می‌توانند با خودکنار بیایند درحالی که این چنین به طور روزمره بینوایان را به یاد می‌آورند؟ می‌دانیم که به خوبی از مناطق خطرناکی آگاهند که تنها با احتیاط می‌توان به آنها نفوذ کرد، اما چگونه با فقر و ناتوانی شدیدی که اطراف آنها را محاصره کرده خود را وفق می‌دهند؟ یقیناً شهرها مدت زمان درازی است که تقسیم‌بندی شده‌اند

1. Cook,1988.

2. Musake

و طبقات بالنسبه ممتاز همیشه در یافتن تبیینهایی برای اینکه آنها را در لذّت بردن از اوضاع مورد علاقهٔ خود آزاد بگذارد موفق بوده‌اند. به طور کلی این کار شامل فلان یا بهمان شکل از مقصر دانستن خود قربانی است ("آنها مشروبخوارند، بی مسئولیت‌اند، بیکاره‌اند..."). و با این همه حتی در اوج دورهٔ ویکتوریایی عذاب وجدانهایی وجود داشت، عذاب وجدان خانواده‌های محترم مسیحی هنگامی که با کارگران خردسال، بابی‌خانمانها، و با کسانی که باآنها بدرفتاری شده روبه‌رو می‌شدند.

بدون تردید بعضی از اینها به قوت خود باقی مانده‌اند(۵)، اما در زمانهٔ حدّت گرفتن تفاوتهای شهری - در زمانی که مثلاً بازدید از لندن بدون برخورد با کسانی که از آنها سلب مالکیت شده امکان ندارد و هنگامی که درخواست چشم پوشی از چنین نابرابریهایی مشکل است چون آنها به طور منظم در برنامه‌های تلویزیونی و مقاله‌های روزنامه‌ها به نمایش در می‌آیند - چگونه کسانی که به طور مستقیم درگیرند، یعنی متخصصان شهرنشین، می‌توانند ظاهراً خود را با این وضع تطبیق دهند؟

پافشاری براین نتیجه‌گیری که جهت‌گیریهای پسامدرنیستی کمکی در این راه می‌کنند مشکل است. چنانچه مفاهیم "حقیقی"، "اصیل" و "واقعی" سست شوند، پس به همان ترتیب ایدهٔ خودی یکپارچه نیز سست می‌شود، "من واقعی" که با اعتقادات، اصول و اخلاقی منسجم هدایت می‌شود. از آنجا که پسامدرنیسم دربارهٔ تفوق تجربه بر معنی است، دربارهٔ اولویت بخشیدن به خود پراکنده نسبت به مفاهیم مدرنیستی دربارهٔ فرد اصیل است، پس می‌تواند به تبیین اینکه چگونه می‌توانیم نسبت به رفاه و خوش گذرانیهای انسانها احساس شرم نکنیم (همچنان که ضرب‌المثلی دهه هشتادی رسماً می‌گوید: "احساس گناه مال بازنده‌ها است!") در حالی که در کنار کسانی به سر می‌بریم که زندگی آنها فلاکت بار و تباه شده است، کمک کند.

نتیجه‌گیری

توجه کاستلز به اهمیت جریانهای اطلاعات و در آن میان شکل‌گیری شهرهای جهانی،

موضوع این فصل بود. ایجاد شبکه‌های اطلاعاتی مسلماً یکی از ویژگیهای تعیین‌کنندهٔ آخر قرن بیستم است و تحلیل کاستلز از روابط بین این شبکه‌ها و تحولات محیط شهری جالب است. کتاب شهراطلاعاتی نقش مهمی در تفکر ما دربارهٔ اهمیت اطلاعات در جهان امروز را دارد.

باوجود این، نقطهٔ آغاز نظریهٔ کاستلز و اتکای او به مفهوم "شیوهٔ اطلاعاتی تحول" نگران‌کننده است. دلیل نگرانی آن است که این کار، علیرغم زبان مارکسی که به‌کار می‌برد، او را تا حدّ زیادی همسو با تفکر محافظ کارانه دربارهٔ نقش و اهمیت اطلاعات در عصر حاضر قرار می‌دهد. در همان حال، این نقطهٔ آغاز براحتی به شکلی از جبرگرایی فناورانه کشیده می‌شود که در اکثر اوقات در میان حامیان فناوری یافت می‌شود که سخت براین عقیده‌اند که "انقلاب اطلاعات" شیوهٔ زندگی ما را دگرگون خواهد کرد.

جدا از این نقد، تحلیل اساسی کاستلز از شهر اطلاعاتی و به ویژه تشخیص او از دگرگونی روابط طبقاتی و فرآیند قطبی شدن مربوط به آن، روشنگر است. قطعاً می‌توان دربارهٔ درجه‌ای که همهٔ شهرهای جهانی برطبق آن با این الگوسازگاری پیدا می‌کنند و همچنین اینکه کدام یک از شهرها در خور چنین نامی هستند (پاریس؟ شیکاگو؟ فرانکفورت؟ هنک کنگ؟)[1] بحث کرد. من همچنین تصور می‌کنم که تاریخدانان ممکن است دربارهٔ نو بودن این تقسیم‌بندی در شهرها بخواهند با کاستلز وارد بحث شوند. مثلاً یک قرن پیش یا همین حدود "بی خانمانان لندن"[2] باعث ترس بسیار زیاد مردمان محترم بودند، "فقرای غیر رسمی" به همان اندازهٔ افراد گتوی بی‌طبقه‌گان امروز فراوان بودند و به همان ترتیب آنها را به چشم گدا، بی‌بند و بار و مجرم می‌نگریستند. این "طبقات خطرناک" در دسته هایی[3] (به زبان امروزی در گتوهایی) در ایست‌اند[4] انباشته بودند، به طور کلی به عنوان بیگانه و تهدید برای ثروتمندانی تلقی می‌شدند که از پیرامون شهر به منظور ایجاد کمربند قرنطینه[5] بین خود و بی‌طبقه‌گان آن روزگار نقل مکان کرده بودند.

---

1. Markusen and Gwiasda,1994.
2. Jones,1984.
3. rookeries
4. East End
5. Cordon Sanitaire

باوجود این، هر چقدر هم که خواهان قیدوشرط گذاشتن باشیم، تعداد قابل توجهی از شواهد به ویژه دربارهٔ لوس آنجلس، لندن و نیویورک موجود است که از نظریهٔ پروفسور کاستلز دربارهٔ شهر اطلاعاتی حمایت می‌کند. جهانی شدن و شبکه‌های اطلاعاتی، ترغیب کنندهٔ باز شکل‌گیری روابط طبقاتی در بعضی شهرها است و تقسیم بندیهای برآمده از این امر محسوس است.

دست آخر اینکه، اظهارات من دربارهٔ ویژگیهای پسامدرنیستی شهر اطلاعاتی بحثی نظری است و از آنچه که کاستلز امکان آن را می‌داد فراتر می‌روند. من نه نسبت به شواهد تجربی دربارهٔ شهر پسامدرن اطمینان دارم و نه دربارهٔ استدلالهای عموماً ملال آوری که توصیف من را تحت تأثیر قرار می‌دهند مطمئنم. با این همه، لزومی ندارد که این عقیده که پسامدرنیسم فاقد محتوا، انسجام و حتی اصول اخلاقی است، تفسیری با لحن محکوم کننده تلقی شود. کاملاً برعکس، این خاصیت بسیار سطحی بودن و تغییرپذیری شهراطلاعاتی می‌تواند به صورت مثبت هم نگریسته شود[1]. به قول ریچارد سنت[2] "گستردگی و غربت جنگل شهر، ارزش مثبت انسانی دارد"[3]؛ بی‌نظمی، پیچیدگی و مبارزه طلبیهای فراوان آن، مردم را تشویق می‌کند تا حسرت دوران جوانی را برای خاطر "اجتماعی" سازگار (در حاشیهٔ شهرها یا دوران سادگی روستایی که هرگز وجود نداشته است) از سر به درکنند و نیز چیزی ورای تمهیدات برنامه‌ریزی و معین شدهٔ ویژه‌ای که از خصوصیات مدرنیسم است به دست آورند. من خود به این امر راغب نیستم و به تشخیص هماهنگی‌ای بین سبک زندگیهای کارکنان متخصص و مدیر و نگرشهای پسامدرنیستی قانعم.

---

1. Raban,1974.

2. Richard Sennett

3. Sennett,1970,P.xvii.

فصل ۱۰

نتیجه‌گیری

غرض از تألیف این کتاب، بررسی اهمیت اطلاعات درسالهای پایانی قرن بیستم بوده است. این پرسش مطرح شد که در آستانهٔ هزارهٔ دوم، چرا و چگونه اطلاعات به منزلهٔ ویژگی معرّف بی‌چون و چرای دوران ما پذیرفته شده است. نقطهٔ آغاز من دراین راه اشاره به توافقی میان متفکران بود مبنی براینکه امروزه و در فعالیتهای معاصر اطلاعات اهمیت محوری یافته است: این مسئله مورد قبول است که نه تنها حجم بسیار عظیم‌تری از اطلاعات نسبت به زمانهای گذشته موجود است، بلکه تصدیق می‌شود که اطلاعات کمابیش نقش کانونی و راهبردی در هر عملی که انجام می‌دهیم دارد، از معاملات تجاری و گذراندن اوقات فراغت گرفته تا فعالیتهای دولتی.

اما فراتر از این اظهارات، اجماع مربوط به اطلاعات فرو می‌پاشد. در حالی که همه موافقند که اطلاعات بیشتری در جریان است و اینکه این امر با زندگی امروزه تناسب دارد، اما از آن پس هر چه هست جرّ و بحث است و عدم توافق. با توجه به این امر، سعی من بر آن بوده تا کوششهای اصلی را برای فهم و توضیح آنچه که در قلمرو اطلاعات می‌گذرد و اینکه چرا امور بدین ترتیب تحول یافته‌اند شناسایی کنم، هم برای روشن ساختن مبنای رهیافتهای متفاوت درحالی که برای این منظور آنها را در مقابل شواهد تجربی در دسترس و یکی را در مقابل دیگری محک می‌زدم، و هم به کمک هر بینش انتقادی افزوده‌ای که توانستم به دست بیاورم.

من اگر در امر ارائه و ارزیابی نظریه‌های گوناگون "جامعهٔ اطلاعاتی"، دقیق و جزیی‌نگر نمی‌بودم ارزش کتاب معلوم نمی‌شد. بسیاری از تفاسیر دربارهٔ "عصر اطلاعات" از موضعی ساده

نگرانه و بدیهی انگاشته شده حرکت می‌کنند: "انقلاب فناوری اطلاعاتی رخ داده است، این اتفاق پیامدهای عمیق اجتماعی را دربرداشته و دربرخواهد داشت، اینها کمابیش تأثیراتی است که می‌توان آن را پیشگویی کرد وممکن است قبلاً هم گواهی شده باشند". این مسئله با جهت‌یابی محکمی به همین وضوح بیان می‌شود، و به چنان نتیجهٔ منطقی خطی می‌رسد - نوآوریهای فناورانه منجر به تحولات اجتماعی می‌شود - که تقریباً اعلام آن مایهٔ تأسف است چون برای کسانی که به منظور درک پیشتازی روندهای اطلاعاتی، فناورانه و غیره سفری را پیش گرفته‌اند، این نقطهٔ حرکت اشتباهی است. دست کم، بازشناسی نقش نظریهٔ اجتماعی آدمی را از جبرگرایی فناورانه که گرایش به سلطه بر بخش اعظم بررسی مسائل دارد دور می‌کند (اگر چه و همچنان که در پایین بازگو خواهم کرد، در نزد بعضی از متفکران علوم اجتماعی، جبرگرایی فناورانه به طور نامحسوس - و گاهی محسوس - به زندگی خود ادامه می‌دهد).

با وجود این و از این هم فراتر، تصور می‌کنم که درک افراد نسبت به اهمیت اطلاعات در زندگی معاصر براثر مواجهه با امثال هربرت شیلر و آنتونی گیدنز یا با مکتب تنظیم و تفکر پسامدرن بسیار عمیق‌تر شده است. مثلاً چه کسی می‌تواند براثر استدلالات دانیل بل مبنی بر اینکه این افزایش شغلهای خدماتی است که به گسترش شغلهای اطلاعاتی می‌انجامد که مهم‌ترین پیامدها را برای چگونگی هدایت جوامع "پسا- صنعتی" دارند، برانگیخته نشود؟ چه کسی می‌تواند جلب نظرات آنتونی گیدنز نشود که اعلام می‌کند ریشهٔ "جوامع اطلاعاتی" امروزی در نظارتی یافت می‌شود که به طور کلی بر اثر مقتضیات جهانی که در دولتهای ملی سازمان یافته بود به اجرا در می‌آمد؟ چه کسی می‌تواند عقاید هربرت شیلر را مبنی براینکه انفجار اطلاعات در سالهای پس از جنگ دوم عمدتاً پیامد پیشرفت بی‌وقفهٔ سرمایه‌داری است جدی نگیرد؟ چه کسی از نگرانی یورگن هابرماس نسبت به تحلیل رفتن "حوزهٔ عمومی" که این همه برای هدایت دموکراسیها شایستگی دارد و در جایی که کیفیت اطلاعات، اکسیژنی است که سلامت شرکت کنندگان را تأمین می‌کند برانگیخته نمی‌شود؟ چه کسی تناسب درک نظریه‌پردازان اطلاعات دربارهٔ ادعای گذار سازمانهای اجتماعی - اقتصادی از شکل فوردیستی

به شکل پسافوردیستی را قبول ندارد؟ چه کسی می‌تواند از اظهارات معما گونهٔ ژان بودریار دربارهٔ نشانه هایی که شبیه سازی اند یا از تشخیص ژان ـ فرانسوا لیوتار دربارهٔ اینکه "اصل کاربردپذیری"، پایه‌های تولید و کاربرد اطلاعات را در دورهٔ "پسامدرن" محکم می‌کند به هیجان نیاید؟ چه کسی می‌تواند از روشن بینی مانوئل کاستلز دربارهٔ تحول و خطرهای "شهراطلاعاتی" چیزی نیاموزد؟ و چه کسی در مواجهه با این متفکران و کیفیت کارهایشان، می‌تواند تنها به این نتیجه‌گیری برسد که اکثر بحثها دربارهٔ "عصر اطلاعات" به شکلی ناامیدکننده ناشیانه است؟

البته این ریاکاری من است که در همین جا با اعلام اینکه تمام سعی من در آشنا کردن خوانندگان با تفاسیر گوناگون از روندهای اطلاعاتی بوده، متوقف شوم. آنهایی که کاملاً تا اعماق کتاب رفته‌اند این را که من بعضی از متفکران را از بقیه قانع کننده‌تر یافته‌ام درک کرده‌اند. تلاش من بر آن بود که در حین پیش رفتن در طول کتاب، این رغبت و دلایل ترجیح خود را روشن کنم اما به عنوان نتیجه‌گیری، چند کلمهٔ جمع‌بندی اشکالی ندارد.

من براین عقیده‌ام که اگر کسی سعی در معنی کردن قلمرو اطلاعات و اهمیت آن در عصر حاضر داشته باشد، می‌باید به طور عمده جلب ایده‌ها و پژوهشهای ـ بالاتر از همه ـ هربرت شیلر، یورگن هابرماس و آنتونی گیدنز بشود، همچنین متوجه مجموعهٔ مهمی از آثاری که تحت تأثیر مضمونهای آنان است. این به هیچ وجه بدین معنی نیست که نقش دانیل بل یا مانوئل کاستلز یا مارک پوستر و دیگر محققان ناچیز، یا کم ارزش‌تر است. کاملاً برعکس، من هنگام تحلیل چنین متفکرانی سعی کرده‌ام تا عناصر مثبت آثار آنان را نشان دهم و ارزیابی کنم، همچنین کوشش کرده‌ام تا هر نقطه ضعفی را در این کارها یافته‌ام متذکر شوم.

با وجود این، برای ترجیح بعضی متفکران نسبت به دیگران، من دو دلیل مهم دارم. نخستین دلیل مربوط می‌شود به توانایی این رهیافتها در روشن کردن آنچه که واقعاً در جهان درحال رخ دادن است و اینکه این نظرات تاچه حد درمقابل موشکافیهای تجربی تاب تحمل دارند. درکل، نظریهٔ انتقادی هربرت شیلر (که نظریه در نوشته‌های او قاطعانه و به نفع دلمشغولیهای مربوط به تحولات بنیادی در درجهٔ دوم قرار می‌گیرد) و یورگن هابرماس و

جامعه‌شناسی تاریخی آنتونی گیدنز، به نظر قانع کننده‌تر از نوشته‌های هواداران نظریه‌های پسا- صنعتی و پسامدرن می‌رسد.

شاید این سخن توضیح واضحات باشد که پذیرش ارجحها از طرف من نه به این معنی است که من همهٔ نظرات هر یک از این محققان پیشتاز را تأیید می‌کنم و نه اینکه شیلر، هابرماس و گیدنز همگی باهم دربارهٔ ویژگیهای برجستهٔ قلمرو اطلاعات توافق دارند. برای خوانندگان واضح است که تمرکز شیلر بر روی ضروریات تحمیل شده توسط سرمایه‌داری از دلمشغولی هابرماس دربارهٔ ضروریات مباحثهٔ دموکراتیک متفاوت است و هر دو آنها با تأکید گیدنز بر شیوه‌ای که از طریق آن به خصوص دولت، و به ویژه در ابعاد نظامی و شهروندی خود، بر گردآوری و استفاده از اطلاعات تأثیر می‌گذارد تفاوت دارند.

باوجود این، یک نقطهٔ توافق حیاتی میان دیدگاههای گوناگون این متفکران وجود دارد و آن چیزی است که آنها را از نوشته‌های دیگری که آنها را برای فهم تبیین نقش اطلاعات در امور معاصر کمتر مفید یافته‌ام جدا می‌کند. این مسئله مرا به دومین دلیل برای ترجیحهایم می‌رساند. آن چه که شیلر، هابرماس و گیدنز در آن سهیم‌اند این یقین است که باید اطلاعاتی شدن زندگی را درک کنیم، یعنی فرآیندی راکه مسلماً قرنهاست که جریان دارد اما قطعاً با تحولات سرمایه‌داری صنعتی و تحکیم دولت ملی در قرن نوزدهم شتاب گرفت و اینکه درسالهای پایانی قرن بیستم به حرکت با دندهٔ اضافی افتاده چون جهانی شدن و گسترش سازمانهای فراملّی به خصوص منجر به یکی شدن قلمروهایی که تا به حال غیرقابل دسترس بودند - بسیار دور از نظر جغرافیایی و نزدیک به حوزهٔ زندگی خصوصی افراد - در بازار جهانی شده است.

این متفکران براین عقیده‌اند که تحولات اطلاعاتی می‌بایست براساس پیشینهٔ تاریخی و تداومها توضیح داده شوند. بنابراین هر یک از آنان در توصیفهای جداگانهٔ خود از این پدیده اولویت را به آن می‌دهند که این امر در طول زمان شکل گرفته و به نوبهٔ خود آن الگوها و فرآیندهای اطلاعاتی را پدید آورده که به عنوان بهترین کاری که می‌توانند در موقعیتهای نامتعین و همواره ممکن انجام دهند، آن است که استمرار اشکال موجود اجتماعی را تضمین کنند. مثلاً

در آثار هربرت شیلر با تأکیدهای مدامی روبه‌رو می‌شویم مبنی براین که ویژگیهای سرمایه‌داری است که در ریشه ها و هدایت جاری قلمرو اطلاعات سلطه دارد: تفوق بازیگران شرکتی، اصول بازار و نابرابریهاست که از همه مؤثرتر است. به طور مشابه، آنان که چنین استدلال می‌کنند که "حوزهٔ عمومی" در حال افول است به توضیح گسترش اطلاعات کذب، اطلاعات جعلی، اطلاعات سرگرم کننده - یعنی مدیریت اطلاعات در همهٔ چهره‌های خود - براساس گسترش تاریخی و تهاجم کالا شدگی و معیارهای بازار به همهٔ حوزه‌های زندگی متوسل می‌شوند. "انفجار اطلاعات" از نظر این متفکران به منزلهٔ بخش مکمل کل تاریخ افزایش قدرت سرمایه قابل فهم و درک است.

و باز، گیدنز در رهیافت خود نسبت به اطلاعات، تحولات آن را در زمینهٔ تحول دولتهای ملی و الگوهای مرتبط تاریخی سازندهٔ مدرنیته همچون صنعتی شدن جنگ و گسترش حقوق و وظایف شهروندی جای می‌دهد. تأکیدی مشابه از جانب نظریه‌پردازان مکتب تنظیم ابراز می‌شود که روندهای اطلاعاتی را براساس مقتضیات و نتایج سرمایه‌داری پیشرفته توضیح می‌دهند مبنی بر اینکه این روندها به دنبال رکود اقتصادی و بازسازیِ شکل گرفته به خاطر سود و زیانهای مربوط به گسترش جهانی شدن پی‌گیری شدند.

باید تأکید کرد که کسانی که بر تداومهای تاریخی پای می‌فشارند مدعی آن نیستند که هیچ چیز دگرگون نشده است. بلکه کاملاً برعکس: نمونه‌های بسیاری درنظریهٔ اطلاعاتی شدن گواهی است بردلمشغولی آنها برای تصدیق تحولاتی که رخ داده که از جملهٔ این تحولات، ارتقای سطح اطلاعات به موقعیتی کانونی‌تر از پیش است. با این حال، آن چه که از نظر آنها مردود شناخته می‌شود هر نوع اعتقاد به این نظر است که "انقلاب اطلاعات" هرچیز را که در گذشته انجام می‌شد زیرورو کرده، اینکه این انقلاب نشان از نوعی نظم اجتماعی دارد که با آنچه که تا به حال تجربه کرده‌ایم از ریشه متفاوت است. در مقابل، هنگامی که این متفکران دست آخر به توضیح اطلاعاتی شدن می‌پردازند بر این پای می‌فشارند که این پدیده عمدتاً نتیجه و نمود روابطی دیرینه و متداوم است. اعتقاد هر کدام از این متفکران برآن است که همچنان که به پایان

هزارهٔ دوم نزدیک می‌شویم نیروهایی راکه آنان به منزلهٔ نیروهای اصلی در روند اطلاعاتی شدن شناسایی کرده‌اند هنوز غالبند.

هنگامی که من دلیل خود را در ترجیح ایدهٔ اطلاعاتی شدن زندگی که از تداوم نیروهای دیرینه نشأت گرفته، در مقابل نظرات امثال دانیل بل، لاری هیرش هورن، جانی واتیمو و مارک پوستر قرار می‌دهم این استدلال واضح‌تر می‌شود. در میان اینها، با وجود اختلاف مشخص بین افکار و رهیافتها، تأیید مشترکی دربارهٔ تفوق دگرگونی بر تداوم وجود دارد. دراین رهیافتها دگرگونی چنان پیامدی است که مدام به پیدایش شکل نوینی از جامعه اشاره می‌شود، پیامدی که نوعی گسست در نظام را نسبت به هر آنچه درگذشته جریان داشت مشخص می‌سازد. این متفکران اصطلاحات گوناگونی را به کار می‌برند، از "جامعهٔ اطلاعاتی" ژنریک گرفته تا "جامعهٔ پسا- صنعتی"، "پسامدرنیسم" و "تخصصی سازی انعطاف‌پذیر".

البته هیچ یک از این متفکران فاقد تخیل تاریخی نیستند، اما تأکید تحلیلهای آنان همواره بر نو بودن "جامعهٔ اطلاعاتی" تمرکز می‌یابد، یعنی این واقعیت که این جامعه از هر آنچه که تا به حال جریان داشته مجزا است. در سرتاسر این کتاب من سعی برآن کرده‌ام تا نشان دهم که این نظر دوام‌ناپذیر است و هنگام دفاع از نظرم بارها و بارها به آنان که برای برتری تداوم استدلال می‌کنند رجوع کرده‌ام.

به علاوه، این قابل توجه است که بسیاری از آنان که برای پیدایش "جامعه‌ای اطلاعاتی" استدلال می‌کنند، تبیینهای جبرگرایانه را برای فرارسیدن عصری نوین به کار می‌برند. اینها یقیناً به طور چشمگیری پیچیده‌تر از جبرگرایی فناورانهٔ خامی است که حامیان فناوری همچون آلوین تافلر[1] و جیمز مارتین[2] با شور و حرارتی بسیار آن را برگزیده‌اند. با این همه، نوعی گرایش نهفتهٔ قوی نسبت به جبرگرایی فناورانه در کسانی که به "دومین تقسیم صنعتی" (پایور و سیبل)، "شیوهٔ اطلاعاتی" نوین (پوستر) یا "شیوهٔ اطلاعاتی تحول" (کاستلز) معتقدند باقی مانده است. به علاوه همچنان که کریشان کومار سالها قبل با قاطعیت نشان داد[3]، ورای مفهوم پسا-

1. Alvin Toffler
2. James Martin
3. Kumar,1978.

صنعتی‌گرایی دانیل بل توصیفی جبرگرایانه از تحول نیز قرار دارد که این بار از طریق دست نامریی "عقلانیتی" عمل می‌کند که البته نمود اصلی خود را در کاربرد فناوریهای اصلاح شده می‌یابد اما گواهی بر تحول فنون پالایش یافته‌تر سازمانی نیز هست.

در این کتاب من به خود این دردسر را داده‌ام که شیوهٔ مشترک نگرش آن متفکرانی را برجسته سازم که گرچه در نگاه اول جدا از هم به نظر می‌رسند اما در اعتقاد به بعضی اصول مشترک‌اند. در بالای فهرست اصول مشترک آنان که براین ادعایند که اکنون شاهد پیدایش "جامعه‌ای اطلاعاتی" ایم، جبرگرایی فناورانه (یا به قول بل فنی) قرار دارد.

دو اظهار نارضایتی مهم دربارهٔ چنین رهیافتی را تکرار کنیم: این رهیافت هم فناوری/فن را به منزلهٔ فلک‌الافلاک تحولات ممتاز می‌سازد (که ساده سازی بیش از حد است) در حالی که به طور همزمان چنین فرض می‌گیرد که فناوری/فن به دور از قلمرو ارزشها و باورها است. تصور نمی‌کنم که نشان دادن اینکه این برداشتی گمراه کننده است کاری مشکل باشد، اما این برداشت فاسد کردن تحلیلهای مربوط به تحولات اطلاعاتی را ادامه خواهد داد. به نظرم مخصوصاً این رهیافتی است که از تحول اجتماعی درک نادرست دارد زیرا با جداسازی مُصرّانه فناوری/فن از حوزهٔ اجتماع (یعنی جایی که ارزشها و باورها یافت می‌شوند) عناصر کلیدی تحول اجتماعی را جامعه‌ناپذیر می‌کند، فقط به خاطر آن که ادعا کند که این نیروی مستقل، مکانیسمی ممتاز برای پدید آمدن تحول اجتماعی است و آن را دوباره در جای خود قرار می‌دهد. آنها که "انقلاب فناوری اطلاعاتی" هیجان‌انگیز اما جامعه گریز و/یا جابه‌جایی بنیادی در کارآیی فنی را پیش چشم مجسم می‌کنند، عجیب نیست که براحتی دربارهٔ اینکه این تأثیرات با چنین شیوه‌ای یعنی پدید آمدن شکل کاملاً جدیدی از جامعه، قانع شوند.

همان طور که در فصل دوم استدلال کردم، کسانی که ادعا می‌کنند که "جامعهٔ اطلاعاتی" درسالهای اخیر فرارسیده (یا در حال فرارسیدن است) با مقیاسهایی کارمی کنند که با این نوع جبرگرایی فنی سازگارند. این نکتهٔ جالبی است که آنها از طریق محاسبهٔ پدیده هایی خواهان شناسایی "جامعهٔ اطلاعاتی"اند که می‌پندارند که خود وجه مشخصهٔ این نظم و ترتیب نوین‌اند. این پدیده‌ها می‌توانند فناوریهای اطلاعاتی، ارزش اقتصادی اطلاعات، افزایش شغلهای

اطلاعاتی، گسترش شبکه‌های اطلاعاتی، یا به سادگی رشد انفجارآمیز آشکار نشانه‌ها و دلالت (که بنابراین نیازی به محاسبه ندارد) باشند.

آنها که در مفهوم "جامعهٔ اطلاعاتی" اشتراک نظر دارند،این یا آن نشانگر راکمّی می‌کنند و سپس بدون هیچ گونه توجیهی ادعا می‌کنند که این عناصرِ قابل اندازه‌گیری، علامت دگرگونی‌ای کیفی‌اند - یعنی پیدایش "جامعهٔ اطلاعاتی".

همچنین، هنگامی که در بررسی تعریف آنان از خود اطلاعات پیش‌تر می‌رویم غالباً با اصلی مربوط روبه رو می‌شویم: اطلاعات پدیده‌ای قابل اندازه‌گیری فرض می‌شود که از محتوای خود مجزّاست - اطلاعات یعنی تعداد زیادی "بیت"، یا مقدار زیادی "هزینه"، یا تعداد زیادی "نشانه"، ظاهراً هر چیزی مگر آنچه که معنی دار باشد (اگر چه، همان طور که تئودور روژاک[1] بروشنی به ما یادآور می‌شود، برای اکثر مردم محتوای اطلاعات - یعنی آن معنایی که اطلاعات دارد - امری حیاتی است). پس، ما با اخذ تعریفی غیرمعنایی[2] از اطلاعات که بتواند براحتی هر چه بیشتر کمّی گردد، باز با این ادعا روبه‌رو می‌شویم که افزایشی قابل اندازه‌گیری در اطلاعات خبر از تحولی کیفی در جامعه و تمهیدات اجتماعی می‌دهد (یعنی " جامعهٔ اطلاعاتی").

به نظر من کسانی که اطلاعاتی شدن را بر حسب تداومهای تاریخی تشریح می‌کنند شیوه‌ای بهتر برای درک اطلاعات در جهان امروز را به ما ارائه می‌کنند. این به خصوص بدین دلیل است که آنها حرکت با مقیاسهایی مجرد برای "جامعهٔ اطلاعاتی" و خود اطلاعات را رد می‌کنند. در حالی که این متفکران البته افزایش کمّی عظیم فناوریهای اطلاعاتی، اطلاعات در چرخش و شبکه‌های اطلاعاتی و غیره و غیره را تأیید می‌کنند اما دست رد بر سینهٔ چنین مفاهیم جامعه گریز و بی ریشه می‌زنند و از جهان واقعی پشتیبانی می‌کنند. و درآنجا، در لابلای تاریخ است که قادرند تا انفجار اطلاعاتی را جای دهند که به معنی چیزی بنیادی باشد و اینکه ریشه‌ها و زمینه‌هایی قابل تشخیص داشته باشد: یعنی اینکه این نوع اطلاعات، برای آن اهداف، برای آن دسته ازگروهها، با آن نوع از منافع در حال تحول است.

1. Theodore Roszak
2. non-semantic

یادداشتها

فصل ۲

۱. در نوشته‌های اقتصادی، این گرایش به چشم می‌خورد که از واژه‌های "اطلاعات" و "دانش" به یک معنا استفاده شود. با وجود این ،گاه‌به‌گاه از دانش بـه مـعنی تـجمعی از انـواع متفاوت اطلاعات استفاده می‌شود، از این رو این گونه تعریف به اقتصاددانان اجازه می‌دهد تا شیوه‌هایی را بررسی کنند تا از طریق آنها دانش، خواص "ذخیره" و "جریان" را داشته باشد[۱].

فصل ۳

۱. بل این اصطلاحات را از لحاظ مفهومی به شرح زیر متمایز می‌سازد: اطلاعات بـه معنی "پردازش داده‌ها در وسیع‌ترین مفهوم خود است" ؛ دانش به معنی "مجموعه‌ای سازمان یافته ازگزاره‌هایی واقعی یا ایده‌هایی است که داوری منطقی یا نتیجه‌ای تجربی را ارائه می‌دهد و از طریق بعضی رسانه‌های ارتباطی در بعضی اشکال نظام یافته به دیگران منتقل می‌شود"[۲]. در عمل، او اغلب از دو اصطلاح به یک معنی استفاده می‌کند.

۲. مقاله‌ای کلاسیک از جان گلدتروپ[۳] بیش از بـیست سـال پـیش "نـوعی بـازگشت تاریخی‌گرایی" را درمیان دانشمندان علوم اجتماعی تشخیص داد که بل آشکارا در این جماعت مورد انتقاد قرار می‌گرفت. گلدتروپ بالحنی کنایه‌آمیز اظهار می‌کند که تفکر این دانشمندان علوم اجتماعی بر اساس پیش فرضهای تاریخی گرا قرار دارد "حتی اگر استدلالهای تـاریخی‌گرایـانه آشکارا پیشرفتی نکرده باشد یا واقعاً رد شده باشد"[۴].

---

1. Melody,1987,P.314.
2. Bell,1979,P.168.
3. John Goldthrope
4. Goldthrope,1971,P.263.

۲. این مسئله به شدت قابل بحث است و البته منوط است به تعریف "متخصص". در مقابله با این نظر بل می‌توان به ادارهٔ سرشماری و پیمایش جمعیت[1] اشاره کرد که در ۱۹۹۰ فقط ۷ درصد نیروی کار مرد در انگلستان را به عنوان "متخصص" مقوله‌بندی می‌کند. ادارهٔ مزبور ۱۹ درصد را در مقولهٔ "کارفرمایان و مدیران" جای می‌دهد، اما اکثریت مردان هنوز انواع کارهای یدی را به خود اختصاص می‌دهند[2].

۴. توضیح مهمی را دراینجا باید بدهم، گرچه که امکان پروراندن آن به طور کامل نیست. درحالی که بل در طرح این استدلال که کار بخش خدمات تا حد زیادی کار اطلاعاتی است بدون شک حق دارد، لازم است که سرشت بسیاری از این "متخصصان" - و حتی کارمندان - مورد پرسش قرار گیرد. می‌توان افزایش چشمگیر شغلهای تخصصی را در بخش خدمات تأیید کرد اما لازم به یادآوری است که این افزایش نقطهٔ مبنای کوچکی دارد. حتی بالاترین سطوح تخمینها دربارهٔ شغلهای تخصصی بیش از ۲۰ درصد کل نیروی کار نیست. نه تنها در این نمونه، بلکه روندهای اخیر نیز تداوم آن را زیر سؤال می‌برند و این در حالی است که گرایش به افزایش شغلهای تخصصی مدت زمان درازی است که جریان دارد. مثلاً کاترین نیومن[3] در تفسیری دربارهٔ "رونق ناگهانی اشتغال در بخش خدمات" می‌گوید که:

"آنچه در این چهرهٔ تحسین‌آمیز از نظر می‌افتد ویژگی دستمزد پایین "دستگاه شغلی" امریکا است. شغلهای خدماتی در گستره‌ای ازکار در دکه‌های غذاهای سرپایی تا بانکداری، از نگه‌داری بچه تا پرستاری خانگی رونق یافته‌اند. با وجود این در اکثر بخشهای این حوزهٔ رشد، ساختار دستمزد نامطلوب است. تعداد اندکی از شغلهای تخصصی هم که پرداخت مناسبی دارند در بین آنها که حداقل دستمزد را می‌پردازند غرق شده‌اند. حدود ۸۵ در صد از شغلهای جدیدی که در دهۀ ۸۰ به وجود آمدند متعلق به حوزه هایی بودند که پایین‌ترین دستمزد را می‌پرداختند مثل خرده فروشی، دادوستدهای شخصی و خدمات بهداشتی. دستمزد سالیانهٔ بیش از نیمی

1. Office of Poputaltion Censuses and Surveys
2. General Household Servey, 1990, table 2.10, HMSO.
3. Katherine Newman

از هشت میلیون (دقیقاً) شغل جدید که بین سالهای ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۴ در ایالات متحده به وجود آمدند کمتر از ۷۰۰۰ دلار بود (با محاسبهٔ دلار در سال ۱۹۸۴). در حالی که بسیاری از این شغلها پاره وقت بودند (بخش دیگری از حوزهٔ رشد که ارزشهای آن مورد تردید است)، بیش از ۲۰ درصد از شغلهای دائم و تمام وقتی که درطول این دوره به وجود آمدند بیشتر از ۷۰۰۰ دلار در سال نمی‌پرداختند[1].

فصل ۵

۱. که منظور من از آن، بیشتر تأثیرپذیری از مارکسیسم است تا تعهد به تحلیلی مارکسیستی.

فصل ۶

۱. من حدود ۸۰۰ کتابخانهٔ دانشگاهی در انگلستان را مستثنی می‌کنم چون این کتابخانه‌ها با خدمات دهی به دانشجویان، اهدافی آشکارا متفاوت از کتابخانه‌های عمومی دارند. با وجود این، همپوشیهای مهمی هم وجود دارد (مثلاً همکاری بین کتابخانه‌های داخلی هر ناحیه و دسترس پذیری کتابخانه‌های دانشگاهی برای مردمی که در آن ناحیه زندگی می‌کنند) و بررسی کتابخانه‌های دانشگاهی به منزلهٔ بخش مکمل زیر ساخت کتابخانه‌های انگلستان مروری کامل لازم دارد.

۲. شاید به دلیل اینکه جناح چپ اول از همه این انتقاد را وارد کرد، اکنون که راست برآن سوار شده، به نظر می‌رسد راهی برای دفاع از اخلاق خدمات عمومی ندارد و گونه‌ای از مشاور هیچ نَدان (یا پر از احساس گناه)به وجود آمده که عقیده دارد (یا سعی می‌کند که عقیده داشته باشد) که دانش برحسب تعریف "نخبه گرا" است و "طبقهٔ متوسط" و ادبیات انگلیسی را "نژادگرا"

1. Newman,1992,P.117.

قلمداد می‌کند[1].

۳. ده حامی تجاری اول در ۱۹۹۱ - ۹۲ به همراه طرحهایی که از آنها حمایت می‌کردند عبارت بودند از:

۱. رویال اینشورانس[2] (۲/۱ میلیون پوند برای رویال شکسپیر کمپانی)[3].

۲. دیجیتال اکویپمنت[4] (۲ میلیون پوند برای پارتنرز این آرتز[5] که شامل برنامه گذاشتن برای تئاتر ملی[6] در سراسر کشور بود).

۳. بریتیش پترولیوم[7] (۱/۹ میلیون پوند برای موزهٔ تاریخ طبیعی)[8].

۴. بریتیش تلکوم (۱/۵ میلیون پوند برای برنامه گذاشتن برای رویال شکسپیر و نورثرن بالت تئاتر[9]).

۵. لویدز بانک (۱/۵ میلیون پوند برای موسیقیدان جوان سال).

۶. بارکلیز بانک[10] (۱/۲ میلیون پوند برای بارکلیز نیواستیجز[11] در تئاتر رویال کورت[12]).

۷. نات وست بانک[13] (۱ میلیون پوند برای لندن کانتمپوری دانس تئاتر[14]).

۸. مارکزانداسپنسر (۶۰۰۰۰۰ پوند برای جشنوارهٔ بین‌المللی کودکان اسکاتند).

۹. شل یو.کی.[15] (۵۰۰۰۰۰ پوند برای ارکستر سنفونیک لندن).

۱۰. پریودنشال کورپوریشن[16] (۳۸۰۰۰۰ پوند برای مجموعهٔ ارکسترهای بزرگ).

۴. خدمات آمار دولتی - یعنی عنصر کلیدی اطلاعات دولتی - توسط ادارهٔ مرکزی آمار[17] هماهنگ می‌شود و شامل تقسیمات آماری هر کدام از بخشهای اصلی دولت، ادارهٔ

---

1. Samuel, 1992, P.17
2. Royal Insurance
3. Royal Shakespear Company
4. Digital Equipment
5. Partners in Arts
6. National Theatre
7. British Petroleum
8. Natural History Museum
9. Nothern Ballet Theatre
10. Barclays Bank
11. Barclays New Stages
12. Royal court
13. Natwest bank
14. London Contemporary Dance Theatre
15. Shell UK
16. Prudential Corporation
17. Central Statistical Office

سرشماری و پیمایش جمعیت و ادارهٔ آمارهای تجاری[1] است.

۵. جدی بودن این تحول درگزارش ادارهٔ ارزیابی فناوری[2] (در ۱۹۸۸) دربارهٔ اشاعهٔ فدرال اطلاعات در عصر الکترونیک مورد تأیید قرار گرفته است. این گزارش با بازشناسی استقبال رشد یابندهٔ عمومی از اشکال الکترونیکی ذخیره و دسترسی به اطلاعات دولتی، مسئلهٔ "دسترس عموم مردم" را مسئلهٔ اصلی ارزیابی می‌کند.

۶. این تلاشهای خشن برای جلوگیری از افشای اخبار مشکل آفرین برای دولت، پابه پای افشای زمینه سازی شده اخباری که تحت حمایت دولت بودند حرکت کردند؛ نکته‌ای که توسط ای.پی.تامپسون[3] درمروری کوبنده بر سابقهٔ حرفه‌ای روزنامه‌نگار دست راستی، چاپمن پینچر[4] مطرح شد. در این نوشته، پینچر همچون "نوعی راه آب مشترک" برای دولت در امر "نشت اسرار اداری، آبروریزیها و گوشه و کنایه‌های آنان"[5] در "آبریزگاههای فلیت استریت[6]" توصیف می‌شود[7]. تامپسون اثبات می‌کند که چنین افشای اخباری، "تمرین مقامات عالیرتبهٔ ما در حوزهٔ مدیریت اخبار"[8] است.

فصل ۷

۱. با فرض اینکه روشهای هنری فورد در دومین دههٔ قرن [بیستم] در ایالات متحده پایه‌گذاری شده این امر بسختی می‌توانست چنین باشد[9].

۲. سیدنی پولارد[10] چنین تخمین می‌زند که بین سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ تولید سرانه ناخالص داخلی بیش از ۵۰ درصد افزایش یافت، یعنی با نرخ سالانه بیش از ۲ درصد[11].

---

1. Bussiness Statistics Office
2. Office of Technology Assessment
3. E.P.Thompson
4. Chapman Pincher
5. Thompson,1980,P.113.
6. Fleet street مرکز دفاتر روزنامه‌ها در لندن-م.
7. Ibid,P.127.
8. Ibid,P.115.
9. Cf. Meyer,1981
10. Sidney Pollard
11. Pollard,1983,P.275.

۳. آرتور مارویک[1] نشان می‌دهد که بین سالهای ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۹ میانگین درآمدهای هفتگی ۱۳۰ درصد افزایش یافت؛ در طول همان دوره قیمتهای خرده فروشی فقط ۶۳ درصد افزایش پیدا کرد. به علاوه، درحالی که قیمتهای مواد غذایی و ضروری به طور منظم افزایش می‌یافت بسیاری از کالاهای مصرفی همچون اتومبیل، تلویزیون و ماشین لباس شویی در واقع کاهش قیمت پیدا کردند[2].

۴. اریک هابزباوم[3] می‌گوید که مردم انگلستان در ۱۹۵۷ در مجموع ۳۶۹ میلیون پوند بدهی قسطی داشتند که این رقم تا سال ۱۹۶۴ به حدود ۹۰۰ میلیون پوند افزایش یافت، یعنی افزایشی تقریباً ۲۵۰ درصدی[4].

۵. اوپک[5] در پایان سال ۱۹۷۳ قیمت نفت خام را بیش از ۲۰۰ درصد افزایش داد.

۶. بازار سپرده‌ها و قرضهای دلاری در خارج از ایالات متحده و بنابراین بدون تابعیت.

۷. جیمز کاری[6] می‌نویسد: تخصصی سازی انعطاف‌پذیر...به نوعی افکار هوراشیو آلگریسم[7] چپ لیبرال را ارائه می‌دهد که جدا از تجربهٔ زندگی اجتماعی - اقتصادی هوادارانش تکامل یافته است. بسیاری از سیاست گذاران ،به ویژه اساتید دانشگاه که از تخصصی سازی انعطاف‌پذیر دفاع می‌کنند در اصل خود تولید کننده- سرمایه گذارند و به اجتماعات تولیدکنندگان مشابه که به طور آزادانه شکل گرفته همان قدر متکی‌اند که به تولیدکنندگان مرتبط با دانشگاه و نظام دانشگاهی. اوراق قرضهٔ تراستها، منابع و مبادلات اطلاعاتی، پیوندهای ارتباطی و انباشتگی مادّی که هواداران تخصصی سازی انعطاف‌پذیر اغلب اوقات به آنها استناد می‌کنند تشابه چشمگیری با بسیاری از اجتماعات دانشگاهی معاصر دارد»[8].

---

1. Arthur Marwick
2. Marwick,1982,P.118.
3. Eric Hobsbawm
4. Hobsbawm,1968,P.225.
5. Organisaton of petroleum Exporting Countries
6. James Curry
7. Horatio Algerism
8. Curry,1993,P.118.

فصل ۸

۱. ترجمهٔ مستقیمی از این لفظ وجود ندارد، اما این لفظ تمایلات جنسی و اروتیسمی را برمی‌انگیزد که ترجمهٔ معمولی "خوشی" کاملاً آن را دربرنمی‌گیرد[1].

۲. در این دوران پسامدرن، شراکت آگهی‌دهندگان با مخاطبان امری معنادار است بنابراین حجم عظیمی از آگهیهایی که خود را مسخره می‌کنند و بشوخی و طعنه آمیزند این ایده را که هرکس می‌باید فقط با دیدن چیزی ترغیب به‌خریدن آن بشود به ریشخند می‌گیرند.

۳. مثال دربارهٔ فرا- واقعی به وفور یافت می‌شود. در مه ۱۹۹۴ در جایی خواندم که گردشگری در کراکوی[2] لهستان با آنچنان رونقی روبرو شده که سرمایه‌گذاران یادبودهای مربوط به قتل عام یهودیان[3] را بازسازی می‌کنند. دراینجا نیروی محرک، حافظهٔ تاریخی نیست (اگر چه غیرقابل اعتماد باشد)؛ بلکه بیشتر پاسخی به فیلم هالیوودی فهرست شیندلر است. محلهایی برای بازسازی شناسایی و ساخته می‌شوند که با بازتابی از روایت اسپیلبرگ[4] باشند (مثلاً آگهی روی تخته آگهی بیرون یک کتابفروشی از توریستها دعوت می‌کرد که "به دیدن مکانهای فیلم فهرست شیندلر" بروند).

فصل ۹

۱. ته مانده‌های مارکسیسم در نظریه‌های بل غالباً تشخیص داده شده است. ویکتور فرکیس[5] اینها را "شبه مارکسیسم" می‌نامد[6]، این مایلز[7] شکلی از "مارکسیسم عامیانه"[8]، سیمور مارتین لیپست[9] "مارکسیسمی غیرسیاسی"[10] و آندرو شونفیلد[11] "چیزهای نسبتاً آشنای

---

1. cf.Barthes,1976.

۲. Krakow، چهارمین شهر بزرگ لهستان و دارای قدمت تاریخی-م.

3. Holocaust

۴. Spielberg,1947-، کارگردان معروف امریکایی و سازندهٔ فهرست شیندلر-م.

5. Victor Ferkiss

6. Ferkiss,1979,P.74.

7. Ian Miles

8. Miles,1978,P.70.

9. Seymour Martin Lipset

10. Lipset,1981,P.22.

11. Andrew Schonfield

مارکسیستی»[1].

۲. داده‌های پیمایشی در هزینه‌های خانوادگی[2] حاکی از آن است که بین سالهای ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۱، ۱۰ درصد بالایی جمعیت، درآمد واقعی خود را تا ۶۰ درصد افزایش دادند؛ در مقابل، ۱۰ درصد پایین جمعیت دستخوش ۱۷ درصد کاهش درآمد واقعی در همان دوره بودند. آلیسا گودمن[3] و استیون وب[4] در گزارشی از موسسه تحقیقات مالی[5] که در آن روشن کردند که ۱۵ درصد درآمد ۵ درصد از بخش فقیر جمعیت بین سالهای ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۱ کاهش یافته در حالی که ۲۰ درصد بالایی جمعیت از بیش از ۵۰ درصد افزایش درآمد برخوردار بودند، این نمودارها را تأیید کردند[6]. داده هایی مشابه اینها دریکی از نشریات بنیاد راون‌تری[7] در اول سال ۱۹۹۵ گزارش شد. کاترین نیومن الگویی مشابه را در ایالات متحده تأیید می‌کند[8].

۳- مهاجرت پیوستهٔ بی چیزها از کشورهای فقیر به ویژه به سمت شهرهای جهانی، منبع مستمری برای پرکردن جای خالی بی‌طبقه‌گان است و پایین بودن دستمزدها را تضمین می‌کند. جان برگر[9] و جین مهر[10] کتابی تکان دهنده دربارهٔ تجربیات چنین گروههایی در اروپا تهیه کردند. لوس آنجلس به خصوص به خاطر آمیزه‌ای از محرومیت شدیدی که مردمان نواحی‌ای همچون امریکای مرکزی از دست آن می‌گریزند و کاهش نسبی عبور غیرقانونی از مرز کالیفرنیا،مهر و نشان مهاجرت را برخود دارد. رایف چنین تفسیر می‌کند که گر چه ایالات متحده تاریخی طولانی در پذیرش و جذب مهاجران دارد اما در کالیفرنیای جنوبی چنان است که گویی تاریخ با دور تند حرکت کرده است. این امر به برخوردهای جدی اجتماعی و فرهنگی دامن می‌زند (در مدارس لوس آنجلس به بیش از هفتاد زبان صحبت می‌شود)،یعنی آنچه که غالباً به عنوان سناریوی تیغهٔ گردان[11] تلقی می‌شود (لوس آنجلس همچون غلغلهٔ دارودسته‌های

1. Schonfield,1989,P.20.
2. Family Expenditure Survey,1994.
3. Alissa Goodman
4. Steven Webb
5. Institute of fiscal Studies
6. Goodman and webb, 1994.
7. Rowntree Foundation
8. Newman,1991.
9. John Berger
10. Jean Mohr
۱۱. Blade runner، نام فیلمی علمی و تخیلی از رایدلی اسکات براساس رمانی از فیلیپ ک. دیک که درآن هویت شخصی بشر مورد پرسش قرار می‌گیرد ـ م.

غیرآنگلوساکسون). تفسیر کاستلز دربارهٔ مهاجرت اقلیتهای قومی به شهرهای اروپایی در طول سالها آن است که این نیز به خاطر کار در شغلهای خدماتی با حداقل دستمزد بوده است. با وحدت اروپا و به لرزه افتادن هویتهای ملی، کاستلز منتظر "موجهای نژادگرایی و بیگانه ستیزی"[1] است که مستقیماً متوجه این اقلیتها می‌شود[2].

۴. مقایسه‌ها با افریقای جنوبی قبل از برقراری دموکراسی جالب است. ریچارد راینر[3] از برادفوردِ یورکشایر دربارهٔ موطن جدید خود می‌گوید: "لوس آنجلس بسیار شبیه افریقای جنوبی بود. آپارتاید توسط قانون محافظت نمی‌شد، بلکه توسط مسائل اقتصادی و جغرافیایی حفظ می‌شد و درست به همین خاطر نیرومند بود"[4]. او برای برجسته کردن ویژگیهای مشترک نژادی در هر یک از دو منطقه چنین ادامه می‌دهد که "در لوس آنجلس من به نحوی از سیاهان می‌ترسیدم که هرگز قبل از آن نترسیده بودم. من طوری رفتار می‌کردم که قاعدتاً در نیویورک یا لندن با آن رفتار از خود بیزار می‌شدم. من نژادگرا بودم"[5].

۵- توجه به این نکته جالب است که گتوی فقرا حجم زیادی از نوشته‌های علوم اجتماعی را به خود اختصاص داده، اما موفقیتهای شهر جهانی نتوانسته چنین کند. نمونه‌ای استثنایی را جان لوگان[6] و همکارانش درگزارش پژوهش ری پال[7] دربارهٔ دستمزد سطح بالای متخصصان بخش مالی توضیح داده‌اند. پال نوعی "فرهنگ هزارپوندی" را مطرح می‌کند که در آن "ارزش اخلاقی را تعداد صفرهای روی چک حقوق داوری می‌کند. نتیجهٔ منطقی اینکه، فقرا استحقاق فقرشان را دارند و به خاطر آن تحقیر می‌شوند"[8].

---

1. Castells, 1994, p.24
2. Enzensberger,1992.
3. Richard Rayner
4. Rayner,1992,P.232.
5. Ibid.
6. John Logan
7. Ray Pahl
8. Logan,1992,P.147.

Zukin, Sharon (1991 b) *Landscapes of Power: From Detroit to Disney World.* Berkeley: University of California Press.

Zukin, Sharon (1992) "The City as a Landscape of Power: London and New York as Global Financial Capitals", in Budd and Whimster (1992): 1995-223.

Wilson, David L. (1993) "Scholars Say Financial Barriers Limit Electronic Access to Federal Data", *Chronicle of Higher Education,* 17 February: A 15-17.

Wilson, David M. (1989) *The British Museum: Purpose and Politics.* British Museum Publications.

Wilson, Kevin G. (1988) *Technologies of Control: The New Interactive Media for the Home.* Madison: University of Wisconsin Press.

Wilson, William J. (1987) *The Truly Disadvantaged: Inner City Woes and Public Policy.* Chicago: University of Chicago Press.

Wilson, William J. (1991 a) "Public Policy Research and *The Truly Disadvantaged*", in Jencks and Peterson (1991): 460-481.

Wilson, William J. (1991b) "Studying Inner - City Social Dislocation: the Challenge of Public Agenda Research", *American Sociological Research,* 56: 1-14.

Wolfe, Alan (ed.) (1991) *America at Century's End.* Berkeley: University of California Press.

Woolgar, Steve (1985) "Why Not a Sociology of Machines? The Case of Sociology and Artificial Intelligence", *Sociology,* 19(4) November: 557-572.

Woolgar, Steve (1988) *Science: The Very Idea.* Chichester: Ellis Horwood.

Young, Hugo (1989) *One of Us: A Biography of Margaret Thatcher.* Macmillan.

Young, Hugo (1991) "Nothing but an Illusion of Truth", *Guardian,* 5 February.

Zuboff, Shoshana (1988) *In the Age of the Smart Machine: The Future of Work and Power.* Heinemann.

Zukin, Sharon (1988) *Loft Living: Culture and Capital in Urban Change.* 2nd edition. Hutchinson/Radius.

Zukin, Sharon (1991 a) "The Hollow Center: U.S.Cities in the Global Era", in Wolfe (1991): 245-261.

Walsh, Kevin (1992) *The Representation of the Past: Museums and Heritage in the Post-Modern World.* Routledge.

Weber, Max (1976) *The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism* (1930). Translated by Talcott Parsons. Allen and Unwin.

Webster, Frank and Robins, Kevin (1986) *Information TEchnology: A Luddite Analysis.* Norwood, NJ: Ablex.

Weizenbaum, Joseph (1984) *Computer Power and Human Reason: From Judgement to Calculation* (1976). Harmondsworth: Penguin.

Wernick, Andrew (1991) *Promotional Culture: Advertising, Ideology and Symbolic Expression.* Sage.

West, William J. (1992) *The Strange Rise of Semi-Literate England: The Dissolution of the Libraries.* Duckworth.

Westergaard, John and Resler, Henrietta (1975) *Class in a Capitalist Society: A Study of Contemporary Britain.* Heinemann.

Whitaker, Reg (1992) "Security and Intelligence in the Post-Cold War World", in Miliband and Panitch (1992): 111-130.

Wilkinson, Barry (1983) *The Shopfloor Politics of New Technology.* Heinemann.

Williams, Karel, Cutler, Tony, Williams, John and Haslam, Colin (1987) "The End of Mass Production?", *Economy and Society,* 16(3) August: 405-439.

Williams, Raymond (1961) *The Long Revolution.* Harmondsworth: Penguin.

Williams, Raymond (1980) "Advertising: The Magic System", in *Problems in Materialism and Culture.* Verso: 170-195.

Williams, William Appleman (1969) *The Roots of Modern American Empire: A Study of the Growth and Shaping of Social Consciousness in Marketplace Society.* New York: Random House.

Constable.

Tunstall, Jeremy (1983) *The Media in Britain.* Constable.

Turner, Bryan S. (ed.) (1990) *Theories of Modernity and Postmodernity.* Sage.

Turner, Bryan S. (1992) *Max Weber: From History to Modernity.* Routledge.

Turner, Stansfield (1991) "Intelligence for a New World Order", *Foreign Affairs,* 70 (4) Fall: 150-166.

Turner, Stuart (1987) *Practical Sponsorship.* Kogan Page.

Twitchell, James B. (1992) *Carnival Culture: The Trashing of Taste in America.* New York: Columbia University Press.

Tyler, Rodney (1987) *Campaign! The Selling of the Prime minister.* Grafton Books.

Urry, John (1990) *The Tourist Gaze: Leisure and Travel in Contemporary Societies.* Sage.

Useem, Michael (1984) *The Inner Circle: Large Corporations and the Rise of Business Political Activity in the US and UK.* New York: Oxford Univerisity Press.

Useem, Michael (1985) "The Rise of the Political Manager", *Sloan Management Review,* 27 (Fall): 15-26.

Useem, Michael and Karabel, Jerome (1986) "Pathways to Top Corporate Management", *American Sociological Review,* 51 (April): 184-200.

Usherwood, Bob (1989) *Public Libraries as Public Knowledge.* Library Association.

Varis, Tapio (1985) *International Flow of Televesion Programmes.* Paris: UNESCO (Reports and Papers on Mass Communication, no. 100).

Vattimo, Gianni (1992) *The Transparent Society* (1989). Translated by David Webb. Cambridge: Polity.

Venturi, Robert (1972) *Learning From Las Vegas.* Cambridge, MA.: MIT Press.

Virilio, Paul (1986) *Speed and Politics.* Translated by M. Polizotti. New York: Semiotext (e).

Thorn-EMI (1980) *Annual Report.* Thorn - EMI.

Toffler, Alvin (1980) *The Third Wave.* Collins.

Toffler, Alvin (1990) *Powershift: Knowledge, Wealth, and Violence at the Edge of the 21 st Century.* New York: Bantam.

Tomlinson, John (1991) *Cultural Imperialism: A Critical Introduction.* Pinter.

Totterdell, Barry (ed.) (1978) *Public Library Purpose: A Reader.* Clive Bingley.

Touraine, Alain (1971) *The Post - Industrial Society: Tomorrow"s Social History; Classes, Conflicts and Culture in the Programmed Society.* New York: Wildwood House.

Townsend, Peter (1981) "By Restricting the Flow of Information, the Government is Restricting the Right to Free and Open Discussion of the Industrial, Economic and Social Conditions of Britain", *Guardian,* 15 July: 15.

Townsend, Peter (1985) "Surveys of Poverty to Promote Democracy", in Bulmer (1985), ch. 13: 228-235.

Traber, Michael and Nordenstreng, Kaarle (eds) (1992) *Few Voices, Many Worlds: Towards a Media Reform Movement.* World Association for Christian Communication.

Tracey, Michael (1978) *The Production of Political Television.* Routledge.

Tracey, Michael (1983) *The Incorporation of America: Culture and Society in the Gilded Age.* New York: Hill and Wang.

Tully, Mark (1993) "Speech to Radio Academy Festival", transcribed in *Guardian,* 14 July: 6.

Tumber, Howard (1993a) ""Selling Scandal": Business and the Media", *Media, Culture and Society,* 15: 345-361.

Tumber, Howard (1993b) ""Taming the Truth", *British Journalism Review,* 4 (1): 37-41.

Tunstall, Jeremy (1977) *The Media are American: Anglo - American Media in the World.*

(1989): 18-32.

Smythe, Dallas W. (1981) *Dependency Road: Communications, Capitalism, Consciousness, and Canada.* Norwood, NJ: Ablex.

Snoddy, Raymond (1986) "An Information Revolution", *Financial Times,* 24 March : 13.

Social Trends (1992) 22. HMSO.

Steinfels, Peter (1979) *The Neoconservatives.* New York: Simon and Schuster.

Stephen, Andrew (1992) "Flames on Streets of LA", *Observer,* 3 May: 17.

Stigler, George J. (1961)," The Economics of Information", *Journal of Political Economy,* 69(3) June: 213-225.

Stiglitz, Joseph E. (1985) "Information and Economic Analysis: A Perspective", *The Economic Journal (Supplement),* 95: 21-41.

Stonier, Tom (1990) *Information and the Internal Structure of the Universe: An Exploration into Information physics.* Springer - Verlag.

Stonier, Tom (1983) *The Wealth of Information: A Profile of the Post - Industrial Economy.* Thames Methuen.

Swingewood, Alan (1977) *The Myth of Mass Culture.* Macmillan.

Taylor, A. J. P. (1965) *English History,* 1914-1945. Oxford University Press.

Taylor, F. W. (1947) *Scientific Management.* New York: Harper and Brothers.

Taylor, Mark C. and Saarinen, Esa (1994) *Imagologies: Media Philosophy.* Routledge.

Tedlow, Richard S. (1979) *Keeping the Corporate Image: Public Relations and Business, 1900-1950.* Greenwich, CT: Jai Press.

Terkel, Studs (1977) *Working: People Talk About What They Do All Day and How They Feel About What They Do.* Harmondsworth: Penguin, Peregrine Books.

Thompson, Edward P. (1978) *The Poverty of Theory and Other Essays.* Merlin.

Thompson, Edward P. (1980) *Writing by Candlelight.* Merlin.

October-November: 375-380.

Shils, Edward (1975) *Center and Periphery: Essays Macrosociology.* Chicago: University of Chicago Press.

Sinclair, John (1987) *Images Incorporated: Advcertising as Industry and Ideology.* Croom Helm.

Singelmann, Joachim (1978a) "The Sector Transformation of the Labor Force in Seven Industrialized Countries, 1920-1970", *American Journal of Sociology,* 83(5): 1224-1223.

Singelmann, Joachim (1978b) *From Agriculture to Services: The Transformation of Industrial Employment.* Beverly Hills: Sage.

Sklair, Leslie (1990) *Sociology of the Global System.* Hemel Hempstead: Harvester Wheatsheaf.

Sklar, Martin J. (1988) *The Corporate Reconstruction of American Capitalism, 1980-1916.* Cambridge University Press.

Sloan, Alfred P. (1965) *My Years with General Motors* (1973). Pan.

Smart, Barry (1992) *Modern Conditions, Postmodern Controversies.* Routledge.

Smith, Anthony (1976) *The Shadow in the Cave: A Study of the Relationship between the Broadcaster, his Audience and the State (1973).* Quartet.

Smith, Anthony (1980) *The Geopolitics of Nations.* Oxford: Blackwell.

Smith, C. (1989) "Flexible Specialization, Automation and Mass Production", *Work, Employment and Society,* 3 (2) : 203-220.

Smith, David J. (ed.) (1992) *Understanding the Underclass.* Policy Studies Institute.

Smith, Michael P. and Feagin, Joe R. (eds) (1987) *The Capitalist City: Global Restructuring and Community Politics.* Oxford: Blackwell.

Smith, Roger B. (1989) "A CEO"s Perspective of his Public Relations Staff", in Cantor

Scott, Allen J. and Storper, Michael (eds) (1986) *Production, Work, Territory: The Geographical Society.* New York : Basic Books.

Scott, Allen J. and Storper, Michael (eds) (1986) *Production, Work, Territory: Geographical Anatomy of Industrial Capitalism.* Boston: Allen and Unwin.

Seabrook, Jeremy (1978) *What Went Wrong? Working People and the Ideals of the Labour Movement.* Gollancz.

Seabrook, Jeremy (1982a) *Unemployment.* Quartet.

Seabrook, Jeremy (1982b) *Working - Class Childhood.* Gollancz.

Seabrook, Jeremy (1988a) *The Leisure Society.* Oxford: Blackwell.

Seabrook, Jeremy (1988b) *The Race for Riches: The Human Cost of Wealth.* Basingstoke: Marshall Pickering.

Seabrook, Jeremy (1990) *The Myth of the Market: Promises and Illusions.* Bideford, Devon: Green Books.

Sennett, Richard (1970) *The Uses of Disorder: Personal Identity and City Life.* Allen Lane.

Servan-Schreiber, Jean-Jacques (1968) *The American Challenge.* New York: Atheneum.

Shaiken, Harley (1985) *Work Transformed: Automation and in the Computer Age.* New York: Holt, Rinehart and Winston.

Shannon, Claude and Weaver, Warren (1964) *The Mathematical Theory of Communication.* Urbana: University of Illinois Press; first published 1949.

Sharp, Margaret (ed.) (1985) *Europe and the New Technologies: Six Case Studies in Innovation and Adjustment.* Pinter.

Sharpe, Richard (n. d., c. 1990) *The Computer World: Lifting the Lid off the Computer Industry.* TV Choice/kingston College of Further Education.

Shaw, Roy (1990) "An Adjunct to the Advertising Business?", *Political Quarterly,* 61(4)

New York: Oxford University Press.

Schiller, Herbert I. (1989b) "Communication in the Age of the Fortune 500: An Interview with Herbert Schiller", *Afterimage,* November.

Schiller, Herbert I. (1990a) "Democratic Illusions: An Interview with Herbert Schiller", *Multinational Monitor,* 11 (6) June: 19-22.

Schiller, Herbert I. (1990b) "An Interview with Herbert Schiller", *Comnotes,* Department of Communication, University of California San Diego, 4 (2) Winter: 1-5.

Schiller, Herbert I. (1991a) "Public Information Goes Corporate", *Library Journal,* 1 October: 42-45.

Schiller, Herbert I. (1991b) "My Graduate Education [1946-48], Sponsored by the US Military Government of Germany", in Hickethier and Zielinski (1991): 23-29.

Schiller, Herbert I. (1992) "The Context of Our Work", *Societe Francaise des Sciences de l"Information et de la Communication.* Huitieme Congres National, Lille, 21 May: 1-6.

Schiller, Herbert I. and Phillips, Joseph (eds) (1970) *Super-State: Readings in the Military Industrial Complex. Urbana:* University of Illionois Press.

Schiller, Herbert I.. Mahoney, Eileen, Alexander, Laurien, Roach, Colleen and Anderson, Robin (1992) *The Ideology of International Communications.* New York: Institute for Media Analysis.

Schlesinger, Philip (1987) *Putting "Reality" Together:* BBC News. 2nd edition. Methuen.

Schlesinger, Philip (1991) *Media, State and Nation: Politica Violence and Collective Identities.* Sage.

Schonfield, Andrew (1969) "Thinking about the Future", *Encounter,* 32 (2): 15-26.

Schudson, Michael (1984) *Advertising, The Uneasy Persuasion: Its Dubious Impact on American Society.* New York: Basic Books.

Schiller, Dan (1982) *Telematics and Government.* Norwood, NJ: Ablex.

Schiller, Herbert I. (1969) *Mass Communications and American Empire.* New York: Augustus M. Kelley.

Schiller, Herbert I. (1973) *The Mind Managers.* Boston: Beacon Press.

Schiller, Herbert I. (1976) *Communication and Cultural Domination.* New York: International Arts and Sciences Press.

Schiller, Herbert I. (1981) *Who Knows: Information in the Age of the Fortune 500.* Norwood, NJ: Ablex.

Schiller, Herbert I. (1983 a) "The Communications Revolution: Who Benefits?", *Media Development,* 4: 18-20.

Schiller, Herbert I. (1983b) "The World Crisis and the New Information Technologies", *Columbia Journal of World Business,* 18 (1) Spring: 86-90.

Schiller, Herbert I. (1984a) "New Information Technologies and Old Objectives", *Science and Public policy,* December: 382-383.

Schiller, Herbert I. (1984b) *Information and the Crisis Economy.* Norwood, NJ: Ablex.

Schiller, Herbert I. (1985a) "Beneficiaries and Victims of the Information Age: The Systematic Diminution of the Public"s Supply of Meaningful Information", *Papers in Comparative Studies,* 4: 185-192.

Schiller, Herbert I. (1985b) "Breaking the West"s Media Monopoly", *The Nation,* 28 December, 1985/4 January, 1986: 708-710.

Schiller, Herbert I. (1987) "Old Foundations for a New (Information) Age", in Schement and Lievroux (1987), ch. 2: 23-31.

Schiller, Herbert I. (1988) "Information: Impormation: Important Issue for "88", *The Nation,* 4-11 July: 1, 6.

Schiller, Herbert I. (1989a) *Culture, Inc.: The Corporate Takeover of Public Expression.*

16-17.

Sassen, Saskia (1991) *The Global City: New York, London, Tokyo.* Princeton, NJ: Princeton University Press.

Sassen - Koob, Saskia (1987) "Growth and Informalization at the Core: A Preliminary Report on New York City", in Smith and Feagin (1987), ch. 6: 138-154.

Saunders, Peter (1990) *A Nation of Home Owners.* Unwin Hyman.

Sayer, Andrew (1989) "Post-Fordism in Question", *International Journal of Urban and Regional Research,* 13 (4): 666-693.

Sayer, Andrew and Walker Richard (1992) *The New Social Economy: Reworking the Division of Labor.* Cambridge, MA: Blackwell.

Scannell, Paddy (1992) "Public Service Broadcasting and Modern Public Life", in Scannell, *et al.* (1992): 278-292. First published in 1989 in *Media, Culture and Society,* 11(2): 135-166.

Scannell, Paddy and Cardiff, David (1991) *A Social History of British Broadcasting, Vol. 1, 1922-1939: Serving the Nation.* Oxford: Blackwell.

Scannell, Paddy, Schlesinger, Philip and Sparks, Colin (eds) (1992) *Culture and Power: A "Media, Culture and Society" Reader.* Sage.

Schement, Jorge R. and Lievroux, Leah (eds) (1987) *Competing Visions, Complex Realities: Aspects of the Information Society.* Norwood, NJ: Ablex.

Schiller, Anita R. and Schiller, Herbert I. (1982) "Who Can Own What America Knows?", *The Nation,* 17 April: 461-463.

Schiller, Anita R. and Schiller, Herbert I. (1986) "Commercializing Information", *The Nation,* 4 October: 306-309.

Schiller, Anita R. and Schiller, Herbert I. (1988) "Libraries, Public Access to Information and Commerce", in Mosco and Wasko (1988), ch. 8: 146-166.

Robinson, Glen O. (ed.) (1978) *Communications for Tomorrow: Policy Perspectives for the 1980s.* New York: Praeger.

Rosenau, Pauline Marie (1992) *Post-Modernism and the Social Sciences: Insights, Inroads, and Intrusions.* Priceton, NJ: Princenton University Press.

Ross, Andrew (1991) *Strange Weather: Culture, Science and Technology in the Age of Limits.* Verso.

Ross, George (1974) "The Second Coming of Danial Bell", in Miliband and Saville (1974): 331-348.

Roszak, Theodore (1986) *The Gult Information: The Folklore of Computers and the True Art of Thinking.* Cambridge: Lutterworth Press.

Rowntree Foundation (1995) *Inquiry into Income and Wealth.* York: Joseph Rowntree Foundation, February.

Rubin, Michael Rogers and Huber, Mary Taylor (1986) *The Knowledge Industry in the United States, 1960-1980.* New Haven: Yale University Press.

Rubin, Michael Rogers and Taylor, Mary (1981) "The US Information Sector and GNP: An Input-Outpu Study", *Information Processing and Management,* 17(4) June: 163-194.

Rule, James B. (1973) *Private Lives and Public Surveillance.* Allen Lane.

Runciman, W. G. (1990) "How many Classes are there in Contemorary British Society?", *Sociology,* 24 (3): 377-396.

Rusbridger, Alan (1987) "Charge of the Write Brigade". *Guardian,* 7 January.

Rustin, Milke (1990) "The Politics of post-Fordism: The Trouble with "New Times", *New Left Review,* 175 (May-June) : 54-77.

Sabel, Edward W. (1991) *The World, the Text, and the Critic* (1984) Vintage.

Samuel, Raphael (1992) "No Mythic Golden Age", *New Statesman and Society,* 6 March:

April.

Raphael, Adam (1990) "What Price Democracy?", *Observer* (colour supplement), 14 October: 7-47.

Rayner, D. (1981) *Sir Derek Rayner"s Report to the Prime Minister.* Central Statistical Office.

Rayner, Richard (1992) "Los Angeles", *Granta,* 40: 227-254.

Reith, J. C. W. (Lord) (1949) *Into the Wind.* Hodder ans Stoughton.

Report by the Minister for the Arts on Library and information Matters during 1983 (1983) Cmnd 9109. HMSO.

Richelson, Jeffrey T. and Ball, Desmond (1986) *The Ties That Bind: Intelligence Cooperation Between the UK/USA Countries.* Allen and Unwin.

Rieff, David (1991) *Los Angeles: Capital of the third World.* Phoenix.

Robins, Kevin (1991 a) "Prisoners of the City: Whatever Could a Postmodern City Be?", *New Formations,* 15 (December): 1-22.

Robins, Kevin (ed.) (1992) *Understanding Information: Business, Technology and Geography.* Belhaven Press.

Robins, Kevin and Webster, Frank (1985) ""The Revolution of the Fixed Wheel": Information, Technology and Social Taylorism", in Drummond and Paterson (1985): 36-63.

Robins, Kevin and Webster, Frank (1986) "The Media, the Military and Censorship", Screen, 27(2) March - April: 57-63.

Robins, Kevin and Webster, Frank (1986) *The Technical Fix: Education, Computers and Industry.* Macmillan.

Robins, Kevin, Webster, Frank and Pickering, Michael (1987) "Propaganda, Information and Social Control", in Hawthorn (1987): 1-17.

Pollert, Anna (ed.) (1990) *Forewell to Flexibility*. Oxford: Blackwell.

Pope, Daniel (1983) *The Making of Modern Advertising*. New York: Basic Books.

Porat, Marc Uri (1977 a) *The Informationa Economy : Definition and Measurement* (OT Special Publication 77-12 (1)). Washington, DC: US Department of Commerce, Office of Telecommunications, May. (Contains executive summary and major findings of the study).

Porat, Marc Uri (1977 b) *The Information Economy: Sources and Mehtods for Measuring the Primary Information Sector (Detailed Industry Reports)*. OT Special Publication 77-12 (2). Washington, DC: US Department of Commerce, Office of Telecommunications, May.

Porat, Marc Uri (1978) "Communication Policy in an Information Society", in Robinson (1978): 3-60.

Poster, Mark (1990) *The Mode of Information: Poststructuralism and Social Context*. Cambridge: Polity.

Poster, Mark (1994) "The Mode of Information and Postmodernity", in Crowley and Mitchell (1994): 173-192.

Potter, David (1954) *People of Plenty: Economic Abundance and the American Character*. Chicago: University of Chicago Press.

Potter, Dennis (1994) *Seeing the Blossom: Two Interviews and a Lecture*. Faber and Faber.

Preston, William, Herman, Edward S. and Schiller, Herbert I. (1989) *Hope and Folly: The United States and UNESCO, 1945-1985*. Minneapolis: University of Minnesota Press.

Raban, Jonathan (1974) *Soft City*. Fontana.

Raphael, Adam (1989) "Members Who Lobby in their Own Interest", *Observer*, 16

Penn, Roger (1990) *Class, Power and Technology; Skilled Workers in Britain and America.* Cambridge: Polity.

Perkin, Harold (1990) *The Rise of Professional Society: Britain Since 1880.* Routledge; first published 1989.

Phillips, Melanie (1988) "Hello to a Harsh Age of Cold Economies, Farewell New Society", *Guardian,* 26 February.

Phillips, Melanie (1989) "Standing Up to be Counted", *Guardian,* 8 December.

Phillips, Melanie (1990) "Statistics and the Poverty of Integrity", *Guardian,* 27 July.

Phillips, Melanie (1991) "Private Lies and Public Servants", *Guardian,* 9 January: 21.

Phillips, Melanie (1993) "The Lost Generation", *Observer,* 17 October: 23.

Phillips, Melanie, Huhne, Christopher and Fairhall, David (1989) "How Cards are Stacked", *Guardian,* 15 March: 21.

Pianta, Mario (1988) *New Technologies Across the Atlantic: US Leadership or European Autonomy?* Hemel Hempstead: Harvester Wheatsheaf.

Pick, Daniel (1993) *War Machine: The Rationalisation of Slaughter in the Moders Age.* New Haven and London: Yale University Press.

Pilger, John (1991 a) "Video Nasties", *New Statesman and Society,* 25 January: 6-7.

Pilger, John (1991 b) "Information is Power", *New Statesman and Society,* 15 November: 10-11.

Pilger, John (1992) *Distant Voices.* Vintage.

Piore, Michael and Sabel, Charles (1984) *The Second Industrial Divide.* New York: Basic Books.

Pollard, Sidney (1983) *The Development of the British Economy,* 1914-1980. 3rd edition. Edward Arnold.

Pollert, Anna (1988) "Dismantling Flexibility", *Capital and Class,* 34 (Spring): 42-75.

OECD (1986) *Trends in the Information Economy.* ICCP Series, No. 11: 42 pages. Paris: OECD.

OECD (1986) *Trends in the Information Economy.* ICCP Series, no. 11: 42 pages. Paris: OECD.

OECD (1988) *The Telecommunications Industry: Challenges of Structural Change.* Paris: OECD.

OECD (1991) *Universal Service and Rate Restructuring in Telecommunications.* ICCP Series, no. 23. Paris: OECD.

OECD (1993a) *Financial Market Trends.* No. 56. Paris: OECD.

OECD (1993b) *Labour Force Statistics,* 1971-1991. Paris: OECD.

Oettinger, Anthony G. (1980) "Information Resources: Knowledge and Power in the 21st Century", *Science,* 209, 4 July: 191-198.

Office of Arts and Libraries (1988) *Financing our Library Services: Four Subjects for Debate: A Consultative Paper.* Cmnd. 324. HMSO.

Office of Technology Assessment (1988) *Informing the Nation: Federal Information Dissemination in an Electronic Age.* Washington, DC: US Congress, October.

Office of Technology Assessment (1990) *Critical Connections: Communications for the Future.* Washington, DC: US Congress, January.

Ohmae, Kenichi (1993) "The Rise of the Regional State", *Foreign Affairs,* 72(2) Spring: 78-87.

Pahl, Raymond E. (1988) "Some Remarks on Informal Work, Social Polarization and the Social Structure", *International Journal of Urban and Regional Research,* 12(2) June: 247-266.

Peacock, Professor Alan (1986) (chairman) *Report of the Committee on Financing the BBC.* Cmnd 9824. HMSO.

Newby, Howard (1987) *Country Life: A Social History of Rural England.* Weidenfeld and Nicolson.

Newman, Karin (1986) *The Selling of British Telecom.* Holt, Rinehart and Winston.

Newman, Katherine S (1991), "Uncertain Seas: Cultural Turmoil and The Domestic Economy", in Wolfe (1991): 112-130.

"New Times" (1988) *Marxism Today,* October: 3-33.

Nguyen, Godefroy Dang (1985) "Telecommunications: A Challenge to the Old Order", in Sharp (1985): 87-133.

Noam, Eli (1992) *Telecommunications in Europe.* New York: Oxford University Press.

Noble, David F. (1997) *America by Design: Science, Technology and the Rise of Corporate Capitalism.* New York: Knopf.

Noble, David F. (1984) *Forces of Production: A Social History of Industrial Automation.* New York: Knopf.

Nordenstreng, Kaarle (1984) *The Mass Media Declaration of UNESCO.* Norwood, NJ: Ablex.

Nordenstreng, Kaarle and Varis, Tapio (1974) *Television Traffic: A One-Way Street?* Paris: UNESCO (Reports and Papers on Mass Communication, no. 70).

Norman, Peter (1993) "Survey of IMF World Economy and Finance", *Financial Times,* 24 September.

Norris, Christopher (1990) *What's Wrong With Postmodernism: Critical Theory and the Ends of Philosophy.* Hemel Hempstead: Harvester Wheatsheaf.

Norris, Christopher (1992) *Uncritical Theory: Postmodernism, Intellectuals and the Gulf War.* Lawrence and Wishart.

Northcott, Jim and Walling, Annette (1989) *The Impact of Microelectronics.* Pinter

OECD (Organisation for Economic Co-Operation and Development) *(1981) Information Activities, Electronics and Telecommunications) Activities: Impact on Employment, Growth and Trade.* ICCP (Information, Computer Communications Policy Series), Vol. 1: 139 pages. Paris: OECD.

Industries", in Gurevitch *et al.* (1982): 118-150.

Murdock, Graham (1990) "Redrawing the Map of the Communications Industries: Concentration and Ownership in the Era of Privatization", in Ferguson (1990), ch. 1: 1-15.

Murdock, Graham and Golding, Peter (1974)" For a Political Economy of Mass Communications", in Miliband and Saville (1974): 205-234.

Murdock, Graham and Golding, Peter (1977a) "Capitalism, Communication and Class Relations", in Curran *et al.* (1977): 12-43.

Murdock, Graham and Golding, Peter (1977b) "Beyond Monopoly - Mass Communications in a Age of Conglomerates", in Beharrell and Philo (1977): 93-117.

Murrary, Charles (1984) *Losing Ground: American Social Policy, 1950-1980.* New York: Basic Books.

Murray, Charles (1989) "Underclass", *Sunday Times Magazine,* 26 November: 26-44.

Murray, Fergus (1987) "Flexible Specialization in the Third Italy", *Capital and Class,* 33: 84-95.

Murray, Robin (ed.) (1981) *Multinationals beyond the Market: Intra-Firm Trade and the Control of Transter Pricing.* Brighton: The New Economic Order", *Marxism Today,* November: 28-32.

Naisbitt, John (1984) *Megatrends: Ten New Directions Transforming Our Lives.* Futura.

Neil, Andrew (1983) "The Information Revolution: the New Freedom Will Mean the End of Old-fashioned Capitalism and Socialism", *The Listener,* 23 June: 2-4, 22.

Newby, Howard (1979) *The Deferential Worker: A Study of Farm Workers in East Anglia* (1977). Harmondsworth: Penguin.

Newby, Howard (1985) *Green and Pleasant Land? Social Change in Rural England.* 2nd edition. Wildwood House.

Policy Issues. Policy Studies Institute.

Morgan, Kenneth O. (1990) *The People"s Peace: British History, 1945-1989.* Oxford University Press.

Morris, Meaghan (1992) "The Man in the Mirror: David Harvey"s "Condition" of Postmodernity", *Theory, Culture and Society,* 9(1) February: 253-279.

Morrison, David E. and Tumber, Howard (1988) *Journalists at War: The Dynamics of News Reporting during the Falklands Conflict.* Sage.

Mosco, Vincent (1982) *PUshbutton Fantasies: Critical Perspectives on Videotex and Information Technology.* Norwood, NJ: Ablex.

Mosco, Vincent (1989) *The Pay-Per Society: Computers and Communications in the Information Age: Essays in Critical Theory and Public Policy.* Toronto: Garamond Press.

Mosco, Vincent and Wasko, Janet (eds) (1984) *The Critical Communications Review,* vol. 2: *Changing Patterns of Communications Control.* Norwood, NJ: Albex.

Mosco, Vincent and Wasko, Janet (eds) (1988) *The Political Economy of Information.* Madison: University of Wisconsin Press.

Moser, Sir Claus (1980) "Statistics and Public Policy", *Journal of Royal Statistical Society A.* 143 Part 1: 1-31.

Mowlana, Hamid, Gerbner, George and Schiller, Herbert I. (eds) (1992) *Triumph of the Image: The Media"s War in the Persian Gulf- A Global Perspective.* Boulder, CO: Westview Press.

Muirhead, Bill (1987) "The Case for Corporate Identity", *Observer,* 25 October.

Mulgan, Geoff J. (1991) *Communication and Control: Networks and the New Economies of Communication.* Cambridge: Polity.

Murdock, Graham (1982) "Large Corporations and the Control of the Communications

Ford Motor Company, 1908-1921. Albany: State University of New York Press.

Meyrowitz, Joshua (1985) *No Sense of Place: The Impact of Electronic Media on Social Behavior.* New York: Oxford University Press.

Middlemas, Keith (1979) *Politics in Industrial Society: The Experience of the British System since* 1911. Andre Deutsch.

Miles, Ian (1978) "The Ideologies of Futures", in Fowles (1978): 67-97.

Miles, Ian (1991) "Measuring the Future: Statistics and the Information Age", Futures, 23 (9) November: 915-934.

Miles, Ian et al. (1990) *Mapping and Measuring the Information Economy.* Boston Spa: British Library Research and Development Department.

Miliband, Ralph (1974) *The State in Capitalist Society* (1969) Quartet.

Miliband, Ralph (1985) "The New Revisionism in Britain", *New Left Review,* 150 (March - April): 5-26.

Miliband, Ralph and Panitch, Leo (eds) (1992) *Socialist Register 1992.* Merlin Press.

Miliband, Ralph and Saville, John (eds) (1974) *Socialist Register 1973.* Merling Press.

Ministry of Defence (1983) *The Protection of Military Information: Report of the Study Group on Censorship.* Cmnd 9122. HMSO, December.

Ministry of Defence (1985) *The Protection of Military Information: Government Response to the Report of the Study Group on Censorship.* Cmnd 9499. HMSO, April.

Mollenkopf, John H. and Castells, Manuel (1991) *Dual City: Restructuring New York.* New York: Russell Sage Foundation.

Monk, Peter (1989) *Technological Change in the Information Economy.* Pinter.

Monopolies and Mergers Commission (1986) *British Telecommunications PLC and Mitel Corporation: A Report on the Proposed Merger.* Cmnd 9715. HMSO, January.

Moore, Nick and Steele, Jane (1991) *Information-Intensive Britain: An Analysis of the*

Martin, Bernice (1992) "Symbolic Knowledge and Market Forces at the Frontiers of Postmodernism: Qualitative Market Researchers (Britain)", in Kellner and Berger (1992): 111-156.

Martin, James (1978) *The Wired Society.* Englewood Cliffs, NJ: Prentice-Hall.

Martin, William J. (1988) "The Information Society - Idea or Entity?", *Aslib Proceedings,* 40(11/12) Novemeber - December : 303-309.

Marwick, Arthur (1982) *British Society since 1945.* Harmondsworth: Penguin.

Marx, Gary T. (1988) *Undercover: Police Surveillance in American.* Berkeley: University of California Press.

Massey, Doreen (1991) "Flexible Sexism", *Environment and Planning D: Society and Space,* 9(1) March: 31-57.

Massiter, Cathy (1985) "The Spymasters Who Broke Their Own Rules", Guardian, 1 March: 13.

Mattelart, Armand (1979) *Multinational Corporations and the Control of Culture: The Ideological Apparatuses of Imperialism.* Brighton: Harvester.

Mattelart, Armand (1991) *Advertising International: The Privatisation of Public Space.* Translated by Michael Chanan. Comedia.

Mattera, Philip (1985) *Off the Books: The Rise of the Underground Economy. Pluto.*

Mayhew, Henry (1971) *The Unknown Mayhew: Selections from the Morning Chronicle,* 1849-50. Edited by E. P. Thompson and Eileen Yeo. Merlin Press.

Melody, William H. (1987) "Information: An Emergine Dimension of Institutional Analysis", *Journal of Economic Issues,* 21(3) September: 1313-1339.

Mercer, Derrik, Mungham, Geoff and Williams, Kevin (1987) *The Fog of War: The Media on the Battlefield.* Heinemann.

Meyer, Stephen, III (1981) *The Five Dollar Day: Management and Social Control in the*

Machlup, Fritz and Mansfield, Una (eds) (1983) *The Study of Information.* New York: Wiley: McKendrick, Neil, Brewer, John and Plumb, J. H. (1982) *The Birth of a Consumer Society: The Commercialization of Eighteenth - Century England.* Hutchinson.

MacKenzie, Donald A. (1990) *Inventing Accuracy: A Historical Sociology of Nuclear Missile Guidance. Cambridge,* MA.: MIT Press.

McPhail, Thomas L. (1987) *Electronic Colonialism: The Future of International Broadcatsting and Communication.* 2nd edition. Beverly Hills: Sage.

Madge, Tim (1989) *Beyond the BBC: Broadcasters and the Public in the 1980s.* Macmillan.

Mann, Kirk (1992) *The Making of an English "Underclass".* Milton Keynes: Open University Press.

Manwaring - White, Sarah (1983) *The Policing Revolution: Police Technology, Democracy and Liberty in Britain.* Brighton: Harvester.

Marchand, Roland (1985) *Advertising the American Dream: Making Way for Modernity, 1920-1940. Berkeley:* University of California Press.

Marcuse, Peter (1989) ""Dual Citty": A Muddy Metaphor for a Quartered City", *International Journal of Urban and Regional Research,* 13(4): 697-708.

Markusen, Ann and Gwiasda, Vicky (1994) "Multipolarity and the Layering of Urban Functions in World Cities: New York"s Struggle to Stay on Top", *International Journal of Urban and Regional Research,* 18 (2) June: 167-190.

Marschak, Jacob (1968), "Richard T. Ely Lecture: Economics of Inquiring, Communicating, Deciding", *American Economic Review,* 58(2) May: 1-18.

Marshall, T. H. (1973) *Class, Citizenship and Social Development.* Westport, CT: Greenwood Press.

Lumek, Roberta (1984) "Information Technology and Libraries", *Library Management, 5* (3): 1-60.

Lynd, Robert S. and Hanson, A. C. (1933) "The People as Consumers", in *President's Research Committee on Social Trends: Recent Social Trends in the United States.* McGraw Hill: 857-911.

Lyon, David (1988) *The Information Society: Issues and Illusions.* Cambridge: Polity.

Lyotard, Jean- Francois (1984) *The Postmodern Condition: A Report on Knowledge* (1979).

Lyotard, Jean - Francois (1993) *Political Writings.* Translated by Bill Readings and Kevin Paul Geiman. UCL Press.

Maasoumi, Esfandias (1987) "Information Theory", in Eatwell *et al.* (1987): 846-851.

MacCabe, Colin and Stewart, Olivia (eds) (1986) *The BBC and Public Service Broadcasting. Manchester:* Manchester University Press.

Macey, David (1994) *The Lives of Michel Foucault (1993).* Vintage.

McGarry, Kevin J. (1981) *The Changing Context of Information.* Clive Bingley.

McGregor, Alan and Sproull, Alan (1992) "Employers and the Flexible Workforce", *Employment Gazette,* 100 (5) May: 225-234.

Machlup, Fritz (1962) *The Production and Distribution of Knowledge in the United States.* Priceton: NJ: Princeton University Press.

Machlup, Fritz (1980) *Knowledge: Its Creation, Distribution, and Economic Significance, Vol. I: Knowledge and Knowledge Preoduction.* Princeton: NJ: Princeton University Press.

Machlup, Fritz (1984) *Knowledge: Its Creation, Distribution, and Economic Significance, Vol. III: The Economics of Information and Human Capital.* Princeton: NJ: Princeton University Press.

Banta Publishing Company (the Eleusis of Chi Omega, 43 1, Part 2).

Lasswell, Harold D. (1977) "The Vocation of Propaganidists" (1934), in Lasswell, Harold D., *On Political Sociology.* Chicago: University of Chicago Press.

Laudon, Kenneth C. (1986) *Dossier Society: Value Choices in the Design of National Information Systems.* New York: Columbia University Press.

Lawson, Hilary (1989) Narrator and Director, *Cooking the Books.* Channel 4 TV programme in *Dispatches series,* broadcast 26 April (First shown Autumn 1988).

Lebergott, Stanley (1993) *Pursuing Happiness: American Consumers in the 20th Century.* Princeton, NJ: Princeton University Press.

Leigh, David and Lashmar, Paul (1985) "The Blacklist in Room 105", *Observer, 15 August: 9.*

Leiss, William, Kline, Stephen and Jhally, Sut (1986) *Social Communication in Advertising: Persons, Products and Images of Well- Being.* Toronto: Methuen.

Lewis, Dennis A. and Martyn, John (1986 "An Appraisal of National Information Policy in the United Kingdom". *Aslib Proceedings,* 38 (1) January: 25-34.

Library Association (1983) *Code of Professional Conduct.* Library Association.

Liebowitz, Nathan (1985) *Daniel Bell and the Agony of Modern Liberalism.* Westport, CT: Greenwood Press.

Lippmann, Walter (1922) *Public Opinion.* Allen and Unwin.

Lipset, Seymour Martin (1981) "Whatever Happened to the Proletariat? An Historic Mission Unfulfilled", *Encounter,* 56 (6) June: 18-34.

Locksley, Gareth (1984) "Public May Lose Out Over BT Share Issue", Computing, 29 November: 36.

Logan, John, Taylor- Gooby, Peter and Reuter, Monika (1992) "Poverty and Income Equality". in Fainstein *et al.* (1992), ch. 5: 129-150.

Kroker, Arthur, Kroker, Marilouise and Cook, David (1989) *Panic Encyclopedia: The Definitive Guide to the Postmodern Scene.* Macmillan.

Kumar, Krishan (1977) "Holding the Middle Ground: the BBC, the Public and the Professional Broadcaster", in Curran *et al.* (1977), pp. 231-248.

Kumar, Krishan (1978) *Prophecy and Progress: The Sociology of Industrial and Post Industrial Society.* Allen Lane.

Kumar, Krishan (1986) "Public Service Broadcasting and the Public Interest", in MacCabe and Stewart (1986): 46-61.

Kumar, Krishan (1987) *Utopia and Anti- Utopia in Modern Times.* Oxford: Blackwell.

Kumar, Krishan (1992) "New Theories of Industrial Society", in Brown and Lauder (1992): 45-75.

Labour Research (1983) "Multinationals Better at Exporting Jobs than Goods", 72 (4) April: 97-99.

Lamberton, Donald M. (ed.) (1971) *Economics of Information and Knowledge: Selected Readings.* Harmondsworth: Penguin.

Landes, David S. (1969) *The Unbound Prometheus: Technological Change and Industrial Development from 1750 to the Present.* Cambridge University Press.

Lasch, Christopher (1985) *The Minimal Self: Psychic Survival in Troubled Times* (1984). Pan.

Lash, Scott (1990) *Sociology of Postmodernism.* Routledge.

Lash, Scott and Friedman, Jonathan (eds) (1992) *Modernity and Identity.* Oxford: Blackwell.

Lash, Scott and Urry, John (1987) *The End of Organized Capitalism.* Cambridge: Polity.

Lash, Scott and Urry, John (1994) *Economies of Signs and Space.* Sage.

Lasswell, Harold D. (1941) *Democracy through Public Opinion.* Wisconsin: George

Kavanagh, Dennis (1990) *Thatcherism and British Politics: The End of Consensus?* New deition. Oxford University Press.

Keane, John (1991) *The Media and Democracy.* Cambidge: Polity.

Keating, Peter (ed.) 1976) *Into Unknown England, 1866-1913: Selections From the Social Explorers.* Fontana.

Kellner, Douglas (1989b) *Critical Theory, Marxism and Modernity.* Cambridge: Polity.

Kellner, Douglas (1990) *Television and the Crisis of Democracy.* Boulder, CO: Westview Press.

Kellner, Hans and Berger, Peter L. (eds) (1992) *Hidden Technocrats: The New Class and New Capitalism.* New Brunswick: Transaction.

Kempson, Elanine, Bryson, Alex and Rowlingson, Karen (1994) *Hard Times? How Poor Families Make Ends Meet.* Policy Studies Institute.

Kennedy, Paul (1988) *The Rise and Fall of the Great Powers: Economic Change and Military Conflict from 1500 to 2000.* Unwin Hyman.

King, Anthony D. (1990) *Global Cities: Post- Imperialism and the Internationalization of London.* Routledge.

Kleinberg, Benjamin S. (1973) *American Society in the Postindustrial Age: Technocracy, Power, and the End of Ideology.* Columbus, OH: Merrill.

Knightley, Phillip (1991) "Here is the Patriotically Censored News", *Index on Censorship,* 20 (4 & 5) April/May: 4-5.

Kolko, Joyce (1988) *Restructuring the World Economy.* New York: Pantheon.

Kroker, Arthur (1992) *The Possessed Individual: Technology and Postmodernity.* Macmillan.

Kroker, Arthur and Cook, David (1986) *The Postmodern Scene: Excremental Culture and Hyper- Aesthetics.* New York: St Martin's Press.

Janowitz, Morris (1974) "Review Symposium: *The coming of Post- Industrial Society*", *American Journal of Sociology,* 80 (1): 230-236.

Janus, Noreene (1984) "Avertising and the Creation of Global Markets: The Role of the New Communications Technologies", in Mosco and Wasko (1984): 57-70.

Januszczak, Waldemar (1985) "The Art World Can't Tell Jacob Duck from Donald", *Guardian,* 28 December.

Januszczak, Waldemar (1986) "No Way to Treat a Thoroughbred", *Guardian*, 15 February: 11.

Jasani, Bhupendra and Lee, Christopher (1984) *Countdown to Space War.* Eyre Methuen.

Jencks, Charles (1984) *The Language of Post- Modern Architecture.* 4th edition. Academy Editions.

Jencks, Christopher (1991) "Is the American Underclass Growing?", in Jencks and Peterson (1991): 28-100.

Jencks, Christopher and Peterson, Paul E. (eds) (1991) *The Urban Underclass.* Washington, DC: The Brokings Institution.

Johnson, Robert W. (1986) *Shootdown: The Verdict on KAL 007.* Chatto and Windus.

Jones, Gareth Stedman (1984) *Outcast London: A Study in the Relationship between Classes in Victorian Society (1971)*. Harmondsworth: Penguin, Pergrine Books, 1984.

Janes, Trevor (ed.) (1980) *Microelectronics and Society.* Miton Keynes: Open University Press.

Jonscher, Charles (1983) "Information Resources and Economic Productivity", Information Economics and Policy, *1: 13-35.*

Karunaratne, Neil Dias (1986) "Issues in Measuring the Information Economy", *Journal of Economic Issues,* 13 (3): 51-68.

Theory, Evidence and Policy Implications", *Economy and Society,* 20 (1) February: 1-56.

Hoag, Paul W. (1985) "High- Tech Armaments, Space Militarization, and the Third World", in Creighton and Shaw (1985), ch. 4: 73-96.

Hobsbawm, Eric J. and Ranger, Terence (eds) (1983) *The Invention of Tradition.* Cambidge University Press.

Hollings worth, Mark and Norton- Taylor, Richard (1988) *Blacklist: The Inside Story of Political Vetting.* Hogarth Press.

Holub, Robert C. (1991) *Jurgen Habermas: Critic in the Public Sphere.* Routledge.

Hood, Neil and Young, Stephen (1979) *The Economics of Multinational Enterprise.* Longman.

Horkheimer, Max and Adomo, Theodor W. (1973) *Dialectic of Enlightement* (1944). Translated by John Cumming. Allen Lane.

Howard, Robert (1985) *Brave New Workplace.* New York: Viking.

Hutton, Will (1994) "Markets Threaten Life and Soul of the Party", *Guardian,* 4 January: 13.

Ignatieff, Michael (1991) "Gradgrind Rules in the Public Libraries", *Observer,* 2 June: 19.

ITAP (Information Technology Advisory Panel) (1983) *Making a Business of Information: A Survey of New Opportunities.* HMSO, September.

Jackson, Paul (1992) quoted in *Guardian*, 6 May p. 3.

James, Louis (1973) *Fiction for the Working Man, 1830-1850: A Study of the Literature Produced for the Working Classes in Early Victorian Urban England (1963).* Harmondsworth: Penguin.

Jameson, Fredric (1991) *Postmodernism, Or, The Cultural Logic of Late Capitalism.* Verso.

Harvey, David (1989a) *The Urban Experience.* Oxford: Blackwell.

Harvey, David (1989b) *The Condition of Postmodernity: An Enquiry into the Origins of Cultural Change.* Oxford: Blackwell.

Hawthorn, Jeremy (ed.) (1987) *Propaganda, Persuasion and Polemic.* Edward Arnold.

Haywood, Trevor (1989) *The Withering of Public Access.* Library Association.

Hebdige, Dick (1988) *Hiding in the Light: On Images and Things.* Comedia/Routledge.

Henderson, Jeffrey (1989) *The Globalisation of High Technology Production: Society, Space and Semiconductors in the Restructuring of the Modern World.* Routledge.

Henderson, Jeffrey and Castells, Manuel (eds) (1987) *Global Restructuring and Territorial Development.* Sage.

Hepworth, Mark (1989) *Geography of the Information Economy.* Belhaven Press.

Hersch, Seymour (1986) *"The Target is Destroyed": What Really Happened to Flight 007.* Faber and Faber.

Hevison, Robert (1987) *The Heritage Industry: Britain in a Climate of Decline.* Methuen.

Hickethier, Knut and Zielinski, Siegfried (eds) (1991) *Medien/Kultur.* Berlin: Wissenschaftsverlag Volker Spiess.

Hillyard, Paddy and Percy- Smith, Janie (1988) *the Coercive State: The Decline of Democracy in Britain.* Fontana.

Hirsch, Joachim (1991) "Fordism and Post- Fordism: The Present Social Crisis and its Consequences", in Bonefeld and Holloway, (1991) ch. 2: 8-34.

Hirschhorn, Larry (1984) *Beyond Mechanization: Work and Technology in a Postindustrial Age.* Cambridge, MA: MIT Press.

Hirst, Paul and Zeitlin, Jonathan (eds) (1989) *Reversing Industrial Decline? Industrial Structure and Policy in Britain and her Competitors.* Oxford: Berg.

Hirst, Paul and Zeitlin, Jonathan (1991) "Flexible Specialisation versus Post- Fordism:

Hall, Stuart (1992) "Our Mongrel Selves": The Raymond Williams Memorial Lecture", *New Stateman and Society, "Bordelands" Supplement, 19 June: 6-8.*

Hall, Stuart and Jacques, Martin *(eds) (1989) New Times: The Changing Face of Politics in the 1990s.* Lawrence and Wishart.

Hallin, Daniel C. (1986) *the "Uncensored War": The Media and Vietnam. New York:* Oxford University Press.

Halsey, A. H. (1989) "Social Polarisation and the Inner Cith", in Bulmer (1989).

Hamelink, Cees J. (1982) *Finance and Information: A Study of Converging Interests.* Norwood, NJ: Ablex.

Hamilton, Adrian (1986) *the Financial Revolution: The Big Bang Worldwide.* Harmondsworth: Penguin.

Hanson, Dirk (1982) *The New Alchemists: Silicon Valley and the Microelectronics Revolution.* Boston: Little, Brown.

Hargreaves, Ian (1993) *Sharper Vision.* Demos.

Harloe, Michael, Marcuse, Peter, and Smith, Neil (1992) "Housing for People, Housing for Profits", in Fainstein *et al.* (1992) ch. 7: 175-202.

Harris, Ralph *(1978) "Some Issues in Political Economy", in Gerard (1978): 49-57.*

Harris, Robert *(1983) Gotcha! The Media, the Government and the Falklands Crisis.* Faber and Faber.

Harris, Robert (1990) *Good and Faithful Servant: The Unauthorized Biography of Bernard Ingham.* Faber and Faber.

Harrison, J. F. C. (1984) *The Common People: A History from the Norman Conquest to the Present.* Flamingo.

Harvey, David (1988) "Voodoo Cities", *New Statesman and Society,* 30 September: 33-35.

of Advertising Writers About Their Craft in the 1920s and 1930s". phD thesis, University of Wisconsin.

Goodman, Alissa and Webb, Steven (1994) *For Richer, For Poorer.* Institute for Fiscal Studies.

Gordon. David M., Edwards, Richard and Reich, Michael (1982) *Segmented Work, Divided Workers: The Historical Transformation of Labor in the United States.* Cambridge MA.: Harvard University Press.

Gouldner, Alvin W. (1976) *The Dialectic of Ideology and Technology: The Origins, Grammar and Future of Ideology.* Macmillan.

Gouldner, Alvin W. (1979) *The Future of Intellectuals and the Rise of the New Class.* Macmillan. First published in 1978 as "The New Class Project" in *Theory and Society, 6 (2)* September: 153-203; 6 (3) November: 343-389.

Gouldner, Alvin W. (1980) *the Two Marxisms: Contradictions and Anomalies in the Development of Theory.* Macmillan.

Government Statistical Services (1981) Cmnd 8236. Privy Council Office: HMSO, April.

Gurevitch, Michael, Bennett, Tony, Curran, James and Woollacott, Jane (eds) (1982) *Culture, Society and the Media.* Methuen.

Habermas, Jurgen (1989), *The Structural Transformation of the Public Sphere: An Inquiry into a Category of Bourgeois Society* (1962). Translated by Thomas Burger With the assistance of Frederck Lawrence. Cambridge: Polity.

Hacking, Ian (1990) *The Taming of Chance.* Cambridge University Press.

Hakim, Catherine (1987) "Trends in the Flexible Workforce", *Employment Gazett,* 95 (11) November: 549-560.

Hall, Peter and Preston, Paschal (1988) *The Carrier Wave: New Information Technology and the Geography of Innovation,* 1846-2003. Unwin Hyman.

in Modern Societies. Cambridge: Polity.

Gilbert, Martin (1989) *Second World War.* Weidenfeld and Nicolson.

Gillespie, Andrew E. (1991) "Advanced Communications Networks, Territorial Integration and Local Development", in Camagni (1991), ch. 11: 214-229.

Glasgow, Douglas G. (1980) *The Black Underclass: Poverty, Unemployment, and Entrapment of Ghetto Youth.* New York: Viking.

Glasgow University Media Group (1985) *War and Peace News.* Milton Keynes: Open University Press.

Goddard, John B. (1992) "New Technology and the Geography of the UK Information Economy, in Robins (1992), ch. 11: 178-201. First published in 1991 as "Networks of Transactions", *Times Higher Education Supplement,* 22 February: vi.

Goddard, John B. and Gillespie, Andrew E. (1986) "Advanced Telecommunications and Regional Economic Development", *The Geographical Journal,* 152 (3) November: 383-397.

Golding, Peter (1990) "Political Communication and Citizenship: The Media and Democracy in an Inegalitarian Social Order", in Ferguson (1990), ch. 5: 84-100.

Golding, Peter (1992) "Communicating Capitalism: Resisting and Restructuring State Ideology- the Case of "Thatcherism", *Media, Culture and Society,* 14 (4) October: 503-521.

Golding, Peter and Murdock, Graham (1991) "Culture, Communications, and Political Economy", in Curran and Gurevitch (1991), ch. 1:15-32.

Goldthorpe, John H. (1971) "Theories of Industrial Society: Reflections on the Rescrudescence of Historicism and the Future of Futurology", *European Journal of Sociology,* 12 (2): 263-288.

Goode, Kenneth (1926) quoted in Shapiro, Stephaen R. (1969) "The Big Sell- Attitudes

Economics of Information. Sage.

Garrahan, Philip and Stewart, Paul (1992) *The Nissan Enigma: Flexibility at Work in the Local Economy.* Mansell.

Gellner, Ernest (1993) *Nations and Nationalism.* Oxford: Blackwell.

Gellner, Ernest (1992) *Postmodernism, Reason and Religion.* Routledge.

Gerard, David (ed.) (1978) *Libraries in Society.* Clive Bingley.

Gershuny, Jonathan I. (1977) "Post- Industrial Society: The Myth of the Service Economy", *Futures,* 9 (2): 103-114.

Gershuny, Jonathan I. (1978) *After Industrial Society? The Emerging Self- Service Economy.* Macmillan.

Gershuny, Jonathan I. (1983) *Social Innovation and the Division of Labour.* Oxford University Press.

Gershuny, Jonathan I. and Miles, Ian (1983) *The New Service Economy: The Transformation of Employment in Industrial Societies.* Pinter.

Giddens, Anthony (1981) *The Class Structure of the Advanced Societies.* 2nd edition. Hutchinson.

Giddens, Anthony (1984) *The Constitution of Sociery: Outline of the Theory of Structuration.* Cambridge: Polity.

Giddens, Anthony (1985) *The nation State and Violence: Volume Two of a Contemporary Critique of Historical Materialism.* Cambridge: Polity.

Giddens, Anthony (1987) *Social Theory and Modern Sociology.* Cambridge: Polity.

Giddens, Anthony (1990) *The Consequences of Modernity.* Cambridge: Polity.

Giddens, Anthony (1991) *Modernity and Self-Identity: Self and Society in the Late Modern Age.* Cambridge: Polity.

Giddens, Anthony (1992) *The Transformation of Intimacy: Sexuality, Love and Eroticism*

Democracy. Edward Arnold.

Freeman, Christopher (1974) *The Economics of Innovation.* Harmondsworth: Penguin.

Freeman, Christopher (1987) *Technology Policy and Economic Performance.* Pinter.

Freeman, Christopher and Perez, Carlota (1988) "Structural Crises of Adjustment, Business Cycles and In vestment Behaviour", in Dosi *et al.*, ch.3: 38-66.

Freeman, Christopher, Clark, John and Soete, Luc (1982) *Unemployment and Technical Innovation: A Study of Long Waves and Economic Development.* Pinter.

Fridman, Thomas (1990) *From Beirut to Jerusalem. Fontana.*

Frisby, David (1992) Simmel and Since: Essays on Georg Simmel's Social Theory. *Routledge.*

Frobel, Folker, Heinrichs, Jurgen, and Kreye, Otto (1980), *The New International Division of Labour: Structural Unemployment in Industrialised Countries and Industrialisation in Developing Countries.* Translated by Pete Burgess. Cambridge University Press.

Fuchs, Victor R. (1968) *The Service Economy.* New York: Columbia University Press.

Fukuyama, Francis (1992) *The End of History and the Last Man.* Hamish Hamilton.

Future of the BBC (1992) *A Consultative Document Presented to Parliament by the Secretary of State for National Heritage. HMSO, November.*

Galbraith, John Kenneth (1972) The New Industrial State. *2nd edition. Harmondsworth: Penguin.*

Gamble, Andrew (1988) *The Free Economy and the Strong State: The Politics of Thatcherism.* Macmillan.

Gandy, Oscar H.Jr. (1993) *The Panoptic Sort: A Political Economy of Personal Information.* Boulder, Co: Westview.

Garnham, Nicholas (1990) *Capitalism and Communication: Global Culture and the*

Ferguson, Marjorie (ed.) (1990) *Public Communication: The New Imperatives, Future Directions for Media Research.* Sage.

Ferkiss, Victor (1979) "Daniel Bell's Concept of Post- Industrial Society: Theory, Myth, and Ideology", *Political Science Reviewer,* 9 (Fall): 61-102.

Field, Frank (1989) *Losing Out: The Emergence of Britain's Underclass.* Oxford: Blackwell.

Fierman, Jaclyn (1994) "The Contingency Workforce", *Fortune,* 24 January: 20-25.

Fiske, John (1987) *Television Culture.* Methuen.

Fiske, John (1991) "Postmodernism and Television", in Curran and Gurevitch (1991), ch. 3: 55-67.

Fitzgerald, Patrick and Leopold, Mark (1987) *Strangers on the line: The Secret History of Phone Tapping.* Bodley Head.

Flint, Julie (1992) "the Real Face of War", *Observer,* 3 March: 9.

Ford, Daniel (1985) *The Button: The Nuclear Trigger- Does It Work?* Allen and Unwin.

Forester, Tom (ed.) (1989) *Computers in the Human Context: Information Technology, Productivity and People.* Oxford: Blackwell.

Foucault, Michel (1979) *Discipline and Punish: The Birth of the Prison (1975).* Harmondsworth: Penguin, Peregrine Books.

Foucault, Michel (1980) *Power/Knowledge: Selected Interviews and Other Writings, 1972-1977.* Brighton: Harvester Press.

Fowles, Jib (ed.) (1978) *Handbook of Futures Research.* Westport, CT: Greenwood Press.

Fox, Stephen (1989) "The Panopticon: From Bentham's Obsession to the Revolution in Management Learning", *Human Relations,* 42(8): 717-739.

Franklin, Bob (1994) *Packaging Politics: Political Communications in Britain's Media*

Eatwell, John, Milgate, Murray and Newman, Peter (eds) (1987) *The New Palgrave: A Dictionary of Economics,* Vol 2. Macmillan.

Elegant, Robert (1981) "How to Lose a War", *Encounter,* 57 (2) August: 73-90.

Enzensberger, Hans Magnus (1976) *Raids and Reconstructions: Essays in Politics, Crime and Culture.* Pluto Press.

Enzensberger, Hans Magnus (1992) "The Great Migration", Granta, 42 (Winter): 15-54.

Ernst, Dieter (1983) *The Global Race in Microelectronics: Innovation and Corporate Strategies for a Period of Crisis.* Frankfurt: Campus Verlag.

Evans, Christopher (1979) *The Mighty Micro: The Impact of the Computer Revolution.* Gollancz.

Evans, Harold (1983) *Good Times, Bad Times.* Weidenfeld and Nicolson.

Ewen, Stuart (1976) *Captains of Consciousness: Advertising and the Social Roots of the Consumer Culture.* New York: McGraw- Hill.

Ewen, Stuart (1988) *All Consuming Images: The Politics of Style in Contemporary Culture.* New York: Basic Books.

Ewen, Stuart and Ewen, Elizabeth (1982), *Channels of Desire: Mass Images and the Shaping of American Consciousness.* New York: McGraw- Hill.

Fainstein, Susan S. and Harloe, Michael (1992) "Introduction: London and New York in the Contemporary World", in Fainstein *et al.* (1992) ch.1 : 1-28.

Fainstein, Susan F., Gordon, Ian and Harloe, Michael (eds) (1992) *Divided Cities: New York and London in the Contemporary World.* Oxford: Blackwell.

Family Expenditure Survey (1994) *Households below Average Income.* HMSO.

Featherstone, Mike (1991) *Consumer Culture and Postmodernism.* Sage.

Featherstone, Mike (1992) "Postmodernism and the Aestheticization of Everyday Life", in Lash and Friedman (1992), ch. 11: 265-290.

Dennis, Norman and Erdos, George (1993) *Families without Fatherhood.* Foreword by A. H. Halsey. Institute of Economic Affairs, Health and Welfare Unit, Choice in Welfare, no. 12.

Dertouzos, Michael L. and Moses, Joel (eds) (1979) *The Computer Age: A Twenty- Year View.* Cambridge, MA.: MIT Press.

Diamond, Edwin and Bates, Stephen (1984) *The Spot: The Rise of Political Advertising on Television.* Cambridge, MA.: MIT Press.

Dicken, Peter (1992) Global Shift: *the Internationalization of Economic Activity.* 2nd edition. Paul Chapman.

Dickson, David (1974) *Alternative Technology and the Politics of Technical Change.* Fontana.

Dickson, David (1984) *The New Politics of Science.* New York: Pantheon.

Dordick, Herbert S. and Wang, Georgette (1993) *the Information Society: A Retrospective View.* Newbury Park, CA: Sage.

Dordick, Herbert S., Bradley, Helen G. and Nanus, Burt (1981) *The Emerging Network Marketplace.* Norwood, NJ: Ablex.

Dosi, Giovanni, Freeman, Christopher, Nelson, Richard, Silverberg, Geral and Soete, Luc (eds) (1988) *Technical Change and Economic Theory.* Pinter.

Dreier, Peter (1982) "The Position of the Press in the US Power Structure", *Social Problems,* 29 (3) February: 298-310.

Drucker, Peter F. (1969) *The Age of Discontinuity.* Heinemann.

Drummond, Phillip and Paterson, Richard (eds) (1985) *Television in Transition.* British Film Institute.

Dunford, M. (1990) "Theories of Regulation", *Environment and Planning D: Society and Space,* * (3) September: 297-321.

Cultural Trends (1992b) Issue 15. Policy Studies Institute.

Cultural Trends (1993) Issue 19. Policy Studies Institute, December.

Curran, James (1990) "The New Revisionism in Mass Communication Research", *European Journal of Communication*, 5 (2-3) June: 135-164.

Curran, James (1991) "Mass Media and Democracy: A Reappraisal", in Curran and Gurevitch (1991), ch.5 : 82-117.

Curran, James and Gurevitch Michael (eds) (1991) *Mass Media and Society*. Edward Arnold.

Curran, James and Seaton, Jean (1988) *Power without Responsibility: The Press and Broadcasting in Britain*. 3rd edition. Routledge.

Curran. James, Gurevitch, Michael and Woolacott, Janet (eds) (1977) *Mass Communication and Society*. Edward Arnold.

Curry, James (1993) "The Flexibility Fetish", *Capital and Class*, 50 (Summer): 99-126.

Curtis, Liz (1984) *Ireland: The Propaganda War*. Pluto Press.

Dahrendorf, Ralf (1987) "The Erosion of Citizenship and its Consequences for Us All", *New Statesman*, 12 June: 12-15.

Dahrendorf, Ralf (1992) "Footnotes to the Discussion", in D. Smith, ch.5: 55-58.

Dandeker, Christopher (1990) *Surveillance, Power and Modernity: Bureaucracy and Discipline from 1700 to the Present Day*. Cambirdge: Polity.

Davies, Nick and Black, Ian (1984) "Subversion and the State", *Guardian*, 17 April: 19.

Davis, Mike (1990) *City of Quartz: Excavating the Future in Los Angeles*. Verso.

Dawes, Len (1978) "Libraries, Culture and Blacks", in Gerard: 131-137.

De Landa, Manuel (1991) *War in the Age of Intelligent Machines*. New York: Zone Books. de Vroey, Michel (1984) "A Regulation Approach Interpretation of the Contemporary Crisis", *Capital and Class*, 23 (Summer): 45-66.

Fantasies", Capital and Class, 42 (Winter): 131-155.

Coakley, Jerry (1992) "London as an International Financial Centre', in Budd and Whimster (1992) ch. 2: 52-72.

Cockerell, Michael (1989) *Live from Number 10: The Inside Story of Prime Ministers and Television (1988).* Faber and Faber.

Cockerell, Michael, Hennessy, Peter and Walker, David (1984) *Sources Close to the Prime Minister: Inside the Hidden World of the News Manipulators. Macmillan.*

Connor, Steven (1989) *Postmodernist Culture: An Introduction to Theories of the Contemporary.* Oxford: Blackwell.

Cooke, Philip (1988) "Modernity, Postmodernity and the City', *Theory, Culture and Society,* 5 (2-3) June: 475-492.

Cooke, Philip (1990) *Back to the Future: Modernity, Postmodernity and Locality.* Unwin Hyman.

Corner, John and Harvey, Sylvia (eds) (1991) *Enterprise and Heritage: Crosscurrents of National Culture.* Routledge.

Creighton, Colin and Shaw, Martin (eds) (1985) *The Sociology of War and Peace.* Macmillan.

Crook, Stephen, Pakulski, Jan and Waters, Malcolm (1992) *Postmodernization: Change in Advanced Society.* Sage.

Crowley, David and Mitchell, David (eds) (1994) *Communication Theory Today.* Cambridge: Polity.

Cultural Trends (1989) Issue 4. Policy Studies Institute, December.

Cultural Trends (1990a) Issue 6. Policy Studies Institute, August.

Cultural Trends (1990b) Issue 8. Policy Studies Institute.

Cultural Trends (1992a) Issue 16. Policy Studies Institute.

New York: Longman.

Castells, Manuel (1977) *The Urban Question: A Marxist Approach (1972)* Translated by Alan Sheridan. Cambridge, MA.: MIT Press.

Castells, Manuel (ed.) (1985) *High Technology, Space and Society.* Beverly Hills: Sage.

Castells, Manuel (1989) *The Informational City: Information Technology, Economic Restructuring and the Urban- Regional Process.* Oxford: Blackwell.

Castells, Manuel (1994) "European Cities, the Informational Society, and the Global Economy", *New Left Review,* 204 (March-April): 18-32.

Castells, Manuel and Hall, Peter (1994) *Technopoles of the World: The Making of Twenty First- Century Industrial Complexes.* Routledge.

"Census of Employment Results, 1991" (1993) *Employment Gazette,* 101 (4) April: 117-126.

Central Statistical Office (1978) *Annual Abstract of Statistics.* No. 114. HMSO.

Central Statistical Office (1983) *Annual Abstract of Statistics.* No. 119. HMSO.

Central Statistical Office (1993) *Annual Abstract of Statistics.* No. 129. HMSO.

Certeau, Michel de (1984) *The Practice of Everyday Life.* Translated by Steven F. Rendall. Berkeley: University of California Press.

Chandler, Alfred D. Jr. (1977) *the Visible Hand: The Managerial Revolution in American Business.* Cambridge, MA.: Harvard University Press.

Clark, Colin (1940) *the Condition of Economic Progress.* Macmillan.

Clarke, Simon (1988) "Overaccumulation, Class Struggle and the Regulation Approach", *Capital and Class,* 36: 59-92.

Clarke, Simon (1990a) "The risis of Fordism or the Crisis of Social Democracy", *Telos,* 83 (Spring): 71-98.

Clarke, Simon (1990b) "New Utopias for Old: Fordist Drems and Post- Fordist

Structure. Cambridge, MA.: Harvard University Press.

Brown, Phillip and Lauder, Hugh (eds) (1992) *Education for Economic Survival: From Fordism to Post- Fordism?* Routledge.

Browning, Harley L. and Singelmann, Joachim (1978) "The Transformation of the US Labour Force: The Interaction of Industry and Occupation", *Politics and Society,* * (3-4): 481-509.

Buck, Nick, Drennan, Matthew and Newton, Kenneth (1992) "Dynamics of the Metropolitan Economy", in Fainstein *et al.* (1992), ch. 3: 68-104.

Budd, Leslie and Whimster, Sam (eds) (1992) *Global Finance and Urban Living: A Study of Metropolitan Change.* Routledge.

Bulmer, Martin (ed.) (1985) *Essays on the History of British Sociological Research.* Cambridge University Press.

Bulmer, Martin (ed.) (1989) *The Goals of Social Policy.* Unwin Hyman.

Burnham, David (1983) *The Rise of the Computer State.* Weidenfeld and Nicolson.

Burrows, William E. (1986) *Deep Black: Space Espionage and National Security.* New York: Random House.

Butcher, David (1983) *Official Publications in Britain.* Clive Bingley.

Calhoun, Craig (1993) "Postmodernism as Pseudohistory", *Theory, Culture and Society,* 10 (1) February: 75-96.

Callinicos, Alex (1989) *Against Postmodernism.* Cambridge: Polity.

Camagni, Roberto (ed.) (1991) *Innovation Networks: Spatial Perspectives.* Belhaven Press.

Campbell, Duncan and Connor, Steve (1986) *On the Record: Surveillance, Computers and Privacy- The Inside Story.* Michael Joseph.

Cantor, Bill (1989) *Experts in Action: Inside Public Relations.* Edited by Chester Burger.

Marxist Debate on the Post-Fordist State. Macmillan.

Book Marketing Limited (1992) *Book Facts: An Annual Compendium.* Book Marking Limited.

Boorstin, Daniel J. (1962) *The Image, or What Happened to the American Dream.* Harmondsworth: Penguin.

Boulding, Kenneth E. (1971) "The Economics of Knowledge and the Knowledge of Economics" in Lamberton (1971), ch. 1: 21-36. First published in 1966 in *American Economic Review,* 56 (2): 1-13.

Boyer, Robert (1990) *The Regulation School: A Critical Introduction.* Translated by Craig Charney. New York: Columbia University Press.

Bracken, Paul (1983) *The Command and Control of Nuclear Forces.* New Haven: Yale University Press.

Bradshaw, Della and Taylor, Paul (1993) "Putting a Price on Research", *Financial Times,* 23 March.

Braun, Ernest and MacDonald, Stuart (1978) *Revolution in Miniature: The History and Impact of Semiconductor Electronics.* Cambridge University Press.

Braverman, Harry (1974) *Labor and Monopoly Capital: The Degradation of Work in the Twentieth Century.* New York: Monthly Review Press.

Briggs, Asa (1985) *the BBC: The First Fifty Years.* Oxford University Press.

British Telecom (1990) *Competitive Markets in Telecommunications: Serving Customers.* British Telecom.

British Telecom (1993) *Report to OUr Shareholders.* British Telecom, September.

Broadcasting Research Unit (1986) *The Public Service Idea in British Broadcasting: Main Principles.* Broadcasting Research Unit.

Brock, Gerald W. (1981) *The Telecommunications Industry: The Dynamics of Market*

Berger, John and Mohr, Jean (1975) *A Seventh Man: A Book of Images and Words about the Experience of Migrant Workers in Europe.* Harmondsworth: Penguin.

Berman, Marshall (1983) *All That is Solid Melts Into Air: The Experience of Modernity* (1982) Verso.

Bemays, Edward L. (1923) *Crystallizing Public Opinion.* New York: Boni and Liveright.

Bemays, Edward L. (1955) *the Engineering of Consent.* Norman: University of Ollahoma Press.

Bemays, Edward L. (1980) *Public Relations (1952).* Norman: University of Oklahoma Press.

Bijker, Wiebe E., Hughes, Thomas P. and Pinch, Trevor (eds) (1987) *The Social Construction of Technological Systems: New Directions in the History and Sociology of Technology.* Cambridge. MA.: MIT Press.

Blackwell, Trevor and Seabrook, Jeremy (1985) *A World Still to Win: The Reconstruction of the Post-war Working Class.* Faber and Faber.

Blackwell, Trevor and Seabrook. Jeremy (1988) *The Politics of Hope: Britain at the End of the Twentieth Century.* Faber and Faber.

Blitz, James (1993) "Nightmare for Governments - Foreign Exchange", *Financial Times,* 24 September.

Block, Fred (1990) *Postindustrial Possibilities: A Critique of Economic Discourse.* Berkeley: University of California Press.

Block, Fred and Hirschhorn, Larry (1979)' New Productive Forces and the Contradictions of Contemporary Capitalism: A Post-Industrial Perspective", *Theory and Society,* 8 (5): 363-395.

Bolton, Roger (1990) *Death on the Rock and Other Stories.* W. H. Allen/Optomen.

Bonefeld, Werner and Holloway, John (eds) (1991) *Post-Fordism and Social Form: A*